۳۶۳

۱۰۵۱

۱۰٦

کاشف الحق

سنه ۱۰۹۰

۱۳٦٤٥

کتابخانه مجلس شورا

۳٦۳

کتابخانه

۷۲۷۸

۳٦۳
۱۳٦٤٥

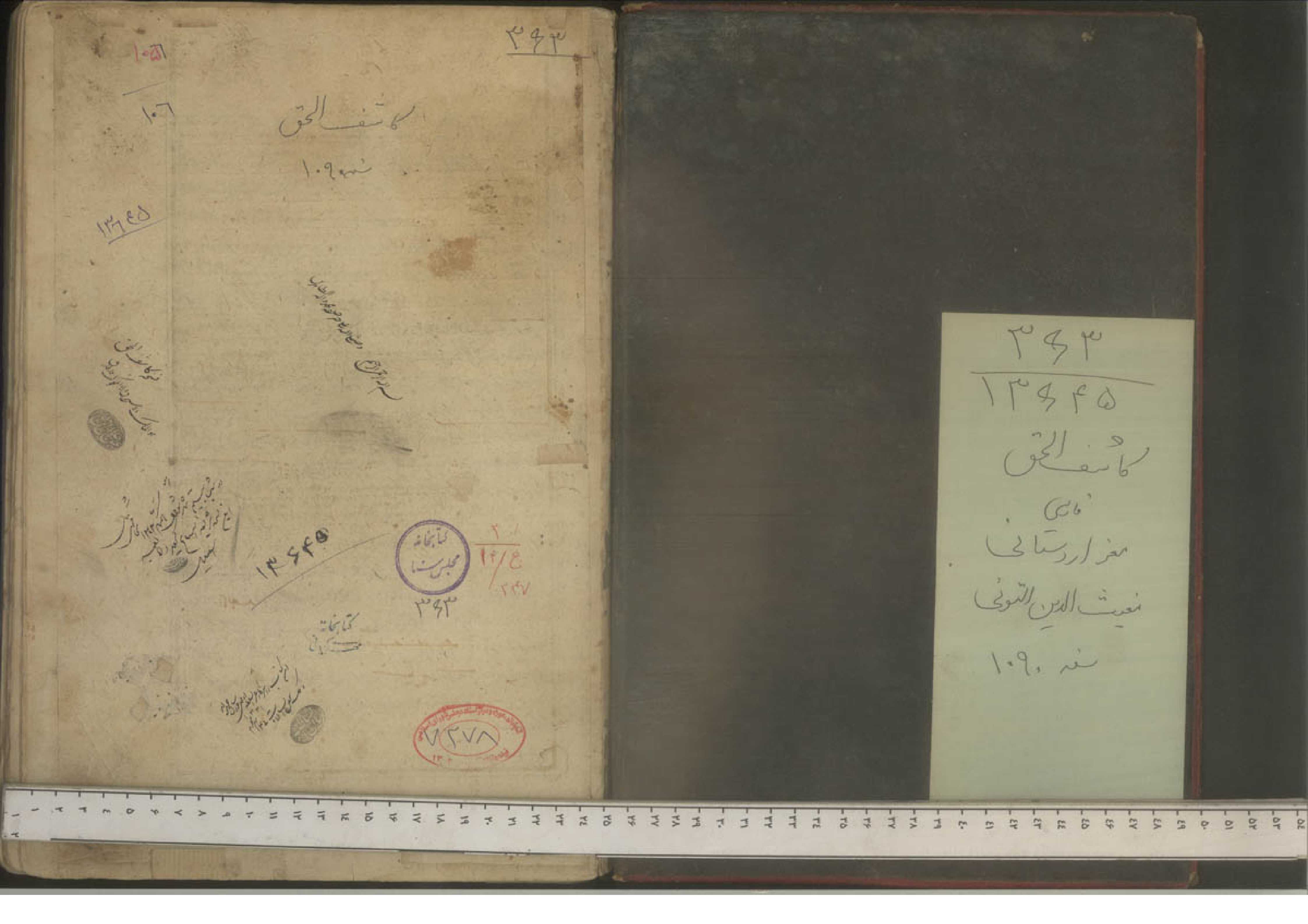
کاشف الحق

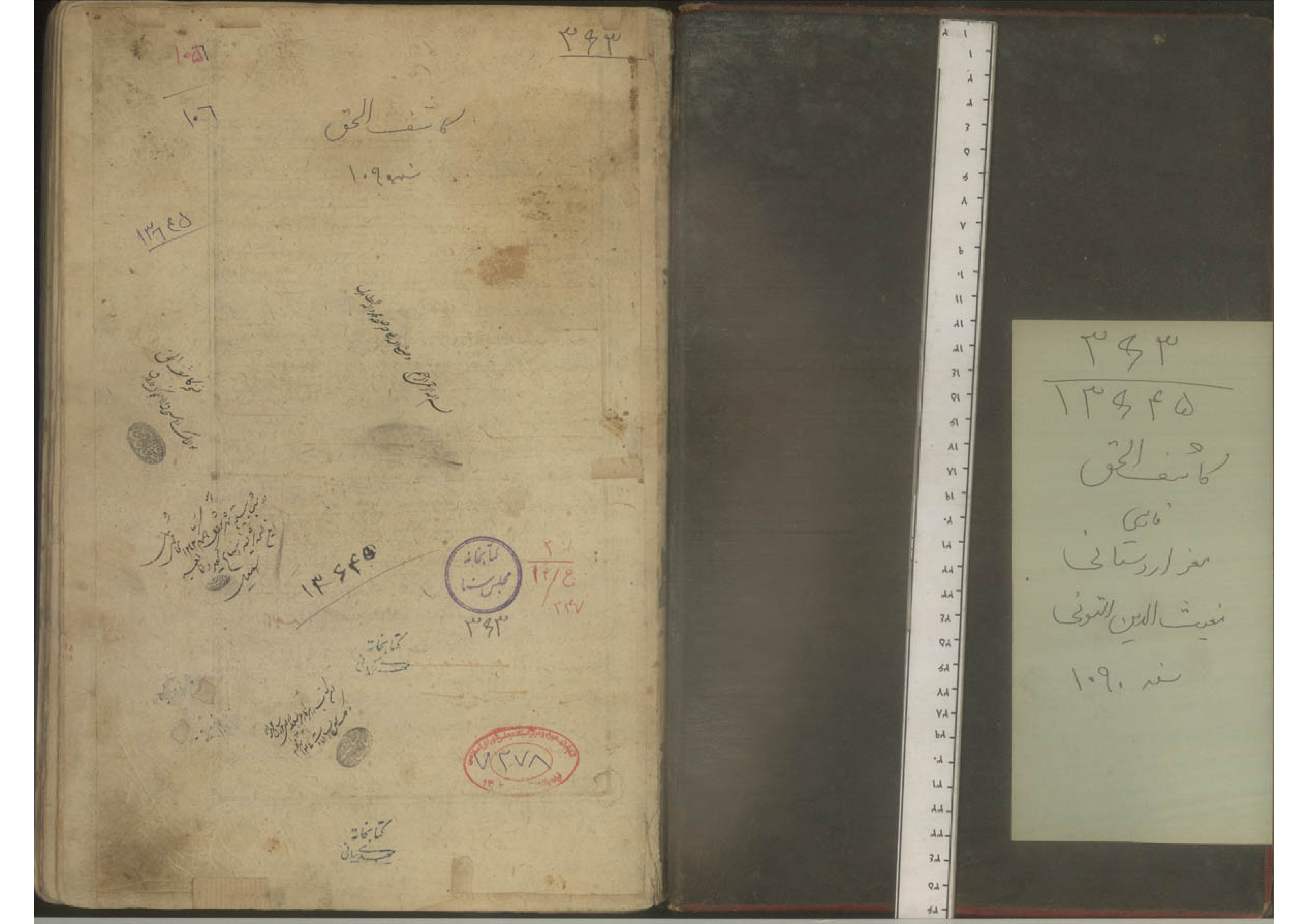
فارسی

معز اردستانی

نعمت الدین التونی

سنه ۱۰۹۰


۳۶۳
کاشف الحق
سنه ۱۰۹۰
۱۳۶۴۵
کتابخانه مجلس شورا
۳۶۳
۱۳۶۴۵
کاشف الحق
فارسی
معز اردستانی
سنه ۱۰۹۰


کاشف الحق
۳۶۳
۱۳۶۴۵
کاشف الحق
فارسی
معز اردستانی
سنه ۱۰۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم

حمدی که ماهان لالا علی و ذاکرین که [illegible] ازدوالی آن عاجز آینده محمودی را سزاوار است که بموجب وَاِنْ مِنْ
شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ ذره از ذرات و موجودی از موجودات از ذکر آن غافل و عاطل نباشد و شکری
که درستان صوامع ملکوت و مقربان جوامع جبروت در قضای او بتقصیر معرفت معترفند و را لایق است که بمضمون آیه
لا احصی ثناء علیک ملائکه مقرب و انبیای مرسل و حکمای دانا و عرفای بینا با همه قرب و عزت و دانائی و بینائی
از ادای حق آن کما هو و با ما عرفناک حق معرفتک معترفند سبحانه اعظم شأنه هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ
وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ از دست زبان که برآید که عهده شکرش بدر آید و بعد از سپاس و ثنای آفریدگار
کامل ذکره درود و ثنا محدود بر روضه انبیا و اوصیا خصوصا بر روح پاک سرور موجودات و خلاصه مخلوقات یعنی سید
و مهتری که رحمت را بنقد و شفاعت را بالطبع اورشته اند رهنمای خاص و عام و مقتدای جن و انس و او از امام ائمه
او نوشته اند و بر او لاد و پسر عم و جانشین او که عالم از لوث کفر و ضلالت ببرکت وجود او و جود ایشان و بفیض ذوالفقار
ساخته کرد ایشان پاک است صد هزاران سلام و ثنا از ساکنان ارض و سما بر ایشان و بر اهل بیت و خویشان و بر تابعان
ایشان باد اما بعد چون مسئله امامت اهم و اتم مطالب در احکام دین و اشرف و اکمل مسائل است بعد از توحید و
نبوت سید المرسلین و علمای شیعه و سنی در اثنای مباحث کتب کلامی این مسئله را ذکر نموده اند و از طرفین مطلب
خود و دلایل ایراد نموده اند و این قلیل البضاعه را نیز بمن قشند بقوم فهو منهم بخاطر فاتر رسید که رساله جدا
که در اثبات امامت امام بحق و پیشوای مطلق ساقی حوض کوثر امیرالمؤمنین حیدر صلوات الله علیه و نفی خلافت دیگران
بنویسد و از آیات و احادیث این مطلب را آنچه که مرجع علیه فریقین بوده باشد با مقدمات و لواحق و آنچه متعلق این بحث است
بر وجه ایجاز و اختصار بعبارت فارسی بعید از تکلفات لازم تالیفات و دور از الفاظ غیر مانوس وارده در تصنیفات که کتب
و رسائل مخالف و مؤلف از خرمنها خوشه و از سفرها توشه کرده آورده و انشاء و سیله فوز بنجات و وصول با على درجات

مظهر لطف و اثر و موجب تقرب بحضرت امیرالمؤمنین حیدر گرداند چون مدت مدید و عهد بعید است که در بلده حیدرآباد دعای
ادامه ظل الله في الآفاق الی یوم التناد در سلک بندگان و سلسله چاکران در زیر سایه بلند پایه پادشاه دین پناه یعنی سلطان
اعظم الملک آفتاب احسان فیض بخش طوایف عرب و عجم مهر منیر آسمان عظمت و اقبال بدر مستنیر فلک جاه و جلال قطب سپهر جهانبانی
شاهسوار کشورستانی مروج احکام شریعت قوام ملک و ملت باسط بساط امن و امان ناشر آثار خیر و احسان امینی عدالت
گستری که ندای السلطان العادل خیر من مطر وابل بگوش هوش ساکنان این دیار بلکه جمیع بلاد و امصار رسانیده در عهد
اعتقادی که از برکت ذات با برکاتش بنای امر انام و باطل چون نقشهای مهر و نگین از صفحه ورق حیدرآباد حک شده
بیت
حکم تو مهر وصف آن سرفراز کرست آفتاب از صفت بی نیاز المخصوص بنص اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ
وَالْاِحْسَانِ المنصور علی الاعادی بقواطع البرهان ابو المنصور ابو المؤید ابو المظفر عبدالله
قطب شاه ابدالله ظل مراتبه علی رؤوس المؤمنین بمحمد و آله الطاهرین الی یوم الدین امین
رب العالمین شعر
هر روز عیش فیض باد بخال پادشاهش را مباد زوال برفاهت خاطر و خاطر جمع بانبه ...
و متعلقان از تصدق فرق مبارک او و دوام ظله العالی اوقات میگذرانید و دعای دوام دولت روزافزون آن صاحب قبه ...
ان مشغول بوده می باشد چو موری که پای ملخی نزد سلیمان برد این رساله را وسیله ارجانی و انیس روحانی که جسم
روح و روح را مایه فتوح است الاخ فی الله روح الله تحفه مجلس بهشت آیین آن شاه دانش پناه ساخته اگر منظور
خردمند خرده دان محلی لایق از قبول یابد فهو المراد ع کلاه گوشه دهقان بر آسمان سایم و الا چون غرض اصلی ذکر
مناقب و نشر مآثر مراتب شاه ایوان هل اتی و ماه آسمان لافتی و مقرب خلوتخانه وحدت و جلیس بساط احدیت
مشکوه انوار قدم و واسطه ابداع عالم مقصود ایجاد و مکمن مطلوب خطاب وصی و ولی مصطفی امیرالمؤمنین علی مرتضی
بیجرئی و توانائی بخواهد بود و باعث تخفیف گناه خواهد شد بیت
من خود چه کنم که در شمار که باشم یار صف
اهل دل سواری باشم مقصود همین است که در شان علی گویم سخنی چند و بکاری باشم امید وارانم که بار یک
خواننده کان و شنونده کان این رساله از شعاع یابند و باعث یادآوری مؤمنان و محبان و غلامان آنحضرت
شود و بتخصیص حاکم محشر تو شه آن راه پرخطر کرده والله الهادی الی الصواب والیه المرجع والمآب و این رساله
بتوفیق الله تعالی مرتب میشود بر مقدمه و بابی و خاتمه مقدمه در بیان مقصود از لفظ امام و احتیاج بوجود آن علیه السلام باب
در حقیقت و الویت آنحضرت صلوات الله علیه و در آن دوازده فصل است فصل اول در بیان آنکه نصب
امام لطف است و بر حق تعالی واجب و بیان عصمت امام فصل دوم در بیان آنکه امام باید که افضل از رعیت
باشد و قبح تفضیل تقدیم مفضول بر فاضل فصل سیم در طریق تعیین امام علیه السلام فصل چهارم در تعیین امام

علیه السلام فصل پنجم در اولاد و آل و ایام امامت آنحضرت مستنبط از حالات ظاهری و کمالات باطنی فصل ششم در روایتی که
اهل سنت در حق خلفای ثلاثه ذکر نموده اند که منافی نصب امامت است فصل هفتم در مطاعنی که اهل سنت در بیان
خلیفه اول ذکر نموده اند فصل هشتم در مطاعنی که در کتب قوم مخصوص بخلیفه دوم است فصل نهم در مطاعنی
مخصوص بخلیفه سیم فصل دهم در آیات و احادیث که مفسران و محدثان اهل سنت در حق صحابه روایت کرده اند در
مثالب معاویه و بنی امیه لعنهم الله فصل یازدهم در قضایا و احکام و معجزات و کرامات امیر المؤمنین علیه السلام
از محل تولد تا هنگام رحلت فصل دوازدهم در بیان ائمه عدد اوصیا بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
وسلم و وارده است و اسامی و القاب و کنایت و کنیت هر یک منقول از کتب فریقین خاتمه در نکته متفرقه امید
که از فاتحه تا خاتمه بنحوی که قابل شنیدن و خواندن اهل فضایل و کمال باشد صورت اتمام پذیرد بنده و جوده و چون
موجب الشرایف که کرده است که هر گاه مسئله را از کتب اهل خلاف حدیث نقل نماید تا حجت باشد ازین چند کتاب که مشهور
ترین کتب قوم است استخراج دلایل مسایل بنماید تا در بنا و نقض حجت تواند بود صحیح بخاری صحیح مسلم جمع بین الصحیحین مشکوة الانوار
مسند احمد بن حنبل کتاب اخطب خطبا موفق احمد مکی خوارزمی که از اکابر اهل سنت است کتاب فصول مهمه فی معرفة الائمه
تصنیف نور الدین علی بن محمد بن احمد مالکی کتاب کشف الغمه که از تصنیفات وزیر سعید علی بن عیسی اربلی است و آنچه در آن کتاب
مستطاب مسطور است مقبول طبایع موافق و مخالف است احیای علوم که بهترین مصنفات علمای ایشانست و از تفاسیر تفسیر
استاد ابی اسحق ثعلبی تفسیر کشاف زمخشری تفسیر نیشابوری تفسیر کبیر فخر رازی و آنچه از کتب شیعه نقل میکند حدیثی است
که مجمع علیه طرفین است مستخرج از کتب اربعه و کتب ابن بابویه و کتب شیخ طوسی و کتاب الکاشف عین الیقین فی
ائمه الطاهرین مأمول آنکه برادران دینی و شیعیان امیر المؤمنین بعین رضا درین رساله نظر نموده وجود جامع اوراق
که ذره ایست بیمقدار در بیان مدح آنها قابل لعن و لایق رد ندانند که مقصود ذکر مناقب امیر المؤمنین است نه غرض
دیگر و در کتب مناقب ائمه طاهرین مسطور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ان الله
جعل لاخی علی فضایل لا تحصی کثیرة فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرا بها غفر الله ما تقدم من ذنبه
وما تأخر ومن کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم
ومن استمع فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع ومن نظر الی کتاب
من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر یعنی بدرستی که گردانیده است خدای تعالی از
جهت برادرم علی ابن ابی طالب القدر کمالات و زیادتیها که او را بامرد مانست که شمار در نمی آید پس هر کسی که ذکر
بکند یکی فضیلت از فضایل او در مجلسی و اقرار داشته باشد و اعتقادی او باشد می آمرزد حق تعالی گناهان

و متفق علیه فریقین

گذشته

گذشته و آینده او را و هر کس که بنویسد فضیلتی از فضایل او را تا آن نوشته نشان باشد ملائکه آسمانها از برای
او طلب آمرزش از حق تعالی بکنند و کسی که بشنود یک فضیلت از فضایل او را هر گناهی که بسبب شنیدن هم رسانیده
باشد حق تعالی می آمرزد و کسی که نگاه کند بنوشته از فضایل آنحضرت می آمرزد هر گناهی که بدین سبب او باشد
امیدواری بدرگاه حق تعالی آنکه گناهان نویسنده و شنونده این رساله را بکرم و لطف بی نهایت خود بیامرزد
بحق محمد و آله الطاهرین مقدمه و درآن دو اصل است اصل اول در بیان مقصود از لفظ امام و احتیاج
بوجود آن علیه السلام و امام بزبان عرب بمعنی پیشوا و سردار و مقدم در کلمات لهذا پیشنماز جماعتی را امام گویند و در اصطلاح
فرقه ناجیه اثنا عشریه شخصی را گویند که از جانب خداوند تعالی جل ذکره بخلافت و نیابت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تعیین
شده باشد چه اعتقاد ایشان نصب امام بر حق تعالی واجب است ازین جهت سردار جمیع بندگان مسلمین و صاحب اختیار در
امور دین باشد چه خلافت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در نفس الامر نیابت حق تعالی است در دین و دنیا پس البته هر که
بجای پیغمبر قرار گیرد باید که بنص الله تعالی باشد و رسول الله از برای این مهم تعیین کرده باشد و لفظ امام و وصی و خلیفه و
ولی و جانشین همه یک معنی دارند چنانکه حق در قرآن کریم خلیل خود ابراهیم را امام خوانده آنجا که میفرماید انی جاعلک
للناس اماما و داود علیه السلام را خلیفه نامیده در خطاب او فرموده که انا جعلناك خلیفة فی الارض
پس مخصوص بوصی و نایب نباشد که امام و خلیفه درین اطلاق بموافقت وضع لغوی مستعمل شده نه اصطلاحی بعضی
از علما گفته اند مراد از امام و خلیفه کسی است که از جانب حق تعالی بواسطه کارسازی و رواج خلقان متعین شده
باشد و بجهت انتظام امور دینی و دنیوی بندگان منصوب گشته اعم از آنکه نبی باشد یا ولی خواه این معنی در ضمن رسول تحقق
یابد یا در ضمن خلیفه و مولانا احمد اردبیلی در رساله اثبات واجب فرموده که امام شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب حق تعالی
بواسطه آدمی در امور دین و دنیای ایشان مثل پیغمبر الا آنکه پیغمبر از خدای تعالی بیواسطه آدمی نقل میکند و جمعی که از اهل
کشف و ارباب ذوقند معتقد ایشان آنست که حق تعالی پیغمبر را ازین جهت خلیفه و امام خوانده که دقیقه شناسان لفظ
قرآنی و رمز دانان آیات فهم کنند و دریابند که در حقیقت و نفس الامر تفاوتی و تغایری که میان انبیا و رسل و خلیفه و امام است
بجز دعوت و محض پیغمبریست و هر فایده که بر وجود نبی و رسول مترتب است بر وجود ولی و نایب مترتب و از آنکه بجز نبوت اتفاق
افتاده اند چنانچه مقبول فرق امام ملک الشعرا ابن حسام در مدح خلیفه بحق و وصی مطلق امیر المؤمنین و امام المتقین صلوات الله علیه
دو بیتی از قصیده میفرماید قصیده مجموع منزلات کمالات انبیا موجود در وجود تو الا پیمبری بنابرین واجب است که هر کس
امام خود را بشناسد و اعتقاد بامامت او کند و کسی را درین ظاهرا خلافی نباشد و خاصه و عامه احادیث این مضمون
را ذکر کرده اند و این حدیث در کتب مذکور است و اعتقادی هست که من مات ولم یعرف امام زمانه

مات میتة جاهلیة یعنی اگر کسی بمیرد و امام خود را نشناخته باشد مردن او مثل مردن اهالیست که پیش از ظهور اسلام
مرده باشند و احتیاج بوجود امام در وقتی که رسول موجود نباشد اکمل چنانچه حجت شامله آیه اقتضای آن میکند که
فرستادن نبی و رسول بجهت آنچه مقصود است از او امر و نواهی زیاده و کم کردن بندگان خدا در هر چه محتاج الیه
ایشانست از مصالح و مفاسد و هر چه ایشان را نفع و نقصان رساند به پیغمبران رجوع نمایند و همان غرض الهی بعد از
رحلت پیغمبران بکمال خود باقیست و هر پیغمبر را بعد از آنکه از این دار دنیا رحلت نماید نایبی و خلیفه و جانشینی بحکم خدا ... که
که احکام شرعیه را پاسبانی نماید تا زیاده و نقصان بر آن راه نیابد و دزدان راه شیاطین جن و انس که در
کمین اند بیشتر فرصت کرده در بنای ایمان بندگان خلل اندازند بآن احکام دست نیابند همچنانکه پیغمبران باید که معصوم
و مطهر باشند از همه آلایشهای ظاهری و باطنی و صوری و معنوی تا بندگان ببرکت اطاعت و انقیاد ایشان نجات
یابند در دنیا و آخرت رستگار باشند همچنانکه بعد از آنکه زمان نبوت تمام شد چون احتیاج مذکور باقیست مذکور را
جانشین شخص که قائم مقام خاتم انبیا باید که بعصمت و طهارت و جمیع صفات حمیده متصف باشد تا بر مسند خلافت و نیابت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم متمکن تواند بود و مقیم مقام رسالت تواند شد و بر تمامی مقاصد و اراده الهی اطلاع داشته باشد و باوصاف
متصف باشد چه او جانشین پیغمبرست و حفظ شرع بعد از پیغمبر باو تعلق دارد و چنانکه او ارشاد بندگان میکرد و احکام الهی بایشان
میرسانید امام علیه السلام کار میکند پس باید که هر چه گوید و کند موافق خواهش الهی باشد و هر فایده که از جانب رسول پروردگار
به بندگان عاید میشد در زمان خلیفه و امام نیز همان فایده بر بندگان خدا عاید گردد و شریعت مطهره او از نقص و نقصان
و عیب بری و منزه باشد از جهت که باید خدا و رسول او تعیین امام کنند و دلایلی که دلالت بر امامت آن شخص
کند بر بندگان ظاهر سازند چون قرآن و حدیث تا این دلایل بجای معجزه پیغمبری باشد و هیچکس را در آن شبهه و
شکی نماند و فرق میان رسول و نایب نباشد که در پیغمبری چنانچه مولوی در مثنوی گفته مثنوی چونکه شد از پیش دیده
وصل یار :: نایبی باید ازو مان یادگار :: نی غلط گفتم که نایب با منوب :: گر دو پنداری قبیح آید نه خوب از اینجا
ظاهر میشود که باعتقاد مولوی نیز میان رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام تفاوتی که هست در
نبوت محضست و الا دوئی در میانه راه نداشتی و در قرآن عزیز نیز چندین جا اشاره بانکه هیچ زمانی از وجود
امام معصوم خالی نتواند بود میفرماید که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی هر چه ندانید از آداب و مسایل
دین و شریعت از اهل ذکر سوال کنید و بپرسید و مراد از اهل ذکر چنانچه مفسران تفسیر نموده جمعی اند که علم معانی قرآن در
اراده الهی سبحانی داشته احکام ایشان موافق اراده الهی باشد چرا که حق تعالی امر باطاعت شخصی که از اراده او خبر
نداشته باشد و عمل بظن فاسد خود کند نخواهد کرد و حکم بسوال کردن از ایشان نخواهد فرمود و بعضی از مفسران ذکر را درین

و بعضی از آنها ذکر را رسول بوده

آیه

آیه وافی هدایه تفسیر رسول صلی الله علیه و آله نموده اند و بنا بر این تفسیر باید که مراد از اهل ذکر اهل بیت آنحضرت باشند صلوات الله
علیهم و بر هر تقدیر مطلب ثابتست و در آیه دیگر فرموده که آمنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا و مفسران نور را
تفسیر امام زمان فرموده اند و در جای دیگر یهدون الی الحق واقع شده و این هم مرتبه ایست که از ان مراد امامت
از ائمه که بندگان ببرکت او هدایت یابند و بعضی از اهل سنت را عقیده آنست که احکام الهی را بعد از رحلت رسول
از قرآن استنباط میتوان نمود و با وجود او احتیاجی بامام نیست و این شبهه را جواب گفته اند یکی آنکه از جمله فوایدی که بر وجود امام
مترتبست یکی آنست که ببرکت او اختلاف از میان امت بر خیزد و همه را براه راست هدایت نماید و اگر قرآن تنها کافی
بودی بایستی که همه امت بریک مذهب و ملت باشند و البته خلاف در میان ایشان پدید نیامده و حال آنکه اختلاف بسیار
تا بحدی که بهفتاد و سه مذهب شده مانده الکسی اعتراض کند که با وجود امام بایستی که اختلاف پدید نیاید و حال آنکه هست جواب
اگر شیاطین الانس نگذاشتند معزول نموده خدا و رسول عمل میکردند اطاعت احکام الهی را از شخصی که عارف باداب شریعت
بود فرا میگرفتند مطلقا خلافی نمی بود و چنانکه اهل ملل سابقه با وجود آنکه اعجاز رسول را مشاهده کرده ایمان نیاوردند بکفر
باقی ماندند جواب دیگر آنکه هفتاد و سه ملت همه قرآن میخوانند و همه را گمان بلکه ظن آنست که عمل ایشان موافق مطابق
قرآنست بنا بر این اگر قرآن تنها باعث حیرت و ماده اختلاف باشد سبب اتفاق نخواهد شد پس ناچار وجود امام معصوم
که مشکلاتش را از ان پرسند از ان نفع نتوان یافت چرا که عجایب اسرار قرآن بیش از انست که فهم هر کسی بآن تواند
رسید گوئیم دلیل بر احتیاج بوجود امام به آنست که هرگاه عادة الله باین جاری شده باشد که هیچ موجودی از موجودات
را بی سرکرده و سردار نگذارده حتی آنکه در بدن انسان از برای حواس ظاهری و باطنی فرمان دهی را که عقل است
قرار داده که اگر آنها را خللی افتد باو رجوع نمایند و اگر آن صحیح و سالم است تمام اعضا و اجزا صحیح و سالم اند و اگر
او را فسادی رو دهد تمام اعضا و جوارح را حال بفساد انجامد و موجب خرابی معموره بدن انسانی گردد و یقین که
از روز رحلت پیغمبر تا روز آخر دنیا همه مردم را بی سردار و سرکرده و رهبر نخواهد گذاشت و این خلق را در بادیه در
زاویه ضلالت و حیرت نخواهد پسندید و جل ذکره در قرآن مجید میفرماید که ایحسب الانسان ان یترک
سدی یعنی گمان میکنند آدمیان که ایشان را بی سرداری و صاحب اختیاری گذاشته اند که آنچه اراده
نمایند و مطلوب نفس ایشان باشد بعمل آرند چنین نیست و این خیال فاسد است و بی وجود امیری و سرکرده مقاصد خدا
از بندگان و مطلب بندگان از حق تعالی صورت نمی بندد و اگر احد بنده گوید که بر وی بی وجود شخصی که بآن صفات
مذکوره متصف باشد صورت یافتن عقل تنها کافی بودی به پیغمبران نیز احتیاج نبودی و از امام جعفر صادق نقلست که در
زمانه نماند الا و کسی باشد که زمین و اهل آن ... باید که امام باشد و دیگر ... و چون علت احتیاج بوجود نبی [illegible] علت احتیاج

۲ بر خود بسته

و دیگری بیت ... امام بوده

بوجود امام غایب است پس مادام که تکلیف برجاست از امام و نایب وسر کرده و صاحب اختیاری کریز نیست و اهل سنت

برآنند که بعد از انقراض زمان نبوت بر بندگان واجبست که نصب امام کنند نه بر خدای تعالی و بدلیل سمعی واجبست نه بدلیل عقلی

چنانکه مذهب شیعه اثنا عشریه است و عمده دلیل ایشان اجماع صحابه است میگویند صحابه روا نقد را اهتمام بامر دین چنان بود که بعد از

فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پیشا پیش مشغول بتعیین امام شدند و او را بر جمیع کارهای حق برکفن و دفن رسول صلی الله علیه

و آله مقدم داشتند و همان خطبه ابوبکر بر منبر رفته گفت که هر که محمد را پرستش میکرد او از دنیا رفت و هر که خدای محمد را

می پرستید بدانکه او حی لا یموت است پس میبایدکه از برای خود امام و پیشوای تعیین نمایند هیچ احدی منکر قول

او نشد و نگفت که ما را احتیاج بامام نیست و هر خلیفه وقت رفتن دیگری را بجای خود نصب کرد و کسی منع نمود پس نصب

امام بر امت واجب باشد والله تعالی اعلم **اصل** دویم در بیان نصب امیر المومنین علیه السلام چون روشن

شد که اهل زمان محتاجند بوجود خلیفه و نایبی و تا چاره است که آن شخص معصوم و مطهر باشد و اعلم و اشجع و اتقی و اعطا

خطا و خلل در قول و فعل او نتواند کرد چرا که هادی و رهنمای خلایق اگر جایز الخطا باشد در متابعت اقوال و افعال

او و ترجیح او بر سایر علما و مفتیان ترجیح بلا مرجح لازم آید و چون بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بغیر از علی ابن ابی

طالب هیچکس از اصحاب متصف باین صفات نبوده چنانچه بتفصیل بیان خواهد شد و هیچکس از اهل خلاف منکر این نیست چنانچه ابن

ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در چندین موضع بیان او نموده و ملا سعد الدین در شرح مقاصد و ملا علی توشجی در شرح

تجرید میگوید که هیچکس را درین حرفی نیست که علی ابن ابی طالب علیه السلام بعد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم

اشجع و از همه اتقی و اشرف اناس است لیکن چون قدمای علمای ما بر اینها رفته اند ما را نیز لازم است که بر عقب

ایشان برویم شاید که خلفای ثلث را در نزد حق تعالی قدری و منزلتی باشد که علی را نباشد انتهی و هرگاه این صفات

در او باشد و در غیر او نباشد باید که جانشین و نایب او باشد بنابر این مقدمات درین اصل بیان نسب آنحضرت و القاب او

هر چند که آنحضرت از شناختن و شناسانیدن مستغنی است از اسم آنحضرت علی ابن ابی طالب و اسم ابی طالب عبد مناف است

و اسم عبد المطلب شیبة الحمد و کنیت او ابو الحارث و چون پسر اول عبد مناف طالب نام داشت ابی طالب شهرت یافت

و از طالب عقبی نماند و غیر از او سه پسر دیگر داشت عقیل و جعفر و علی و هر یک از جعفر و عقیل ده سال بزرگتر از دیگری بودند

و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمدینه رفت و حضرت پیغمبر پیراهن

مبارک خود را بر او پوشانید و بر آن شد که کفن او کرده تلقین نمود لهذا آنحضرت

حضرت امیر از دو هاشمی متولد شد و علی نامیست که حق تعالی او را باین خوانده چنانکه خوارزمی نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه

و آله فرموده که در شب معراج چون بمقام قاب قوسین رسیدم من خطاب فرموده که اقرا منی علیا السلام و

قل

وقال له انی احبه واحب من یحبه یا محمد من حبی علی اشتققت له اسما فانا العلی العظیم وهو علی وانا المحمود

وانت محمد یعنی ای محمد علی را از من سلام برسان و بگو من او را دوست دارم و از دوستی که مرا با او دوست نام او را از

نام خود برآوردم من علی عظیم و او علیست و من محمودم و تو محمدی و ملائکه نیز آنحضرت را باین خوانده اند و در حکایات

روز احد خواهد آمد انشاء الله و یک نام او حیدر است چنانچه خود را در روز فتح خیبر وقتی که مرحب یهودی

در برابرش آمد گفت انا الذی سمتنی امی حیدرة یعنی منم که مادرم مرا نام حیدر کرده است و نام اسد آنحضرت

این مصرع در ایران خوانده آمد و نام دیگرش اسد است و اسد الله و اسد الله الغالب در مدح او بسیاری از

مخالف و موافق گفته اند ملا جامی در سبحه میگوید بیت شیر یزدان شاه ولایت علی صیقلی کفر خفی و جلی و آنحضرت

را نیز کنیت بسیار است از انجمله ابو الحسن و ابو الحسین است که خوارزمی نقل کرده که علی فرموده که تا رسول الله صلی الله

علیه و آله وسلم در حیات بود حسن مرا ابو الحسین و حسین مرا ابو الحسن میخواندند و رسول را پدر میخواندند و چون

آنحضرت رحلت فرمود مرا پدر میگفتند و رسول خدا علی را علیه السلام بکنیت ابو الریحانتین خوانده و خوارزمی نقل کرده

که روزی رسول صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام خطاب نمود و گفت السلام علیك یا ابا الریحانتین اوصیك

بریحانتی من الدنیا فعن قلیل ینهدم رکناك والله خلیفتی علیك یعنی سلام بر تو باد ای پدر دو

ریحان من بر تست که این دو ریحان من را خبر داشتی و عنقریب دو رکن حیات تو شکسته خواهد شد مراد آنحضرت

از دو رکن یکی وجود خودش بود و دیگری فاطمه علیها السلام لهذا چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از دنیا

فرمود که رکن دوم که آنحضرت مرا خبر داده بود و کنیت دیگر آنحضرت باعتراف خوارزمی امیر المومنین است که

خدا فرموده سلموا علی علی بامیر المومنین یعنی سلام کنید ای مردمان و مسلمانان بر علی امیر المومنین گفتن و کسی که اول

باین کنیت امیر علیه السلام کرد عمر بود که گفت بخ بخ لك یا علی اصبحت مولای ومولا کل مومن و

مومنة یعنی امیر المومنین پیشوای من و پیشوای همه مومنان و مولای من و مولای همه مومنان شدی

و بعضی از مجتهدین را اعتقاد آنست که اطلاق این کنیت بر غیر آن حضرت مطلقا روا نیست یعنی میگویند بر غیر

ائمه معصومین روا نیست و در کتاب کافی محمد ابن یعقوب کلینی مذکور است که حضرت امیر المومنین علیه السلام از میان

ائمه معصومین بلفظ امیر المومنین اختصاص یافته و اطلاق او بر سایر حضرات ائمه علیهم السلام جایز نیست حتی آنکه نقل

نموده اند که ابن ابی عمیر از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی از آنحضرت پرسید که قائم آل محمد را امیر المومنین بسلام

توان کرد در جواب فرمود که لا ذلك اسم سمی الله امیر المومنین لم یسم به احد قبله ولا یسمی به

بعده الا کافر پس پرسید که چه طریق بر آن سلام باید کرد فرمود که بگوید السلام علیك یا بقیة الله

و این آیه را خواند که بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و دیگری ابو تراب است خوارزمی نقل کرده در وجه تسمیه
آنحضرت بابی تراب که روزی رسول صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه آمد و علی را آنجا ندید پرسید که پسر عمت کجاست فاطمه
فرمود که میان من و او دلگیری بود و از خانه بیرون رفت حضرت رسول کسی را بتجسس احوال او فرستاد و خبر
کرد در مسجد خوابیده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمسجد آمد دید که علی پهلو بر زمین نهاده ردا از دوشش بیکسو
افتاده و گرد بر وی نشسته بدست مبارک خود از وی گرد دور میکرد و میگفت قم یا ابا تراب یعنی برخیز ای صاحب
و از نخبه که رسول این کنیت را در آن حال فرموده بود هیچ کنیتی را از این دوستتر نداشت و دیگری ابو محمد است چون یک
پسر آنحضرت محمد نام داشت ابو السبطین چون هر دو سبط رسول است که حسن و حسین باشند و دیگری ابو الشهداست
چه شهدا از اولاد آنحضرت اند و القاب آنحضرت آنچه صاحب کشف الغمه و خوارزمی و صاحب فصول المهمه و دیگران
نقل کرده اند که یعسوب الدین و قاتل الناکثین و قاتل القاسطین و قاتل المارقین و رسول المؤمنین والمرتضی و نفس
الرسول و زوج البتول و سیف الله المسلول و امیر البررة و قاتل الفجرة و قسیم الجنة و النار و صاحب اللواء و سید العرب
و خاصف النعل و کشاف الکروب و صدیق الاکبر و فاروق الاعظم و باب مدینة العلم و ولی و وصی و قاضی دین
الرسول و منجز وعد الرسول و کرار غیر فرار و کاسر اصنام الکعبة و رفیق الطیر و هازم الاحزاب و قاصم الاصلاب و والی
و ثنا جواد ای ذو القرنین و قائد الغر المحجلین و ذل الاعدا و عز الاولیا و خطیب الخطبا و قدوة اهل الکسا و امام
الاتقیا و ضرب لبنة و دم البیت و اللاعب بالاسنة و المطعم المحصن و خلیفة الامین و لیث الثری و غیث الوری و مصباح
الدجی شمس الضحی و اشجع من رکب و مشی و افضل من صام و صلی و بتول کل من رسول الله مولی المؤمنین
العروة الوثقی و الفتی و اخو الفتی و الذی انزل فیه هل اتی و اکرم من ارتقی و اشرف من احتذی و افضل من ناخ
و اهتدی الهاشمی المکی المدنی الابطحی الطالبی الرضی المرتضی القوی المجری الهوذی الاریحی الوفی الذی صدق رسول الله
الذی تصدق بخاتمه فی الرکوع الکوکب الازهر الصارم المذکر صاحب رایة و منبر حمد و ساقی کوثر و مصلی القبلتین
و اول من المؤمنین و الضارب بالسیفین الطاعن بالرمحین و ابن عم المصطفی و الشفیق النبی الحفی و اقرب بالنسب
لقب ذکر شده باشد و در اینجا همین قدر اکتفا نموده شد اگر کسی خواهد که بعد از این شنود در آن کتابها رجوع نماید
و صاحب کشف الغمه نقل کرده که ابن خشاب و ابن وضاح هر دو از علمای اصحاب احمد حنبل اند و ابا کم ذکر از آنحضرت
تفصیل میدهند در تصنیف خود در فضل کنیت و القاب آنحضرت را شمرده اند انجمله انا ابو الحسن و ابو الحسین و سید
المؤمنین و امیر المؤمنین و قسیم الجنة و النار و ابو تراب و صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی و سید و قائد الغر المحجلین
و غیر ذلک ذکر کرده اند و مخفی نماند که از انجمله باشد که دیگران از ابو تراب تر رتبه او دو اند و [illegible] و صدیق اکبر و فاروق

اعظم

اعظم و این تا اینجا کلام او است و تولد آنحضرت در حرم حق تعالی بود بطریقی که موافق و مخالف نقل کرده اند چنانکه
در روضة الشهدا و جامعیش از آنحضرت و بعد از آن این رتبه بلند و مرتبه ارجمند دست نداده و از اینجا ابن مغازلی باسناد خود
نقل از ام عماره بنت العباس بن عجلان ساعدی نموده که روزی در مسجد الحرام با جمعی از قریش نشسته بودیم که ابو طالب آمد
غمناک بود پرسیدند که چرا غمگینی گفت فاطمه بنت اسد بدرد حمل گرفتار است و بعد از آن محمد صلی الله علیه و آله رسید
و از وی همان سوال کرد و همان جواب شنید و بعد از آن فاطمه رسید ابو طالب دست او را گرفته در درون خانه برد
بعد از آن همه حاضر بودیم که از درون خانه بر آمدند و فاطمه پسر لطیف و نظیف در دست ابو طالب گفت او را علی نام
کردم و محمد او را بر داشته بخانه ابو طالب رفتند و صاحب کشف الغمه نقل کرده که در کتاب بشارة المصطفی مسطور است
که یزید بن قعنب گفت که با عباس بن عبد المطلب و جمعی از قریش در برابر خانه کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد آمد
طواف خانه نمود و اثر وضع حمل او ظاهر شد مجال بیرون رفتن از خانه نیافت روی نیاز بدرگاه ملک بی نیاز آورده
گفت ای صاحب خانه و معبود یگانه من ایمان دارم بتو و بنبوت رسولان تو و در عقاید دینی تابع جد خود ابراهیم خلیلم
بحق این خانه و بحق بانی این خانه و بحق فرزندی که در شکم من است از تو که این ولادت را بر من آسان کنی یزید گفت
چون دعای فاطمه تمام شد دیدیم که دیوار پشت خانه شکافته شد و فاطمه بدرون خانه رفته از نظر غایب شد و دیوار
بحال اول باز آمد هر چند که اراده شکاف نمودیم بعد از ملاحظه این امر غریب حضار واقف بودند که در خانه کعبه هر چند
سعی نمودند فتح باب نمودند دانستند که این امر از حکمتی خالی نیست و روز چهارم دیدیم که فاطمه علیها السلام از خانه بیرون
آمد علی را بر روی دست داشت و فخر میکرد و میگفت من از جمیع زنان سابق افضلم چون مرا در خانه خود در آورد
از طعام و میوهای جنت روزی کرد چون فرزندم متولد شد از هاتف غیب ندای لاریب شنیدم که این مولود را علی
نام کن که رفیع الدرجات و من او را از نام خود اشتقاق کردم و از نایش علم خود او را کرامت کردم و او در این خانه
کعبه اصنام خواهد شکست و او در آن خواهد گفت اذان تولد آنحضرت در شب یکشنبه بیست و سیم ماه رجب بوده و بعد از آنکه
عمر مبارک سید کاینات بیست و هشت سال گذشته بود و ده سال بود که عبد المطلب بعقبی رحلت فرموده بود و بعضی روز
جمعه سیزدهم شهر رجب نیز گفته اند و بعد از آنکه از عمر رسول صلی الله علیه و آله سی سال گذشته بود و در این حدیث [illegible]
گوید که رسول صلی الله علیه و آله از تولد امیر علیه السلام شادمان و مسرور است و او را نزد فراش خود نهادی و در وقت
بخوابانیدی و سخنان که اطفال را جواب کند گفتی و بحیرت در گلوی او ریختی و او را آشتی و بر دوش و بر سینه نشاندی
و بنفس نفیس خود او را تربیت فرمودی و همیشه گفتی این برادر و امیر و وصی [illegible] و پناه و وصی و خلیفه و زوج کریمه
منت [illegible] او را بر دوش نشاندی در کوچها و کوههای مکه گردانیدی صلوات الله علی الکامل والمحمول باب

در حقیقت امیرالمؤمنین ع و امامت وی و دران نیز دوازده فضلت **فصل اول** در بیان آنکه نصب امام لطف
و بر حق تعالی عقلاً واجب بدان جهة است و بدانکه امامت چنانکه در مقدمه مذکور شد ریاست عامه است و امام
شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب حق تعالی بر سالت آدمی که آن پیغمبر است در همه چیزها که در دین و دنیا و شیعه امامیه
را اعتقاد آنست که امامت لطف است از حق تعالی در حق بندگان چه بر هر عاقل پوشیده نیست که هرگاه بندگان را رئیسی
و مهتری و حاکمی باشد از جانب خدا و جانب رسول خدا که امر کند ایشان را بطاعت و عبادت و باز دارد از معصیت
و ناشایست و محافظت نماید دین خدا و شریعت رسول خدا را از تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان و جدان را دینه
و داد مظلوم از ظالم بگیرد و اهل ظلم را از تعدی و جور منع نماید و حل مشکلاتی که رو نماید بکند و در قضایا و احکام که واقع
شود رجوع با او نمایند البته و بی شک و شبهه مردم بطاعت و خداپرستی نزدیکتر و از معصیت و نافرمانی دورتر خواهند
بود پس نصب کردن و قرار دادن چنین شخصی که مصلحت همه بندگان در آنست یقین لطف باشد چه مراد از لطف
در شرع همین است که نزدیک سازد بندگان را بطاعت و دور سازد از معصیت چون نصب امام لطف است و لطف
واجب است پس بر خدای تعالی نصب امام واجب باشد و اهل سنت برین مطلب سه اعتراض کرده‌اند و افضل
المحققین و المتأخرین خواجه نصیر الدین محمد طوسی نور الله مرقده در متن تجرید از هر سه جواب گفته اعتراض اول
آنکه لطف بودن امام را وقتی مقبول داریم که هیچ مفسده نداشته باشد و این در محل منع است چه شاید که
بندگان واجبات را بجا آرند و از گناه باز ایستند بی وجود امام یقین که ثواب ایشان بیشتر و اخلاص نزدیکتر خواهد
بود و با وجود امام شاید ارتکاب عبادت یا ترک معصیت از ترس امام باشد جواب گفته که **والمفاسد
معلومة الانتفاء** یعنی بر جهت هر کس معلوم است که جمیع مفسده ها منتفی است یعنی هیچ مفسده نیست
با وجود امام یقین است که مردم را رغبت بطاعت زیاده است و از گناه دورترند و اعتراض دوم آنکه
بعد از آنکه تسلیم کنیم که نصب امام لطف است گاهی واجب باشد که عوض او دیگر باشد شاید حق تعالی بر بندگان
لطفی دیگر بکند و در یک زمانی جمیع بندگان را معصوم بیافریند و هرگاه همه معصوم باشند از امام مستغنی خواهند
بود و احتیاجی بامام نخواهند داشت و این لطف نخواهد بود جواب گفته که **وانحصار اللطف فیه معلوم للعقلاء** یعنی
یقین که لطف منحصر در وجود امام است و عوضی که میگویند محض فرض است و هر عاقل میداند که هیچ لطفی بجای آن
لطف نمیشود و آن فرض محالیست که زمانی باشد که همه معصوم باشند و احتیاج امام نداشته باشند اعتراض سیم
آنکه نصب امام گاهی لطف باشد که قادر باشد و مردمان را از امور ناشایست منع کند و قدرت بر اجرای احکام داشته
باشد و رایت اسلام را بلند تواند ساخت و این خود نزد شما لازم نیست در غیبت اعتقاد شما امام هست و مختفی است

به جای آن لطف

بی

پس تمام اورا لطف نمیدانید واجب نباشد جواب را بین عبارت بیان فرموده که **وجوده لطف و تصرفه لطف آخر
و عدمه منا** یعنی وجود امام لطفیست خواه تصرف کند و خواه نکند چنانچه از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرموده
لا یخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور و اما خائف مستور لئلا یبطل حجج الله و بیناته
یعنی هرگز روی زمین از نصب کرده شده و حجت حق تعالی بر خلق خالی نمی باشد خواه آن امام مشهور و ظاهر باشد و خواه مخفی
و پوشیده و اگر چنین نباشد حجتهای حق تعالی و دلایلات و علامات او باطل میگردد و تصرف کردن امام لطف دیگر است بنسبت
بندگان و اگر تصرف نکند یا ظاهر نشود و مخفی باشد از اسباب ظالمان و عاصیان که اگر همراهی میکردند و نصرت
و اعانت او می نمودند ظاهر میشد و اجرای احکام الهی میفرمود از بدی اختیار و افعال بندگانست که از این لطف محروم شده‌اند
و چون ظاهر شد که بعد از انقراض زمان نبوت بر خدای تعالی واجب است که امامی نصب کند که آن نیز مثل پیغمبر ارشاد
بندگان نماید و احکام الهی بایشان رساند و حفظ شریعت کند و باید دانست که شخصی مذکور باید که بصفت عصمت متصف
باشد و از نسبت خطا و غلط در قول و فعل منزه و مبرا چه امام بجای نبی است و هرگاه وی و در اثنای مثل دیگران جایز الخطا و غلط
بود متابعت اقوال او درین صورت و ترجیح دادن اطاعت و فرمان برداری او بر علما و صلحا و زهاد و اتقیا ترجیح
بود و ترجیح بلا مرجح لازم آید یعنی زیادتی دادن کسی را بر دیگران بی آنکه زیادتی داشته باشد و این باتفاق عقلا
وجه دیگر آنکه احتیاج بامام از برای آنست که داد مظلوم از ظالم بگیرد و در رفع فتنه و فساد کند و اقامت حدود نماید
پس اگر در وی خطا و معصیت جایز باشد آن فواید بر طرف میشود و موجب آنکه ترجیح که طلب را طبیعی به
محتاج بامام دیگر خواهد بود و همچنین اگر آن امام هم معصوم نباشد همان دور لازم آید و تسلسل منجر شود خواجه
نصیر الدین در متن تجرید باین اشاره نموده میگوید **وامتناع التسلسل یوجب عصمته** یعنی محال
بودن تسلسل سبب است بر وجوب عصمت امام علیه السلام وجه دیگر آنکه امام حافظ و نگهبان شریعت است اگر نعوذ بالله
ابد نصب خطا در شرع توان داد از وی ممکن باشد بود که چیزی از شریعت بگذارد یا بر آن بیفزاید پس حافظ شرع نباشد
و این دلیل خواجه اشاره نموده گفته است **ولانه حافظ للشرع** یعنی از جهت آنکه حافظ شریعت است واجب
میباید که معصوم باشد وجه دیگر آنکه بر بندگان واجب که اطاعت و انقیاد او نمایند و فرمانبرداری او کنند حق تعالی درین
باب فرموده که **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم** یعنی اطاعت کنید ای مومنان خدا را و رسول
او را و صاحبان امر که امامان و جانشینان پیغمبرانند و در هنگامی که امام نعوذ بالله مرتکب معصیتی شود یا اقدام بر ناشایستی کند
موجب امر بمعروف و نهی از منکر واجب است که بر او انکار کنند و انکار کردن منافات با اطاعت کردن دارد و مطلب که فرمان
برداریست از میانه فوت میشود و این دلیل خواجه علیه الرحمة اشاره نموده و میگوید **ولوجوب الانکار علیه لو اقدم**

و اگر درد دنیای

علی المعصیة فیضاد امر الطاعة ویفوت الغرض من نصبه یعنی از جهت واجبست انکار کردن او
اگر اقدام بر معصیت نماید و این منافات امر بطاعت او دارد و غرض فوت میشود و واجبست که معصوم باشد
وجه دیگر آنکه اگر امام معصوم نباشد و ارتکاب معصیت نماید هر آینه در مرتبه و درجه کمتر از عوام الناس خواهد بود چه
عوام الناس خوبی عبادت و نیکی پرستش و بدی و خطا و قبح گناه و نقصانها چنانچه او میداند نمیدانند پس هرگاه مرتکب گناهی شود
که عامی چون او از او باز میدارد و یقین مرتبه اش کمتر از مرتبه آن عامی خواهد بود و چنانچه عارفی درین معنی فرموده مثنوی
عالم نادان پریشان روزگار ** به ز دانشمند ناپرهیزکار ** کان ز نابینایی از راه اوفتاد ** وین دو چشمش بود
در چاه اوفتاد ** و خواجه باین دلیل اشاره فرموده است ** والانحطاط درجته عن درجة اقل العوام یعنی
از جهت آنکه اگر مرتکب گناهی شود مرتبه اش فروتر از مرتبه کمترین عامی بود و واجبست که امام معصوم باشد یکی از خلفا
اعتراض کرده اند که در جایی که شما بحجة امام بسبب عصمت قرار میدهید شاید بواسطه زیادتی علم باشد و دانش
و تقوی و ورع حاصل آید و احتیاج بعصمت نباشد و یکی از محققین جواب گفته بمجرد او و رحمته درین باب نزد
عقل صحیح که اگر امام در کتب خطا باشد آنشخص از اتصاف این برپایی تواند شد و قول او را اعتماد بر قول
دیگران خواهد بود و مقصود درین باب آنست که خطا مطلقا صورت پذیر نباشد و این معنی در غیر معصوم
یافت نمیشود و حافظ ابونعیم که از اکابران مفسران اهل سنت و جماعتست در تفسیر آیه وافی هدایت واسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون گفته مراد از اهل ذکر آنانند که مقاصد را بفهم باشند بنحوی که هرچه اراده
الهی بان تعلق گرفته باشد به نزد ایشان بی شایبه مخالفت بعمل آید و این وقتی است که واقف از ارادات
الهی باشند و سینه پاکیزه ایشان ظرف مقاصد الهی باشد و از هر کدورتی صافی و بعضی از محققان آیه لا
یمسه الا المطهرون را باین روش تفسیر نموده اند که فهمیدن مقاصد الهی از کلمات بینات قرآنی بی
طهارت ظاهر و باطن و بی آنکه از کدورت نفسانی پاک و پاکیزه باشد صورت پذیر نیست و از امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست آنکه حق تعالی بعد از اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که اطاعت
اولوالامر را ذکر نموده غرض آنست که اهل تکلیف مر ایشان را بدانند و بفهمند که اولوالامری که حق تعالی ایشان را در وجوب اطاعت
و انقیاد و فرمان برداری ردیف ذات ربوبیت و قرین مرتبه رسالت گردانیده مخالفت ایشان بعینه مخالفت
خدا و رسول است و مراد از ان جمعی اند که بعصمت ازلی و طهارت گردانیده و مخالفت ذاتی از جمیع بندگان
ممتاز و بشرف این عطیه و مرتبه سرافراز نه و قول و فعل ایشان موافق اراده و اوامر الهیست و طاعت ایشان
طاعت خدا و مخالفت ایشان مخالفت خدا و رسول است و از جمله چیزها که طرفگی دارد و شنیدنیست اینکه اتفاق

علمیة

اهل سنت اولوالامری که حق سبحانه و تعالی کافه عباد و جمیع بندگان خود را باطاعت و انقیاد ایشان امر فرموده یکی سلطان
مراد روم و یکی عبدالمؤمن خان اوزبک است چه یکی که از فهمیدن سطری گلستان یا دو بیت بوستان عاجز باشند لکن
هر فسق و فجور ایشان را از محکم و متشابه و معقولات و آیات بینات قرآنی و منزلات آسمانی چه آشنایی که حق تعالی بندگان
را چنانچه باطاعت خود و اطاعت رسول امر کرده باشد بهمان طریق باطاعت ایشان مامور ساخته باشند ولیکن هرگاه
صحابه کرام و رد یه که منبع فیوضات نامتناهی و مظهر اسما و صفات الهی یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام که گفت که اگر بر
مسند قضا بنشانند حکم کنم در میان اهل توریت بتوریت ایشان و در میان اهل زبور بزبور ایشان و در میان اهل
قران بقرآن ایشان و بار دیگر گفت هیچ آیتی از آیات قرآنی نیست که ندانم که در کجا نازل شده و بار دیگر گفت
سلونی عما دون العرش ابوبکر را تقدم دهند و اطاعت او را واجب و لازم شناسند که ندانستن معنی
فاکهة و ابا عاجز باشد و گوید اما الفاکهة فاعرفها و اما الاب فلا اعرف یعنی فاکهه را میدانم
اما اب را نمیدانم و بعد از ان عمر را مقدم دانند که در هفتاد موضع باعتراف علما ایشان او در حکم غلط کرده باشد
یا از حل مسئله عاجز شده و گوید لولا علی لهلک عمر پس اگر علی نمی بود عمر بجهت غلطی که کرده یا آنکه در جواب عاجز
آمده است بهلاکت میرسید اگر دیگران هم دیگران را اولوالامر دانند از عجایب وقایع دنیا بدیع و بعید نباشد
و اعجوبه آنکه با این امر صحیح نیست یکی آنست که اگر کسی از داره دنیا رحلت نماید و آن سلطان و والی
نشناسد در زمره اموات زمان کفر و ایام جاهلیت داخل شود و حشرش با اهل کفار باشد چه بصحت پیوسته
و از موالف و مخالف کسی را درین حدیث خلافی نیست و حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین نقل نموده که من
مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مرده است
بر روش مردمان زمان جاهلیت که پیش از زمان ظهور اسلام است و تفسیر کردن امام بقرآن چنانچه بعضی
از ایشان کرده اند باین معنی از قرآن مثل فاتحه و سوره بجهت آنکه در نماز واجبست و جمعی بران رفته اند یا بعضی فقها
طایفه دیگر بعضی دست و پا زدند و بی کم گردنست چه تخصیص امام بامام زمانه از ان ابا دارد و قرآن بعضی آنان
تعیین کدام امام زمان آن شخص نشده و دانستن قرآن واجب عینی نیست که بر هر شخص بعینه واجب باشد و
هیچکس بان قایل نشده و بعد التسلیم آنکه مراد قرآن باشد بمذهب حنفی که نه دانستن قرآن را و نه فاتحه را واجب
میدانند بلکه حکم میکنند آنکه معنی یک آیت که اگر چه و برگ سبز باشد که بمعنی مدهامتان و آن یک آیت است
و در نماز کافیست مطلقا یعنی حدیث راست نمی آید نعوذ بالله از فهم کج و از تحریفات کلام خدا و رسول
و بعضی بابت کفر ونند و باشد و جمعی دیگر آنکه بعضی ایشان چون شارح مواقف و جمع کثیر مسئله امامت را از

از فروع دین میدانند و میگویند که مباحث امامت واجب نیست و تحقیق آن لازم نی و تقلید در این امر کافیست و نصب امام بر اهل
داوران و عملی نیست و اطاعت اولو الامر را آن تفسیر میکنند که گذشت و مع هذا میگویند در حمایت بیضه اسلام و حفظ و جهاد
با کفار و امر بمعروف و نهی از منکر و داد مظلوم دادن و منع ظالم از ظلم نمودن و همه در مجرد سلطنت ظاهری تعلق امر نبوت
دارد و امام بجای نبی است و این امور از برای او ثابت است و او خلیفه رسول است لیکن مقصود بالذات امامت محض
سلطنت ظاهریست بعضی دیگر چون قاضی بیضاوی در کتاب منهاج و شرح کلام برآنند که این مسئله از اعظم مسائل اصول
دین است و مخالف او را کافر و مبتدع شمرده اند و یکی از علمای حنفیه در کتابی که در میان ایشان مفصول مشهور است
گفته که هر که بامامت ابی بکر قایل نیست کافر است بلا جمعی تصدیق قتل کنی که اعتقاد بامامت ابوبکر نداشته باشد یعنی
اینکه اعتقاد شخص بامامت امیر المؤمنین علیه السلام باشد گوید علی علیه السلام بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم بلا فاصله
امام میکنند و اگر این مسئله از فروع باشد کفر و قتل در کار نیست بمجرد اینکه کسی مذهبی را نداشته کافر گشتنی نمیشود
و آن حدیث که حمیدی نقل کرده هم صریح است در اینکه امامت از اصول دین باشد چه علم ضروری حاصلست که جاهل
بمسئله فرعی اگرچه واجب باشد مردنش مردن زمان جاهلیت نیست و این دانستن و شناختن قطعی در اسلام
تحقیق میکنند اگر کسی خواهد که ببیند فرق میان شیعه و سنی بداند مجمل آنست که مذهب شیعه امام قائم مقام نبی است و دلایل و شروط
معتبره در هر دو یکیست و فرق همین است که پیغام الهی برسول صلی الله علیه وآله بوساطت جبرئیل علیه السلام میرسد و بامام
برسول میرسد و تعین امام منصوص خدا و رسول است و من المهد الی اللحد از جمیع گناهان صغیره و کبیره باید
که منزه و مبرا باشد اما مذهب اهل سنت عصمت و عدالت استحبابی است یعنی اگر باشد بهتر است اما
شرط نیست پس اگر امام فاسق و فاجر و سارق و شارب باشد چندان قصوری ندارد و خدا و رسول را نصب
امام کاری نیست بلکه جمعی از علما و رؤسا و ریش سفیدان محله اگرچه یک کس یا دو کس باشند میرسد که امامی
نصب کنند چنانچه اسعد بن شافعی که از اکابر علماست در کتاب جنایات از کتاب ینابیع گفته است این
عبارت که وينعقد الامامة ببيعة اهل الحل والعقد من العلماء والرؤساء ووجوه
الناس الذين يتيسر حضورهم الموصوفين بصفات الشهود كامامة الصديق
وببعضهم كامامة الفاروق الخ یعنی منعقد میشود امامت به بیعت اهل حل و عقد یعنی اهل
بیعت دانا و مردم مهتر ایشان است خواه از اهل علم و فضل و ریش سفید که قومی نزد مردمان ریش
باشند از آن جمعی که حاضر بودن ایشان میسر شود و موصوف بصفت گواهی دهندگان باشند چنانچه در امامت
صدیق یعنی ابوبکر واقع شد اگر حضور جمیع میسر شود و بعضی اگر همه یکجا نشده چنانچه در امامت فاروق یعنی عمر ابن الخطاب

و نفاق

و نفاق واقع شد که گواهی و تعیین ابوبکر امام شد و چنانچه شارح عقاید نسفی گفته که انه لا ینعزل الامام بالفسق والجور لانه
قد ظهر الفسق وانتشر الجور من الائمة والامراء بعد الخلفاء والسلف كانوا ينقادون لهم ويقيمون
الجمع والاعياد باذنهم یعنی مدعی که بسبب فسق و جور مثل خوردن خمر و کردن ظلم امام را عزل نمی توان کرد
و از جهت اینکه ظاهر شد فسق بسیار و پدید آمد جور بسیار از امامان و امیران و خلفا و در قرنها و سعید امروی که بعهد ایشان
بودند اطاعت میکردند و فرمان بردار ایشان میبودند در جمعها و عیدها و در اوقات نماز با ایشان نماز میگذاردند و فقهاء و
علما مانع جهت ایشان نبود و هیچ یک را معزول نساختند چنانچه شارح وقایه که از علمای حنفیه است در شرح وقایه
گفته است این عبارت که لا يحد الامام حد الشرب لانه نائب من الله تعالى یعنی حدی که در
شرع از برای خمر مقرر شده است بر امامی که تجویز فرموده اند جاری نمی توان کرد از جهت اینکه او نایب است
از جانب خدای تعالی پس این گستاخی نسبت باو جایز نباشد و اگرچه این قسم چیزها در کتب قوم بسیار است
همین قدر اکتفا نموده شد تا فرق میان هر دو مذهب ظاهر شود ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
و اینکه علمای ایشان تجویز این قسم چیزها کرده اند و این نوع گفت و گوها نموده اند و در تصانیف خود نوشته اند
و نفس آن که حفظ صحت امامت معاویه و یزید و خلفای بنی امیه و بنی عباس باشد والا این بنزد عقل مستبعد مینماید
والله اعلم **فصل دویم** در اینکه امام باید که افضل از رعیت باشد و قبح تقدیم مفضول بر فاضل بدلیل اتفاق اما شیعه
بر اینکه امام می باید چنان باشد که اکمل از رعیت باشد در جمیع صفات حسنه و اخلاق مرضیه همچو علم و زهد و کرم و شجاعت و عفت
و صورت ظاهر و سیرت باطن و حسب و نسب چنانچه در پیغمبر نیز نسبت بامت این معتبر است و در میان رعیت
باید که افضل از او یا مساوی او نیز نباشد که اگر افضل از او باشد تقدیم مفضول بر فاضل و اگر مساوی او باشد ترجیح
بلا مرجح لازم آید و جمهور اهل سنت برآنند که این لازم نیست و نزد ایشان جایز است ترجیح مفضول بر فاضل و این خلاف
مقتضای عقل است و مخالف نص قرآن چه نزد عقل قبیح و ناپسندیده است تعظیم مفضول و نادان را و اهانت کامل
و دانا و دیگر مرتبه نادان بلند باشد در مرتبه دانا است و خدای تعالی در قرآن مجید اشاره بهمین معنی کرده و بغایت
از روی انکار و سرزنش ایشان که تجویز این معنی میکنند افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا
يهدي الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون یعنی آیا کسی که راه تواند کرد دیگری را و عالم بحق باشد
سزاوارتر و بهتر است که تابع او شوند مردمان و حق را از او تحقیق کنند یا کسی که راه و علم ندارد و نمیداند تا
اگر کسی او را راه نماید و بیاموزاند پس شما را چه شد که صاحبان عقل و تمیز در این باب چگونه حکم میکنید یعنی بر عاقلی
معلوم است و عقل حکم میکند که شق اول بهتر است و حکم بخلاف آن نمودن محض مکابره و عناد است در جای

دیگر و مذمت آن آنی که چیزی بینداشته اند یا نمی فهمند گفته لا یعقلون شیئا ولا یهتدون و آیات و احادیث بغیر از این در مذمت
بر وفق مشاوره و تجویز اهل سنت تقدیم بر فاضل آنست که میگویند که پیغمبر عمرو عاص را بر ابابکر و عمر تقدیم فرموده و اسامة بن زید
را بر ایشان و بر دیگران سردار گردانید و باعتقاد ایشان عمرو عاص و اسامه فرضا مفضول بودند و همچنین ع را ابا عبیده
و عمر را ابابکر تقدیم داده و خلیفه رسالتش کردند و ابابکر عمر را خلافت داد و بر دیگران که اکثر از او اعلم و افضل بودند
تقدیم فرمود پس اگر امامت مفضول بر فاضل جایز نمی بود اول رسول و ثانیا صحابه او نمیکردند چون کردند پس جایز است
و جواب گفته اند که تقدیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم عمرو عاص و اسامه را بر ایشان بجهت آن بود که در امر حرب از ایشان
اعلم بودند چنانچه از اخبار و تواریخ معلوم است اما تقدیم ابابکر بر دیگران و تقدیم او عمر را بسود الاجتهاد و محبت
دنیا و فریب مردمان و لهذا چون ابابکر کاغذی نوشت و در آن مسطور بود که عمر را وصی خود و خلیفه رسول گردانید
طلحة بن عبید الله بر مضمون مطلع شد بعمر خطاب کرده گفت ولیته امس وولاك الیوم یعنی تو او را دیروز
متولی امور مردمان گردانیدی و امروز او هم ترا والی خود کرده و علامت آنست که تو آن قرض داده بودی و افضل
قاضی نور الله شوشتری قدس الله روحه فرموده و یمکن ان یدل علی عدم جواز تفضیل المفضول
بقول ابوبکر اقیلونی فانی لست بخیرکم و علی فیکم یعنی ممکن است ما که استقلال کنیم بر جایز نبودن تفضیل
بر فاضل بدان گفته ابابکر که میگفت بر سر منبر اقاله کنید بیعت مرا از گردن خود و در ساخته که نیستم من سزاوار امامت
شما و حال آنکه علی در میان شما باشد و این اعتراف از وست که من مفضولم و آن فاضل و تقدیم مفضول بر فاضل جایز نیست
و این دلیلیست که بخاطر میر نور الله مرقده رسیده اگر چه بعضی کلام ابی بکر را معنی دیگر گفته اند میگویند غرض او از گفتن
این کلام فریب مردمان بود بر قتل آنحضرت یعنی تا علی در میان شماست کار خلافت من از پیش نمیرود و اگر تو اینها
او را بقتل آرید و قصه خالد ولید و او را امر کرد بکشتن علی علیه السلام ساختن و وعده او که در اثنای نماز این
کار را ساز خواهم کرد و در میان تشهد گفتن ابابکر یا خالد لا تفعل یعنی ای خالد این کار نخواهی کرد چنانکه
مشهور است مؤید مطلب میدانند بر تقدیر بقول شیخ عطار که نظم سلونی چون اقیلونی نباشد ...
گو را تابع و ماموم دانستن و اقیلونی گو را متبوع و امام ساختن کمال انصافست تقدیم دادن مفضول را
بر فاضل عقلا و نقلا مذموم دانسته اند و بر هیچ صاحب عقلی پوشیده نیست که اعلم از امام اشرف بحسب و نسب
منقاد و مطیع فرمان کسی که مطلقا از این صفات بی بهره باشد بودن دانستن بهیچ وجه صورت معقول ندارد و در کتب
کسانی که تجویز امامت فاسق و شارب کنند که امام عاقل را پیرو جاهل ... شمشیر که در فسق و فجور غوطه
خورده باشد شب مست ... که با کمال علم و دانش که ... موجود باشد

یا اطاقی

یا اطاقی کسی اختیار کند که گوشت و پوستش از شراب و گوشت خوک پرورش یافته سالهای دراز پرستاری بت کرده
باشد و بت پرستی کرده گذرانده باشد و بغیر از عبادت الهی شغلی بجز متابعت حضرت رسالت پناهی کاری نداشته باشد
چنانکه حق تعالی در سوره زمر میفرماید که امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما یحذر الآخرة
ویرجو رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی
آیا آنکس که او فرمانبردار است از خوشنودان که ابتدای شب دارند بوظایف بندگی و مراسم سر آنکه ... ساجد
خدای خود را سجده میکنند و از عذاب آخرت میترسند و امیدواری درگاه باری ... طاعت دارند ...
برابر باشند با آنکه تعلیم توحید دانا و واقفند چون ارباب فضایل و آنانکه نادانند و از یگانگی حق پرستش او غافلند
چون صفات رزایل جز این نیست که پند پذیر میشوند بدلایل قدرت من صاحبان عقل و خرد ... منزه از آلودگیها
ظاهر و باطن طبرسی رحمه الله از صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده اهل علم مائیم و ارباب جهل دشمنان ما و اولو الالباب
شیعیان مااند پس دلایل و دوستی ما علم فایده نه بخشد و عمل تقوی نه بخشد و ظاهر است که اگر قاعده افضلیت ملحوظ نباشد بمحض
خواهش زید امامت عمرو صحیح باشد خلفای بنی امیه و بنی عباس جمیعا خلفای خدا باشند و انصاف است که اول
و ثانی لایق مرتبه خلافت و جانشینی رسول بوده و سزاوار تکیه زدن بر مسند نبوت باشند معاویه و یزید و هشام و ولید
تا عبد المؤمن خان ... و سلطان مراد ... که هیچکدام در هیچ وصفی و نعتی با یکی از ایشان نه داشته اند همه
خلیفه و پیشوا توانند بود و از حضرت امام همام موسی بن جعفر علیه السلام مرویست که تفسیر آیه و من اضل ممن
اتبع هواه بغیر هدی من الله فرموده که گمراه تری نیست از آنکه بر خواهش خود بی فرموده
خدا و رسول کسی را خواه به بیعت یا طریق دیگر خلیفه خدا و جانشین رسول داند و از این رسوا تر آنکه اگر خلافت
رسول افضلی در کار نباشد همین جمعی که راه پیش کنند و بر و بیعت نمایند امامت صحت یابد که چون عبد الله بن
سعد وقاص و حسان بن ثابت و عبد الرحمن عوف و امثال ایشان بر معاویه بیعت کرده اند اطاعت او واجب
باشد و خلافت او صحیح و چون جمعی بامیر المؤمنین علیه السلام نیز بیعت کردند پس هم بیعت مقرون باشد والا
هر دو یکبار بر مردم واجب الا که متمکن هم واجب الاطاعه باشد و هم واجب القتل چه اولا چون بر بیعت او اتفاق
نمودند اطاعتش لازم باشد و ثانیا چون بقتلش اتفاق نمودند قتلش واجب نماید و اتفاقین هر دو صحیح باشد
دیگر آنکه هرگاه افضلیت در کار نباشد و تعیین خدا و رسول او دخلی نبود و این امر انتخاب اهل تخیل مخصوص نباشد
چون جمع است در این کار شیئی همه بگیرند شاید که در یک زمان زید بعمرو احمد بمحمود و مخلص مشتاق بیعت نمایند در
یک محله که در یک شهر ... بلکه در یک قبیله جمعی کثیر همه امام باشند هر یکی که ... باعث ...

مراد آیت ۲

و قیامت شود فتنه و فساد و بلای عظیم مهیب عرض از امام رفع فتنه و فساد بوده نقیض او تبدیل یابد چون عصمت و افضلیت
را منظور نداشته‌اند بلای خواهش نفسانی در میان آمد بیشتری از امت از راه متابعت رسول الله علیه و آله بیکسو رفتند و راه
عناد و افتادند در احکام و قواعد شرع محمدی صلی الله علیه و آله و سلم پیروی العقول اقصر خود اختیار نمودند کار بجایی رسید که
بعضی جاهل شده خدا را جسمی قرار دادند که از سر تا سینه مجوف است و از پایین کوفته و مصمت و مویش مجعد و رویش
در دوزخ تم رسانیده و ملائکه به دیدنش رفتند فهمیدند که گریه بسیاری در طوفان نوح کرده و بابت او کوفت
شده شبهای جمعه بر خری مصری سوار بصورت پسر امرد خوش رو نزول نماید بعضی را عقیده آنست که از ازل آنچه
هرچه شده و میشود همه فعل خداست و مطلقاً فایده بر هیچ عملی مترتب نیست و کفر کفار و فسق فساق و فساد و ابطال
و حکومت یزید همه برضای حق تعالیست و در قیامت اگر همه مغفران را بدوزخ برند و جمیع آتش پرستان
را به بهشت می‌شاید و قبح ندارد بلکه نیکوست و طایفه بفتوای ابوحنیفه لعنه الله و نیکو نیست اگر نعوذ بالله زنا کنند و
دختری از ان فعل بهم رسد نکاح ان شخص را جایز است که آن دختر را بعقد خود در آورد و اگر مغربی دختر مشرقی را بعقد خود
و پنجاه سال در مغرب در حبس باشد و چون خلاص شده در مشرق بخانه زن در آید و از ان زن اولاد بهم رسیده
باشد اینها در نسب ملحق بآن شخص میشوند و از او میراث میبرند و اگر شخصی سفر کند و دو کس گواهی دهند که آن شخص فوت
شده و آن زن شوهر کند و از ان فرزندان بهم رسند بعد از ان شوهر اول بیاید او و فرزندان او همه از شوهر اول اند
و از او میراث میبرند و او نیز از ایشان میراث میبرد و اگر شخصی کرباس یا جامه مزدوری رنگ کند یا گندم کسی را بدزدد
آرد نماید صاحب جامه و کرباس و گندم را نمیرسد که مال خود را از آن طلب کند و میگویند و میشود از ان ساخت و پوست
سگ او در نماز می‌توان پوشید و معنی تکبیر احرام را بجای او گفتن کافیست و معنی یک آیه در عوض حمد و سوره خواندن
جایز است و در رکوع و سجود طمانینه شرط نیست لهذا چون یکی از سلاطین سابق شخصی را امر کرد که دو رکعت نماز
بطریق ابوحنیفه ادا کند او نبیذ طلبید و وضو ساخت و پوست سگی را ستر عورت نموده گفت خدا بزرگست و برگ
سبز گشت خم شد بالکم قدر است که نه سجده رفته دو بار سر را حرکت داده رکعت دوم را هم بهمین عنوان
بجای آورده در عوض سلام مهره طباس اخذ گفت نماز را ادا کردم و چون حنفیان حاضر بودند براو
انکار کردند کتابی را از فقه ابوحنیفه طلبیده یک یک از مسایل را با ایشان نموده همه را ساکت کرد و حاکم مذکور
از ان مذهب برگشته طریق حق اختیار نمود و این حکایت از ان مشهورتر است که قابل انکار باشد و دیگری
بفتوای شافعی شطرنج را حلال میداند که گفته است از جهة ترتیب دماغ آورده و دست باختن جایز است و
کی مذهب مالک اختیار کرده که گفته است کل ما یدب علی الارض حلال یعنی هرچه بروی زمین راه

برود

مرده خوردنش حلال است و ایضاً مالک کی از پیش فتوی داده و طی غلام را حلال دانسته و شافعی هم تصدیق قولش نموده
جمعی از علمای شافعیه که از اتباع کی شافعی است در کتاب خود از پسر عبد الحکم که شاگرد شافعی است نقل کرده که او گفت از
استاد خود شنیدم که گفت لم یصح عن النبی علیه السلام فی تحریمه و لا فی تحلیله شیء و القیاس انه
حلال یعنی از پیغمبر خبری نرسیده که گفته باشد حرامست یا حلال و او در حدیثی در جام هم رد این فتوی نموده گفته است

اما قیاس دلالت بر این میکند که حلال باشد

مثنوی
آبروی غلام خویش مبر ؛ دختر بنام خویش مده ؛ نتوان زد گفته مالک خود و چنین
بلک ؛ و شراب را اگر بجوشانند بمذهب حنفی رفع حرمتش میکند و بنگ که از کیسه بزرگتر باشد حلت
کیفیت آن رسانیدن داده و یکی از شعرا این مضمون را بنظم آورده قطعه شافعی گفت که شطرنج مباحست مدام
کج مباز که مجز است نفرموده امام ؛ بوحنیفه از ان گوید در باب شراب که زجوشیده مخور تا نبود بر تو حرام بلی
گفته کرد اکیفم در مای ... بنگ تناول کن و مرغوش بخورم ؛ که بمذهب پیروی مفتی چار امام مالک ؛ انتها زنهرو بتجویز کند
وطی غلام که مسلمانی از این چار امام است تمام ؛ و بفتوای شافعی اگر کسی فرج خود را دست مالد وضو باطل میشود
الا فرج خوک و سگ را مس کند وضو باطل نمیشود و بفتوای حنیفه اگر کسی جنب به نیت وضو دست در چاه یا آب کند تمام
آن آب نجس میشود و الا انه بقصد وضو که دست در آن کند بر طهارت خود باقی میماند و بقول الکه کفه مشتی می‌نماید حوایت
آشنوند را حلال بگیرد از این مزخرفات بهمین قدر اختصار شد و گرنه آنقدر می‌توان نوشت که هر رساله از دیگری معتبر
باشد لیکن از مطلب باز میمانیم و مولوی روم نیکو گفته است مثنوی پس کنم این زیرکان را خود پس است ؛ باکه

بنگ بی بخور این کیمیای حار تقار

فصل سیم

دو گردم اگر در ده کس است در طریق تعیین امام علیه السلام چون معلوم شد که زمانه از امام خالی نتواند بود واجب
شد که امام باید بصفت عصمت و افضلیت موصوف باشد چه او نایب رسول و فرستاده خداست و لیکن
باید بواسطه پس باید که نص واقع شده باشد بر امامت او از جانب حق تعالی و خدا و رسول تعیین او نموده
دلیلی که دلالت بر امامت او کند برات و رجحت ظاهر ساخته باشد مثل قرآن و حدیث معصومی از ان خبر
داده باشد یا اظهار معجزه که چنانچه دلالت بر پیغمبری پیغمبر کرده دلالت بر امامت امام هم کند چه معجزه فعل خداست
و هرگاه بر دست او ظاهر شود معلوم میشود که امامت او از خداست و چون عصمت از امور خفیه است که بغیر از
علام الغیوب نمیداند و امامی که عصمت او ثابت شده و او را حق تعالی اعلام کرده باشد پس بر امامی که از جانب
الله منصوص و منصوب نباشد ان نص بر عدم عصمت او خواهد بود زیرا که خدا و رسول نصب نمیکنند الا معصوم را
پس لازم است که حق جل و علا کسی را که سزاوار خلافت و لایق جانشینی پیغمبر بوده او را تعیین ساخته جمیع
فرق اسلام را بمتابعت قول و فعل او مامور کرده اند تا زمانه از وجود نایب و خلیفه حقیقی خالی نباشد و احکام آن

و آیات قرآنی را موافق اراده الهی جاری داشته هرکس بخود نتواند کند امور دینیه هرچه خواهد بکند تا گوید دین دلیل
خواهد علی الرجه اشاره فرموده که والعصمة تقتضي النص وسيرته صلى الله عليه وآله يعني عصمت از امور خفيه است
که نمیدانند الا العالم بالسرائر والخفیات پس واجبست که منصوص من عند الله باشد همچنین سیرت و سلوک پیغمبر صلی الله
علیه و آله مقتضی آنست که از آن نص بر امام واقع شود چه او از مادر مهربان تر نسبت بامت شفقت تر بوده و مهربان تر
باشد بامت چه هرگاه آنحضرت در چیزهای سهل و کارهای زبون و امور جزئیه مثل آنچه تعلق بقضای حاجت و جماع
و نوشتن و خوردن و خوابیدن دارد تقصیر جایز نداشته هریک را بیان شافی کرده باشد و تنگی و بی دستی و قبح و
را بجز جهی بیان ساخته خود و باز نموده باشد چگونه امری که از جمیع امور معتبره و کاری که از همه کارها اهم تر باشد او را
مهمل و معطل بگذارد و هیچ وجه متوجه آن نشود و نگوید که بعد از من متولی امور این مردم که خواهد بود و آل کار ایشان بکجا خواهد
انجامید با آنکه از عقل بعید است روستایی هرگاه کشتی در بیابانی که برود وصیت نکند هرچند که بغیر از نیمتانی و تبری از او نمانده بس
چگونه عاقل وداد دهد که پیغمبری با آن مهربانی از دنیا رحلت نماید و وصیت بکسی نکند و نظام و نسق کارهای امت را
بنای جهاد نماید و دیگر آنکه هرگاه حق تعالی میفرماید اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي یعنی امروز که روز
غدیر باشد اکمال کردم از برای شما دین شما را و تمام ساختم بر شما نعمت خود را و هرگاه نزد قوم و شریعت
نبوی امر امامت دین نا تمامست تا حدی که میگویند چون اصحاب این امر را از جمیع امور مهمتر دیدند
پیغمبر را غسل و تکفین نکرده و به ثقیفه بنی ساعده رفته که اول آن مهم را صورت دهند پس چون شود که حق تعالی
بی آنکه تعیین امامی کند خبر خود را ظاهر سازد و گوید اکملت لکم دینکم و ایضا هرگاه باعتقاد ایشان هریک
از مردم و هر فردی از افراد جایز الخطا باشند و در زمانه معصومی موجود نباشد محتمل است که اگر کسی را که
پیشوا کرده باشند خسیس ترین مردمان باشد و چون عقل تجویز کند که حق تعالی بامامت چنین کسی راضی شده
جمیع مجتهدان و عاقلان را تابع او گرداند و اگر در واقع خدای تعالی راضی نباشد آنکس چون مستحق امامت گردد
و هرگاه ای عصمت در میان نباشد و این معنی در همه مردم ممکن که حاصل آید پس خاطر به بیعت جمعی تسلی نمودن
و از این جهت کسی را امام گفتن از عقل و نقل دور است و در حدیث آمده که شخصی از امام حسن عسکری علیه السلام
پرسید که امامت پیغمبر بجهة نظم و نسق کار خود کی از امت را پیشوا نماید و تابع او شوند چه قصور دارد و آنحضرت بفرزند
ارجمند خود امام محمد مهدی علیه السلام که در آنوقت طفل بود و در آنجا حاضر بود اشاره نمود که جواب گوید حضرت
صاحب الامر علیه السلام از آن شخص [1] از اهل فضل و صلاح باشد یا نه آن سایل گفت لابد باید که از اهل فضل و صلاح باشد
باز پرسید که آن شخص را که بامامت برمیدارند لازم است و ممکن است یا بگمان آنکه آن شخص از اهل فضل و صلاح

[margin: اليوم]

[margin: [1] پرسید که آن شخص که بامامت [illegible] لازم است که آن شخص هم]

او را نصب کرده باشند و در واقع از اهل فساد باشد امام گفت که ممکن است صاحب الامر علیه السلام فرمود که اینکه است
را جایز نیست که اختیار نمایند و واقع است همین است که میشود امت مفسد را اختیار کنند چرا که آنها اهل اختیار
اعتقاد شما در نسبت خطا با ایشان جایز است و این نحو اختیار را از اهل خطا درست نیست پس آنشخص ساکت شد اما عقائد
کرده است زیاده شده اما اهل سنت و جماعت را اعتقاد آنست که امامت ثابت میشود به نص رسول یا بنص امام سابق
بر امام لاحق یا به بیعت یا باتفاق مردمانی که عالم و دانا باشند و چون سابق ابی بکر اما ابی بود و در ثقیفه بنی ساعده واقع شده
بود مردمان اتفاق به بیعت او کردند چه ابن خطاب با جمعی که علی اختلاف الروایات چهار کس بودند با بشیر و ثقیفه
بنی ساعده با او بیعت کردند و صحابه رسول صلی الله علیه و آله با وجود دیانت و سختی که در دین داشتند اتفاق آن قدر نمودند
و همگی قبول کردند و بمجرد آن اتفاق واجب الاتباعش دانستند و ثانیا چون عبد الرحمن بن عوف با عثمان بن عفان
بیعت کرد و کسی منکر نشد پس مدار امامت بر اتفاق و بیعت باشد و اگر کسی تامل کند میداند که نبوت و امامت
بمجرد بیعت شخصی با جمعی شخصی معنی ندارد چه در علم اصول مقرر شده که قول و فعل مجتهد با جماعت همچنین قول علما همچنین قول
اهل مدینه و مکه و زنی که ظن بدان کافی نمیباشد حجت نیست پس چگونه قول و فعل عمر بن خطاب با شخصی دیگر اقول عبد الرحمن
بن عوف محل نزاع که ثانی نبوتست بر جمیع خلایق در دین و دنیا حجت باشد و دیگر آنکه برای ابی بکر چون ظاهر شد که
واجب الاطاعة است تا این دعوی کند و بعد از کجا ظاهر شد و چون دانست که ابی بکر امام و وصی رسول است
آنرا و بیعت کند و همچنین بیان هرکس و حاصل کلام آنکه ایشان خود معترفند که بغیر از اتفاق و اجماع دلیلی بر این
مدعی ندارند و قطع نظر از آنکه بمذهب شیعه در اجماع وجود معصوم شرطست و بی آنکه معصومی داخل باشد حجت
نیست اجماع بمذهب ایشان چنانچه در کتب اصول مثل منهاج بیضاوی و مختصر ابن حاجب و شروح آن مبین شده
عبارتست از اتفاق جمیع اهل حل و عقد یعنی مجتهدین و علمای اهل اسلام بر امری از امور در وقتی معین و هم
ایشان در مسئله بحث بسیار کرده اند و در اثبات او بعجز معترف شده چه میگویند که اجماع ممکن الوقوع
است و بر تقدیر امکان آیا متحقق شود یا نه و بر تقدیر تحقق آیا علم جزم بآن پیدا میتوان کرد یا نه و بر فرضی که علم بآن
حاصل شود یا اثبات آن بعقل توان کرد یا نه و بعد از آنها اثبات او دلیل بر غیری میتوان ساخت یا نه و بر
تقدیری که حجت توان ساخت و هرگاه متواتر نرسیده حجت است یا نه و بعد از اینها همه باز خلافست که آیا
شرطست که امامت برطرف شدن این جمعی که اجماع نموده اند همگی بخلاف ایشان کنند و باید که از اینها همگی
فانی شده یا نه و آیا اجماع تنها حجتست یا سند دیگر میخواهند که بعد از آن حجت باشد یا نه و اگر آن سند باید که قیاس هم
است و ثابت که آن قیاس دلیل حجتست یا نه همه اشکال تمام دارد و علمای اهل سنت او را حجت میدانند و از آن

هم که حجت میدانند در شروط و اقسامش خلاف بسیار دارند و سندی که در این اجماع از برای حجت بودن او ذکر کرده‌اند
قیاس است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در بیماری خود رخصت داده که ابی بکر امام مردم شده نماز آن کند و هرگاه در امر دینی
این راضی شده باشد در امر دنیائی که خلافت است راضی خواهد بود و امر خلافت را قیاس امامت نماز کرده‌اند و این
سند اجماع دانسته و شیعه او را منکرند و امر نماز را نسبت بعایشه میدهند و میگویند حضرت صلی الله علیه و آله امر
بنماز نکرده بود بجهت ضعفی که داشت و چون بلال خبر داد که وقت نماز شده عایشه ببلال گفت با ابی بکر بگو که
امامت مردم کند و بلال گمان کرد که امر رسول است از آن گفته بنماز مشغول شدند و چون صدای ابی بکر بنماز آمد
حضرت اطلاع بر امامت ابی بکر بهم رسانید با کمال ضعف دست بر دوش عباس عمش و دستی بر دوش مرتضی علی
علیه السلام نهاد و بیرون آمد ابو بکر را دور کرده خود امامت مردم نمود تا آخر قصه و فساد نشود و بر تقدیری که واقع
باشد در جائی قیاس می‌تواند کرد که در اصل علتی باشد و فرع با اصل مساوی باشد و اینجا علت ظاهر نیست بلکه فرق ظاهر است
چرا که در مذهب ایشان نماز در پس سر هر فاسق و فاجر جایز است و در او نه علم و نه صلاحی و نه شجاعتی و نه تدبیری
در کار است بخلاف خلافت که چنانچه خود تعریف او کرده‌اند حکومت عامه است در امور دینی و دنیائی با
شرایط بسیاری که یکی از آنها در ابی بکر موجود نبود پس چگونه قیاس این بر آن توان کرد و بر تقدیری که قیاس صحیح
باشد نمی‌تواند حجت او در فروع باشد و مسئله امامت از اصول است و آنکه تحقیق اجماع و علم بدان در مرتبه اشکال
بنجاه سال یا صد سال بعد از آن نبود چه هنوز اول اسلام بود و اهل حل و عقد همه در مکه و مدینه و حوالی آن یکجا
بودند و قطع جمع بودند و اجماع در آن باده تحقیق نیافت چه روز اول بیعت سه چهار کس بیعت نمودند
و بعد از آن مردم را به تهدید و تخویف به بیعت در می‌آوردند پس اجماعی که باید اتفاق همه در یک امر در یک
وقت باشد صورت نیافت و قطع نظر از آنکه اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله از این معنی خبر نداشتند
چرا که حضرت امیر و فاطمه و حسنین علیهم السلام و سایر بنی هاشم و جمعی کثیر از اصحاب کبار چون ابو ذر و سلمان
و عمار و مقداد و حذیفه داخل نبودند و سعد بن عباده که رئیس قبیله خزرج بود خود تا زنده بود بیعت نکرد و ابن حجر
قائل است که جمیع بنی هاشم با حضرت امیر علیه السلام در آن حال شده گویند چون فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نمود حضرت
امیر علیه السلام و بنی هاشم هنوز بیعت نکرده بودند چنانچه اعثم کوفی که آن هم از مخالفین است در تاریخ خود نوشته
که ابی بکر مجلسی ساخت و امیر علیه السلام را بآن مجلس طلبیدند و چون از وجه طلب پرسید عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب
گفت بجهة بیعت کردن حضرت امیر جمعی که ایشان در روز سقیفه بآن متمسک شده بودند که الائمة من قریش
و قرابت رسول را با انصار حجت کرده‌اند از دلیل استحقاق خود دانسته را بایشان حجت ساخته بود

من نیز همان دلیل بر شما حجت میکنم عمر گفت تا تو نیز مثل دیگران موافقت ننمائی و بیعت نکنی ترا رها نکنیم و ابو عبیده جراح
گفت در استحقاق تو این امر را هیچکس تأمل ندارد و لیکن بموافق مصلحت وقت عمل نمای حضرت فرمود که بر خود بخشائید
و حق را براه راستی مپوشید و عطائی که حضرت عزت جل شانه بخاندان نبوت فرموده بجای دیگر نقل ننمائید و ما اهل بیت که قرآن
در خانه ما نازل شده و معدن علم و فقه و دین و فرض و سنت ایم و مصالح دنیا و آخرت بنده کان را بهتر دانیم و ما از شما بخلافت
امر سزاوارتریم و ما را امر کردن ببیعت نشاید که شما بیعت نمودن با اولی باشید بشیر بن سعد گفت یا ابا الحسن اگر تو این حرف
را قبل از این اظهار میکردی کسی خلاف تو نمیکرد اما چون در خانه خود نشستی و در مجمع قوم حاضر نشدی مردم را گمان
که گرد تو از این کناره میکنی حضرت فرمود که من پیغمبر خدای را کفن نکرده از پی خلافت بروم و در رفع خلافت گو اعثم
کوفی بعد از نقل این حکایت نوشته که آنحضرت در آن مجلس بیعت ننموده باز گشت و بعضی میگویند که بعد از وفات
فاطمه علیها السلام بدو ماه و نیم بیعت کرد و از عایشه روایت میکنند که بعد از شش ماه بیعت نمود و در کتب فریقین
مسطور است و در السنه و افواه مذکور که حضرت امیر علیه السلام دید که این امت متابعت قوم موسی نموده نقض
عهد روز غدیر نمودند و بگوساله پرستی تن در دادند و در وادی ضلالت و گمراهی را بروی خود گشودند بموجب ان الله
مع الصابرین ترک صحبت اصحاب نموده بترتیب قرآن مشغول شده در کنج خانه خویش بعبادت الهی و تذکار
سنن و آداب رسالت پناهی اشتغال داشت و هرکس بطلب آنحضرت میفرستادند در هر مرتبه رسولان جواب
شنیده بر میگشتند تا آنکه آتش نفاق ایشان شعله کشیده بشاورت یکدیگر قرار آن دادند که عمر خطاب و عبد الرحمن
عوف و قنفذ که یکی از هواداران ابی بکر بود با جمعی دیگر از منافقان با شمشیرهای حمایل غلامان همه بدوش آتش بر
بطلب حضرت روند و اگر در بیرون آمدن تعلل ورزد خانه را آتش زنند چون بدر خانه رسیدند آواز بلند کردند و هریک بخوانی
آنحضرت را طلبیدند و از آن جمله عبارت عمر خطاب این بود که افتحوا الباب و الا احرقناه علیکم یعنی
در باز کنید و الا آتش در خانه بر شما میسوزانیم و در اکثر روایات خود آمده که چون در را دیر بکشودند آن جهنمی
آتش برافروخته در خانه را بسوختند و مؤید است که ابن قتیبه نقل کرده است که ابو بکر در مرض موت میگفت لیتنی کنت
ترکت بیت فاطمة یعنی کاش از دست در خانه فاطمه را نسوزانیدم چنانچه بتفصیل در بیان احوال و خواهد آمد
ان شاء الله تعالی و فاطمه زهرا علیها السلام را که هنوز ماتم پدر در کرد و جامه تعزیت در بر داشت با چشم خونبار
انکار چون با ایشان در پس در نشسته بود و لوازم مصیبت قیام مینمود و چون وا ابتاه و یا محمداه و وا فریاداه
کرد یا ابتاه یا رسول الله وا ضیعتاه و وا مصیبتاه و با آنکه گریه آن معصومه مظلومه ملائکه آسمان را در سوز و گداز داشت در
دل آن سنگین دلان اثری نکرده فایده نکرد بر جرح آن سینه الف مرتب شد آنکه عمر چون دانست که فاطمه مانع در

بازگرفت از ابو بکر در میان در فشرد که آتش که خلیفه در جلوخوش افتاد گشیده فتنی بر وی آری شد اسقاط حمل شد و آتش
زدن در را این عمل منافق نیست چون داخل بیت شد عداوت اهل بیت چنان طغیان نموده بود که آن عمل اصل داشته
باشد و قنفذ ملعون هم که نسبت اعمال میکرد تازیانه بر دوش سینه کوبید و عصره حافظین زد که کتف مبارکش تا مدتی ورم
نموده مجروح بود و چون خالد ولید پلید هم حوالت دل ابو بکر خوش قدم خوش را دیده بجهة رضاجوئی بر شمشیر آبخلال کشیده دست
داشت حواله ابو بکر را به صحت و طهارت نمود چنانچه بعضی اسقاط چنین را سبب فعل خالد دانسته اند و معتقد مرا ابو خالد
و قنفذ هم نتیجه مرا این حرکت انجه در این روز و در روز آن کردن کافر فدک از خلیفه هم چیز خوب نیست بجگر گوشه سید
کاینات وقوع یافته که در روز دیگر تا هم بجگرگوشه اوست رسیده باشد و در چشمه حقیقت بینان و آل اند شان نوحه خوان
شد اتمام در کردن دوست آنقدر سر این از من آید چون حضرت امیر مومنان دید که بی ادبی از سر حد حرکت گذشت بی تحاشه
از خانه برون آمد گفت ای پسر صهاک بخیه از آن جان می بری که گذشته شدن تو در علم خدای تعالی بخوابانیده گمر بنقد رفته
واگرنه تو و امثال تو را این قسم جرأت قادر نیست و در این اثنا سیف الله ستیزان یعنی دشمن خدا و رسول خالد پلید شمشیر
کشیده حواله حضرت نموده بنی هاشم جمع آمده بقصد اینست عمر و خالد دست بالا برده و حضرت علیه السلام مانع ایشان
شده موجب صبری که خدا و رسول او را فرموده بود نه عمر و احباب و احبای بنی هاشم را تسلی او و تسکین فرموده
منع نموده با قوم بمسجد رسول الله تشریف برده از طرفین گفتگو نموده در آخر ابو بکر گفت بسلامت بجائی خود هر جهت
نمایی که کسی را با تو حرفی نیست و چون خبر آزردگی و آزار فاطمه علیها السلام در زبانها افتاد ابو بکر و عمر بجهة استرضای خاطر او متوجه
منزل آن معدن عصمت گردیدند و اول اجازت سلام نیافتند تا حضرت امیر را شفیع ساخته بعد از نشستن
معذرت فاطمه علیها السلام اثر قبول نکرده از پیغمبر خدا شنیده اید که فاطمة علیها السلام بضعة منی من آذاها
فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله گفتند بلی بخدا که شنیده ایم چون اعتراف نمودند فاطمه علیها السلام دست
مبارک به جانب آسمان برداشت گفت اللهم انهما قد آذیانی فانی اشکوا الیک والی رسولک لا والله لا ارضی عنکما
ابدا حتی القی رسول الله فاخبره بما صنعتما فیکون هو الحاکم فیکما حاصل معنی که چون ابو بکر و عمر
گردیده گفت فاطمه پاره ایست از من و آزار او آزار منست و آزار من آزار خداست و قسم خوردند که ما گفتن این
حدیث را بی‌واسطه شنیدیم دست برداشته گفت الهی این دو کس مرا رنجانیده اند و من شکوه ایشان بتو میکنم و به رسول
تو و بخدا که راضی نخواهم شد از شما هر دو تا به رسول خدا ملاقات کنم و خبر دهم آنچه بعد از من با من کرده اید و خدای تعالی حکم
باشد میان هم و ظلمی که بر من رسیده داشته اید که حاکم و صاحب اختیار اوست و اگر چه این نقل بظاهر چنانچه باید لکن چون از
تتمه حکایت بود نقل نموده شد و دیگر آنکه فاطمه از ذوی القربی است و در قرآن حق تعالی امر بمحبت او فرموده و پیغمبر خدا در حق

آن سفارش

آن سفارش بابت نموده که در رعایت او مبالغه بجا آورده و محبت و اطاعت ورا سبب نجات از عذاب گفته کسی که
امور مذکوره را مخالفت نموده باشد یقین که سزاوار مرتبه خلافت نخواهد بود و اخطب خوارزمی از ابی سعید خدری نقل کرده
که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت من ابغضنا اهل البیت بعثه الله یهودیا و لا ینفعه ایمانه
وان ادرک الدجال من آمن به وان مات بعثه الله من قبره حتی یومن به یعنی هر که با اهل
بیت دشمن دارد روز قیامت او را از جمله یهودان بعرصه محشر در آرند و او را از اسلام فایده نرسید و از اهل
دوزخ شود و اگر دوران دجال را دریابد بوی ایمان آرد و از لشکر او باشد و اگر پیش از دجال بمیرد در وقت ظهور دجال
او را زنده گردانند تا آن طینت خباثت که در طبیعت او سرشته بود ظهور کند و در زمره ایشان داخل گردد و چون
روز قیامت در آید در زمره کفار باشد و در عدد آخر و بعضی از اهل سنت در اثبات اجماع ابو بکر حقیقت پیشینه نیست
میکنند تا سعد بن معاذ زنده بود و چون بیعت نکرد از اهل قبیله او هم البته بیعت نکردند اما بعد از آنکه سعد را کشته
اجماع ابو بکر درست شد اگرچه او هم زنده نبود پس بنا بر این ابو بکر بعد از فوت سعد خلیفه شده باشد و بعضی اظهار نموده
در امامت نماز او نکته ایست که خالی از غرابت نیست گفته اند که اول او را امور نماز ساخته و بعد از آن او را معزول
گردانیده خود متقبل امامت شده و این نکته بود که بر جاهلان ظاهر کرد که شخصی که قابلیت امامت نمازی در او نباشد
اهلیت خلافت و پیشوائی بندگان در دین و دنیا یقینا نخواهد داشت چنانچه در سوره برائت واقع شده بود
اول او داده که ببرد و بعد از این بهمین جهت از او استرداد نمودند حاصل کلام آنکه چون باعتقاد اهل خلاف
هیچکس را از امت حق تعالی جل ذکره بخلافت و وصایت اختصاص نداده و پیغمبر صلی الله علیه و آله موافق اراده
الهی عمل نموده و نفی تعیین خلیفه اشاره نفرموده و عقل را خود در این امر مطلقا دخلی نیست و بزعم ایشان زمانه از
وجود امام معصوم خالی میتواند بود و وجود او را در نظم و نسق عالم دخلی نیست و اجماع و اتفاق است در کارها که
بشرط آنکه اجماع مستقل باشد که صحیح او شود و لیکن اتفاق اهل مدینه چون بعضی از آن تنسند و اتفاق بعضی است
حجت نیست اهلیت صحت ندارد و لازم می آید که خلیفه نمودن اصحاب ابو بکر را و قبول کردن او این مهم را بغیر از
خواهش نفسانی و فریب شیطانی و محبت جاه و منصب جاه وجهی نباشد و اما اگر کسی پرسد که باعتقاد شما خود وجود
عدم امام مساویست از جانب الله هم نفی نبود که خلاف جایز نباشد و رسول پیغمبر که پیش و بنوشتن اشاره نفرموده
بود که مخالفت او موجب مواخذه باشد و نقل خود در این معامله بیکاره بوده و دشمنی بر مدینه مشرف نشده بود که باعث از دست
رفتن دینی باشد و ملک و مال چه واقعه رو داده و چه قضیه واقع شده بود که امتی را که نقل ایام فرموده باشد
و نقل افتاده آن نموده و تغسیل و تکفین سید کاینات که واجب عینی بود و بر هر کس واجب

بعضی از دنیای سافل کرده تقدم داشته و بعضی که عامی بنی بوده شده بخار از بادیه کفر و نکبت ضلالت فشرده ستان اسلام
و دولت هدایت رسانیده باشد او را نادیده انگاشته بنحوی که گویی آشنایی هم نبوده و ملاحظه رسوم تعزیت
و آداب مصیبت که در جاهلیت و اسلام بهره نهی از اکابر و اصاغر خود عرب یا عجم سفید یا سیاه منزه و بهر از امور
معتبر بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود ناموده او را بر بستر بیکس و اولاد و اهل بیت او را گرفتار مصیبت گذاشته
در سقیفه اجتماع نموده بعد از گفتگوی دور و دراز ابوبکر را خلیفه امت و خلیفه رسول الله نام نهید چه جواب توان داد
بغیر پیروی هوای نفس و اشتهای حکومت و استظهار ریاست بلکه محض عداوت با اهل بیت رسالت چه میتوان
کرد و این مصلحت دلیل صحت این حکایت است که از اکابر علمای اهل بیت نقل شده که چون واقعه غدیر وقوع یافت
جمعی از صحابه مجلس از اغیار خالی ساخته با یکدیگر بیعت نموده معهود و شروط بتوکید و استحکام نمودند چون معامله با ینجا رسید
منتظر می‌بودند تا داده این کار شد که چون روح قدسی نبوی از قفس تنگ تن بوطن اصلی رجوع نموده پرواز نماید ما نیز کشش اهل
و طریق قدیم خود مراجعت نموده این حکایت را ناشنیده انگاشته اعتبار تمام داده ابوبکر را تقلید و متابعت ایم کی از آنکس
و سردار نموده مسند حکومت با وجود ان زیب و زینت داده در امور بوی تبعیت نموده باشیم و باین مضمون عهدنامه نوشته
و بعبدالرحمن بن عوف که امانتش پیش از دیگران بوده سپردند و در روز سقیفه بعمل نمودند و از مطالعه خطبهای نهج البلاغه
که مشتمل کلام آنحضرت و شروح آن و از تتبع کتب احادیث موالف و مخالف بوضوح میپیوندد ظلم اصحاب و مخالفت ایشان
با خدا و رسول و دین مآب و ناخشنودی حضرت امیر ... بمرتبه است که نیز رضامندی حضرت امیر علیه السلام
در وقت از وفات ایشان تو اگر با آنچه قاضی میر حسین یزدی شافعی در شرح دیوان از صحیح مسلم نقل کرده که چون امر خلافت
با بکر قرار گرفت روزی حضرت امیر مجلس او رفت بعد از حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی گفت اما بعد فانا
لانبایعک انکاراً لفضلک ولکنا کنا نری ان لنا فیها حقاً فاستبددتم علینا یعنی منع کرد ما را از بیعت
کردن تو بجهت انکار فضل تو نبوده ولیکن ما چنان میدانستیم که ما را در این خلافت حقی هست و دیگران برای خود
حق نموده ما را دخل ندادند بعد از آن قرابت و خویشی خویش با رسول صلی الله علیه و آله و فضایل و احوال خود را ذکر نمود ...
کرامت رقت حاضران کرد ... مرحمت در آنکه بخلافت ابی بکر راضی نبوده و خلافت را امر الهی حق خود دانسته
و استحقاق خود را بیان فرموده ... نه عقلا و نه شرعا درست نمی‌آید که در وقتی ۳ دیگر راضی شده باشد و در وقتی خود را
مستحق آن دانسته مطلب میکرده باشد و در وقتی دیگر را مستحق آن دانسته ترک طلب حق خود کرده باشد چه استحقاق و قابلیت
و اعطا او امری نیست که در حال ... توان بود با مخالفت امر حق تعالی توان پس که در این باب ...
که به اشتهای طبع و هوای نفس خواهد بود ... بود که اول چنانچه از اعاظم کوفی نقل شده قوم را از موافقه ربایند

۳ راضی نبوده شد و در وقتی دیگر

نگاه ساخته و گویند عطای که حق تعالی سبحانه از نبوت کرده بجای دیگر نقل نکند و آخر اعتبار خود و بیعت نماید و استحقاق خلافت
و ولایت خود را اثبات میفرمود و دیگر صاحب نهایه و ایضا ابن قتیبه که یکی از بزرگان اهل سنت است در باب امامت
ابی بکر رساله نوشته و فصل طولانی در باب امامت ابی بکر و ابا نمودن علی علیه السلام ذکر کرده در رفتن آنحضرت بطلب
ابی بکر و تکلیف بیعت با او نمودن و حجت بر ایشان تمام کردن از زبان خویش خود و علم و فضل و سایر صفات حمیده
که ایشان با انصار تمام کرده بودند و بر ایشان گفتن که از خدا بترسید و نبوت را از خانه رسول سبحانه دیگران نقل نکنید
و حق را بصاحب حق واگذارید که عالم بکتاب خدا و سنن رسول صلی الله علیه و آله و دانا بمسایل شریعت و قوانین ملت
ایم و ما برسول خدا اولی ایم در موت و حیات حق ما را غصب نکنید و ظلم و تعدی بر ما روا مدارید تا آخر آنچه گذشته بود
بیان شافی در آن فصل آورده و فیما قدم که میان ابن قتیبه و میان آنچه در این فصل نوشته و میان حدیثی که جمیع اهل
سنت نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی از هر کدام از اصحاب
من که اقتدا نمائید اینهمه امثال من هدایت می یابید چون جمع میکنند که از آنچه در آن فصل ذکر کرده اگر کسی
تأمل کند میداند که آنچه حضرت امیر علیه السلام بیان کرده یا صادق است و راست میگوید یا از آن کذب ... ظلم
و تعدی او لازم می آید یا او را آنچه گفته کاذب است و ابوبکر صادق است و آنچه کرده بحق کرده و حال آنکه ایشان امیر المؤمنین
علیه السلام را نیز امام میدانند و از این کلام لازم می آید که یکی از این دو کس کاذب باشند و کاذب مستحق منصب
امامت نیست حاصل آنکه طایفه از منافقان جاهلی از اجلاف عرب را که با خود یار ساخته نام خلیفه را با بوبکر نهاده و
و اسم بی مسمی الامامت نموده نوشتجات ... از کذب و افترا باطراف فرستاده این معنی را اجماع معتبر در
شرع قرار داده و امت محمدی را تا روز قیامت در ضلالت افکنده ... احوال خود ... ترین ...
از معاملات دینوی و ملل ... از مسایل ... که بر ایشان وارد شود عاجز بوده تا روز آخر در شرق و غرب عالم
... سلاطین تسلط داده ... محتمل ... و بال عالمیان ... شده ... شیطان ...
خود معزول ساخته ... و فسادی که تا از دید و نماید نتیجه آن اجماع و متفرع بر آن خواهد بود وسیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون ... موجب ... تو گفتم ... ورنه سخن بسیار است
خوانده ... بهمین اکتفا نمود ۲ در تعیین امام علیه السلام امامیه و زیدیه و اسماعیلیه جمیع فرق شیعه ... فرقه اند
بر آنند که بعد از رسول صلی الله علیه و آله بلا فصل امام بحق امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است و اهل سنت را عقیده آنست
که بعد از رسول ابو بکر ابی قحافه خلیفه است و بعد از آن عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب و پس ابو عثمان بن عفان
و خلیفه چهارم علی ... امامیه را بر حقیت اعتقاد خود دلایل عقلی و نقلی بسیار است اما عقلی دلایلی که دلالت بر امامت

فصل ۲

آنحضرت علیه السلام ازو وی نقل وارد و آن چند دلیل است دلیل اول که امام واجب است که معصوم باشد چنانچه گذشت و غیر
آنحضرت ازین سه کس باتفاق جمیع است که هیچکدام معصوم نبوده اند پس آنحضرت امام باشد دلیل دوم آنکه امام باید که منصوص
علیه باشد یعنی از جانب خدا و رسول نص بر امامت او باشد بطریقی که مذکور شد و بغیر امیر المؤمنین علیه السلام باتفاق نص از جانب
خدا و رسول واقع نشده بود پس باید که او امام باشد و این دو دلیل خواجه نصیر اشاره نموده که و لهما اختصاصان بامیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب علیه السلام یعنی عصمت و نص هر دو مخصوص بعلی علیه السلام است و معصوم و منصوص بودن آنحضرت و غیر او
باتفاق معصوم نبودند و نصی [illegible] خصم هم در شان غیر او وارد نشده پس این دو دلیل که آنحضرت بی فاصله امام است دلیل سیم
آنکه امام واجب است که افضل از رعیت باشد[2] و محتاج باشند و اگرنه او هم محتاج امام دیگر خواهد بود و غیر علی علیه السلام هیچکس
آنحضرت نبود پس امام باشد چه باتفاق عقلا امام بحق بی فاصله کسیست که افضل از همه امت باشد حتی شیخ اشعری که مقتدای
ایشانست هم بر این است و ابو شکور سلمی که از علمای حنفیه است تصریح نموده است که امام بحق واجب است از همه امت
افضل[2] از همه امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس سزاوار او باشد دلیل چهارم آنکه امام باید که او را کفر
در سابق نباشد چه هیچ رسول نبوده که بعد از وی خلیفه وی مشرک یا کسی که در سابق مشرک بوده است یا بعد از چهل سالگی که
پرستش سیصد و شصت بت کرده ایمان آورده باشد چون هرگز از زمان آدم احوال اینچنین چیزی واقع نشده پس
بعد از رسول صلی الله علیه و آله که افضل رسل است و خاتم انبیا چگونه شاید که واقع شود با وجود علی علیه السلام که او [illegible]
اهم اتفاق دارند در آنکه طرفة العینی مشرک نبوده دلیل پنجم آنکه امامت ریاست عامه است و این را مستحق کسی تواند
شد که بصفت زهد و علم و عبادت و شجاعت و ایمان و سایر صفات و بعد ازین تفصیل آن خواهد آمد که کسی که جامع
این صفات بر وجه اکمل باشد نبود الا آنحضرت علیه السلام پس امام و نایب [illegible] بود نه غیر او دلیل ششم آنکه هیچ پیغمبری
از دنیا نرفت مگر آنکه یکی از ذریت و اقربای او خلیفه و قائم مقام او بود چنانچه آدم را شیث که [illegible]
داشت علیه السلام از شیث تا ادریس علیه السلام و از او تا نوح و نوح را سام پسر او سام و از او [illegible] ابراهیم
و از او اسمعیل و اسحق و یعقوب یوسف علیه السلام و موسی را هارون در حال حیات و یوشع بن نون بعد از وفات
که ابن عمش بود و داود را سلیمان و عیسی را پسر خاله اش شمعون و زکریا را یحیی علیه السلام و [illegible]
کرده فرموده [illegible] کرده اند و خدای تعالی در قرآن خطاب برسول صلی الله علیه و آله نموده میفرماید که سنة
من قد ارسلنا قبلک من رسلنا یعنی تو نیز بر سنت انبیا مرسله باش و ازین سنت مراد شریعت
نبود که گویند منسوخ شده باشد پس باید که فعل و نبوت و امامت باشد و جای دیگر میفرماید واتبعوا
ملة ابراهیم حنیفا یعنی تابع ملت ابراهیم باشید و پیروی ملت و دین او کنید و ابراهیم را واجب ذریة

بعضها

و هر چه رعیت [illegible]

باشند بعلم و زهد و عبادت و شجاعت [illegible]

که علی علیه السلام افضل از همه

بعضها من بعض خلیفه از ذریه او و پس باید که رسول الله صلی الله علیه و آله نیز از ذریت او باشد چنانچه مشهور است
که سلطان سنجر بن سلطان ملکشاه بعد از فوت پدر بحکیم سنائی نوشت که بگو مذهب اهل سنت حق است یا مذهب
شیعه و خلفای ثلثه بر حق است یا ائمه اثنا عشر و کدام مذهب باطل و کدام ملت بر حق است حکیم علیه الرحمه این
قصیده گفته نوشت و فرستاد که یک قطعه اش اینست **قطعه** جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند ۞ یادگاری که
توان تا روز محشر داشتن ۞ از گذشت مصطفی مجتبی جز مرتضی ۞ عالم دین را نشاید هیچکس معلا داشتن ۞ از پس سلطان ملکشه
چون تو زیبا نیست ره ۞ تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن ۞ از پس سلطان دین پس چون روا داری همی ۞ جز علی
و عترتش محراب و منبر داشتن ۞ و اگر کسی اعتراض کند که عباس نیز عم حضرت رسول بود و قرابت داشت این
دلیل شما را در هر دو بود و جواب آنکه حق تعالی فرموده والذین امنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من
شیء حتی یهاجروا پس عباس اگرچه خویش بود مهاجر نبود و معنی آیت آنست که آنانکه ایمان آورده باشند و انجا هجرت
نکرده باشند شما از ولایت ایشان نصیبی و بهره [illegible] و این دلیل هم از دلایل نقلی میتواند بود و دلیل هفتم آنکه دین و اعتقاد
و سه مذهب که امت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن متفرق و منقسم شده اند هیچکس نیست که مداح و ثناگوی آنحضرت
علیه السلام نباشد یا در امامت او شک داشته باشد و هیچکس در خلافت او خلافی نکرده اند و اگر حکم کرده باشند
بی خلافی کامت در آنست که آیا بی فاصله امام است یا بفاصله پس در امامت او اتفاق و اجماع است اما در
باب دیگران خلاف بسیار است اقتدا بالمتفق علیه کردن اولیست از آنکه اقتدا بالمختلف فیه نمایند چنانچه مشهور است
که شخصی از فارسی پرسید که چه فرقست میان علی و ابابکر گفت ازانجا قیاس حال هر دو میشود که آیا خدای سزاوار
پرستش است یا بنده لایق منصب امامت و در او نزاعست که آیا ایمان درست بخدا و رسول داشت یا هنوز
کفر باقی بود و در هر دو صورت عقلا خلاف کرده اند اکنون تو میان هر دو تمیز کن دلیل هشتم آنکه اجماع اهل عالم
جمیع اهل عالم را اتفاقست در آنکه حضرت امیر را جمیع صفات کمال از زهد و ورع و تقوی و علم و سخاوت و شجاعت
قرابت رسول و عدالت و عصمت حاصل بود و همچنین اتفاقست در نامعصومی ابابکر و در آنکه چهل و شش سال مشرک
بوده پس اسلام آورده و در عدالتش خلافست و جمیع دعوی عدالت و صلاحش میکنند و طایفه از انها نیز منکرند و میگویند
اگر صلاح و عدالت داشتی بناحق بر صاحب حق تقدم نکردی و فدک را از فاطمه باز نگرفتی و خالد ولید را [illegible]
آنکه [illegible] بعد از آنکه زنا با او ثابت شد در اجرای حکم باو اغماض کردی پس در وقت [illegible] اگر خلاف اهل حق عمل
کردی پس اقتدا بکسی که جزم و یقین در عدالت و صلاحش باشد اولیست از اقتدا بکسی که در عدالت و صلاحش خلاف هست

[2] که در حق علی رفت

وخصم چون اثبات عدالت او نتواند کرد و حال آنکه بانتش تجویز نمودن محبت را بنا باشد و بر تقدیر او مدعا یکی حق تعالی است
مگر ایمان از شیعه را بازستانند و کفر بوی باز دهد و دلیل هم آنکه باتفاق خصم خلافت ابوبکر بدلیل عقلی و نقلی ثابت نبود و بکلام اختیار
امت بود و هرگاه او خود بر سر منبر خود اعتراف کرد و گفت اقیلونی اقیلونی و گواهی او را دو شنودن کرد چرا که خلیفه بود و بیش از او
ثابت شد و علم بهم رسید که ثانی الحال او را خلیفه کرده اند بایده و هم از کلام او اثبات خلافت علی علیه السلام شد که گفت
و علی فیکم یعنی علی علیه السلام مستعد این امر و صاحب حق و حاضر است او را اختیار کنید و دلیل هم آنکه بجهت خصم
رسول الله صلی الله علیه وآله وصیت نکرد و رحلت فرمود و ابوبکر وصیت بعمر کرد و عمر شوری را اختیار داشت و عثمان کشته شد
و هیچ وصیت نکرد پس اگر ابوبکر حق کرد عمر و عثمان بر باطل بوده اند و اگر این هر دو حق بوده اند ابوبکر بر باطل بود و وصیت بر اتباع
اقتدا ایشان کرده واقعه ابوبکر خلاف اقتدا ابوبکر است و میان هر سه مخالفت ظاهر شد پس معلوم شد که هر سه باطل بوده اند
و علی علیه السلام بحق و دلیل باره هم آنکه هرگاه امت محتاج بامام معصوم باشند و وجود شخصی موجب صلاح عالمیان
باشد و سبب قتل و فساد و تباه نشد و حق تعالی را قدرت بر نصب امام معصوم بوده و مناسب حکمت الهی و رحمت
شامله و جمیل شانه باشد که امام حسینی نصب کند البته بر حق تعالی واجبست و قادر بودن الله تعالی و احتیاج خلق و عدم
فساد و خود ظاهر است اما وجوب بر حق جل علا بجهت آنکه بر تقدیر ثبوت قدرت و احتیاج خلق و نفی فساد و عدم مانع
فعل واجبست و چون اجماع و اتفاق است که غیر آنحضرت معصوم نبود و تعیین شد نصب او امامت و علی علیه السلام
دلیل و از هم آنکه چون خلاف افتاد مهاجر را با انصار در باب خلافت مهاجر حجت آورده با انصار که رسول صلی الله
علیه وآله از اولاد قریش بود و باید که امام هم از قریش باشد و انصار را این قرابت نبود و لیکن قرابتی که ابوبکر را بود و عمر صاحب خالد
ولید اکثر قریش را نیز بود و همچنین بجهت بعد قرابت و انقطاع صحبت ارتفاع نفس لایق این کار نبود و نمود اقدام بر این امر
نتوانستند و وارث حقیقی و خویش تحقیقی مرتضی علی و حسنین علیه السلام بودند و رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده بود
که خدا اختیار کرد و از ذریت ابراهیم و اسمعیل و از ذریت اسمعیل قریش و از ذریت قریش هاشم را پس ثابت شد که برگزیده
خدا و نبی خدا افضل ذریت باشد و مرد و خدا مقدم و رد آیه و انقیاد کرده خالد ولید فاجر و عمرو عاص منافق و ابوسفیان
ملعون را ترجیح نکنند با اختیار حق تعالی و چون این ثابت شد امامت و خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ثابت
شد و اما دلایل نقلی اگرچه بشمار در نمی آید و لیکن چند آیت از قرآن و چند حدیث که مؤالف و مخالف هر دو نقل نموده اند
ذکر کنیم تا انکار ایشان نیز سد و کمال شهرت دارد و نقل کرده میشود و اما دلایل قرآنی آیت اول انما ولیکم الله و رسوله
والذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون یعنی حاکم شما و اولی بتصرف در امور

شماست

شماست که خدا و رسول و کسانی که ایمان آورده اند و نماز را بجای می آرند و در اثنای نماز و حالت رکوع زکوة را بمستحق میدهند اعتقاد
جمیع مفسران شیعه و سنی اینست که این آیت در شان امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده که در اثنای رکوع انگشتری
خود را بسایل داد و چنانچه صاحب کشاف حنفی و علامه نیشابوری شافعی و حافظ ابونعیم و ثعلبی و غیرهم از مفسران و جمیع
بین الصحاح الستة و مسند حنبل و مناقب ابن مغازلی و صحیح نسائی از کتب ارباب حدیث نقل نموده اند و مسطور شده
که روزی رسول الله صلی الله علیه وآله با اصحاب در مسجد بنماز مشغول بودند شخصی بصورت درویشان و فقیری بهیات
مسکینان بر در صفای نماز درآمد و سوال میکرد و میگشت چون هیچکس مرهم احسانی بر جراحت خود هیچ ننهاد روی بجانب
کریم نیت کرد و گفت الهی تو گواهی که از مسجد پیغمبر تو محروم بیرون میروم چون در این وقت برابر موقف حضرت امیر بود و بجد
درویش را پیش کرد آنحضرت را بود و حضرت در رکوع که انگشت متوجه بیرون شد و شکری ادا نمود که حضرت رسول
تصدق امیر را واقف گشته چون از جواب سلام فارغ گشت دست دعا بجانب آسمان برداشته مناجات فرمود که بار خدا
اینست الهی چنانچه موسی علیه السلام التماس کرد که هارون برادرش را خلیفه و وصی او گردانی و پشت او را قوت کردی و
دعای او را اجابت نموده برادرش را بجای او نصب نمودی و دین موسی را ببرکت او محفوظ کردی اینک من پیغمبر
تو ام و استدعا مینمایم که علی را که برادر منست خلیفه و جانشین من گردانی و در ارشاد خلق شریک من سازی که ناگاه
صاحب اختیار من باشد راوی گوید که هنوز مناجات رسول صلی الله علیه وآله تمام نشده بود که جبرئیل امین علیه السلام نزول نمود
این آیت بشارت داد و او را کسی که از پیش پل بردارد و بداند که معنی انست که حکمدار شده و حمایت کنند دین
شما و اولی بتصرف در کار شما کسی است خدای تعالی که آفریننده عالم بصلاح و فساد شماست و رسول او که پیغمبرست
حلال و حرام شماست و سیم کسی که ایمان آورده اند متصفند باین صفت که نماز گذارند و در رکوع صدقه دهند باین نهج که
نیست که الله تعالی در این آیه شریفه لفظ ولیت بیان شد و ولایت فرموده اول بکلمه خود را و رسول را
فرموده و او را نیز هر که وصف نموده تا هر کسی بدانند که چنانچه حق تعالی صاحب اختیار دین و دنیاست و چنانچه رسول
او مطاع و اولی بتصرف آنحضرت هست نیز چون صفت موصوف و حاکم و آمر و ناهی و واجب الاطاعه است که تخلف
از فرموده او مثل تخلف از فرموده خدا و رسول او است و ثانیا تعظیم آنحضرت فرموده که بجانب او بصیغه جمع اشارت نموده
با وجود وحدت خدا و رسول چنانچه در زبان عرب بجهت تعظیم چون بشخص واحد خطاب نمایند گویند شما بجای تو و ایشان بجای
او و صاحب کشاف در حاشیه اشارت بآنحضرت بصیغه جمع واقع شده میگوید که سبب آوردن صیغه جمع و آنست که مردمان
رغبت نمایند آنچه در آنحضرت مشهود یافته در تصدق بفقرا و ایثار نمایند تا مثل ثوابی و تعظیمی که بآنحضرت کرامت شده

۲ [illegible]

و ایشان نیز جایی که بعضی از علمای امامیه گفته‌اند که صیغه جمع آنست که ائمه تامی حضرت ائمه معصومین علیهم السلام از حسن بن علی
و در سوره توبه نیز واقع شده تا آنجا که فرموده الذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم و
انفسهم اعظم درجة عند الله ومفسران اهل سنت تصریح نموده‌اند که مراد امیر المؤمنین است
بالکل انجام اشارت بآنحضرت است چنانکه دیگری فرموده‌اند که ایمان آورده‌اند و هجرت نموده‌اند و در راه خدا جهاد
کرده‌اند بمالهای خود و نفسهای خود درجه و مرتبه ایشان نزد حق تعالی بزرگتر و بزرگتر است پس معلوم شد که سنت الهی
درباره آنحضرت چنین جاری شده که چون او را بصفتی اتصاف دهد ذکر او را بجهت تعظیم و اکرام بصیغه جمع ادا فرماید
و علامه نیشابوری نیز با وجود تعصب بعد از نقل نزول آیت و حکایت تصدق ادا فرموده والمناقشة فی هذا
تطویل بلا طائل یعنی مناقشه‌ای که اهل خلاف درین باب نموده‌اند چنانچه بیان خواهد شد و از تفسیرهای پنجگانه است
و امام غزالی که در میان اکابر اهل سنت بحجة الاسلام شهرت دارد در کتابی که سر العالمین نام کرده ذکر نموده است
که او انگشتر سلیمان بود علیه السلام که بدست بعضی از جنیان افتاده بود که تقربی در خدمت آنحضرت داشته و او را
برسم تحفه و هدیه بخدمت رسول آخر الزمان علیه الصلوات اهدا الملک المنان آورده و آنحضرت بشاه اولیا داده
فرموده و چنین وانمی حاضر شده عطای خاتم انبیا بسرور اولیا شاه مردان کردند و چون وقت نماز پیشین شد و صفهای
اصحاب بطریق معهود آراستگی یافته متوجه نماز درگاه بی نیاز شدند حضرت عزت شانه جبرئیل امین را بصورت
درویشی بمسجد فرستاد تا از اصحاب سوال نماید و چون از هیچکس بهره نیافت شاه ولایت پناه او را بآن عطیه
خوشوقت گردانید و سایل جبرئیل خاتم انگشتر سلیمانی بود و چون از نماز فراغ حاصل شد آیه شریفه انما نازل گشت پس
با وجود این همه حالات سبب گفتگوی اهل عناد نیست الا آنچه مادح اهل بیت ابن حسام گفته در آن قصیده مشهوره
قطعه
ای برای قدر تو مکر مخالفان چون معجزات و سحر کلیم است و سامری
و گفتگوی که اهل عناد درین مقام کرده‌اند
یکی آنست که وقتی مطلب تمام ثابت است که ولی را معنی دیگر نباشد والا اولی بتصرف و ولی بمعنی ناصر و محب و دلیل
و دیگر معنی نیز آمده و شاید که درینجا بمعنی اولی بتصرف باشد سوا فقط باید که پیش از وست و آیه که بعد از وست
نداده چه لفظ ولی در هر دو آیه سابق و لاحق بمعنی محب است و باید که کلام ملایم و موافق هم باشد و نیز تما میگویند
که علی علیه السلام در حال نماز در غایت خضوع و خشوع میبود و بنوعی مستغرق عبادت الهی میشد که پیکانی که در وقت
جنگ در بدنش جا کرده بود در آن وقت بر می‌آوردند و خبردار نمیشد پس چگونه از حال سایل خبردار شود و آواز سایل
را شنیده و گفتگوی سایل را شنید و او را تصدق نمود و دیگر آنکه دست را حرکت دادن و انگشتر را بیرون کردن اینها

سایل نمودن

سایل نمودن فعل کثیر است و فعل کثیر نماز را باطل میکند و دیگر آنکه در جایی نزاعی و ترددی باشد کلام الهی آید تا حصر شود و رفع نزاع
نزاع نشود و در آن وقت که این آیه نازل شد نزاعی در سر امامت نبود و ترددی درین امر نداشتند که آیا باید آورد تا رفع نزاع
و تردد بشود و دیگر آنکه مراد از آیات آنست که علی علیه السلام بالفعل ولی و امام و اولی بتصرف است در امور مردم با آنکه
او بعد از پیغمبر ثابت شده و تا پیغمبر هست امام احتیاج نیست و دیگر آنکه الذین امنوا صیغه جمع است و او یکی است پس از
صیغه جمع یکی چون اراده میکنند و دیگر آنکه اکثر تفسیر کردن مفسران آیت را با آنکه در شان علی نازل شده است الا نفی آیه
که مخصوص با او باشد و بعضی دیگری نرسد و از آیه نفی امامت دیگران بر نمی‌آید و دیگر آنکه شاید که هم اکنون کلام مسرود باشد
و معنی آیت این باشد که آنانی که نماز میکنند و زکوة میدهند نمازشان رکوع دارد و نماز شان مثل نماز یهودان نیست
که رکوع نداشته‌اند که تصدق میکنند در حالت رکوع و دیگر آنکه رکوع بمعنی خضوع و خشوع هم آمده است شاید معنی کلام
این باشد که آنکه نمازشان با خضوع و خشوع است جواب این کلمات واهی آنکه هر چند نیز در فهم درست عقل هیچ دخل
نیست بجهة دفع تهمت نوشته میشود جواب حرف اول آنکه مومنان هر صب دو حصه دارند یکی که ند و باید که ناصر و یاری ده هم باشند
و حصر کردن ولی را بآنکه در مومنان ولی آنست که در نماز تصدق کند معنی است و اولا لازم دیگر آنجا حصر و طول ولی مومن
باشد تصدق کننده حال رکوع و معنیهای دیگر که از برای ولی گفته‌اند هر با اولی بتصرف بر میگردد و اگر خوف طول نبود از کلام اهل
لغت هر یک را بمعنی اولی ذکر میکرد و جواب دوم آنکه موافق بودن آیات کلامی واجب که مانعی از آن نباشد و گفتیم که ولی
بمعنی امر و محب حمل میتوان کرد و این مانع است و دیگر این سه آیت یکبار نازل نشده تا آنکه ولی در همه جا باید بیک
معنی باشد و صحابه آیتها را باین روش جمع کرده‌اند اگر اعتراضی وارد است بر خلیفه ثالث عثمان است چرا که آیات قرآنی
را نالایم ترتیب داده و رعایت موافقت آیات ننموده اما او در او اصحاب او در او اصحاب او اغراضی بود که بنابر
اغراض فاسده این تحریفات را تجویز نموده‌اند جواب سیم آنکه اگرچه حال آنحضرت در میان عبادت بنحوی است که گفته‌اند
لیکن از التفات آنحضرت بحال سایل لازم نمی‌آید که حضرت بغیر حق شده باشد این التفات هم بحق تعالی است
و هر گاه از دستان شراب ظهوری دورنیست که در آن مستی کاری کند و محمول بر صحت باشد از هوشان باده
چه عجب است و میر نور الله شوشتری در احقاق الحق میگوید که نهایت امر درین باب آنست که آنحضرت در مرتبه‌ای که آن وقت
باشد که اولیا را حاصل میشود از وحدت در کثرت و خلوت در انجمن و عجب که اهل سنت از صوفیان نقشبندیه حال این مرتبه
قرار میدهند از ایشان مشهور شده که میگویند خلوت در انجمن میدانیم و با امیر المؤمنین درین باب مضایقه مینمایند که اگر گوید
چون نقشبندیه خرقهای خود را بابی بکر میرسانند از برکت این فیض یافته و خرقه علی چون این عطوفت صاحبان

مرتبه نبوده و این جوابی است که بغیر از تعصب آتش نزاع کشند و جواب دهنده ندارد و تا اینجا کلام میر مذکور است جواب
حرف چهارم آنکه تصدق را باین روش انگشت تضعیف حدیث شمایان کردیم که حضرت انگشت مبارک را حرکت داده و بدو رسید
آنکه انگشتر را از انگشت آنحضرت بیرون کرد و اینقدر حرکت از عرف عادت فعل کثیر نمیگویند و جواب سوال پنجم آنکه قول الخفة
این اعتراض بخدای تعالیست که در حال حیات پیغمبر که نبودنای خلافت در میان نیست و خلاف فی انتفای ثمه نقض نیابد که
اتمای که از برای حصر است می آرد و بر تقدیر آنکه البته حصر باید که در مقام شک و تردد باشد چرا نتوانند بود که چون خدای تعالی
میدانست که تردد خواهند نمود در امر امامت نفی آن تردد نموده که باشد بعد از این در امر امامت تردد و شک نکنند که این حکمت
در وقت نماز تصدق کرده باشد و از روی مبالغه مردم را از شناختن امام و دانستن امامت امر نموده و حجت بر بندگان تمام ساخته مثل
این در قرآن مجید حدیث بسیار است سوال ششم آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که به خلافت و امامتش بعد از رحلت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بود اما در حال حیات آنحضرت نیز او را ولایت تصرف در امور مسلمانان بود با وجود اشتراک دفع
آن شده آنست که الله تعالی اشاره نموده باینکه مرتبه نبوت باید که شفقت او در دوستان و نوازش مسکینان چنین باشد که
حتی در نمازی که محل خضوع و خشوعست و توجه بحق تعالیست انگشتری که در دو داشتن از شیای دنیوی که دست از سایل
دریغ ندارد و تقصیر در تصدق او جایز ندانند و بندگان بدانند که امامت را این استحقاق کسی نیست که هر که عبادت
او بر نهجه باشد و در رکوع تصدق بسایل تواند که لایق مرتبه امامت و خلافت و دو اعتراض آخر دهم آنکون بعطف
باشد نه حال یا رکوع بمعنی خضوع باشد نه بمعنی حقیقی قابلیت جواب ندارد و چه بیان کرده شده که جمیع مفسران متفق اند که
در حالت رکوع تصدق نموده و آیت نازل شده پس رکوع را بمعنی دیگر حمل نمودن سعی است و این مناقشه است
که ناشی نمیشود الا از عناد و بحث کج و کی همچو آیات قرآنی آیه فریقه مباهله است و تقریر این حکایت که رسل نجران
که سرداران نصاری با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در باب عیسی علیه السلام مناظره نمودند که چون آنحضرت
میدی مناقشه است استغفر الله حق تعالی بنده او شده و عیسی را بنده خدا گفتن نا ادبی باشد آیت نازل شده
که ان مثل عیسی عند الله کمثل ادم خلقه من تراب یعنی خلقت او نزد عیسی مثل خلقت آدم است و آفرین آدم
علیه السلام که هرگاه آدم بی مادر و پدر خلق تواند شد عیسی که پدر ندارد و اکمل بی پدر خلق شود استبعادی ندارد و چون
طریق خلقت عیسی را بیان نمود ایشان عیان که بکفری خود اصرار مینمودند و ترک اعتقاد نکردند حق تعالی آیت
فرستاد که و من حاجک فیه من بعد ذلک فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم
و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی یکدیگر را لعنت کنیم و قبول نمایند که بیایند

و ما اتفاق

و ما اتفاق کنیم در اینکه بطلبیم فرزندان ما و فرزندان شما و زنان ما و زنان شما و نفس ما و نفس شما پس گرد آئیم لعنت
و دوری از رحمت الهی بر هر که از ما و شما دروغ گوید و گفته باشد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اینها را خبر داده
از نزول این آیت امر مباهله بروز دیگر قرار یافت بنا برین روز دیگر صبح سید کاینات صلی الله علیه و آله از جانب الهی
بطلب نمودن فرزندان و زنان و هر که بمنزله نفس رسول صلی الله علیه و آله بوده باشد مامور گشته از نعمت با مرتضی
علی علیه السلام و حسنین و فاطمه صلوات الله علیهم از خانه بیرون آمدند بنا بر آنکه صاحب کشاف و قاضی بیضاوی و دیگر
مفسران نقل نموده اند که امام حسین را در بغل گرفته و دست امام حسن را در دست مبارک داشته فاطمه زهرا از پس و
امیر المؤمنین پس از ایشان روانه و عبای سیاه و سفیدی که بر دوش مبارک داشت در آورده و فرموده که چون
من دعا کنم شما آمین گوئید پس اسقف که سر کرده انجمع بود و ابو الحارث میخواندندش گفت والله که این روش مباهله
ما تقدم است ای گروه نصرانیان روی چند می بینم که اگر از خدا درخواهند که کوه را از جای خود بر دارد البته بر میدارد
زنهار ای نصاری مباهله مکنید که هلاک میشوید و از قوم نجران اثری باقی نماند حتی مرغان بر شاخهای درختهای شما زنهار
که شتاب نمایید و صلح کنید و نصاری از مباهله پشیمان شده مراجعت نمودند و صلح قرار دادند بطریقی که در محل خود مسطور است
و این نحو حضرت رسول صلی الله علیه و آله دو امر با ایشان گفتن نیز علما در فصل که از احادیث دلایل را استنباط نموده اند و ادله
و دلیل جداگانه شمرده اند فی الواقع چنین است لیکن رعایت للاختصار در این رساله هر دو یکی مسطور شده و از این آیت
و هدایت به دو روش استدلال بر امامت و استحقاق خلافت آنحضرت نموده اند که میان ما چه فرزندان و زنان و نفس
خود را طلب نمایند و معلوم است که مراد حق تعالی از نفس غیر دو نفس پیغمبر نبود چرا که فرموده شما بخوانید نفس خود را و ما بخوانیم نفس
خود را ایشان خوانند و بغیر از خوانده شده است پس مراد کسی است که مساوی پیغمبر باشد و در جمیع صفات مثل او تواند
بود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از زنان بر فاطمه و از فرزندان بر حسنین و از کسی که نفس پیغمبر تواند بود بر مرتضی علی علیه السلام
اختصار نمود و چون حضرت سید الانبیا باجماع است افضل نوع بشر بود کسی که بمنزله نفس او باشد افضل از همه خواهد بود و چون
مقتضای مساوی الافضل افضل امیر المؤمنین از جمیع انبیا افضل بوده باشد و در جمیع حالات و کمالات و علم و عمل و
احکام شریعت و قوانین ملت و تا پنج خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله با دیگران ممتاز شده مساوی نبوت تمامی حیات
رسول و امیر المؤمنین مشترک است و دولی و دیدا لی منصور نیست و هیچ عاقل تامل ندارد که با وجود اکمل و اعلم و ارفع و اتقای
افضل من جمیع الوجوه دیگری لایق و سزاوار جانشینی رسول نیست و این امر بحکم عقل و نقل بآنحضرت مخصوص است
طریق دوم آنکه بر اهل عقل مخفی نیست که غرض از مباهله اجابت دعا و غلبه بر اعدا و ظهور حقیقت اثبات قرب الهی

واین مراتب را از جهت جلی که عزیز و محترم درگاه الهی باشند و مناسبت تمام در میان ایشان و پیغمبر خدا باشد و نا جارست
ولهذا رسول صلی الله علیه وآله این جا را نفس را بجای خود مخصوص ساخته بنابر قرب و منزلت و بلندی مرتبه ایشان نزد آنحضرت
و بجا و توجه و شرکت بودن در مناجات و آمین گفتن و مسئلت نمودن از قاضی الحاجات مستظهر شده بدیگری از
خویشان و نزدیکان ارباب و اصحاب راضی نشده و بشرکت مجلس غیر از ایشان [illegible]
متوجه مباهله گردید و از اینجا معلوم شد که اصحاب مباهله نزدیکترین نزدیکان و دوسترین دوستان خدا و رسول خدا و
دیگر پیامبر ایشان تقدم و امیری نیز رسد و مرتبه امامت و خلافت مخصوص شد و هیچ عاقل بدون عداوت ذاتی [illegible]
~~ایشان تقدم و امیری نیز رسد و مرتبه امامت و خلافت مخصوص شد و هیچ عاقل بدون عداوت ذاتی~~ در این تامل
ندارد و صاحب الکشاف با آنکه حنفی مذهب است و کمال تعصب در دین دارد و بعد از ذکر این آیت گفته و فیه
دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء یعنی دلیل و حجتی قاطع تر و روشنتر از این نیست در فضیلت
و زیادتی آل عبا و با وجود این حال هر که در امر خلافت ایشان انکار نماید و مضایقه کند انکار عقل نموده البته از [illegible]
دین و معاندان ملت سید المرسلین است حق سبحانه و تعالی امیر المومنین علیه السلام را از آنجا نفس نبی نام نهاده
که یعنی افضلیت او خاطرنشان اهل ادراک گردد و زنگ شک و شبهه بر آینه عقیده کسی نشیند و علامه نیشابوری در تفسیر
خود مغلطه از بعضی مخالفان نقل نموده اشاره به نقض کرده و مغلطه آنکه هر گاه پیغمبر افضل باشد از انبیا البته افضل از غیر انبیا
خواهد بود و امیر المومنین علیه السلام خود غیر از انبیاست پس پیغمبر افضل از او خواهد بود هر گاه پیغمبر از او افضل باشد مساوی
نخواهد بود و هر گاه مساوی میان او و پیغمبر برطرف شد افضل بودن او از دیگر انبیا برطرف خواهد بود چه وقتی افضلیت
از انبیا که مساوی پیغمبر باشد و مساوی نبی که نباشد افضل از انبیا نیز نخواهد بود و این مغلطه است و جوابش ظاهر است چرا که مساوی
بودن آنحضرت با رسول صلی الله علیه وآله امر اتی است به ظهور افضلیت پیغمبر از جمیع جهات نخواهد شد [illegible] است که علم
امامت بعد از پیغمبر علی علیه السلام باشد چه حضرت حق تعالی استثنا کرده و جدا ساخته [illegible] اصطلاح منطقیان [illegible]
حکم کلی باشد در شرع [illegible] است ممنوع و ظاهر البطلانست و بعضی از مخالفان استبعاد کرده اند و گفته اند که
ممکن باشد مساوی بودن علی با پیغمبر و حال آنکه او پیغمبر مرسل و خاتم انبیاست و افضل از پیغمبران اولوالعزم است و
علی بحکم آیه این صفات نبوده و از آنکه این استبعاد کرده اند و فهمیده اند که این مساوات کنایه است از نهایت اختصاص و قرب
و محبت به مرتبه میان وکسی محبت بمرتبه کمال رسد گویند این هر دو یکی اند و اتحاد بهم رسانیده اند و [illegible] صورت
دو جدا است در میان باشد و نهایت الحیثیت اتحاد لازم آید مساوی بودن در رتبه و درجه است [illegible]

که تماما

که تماما را دور میدانند و از آن استبعاد میکنند و ظاهر است که اگر مرتضی علی علیه السلام نزدیکی و قرب و این مرتبه
نمی بود خدای تعالی او را نفس رسول نمیخواند با آنکه جعفر و عقیل و عباس عم پیغمبر و خویش و قرابت مساوی بودند او را [illegible]
نبوده است و حاصل کلام آنکه چون رسول صلی الله علیه وآله عارف و شناسا بود بجلال الهی و بحکم [illegible] عزت و [illegible]
کمال ترس و خوف داشت در امر مباهله که نمونه از محاربه است و هر یک از طرفین از حق تعالی هلاکت و [illegible] شدن
دیگری را میخواهند و از برای طرف دوری از رحمت الهی می طلبند یاری و مددکاری از جمعی میخواست که یقین در قرب
و منزلت ایشان نزد حق تعالی داشته باشد چرا که اگر در این قسم امری یاری و همواری باشد که این کار بعداوت
او از پیش رود و او را ابعد و نخواهند و یاری نطلبد امری از امور دین را [illegible] باشد و پیغمبر از آن مبرا و منزه است
و دلیل بر این مطلب آنکه ثعلبی [illegible] جمع در خطاب بخاری واقع شده یعنی مباهله [illegible] یاران ما با شما و ابن حجر
که از متعصبانست در کتاب خود نقل کرده که آنچه موید دلالت این آیت بر افضلیت علی گشته که مرتضی علی علیه السلام
حجت او در روزی که عمر خطاب شوری قرار داده بود بر یاران و گفت شما را بخدا و رسول قسم میدهم که در میان
شما کسی هست که نزدیکتر باشد برسول خدا از من و پیغمبر در روز مباهله پسران او را پسر خود و زنان او را زنان
خود و نفس او را نفس خود گفته باشد گفتند اللهم لا یعنی بخدا که در آن مجلس از آنها نیست که چنین باشد با وجود این تصدیق
نمودند و قسم خوردند باز عثمان را خلیفه کردند و بروسیاهی روز قیامت راضی شدند اما [illegible] تقدم
رتبه مرتضی علی علیه السلام کم نشد بلکه بر جا افزود چنانچه فضولی بغدادی رحمة الله علیه نظم نموده شعر از رتبه صوری
خلافت مقصود * جز عرض کمال اسدالله نبود * [illegible] * [illegible] که رتبه که این فزود *
آیت سیم آیه تطهیر مشهور است که چون بدلیل عقل ثابت شد چنانچه اشاره بآن شده که امام زمان باید
که به صفت عصمت و طهارت متصف باشد از گناهان صغیره و کبیره عمدا و سهوا بری باشد و از آلودگی ظاهر و
باطن و هر چه موجب نقص و عیب تواند بود منزه تا مستحق مرتبه خلافت رسول و مستوجب رتبه نیابت الهی
گردد حق سبحانه و تعالی تصریح به عصمت و طهارت اهل بیت علیهم السلام نموده که انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا که باجماع شیعه و سنی نازل شده در شان امیر المومنین علی علیه السلام
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و محدثان اهل سنت در کتب احادیث نقل کرده اند از ابی الحمرا که او گفت
شش ماه در مدینه در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم که هیچ صبحی نبود که آنحضرت از خانه برآید مگر آنکه بر در
خانه علی علیه السلام آمده دست مبارک بر در گذارد و گوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و در جواب علی [illegible]

و حسن و حسین علیهم السلام علیکم السلام یا اهل بیتی و رحمة الله و برکاته و بعد از آن رسول خدا بگوید الصلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس بمسجد رفته بنماز مشغول شود حق تعالی درین آیت ذهاب رجس از ایشان
نمود یعنی آنچه موجب چرکی و خبثی تواند بود از ارتکاب سیئات و ناشایست و آنچه باعث دوری از درگاه الهی باشد مثل
حسد و کینه و نفاق و دوستی دنیا و حب جاه و ریا و خودپرستی و نجاسات باطنی تمامی را که همه سبب دوری از درگاه الهی باشند
از ایشان دور کردانیده و درآن جا [illegible] تمام نموده چنانچه از قول او و یطهرکم تطهیرا ظاهر است و غرض حق سبحانه
و تعالی از این آیه اظهار عصمت و استحقاق امامت و انحصار این عطیات در اهل بیت رسالت است چنانچه لفظ انما
افاده حصر میکند و بیان نزول آیه باجماع مفسران من حیث المتفق اگرچه در الفاظ اختلافی باشد آنست که روزی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه خوابیده بود چون حسن و حسین علیهم السلام در آن خانه درآمدند نزدیک رسول صلی الله علیه
و آله نشستند و بعد از ایشان فاطمه علیها السلام درآمد و بعقب ایشان امیر المؤمنین علیه السلام آمده نشستند و رسول
صلی الله علیه و آله بیدار شده ایشان را مجتمع دیده خرم شد حسن و حسین را بر زانوی راست و چپ خود نشاند و فاطمه
و علی را نیز با ایشان متصل ساخته عبای خیبری که آنجا بود برگرفته ایشان را بدان پوشانید و کنار عبا را در زیر پای یک
گذاشته دست دعا بدرگاه الهی برداشته گفت اللهم ان لکل نبی اهل بیت و هولاء اهل بیتی
فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا یعنی بار خدایا هر پیغمبری را اهل بیتی بوده است اینها
اهل بیت من اند پس دور گردان از ایشان رجس یعنی نجاست ظاهره و باطنه را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی
که از تو سزد و در حال جبرئیل آمده این آیه را آورد و ام سلمه گوید که من در گوشه خانه بگزاردن نماز مشغول بودم و چون این
را شنیدم گفتم یا رسول الله الست من اهل بیتک یعنی آیا من نیز از اهل بیت تو ام رسول فرمود انک علی خیر و انما
اهل بیتی هولاء یعنی ای ام سلمه عاقبت تو بخیر است ولیکن اهل بیت من اینانند و غیر از ایشان نیستند و
در مسند احمد حنبل بچند طریق و در جمع بین الصحاح الستة و در صحیح ابوداود و در صحیح مسلم این حدیث را بچند روش
مختلف نقل کرده اند و این نیز دلیل [illegible] است بر امامت آنحضرت علیه السلام و بعضی از معاندین گفته اند
چون آیه تطهیر در میان خطاب با ازواج رسولست باید که در شان ازواج رسول باشد [illegible]
باشد و از آنکه عدول از خطاب اناث بخطاب مذکور شده و در غیر آنکه هم نازل در شان همه اهل بیت نبوی
از مردان و زنان پس حسنین و فاطمه و علی علیهم السلام را نیز شامل باشد و جواب این خوف اولا آنست که این
دو سلک که این گفت و گو را ثبت [illegible] باو میدهند اعتنائی و اعتباری در میان مفسران ندارد [illegible]

علمای اهل سنت

علمای اهل سنت است و در کتاب صواعق گفته که اکثر مفسرین اهل سنت برآنند که این آیت نازل شده در شان علی و فاطمه و حسن
و حسین از جهت آنکه ضمیر عنکم و یطهرکم ضمیر مذکر است و ثانیا آنکه رعایت مناسبت با آیه سابق وقتی منظورست که مانعی نباشد
و اینجا ضمیر عنکم و یطهرکم مانع است و این روایت کرده اند که چون نازل شد حضرت فرمود که اللهم هولاء
اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا سوال ام سلمه و جواب حضرت او را که انک
علی خیر و چندین قرینه دیگر مانع است پس آنکه این مناسبت را رعایت نموده و از اینها همه غافل شده تا این
خطاب است که اتقیت شیئا و غابت عنک اشیاء یعنی یک چیزی را دیدی و از چندین چیز غافل شدی
و سید المحدثین میر عطاء الله الحسینی در کتاب تحفة الاحباب پنج حدیث نقل کرده و گفته اصحاب حدیث حکم بصحت
او نموده اند و در هریک از آن دو حدیث از ام سلمه نقل کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین
و فاطمه و حسنین را در عبای خود داخل نموده و من گفتم الست من اهل بیتک و آنحضرت فرمود انک علی خیر
و سید مذکور بعد از آنکه نقل احادیث کرده فرموده که پس بتحقیق رسید از این حدیثها که این آیه نازل شده در شان این
پنج تن علیهم السلام و ازین جهت ایشان را آل عبا گفته اند خدا [illegible] دهد آنکس را که گفته نظم علی الله فی کل الامور توکلی
و بالخمس اصحاب العبا توسلی محمد المبعوث حقا و بنته و سبطیه ثم المقتدی المرتضی علی و این شعر از کمال ظهور
محتاج ترجمه نیست و بعضی که حدیثی از ام سلمه نقل کرده اند و گمان نموده که با این احادیث معارضه میکند ام سلمه گفت
یا رسول الله الست من اهل البیت حضرت در جواب فرمود که بلی ان شاء الله پس هرگاه در جواب آیا نیستم من از اهل
بیت گفته باشد بلی البته او را در اهل بیت داخل کرده خواهد بود و جواب آنکه این حدیث صحیح نیست و بعد از تسلیم
صحت ام سلمه درین روایت در معرض تهمت است که نفع و اثبات شرف و بزرگیت از برای خود و قبول او [illegible] مسموع
نیست و بعد از تسلیم هرگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جواب او بلی ان شاء الله فرموده باشد پس اهل
بیت بودن او را معلق بمشیت ساخته یعنی اگر خدا خواهد تو از اهل بیت خواهی بود و از اینجا جزم و یقین به اهل
بیت بودنش بهم نمیرسد با آنکه گوییم ام سلمه زبان دان بود و او بزبان عرب بود و اگر میدانست که از اینها نیست
چون میپرسید و باز آنکه در عرف و عادت اهل بیت خویش و قرابت را گویند نه ازواج و زنان را و در اشعار و
روایات هرجا که اهل بیت مذکور شده بجز آنکه ما گفتیم پس نفهمیده و قصد نکرده و میر عطاء الله در [illegible] گفته که این [illegible]
ناشی نشده الا از آنکه بیت را در آیه و حدیث بر یک معنی حمل کرده اند که از چوب و گل ساخته شده بوده و حجره ها داشت حضرت
رسول را اهل بیت و ازواج در آن ساکن میبوده اند چه اگر اراده کنند اهل بیت را بمعنی [illegible] محتمل است که اکثر ایشان

۳ واز آنکه دو حدیث را از ام سلمه نقل کرده اند

قصد کرده‌اند توان فهمید ولیکن ظاهر وقت که مراد از اهل بیت ... قول ایشان اهل قصد اهل قرآن و اهل بیت نبوت
باشند و شک نیست که این موقوف بر کمال اهلیت و استعداد و تایید از جانب خدا و رسول او و نص بر آن واقع شود
و تعیین از خدا یابند لهذا محتاج بود و هم مسئله که سوال کنند آنکه آیا اهلیت داخل بودن در آن دارد و یا نه تا آنکه جوابی که
در آیت انما ولیکم الله مذکور شده بود در اینجا نیز میتوان گفت که نازل شدن این آیت با آیت سابق یکبار
ممنوعست از آنکه یکبار نازل شده بهمین ترتیب یا در لوح محفوظ بدین طریق بوده و از آنکه یکجا نازل شده همین ترتیب
عثمان و مریدان او این ترتیب نهاده‌اند بعداوت اهل بیت و این ظاهرست که در ترتیب مصاحف اختلاف
بسیار واقع شد تا مصحف عثمان قرار یافت و اختلاف در قرآن نبوده چه قرآن متواترست و تواترش معنی نیست
بلکه اختلاف در ترتیب بهم رسیده و حاصل استدلال این آنست که هرگاه امیرالمومنین علیه السلام از اهل بیت باشد و حق
تعالی ذهاب رجس از ایشان نموده و یقین است که دروغ و کذب از جمله رجس است و درین خلافی نیست که آنحضرت
ادعای خلافت و امامت نمود پس واجبست که در دعوی صادق باشد و امامت حق او باشد و فخر رازی درین مقام
شبهه کرده که لازم نیست که چون اراده الهی تعلق بچیزی گیرد البته آن چیز بفعل آید بنا برین شاید که چون حق تعالی فرموده انما
یرید الله اراده ذهاب رجس نموده باشد و بفعل نیامده باشد جوابش آنکه فرقست میان آنکه اراده الهی بفعل دیگر
بالفعل خود در صورت اول ممکنست که بفعل نیاید چه اگر در اینجا اراده هم ... فعل و فعلی دارد و اما در صورت دوم
ممکن نیست و چون اراده الهی بکامل شدن فعل خود تعلق گیرد البته آن امر باید که بفعل آید زیرا که محض اراده حق تعالی
درین صورت علت تامه وجود یافتن فعل است و تخلف معلول از علت تامه محالست پس چون بعصمت ...
تعالی به تخصیص باراده خود وجود ... بنده و اراده ... وجود و عدم او ... و باید که ... مستحق گردد و
دیگر آنکه چون اراده ذهاب رجس از حق تعالی شده باشد که البته بفعل آمده باشد الا عجز لازم آید تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
شبهه دوم آنکه ذهاب رجس ... عصمت ... الا لازم ندارد و جوابش آنکه الف لام در لفظ الرجس
یا للعهد جنس است یا استغراق بر تقدیر افاده عصمت میکند چه هرگاه حقیقت رجس یا ماهیت آن تمام افراد او را داده
اهل بیت منتفی باشد این معنی مستلزم ثبوت عصمت است و معنی عصمت همین است که هیچ فرد یا از افراد معصیت ...
یعنی هر چه رجس گویند بایشان صادق نباشد شبهه سیم آنکه فخر رازی گوید درین آیت واقع شده معنیش آنست که حق تعالی
اراده نکرده است ذهاب رجس از هیچکس الا از ایشان کرده باشد جوابش آنکه مراد حق تعالی منحصر بودن ذهاب رجس
درین امت از این جماعت است یعنی در میان این امت اراده ذهاب رجس از ایشان نموده و حصر اضافیست نه حقیقی

اگر بود حضرت ... مولوی رومی نظر این شبهات کرده گفته است مثنوی فرزندی از روی اشتباه کنند
از برای ... تریاکی کند چون غیر ازین مناقشت درین آیت چیزی که قابل نقل باشد بنظر نرسید همین اکتفا نموده آیت
دیگر آیت با سعادت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی است که احمد حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خود
صحیحین و غیرهما ذکر نموده‌اند که ابن عباس رضی الله عنه گفت که چون این آیت نازل گشت اصحاب پرسیدند که یا رسول الله من
قرابتک الذین وجبت علینا مودتهم یعنی کیستند آن خویشان تو که حق تعالی دوست داشتن و محبت ایشان
را بر ما واجب گردانیده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در جواب فرمود که علی و فاطمه و ابناهما یعنی علی و فاطمه و دو پسران این
هر دو اند و هرگاه محبت ایشان حسب الامر الهی واجب باشد اطاعت و فرمان برداری هم واجب باشد و معنی آیت با
روایت ... الا که بگو یا محمد با امت خود که مراد در امر رسالت و تحمل مشقتها و محنتها و عداوت قریش و ترک وطن و ... جنگها
و ... و از اجلاف عرب ... بودن از شما هیچ امید اجری و
...
همان است و آن محبت و مودت اهل بیت رسالتست و چون اقل مرتبه دوستی طلب رضای ایشان ...
امر و نهی ... داشتن قول و فعل ایشان و مقدم داشتن متابعت ایشان بر متابعت غیرات و اجتناب
بودن و دوری گزیدن از مخالفت و مخالفان ایشان الله تعالی درین آیت اشاره با طاعت و فرمان برداری ایشان نموده
و ... از آن محبت ثابت شد چنانچه از اطاعت غیر بغض و عداوت ... ظاهر است که ... و تخصیص محبت ...
... اطاعت محبوب نباشد با وجود آن اگر اطاعت او ننماید و فرمان بری دشمنان او ...
نماید ایشان را دوستی ... حمل کرده چنانچه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله ... اهل بیت و رسالت ...
آیات ... قرآنی و احادیث و روایات نبوی کرده ... انحراف نموده تابع هوای نفس ...
... جانب الله ... مقام است آنچه
حسن بن علی طبرسی در کتاب خود ذکر نموده که حق تعالی در سوره مریم بعد از ذکر انبیا فرموده فخلف من بعدهم
خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا یعنی پس در رسیده از پس ایشان
فرزندان بد که از فرط غفلت فروگذاشته نماز را ترک نموده پیروی کردند آرزوهای نفس را ... پس زود باشد
که ببینند جزای تباه کاریها ... و بعضی گفته‌اند مراد از ضایع ... رسول صلی الله علیه و آله
و از پیروی هوای نفس و شهوات استعداد امر خلافت است که ... خلافت و ریاست ...

ودر فکر بودند که جنازهٔ آنحضرت را تجهیز مشغول شوند در خلافت سقیفه بنی هاشم ... کرده که آیه مفسران ذکر نموده که اهل بیت محبت اهل بیت

بهتر از زیارت بود قوله تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روز قیامت میخوانیم هر گروهی را با امامی که دوست داشته اند

و حشر شان با ایشان میکنیم معاویه را با او و پسر او و دشمنیه امیرالمؤمنین را با او چنانچه شاعر گفته بیت

با ذم مردان علی و عمر ❁ هیچ نکوهیم ز غیر در بشر ❁ حشر محبان علی با علی ❁ حشر مریدان عمر با عمر ❁ و در تحفة الابرار آورده که نحوا

بالجمله علم هذا الکون بودی که از اهل بیت نبی ذلتی واقع خواهد شد امر محبت ایشان نفر نمودی و دیگر در احوال این آیت

کرد ان امر محبت ایشان فرموده است که اگر شخصی محبت رسول را بکشاید با ایشان عداوت اظهار کردی ممکن بودی که

پیغمبر صلی الله علیه و آله او را رنجانیده با ایشان عداوت برنجیدی و حال آنکه غیر از مؤمنان را رنجانیده پس محبت حضرت را واجب

گردانیده بر کافه خلایق تا هر که مخالفت آن خدای تعالی نماید کافر گردد و پیغمبر صلی الله علیه و آله را کافر رنجانیده باشد شعار مؤمن

و ابن حجر با کمال تعصب در باب دهم از کتاب صواعق محرقه آورده از امام شافعی شعری در بیان واجب بودن محبت

اهل بیت نقل نموده و مضمون حق بر زبان مرد جاری شده نظم یا اهل بیت رسول الله حبکم ❁ فرض من الله فی القرآن

انزله کفاکم ❁ من عظیم القدر انکم ❁ من لم یصل علیکم لا صلوة له ❁ یعنی ای اهل بیت رسول خدا دوستی شما چیزیست که خدای

تعالی واجب ساخته حق تعالی در قرآن مجید بیان او نموده و آیتی در این باب فرستاده و در بزرگی قدر شما همین

بس است که هر کسی که در نماز بر شما صلوات نفرستد نمازش درست نیست پس حاصل استدلال این آیت آنست که

محبت علی علیه السلام واجب است بمقتضی آیت زیرا که حق تعالی گردانیده مودت ذوی القربی را اجر و جزای فرستادن

رسول که آن مستحق ثواب دایم میشوند و آن کافی و آنجا که معصوم باشد اگر خطا از ایشان وقوع داشتی هر که محبت

واجب نبود زانجا که در جای دیگر میفرماید لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد

الله و رسوله یعنی نیابی که جماعتی کردی را که میگروند بخدای تعالی و بروز واپسین که ایشان مودت ورزند هر که را خلاف

کنند با خدا و رسول یعنی مؤمنان را گناه و منافقان را دوست دارند و اگرچه پدر و برادر و خویش باشد و غیر از امیرالمؤمنین

علیه السلام کسی معصوم نبود و باتفاق دوست و دشمن پس متعین باشد امامت او علیه السلام و دلیل دیگر آنکه نقل آن سوره

مبارکه هل اتی است که اکثر مفسران اهل سنت چون صاحب کشاف و بیضاوی و واحدی و فخرالدین رازی و علامه

نیشابوری و صاحب کشف الغمه و غیرهم و جمیع مفسران امامیه نقل نموده اند که در شان مرتضی علی و حسنین و فاطمه علیهم السلام

نازل شده و سبب نزول را جمیعا چنین نقل کرده اند که حسنین علیهما السلام بیمار شدند و حضرت مرتضی علی و فاطمه و خادم

ایشان فضه نذر نمودند که چون کوفت ایشان بر طرف شود شکرانه آن سه روز متوالی روزه بگیرند و بعد از آنکه حق تعالی ایشان

را شفا بخشید

شفا بخشید خواستند که نذر خود وفا نمایند از کسی و شمعون نامی یهودی چیزی نبود حضرت امیر علیه السلام از یهودی که همسایه بود

سه صاع جو قرض نمود و فاطمه یک صاع آن را آرد کرده نان پخت و از آن صاع پنج قرص نان جو پخته شده بود و چون

مرتضی علی علیه السلام از نماز فارغ شده بخانه آمده فاطمه نان را حاضر ساخت از افطار نموده مسکینی بدر خانه آمده سوال نمود که السلام علیکم یا اهل بیت

محمد من مسکینم از مساکین مسلمانان مرا اطعام کنید تا حق تعالی شما را از نعمای بهشت اطعام کند حضرت امیر خواست که قرص خود را بمسکین

عطا نماید فاطمه زهرا علیها السلام از قرص خود گذشت و همچنین امام حسنین با او دیده در آن سخاوت شریک شدند و فضه نیز

همراهی نموده هر پنج قرص را بمسکین داده و آب افطار نمودند و نیت روزه کرده شام روز دیگر وقت افطار یک صاع دیگر

قرص دیگر پخته شده بود یتیمی طلب نموده همانطور که گذشت و همچنین همه قرصها را عطا فرمودند و آب افطار نموده نیت روزه روز سیوم نمودند

و شام روز سیوم اسیری آمد بهمان طریق گذشت و بعضی گفته اند حق تعالی هر شب جبرئیل را ... بجهت امتحان میفرستاد

القصه روز چهارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه آمده دید که شکمش بپشت چسبیده و چشمها گود رفته قوت حرکت نمانده

و حسنین را دید که از گرسنگی میلرزند و قدرت بر حرکت ندارند دست بدعا برداشته فرمود که بار خدایا اهل بیت

رسول تو از گرسنگی میلرزند و هلاک میشوند و درین حال جبرئیل امین نازل شد و گفت ... سوره ... تا ... فرمود

در سوره هل اتی را بر حضرت خواند و رسول خدا صلی الله علیه و آله شکر الهی بر آن عطیه عظمی بجا آورد و صاحب کشف الغمه نقل

این حکایت کرده و فیه السورة نزلت فی هذه القضیة باجماع الامة لا اعرف احدا خالف فیها یعنی این سوره در این قضیه

باتفاق جمیع مسلمانان ... که خلافی در این گفته باشد و ابن طاوس حسنی در کتاب طرائف بعد از نقل این قضیه گوید

که ثعلبی که از مفسران اهل سنت است از محمد بن علی معاذ که آن نیز سنی است نقل نموده که ... در کتابیکه در این باب

آورده که بعد از ایثار اهل بیت نزول سوره هل اتی حضرت واجب جنت بجهت اطعام ایشان خوانی پر از حلوای بهشت

فرستاد و هفت شبانه روز صبح و شام از آن میخوردند و بعد از آن ناپدید شد و محمد بن یوسف شافعی نیز در کتابی که او را

کفایة الطالب نام کرده قصه نزول هل اتی را باین روش ذکر نموده که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام دست حسن

و حسین را گرفته بخدمت رسول صلی الله علیه و آله رفت و چون نظر حضرت بر ایشان افتاد و از گرسنگی ایشان مطلع شد

گریه ... ایشان را بر دوش گرفت بخانه فاطمه آمد و او را چون چشم بر وی افتاد بی اختیار بگریه آمده گفت طاقت حکایت

میکنم ندارم ... شکایت که امروز روز چهارم است که حسن و علی و فرزندان من از طعام و دنیا بخشیده ایم و تا حال

از شما پنهان داشته ایم پس حضرت رسول دست مبارک بدعا برداشته گفت اللهم انزل علی آل محمد کما انزلت

علی مریم بنت عمران یعنی الهی فرو فرست بر ایشان مائده از بهشت چنانچه فرستادی قبل از این از برای مریم دختر

کمائده ام

مهران و بعد از آن فاطمه امر نمود که با فرزندان بیرون حجره ملکی داخل شود پس آنحضرت با مرتضی علی موافقت نموده
کاسه دیدند مملو از ثرید که بوی مشک از وی میوزید از ثرید و قطعه گوشت پخته بر روی او و تا هفت روز چاشت
و شام اهل بیت علیهم السلام از آن بود و ذره کم نشد صبح روز هشتم یهودی که همسایه بود استخوانی در دست امام
حسن علیه السلام دید گفت این استخوان از این بود از کجاست حضرت امام علیه السلام فرمود که از طعام بهشت آمده است
و یهودیه خواست که از دست حضرت بگیرد استخوان ناپدید گشت و کاسه را بجای خود بردند حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله چون شنید فرمود که اگر اظهار نمیشد آن کاسه تا روز قیامت در منازل اهل بیت میماند و [illegible]
و در شرح کبیر ارشاد و فقه نوشته است که این ثنا حضرت امیر دلیل ذی است بر آنکه هر چند صرف مال نمود
در خیرات و تصدقات کند اسرافش نتوان گفت چه ترغیب که در این فعل خیرات شده بر نفقه کردن و تصدق نمود
زیاده از آن حد خیرات که چون سه روز متصل روزه داشتند و بغیر از قرص جوی از برای افطار نیافتند و آنرا هم قرض کرده باشند
و باز تصدق نموده شان باید گرفت روز در روز در هوای گرم مدینه فی اکل شعیر و فی شدت سحوری صبر نمایند و آن جوع ایشان
بغیر و محتاج دهند و آب افطار نمایند کار هر بالغ نمیدهد و صلاح نیست در مجمع البیان مسطور است و این ذلک
مخصوصا بل کل من یفعل ذلک ینال ذلک یعنی این فیض و این عنایت مخصوص ایشان نبود بلکه هر کسی آن قسم عمل
تواند کرد آن فیض را در می یابد و این فعل از حضرات اهل بیت علیهم السلام دلیلست بر آنکه جایز است قرض کردن
و در خیرات صرف نمودن و مؤید این مطلوبست آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیثی که با امیر المؤمنین علیه السلام
میکند میگوید ابذل مالک الحق اسرفت وما اسرفت یعنی یا علی بذل کن مال خود را در راه خدای تعالی اگر
کرم دمان گویند که اسراف نموده و حال آنکه اسراف نیست و چون مال دنیا در معرض زوال است و حق تعالی
میفرماید ما انفقتم من شیء فهو یخلفه یعنی آنچه انفاق کنید در راه خدا آن عوض میدهد نزد عاقل هیچ تجارت
به از آن نیست [illegible] پند بر در سرای کریمی رساند کمتر خدای و بعضی از علماء در این مقام گفته‌اند که
آیا جایز است کسی را در تصدق دادن حد مبالغه نماید که نفس خود را بهلاکت نزدیک رساند و حال آنکه حق تعالی فرموده
ویسئلونک ماذا ینفقون قل العفو یعنی اگر سؤال کنند از تو ای پیغمبر که چه طریق نفقه نمایم بگو آنچه زیاده
باشد از نفقه عیال و در حدیث نیز آمده است که بهترین صدقه آنست که آنچه از نفقه لازم اهل و عیال زیاده باشد
و جهت جواب آنکه [illegible] چنانچه بعضی آمده باشد یعنی افضل مال در الطیب نیز آمده است یعنی آنچه بهتر باشد و به
انفقوا [illegible] لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی در نمی یابید شما نیکی را مگر آنکه انفاق کنید و تصدق

نماید آنچه را که او را دوست میدانید و دوست میدارید و در حدیث چنانچه بعضی مذکور شد این نیز آمده خیر الصدقة ما
ابقیت غنی یعنی بهترین صدقه آنست که خواهنده را غنی سازد و مرتبه که بعد از آن محتاج بسؤال نشود حضرت امیر علیه السلام
و در آن سه شب آنچه حصه آن بود امر نمود که بسایل دهند و فاطمه و حسنین و فضه نمودند برغبت و رضای خاطر خویش
ایثار میکردند نه آنکه حضرت ایشان را جبر کرده باشد تا گوییم که مبالغه نموده و اهل بیت خود را در هلاکت انداخته عجب
از آنکه در ایثار حضرت استبعاد نموده‌اند از صوفیه نقل میکنند و تحسین مینمایند و در ریاضت نفس چیزها چند که عقل او
نمی‌کند چنانچه میگویند بایزید بسطامی یکسال آب نخورد و نفس را ادب میکرد و فلان صوفی چند چله بر آورد و چهل روز هر روز یک
مغز بادام میخورد [illegible] و حال آنکه [illegible] نفس [illegible] نفع [illegible] و اینجا اگر شفقتی بود بر مساکین و یتیم و
و اسیر را از محنت جوع خلاصی داده‌اند و باعث آن شده که چنین سوره از آسمان نازل شده و لیکن اینجا چون اهل بیت
واقع شده نیکوست و با ایشان اقتدا باید کرد و اینجا چون از مرتضی علی و فرزندان او صادر شده مستبعد است و بدعت
و یکی از شعرای مؤمنین در مذهب [illegible] که در این معنی نیک نامه گفته است نظم قوم اتی فی مدحهم هل اتی
ماشک فی ذلک الا ملحد یعنی قومی را که در مدح ایشان و عمل را که در راه خدا کرده باشند سوره مبارکه هل اتی
نازل شده باشد در حال و کار ایشان کسی که شک و شبهه داشته باشد البته ملحد و از خدا ناشناسی [illegible] بود
و یکی از شعرای عجم گفته بیت [illegible] چون زبان نبی باشد مرد [illegible] زود بجز وحی و گوی [illegible] خطابت [illegible]
گفتن تو باز نماید که ترا [illegible] بدل انداخته غضب و دشمنی آل عبا [illegible] حاصل کلام آنکه در این سوره تأمل کند در آیه و تفسیر او بشن
تفکر و تدبر نماید معلوم میشود که کسی لایق منصب و مرتبه جانشینی رسول خدا است که این قسم سوره در حق او نازل شده باشد نه غیر او
و السلام علی من اتبع الهدی آیت دیگر ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله از مفسران
اهل سنت چون ثعلبی و امام فخر رازی و نظام الدین نیشابوری با اینها اتفاق کرده‌اند که آیت در شان مرتضی علی علیه السلام
نازل شده و بیان آن مجملا آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از مشرکان مکه در رنج بود و بعضی از مردم مدینه با او
بیعت کرده بودند اراده رفتن بسوی مدینه در دل حقیقت منزل آنحضرت پیدا شده مسلمانان امر نمود که بتدریج از
مدینه رفته و خود در سال سیزدهم از بعثت در فکر رفتن بود که قریش را بعضی مطلع شده و ترسیدند که چون بمدینه رود کار
او بالا گیرد و کار بر ایشان مشکل و جمع شدند و فکر کردند و آخر رای همه بر این قرار گرفت که از هر قبیله دلاوری
گرد آرند و یکبار تیغ بر آنحضرت زنند تا خون او در میان قبایل متفرق گردد و بنو عبد مناف را طاقت مقاومت با همه قبایل
نباشد بدیت و خون بها راضی شوند و جبرئیل امین سرور عالمیان را از واقعه کفار خبردار نموده پیغام رب العزت رسانید

که چون شب شود علی را بر فراش خود خوابانیده و از خانه بیرون رود و آنحضرت امیرالمؤمنین را طلبیده از قصه کفار و اعراقی

مطلع ساخت و علی علیه السلام پرسید که چون من چنین کنم آسیب بذات شما نرسد گفت نی حضرت علی تبسم نموده سجده

شکر الهی بر سلامتی ذات نبی بجا آورد و گویند اول سجده شکر که کرده شد این بود چون شب شد بر حسب امر آنحضرت را بر فراش

در خوابگاه رسیده محتاج تهیه نمود و نفس خود را فدای نفس نبوی نموده زبان حالش بمضمون این مقال در گفتگو بود بیت بر دارم

دل که از جهان فرمایی ٭ بر چشم نهم ار شود و زبان فرمایی ٭ بنشینم اگر بر سر آتش گویی ٭ برخیزم اگر از سر جان فرمایی ٭

مشرکان تمام شب بر در حجره مخبر آخر الزمان جمع گشته انتظار داشتند که صبح شود و علانیه آن کار بکنند تا بنی هاشم از اجماع

قبایل واقف نشوند و چون صبح شد مرکز دایره فتوت و هزبر بیشه شجاعت علی علیه السلام را بر جای آنحضرت دیده

پرسیدند که محمد کجاست علی جواب داد که فی حفظ الله مشرکان خایب و خاسر گشته ساعتی علی علیه السلام را نگاه داشته

بتفحص مشغول گشته تا در غاری رسیدند بیضه کبوتر و خانه عنکبوت را دیده برگشتند و حق سبحانه و تعالی بجهت ثنای او را

بتشریف ومن الناس امشرف گردانیده و ابن طاوس در کتاب طرایف آورده ولولا مبیت علی علیه السلام

علی فراش النبی صلی الله علیه وآله لعلیه مجردة ما تمکن من هجرته ولا اتمام رسالته یعنی که بر [illegible]

فراش سینه اینجانب را بهر کز مهم هجرت و تبلیغ رسالت اتمام نرسیده و همچنین او فرموده که خوابیدن علی علیه السلام

بر فراش مقدس نبوی و خود را بدست دشمن سپردن غریب تر است از انقیاد و اطاعت اسماعیل علیه السلام و

راضی شدن بکشتن پدر او را چون که تحقق [illegible] ابراهیم خلیل و مرحمت بی نهایت یزدانی داشت و امیرالمؤمنین

علیه السلام با وجود شدت غضب معاندان و کینه دیرینه [illegible] و متفرق بودن مؤمنان هر کدام در گوشه و مکانی [illegible]

رسول صلی الله علیه وآله شده و متحرک گشته شدن و دریافتن موت بوده بر آن فراش قرار گرفت و فاضل نیشابوری

در تفسیر سوره لقمان در سلک ذکره که حق تعالی فرموده و یؤتون الزکوة افاده نموده که زکوة عوام الناس که عبارت

از مال و خواص ادای آن کمالات در راه حق تعالی و اخص خواص را بخشیدن سر و جان است در راه جانان [illegible] دل

را چه بوده و قربت [illegible] ٭ [illegible] امام غزالی در کتاب احیاء علوم ذکر کرده

که چون ملک الموت متوجه قبض روح خلیل الرحمن علی نبینا و علیه السلام شد ابراهیم [illegible] اقامت [illegible] از [illegible]

ابرا گفت هل رأیت خلیلا یمیت خلیله یعنی آیا دیده که دوستی مردن دوست خود را خواهد وحی رسید

هل رأیت حبیبا یکره لقاء حبیبه یعنی دیده که حبیبی رسیدن حبیب را اکراه دارد و پس راضی شده

ملک را بقبض روح رضا داد [illegible] صحبت [illegible] احباب فتوت [illegible]

انتظار وصول

انتظار وصول رسیدن بدوست نباشد چنانچه کرم الله وجهه فرموده که والله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه

یعنی بذات خدا قسمت که پسر ابی طالب را بمردن بیشتر انس است از آنکه طفلان شیرخواره را به پستان مادر

می باشد و از اینجاست که چون ضربت ابن ملجم علیه اللعنه در ذایقه آن عاشق شربت محبت داد فرمود که فزت و رب الکعبة

یعنی بصاحب خانه کعبه رستگاری یافتم و بدوست رسیدم و ثعلبی در تفسیر آیه مبارکه ذکر کرده که چون نبوی صلی الله علیه وآله

عازم هجرت شد امیرالمؤمنین علیه السلام را در مکه گذاشت که قرضهای مردم را ادا کند و امانتهایی که مردم بآنحضرت

سپرده بودند بصاحبان برساند و او را بر جای خود خوابانیده را آن شب و در آن وقت الله تعالی بجبرئیل و میکائیل وحی

فرمود که من میان شما عقد برادری بسته ام و عمر یکی از شما را از دیگری دراز نموده ام کدام یک از شما

اختیار میکنید که عمر برادر خود را از عمر خود بیشتر [illegible] و هیچ کدام [illegible] عمر خود [illegible] از جانب رب العزت بی

ایشان رسید که برادر [illegible] شما هر دو مثل علی بن ابی طالب که من عقد برادری میان او و میان محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

و او بر فراش او خوابیده و نفس خود را فدای او نموده و زندگی او را بر زندگی خود اختیار کرده اکنون شما هر دو بزمین رفته

او را از شر اعدا محافظت نمایید و هر دو بزمین آمده جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای آنحضرت قرار گرفته

تا روز کامل محافظت او مینمودند و جبرئیل خطاب بآنحضرت نموده گفت بخ بخ من مثلک یا ابن ابی طالب

یباهی الله بک الملائکة یعنی وه وه که کیست مثل تو ای پسر ابی طالب فخر میکند حق تعالی بتو بر ملائکه مقرب و حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه وآله متوجه مدینه شد و حق تعالی این آیه فرستاد بجهة شرف و کرامات شاه ولایت

و مشهور است که آنحضرت سه روز در مکه توقف نموده قرض مردم را ادا نموده امانتها را واپس داده روز چهارم

با کسان سلسله نبوت را برداشته بجانب مدینه متوجه شده در قبا بجهت حضرت نبوی استقبال یافت و مخفی

نیست که استحقاق درجات قدر صبر بر بلیات در طاعت حق تعالی از غیر متناهی است و در روز قیامت ثواب [illegible]

حساب در میان آمده هر عملی را در برابر آن اجر و ثواب [illegible] صابران و شکر کنندگان که اجر ایشان حساب ندارد

چنانچه حق تعالی فرموده انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و بعضی از [illegible] گفته اند که آیه در

شان صهیب رومی نازل شده چون قصد رفتن مدینه داشت قومش او را مانع بودند از مال گذشت بمدینه رفت

و آیه در این اسباب نازل شده و چون فهمیده که [illegible] فهم شود بخشش [illegible] فهمیده شده [illegible] روح

رطبی هم [illegible] گفته در شان زبیر و مقداد نازل شده چون کفار که خبیب بن عدی را که از مسلمانان بود گرفته بر دار کرده

بودند و رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که کیست از سر جان بگذرد و او را از دار بزیر آورد زبیر و مقداد رفته [illegible]

آنسرکان که بحوالی دار یاس میداشته مدهوش شراب شده و بخواب رفته او را بنزد آورده برهنه و چون سؤال کرده شد
این آیت در شان ایشان نازل شد و این نیز بر تنبیه مجوز ذکر آیت کفی نمیشود اما آیت نجوی و این قصه در مدینه بوده و غرض
و مقداری از مدینه بدین کار رفته شد حاصل کلام انکه هرگاه جبرئیل امین گوید که تحیت مثل تو ای پسر ابی طالب دلالت میکند بر انکه
در عالم مثل آنحضرت نباشد و هرگاه بگفته جبرئیل امین او را مثل نباشد پس واجب باشد که او امام و جانشین باشد زیرا که هرگاه
اگر دیگری امام شود تفضیل مفضول بر فاضل خواهد و ترجیح بلا مرجح و ابطال علامات دیگر آیه نجوی است که ثعلبی و واحدی
و نیشابوری و غیرهم از علمای تفسیر نقل کرده اند که چون اغنیاء و صاحب مال و ثروت در خدمت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله میرفتند و بسیاری نشستند و صحبت میداشتند تا حدی که جا بر فقرا تنگ شد و او را گفت و کلبه شد این
معنی بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گران بود و مکروه میداشت حق تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین
آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلک خیر لکم واطهر یعنی ای کسانی
که ایمان بخدا و رسول آورده اید هرگاه خواهید مناجات کنید شما رسول را باید که پیش از مناجات تصدق کنید
و پس از آن با رسول خدا سخن گوئید که این معنی از برای شما بهتر است و چون این امر از جانب حق تعالی صادر یافت
فقرا را چیزی و اغنیا را بخل و امساک از آن کثیر شد و کثرت تخفیف یافت و امیر المؤمنین علیه السلام یک دینار داشت او را
به ده درهم بفروخت و بعضی گفته اند ده درهم قرض نمود و بعضی گفته اند که یک دینار داشت او را به ده درهم بفروخت و ده بار
با رسول خدا مناجات کرده و در کشاف مذکور است و در کتاب جمع بین الصحاح الستة و تفسیر ثعلبی مذکور که امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که در کتاب خدا آیتی است که عمل نکرده بآن هیچکس پیش از من و عمل نخواهد کرد بآن کسی بعد از من آن
آیت مناجات است که چون آن نازل شد مرا یک دینار بود او را به ده درهم فروختم و هر بار که با رسول خدا اراده سوال میکردم
یک درهم تصدق مینمودم تا تمام شد و بعد از آن آیت منسوخ گشت و سبب منسوخ شدن عمل آیت خلاص شده
و حاصل این آیت دلیل است بر امامت آنحضرت این حدیث نیز دلیل است علیحده و بر یک اثبات مطلوب
تا ثبت و ابوعبدالله ابن عمر مشهور است که گفت ثلث کن لعلی لو ان لی واحدة منهن کانت احب
الی من حمر النعم تزویجه بفاطمة واعطاه الرایة یوم الخیبر وآیة النجوی یعنی سه چیز بود علی را که
یکی که مرا بودی دوستر بودی نزد من از انکه مرا شتران سرخ موی بودی یکی زن کردن او فاطمه را دوم انکه روز خیبر
باو داد رسول و گفته بود شب پیش من که فردا علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست میدارند و خدا و رسول
را دوست میدارد و ثالث خدا و رسول را دوست دارد دوم آیت نجوی که داخل این آیت نشد مگر او که عمل نمودن آن

نصیب

نصیب نشد و وجه استدلال باین آیت آنست که آنحضرت پیش دستی نمودن بر جمیع صحابه در عمل نمودن بمضمون آیه و بعد از انکه
آن عمل منسوخ شد پس پیش دستی آن حضرت بر این عمل و قبول نمودن امر الهی و عمل کردن بآن دلیل واضح است بر افضلیت او علیه السلام
ولهذا ابن عمر آرزو میکرده هرگاه افضل باشد اولی و الیق خواهد بود بامامت و جانشینی رسول صلی الله علیه و آله و از این آیت ظاهر میشود
کذب و افترای آنچه اهل سنت از برای خلیفه خود ابوبکر اثبات کرده اند که اول مال بسیار در راه خدا صرف کرده بود چه اگر
کسی در روز رمضان هم تصدق نماید با رسول خدا اراده گوید بخیلی نماید و امساک کند یقین است که مال صرف نخواهد نمود و همچنین مناقشه
که بعضی از روی عداوت نموده اند که این دلیل افضلیت نمیشود چه شاید که وقت اتفاق وسعت نداشته باشند موقت
بلکه در اصول مقرر شده که حق تعالی را جایز نیست که تکلیف ما لا یطاق کند اگر وقت تنگ میبود که حق تعالی بندگان را امر نمیکرد
و حال آنکه گفته اند که بعد از ده روز آیت منسوخ شد و دیگر انکه ابن مغازلی در مناقب و بغوی در معالم التنزیل نقل کرده اند که هیچکس
سوای امیر المؤمنین علیه السلام که در قرآن آیتی است که بغیر از من کسی عمل نکرده پس چون وقت گنجایش از برای او داشت
و از برای دیگران نداشت و امام فخر رازی درین مقام تفوه بتعصب را افزوده و گفته بعد از انکه وقت گنجایش داشته باشد عمل
نکردن اصحاب اشاره و جواب این باشد که مبادا از تصدق کردن ایشان فقرا دل شکسته شوند و مکروهی که سبب الفت باشد از
کرده باشد که موجب کلفت باشد انکه تصدق در وقت مناجات نه واجب بوده سنت و دل تنگی فقرا البته باعث
رنجش خاطر رسول بوده و پس شاید که ترک عمل اصحاب را این سبب بوده باشد و علامه نیشابوری با انکه از اهل سنت است
در تفسیر خود گفته این گفتگو را سببی بغیر از تعصب سنیت و ازدیاد لازم شده است که اثبات مفضولیت علی علیه السلام نم
و تجویز نکنیم که او در حضرتی باشد که در دیگر نباشد و جمع صاحب الفضائل میگوید که در راز گفتن با رسول خدا موجب دل شکستگی فقرا
شده حال آنکه فرومیگویند که عبد آرزوی این خصلت میکرده و انکه کسی که عمل این آیت کرده باشد آرزوی انصاف او و چنین
زیادتی است یکی آنکه مبادرت بامر الهی و یکی راز گفتن با رسول و یکی محبتی که از آن ظاهر میشود و یکی امتیاز دوستان که آن
را بر خود دهد است و یکی نفعی که بفقرا میرسد و یکی رفع ملالی که رسول را از جهت ملازمان بود دیگر انکه تصدق کردن گفتن
موجب دلتنگی فقرا شود پس در ادای زکوة و خمس و امثال این احتمال میرود که مبادا چون فقرا چیزی ندارند که ادای زکوة و خمس
کنند دل شکسته شوند و این معنی خود بکفر نزدیکتر است و هرگاه حق تعالی تصدق را سبب راز گفتن ساخته باشد فقیری را که چیزی
نباشد و صرف و خرج پیش خدا و خلق معذور است و حق تعالی قدری از برای صدقه قرار نداده بود تا بگوئیم که احدی انفاق
باشد بلکه جزئی سهل که بجز بکی باشد سوای این تصدق بعمل می آید پس این مناقشات نباشد الا از راه عداوت
حق تعالی بندگان را از خود دور دارد که یعنی سر رشته اعتقاد را از دست داده بکفرستان جهل و عناد افتاده بالکل

ظهور حقیقت این طبقه مرتب بتقدیم جلال برهان واضح شده باشند چنانچه مولانا جامی روی این گروه را در نظر داشته گفته است

نظم تو تاریکی علی را دیده‌ای زین سبب غیری برو بگزیده‌ای و همچنین آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار

سرا و علانیة بخبر حافظ ابونعیم از ابن عباس نقل کرده که روزی امیر المؤمنین علیه السلام را از مال دنیا چهار درهم

بود در راه خدا صدقه کرد و این آیت در شان او نازل شد و ثعلبی نیز در تفسیر خود بهمین طریق نقل نموده و این فضیلت از

برای غیر آنحضرت ثابت نشده و فضل و اولی او را امام بودن باعتراف دوست و دشمن و آیه دیگر قول حق تعالی است فتلقی

ادم من ربه کلمات که جمهور مفسرین اهل سنت موافقت با امامیه کرده‌اند و از ابن عباس رضی الله عنه نقل نموده‌اند

که او گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که آن کدام کلمات است که آدم علیه السلام تکلم بآن نمود و توبه آن قبول شد

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آدم از حق تعالی سوال کرد که گفت الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که تقصیر

من در گذری و توبه مرا قبول کنی پس حق تعالی عذر او را پذیرفت و توبه بشفیع ایشان قبول یافت کسی را که آدم صفی برکت

او توبه بشفیع قبول شود یقین است که او اولی و افضلست از دیگران بامامت و خلافت و جانشینی رسول صلی الله علیه و آله

چه در توسل با او در رفاقت و شرکت رسول الله صلی الله علیه و آله فهمیده میشود و مساوات و برابری او را نقلا و شرعا ثابت میکند

و این فضیلت نه آن نحو فضیلتی است که دیگری طمع تواند نمود و در رساله حاویه مرقوم است که مقصود از لفظ کلمات در آیه شریفه

مذکوره یا حامد بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمة و یا محسن بحق الحسن و یا قدیم الاحسان

بحق الحسین فاغفر لی فتاب علیه در کتب حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود لو کان

البحار مدادا و الاشجار اقلاما و السموات صحفا و الانس و الجن کتابا لنفد المداد و فنیت

الصحف و کلت الاقلام و لم یکتبوا معاشره عشر فضل علی یعنی اگر دریا مداد شود و درختان قلم و

آسمانها صحیفها و آدمیان و جنیان نویسندگان البته مداد آخر شود و کاغذ برطرف گردد و قلمها کند و کند و هنوز نوشته

باشند جزئی از ده یک فضل امیر المؤمنین علیه السلام و مصداق این است آیه و اتفاق بر آیت قل لو کان البحر مدادا

لکلمات ربی لنفد البحر الآیه چه در تفاسیر معتبره مسطور است که کلمات ربی اشاره بآنحضرت است و در کتب

ثعالب بکلمه مذکور است که عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی و لقد عهدنا الی آدم من قبل

کلمات محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین من و الائمة علیهم السلام عن ذریتهم فنسی هکذا والله

انزلت علی محمد صلی الله علیه السلام و آله یعنی مراد از کلمات در آیه شریفه اسامی مبارکه و ذوات خمسه مقدسه

ائمه است و در آیه پنج اسم مذکور بوده ارباب عصیان آنرا از قرآن بیرون کرده شعله افروز آتش غضب الهی

کردیده‌اند چنانچه مشهور است و با وجود این مراتب از غلات اصحاب ساعات او مظهرا تمام صفات این حروف و کلمات

قائمات نمودن آفتاب بگل پنهان نمودن است چنانچه ملا حسن کاشی رحمة الله علیه در صفت بند شمه ذکر نموده که حقی از آن ذات

تعیین کرده که بنی ذات پاک آفرینش را سبب تا ابد خواستن بودی و آدم عزب آیت دیگر اجعلتم

سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله

لا یستوون عند الله و الله و الیوم الآخر و جاهد لا یهدی القوم الظالمین تا عنده

اجر عظیم که متصل این آیات در صحاح سته و جمع بینها و در تفاسیر اهل سنت بموافقت امامیه تفسیر این شده

که در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده چه فخر میکردند عباس بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه و حمزه و عباس

میگفت فخر ما است که کلید خانه مبارکه با منست و برخاستن کسی را بعد آن نیست که داخل خانه شود و حمزه بجز دیگری

دیگر فخر میکرد و حضرت امیر علیه السلام شنیده فرمود که من شش ماه پیش از همه کس ایمان آورده با رسول خدا صلی الله علیه

نماز گذارده و پیش از همه کس جهاد نموده و ام خواسته آن دو را بنزد رسول صلی الله علیه و آله بردند تا او حکم کند حق تعالی تصدیق

قول حضرت امیر علیه السلام آیه فرستاده و قرآن را حکم گردانید یعنی آیا میدارید سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام

همچو کسی که ایمان آورده است بروز آخرت و جهاد کرده است در راه خدا برابر نیستند این دو قوم نزد حق تعالی

و راه نمی‌نماید مقصود از این گروه مشرکانند که بزرگی بر خود ستم کردند یعنی ایشان را بطبیعت خود گذاشته ایشان

خسیس‌ترین موجودات را اختیار کرده‌اند به پرستش که اضافه بر اعلا و اشرف موجودات که خالق زمین

و زمان است چه هنوز الهه ایمان بیاورده بودند و چه دلالت آنست که عباس و شیبه دعوی میکردند که بخانه اولی

واحقند از دیگران و حضرت امیر علیه السلام رد قول ایشان نموده اولی بودن خود ثابت و حق تعالی تصدیق قول

او نمود که نزد خدا ایشان نیستند و از همه کس اولیترست بخانه خصوصا بخانه معنوی پس از همه کس افضل است اولی

بامامت و ولایت و بهره تعلق بخانه میدارد و بنا بر آنکه گفته‌اند که صاحب البیت ادری بما فی البیت یعنی صاحب خانه

از دیگران علمش بخانه بیشتر می‌باشد و تولد او در آنجا شده و خانه را از خس و خاشاک وجود بتان پاک ساخته که

شیعیان او را بر کرده آنجا گشتن از لوازم شده که نور مقتدای ایشان بر در و دیوار آنجا تافته است چنانچه عارفی

گفته است بیت طواف خانه کعبه از آن شده بر ما واجب که آنجا در وجود آمد علی ابن ابی طالب آیت

دیگر قول حق تعالی است که فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو

و الآصال ثعلبی باسناد خود از انس بن مالک و بریده نقل میکند که این هر دو گفته‌اند که چون حضرت رسالت

پیا بعلی ابن ابی طالب علیه السلام آن آیت را بر مردمان خواند مردی برخواست و گفت یا رسول الله این خانها کدام است فرمود خانهای پیغمبران
دیگری برخاست گفت یا رسول الله خانه فاطمه و علی از آن خانهاست فرمود که بلی این فاضلترین خانهاست چه معنی آیت آنست
که خانهای که سبحان و تسبیح کنندگان خدای خود را در آنجا که دستوری داده حق تعالی و امر کرده که برداشته شود قدر آنها
از رفیع قدر و بزرگی مرتبه دانند یا بر عمارت در آن آوازها برداشته شود و تسبیح حق تعالی و استماع بی اعتبار و یاد کرده
شود در آنجا نام حق تعالی در آنجا ذکر حق تعالی و نماز مشغول اند به بود و از سخن دنیا و حرفهای دنیا متنفر پس حق تعالی مدح
کرده است درین آیه مردمان را بحرفی که دلالت میکند بر افضلیت ایشان که ظاهر شان اجلی است و باطن از حق و یکلحظه
از و غافل نشده و در ایام نماز و ذکر حق مشغول اند و فقرا و مساکین تصدق مینمایند چه در خبر است که امیر المؤمنین علیه السلام در شبانه
روزی هزار رکعت نماز میگذارد پس با وجود او دیگر را تقدیم چه تقدیم مفضول بر فاضل داده باشند و ترجیح بلا مرجح بوده
و این باطل است و همچنین آیه الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم
اعظم درجة عند الله و رزین بن معاویه از اهل سنت در جمع بین الصحاح الستة آورده که این آیت نیز
در آن وقت نازل شد که مفاخرت میکردند طلحه و عباس یعنی آنانی که ایمان آورده اند و مهاجرت کرده اند و جهاد نموده اند
در راه خدای تعالی و از سر جان و مال گذشته اند رتبه و درجه ایشان بلندتر و بزرگتر است نزد الله تعالی و این فضیلت
در حضرت مرتضی علی علیه السلام و همچنان صحابه نبود نه سبق ایمان و نه آن نحو مهاجرت که آنحضرت کرده و نه آن قسم جهاد پس
او خلیفه و امام باشد آیه دیگر انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی جمهور اهل سنت از ابن مسعود نقل کرده اند
که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله وانتهت الدعوة الی والی علی لم یسجد احدنا قط لصنم فاتخذنی
نبیا واتخذ علیا وصیا یعنی منتهی شد دعوت مردمان را با ایمان و اسلام و تکلیف نمودن بمن و علی پس
هیچکس از من و او هرگز و اگر هر یک لحظه بت پرستی را در یافت پس برگزید حق تعالی مرا بنبوت و علی را بوصایت و آیه
و اول آیت این است که واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک الآخر یعنی و چون تکلیف
کرد ابراهیم را پروردگار او بکلماتی که آن امر و نواهی است یا مناسک حج یا سنن و آداب دین یا اسمای که آدم در
در وقت توبه بآن متوسل شده بود پس ابراهیم علیه السلام اینها را باتمام رسانیده و بآن قیام نمود حق تعالی او را
او گفت چون تا بعد از من کرد که من گردانیده ام از برای تو پیشوای در دین مبین که بتو اقتدا کنند
جمیع بندگان ابراهیم علیه السلام التماس نمود که از فرزندان و اولاد من نیز امامان سید اکن حق تعالی در جواب
او فرمود که نمیرسد امامت من ستمکاران را یعنی ظالمان و کافران از ذریت تو پس انجامت از ذریت او کافر نباشد

عظیم

ابنا را منصب امامت و نبوت منزه چه شرک ظلمست بدلیل ان الشرک لظلم عظیم یعنی باو اولیاء صادقست پس امامت و
خلافت از فرزندان اسمعیل مخصوص ائمه اثنی عشر باشد بنص آنکه ایشان از اول عمر تا آخر معصوم بوده اند و خدا پرست و دیگران که
بدین صفت نبوده اند حق تعالی ایشان را غضب کرده باشد و بظلم و ناحق گرفته و چون سبق کفر و سجود صنم منافی امامت نفی آیت
بر ساقط شده و امامت علی علیه السلام بنص متعین گشت و نیز در دیگر آیت یعنی حدیثی که از ابن مسعود نقل کرده شده و حدیثی که
ثعلبی سنی حنفی مذهب در تفسیر خود نقل نموده در تفسیر آیه نجوی از امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرموده از رسول صلی الله علیه
وسلم چند پرسیدم الحق یعنی از میان چیزها حق کدام است که هر کس را تابع او باید شد فرمود الاسلام والقرآن
والولایة اذا انتهت الیک یعنی حق سه چیز است یکی دین اسلام و دیگر کتاب خدا قرآن و دیگر ولایت و ما
او وقتی که بتو رسیده باشد و مقرر است که پیش امویان که یکی از ایشان معاویه شرفت پس از آنجا لازم می آید که ولایت پیش از آنکه
بآنحضرت برسد باطل باشد و خلافت خلفای ثلث هر سه پیش از خلافت او بوده پس هر سه باطل و ناحق باشد آیت
دیگر قول تعالی که انما انت منذر ولکل قوم هاد و در کتاب فردوس از ابن عباس نقل کرده اند که گفت قال
رسول الله صلی الله علیه وآله انا المنذر والمنذر و علی الهادی بک یا علی یهتدی المهتدون بعد
همین حدیث را ابو نعیم که او نیز از علمای اهل سنت است روایت نموده یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که من
بیم کننده و ترساننده ام مردمان را از عذاب آخرت و علی هادی و راه نماینده است بتو یا علی هدایت یابند
آنهایی که اهلیت هدایت و استحقاق راه یافتن دارند و این آیت صریحست در ثبوت امامت و ولایت و امام فخر
رازی در تفسیر خود نقل کرده از ابن عباس که او گفت رسول صلی الله علیه وآله دست مبارک بر سینه با سکینه نهاده گفت
من منذرم و اشاره بسوی علی علیه السلام کرد که انت الهادی وبک یا علی یهتدی المهتدون و ثعلبی هم
در تفسیر خود کجا امام فخر رازی نقل کرده و زیاده و کم آورده است و معهذا یکی از معاندین گفت که اگر این آیه نص است و حدیثی
که از رسول صلی الله علیه وآله نقل شده نص باشد پس آن حدیثی که از رسول صلی الله علیه وآله مرویست که اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم نیز نص است در خلافت خلفا و دیگر اکثر آیت و حدیث لازم آید که علی
باشد و هادی بودن نص امامت نیست جواب آنکه در حدیث اصحابی اثر وضع و بطلان ظاهر است چه قاضی عیاض مالکی
مذهب شارح کتاب شفا گفته است که این حدیث صحت نمیشود زیرا که در طریق آن حارث بن حصین است و او
مجهولست و حالش معلوم نیست و بعد از آن هم چند کس از علما برد کرده حکم بوضع و بطلان این حدیث کرده اند و اگر کسی
تسلیم کند که موضوع نیست یعنی حدیث آنست که هر یک از اصحاب که اقتدا کنند هدایت می یابید و حالی

از اصحاب مرتد و کافر شدند و از دین برگشتند با آنکه چون ابتدا توان یافت در کشتن عثمان یعنی از مردمان اقتدا بعضی کرده
بودند لا بد در آن امر هدایت یافته باشند پس باید که مراد از اصحاب بعضی باشند که مخصوص باشند بزیادتی علم و کمال چنانکه جمعی
از شعرا گفته بیت صحابه گرچه جمله کالنجوم اند ولی بعض کواکب شمس و شموسند و ایضا یعنی مخصوص اکرم یعنی باشند که سلونی
عما دون العرش توانند گفت و مطالعه لوح محفوظ توانند کرد و علما ابرار اهتدا باشند از کسانی که معنی کلاله را نمی دانند یا خود گوینده
که زنان در فقها از ما افقه ترند و اما جواب انکه هادی بودن مسلم است اما متفق بر امامت نیست انکه هادی بودن انحضرت
حضرت را ثابت نکرده و از انکه مقابل رسول صلی الله علیه و آله واقع شده چنانچه فرموده من منذرم و تو هادی و حصر در آن کرده که
تو هدایت یابنده انکه چون مطلق هدایت منحصر در اوست باید که در جمیع اوقات هدایت کننده باشد و اجتهاد دلیل است
بر تقدم او بر کسی که نزاع در امر خلافت داشته باشد چنانچه انذار رسول صلی الله علیه و آله مخصوص است انما انت منذر
وعلی کل قوم هاد و در بعضی روایات آمده که انچنین نازل شده بود و اینجا لفظ علی را از آیت انداخته اند آیت
دیگر قوله تعالی است السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم یعنی پیشی کنندگان
بر همه و جماعه پیشروان بهشت پیشی کنندگانند بایمان و طاعت یا سبقت گیرندگان در جمیع فضایل و کمالات با انبیا علیهم السلام
ایشانند مقربان درگاه الهی که در دین و بعد از آن در جوار آنند نزدیک کرده شدگان بجنت و کرامت و رتبت مشتمل بانواع نعمت
حافظ ابو نعیم از اهل سنت از ابن عباس نقل کرده و ابن عباس از رسول صلی الله علیه و آله که فرمود سابق هذه الامة
علی ابن ابی طالب علیه السلام یعنی سبقت گیرنده در دین است علی علیه السلام و فقیه ابن مغازلی شافعی از مجاهد و
او نیز از ابن عباس نقل نموده که گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که در وقت تلاوت این فرمود سبق یوشع بن نون
الی موسی علیه السلام و سبق شمعون الی عیسی علیه السلام و سبق علی علیه السلام الی محمد صلی الله
علیه و آله یعنی پیشی گرفت در امت موسی علیه السلام یوشع بن نون بود که او پیش از دیگران بموسی علیه السلام ایمان
آورده و در امت عیسی علیه السلام شمعون و در این امت علی علیه السلام است که پیش از همه کس بمحمد صلی الله علیه و آله
ایمان آورد و امام فخر رازی بعد از تفسیر قوله تعالی و قال رجل مومن من آل فرعون یکتم ایمانه نقل کرده و دیگران
از اهل سنت نیز موافقت نموده گفته اند که در حدیث وارد است که سباق ثلثة مومن آل فرعون و
حبیب النجار و علی ابن ابی طالب و هو افضلهم یعنی پیشی کنندگان در اسلام سه کس اند مومن آل فرعون
یعنی حزقیل در امت موسی و حبیب نجار در امت عیسی و امیر المومنین علی ابن ابی طالب در این امت و او از همه افضل است
و این فضیلت که سبقت در اسلام است ثابت نیست و از برای غیر امیر المومنین علیه السلام احدی از صحابه را پس او افضل

باشد مستحق

باشد مستحق خلافت و امامت فی دیگر همچنین آیه والذین آمنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون
که احمد حنبل باسناد خود از ابی لیلی نقل کرده و همچنین فقیه ابن مغازلی شافعی و صاحب کتاب فردوس که چون این آیت نازل شد رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که صدیقان سه کس اند حبیب بن موسی نجار که در سوره یس مذکور است و حزقیل
مومن آل فرعون که گفت که آیا می کشید مردی را که میگوید ربی الله و علی ابن ابی طالب علیه السلام و بعد از آن فرمود که و
هو افضلهم یعنی مرتضی علی از آن دو افضل بود و این فضیلتی است که دلالت تمام بر امامت او دارد و جماعتی
از اهل سنت هم روایت نموده اند آیت دیگر قوله تعالی است والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم
و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی که علامه حلی رحمه الله در منهاج الکرامه آورده و نقل کرده
از مغازلی و او از ابن عباس رضوان الله علیهما و همچنین در کتاب غایة المطلوب و ایضا در کتاب احمد بن موفق المکی الخوارزمی
که نشسته بودیم با بعضی از جوانان بنی هاشم نزدیک رسول صلی الله علیه و آله ناگاه کوکبی از بالا فرود آمد انحضرت فرمود که هر که
این ستاره در منزل او فرود می آید او وصی منست بعد از من پس از آن برخواستند و نظر کردند دیدند که کوکبی در منزل
امیر المومنین علیه السلام فرود آمده گویند او ستاره زهره بود یا زحل و این معنی موجب ظهور بار حسد حاسدان شد
بی اختیار بر زبان آوردند و گفتند یا رسول الله هر آینه که تو گمراه شده در دوستی علی ابن ابی طالب علیه السلام هنوز سخن
ایشان تمام نشده بود که این آیت نازل شد که بحق ستاره که چون طلوع کند و بزمین فرود آید که گمراه نشده صاحب
شما یعنی محمد صلی الله علیه و آله و خطا نکرده و در [illegible] باطل نشده و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که
فرمود که مراد از ستاره در اول انحضرت است یعنی در اول باغوا امیر المومنین علیه السلام که بی فرزند نیامده و دل بآن [illegible]
میل بباطل ننمود و مفاد آیه آنکه سخن نگفت و نمیگوید از هوای نفس یا آرزوی طبع یعنی بباطل تکلم نمیکند و سخن
او از ان یکیست و نیست انچه میگوید مگر وحی که از جانب الله فرود می آید پس در بارهٔ خلافت امیر المومنین علیه السلام
بجز آنچه وحی رسید نگفت و تا جبرئیل پیغام نیاورده انحضرت نقل نفرموده و نفرموده الحق این منصب علی را بی
مخصوص گشته و از اینجا معلوم میشود که امامت امریست منصوص من الله که از جانب الله بتحقیق منصوص کرده و رسول
او بمقتضای خاطر خود اصلا رجوع ننماید و بعضی از معاندین خواسته اند که این آیت نیز از فیض خداداد او بی بهره باشد
گفته اند که این آیت مکی است و در اول بعثت نازل شده و ابن عباس در آن وقت متولد نشده بود و این قائل
که گفت در سال فتح مکه یا در سال حجة الوداع نازل شده باشد و دیگر انکه گفته است و در منهاج که صاحب این لفظ [illegible]
نسبت بحضرت رسول داده گویند که تو در محبت علی گمراه شده و گویا نشنیده است که برادران یوسف در اول گفتند

پدر ما یوسف را از ما دوستر میدارد انّ اَبانا لفی ضلال مبین بر زبان می آوردند یعنی بدرستی که پدر ما در گمراهی ظاهر
افتاده است و در آخر که میگفت بوی پیراهن یوسف بشام من میرسد میگفتند انّک لفی ضلالک القدیم یعنی
تو در همان گمراهی قدیمی مانده با آنکه اینها از اولاد یعقوب علیه السلام و پیغمبرزاده بودند و بر فطرت اسلام متولد شده و بعد از آن
همه پیغمبر شدند در اینجا پدران خود در کفر رسانیده و همه تمادی در کفر نشو و نما کرده و بعض وجه ایام جاهلیت در سن بت [illegible]
که ریشه محکم داشتند پس این لفظ از ایشان چندان دور نخواهد بود و در مناقشه دیگر پس آنکه در لفظ حدیث واقع شده
گرفته‌اند که در خلافت محکم فرموده آید و یعنی من خواهد بود و از وصایت خلافت لازم می آید جواب آنست که وصی را چون مطلق گویند
یعنی متصرف در جمیع امور است و این بعینه معنی خلافت بی کم و کاست بی آنکه اضافه بچیزی کنند چنانچه گویند وصی طفل
اینجا محل مناقشه است و نظر بگفت و گوی ایشان بغیر از معنی خلافت از و قصدی نمیتواند کرد واقعه [illegible]
سوره والعادیات که در کشف الغمه و اکثر تفاسیر مسطور است که جمعی کثیر را از اصحاب صفه و غیرهم امر بود که [illegible] ایشان
کنند اول ابی بکر کان انکه کلبا خوردن مرده والتماس سرداری او قوم نمود را از مدینه بیرون رفته و چون بدشمن نزدیک
شدند و خبر سردار با ایشان رسید از بیشه بیرون تاخته جمعی کثیر از مسلمانان را بقتل آوردند و باقی شکسته و پریشان
بمدینه رسیدند و بعد از و شجاعت پناه عمر بن خطاب هوس امارت نمود لشکرکشی نمود که ابا بکر کرده بود و هر را
او گفتن فتاده بود این داده و چنانچه [illegible] شرمنده و منفعل برگشت بار سیم رئیس المنافقین عمرو عاص قدم
پیش نهاده گفت یا رسول الله معامله جنگ خدعه و فریب در کار است اگر مرا اجازت شود بکار حیله کاری از پیش برم چون
رفت همان پیش در کار ساده [illegible] کرده و دشمنان مکر [illegible] بر سنگ خورده بقیة السیف لشکر را [illegible] داده سرداران لشکر
اول بار از [illegible] بکلی خلاصی داده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله چند روز [illegible] بود چون از دشمن ایمن نبود شیر بیشه شجاعت
و برولی امیرالمؤمنین علیه السلام را طلب فرموده گفت قدم درین معرکه باید نهاد که احوال این منوال است پس کرار غیر
فرار قدم در راه نهاد رسول صلی الله علیه و آله تا مسجد احزاب مشایعت نموده در باره او بسیار دعا فرموده با جمعی که نامزد شده
بودند که در خدمت باشند و سه دار سابق را نیز همراه ساخته وداع نموده بمدینه مراجعت فرمود حضرت امیر اول راه
را رها کرده [illegible] بعد از قطع مسافت بسیار بر راه آمده شب میرفت و روز پنهان میشد تا بوادی نزدیک شده چون عمرو
مکار را [illegible] بشام رسید بنیاد نفاق و افساد کرده لشکر را از وحوش و سباع آن وادی ترسانیده هرسه باتفاق
بیک یک از لشکر پیغام میکردند و میگفتند مصلحت آنست که در بالای وادی مقام کنیم که ما این راه را دیده ایم وحشت
این وادی کشیده و در جان تمامتر بسیم و مسلمانان در جواب میگفتند که رسول خدا ما را بمتابعت علی علیه السلام

نموده و نهی فرموده از مخالفت او چگونه مخالفت او کنیم حاصل کلام [illegible] برقفا مخالفان مترتب شد چنانچه در آخر سوره اشعار بآن شده
و صبحگاه که دشمنان در خواب غفلت بودند بر سر ایشان ریخته از هر طرف گرد بلا انگیخته و حق سبحانه و تعالی ولی خود را نصرت
و فتح داده بعضی را کشته و بعضی را گرفته و برخی زخمی و مجروح گریخته و در همان صبح جبرئیل امین صورت واقعه را بمسامع
مبارک آنحضرت رسول آورده و اهل مدینه را بشارت داد و چون امیرالمؤمنین علیه السلام با فتح و فیروزی برگشته بمدینه
نزدیک شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله باستقبال برآمده اصحاب از دو طرف صف کشیده ایستاده و چون چشم
علی علیه السلام بر رسول صلی الله علیه و آله افتاده پیاده شده و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی سوار شو که
خدا و رسول او از تو راضی اند و امیر علیه السلام بگریست رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی اگر نه آن بودی که می ترسم
طوایف امت من در باب تو گویند آنچه نصاری در باب عیسی بن مریم گفتند امروز لب [illegible] و در باب تو حرفی
چند میگفتم که بهیچ گروهی از مردمان نگذری که خاک قدمین ترا در دیده می کشیدند مولوی رومی در مثنوی میگوید
[illegible] ضعیف [illegible] جولی خلق عجب [illegible] منطق الطیر [illegible] داده [illegible]
و این قسم [illegible] چنین گفته حق تعالی در شان او چنین سوره فرستاده [illegible] اینجا گو [illegible] خلافت و نیابت
اولی شد [illegible] برگردند و کی [illegible] میشود که [illegible] خدای علی کرده باشد و حال آنکه این
روایت ظاهر میشود و از ترس [illegible] اجمالی [illegible] فرموده و این گفت [illegible] افضیان [illegible]
علی [illegible] مرتبا شد و حال آنکه از کلام حضرت مفهوم میشود و الا آنکه مبادا مردم این اعتقاد کنند و از اینجا [illegible]
مفهوم میشود چنانچه او [illegible] کرده [illegible] شافعی را امام میشود [illegible] مضمون همین حدیث که بنظم آورده شنیده
و آن شعر [illegible] و در شهرت [illegible] رسیده [illegible] انکار شافعی و تعرض [illegible] این حدیث را [illegible]
لو ان المرتضی ابدی محله لاضحی الناس طرا سجدا له کفی فی فضل مولانا علی وقوع الشک فیه انه الله و مات الشافعی لیس
یدری علی ربه ام ربه الله آیت دیگر قول حق تعالی در سوره الرحمن مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ
لا یبغیان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان جمهور اهل سنت حتی انس مالک و ثعلبی در تفسیر خود از حافظ ابو نعیم و آن از
ابن عباس نقل کرده اند که مراد از بحرین امیرالمؤمنین علی و فاطمه زهراست و برزخ رسول خداست و لؤلؤ و مرجان امام حسن
و امام حسین است علیهما السلام و صاحب کشف الغمه نیز همین طریق نقل کرده و در کتب تفاسیر و مناقب بعین [illegible]
و شیخ عزالدین بن عبدالسلام مقدسی رساله در باب خلفای راشدین نوشته در انجا ذکر نموده که چون خدیجه رضی الله
عنها [illegible] علیها السلام حامله شد از غم تنهای خلاصی یافت فاطمه او را صحبت میداشت و مونس او بود و این [illegible] رسول

مرج

صلی الله علیه وآله پنهان میداشت تا روزی آنحضرت رسید و شنید که خدیجه با کسی صحبت است پرسید با که حرف میزنی
گفت با جنین که در شکم دارم گفت ای خدیجه بشارت باد ترا که این دختریست که حق تعالی او را گردانیده است از نسل و اعداد
انقضای وی خلفای طاهرین از وی بهم خواهد رسید و بعد از آنکه تولد یافت در خدمت پدر بزرگوار بود تا روزی که ملکی محمود نام
از جانب رب العزة آمد گفت امر حق تعالی است که فاطمه را با علی تزویج کنی که حضرت عزت در بالای هفت آسمان
حضور جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و هفتاد هزار ملائکه کرام که هر یک چون سر بسجده نهند تا روز قیامت بر نخیزند امر شد
که سر از سجده برداشتند و بر عقد علی و فاطمه گواه باشند و جبرئیل خطبه خواند و اسرافیل و میکائیل گواه شدند و امر شد که جمیع
حوریان در زیر شجره طوبی حاضر شدند و شجره را امر شد که آنچه در وی ودیعت بود بر حوریان نثار کند در و جواهر و لوز و بادام
و شکر از در و یاقوت و شکر جنت بر ایشان نثار کرد و حوریان از هم ربوده به تبرک نگاه داشته آن فخر میکنند که از نثار تزویج
علی است و حضرت رسول نیز اصحاب را جمع نموده خطبه ادا نموده گفت اشهدکم انی زوجت فاطمة بعلی
یعنی گواه میکنم شما را باینکه من تزویج کردم فاطمه را بعلی پس چون ملاقات کردند هم بجز خوبت از طرف فاطمه و نه خوبت
از جانب علی علیه السلام مرج البحرین یلتقیان تحقیق یافت و چون وجود حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بی نسبت
کرد علی را از فاطمه ذریت و نه او را از علی شکوه یعنی بینهما برزخ لا یبغیان بظهور رسید و چون سیدین شهیدین حسنین
که در ریحانه بودند و هر وقت ایشان نظر میکرد هذان سیدا شباب اهل الجنة یعنی این هر دو بهتر
جوانان اهل بهشت اند و پدر ایشان بهتر است از ایشان و فاطمه پاره ایست از من آزار کنند ایشان آزار کننده
منست و خوشحال گردانند ایشان خوشحال کرده اند من و بکمال کمال خود باعث روشنی دیده و سرور سینه سید
کائنات شدند سر یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ظاهر گشت تا اینجا زبده کلام شیخ عبد السلام است و نقل این حکایت
از علمای ایشان در استحقاق خلافت آنحضرت تمام است آیت دیگر قول حق تعالی است در سوره احزاب فرموده
که ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما در
صحیح مسلم مذکور است که چون این آیه آمد پرسیدند که یا رسول الله سلام بر شما دانستیم صلوات بر شما چگونه است
حضرت فرمود که بگوئید اللهم صل علی محمد وآل محمد کما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید در صحیح
بخاری از کعب بن عجره نقل نموده که گفت سوال کردیم از رسول خدا و گفتیم یا رسول الله چگونه است صلوات بر شما
اهل بیت بدرستی که حق تعالی تعلیم سلام بر شما داد پس آنحضرت فرمود که بگوئید اللهم صل علی محمد وآل محمد کما
صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید و هر گاه خدا و رسول خدا امر بصلوات بر آل

نسلین یعنی

کرده باشند

کرده باشند و در این شکی نیست که امیر المومنین افضل آل محمد است پس البته او اولی و انسب خواهد بود بخلافت و امامت و نیابت رسول
صلی الله علیه وآله و در بیان اینکه ابنای سابق آل را ذکر نمیکردند در صلوات و در صلوات بر خاتم الانبیا اللهم صل علی
محمد وآل محمد باید گفت وجه ذکر آل در صلوات در این باب فرستاده سلطان فاضل سعید غیاث الدین اولجایتو محمد خدابنده
را دو وجه بخاطر رسیده و در تواریخ ذکر نموده اند و صحت عقیده و مقدار دانش و فهم آن پادشاه مغفور را از این استنباط
فرموده مشهور است که روزی در مجلس وعظ نشسته بود که واعظ در فضیلت صلوات سخن میکرد پرسید که چرا ابنای سابق
ابنای دیگر آل مذکور نشده و در صلوات اهل ما قران آن شده واعظ در فکر جواب سائل بود سلطان گفت مرا در این مسئله
دو نکته بخاطر میرسد بر علما عرض نمایم اگر پسندند انصاف دهند و الا غرامت بکشم یکی آنکه چون دین و ملت پیغمبران سابق
در معرض تبدیل و تغییر و منسوخ شدن بود و اقتضای احکام او لازم نبود اما دین محمدی چون تغییر و تبدیل را در راه نداده تا
روز قیامت بر یک قرار است و هر که تابع این دین است بر او لازم است که احکام دین را از اولاد او صلوات الله
علیه وآله اخذ نماید باید که در صلوات ذکر آل و فرزندان او نیز کرده پیوسته باشند تا شهرت و متابعان را معلوم
شود که ایشان حافظ این ملت اند و حرمت و عزت ایشان را واجب و لازم دانند و از جمله فرایض شمارند و وجه
دوم آنکه چون دشمنان حضرت را ابتر خواندند حق تعالی ابتریت را به دشمنان آنحضرت انداخت که کسی ایشان را نام
نبرد و ذکر نکند و نسل ایشان منقطع گردد و نام آل امام را به پیغمبر مقرون ساخت تا هیچ کس ذکر پیغمبر بی ایشان نکند و نسل اولاد
بروز زیاده شود و تا نام او باشد نام ایشان با آن متصل و مقرون باشد و چون سلطان از تقریر جواب فارغ شد فضلای
مجلس زبان بتحسین و آفرین گشودند و بعضی از علما وجه دیگر گفته اند و آن اینست که هرگاه در نماز که افضل اعمال و عبادات است
صلوات بر ایشان واجب باشد ولی او نماز درست نیست یقین که در دیگر امور تابعیت ایشان اولی خواهد
بود و ابن حجر که یکی از متعصبان اهل سنت است در باب دهم از کتاب صواعق از شافعی شعری چند بدین مضمون
نقل کرده و آن اینست شعر یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر
انکم من لم یصل علیکم لا صلاة له یعنی ای اهل بیت رسول دوستی شما دوستی است که حق تعالی در قرآن عزیز
آورده و آنرا واجب ساخته و بخلق فرستاده در بزرگی مقام و مرتبه شما همین بس است که هر که در نماز بر شما صلوات
نفرستد نماز او مرتبه قبول نمی یابد و در استدلال این آیت بر کرامت و بزرگی اهل بیت گفته رسول صلی الله
علیه وآله ایشان را قائم مقام خود کرده اند و چنانچه صلوات بر آنحضرت موجب تعظیم ایشان است صلوات بر آل
نیز باعث تعظیم آنحضرت است و مرویست که در روزی که ایشان را بعبای خود داخل کرده فرمود اللهم انهم

مني وانا منهم فاجعل صلوتك ومغفرتك ورحمتك ورضوانك علي وعليهم يعني بارخدايا ايشان
از من اند ومن از ايشانم پس گردان صلوات وآمرزش ورحمت وبخشايش خود را بر من وبر ايشان وچون در وقت دعا ايشان را
با خود شريک ساخت از مومنان نيز طلب فرمود که از حق تعالی در وقت سوال رحمت ايشان را با او شريک سازند ودر حديث
وارد شده که حضرت رسالت صلی الله عليه وآله فرمود لا تصلوا علي صلوة البترا قال تقولون اللهم صل
علی محمد وتمسکون بل قولوا اللهم صل علی محمد وآل محمد يعني صلوات بتر مفرستيد بر من صحابه گفتند
وچون پرسيدند که صلوات بتر کدام است فرمود که بگوييد اللهم صل علی محمد وبس کنيد بلکه بگوييد اللهم صل
علی محمد وآل محمد چه بترا يعني بريده يعني ناقص صلوات فرستادن موجب بيزاری وناخشنودی آنحضرت
نعوذ بالله منه وهمچنين ذکر علی بعد از نام حضرت رسالت صلی الله عليه وآله وفاصله کردن ميان نام حضرت وآل
علی اين طريق که بگويند صلی الله عليه وآله يا بگويند اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد چه مشهور است که من فصل بيني
الی العلی لم ينل شفاعتي يعني هر که فاصله کند ميان من وآل من حيث من بلفظ علی شفاعت مرا در نيابد وچون صلوات
از حق سبحانه وتعالی رحمت واز غير او طلب رحمت ونزد بعضی گفتن اللهم صل علی محمد وآل او اينست که بارخدايا
تعظيم کن محمد وآل او را در دنيا باعلای دين واظهار دعوت وابقای شريعت ودر آخرت بقبول شفاعت وزيادتی اجر
واظهار فضل ايشان که با اولين وآخرين وگفته اند که اين تشريف ابلغ است از تشريف آدم بسجود ملائکه چه در
هر تشهد واجبست وشيخ طوسی رحمة الله عليه او را از ارکان نماز شمرده اند واز امام جعفر صادق عليه السلام مرويست که هر که
نماز کند وصلوات نفرستد وهمچنان ترک کند نماز او صحيح نباشد اما در غير نماز خلافست بعضی گفته اند در هر مجلس يکبار واجبست
وبعضی برانند که در عمر يکبار واجبست وراجح آنست ومذهب ابن بابويه نيز آنکه هر گاه نام آنحضرت مذکور شود صلوات
بر او واجبست چون اين دلالت بر رفعت شان آنحضرت وشکر احسان او ميکند وما بآن ماموريم واگر چنين نباشد مثل
ذکر بعضی از ما بعضی را خواهد بود واين منهيست وحق تعالی فرموده ولا تجعلوا دعاء الرسول بينکم کدعاء
بعضکم بعضا يعني مگردانيد خواندن رسول را چون خواندن بعضی از شما بعضی را ومرويست که پرسيدند يا رسول الله
چگونه است قول حق تعالی ان الله وملائکته يصلون علی النبي يعني سر اين چيست که حق تعالی گفته
مر بستی که خدای تعالی فرمود که خدای وملائکه او صلوات ميفرستند آنحضرت در جواب فرمود که اين از علم مکنون است
يعني پوشيده از خلايق واگر سوال نميکرديد از آن خبر نميدادم حق تعالی دو فرشته را بر من گماشته است
نام برده نميشوم من نزد بنده مومن که بر من صلوات فرستد مگر آنکه دو فرشته ميگويند حق تعالی ترا بيامرزد پس حق تعالی

وملک در

وملائکه در جواب الله وملک ميگويند آمين ونذکر کرده نميشوم نزد بنده مسلمان که صلوات بر من نفرستد الا آنکه آن دو ملک گويند بيامرزد
خدای تعالی ترا وگويند خدا وملائکه در جواب ايشان آمين ونزد اماميه اينست که تنهائی بر هر يک از ائمه عليهم السلام صلوات
ميتوان فرستاد وصاحب کشاف وشارح بخاری گفته اند که قياس مقتضی آنست که صلوات بر هر يک از آحاد مسلمين توان
فرستاد وليکن چون رافضيان در ائمه خود تابع ميدانند امتناع کردند اهل سنت واماميه نيز بجهت آنکه برفض متهم نگرديم نکرده ايم
خانگی مصنف وباينجانب گفته که انگشتری در دست راست کردن سنت است ليکن چون شعار رفضه است ما در دست
چپ ميکنيم وبعضی گفته اند ما تجويز فاصله ميان نبی وآل کما الشيعه کرده ايم وبعضی از علمای شافعيه گفته اند تسطيح قبور سنت است ليکن
شعار شيعه شده ما تسنيم را اولی ميدانيم وبعضی گفته اند وضو ساختن از حوض افضلست از وضو ساختن از آب نهر خلاف
طبيعی گفته است چه ايشان مروان را افتيار نکنند مراد بين حضرت وبعضی آيه والذين يؤذون المؤمنين
والمؤمنات بغير ما اکتسبوا نازل شده است در شان امير المؤمنين عليه السلام چه جماعتی از منافقان ايذاء آنحضرت
ميکردند وتکذيب وی مينمودند واين آيت با آيت سابق مربوطست وهر گاه حق تعالی صلوات بر رسول فرستاد پس
ايذاء هم ايذاء خداست حق تعالی وهم ايذاء آنحضرت چه ايذاء خدا از ايذاء رسول بهم اينست پس ايذاء خدا باشد
واين صفت ديگر را اينست پس او عليه السلام افضل باشد واز مقاتل منقول است که آيه سابق نيز که وان الذين
يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة است هم در شان امير المؤمنين عليه السلام نازل شده
ومرويست که بعد از نزول اين آيه حضرت رسالت پناه صلی الله عليه وآله گيسوی خود را گرفته فرمود يا علي
من آذى شعرة منك فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله ومن آذى الله فعليه لعنة الله
يعني ای علی هر که برنجاند ترا يکموی از ترا بتحقيق که مرا رنجانيده وهر که مرا برنجاند خدای را رنجانيده وهر که خدا را برنجاند
لعنت خدا بر آن کرده بر او واو را از رحمت خود دور گردانند وبعينه مثل اين حديث در شان فاطمه عليها السلام واقع
واين هر دو نيز نص است بر افضليت مثل آيه سابق آيت ديگر قول حق تعالی فسوف يأتي الله بقوم يحبهم
ويحبونه که ثعلبی در تفسير خود ذکر کرده که اين آيه نازل شد در شان امير المؤمنين علي ابن ابي طالب واول آيه اينست
که يا ايها الذين آمنوا من يرتد منکم عن دينه فسوف تا آخر حق سبحانه وتعالی خبر ميدهد که هر که
از شما از دين برگردد ومرتد شود پس زود باشد که بيارد حق تعالی قومی را که دوست دارد ايشان را وايشان دوست
دارند او را ومهربان باشند بر مومنان وسخت دل باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا واز ملامت کسی نترسند
وارد است اين هنا مين امام محمد باقر وامام جعفر صادق عليهما السلام مرويست که فرمودند اين آيت در شان امير المؤمنين

٢ رسول عليه السلام ايذاء خدا بابت وايذاء
علی عليه السلام ايذاء رسول بابت پس ايذاء
او هم ايذاء خدا باشد

علیه السلام است و اصحاب او که مقاتله کردند با ناکثین و قاسطین و مارقین که جنگ جمل و نهروان و صفین است و اهل خوارج
و ناصب و اهل ارتداد بودند و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی که متصف باین پنج صفت مذکوره باشد نبود الا امیر المؤمنین
علیه السلام و مؤید اینست قول رسول صلی الله علیه و آله که فرمود در غزوه خیبر که فردا رایت بکسی خواهم داد که او خدا و رسول
او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و کرار غیر فرار باشد و باقی صفات هم ازان چون روز روشن
و فخر الدین رازی نیز گفته که هیچ دلیل بر آنکه این آیت در شان علی علیه السلام نازل شده باشد نیست الا آنکه در روز خیبر رسول صلی الله علیه و آله فرمود
لاعطین الرایة غدا الخ و صفاتی که درین آیت مذکور است همان صفاتست بعینها و سیم آنکه بعد ازین آیت
مبارکه انما ولیکم الله و رسوله واقع شده بی فاصله و این آیت در شان علی علیه السلام است پس این آیت
که بی فاصله سابق در شان آنحضرت باشد و لیکن بعد ازان تشکیکات وارد کرده و اگرچه موجب آن تشکیک [illegible]
جای ترجیح [illegible] نباشد جواب همه حاضر است الا آنکه خوف ملال [illegible] از نقل آنها شد آیه دیگر
قول حق تعالی در سوره الحاقه وتعیها اذن واعیة یعنی نگاه دارد و این پند را گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد از آنچه شنیده
و در حدیث وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیت فرمود که من از خدای تعالی درخواستم
که گرداند تعیها اذن واعیه گوش ترا ای علی [illegible] نفع گیرا آنحضرت را بود که هرگز نسیان بروی طاری نشد و گفت [illegible]
ابو نعیم در مناقب خوارزمی از ابی احمد [illegible] نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله گفت حق تعالی امر کرد مرا که ترا نزدیک
بخود و از تو دور نباشم و آنکه تعلیم کنم ترا و آنکه تو بشنوی و یاد گیری و این آیت نازل شد و در تفسیر ثعلبی مسطور است
که رسول صلی الله علیه و آله گفت از حق تعالی درخواستم که گرداند گوش ترا نگاه دارنده گوش ترا و ترا تعلیم کند و سزاوار است
حق تعالی که ترا بشنواند و ترا لازم است که یاد گیری پس این آیت نازل شد و حافظ ابو نعیم در حلیه از امیر المؤمنین
علیه السلام نقل کرده و ابو القاسم در تفسیر خود و نیز از علی علیه السلام که آنحضرت فرمود که رسول صلی الله علیه و آله
مرا بسینه خود چسبانید و گفت پروردگار من مرا امر کرده که نزدیک سازم ترا بخود و ترا دور نگردانم از خود و ترا بشنوانم
تا تو فراگیری وتعیها اذن واعیه در این معنی نازل شد و در مناقب از ابن عباس نقل نموده که چون این آیه نازل شد
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که از حق تعالی درخواستم که بگرداند این گوش را گوش علی علیه السلام
گفت بعد ازان هیچ خبر نشنیدم از رسول خدا الا که از حفظ کردم و در گوش نگاه داشتم و فراموش نشد و صاحب
کشاف و فخر الدین رازی هرکدام بعد از ذکر روایت و نزول آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلام گفته ذکر کرده اند
در بیان آنکه چرا اذن واعیه واقع شده بصیغه واحد نکره گفته تا اشعار باشد بآنکه گوش [illegible] در میان خلق

کم است و سرزنش کنند مردمان را بآنکه گوش میکنند و فرا میگیرند مولوی در وصف حال این طایفه گفته نظم گرچه [illegible]
پند را [illegible] پس وصیت کرد [illegible] چون زنشان شوره [illegible] سودای خدا [illegible]
یک گوش که پند فرا گیرد و فرمان برداری حق تعالی کند نزد حق تعالی بعالمی برابر است و آن یک سواد اعظم است
و بغیر او اگرچه عالمی پر باشد التفاتی از جانب حق تعالی بطرف آنها نیست و وجود شان با عدم یکسان است و همه
طفیلی وجود یک کس اند چنانچه مولوی گفته است شعر قطب و شیر [illegible] کردن کار او / باقیان خلق باقی خوار او
پس گواهی این دو شخص [illegible] است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص باشد بآنکه در جای پیغمبر صلی الله علیه
[illegible] مستجاب شد و غیر او همه مستحق سرزنش [illegible] التفاتی بسوی ایشان نیست [illegible] نظر است
پس او احق و اولی باشد بخلافت و امامت رسول صلی الله علیه و آله و هر عاقل که تامل در کتاب خدا و حدیث مصطفی صلی الله
علیه و آله کند میداند که زیادتی علم باعث زیادتی [illegible] حق تعالی فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی خوف و خشیت
[illegible] رسول گفته فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم یعنی زیادتی صاحب علم بر عابد [illegible]
بر دانش [illegible] زیادتی [illegible] بزرگی [illegible] و شبهه نیست که امیر المؤمنین علیه السلام
اعلم و افقه از باقی صحابه بوده [illegible] و اقرار دیگران بنادانی خود و احتیاج [illegible]
بر تخصیص [illegible] مشکلات در همه جا [illegible] حتی خلیفه دوم [illegible] مقام [illegible] لولا علی لهلک عمر گفته
و خلیفه اول [illegible] اقیلونی [illegible] حال دیگران پس آنحضرت اعلم باشد افضلست و بعد ازین
این دو مقدمه نتیجه [illegible] علیه السلام علی من اتبع الهدی [illegible] دیگر ان الذین آمنوا و عملوا
الصالحات اولئک هم خیر البریة [illegible] اهل سنت [illegible] ابن حجر در صواعق از ابن عباس نقل کرده اند و صاحب
[illegible] نیز از حافظ ابن مردویه که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود یا علی انت و شیعتک تاتی
انت و شیعتک یوم القیمة راضین مرضیین ویاتی اعدائک غضابا مقمحین یعنی ای علی اهل این آیت
تویی و شیعیان تو [illegible] خواهند آمد [illegible] شیعیان تو [illegible] خواهند آمد
[illegible] دشمنان تو [illegible] یعنی آیت [illegible] و کردند عملهای پاک و ستوده ایشان بهترین همه
[illegible] بهتری ایمان [illegible] عمل صالح است [illegible] امیر المؤمنین و ائمه معصومین و تابعان و دوستان
[illegible] صفت [illegible] دعوی میکنند و گفته اند شعر فرق است میان آنکه یارش در بر
تا آنکه [illegible] آیت دیگر قول حق تعالی است والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین

۲ [illegible]

کتابخانه [illegible]

آمنوا و همچنین آیت اخر و تواصوا بالصبر که هر یک سر خود دلیل هدایت بر امامت آنحضرت چه در آیه اول مراد
از الا الذین آمنوا امیر المؤمنین است و سلمان رضی الله عنه و انسانی که در زیان کار است ابوجهل است بنابر تفسیر
خود گفته که از مقاتل منقول است که مراد از انسان ابولهب است که ابوجهل یا ابولهب میگفت اند که محمد در زیان کار است پس
قسم یاد کرد حق تعالی که مراد از عصر جهت است یا عصر پیغمبری یا زمان پیغمبر یا روزگار که مشتمل بر عجایب و غرایب بسیار یا که
امر عظیم انجز است که کی از آن ده توهم کرده اند و الف لام در الانسان الف لام جنس است از جهت تعظیم یعنی هر کسی که در آن
در زیان کار باشند که عمر او مطالبه یا روز نامرتب میباشند هر روز عمر ایشان در کاستن است و تا چشم بر هم زده اند سالی از آن
رفته و کسب طاعتی نکرده اند پس همه عمر در نقصان و زیان باشند مگر آنها که ایمان آورده اند و کردار نیک پسندیده و آخرت را به دنیا
خریده اند و رستگاری یافته فاصل نیکو وری در قصه گفته و اگر شب به مناجات و تحصیل عبادات مشغول باشند که هنوز
در زیان کار است چه هیچ طاعتی و عبادتی نیست که به از آن نتوان کرد و بنده را ممکن نبود باشد که عمل کند که اثر آن
باقی اند طاعت و ای باشد چه اگر عمر در غفلت بسر برده و وقتی خبردار شود که دیگر حسرت و ندامت خبری نداشته
باشد چنانکه حکیم سنائی گفته شعر مثنوی هست در سرای غرور * همه آباخ و درش نیکو بود * در تنور آن
سبک نهاده و پیش * که بجز یار نی در او در پیش * هیچ کار از آن شد و زیرکی و مرد * با دل در تاک و با دم سرد * این
هیکلهاست هرکس کعبه ای در میان مانده و کس نخرید * و تواصوا بالصبر از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که
هر علی علیه السلام خبر جامع است بدلیل ضمیر جمع بجهت تعظیم یعنی آنکه وصیت کرده اند یکدیگر را علی درست درست
و امر بطاعت و صبر از معاصی و اقامت بر صراط مستقیم و دوری از مناهی و نافرمانی پس ایمان و عمل صالح در اول آیت
بصبر در آخر بعلی علیه السلام مخصوص باشد و او ولی باشد بجانشینی پیغمبر که حق تعالی او را بدین کار تعلیق فرستاده
آیت دیگر یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین است که حق تعالی واجب ساخته است
بر بندگان بودن با صادقان و آنهائی که معلوم است از ایشان براستی و درست کرداری و آنها شده
کرده که معصوم باشند چه تجویز کذب و دروغ در غیر معصوم مردود و آن معصوم امیر المؤمنین است علیه السلام
به اعتراف دوست و دشمن معصومی بغیر از او نبوده پس او امام باشد و حافظ ابونعیم اصفهانی بسند از ابن عباس
نقل کرده که آیت در شان آنحضرت نازل شده و همچنین واركعوا مع الراكعين که آن نیز نازل شده است
در شان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و مرتضی علی علیه السلام و بنده کاملان انحراف شده در رکوع یعنی
رکوع خضوع و خشوع و حضور قلب با ایشان و از ابن عباس مرویست که گفت مراد از واركعوا مع الراكعين رسول

مرتضی علی

مرتضی علی علیه السلام چه اول کسی که این مرد اول الکسانی اند که رکوع و سجود نموده اند پیش از همه کس آیت دیگر قول حق تعالی آیه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته تا اسلام و مقام آیت
که چون رسول صلی الله علیه و آله از وظایف حجة الوداع فارغ شده عازم مدینه گشت جبرئیل علیه السلام نزول نموده پیغام آورد
رسانید که علی ابن ابی طالب امام کل امام نمود بخود و بیعت او بر جمیع مکلفین لازم گردان و پیغام من به بندگان برسان
و بگو علی بنده من و وصی نبی و خلیفه او است و طاعت او مقرون بطاعت من و مخالفت او مخالفت من و منکر این
امر از جمله کفار است و حضرت خاتم الانبیاء در آن روز خلوتی ساخته فرازین اسرار ربوبیت را با جناب ولایت
آب در میان نهاده چون عایشه امر خلوت بی برده و در تحقیق از حضرت مبالغه نمود حضرت رسالت در اخفای
آن نهایت اهتمام نموده تا سبیل که فرمود که اگر افشای راز من نمائی خلاف امر من نموده و در زمره کفر داخل گردی و
چون رجعی از نزول جبرئیل و امر الهی در این باب واقف شده بود و مبالغه رسول خدا را اعتبار نکرده بعد از ساعتی
حفصه دختر عمر را خبردار گردانید و ثانی اثنین تا مع ظهور آمد حفصه پدر را آگاه ساخته او با ابی بکر رسانیده و از وی بهم
مراح و عبد الرحمن عوف رسیده از ایشان بباقی منافقین سرایت کرد تا آنکه مجتمع گشته در هلاک پیغمبر خدا اندیشها نموده و در این
تعلیم ابلیس لعین قصه عقبه قرار گرفت و این قصه در محل خود مذکور است و چون خبر بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
تمام جهان نمای لوح تقدیر بود حالت تغیر نموده این کلام او را مخاطب ساخته که افشت سری و اعدد الحجاز یکی عک یعنی
سر مرا فاش کردی حق تعالی جزای عمل تو بتو رساناد و بعد از آن در طی مسافت مدینه بجحفه منزل غدیر خم آمد یعنی
از اکرامیم نام است رسید جبرئیل علیه السلام نازل شده این آیت مشتمل بر نهایت اهتمام آورد که لعلک تارك بعض
ما یوحی الیک و ضائق به صدرك مع انظار بخش از رسول خود در آخری که تا غایت واقع شده بود یعنی اگر پاره از وحی
که تو میفرستم ترک تشانی و نفرسانی و سینه تو تحمل او نماند که این قسم امور در او جا گیرد و این نهایت تاکید و تشدید است
و بعد از ساعتی بوضع مشهور بغدیر خم رسید جبرئیل امین دیگر بار بجهت تاکید نموده آیه یا ایها الرسول بلغ باز رسانید یعنی ای
رسول من برسان به بندگان آنچه از خدای تو بتو رسیده و اگر رسانی تبلیغ رسالت نکرده باشی و اگر درین امر سابق اهمال
چون رسیدن یعنی حکم رسانیدن تقصیر نمایی همه هیچ وجه تبلیغ رسالت نکرده خواهی بود و اگر از منافقان و منافقان
هراس و دغدغه باشد خدای تو حافظ و نگهبان تست از شر دشمنان اندیشه مدار بنابرین در همانجا در حینی که با آنکه محل نزول
قافله نبود فرود آمده و هر که پیش رفته بود امر شد که برگردد و هر که در عقب مانده بود منتظر که نزدیکتر برسد و منبری از پالان شتر آراسته
کرده بران بر آمده خطبه بلیغ مشتمل بر فواید تمام و بلاغت الکلام در حمد و ثنای الهی و موعظه و نصیحت است که الهی در بیان خلافت

امیرالمؤمنین از جانب رب العالمین ادا فرمود، گفت گوش کنید ای حاضران مطیع و فرمان بردار علی باشید این مؤمنان
که این آخرین مقامیست مرا با شما ای گروه آدمیان حق تعالی نصب کرد در میان شما صاحب اختیاری در امور دین و دنیا
ای که اطاعت او فرض است بر مهاجر و انصار و حاضر و غایب و عرب و عجم و کوچک و بزرگ و بنده و آزاد و سفید و سیاه
هر که توحید ایست الهی اقرار دارد حکم او بر همه جاریست و طاعت او واجب و مخالف او ملعون و بعد از این امامت
در ذریت منست و از اولاد علی تا روز قیامت و کسی غیر علی سزاوار امامت نیست و حلال نیست بودن امیر کسی را بر مؤمنان
غیر علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی خطبهٔ آنحضرت و این خطبه ایست طولانی که ترجمه او در دو ورق تمام میشود و بعد از
خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته او را نیز بر بالای منبر جا داده بنوعی که همه صفهای مردم مشاهده نمودند گفت الست
اولی بکم من انفسکم یعنی من سزاوارترم به مؤمنان از نفسهای ایشان همه گفتند بلی یا رسول الله چنین است تو
اولی بما از ما پس گفت من کنت مولاه فعلی مولاه هر که من مولی و صاحب و اولی بتصرف اویم در امور بعد از تمام خطبه و
آیات و اقوال دست علی را برداشته گفت اللهم وال من والاه وعاد من عاداه یعنی الهی دوستی کن
با کسی که با علی دوستی کند و دشمنی کن با کسی که دشمنی کند وانصر من نصره واخذل من خذله و یاری کن هر کس
یاری کند با علی و خوار و زبون دار کسی را که علی را خوار و زبون دارد وادر الحق معه کیف ما دار الهی حق و صدق
و راستی را بگردان با علی هر طریق که گردد و هر راه که برود و بعد از فراغ جمیع مردمان که بعضی صد و بیست هزار و اکثر و بیشتر
نیز گفته اند همه بر آنحضرت سلام کردند بامارت بلفظ که السلام علیک یا امیرالمؤمنین و عمر بن الخطاب افزود و گفت
بخ بخ اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة این کلمه را عرب در حال رضا و در وقت تعجب استعمال میکنند بخ
در زبان عجم یعنی به به امام و سردار شدی بر من و بر سایر مؤمنان و شعرای عرب در این باب قصیده ها در تهنیت این
امر گفته و حسان بن ثابت از رسول رخصت گفتن قصیده و خواندن طلبید قصیده غرا گفت و حضرت تحسین نمود و هر دو
حاضر هم در آن روز قصیده گفت شاعری و معنای بلند قصد کرده مراد آنکه گفت قصیده آل محمد عرف الصواب
وفی ابیاتهم نزل الکتاب چون باسم حضرت رسیده گفت فضرب کیعة بوجهم معاقد من القوام
ارقاب یعنی جای که محل فرود آمدن شتر او ست که هنگام مردم است محل بیعت روز غدیر خم امامت
یعنی آن دعا نمودن بر گردن مردم لازم و ثابت این قصه هم کرده باشد که چیز تیغ بر گردن یعنی گفار موجب
آزردگی و دولتگی ایشان بود بیعت او نیز چون بر گردن مردم لازم شد و تنگ دل آزرده بودند و اکثر چنین بودی
بعد از اندک وقتی این همه تاکیدات الهی در آمده شد جبرئیل و حدیث نبوی را ناشنیده انگاشتند و ناگفته نی
شنیده انگاشته و حسد و کینه ایشان با که شعر او اوست صورت هم نمرسا فلیس لما سوی نعم جواب یعنی دیگر

شیر او نفسهای مردم را طلبید بغیر از لبیک و بلی جوابی ندارد و از ابن عباس و ابوذر و حذیفه مرویست که هنوز اتفاق
متفرق نشده بودند که جبرئیل علیه السلام نزول نمود و رسول خدا را خوشحال ساخته آیه مبارکه الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا بشارت داده حاضران روز غدیر را با آنکه اسلام امروز
تمام شد و نعمت الهی بر بندگان رضا و خشنودی خالق ارض و سما از مسلمانان در آن روز حاصل گشت و از این
معلوم میشود که واجبات دیگر خواه از اصول خواه از فروع نزد الله تعالی بولایت و ولایت منوط و کامل و تمام گشت
و امیری و سرداری و صاحب اختیاری آن مرکز دایره امامت و هر گروه سلسله ولایت منوط و مربوط ساخت
و چون این خبر باطراف و جوانب رفت حارث بن نعمان که از قبیله فهری بود و سردار ایشان آتش نفاق از سینه
پر کینه اش مشتعل گشته بمجلس حضرت در آمده گفت ما را بوحدانیت خدا و نبوت تو و نماز و روزه و زکوة تکلیف کردی
قبول کردیم باینها راضی نشده خلافت را به پسر عم خود حواله نمودی این از فرموده تست یا از جانب خداست حضرت رسالت
علیه و آله قسم یاد نمود که این امر بحکم الهی واقع شده پس از مجلس رو گردان شد و گفت الهی اگر آنچه محمد میگوید حق است
فرو بار از آسمان سنگی بر سر من فرود آمد که مرا تاب شنیدن این کلمات نیست هنوز سخن او تمام نشده از آسمان سنگی
بر سر او آمده از زیر او بیرون رفته بجهنم پیوست و مقارن این واقعه سأل سائل بعذاب واقع ازل شد یعنی
سوال کرد سائلی عذابی را که هیچ چیز دفع او نکند و آن واقع شد و ظاهر است که مضادی که از حارث مردود
بظهور آمد از برای خلافت و اولی بتصرف و التی حضرت امیر بود یعنی نصرت و دوستی و غیر آن چنانچه اهل
سنت حمل مینمایند حاصل کلام آنکه نزول پیغمبر در آن زمان که مردم از غایت گرمی ردا های خود را در زیر پای نهاده
و در آن مکان که نزول مسافران متعارف نبود و در زیر درخت مغیلان و از بالان شتر منبر ساختن و مردم
برگرداندن و خطبه بطول خواندن البته بکاری بوده و الا بچه امر عظیم از برای مجرد اظهار محبت و نصرت
و نظایر آن چنانکه یعنی از روی عنا و کینه اند خصوصا الست اولی بکم من انفسکم صریحست در ریاست دین
و دنیا و اولی بنفس مردم پیغمبرست امام و بعد از آن نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم اجابت کرده
از اولی بتصرف در امور مسلمانان باشند امرو حب و غیر آن از معانی که در لغت مقرر شده و جمیع مؤمنان و در آن تبریز
کند و معنی این میشود که علی علیه السلام التصرف در حقوق مردم و تدبیر امور ایشان بعد از من چنانچه من الحال ولی
تصرفم در آن و معنی امامت همین است و چگونه قدحی در این توان نمود و حال آنکه نزد جمهور این حدیث بمرتبه تواتر رسیده
چنانچه شیخ مفسر محدث عماد الدین ابن کثیر شافعی در تاریخ کبیر و در ترجمه محمد بن جریر شافعی ذکر کرده که او در کتابیست
مشتمل بر دو مجلد که احادیث غدیر خم در آن جمع کرده و نقل نموده که ابو المعالی جوینی شافعی که مشهور است بامام الحرمین

تعجب میکرد و میگفت بعد از بغداد و مجلدی در دست صحافی دیدم و در پشت آن نوشته بود که جلد بیست و دوم است از طرق من
کنت مولاه فعلی مولاه و از ابو علی عطائی همدانی منقول است که میگفت من این حدیث را از دویست و پنجاه طریق روایت
دارم و شیخ محمد جزری شافعی که از اکابر ائمه حدیث اهل سنت است رساله مشهوره در تواتر حدیث غدیر دارد و تواتر
این حدیث را در آنجا گفته بنده این طریق اثبات نموده و با جلالت قدر و شیوع و ظهور در مرتبه ایست که کسی منکر آن نتواند
بود و از جمله حکایات شنیدنی آنکه یکی از معاندین در رساله رد حدیث غدیر اعتراض کرده که هرگاه حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله بر خلافت علی علیه السلام نص میکرد چرا بطریق دیگر الحکام در میان مردمان در شهر نمیکرد تا پوشیده نماند و کسی انکار
نکند چرا در سفر بایستی کرد و در بیابان [...] کاری که در مدینه کجا بود و مسجد و منبر کجا و چون این کار نزد شیعیان
با نبوت برابر است پنهان و [...] نبایست کرد تا کی گوید نشنیدم و کی گوید حاضر نبودم و بایستی تصریح نمودن و
توضیح فرمودن تا بر کسی مخفی نماند چنانچه گفته است محمد رسول الله و ما محمد الا رسول یا داود انا جعلناک خلیفة و یا
اخلفنی فی قومی و چون واقعه غدیر که در شان علی علیه السلام روایت میکنند برین وجه نیست ظاهر شد که قول شیعه
باطل است و شیخ عبد الجلیل رازی در جواب فرموده که آن ناصبی ابله اول این اعتراض بر خدا کند و گوید در شب تاریک
وادی ایمن با موسی خطاب در بیابان از درخت آواز انا الله گوئی چنانچه کسی بنده کاری کند که بهتر باشد و اهل عالم
همه حاضر باشند [...] و همچنین که در کعبه و منی اسلام و قریش که اگذاشته محمد را تنها بکوه حری بر بیاباد
در آورد [...] کاری کنند و هیچ نیست و اگر تقریر رسالت موسی در بیابان و شب تاریک تقریر نبوت
مصطفی در غار حری نقصان نباشد تقریر امامت علی علیه السلام هم در بیابان و بر منبر الالان نقصان امامت نباشد
و آنکه گفته نامهای پیغمبران را بعضی در قرآن ظاهر کرده بایستی که بنام علی علیه السلام هم تصریح کردی تا اشتباه نماندی
آن ناصبی از مذهب خود برگشته و الملک را معزول کرده و یفعل الله ما یشاء را فراموش کرده [...]
بنی سنی است و معرفت امام نقل و محبت [...] خدای تعالی [...] که تو میگوئی اقیموا الصلاة و صریح نگوئی
چند است و سنت چند و در سفر چند و در حضر چند و امت محمد صلی الله علیه را سرگردان میداری و میگوئی اتوا الزکاة و نگوئی
از دویست یکی پنج و از ده من یکمن تا فقها را خلاف نباشد و شریعت پیغمبر را [...] و اجتهاد و با حواله نکنی [...]
[...] قول مختلف پیدا میشود و پس اگر درین سمعیات اجمال و ابهام روا است [...]
امامت و فضیلت ائمه علی تصریح نباشد نقصانی پیدا نیاید و امام محمد غزالی و غیره [...] اجماع در صحت حکایت غدیر
نموده و بعد از ذکر حکایت غدیر عبارت عمر که گفت بخ بخ لک [...] هذا حکم و رضا و تسلیم و بعد هذا غلب الهوی
لحب الرياسة و حمل عمود الخلافة و خفقان البنود في [...] الرايات و اشتباك ازدحام الخيول و فتح الامصار سقاهم

كاس الهوى فعادوا الى الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون یعنی روز اول قبول حکم الهی
نمودن و رضا دادن و تسلیم کردن و بعد از ان هوای نفس و محبت جاه و ریاست که اورا بمخالفت نام برند و محبت
آنکه علمای [...] خلافت و ریاست و در پس و پیش [...] و اسپان و اشتران سواری دست و بازو [...]
صورت [...] منظر درآید و [...] جمع شوند چنانچه روش [...] روز غدیر را فراموش
کرده و پس پشت انداختند آخرت را بدنیا فروختند [...] اکنون معنی
و این عبارت غزالی و ابن جوزی که از اکابر آن طایفه است نقل نموده و حاصل استدلال این آیت آنکه احمد حنبل در
مسند خود و ثعلبی در تفسیر خود و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب و ابن عقده از سه طریق و دیگران از کبار رجال
سنت چون ابن جوزی شافعی در رساله که باسمی المطالب فی مناقب آل ابی طالب نام کرده همه نقل نموده اند که این آیت
در بیان فضیلت امیر المومنین علی علیه السلام نازل گشته و در روز غدیر بعد ازین آیت الیوم اکملت لکم
دینکم و بعد این نقل نموده که چون یا ایها الرسول بلغ تا آخر نازل گشته حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله دست امیر المومنین علی علیه السلام را گرفته بلند کرد تا همه کس [...] زیر بغل آنحضرت صلی الله علیه و آله
دیدند و گفت یا ایها الناس الست اولی منکم بانفسکم و چون مردمان گفتند بلی فرمود که من کنت مولاه
فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله
وادر الحق معه کیف ما دار و [...] حدیث گفته شد چون آیه دوم که الیوم اکملت لکم دینکم
تا آخر نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی
و الولایة لعلی بن ابی طالب یعنی بزرگ خدائی که منت نهاد بر ما بکامل شدن دین و تمام گشتن نعمت و راضی بودن
حق تعالی برسالت من و ولایت و امامت از برای علی ابن ابی طالب بعد از من و بعد از ان باز اعاده فرمود که من
کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من
خذله از این آیات و روایات ظاهر شد که دیگری غیر از آنحضرت مستحق خلافت و نیابت رسول خدا نیست [...]
[...] بعداوت خاندان امیر المومنین علیه السلام [...] و طریق عداوت [...]
[...] حقیقت حکایت روز غدیر مطلع شده و مضمون آیتین مذکورتین را کما هو حقه فهمیده چگونه تقدیم دیگری
بران آفتاب عالمتاب [...] تواند کرد و [...] عقل و نقل دست [...] تواند شد چنانچه مولوی رومی
در مثنوی گفته مثنوی ماه بی گفتن چو باشد رهنما چون بگوید شد ضیا اندر ضیا چون تو بابی آن مدینه علم را چون
شعاعی آفتاب حلم را باز باش ای باب [...] در باب خلافت [...]

بايد وچون امر صورت پذيرد كويد امروز دين وشريعت من كامل ونعمت خود را بر شما اتمام كردم كفته مولانا حسن كاشي رحمه
نظم انشائي چه واله دوست كار ترا كه كار ذوين بخانه با رقعه را تمام اثبات امامت واحتياجي به چند برهان خلايق نخواه
بود وديكر از آيات سوره برائت است اين سوره را برائت وتوبه وفاضحه ومخزيه وعذاب كويند چه در او بيزاري است
از كفار وذكر توبه مؤمنان است وفضيحت كننده اهل نفاقست ورسوا كننده منافقانست وذكر عذاب در او هست
از ذكر رسوائيست وترك بسمله در او بجهت آنست كه بسم الله الرحمن الرحيم امانست واين سوره براي رفع امان آمده
بقتال آمده از مخالف وموالف متفق اند برانكه چون سوره برائت نازل شد حضرت رسالت صلي الله عليه وآله سي
آيت از اول سوره را بابي بكر داده فرستاد كه بمكه رود ودر موسم بر اهل مكه خواند چون پاره از راه را قطع نمود جبرئيل
عليه السلام نزول نمود وكفت حق تعالي ترا سلام مي رساند وميكويد لا يؤدي عنك الا انت او رجل منك يعني
كه تو خود متصدي اين امر شوي يا مردي كه از تو باشد پس آنحضرت صلي الله عليه وآله امير المؤمنين عليه السلام را فرمود كه
بقفاي او سوار شده وخود را باو رساند وسوره را از او كرفته طريق رسالت بجا آورد حضرت امير بموجب فرمان
روانه شده سوره را از او كرفته باهل مكه رسانيد چون ابو بكر بركشته از سبب او پرسيد فرمود كه امر الهي شد
كه من خود را برسانم يا كسي كه از اهل من باشد وچون علي از من بود من او را فرستادم واين دلالت صريح
دارد بانكه امير المؤمنين عليه السلام از حضرت رسول بمنزله آنحضرتست وتبليغ احكام الهي ديكري را نسزد وعلماي
در دلايل صدق اكاذنه تمسك نموده اند برانطباقه اين نيز معلوم شد كه شخصي كه حق تعالي بجهة رسانيدن آيت چند از كتاب خدا
بجعفي از مردم او را امين ندانند چكونه صلاحيت او دارد كه در رسانيدن تمام ايات كتاب كريم وامامت جميع
امت رسول عظيم او را امين دانسته امام خوانند وچكونه امين باشد در رسانيدن جميع دين الهي وحال آنكه
حق تعالي از بالاي هفت آسمان او را عزل نمود وفرقست ميان عزل نمودن وولي ساختن فرقي كه بر عقلا مخفي
و در نقل است كه عزل طلاق مردانست واز فرمان الهي معلوم شد كه او بمنزله پيغمبرست در تبليغ احكام چه روايت
نزد ايج عاقل تقديم مفضول بر افضل وابن بابويه رحمه الله درين مقام افاده نموده كه هر كه بموجب خبر وكرد ابو بكر
از حضرت پيغمبر صلي الله عليه وآله نباشد هر آينه تابع او نخواهد بود بدليل قول حق تعالي فمن تبعني فانه مني
و هر كه تابع حضرت پيغمبر صلي الله عليه وآله نباشد محب ودوستدار او نخواهد بود بدليل قول باري تعالي قل ان كنتم تحبون
الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم وهر كه محب آنحضرت نباشد مبغض او خواهد بود وحب نبي ايمان
و بغض او كفرست وچنانچه اين خبر درست شد كه علي عليه السلام از آنحضرتست ديكر روايات نيز دلالت بر او
دارد واز آنجمله مخالفان در تفسير قول حق تعالي افمن كان علي بينة من ربه ويتلوه شاهد منه روايت

كرده اند

كرده اند كه مراد از صاحب بينه حضرت پيغمبرست صلي الله عليه وآله ومراد از شاهد كه تالي او باشد امير المؤمنين است عليه السلام
و ايضا روايت كرده اند از حضرت رسالت صلي الله عليه وآله كه فرمود طاعة علي طاعتي ومعصيته معصيتي
روايت كرده اند كه حضرت جبرئيل عليه السلام در غزاء احد نظر بحضرت امير عليه السلام انداخت وديد كه آن شهسوار معركه
لا فتي ومبارز ميدان هل اتي پيش روي حضرت رسالت صلي الله عليه وآله مجاهده مينمايد كفت يا محمد اين غايت ياري
و بيان مواسات كه علي بحضرت تو بجا مي آرد حضرت رسالت فرمود كه يا جبرئيل انه مني وانا منه جبرئيل فرمود كه
انا منكما اينجا سخن ابن بابويه است وآيه دويم از آيات اين سوره كه واذان من الله يوم الحج الاكبر
و در مسند حنبل مسطورست كه هو علي حين اذن بالايات من سورة البراة حين انفذها النبي صلي
عليه وآله مع ابي بكر واتبعه بعلي فرده ومضي بها علي عليه السلام وقال النبي صلي الله عليه وآله
قد امرت ان لا يبلغها الا انا او واحد مني يعني ان اذن علي بود كه آن احكام را باهل مكه رسانيدن
در وقتي كه آكاه ساخت ايشان را بآيات كه از سوره برائت بود باهل مكه در ايامي كه فرستاده آن آيت را با ابو بكر
و علي عليه السلام را از پي او فرستاد واو را بر كردانيد وخود آيات را برد وخوف نداشت با آنكه چندين
كس از اكابر واعالي مكه كشته بود وموسي عليه السلام با آنكه يك كس را كشته بود وچون مامور شد كه بهدايت فرعون
رود كفت ميترسم از ايشان مرا بكشند وچون ابو بكر بركشت از وجه بركردانيدن پرسيد رسول صلي الله
كفت مامور شده ام از جانب خدا كه بايد اين آيات را برساند كسي كه از من باشد وبجاي من باشد مرويست
كه امير المؤمنين عليه السلام خود كفت كه من خطيب نيستم وخود سالم ورسول الله فرمود امر الهي جاريست كه من يا
او كفت پس هر كاه چنين است بروم رسول الله كفت برو كه حق تعالي زبان ودل كويا وثابت بتو ارزاني ميدارد
و يكي از معاني اين كفته كه فرستادن علي را بعد از ابي بكر بجهة آن بود كه در ميان عرب مقرر معهود بود كه هر عهد وپيمان
در ميان آيد بغير از آل او عهد كننده يا يكي از خويشان او اعتبار نباشد وچون رسول صلي الله عليه وآله در مكه با قبايل
عرب عهد كرده وقيد نقض عهد كرده بودند بجهة تنبيه ايشان ايلچي كه خود برده ويا خويشي از او علي عليه السلام را فرستاد
تا آنكه ابو بكر را قابليت اين كار نبوده جوابش آنكه خدا ورسول منزه ومبرا اند از اينكه فعل عبث كنند پس فرستادن
كسي را اول بردن وباز او را بر كردانيدن بايد كه بنا بر غرضي كه تعبيه باشد چون تنبيه بر فضيلت وبزرگي آنحضرت
تمام وآوازه او با آنكه مردمان بدانند كه از ديكران اين كار نمي آيد واين امر از آن مرد تمشي نميشود وآنكه در اين مقام اول
آن سوره را امير المؤمنين عليه السلام داده ميفرستاد شايد مردمان را كمان آن ميشد كه در بجاعت غير از آنحضرت كسي بوده

المصباح

کی صلاحیت این کار داشته است و اگر گفته شد در میان عرب مقرر بود و الی آخره و اگر این قاعده مقرری بود البته رسول الله صلی الله علیه و آله
و در باره مجتبی المتبوع و اینکه آخر از قاعده عرب خبر دار شده باشد معنی بغداد پس مشخص شد که سزاوار نیست که ابی بکر نزد اعدا خلافت
قابلیت این کار نداشته و هر گاه کسی این قسم امری عاجز باشد بیقین امر امامت را قابل نخواهد بود نظم هر که در ظلم
خود زبون باشد عارف کار گار چون باشد آیت دیگر آیه سوره نور است حق تعالی فرموده الله نور السموات
والارض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح في زجاجة الزجاجة كانها كوكب دري يوقد من شجرة
مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية تا آخر آیت که اهل سنت از حسن بصری که پیش معتقد او و اعظم و ثقات
حالش میدانند نقل کرده اند که گفت مراد از مشکوة فاطمه و مصباح امام حسن و امام حسین علیهما السلام اند و زجاجه که
گویا ستاره درخشنده است فاطمه است در میان زنان دنیا و شجره مبارکه ابراهیم است علیه السلام لا شرقیة
ولا غربیة یعنی نه یهودیت و نه نصرانی یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیکست که از ایشان بدیگران رسید و نور علی نور علیهم السلام
نور امام بعد از امام است که از ذریت او تا روز قیامت باشند و حق سبحانه راه نماید بسبب او هر کرا خواهد که بواسطه
هدایت خلایق باشند و هر گاه حق تعالی در شان فاطمه و حسنین این مثل زده باشد و این مرتبه قرار داده باشد
بطریق اولی حضرت امیر المؤمنین را که اکمل است و افضل است بدین محل و مرتبه اولی خواهد بود و پس از آن ایات
بیقین اقدم و افضل و اتم و اکمل باشد و معنی آیت آنست که حق تعالی نور آسمانها و زمینهاست و یکی از اسمای حق
تعالی نور است و نور کیفیتی است که باصره اورا دریابد و بواسطه او چیزها را ادراک نماید چون کیفیتی سفایض کرده
مثلا از جرم آفتاب بر جرمها و این معنی اطلاق نور بر حق سبحانه و تعالی روا نباشد چون نور را این نام خوانده پس معنی آیت
که الله ذو نور یعنی خداوند نور را یعنی مشهور است یعنی نور دهنده و روشن کننده آسمانها و ملایکه مقربین و زمینها
با نبیا و مرسلین یا روشنی بخش دلها بانوار معرفت با آنکه چون نور سبب ادراک چیزهاست و حق تعالی بیان
کننده است هر چه بندگان را بکار آید و راه نماینده است پس اورا نور توان گفت و نزد محققان نور حقیقی
حق است که هر موجودات هر ظاهر شده و از همه مخفی و مشکوة انبوبه است آنچه که در وسط قندیل باشد مصباح
فتیله آن انبوبه در قندیل از آبگینه که گویا ستاره ایست درخشنده از روغن بسیار نفع که آن زیتونست از درخت
مبارک که نه طرف شرقست از معموره و نه طرف مغرب بلکه محل رویدن او ولایت شام است یا اصل او از بهشت
پس از درخشانی این چنان نیست که شرقیش یا غربیش توان گفت نزدیکست که روغن او درخشد روشنی دهد
بنفس خود و اگرچه آتش بوی نرسیده باشد یعنی بنا به درخشنده است که ای آتش به روشنی به روشنی

افزوده

افزوده یعنی صفائی زیت از نور چراغ ارشد لطافت زجاجه بران افزوده و امثالیکه حق تعالی نور تشبیه کرده سینه مومن را بمشکوه
و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوه و ایمان را بچراغ افروخته در قندیل و قندیل بکوکب درخشنده و کلام اخلاص را
بشجره مبارکه فیض کلمه که بر زبان مومن گذرد و عالم را منور کند چون بر زبان جاری شد و تصدیق دل آن را کشت نور
علی نور بظهور آمد یا اگر نور معرفت الهی در زجاجه دل عارف و مشکوة سینه او افروخته از برکت زیت لقب شجره وجود مبارک
محمد صلی الله علیه و آله که نه شرقیست و نه غربی ملکیست و از فراکرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم رسیده از اکثر علمای معلوم
توان کرد یا نور قرآنست و دل مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی که در وسط است هنوز
خواند و لایل او روشنست چون قراء کنند نور علی نور باشد و علی ابن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که
مشکوه حضرت فاطمه است در میان زنان کوکبی درخشنده و افروخته شد از شجره مبارکه که حضرت ابراهیم است
مصباح حسین و حضرت فاطمه علیها السلام نه مایل بیهودیت و نه بنصرانیت نزدیکست که علوم متجاوره که در چشمه دل آنحضرت
جاری شد نور آن بمجالس عام رسد و چون امامی از او بوجود آید نور علی نور کمال رسید و حق سبحانه و تعالی راه نماید
آن امامان که واسطه هدایت خلق ایشان را ساخته و امام محمد باقر فرمود مصباح نور علم است در سینه پیغمبر و زجاجه سینه
علی ابن ابی طالب است علیه السلام که علم خود را در سینه او بودیعت نهاد و نزدیکست که عالمی از آل محمد صلوات الله علیهم
فرا میرسد آن پس از آنکه از وی بپرسند و نور علی نور امام موید بنور علم کامل علم تسلسل برآید امامی از آل محمد قیام تا قیامت
حق تعالی و ایستاد آن نور در راه نماید هر کرا خواهد از اهل استحقاق و مهدی او دی صاحب الزمان علیه السلام
در آخر الزمان علیه السلام در آخر الزمان آن نور است که واسطه ایشانرا مردم کرده و نور علی نور ترکیب یه امام علیه السلام
حادقست زیرا که هم نور نبوت و هم نور ولایت در ایشان سرایت دارد و چنانکه گفته اند نظم به نور
پسر نورست مشهور جهان را نچنان فهم کن نور علی نورست دیگر عم یتساءلون عن النبأ العظيم است که این نقل
ابو نعیم باسناد خود از سدی روایت میکند که او گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که در وقت ملاقات این
آیه فرمود آن ولایت علی یتساءلون عنها في قبورهم فلا يبقى ميت في شرق ولا غرب
ولا في بر ولا بحر الا منكر ونكير يسألانه عن ولاية امير المؤمنين بعد الموت يقولون للميت
من ربك وما دينك ومن نبيك ومن امامك یعنی هر میتی که از بندگان ولایت علی علیه السلام در قبر وی
ایشان پس نمی ماند هیچکس در شرق و مغرب و خشکی و دریا که چون از دنیا بیرون رود ولایت امیر المومنین را از وی
پرسند منکر و نکیر از و سؤال نماینده که ای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست و امام تو چه کسی بر حق

میدانستی و الان حافظ از ابن مسعود روایت کرده که گفت واقع شده است تصریح بخلافت از الله تعالی در قران از برای
سه کس از خلفا اولا از برای آدم صلی الله علیه السلام آنجا که فرمود انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی بدرستی که من کننده ام
در روی زمین خلیفه را دوم از برای آدم علیه السلام آمده دوم از برای داود نبی علیه السلام که در خطاب او میفرماید یا داود انا
جعلناک خلیفة فی الارض یعنی بدرستی که ما گردانیده ایم ترا خلیفه در روی زمین و سیم از برای امیر المؤمنین علیه السلام
که فرمود لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم داود و سلیمان و لیمکنن لهم دینهم
الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من
کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی هر آینه خلیفه میگرداند ایشان را در زمین چنان که خلیفه کرده ایم
آن کسانی را که پیش از ایشان بودند داود و سلیمان و هر آینه تمکین و قوت میدهیم از برای ایشان دین ایشان را آنچنان دینی
که پسندیده است مر ایشان را یعنی دین اسلام و آن راضی شده اند و هر آینه بدل میدهیم ایشان را از پس ترس ایشان
ایمنی اهل کمالی را عبادت میکنند مرا در زمان خلافت او شریک نسازند با من چیزی را یعنی محبت مال و جاه ایشان را
از عبادت و توحید باز نمیدارد و هر که کفران ورزد و این نعمت که ولایت علی بن ابی طالب است بعد از وعده الهی پس آن
گروه [illegible] جمهور اهل سنت همین تفصیل نقل کرده اند و از ایشان ثعلبی [illegible] و [illegible] در تفسیر
اهل بیت علیهم السلام مذکور است که کفران نعمت دل [illegible] که بنیاد و بنای مخالفت اهل بیت نهاده اند اینها
مذکور است که مراد از این خلیفه حضرت صاحب الامر است که حضرت فتح جمیع بلاد مشرق و مغرب بدست او
خواهد کشود و نه آنانی که بعد از رسول خلافت کرده اند در زمان ایشان بعضی بلاد مفتوح شده چنانچه اهل خلاف میگویند و کل
حقیقت این قول آنکه حق تعالی وعده فرموده و وعده در آینده میباشد و آنچه در عهد رسول صلی الله علیه و آله بظهور
آمد حال بود و دیگر آنکه از دین پسندیده و تبدیل خوف امن آنچه رسیده که در آیه ذکر شده و آن در زمان صاحب الامر
علیه السلام بفعل خواهد آمد و اگر حمل کرده اند خلافت را در صحابه بنص این آیت غلط کرده اند چه اگر نص بودی از رسول
بودی احتیاج باختیار صحابه ابی بکر را و نص ابوبکر بعمر و از عمر بشوری نبودی و هرگاه نص صریح مثل انا جعلناک خلیفة فی الارض
باشد باجماع و بیعت حاجت نمی افتد و دلیل بر آنکه مراد بنبا عظیم که در عم یتساءلون عن النبا العظیم واقع است علی [illegible]
[illegible] در این قصیده که فرموده هو النبا العظیم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب و دلیل دیگر آنکه حافظ
ابو نعیم از سدی نقل کرده و او از [illegible] که در روز حرب صفین مردی از لشکر شام [illegible] مسلح و مصحفی حمایل کرده
میخواند باواز بلند که عم یتساءلون عن النبا العظیم من اراده کردم که در برابر آورم [illegible] حضرت

امیر چون برابر او [illegible] من طلع شد و فرمود که یا علی مکانک یعنی بر جای خود باش خود نفس نفیس متوجه او شد چون او نزدیک
شد فرمود که اتعرف النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون یعنی تو این را میخوانی آیا میدانی و میشناسی که نبا عظیم که
اختلاف در آن کرده اند کیست آن مرد گفت نه ام پس آنحضرت فرمود والله انا النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون
و علی ولایتی تنازعتم و رجعتم بعد ما قبلتم و بعضی هلکتم بعد ما بسیفی نجوتم و یوم غدیر
قد علمتم و یوم القیمة تعلمون و ما علمتم ثم علا بسیفه و رمی راسه و یده ثم قال الحی الله
الا ان صفین [illegible] و داركم ما لاح فی الارض کوکب حتی تموتوا او نموت و ما لنا و ما لکم
عن جوعة المرء مهرب یعنی بخدا قسم که منم آن نبا عظیم که در او اختلاف کرده اید و در ولایت من
نزاع کرده اید و از دوستی من برگشتید بعد از آنکه قبول کرده بودید و بعضی من هلاک شدید پس از آنکه بشمشیر
من نجات و حیات یافته بودید و در روز غدیر حق را دانستید و در روز قیامت خواهید دانست آنچه
کرده اید جزای عملهای خود خواهید یافت و چون سخن اینجا رسید بشمشیر حرکت داده [illegible] آنمرد را مقدار
دو گز بدور انداخته این بیت را فرمود و سبب نزول آیت آنست که چون حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله دعوت آشکار کرد و قرآن بر خلق خواند و بروز قیامت بیم کرد و در فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام
سخن گفت اختلاف کردند و از آن یکدیگر را می پرسیدند تا آیت آمد و اصل عم عن ما بوده است نون را در
میم ادغام کردند و الف را بجهة کثرت استعمال انداختند عم شد و ضمیر راجع باهل مکه است یعنی از چه چیز میپرسند
کافران و معاندان و بقول نبا عظیم آنحضرت است که [illegible] خبر است یا نه خبر بعث است که [illegible] یا قیامت
خواهد بود یا نی و علی بن ابراهیم گفته نقل از امام ثامن ضامن امام رضا علیه السلام که نبا عظیم امیر المؤمنین
علیه السلام که [illegible] بود بعضی منکر شدند و جمعی قبول نمودند و طائفه اختلاف کردند
و جمعی [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] بعضی [illegible] و بطرف [illegible] افتادند و جمعی بعضی [illegible]
[illegible] که [illegible] اختیار نمودند و اختلاف گذاشتند و مخالفان در آن اختلاف
ماندند کلا سیعلمون یعنی زود باشد که بدانند آنچه در او اختلاف میکردند حق است در روز قیامت
عقیده هر کس ظاهر خواهد شد آیت دیگر والذی جاء بالصدق و صدق به حافظ ابو نعیم و فقیه
ابن مغازلی شافعی از مجاهد نقل کرده اند مراد از الذی جاء بالصدق رسول است صلی الله علیه و آله
و مقصود از صدق امیر المؤمنین علیه السلام یعنی [illegible] که آمده است از جانب حق تعالی بصدق

و دوستی بحقی داد که تصدیق او کرد قبل از هر کس و امام فخر رازی را در مقام کاو تازی بخاطر رسیده و گفته سبقت اسلام مخصوص
بعلی و ابوبکر است و چون علی در آن وقت طفل بود دانست که تصدیق در آن زمان مزید توقی و شوکتی نبود پس محل این لفظ را
که صدیق است برای بکر بودن اولی بنماید لیکن دلیل او از بابت شبهای ظاهر البطلان است چه اگر در حق
در شان ابوبکر واقع میبود او را احتیاج بزحمت کشیدن و دلیل گفتن نبودی با آنکه او هیچ دعوی کرده باطل
زیرا که درجه نبوت و پیغمبری بلندتر از رتبه اسلام است و هرگاه حق تعالی در شان یحیی و عیسی و یوسف علیهم السلام
در طفولیت تجویز نبوت کند چنانچه از آیات قرآنی ظاهر است **وآتیناه الحکم صبیا وجعلنی نبیا و**
لننبئنهم بامرهم و هرگاه طفل صاحب نبوت و وحی تواند بود بطریق اولی صاحب ایمان اسلام
تواند بود ۲ باشد او را انکو بنده ایمان آورده و علی علیه السلام در خدمت رسول الله بود و با آنحضرت بزرگ شده بود
و هرگز بت نپرستیده بود پس تصدیق نمودن با او لیقتر است و ایمان آوردن ابی بکر که چهل سال با پیغمبر و دست
پرستی عمرش گذشته بود و دیگر آنکه بعضی از اصحاب گفته اند که عمر آنحضرت در وقت تصدیق نمودن از
بود و بعضی چهارده نیز گفته اند و از اهل سنت نیز بعضی چون شارح تواریخ و شارح مصابیح از حسن بصری نقل کرده
و درین روایت نموده و دیگر آنکه حضرت علی علیه السلام از جمله اجابتی که بمعویه علیه ما علیه نوشته این بود که **سبقتکم**
الی الاسلام طرا غلاما لغت آن علی یعنی من بر شما سبقت آوردم در اسلام که هنوز بالغ نشده بودم و در جواب
معویه آن دشمنی را او بنده بری همکرین قول نشد بلکه برو از نی از روی معجزه دارد و دیگر آنکه مرجع الاسلام تحقیق
ما جاء به النبی است و انکار رسول جدا است و این در مخالف عقلی است و موقوف بر کمال عقل خود و بچه سال شش
حق رو را پنج ساله و دیگر آنکه ابن حجر در شرح بخاری گفته که او در حالت شیر خوردن مطالعه لوح محفوظ میکرد
میشود و این هم مخصوص او باشد که در مقر من اسلام او صحیح باشد و نظر عجایب و بقع غرایب را در دیگران قیاس
نتوان کرد و آیت دیگر حق تعالی فرموده **ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ود**
امام رازی و ثعلبی در تفسیرهای خود و جمهور اهل سنت از ابن عباس نقل کرده اند که او گفت این آیت در
شان امیر المومنین علیه السلام نازل شده و گفته اند وُدّا اینجا یعنی محبت است در دلهای مومنان و ابن حجر
خود نقل مذکور را انیفا آورده و بعد از آن گفته محبت رسیده است که عباس عم حضرت بحضرت شکوه نمود که قریش
چون ما را ببینند چشم از ما در هم میکشند و از حرف میزنند از رسیدن ما قطع حرف و حدیث میکنند پس رسول
صلی الله علیه و آله غضبناک شد یعنی بحث بالطریق که رنگ مبارکش عرق کرده و گفت آنچه آن که نفس من بدست



اوست که اهل

دوست که اهل بشود مردی سیکلس ایمان الا به دوستی شما بجهة خدا و رسول و یعنی آیه این آنست که دوستی شما که گروه خدا و اهل بیت اند
ذره باشند که مدینه کند از برای ایشان حق تعالی دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند و چیزی دل و اسطه در محبت
که چون حق تعالی بنده را دوست دارد جبرئیل را گوید که من فلانی را دوست دارم تو نیز او را دوست دار و تمام دوست دارند
پس آسمانیان او را دوست دارند و محبت او را وضع مسنین کنند از میان اهل دست و ارنده و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که ودی که حق سبحانه تعالی فرموده ولایت امیر المومنین است و هم آن حضرت فرموده و ابن بابویه در اعتقادات خود از دیگری
منه احب من ولا ادری منه یعنی دوستی من امیر المومنین علیه السلام را نزد من دوست تر است از فرزندان من و ولادت
من از دو جهت آنچه در تمام آسمان واقع شده با آنکه فرمود و من محبت و رادار و دوست دارم آنکه ولایت بر محبت آنحضرت نیز
دارد و نباید دوستی را بر آن عنایت بنا بر که حق تعالی دشمنی او را انتقام باشد که محبت او را در دلها افکند یقین که او را ولایت
در آیات او دیگران اولی بخواهد داشت آیه دیگر **وقفوهم انهم مسئولون** است که این نیز دو معنی دیگر ایما ثابت
جمهور اهل سنت از ابن عباس و ابی سعید خدری نقل کرده اند و ابن حجر هم او را نقل فرموده و او از ابو سعید خدری که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باز ایستانند خلق را در موقف و سوال کرده شوند از ولایت علی علیه السلام و در حدیث دیگر
سوال کرده میشوند مردمان از ولایت علی علیه السلام و اهل بیت او از جهت آنکه حق تعالی امر کرده نبی خود را که بخلق بفهماند
که مزدی از شما نمیخواهم و اجر بالا الموده فی القربی چنانکه گذشت و معنی آنست که سوال خواهند کرد که آیا دوست داشتن ایشان
حق دوستی چنانچه پیغمبر صلی الله وصیت کرده بود با ضایع و مهمل گذاشتند پس اگر جواب نیکو بدهند و شیخ طبرسی نیز از سعید بن
جبیر نقل کرده و در تفاسیر مذکور است که موقف بر صراط از امامت و ولایت امیر المومنین علیه السلام خواهند پرسید و هرکه
قابل بامامت او و اولاد اطهار که بنص خدا و رسول ثابت شده باشد نشنیده باشد ایه انجا بدهد و جواب بر آیه آیه دیگر **واسئل من ارسلنا**
قبلک من رسلنا ابن عبد البر و حافظ ابو نعیم و غیرهما از اهل سنت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که
گفت در شب اسری حق تعالی جمع کرده میان من و میان انبیا و بمن خطاب نمود که از ایشان بپرس بانکه برچه
چیز شما را بر انگیخته شده بودید چون سوال کردم همه گفتند **علی شهادة ان لا اله الا الله وعلی اقرار بنبوتک**
والولایة لعلی بن ابی طالب یعنی مبعوث شدیم بگواهی دادن آنکه خدایی بغیر از خدا نیست و بر اقرار نبوت تو
و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و این صریح است در امامت آنحضرت علیه السلام و محتاج بیان نیست آیه
دیگر **هو الذی ایدک بنصره وبالمومنین** است که حافظ ابو نعیم از ابو هریره نقل کرده است که او گفت که رسول
صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت دیدم بر عرش مجید نوشته بود **لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی**

ولی الله بعلی بن ابی طالب و این است معنی قول حق تعالی در قرآن مجید هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین
یعنی حق تعالی تایید و قوت داد ترا بیاری کردن و بالمؤمنین یعنی بعلی بن ابی طالب و اینجا سخن در کلمه مددکاری و سر
نیست که مومنان بدان شریک نه بلکه سخن در نوشتن اسم آنحضرت است بعینه تا به در پهلوی اسم خدا و رسول در عرش عظیم
بزرگتر از مراتب که هیچکس را بغیر از آنحضرت نصیب نکرده و کسی را انکار آن نرسد و دعاهای خدا و مصطفی رسول کرد
حضرت الله علیک کنت تعبیه که جنس خدا است هم رسول الله بود که گر کسی جنس باشد هم رسول الله بود و این حدیث
بطور ... و بترین نفی و تبعیت بر امامت آنحضرت صلوات الله و سلامه و همچنین آیه حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین
صاحب کشف الغمه از کتاب ... عبد الرزاق محدث حنبلی و حافظ ابونعیم و جمهور اهل سنت نقل کرده اند روایت
شده و بران رفته اند که در شان علی علیه السلام نازل شده و این فضیلتی است که هیچ احدی از صحابه بغیر از امیرالمؤمنین علیه السلام
حاصل نشده ... امام و قایم مقام باشد و معنی آیه آنست که یا محمد دفع شر دشمنان بس است ترا خدای تعالی و آن کسی
که تابع شده ترا از مومنان و کسی در مناقشه نزدیک است که شاید در شان همه مومنان باشد بر تقدیری که در شان علی باشد از جمله فضایل
او نیست و این کی گفته اند الا آنکه گوییم عام است باشد چرا که اگر مراد کافه مومنین می بود بایستی چنین باشد که
حسبک الله و المومنون پس چون قید من اتبعک شد دلالت میکند بر اراده تخصیص و اما وجه دلالت بر علی
آنکه چون حق تعالی حصر کرد کفایت شر را از پیغمبر صلی الله در خود و در آنکس که تابع او شده و همچنین آیه ... تابع بودن علی
بمقتضی روایت دلالت میکند بر افضلیت او از سایر مومنان و همچنین آیه و من عنده علم الکتاب از طریق
حافظ ابونعیم از ابن حنفیه نقل شده که آن کسی که نزد او علم الکتاب یعنی علم قرآنست آن حضرت علی بن ابی طالب است
و در تفسیر ثعلبی نیز از عبد الله بن سلام منقول است که گفت پرسیدم که کیست آنکس که نزد او علم کتاب حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود انما ذلک علی بن ابی طالب یعنی نیست آن کس مگر علی بن ابیطالب و این دال است بر آنکه
او افضل باشد پس او امام باشد نه آنکه مطلقا از این علم بی خبر اند و اینکه گفته است مراد از آنانکه نزد ایشان علم کتاب
علمای یهود که مسلمان شده اند چون عبد الله بن سلام و امثال او از آن غافل گشته که سوره مکی است و ابن سلام و امثال
او در مدینه ایمان آورده اند چنانچه از سعید بن جبیر مرویست و نیشابوری نیز در تفسیر خود ذکر کرده است و غیر او اسد جواد
دیگر هم گفته که مراد از کتاب قرآنست چه مطلق منصرف بفرد کامل میشود و لیکن مراد از اهل کتاب یهود و
نصاری است این که آن کتاب را بیان کنند حرام و حلال و فرض و سنت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و
مردم از او فرا گیرند بهتر باشد یا علمای یهود و کسانی که اعتماد و اعتباری بایمان و گفتگوی ایشان نباشد از اهل

باشد و عداوت

باشد و عداوت باشد و اوکه واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی
انفسهم الست بربکم قالوا بلی یعنی یاد کن ای محمد چون فراگرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از
پشتهای ایشان ذریات ایشان را و ذریات آدم را بیرون کرد بعضی از اصلاب بعضی و گواه گردانید ایشان را بر نفسهای
ایشان بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گواه گرفت که آیا نیستم پروردگار شما گفتند آری تو پروردگار مایی و ذکر آدم نکرد چه معلوم است
که همه از پشت او بیرون آمده اند و گرفتن میثاق را از ذریه آدم بچنان کرد که او ... رو کیفیت ...
و بعضی گفته اند و در بیان و قول زمینی است و دلالت میکند این آیه بر میثاق قبل از خلق آدم و قبل از دخول جنت بود
ایشان از جرم ... که ذریات آدم را از اصلاب ایشان بیرون آورده در مثال امور جهانی جز و خلق و عقل دادن ایشان را فرمود
و ربوبیت در ایشان عرض کرد و قبول نمودند ارواح بشریه موجوده قبل از ابدان چون ایشان ... اقرار کرد بوجود الله ازلی از آدم
و ذات بود و از ... بستنی ... یعنی ... میثاق نامیده و تعلق بدن بعضی ارواح مذکور و ... یاد آوری شد و بعضی
شده و در شکار ابدان کرده که ... وجود قابلیت ... و ... خود نشوند و ... آیه ... این شیر ... در کتب ...
از ابن حنیفه ... نقل کرده و جمهور اهل سنت از رسول صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرزند ... آدم بیرون آمد
وقت تمام امیرالمؤمنین علی علیه السلام اطلاق شده و کسی را در امیرالمؤمنین گفته اند چگونه بگیر نقل کمال و فی ثبت نام
او در امیرالمؤمنین و حال آنکه آدم علیه السلام میانه روح و جسد بود و بعضی گفته اند روح و داخل جنت شده بود و حضرت رسول
صلی الله این کلام را فرموده و این آیه را خواندند و بعد از آن بلفظ بلی ... گفتند قال الله تبارک و تعالی
انا ربکم و محمد نبیکم و علی امامکم و ... و علی امیرکم یعنی ... و دلالت چون آن سؤال و جواب واقع
شد و ذریه آدم گفتند بلی خطاب ... ... شد که من پروردگار شمام و محمد نبی و رسول شما است و علی امام شما است
امیر شما با اختلاف نسخ و کلام آنحضرت ... آدم امیرالمؤمنین نامید باشد یقین که بامارت ... شان
و خلافت و امامت او بیان فرموده ... در عالم وجود ... استحکام امارت چنانچه ملا حسن کاشی در قصیده خود گفته
پیدا نبود از گل آدم نشان هنوز کاندر ... نام علی ... گردید تعالی است و نزعنا ما فی صدورهم من غل
اخوانا علی سرر متقابلین این آیه بیان حال بهشتیان است که در بهشت در دل کسی حسد و بغض و کینه باقی
نگذاریم و بیرون میکنیم آنچه در سینه های بندگان بوده از کینه که در دل داشته و در بهشت در آیند و حالی که
برادران باشند یکدیگر را در دوستی ... باشند بر تختهای ... رو بروی هم آورده
حنبل از ابن ... و ... نقل کرده که گفت رسول صلی الله علیه در ... بود ... از فتح ... اصحاب ... وفات

و برادری که حضرت پیغمبر میان ایشان قرار داده بود میان دو شخص امیر المومنین علی علیه السلام گفت یا رسول الله در آن
وقت گویی روح از تن من رفته بود و پشتم سست شد که شما هر یکی از اصحاب را با دیگری برادر کردید و من التفات
نفرمودید و در خاطرم میگذشت که مبادا غباری در خاطر مبارک از من باشد پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بان خدایی
که مرا براستی بخلق فرستاده که ترا از برای خود گذاشته بودم چه تو از برای من بجای هارونی از برای موسی بی بعد از
من پیغمبری دیگر نخواهد بود و تو برادر و وارث و وزیر منی و تو و فاطمه این خواب بود در خانه من در بهشت و توی
یار و رفیق منی چون این کلمات را بزبان مبارک راندند فرمود که اخوانا علی سرر متقابلین متحابون
فی الله ینظر بعضهم الی بعض یعنی برادران در بهشت بر تختهایی باشند روبروی هم نشسته و دوستی
حق تعالی بر روی یکدیگر می بینند از ابو هریره منقول است که گفت شنیدم که علی علیه السلام رسول صلی الله علیه و آله
و سلم گفت یا رسول الله کدام یک از من و فاطمه را دوست تر میداری در جواب فرمود که فاطمة احب
الی منک وانت اعز علی منها یعنی فاطمه دوست تر میداری است سوی من از تو و عزیزتری نزد من از او و
و بعد از آن فرمود که گویا می بینم که تو بر کنار حوض کوثر ایستاده و مردمان را آب میدهی و بر کنار حوض کوثر ایستاده
مردمان را آب میدهی و بر کنار آن حوض ابریقهاست از نقره بعدد ستارهای آسمان و تو و فاطمه و حسن و حسین و حمزه
و جعفر در بهشت چون برادران بر کرسیهای زر و جواهر در برابر یکدیگر نشسته خواهید بود و بعد از آن خواند این آیه را
که اخوانا علی سرر متقابلین لا ینظر احدهم فی قفا صاحبه یعنی برادران بر تختها برابر هم نشسته
در مجلس بر دیگری نخواهد دید چه هر کس حرکت میکند تخت او بنظر همراه او میگردد و تا هر روی یکدیگر دیده باشند
و از حدیث اول ظاهر میشود که اینجای هارون است و مناسبت و شبیهی با رسول و در مجلس بطریق مقابل لایق برادر
پیغمبر صلی الله نیست و برادر و وزیر و وارث او است و دیگری را از حدیث دوم فهمیده میشود که از فاطمه علیها السلام
عزیزتر است و ظاهر است که فاطمه علیها السلام از همه کس عزیزتر بود نزد آنحضرت پس او عزیزتر باشد از همه کس و او
افضل همه بود و امام باشند دیگران آیه دیگر در سوره محمد است ولتعرفنهم فی لحن القول مضمون آیه سابق در
بیان حال منافقان است که نفاق را پنهان کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ظاهر نکرده اند حق تعالی کنایه ای ایشان
که ای پیغمبر ایشان را میفرماید اگر خواهیم ایشان را بتو نماییم و در کردار این سخن از ضرب حواب بجهت تعریض و توریة و رضای
تعالی میدانند کردار هر کس را و مناسب آن جزا خواهد داد و آورده اند که بعد از نزول این آیه جمیع اهل انکار
و نفاق میبودند الا که آنحضرت شناخت او را بعد از وفات امیر المومنین علی علیه السلام تفصیل حالات آینده دکر در

قوم حبیبا

قوم حبیبا و بی گفت و حدیث مصرح فرموده حافظ ابو نعیم و جمهور اهل سنت از ابو سعید خدری و غیر او نقل کرده اند که مراد از و
لتعرفنهم فی لحن القول بغض و دشمنی منافقان است امیر المومنین علیه السلام را و در کتاب کشف الغمه از حافظ ابو بکر
موسی بن مردویه نقل کرده که او در کتاب مناقب خود ذکر نموده که در جمله آیات نازله در شان حضرت امیر المومنین
علیه السلام یکی اینست و وجه استدلال باین آیه آنست که چنگی گذرانیده اند که حق تعالی دشمنی او را دلیل نفاق و بر گشتن از دین
حق خواهد بود و آنکس که چنین باشد امام و لا اقل افضل خلایق بعد از نبی خود نخواهد بود و در حق غیر آنحضرت از صحابه واقع نشده که بجهت برای
دیگر آیات گفته شده که دشمنی او سبب کفر شده باشد و حکیم سنائی در بیان آنکه دشمنی او کار بد است نیسته نموده
حب آن دوده از ضمیر برفت : نه پرود دون ازین علی نیست : آنکه بر تیغی بدین آمد : نزد عاقل حکیم چون آمد : دور دو به دیده اقرار
با نیاشش زبانهای بهشت : جانب هر کار علی نکوست : هر که گواهش من ندارم دوست : هر که چون خاک نیست بر در او
گر فرشته است خاک بر سر او : آیه دیگر قول حق تعالی است در سوره بقره الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا
انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون نزول این آیه
شان صابرانست میفرماید که چون ایشان را برسد سختی و مکروهی گویند ما از آن خداوندیم و برحسته از و بازگشت آن
و شاکریم و ما بسوی حق باز گردنده گانیم اعتراف و اعتقاد بروز بازگشت داریم آن گروه که در مصیبتها آن کلمه بزبان
آورند یعنی جمیع استرجاع نمایند بر ایشانست صلواتها از پروردگار ایشان رحمت بزرگی در وقت بیت و اکثر وهند نمیران ایشان
راه یافتگان برضا و تسلیم و یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم و اجر جزیلست و در تفسیر ثعلبی و تفسیر نقاش و غیرهما مذکور است
که این آیه در شان امیر المومنین علی علیه السلام نازل شده وقتی که خبر شهادت سید الشهدا حمزه باو رسید او بکلمه استرجاع تکلم
نمود و در تفسیر [illegible] مسطور است که روایتست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چون خبر شهادت جعفر ابن ابی طالب
بحضرت امیر المومنین علیه السلام رسید فرمود که انا لله وانا الیه راجعون چون پیش از آن کسی این کلمه را در حادثه
گفته بود حق تعالی عمل ذکر این آیه فرستاده و فرمود این کلمه را سنتی گردانیدیم تا هر مصیبت زده بسبب آن حضرت اقتدا کند
و این کلمه گوید از این بر وی صلوات و رحمت باشد و وجه استدلال این آیه بمطلب از دو وجه است اول آنکه مستحق بودن صلوات و
رحمت از جانب حق تعالی بجهت پیغمبر بنا بر مخصوص معصوم است و اظهار رحمت الهی مخصوص آنحضرت است و این دال است حضرت
او علیه السلام چون عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت است و وجه دویم حصر کمال اهتدا در او است [illegible]
او در اولئک هم المهتدون چنانچه در آمده انما انت منذر ولکل قوم هاد و در آیه انا هدیناه السبیل گذشت
و این دلالت بر افضلیت و دلالت دارد و هر کاه افضل باشد اولی است امامت خواهد بود در باب اول گذشت اقتضی

یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون آیه دیگر علی آل یس
یعنی سلام بر آل یس و قوم او چنانچه گویند فلانیان و بعضی گفته اند آل یس هم نام اوست و چون سینا و سینین و از قرا
نافع و ابن عامر و یعقوب آل یس خوانده اند از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که مراد از آل یس آل محمد است صلوات الله
علیهم اجمعین که یس نامی از نامهای بزرگوار آنحضرت است و میر فرموده اند در احقاق الحق فرموده که چون حق تعالی درین
سوره مبارکه مخصوص ساخته است چند پیغمبر را بسلام مثل نوح و ابراهیم و موسی و هارون که گفته است سلام علی
نوح فی العالمین سلام علی ابراهیم سلام علی موسی و هارون پس گفته سلام علی آل یس
و ختم سوره را بالسلام علی المرسلین کرده است و روشن است که سلام بر ایشان بجهت تشبیهی در اثنای سلام
بر انبیا و مرسلین دلالت صریح دارد بر آنکه ایشان در درجه پیغمبرانند پس البته باید که معصوم باشند و عصمت شرط است در امام
و [illegible] است پس بر سبیل امامت افضل و اولی باشند بعد از آن فرموده که مؤید عرفست آنچه ابن حجر در صواعق از فخر الدین
رازی نقل کرده که گفته اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله در پنج چیز مساوی آنحضرت شده اند و با او برابر یکی در سلام که حق تعالی فرموده السلام
علیک ایها النبی سلام علی آل یس و دیگر صلوات بر ایشان در تشهد که اللهم صل علی محمد و آل محمد و دیگر در
طهارت و [illegible] که آنحضرت را مخاطب ساخته بکلمه طه یعنی در شان ایشان فرموده و یطهرکم تطهیرا
و دیگر تحریم صدقه که چنانچه بر آنحضرت حرامست ایشانرا هم حرامست و دیگر در محبت که در شان او فرموده فاتبعونی یحببکم الله
مرا دوست دارید تا خدای تعالی شما را دوست دارد و در شان ایشان فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی یعنی بگو شما را [illegible] در نبوت نمیخواهم الا آنکه اهل بیت مرا دوست دارید و آیه و ما ارسلنا من
قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون چون قریش میگفتند که
باید که ملک را برسالت فرستد تا خلق را دعوت نماید و قول ایشان را این آیت فرستاد یعنی ما نفرستادیم پیش از
فرستادن تو مگر آدمیان را بزبان ملائکه وحی فرستادیم و سنت الهی بر آن جاری شده که بشر را برسالت فرستند [illegible]
پس بپرسید از اهل ذکر که کتابهاست یعنی علمای اهل کتاب را اگر نمیدانید پس دانند که انبیای گذشته همه بشر بوده اند و حافظ
محمد بن موسی شیرازی که از علمای اهل سنت است در مستخرج از تفاسیر اهل سنت برآورده و از ابن عباس نقل نموده که
مراد از اهل ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین است که ایشان اهل ذکر و علم و عقل و بیان اند و ایشان اهل
بیت نبوت و معدن رسالت و محل نزول ملائکه اند و الله [illegible] مؤمن نام نهاده اند مؤمن را الا بجهت کرامت امیر المؤمنین
علیه السلام و بعضی روایت کرده همین معنی را از سفیان ثوری از سدی از حارث از ابن العباس و آیه استبقوا الخیرات

آیه انست

آیه انست که آن کسی را که حق سبحانه و تعالی اهل ذکر گفته باشد و سایر امت را امر نموده بسؤال کردن از ذکر او و وجود الا امام [illegible]
در نهایی و بنابرین قطعا عالم اوست و آنکه امیر المؤمنین خوانده روایت آدم و در اکرام شفقتی خوانده شده است آیه دیگر ام
یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله است که از اهل سنت ابن حجر در کتاب صواعق گفته که
ابو الحسن مغازلی از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرموده که فی هذه الآیة نحن الناس و الله
یعنی درین آیه لفظ ناس که واقع شده مراد ماییم از آن [illegible] است چه مراد انست که آیا مردمان حسد میبرند بر آن
چیزی که خدای تعالی داده است مردم مراد آن مردمی که مردمان بر ایشان حسد میبرند اهل بیت اند و این دلالت بر علی اکمه
کسی که محسود مردمان باشد خصوصا در امر دین البته افضل خواهد بود و آیه حسبنا الله و نعم الوکیل که چون ابو سفیان از
غزوه احد برگشت [illegible] که متوجه مدینه بوده مبالغه نموده که چون محمد را [illegible] ایشانرا بترسانند و چون آنحضرت بلشکر
اسلام رسید گفتند حق تعالی ما را یاری دهنده و کفایت کننده است و او نیکو کارگذار است و در کشف الغمه مذکور است که ابن
مردویه که از علمای اهل سنت است و ابو رافع که از علمای ایشانست نقل نموده که چون ابو سفیان از مدینه گذشت
خبر آورده که از برگشتن پشیمان شده قصد آمدن بمدینه دارد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم امیر المؤمنین علیه
السلام را فرستاد [illegible] ایشان بر شتران سوار شده اند و اسبها را کشیده اند [illegible] چون حضرت امیر
ایشان رسید دید که بر شتران سوار شده اند که بمکه میروند و در اثنای رفتن چون بآنحضرت رسیدند و از شوکت و
لشکر کفار مذکور ساختند و گفتند که ان الناس قد جمعوا لکم یعنی جمعیت کرده اند که بر سر شما بیایند و خوش آمدند
اسلام را بترسانند آنحضرت ضعف نکرده و نترسید و گفت حسبنا الله و نعم الوکیل و دلالت
این آیه بر مقصود آنکه بمقتضای قول حق تعالی که درین آیه گفته فاخشوهم فزادهم ایمانا یعنی ترسانیدن ایشان
بهیچ وجه خللی در اخلاص ایشان راه نیافت بلکه در ایمان افزودند و کسی که زیاده شود ایمان او از همه ملک و ایمان
و ترس [illegible] شجاعت و اعتقاد و خالص تر و در دین تمام تر خواهد بود از دیگران پس افضل باشد و تقدیم غیر او بر او تقدیم مفضول
بر افضل باشد آیه دیگر قول حق تعالیست افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله
کتاب موسی یعنی آیا هر که باشد بر برهانی و حجتی از پروردگار خود که او را دلالت براه راست کند و از پی در آید
و برهان او را گواهی از خدای تعالی که بجهت گواهی او خودی و پیش از آن قرآنست برابر
آنکه بر آیات طلب عمل [illegible] کننده که کتاب [illegible] اهل کتابند او مؤمن مخلص باشد و عبرت [illegible]
اهل بیت روایت کرده صاحب بینه رسول الله است و شاهد امیر المؤمنین علیه السلام است چه او در تصدیق نبی امی و شاهد

بوجود او تابع یعنی ان قرائت [illegible] باشد یکی که بیابت طلبد [illegible] بجوابست کفته که صاحب [illegible] مومنان کی
یا بمومنون [illegible] شاهد جبرئیل است و از طریق اهل سنت روایت است که صاحب بینه رسول است و شاهد امیر المومنین علیه السلام است
جناب او تصدیق نبی داشته بوجود او تابع یعنی متبع قرائت و ابن جریر طبری و ثعلبی و حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله [illegible]
و مجاهد و امام فخر رازی در تفسیر کبیر ذکر کرده اند که مراد از شاهد امیر المومنین علیه السلام است و یعنی اکرچه تلوه یعنی در پی او است
شاهدی که از جنس او ست چون من درینجا از برای بیان جنس است یعنی این شاهد از محمد است و شک نیست که کواهی برات
او باید که از اهل او اشرف خلایق باشد خصوصا وقتی که از او باشد و لفظ تلوه دلیلست بر آنکه علی ابن ابی طالب علیه السلام دوم
رسولست بی فاصله زیرا که اشتقاق کرده تلوه [illegible] باشد پس بجوهر تقدم توقف داشت بر او غیر او و دیگری [illegible]
و موید علویت حدیث انت منی و انا منک و شرف این اختصاص بغیر از آنحضرت دیگری نیافت و این آیه نیز بر
خصم دلیلیست ظاهر و دیگر آیه دیگر من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من
قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا و در تفاسیر اهل سنت مسطور است که این آیه در شان امیر المومنین
علی علیه السلام و حمزه و جعفر بن ابی طالب و عبیده بن الحارث نازل شد معنی آیه آنکه [illegible] رسول صلی الله علیه و آله روز
قیامت ایمان آورده اند دو قسم اند قسمی آنانکه عهدی که با خدا و رسول صلی الله علیه و آله نمودند وفا نمودند و ثابت قدم
باشند چون حمزه که روز احد شربت شهادت چشید و جعفر طیار که در جنگ موته شهادت یافت و قسمی آنند که انتظار
شهادت دارند و آرزوی آن مینمایند چون حضرت امیر المومنین علیه السلام و ایشان تغیر عهد ننمودند و سخن خدا
مثل [illegible] بخلاف [illegible] ثبات قدم ورزیدند و آرزوی این مرتبه هم کردند [illegible] کاش ایشان
[illegible] بود و در وقت [illegible] حکومت و آرزوی ریاست داشتند و از امیر المومنین علیه الصلوة و السلام
مرویست که فرمود که در وقت تلاوة این آیه فیما نزلت والله وانا المنتظر وما بدلت تبدیلا یعنی بخدا
قسم است که این آیه در شان ما نازل شد و آن انتظار کشنده که حق تعالی فرموده منم و هرکز تبدیل سخن خود نکرده من
بوده و الحاصل مراد از استشهاد این آیه آنست که صادق العهد منتظر حضرت امیر المومنین علیه السلام است و کسی که
حق تعالی او را این در صفت ستوده یاد کند نسبتی بدیکران ندارد و مستحق نیابت و خلافت او خواهد بود و دیگر
آیه افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا کسی که میداند
باشد مثل تو بر دو کار [illegible] دانند همچون کسی است که نابینا باشد بل در انکار قران کسانند هم چون
ابوجهل و امثال او چون منافقان این دو طایفه مانند هم هستند و تنبیه پذیر نمیشوند بقران که صاحبان عقل جای این اصل

کلام اگر

کلام اگر حق تعالی فرموده است بکمال امیر المومنین و دیگران که بهره خداوند فرستاده باشد [illegible] یا جاهل [illegible]
و نکوید که بیانه بر او برتست و یعنی و صاحبان عقل دوست میدانند چنانچه شاعر گفته انما ینتفع بالامثال الذین
یمیزون القشر من اللباب یعنی نفع از امثال و مواعظ آنگاه انسانی یابند که مغز را از پوست جدا توانند و چنانکه حکیم سنائی
گوید شعر عاشقان جان و دل فدا کردند ذکر او روز و شب غذا کردند سک ان دست استخوان جوید تخمیر
مغز جان جوید حسن بیند کدورت نغزد مغزد او همه حیات از انامغز آیه دیگر اول سوره عنکبوت الم احسب الناس
ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون الف اشاره است باسم الله و لام بلطیف و میم بمجید آیا [illegible]
مردان کمان بردند که بهر آنکه ایمان آوردیم فروگذاشته شوند و دست از ایشان بردارند و حال آنکه باید امر و نهی آزموده
شوند یا در نفس و مال ابتلا کرده و بجهاد و بهجرت امتحان یابند و مخلص از منافق و بصیر از غافل متمیز کرده [illegible]
آنچه است این آزموده میشود قرائت و مرده ظاهر و ورقان روایت ایشان بر آیت فیفضل [illegible] و لهذا قران در شان
او تعلیق کرده اند و سبب دیگر حضرت امیر المومنین علیه السلام است و ممتحن شدند او طایفه ناکثین و قاسطین
و مارقین چنانچه آنحضرت خود فرموده که انا دابة الارض یعنی جنابکه دابة الارض امت استیاز مسلمانان است
از کافران من نیز سبب امتیاز خلقانم از آنکه مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این آیه را بر اصحاب
خواند امیر المومنین علی علیه السلام سوال نموده گفت یا رسول الله ما هذه الفتنة یعنی این فتنه کدام است
و بچه چیز آزموده میشوند آنست حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی بک وانت مخاصم علی
المخصومین یعنی یا علی بتو آزموده میشوند و ترا دشمن خواهند داشت و دشمنی خواهند کرد و تو هم دست خصومت
و دشمنی ایشان می باشی حاصل آیه چنانچه فخر الدین رازی [illegible] تصریح کرده اند آنست که مردم بمجرد لفظ کلمه
اسلام راضی نمیشوند بلکه بانجح تکالیف مامور میشوند و ممتحن میکردند و از آنجمله از مایش محبت و متابعت آنحضرت
و این متعلق است از نفس هم فضایل و کمالیت الکامل بکمالات ام بحبر نظم ای دل از تو جان شناختی [illegible] هم
گفتی همه گفتی آیه دیگر وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المومنین سبب نزول
این آیه آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله راز با بعضی از زوج گفت که آن تحریم ماریه یا عسل [illegible]
اول و دوم را اخفای آن فرموده عایشه و حفصه از آن آشکار کرده حق تعالی فرستاد که اکر [illegible] کنند و دو از آن رسول خدا
کوشیده شما دو را بتر باشند و الا کر در آزردن آنحضرت هم پشت شوید پس بتحقیق که حق تعالی او را یاری دهد و جبرئیل رفیق
او است و کدام یاری و مدد کنان از مومنان و اتباع و اعوان او بدینه مراد امیر المومنین است چنانکه صالح المومنین آن حضرت

احسب الناس

وطبری نقل میکند که روایت از ضحاک بن مزاحم که چون این آیه آمد رسول صلعم دست علی ابن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود
ای مردمان صالح المؤمنین این است و صاحب کشف الغمه از عز الدین عبد الرزاق محدث حنبلی و از حافظ ابوبکر بن مردویه
از ابن عباس و همچنین صدوق در تفسیر خود از ابن عباس و ثعلبی در تفسیر خود و بکلی جمیع مفسران اهل بیت نقل کرده اند که مراد
از صالح المؤمنین امیر المؤمنین علیه السلام است و تحقیق مقام آنست که مراد از صالح اصلح است و دلالت عرف و استعمال
بجهة آنکه هرگاه گویند فلانی عالم قوم است از او قبیلات مراد آنست که اعلم و ازهد است و عرب چون گوید فلان شجاع
القوم غرض آنست که انجمع که فلانی شجاع قوم است یعنی از همه شجاعتر است و یقین است که جائی که حق تعالی گوید
که جبرئیل مددکار رسول و اثنی را جوید که البته اکمل اصلح را اقوا و اشرف خواهد بود و لایق بجلالت کلام نیست که بنیت
الحال اسوسطی اراده نماید و البته اگر حاکمی یا پادشاهی دشمنی از دشمنان خود تهدید نماید که فلانی یار و مددکار منست کسی
تهدید میکند که ازو مشهورتر و معروفتر و قوی تر نباشد چنانچه حضرت امیر معاویه را تهدید بمالک اشتر نمود و آنکه آنست که حضرت
امیر چون خبر فوت او را شنید گفت از برای من چنان بود که من از برای رسول خدا بودم که این آیه را دلالت تمام است
بر افضلیت که مقصود ماست و مناقشه را مجال نیست و کسی نمیتواند گفت که صالح مؤمنان بر دیگران هم اطلاق کرده میشود چرا که
مقصود نباشد چه هرگاه مراد از صالح اصلح است افضل خواهد بود و تقدیم مفضول بر افضل قبیح است آیه دیگر در آخر سوره فتح
فآزره فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات
منهم مغفرة واجرا عظیما ظاهر آیه تمثیل حال اسلام است که در اول ضعیف بود و هر چند بر آمد قوت گرفت
چنانچه زرع و کشت ضعیف است که در اول از زمین خرد و ضعیف بر می آید و آهسته آهسته قوی و سطبر میشود و بر ساق خود قرار
بجهت یکجهتی میگیرد و آنکه کیفیتی که تعجب می آورد مزارعان را و اسلام نیز در تعجب می اندازد عقلا را و بخشم می آورد
کافران را بجهة کیفیتی دیگر که این اسلام را وعده کرده است حق تعالی از برای آنکه ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند
آمرزش گناهان و مزدهای عظیم از نعیم بهشت و آنچه از برای ایشان آماده شده و علامه حلی ره در کتاب نهج الحق
و کشف الصدق این آیه را دلیل ساخته اند برای این مطلب که اثبات امامت امیر المؤمنین ع است اول آنکه فاستوی علی
سوقه و از حسن بصری نقل کرده که گفت که مراد از استوای دین اسلام بقوت باشد و راست شدن اسلام است
بشمشیر علی ابن ابی طالب علیه السلام و نیشابوری در تفسیر خود از علما نقل کرده است موافق آنچه از حسن بصری نقل شد هرگاه
استوای دین اسلام بقوت بازو و شمشیر آنحضرت شده باشد یقین افضل خواهد بود و کسی را انکار نرسد چه از جبرئیل
آنحضرت کی امده است که در جنگ احد اینچنین صدای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و گوش جهانیان

رسید

رسید دویم یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار که چون کفار عداوت و ثبات قدم آنحضرت را در دنیا دیده و شنیده که
چه فتحها از برای او آماده است در آخرت بخشم آمده و بعض و کینه زیاده کرده اند پس مراد از آنچه سبب تعجب
و باعث خشم گشته آنحضرت است و این نیز بر افضلیت دلالت دارد که کسی را غیر از آنحضرت آن مرتبه نبود که یعنی
یختص باو تعلق گیرد و دلیل سیم وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما جماز
ابن عباس روایت در شواهد التنزیل که از تصنیفات یکی از علمای اهل سنت است مسطور در بیان علامت سوره
که بعد از نزول از رسول خدا پرسیدند که یا رسول الله این آیه در شان که نازل شده جواب فرمودند که در روز قیامت
لوائی از نور خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که برخیزد سید مؤمنان و آنکس که بعد از بعثت محمد ایمان
آورده اند با او گرویده اند پس علی علیه السلام قدم میکند در آن علم نور او سید مهد و در زیر علم جمیع مهاجر و
انصار حاضر میشوند و غیری در آن جائی نخواهد داشت و با ایشان ندا میرسد که صفت شما را بیان کرده ام در قرآن
ثمار بهشت قرار داده و شما را از من آمرزش گناهان و مزدهای بزرگ است و علی علیه السلام این جماعت که در زیر
لوا جمع اند داخل بهشت میکرد و هر کس بمنزل خود میرسد و علی علیه السلام باز دیگر بجای خود باز میگردد و جمیع است
را با دو نشین میکنند و شیعیان آنحضرت ببهشت میرسند و دوزخیان را طرف دوزخ میفرستند چنانچه حق تعالی در آیه
دیگر اشاره بحال این دو گروه نموده والذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم اجرهم ونورهم
بیان حال اعیان دین و دوستان آنحضرت است والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا اولئک
اصحاب الجحیم اشاره بحال دشمنان و منافقان است یعنی آنکه ایمان آورده و عمل نیکو کرده مزد ایشان
و باداشن آن میابند و آنها که منکر شده اند و آیات و دلایل را تکذیب کرده اند اصحاب جحیم اند آیه دیگر هم
در این سوره مبارکه است والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا
یبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود که مناقبی که در این آیه
واقع مذکور است مخصوص آنحضرت است و در دیگران آن اثبات نمیشود و تفصیل این بعد از این است
و در احادیث خواهد آمد و برخی در باب مناقب او مذکور خواهد شد بمجمل آنکه غلظت و شدت او بر کفار و تواضع و فروتنی
او بمسلمانان و بسیاری رکوع و سجود و طلب فضل و زیادتی اجر و خشنودی از باری تعالی و ظاهر بودن اثر عبادت
از جبین مبین آنحضرت که چون خورشیدی تابنده هر یک بحدیست که قلم از بیان آن عاجز است چه مرتبه
که امام زین العابدین را که از کثرت عبادت سجاد و ذو الثفنات میگفتند یعنی بسیار سجود و صاحب پینه ها

سجده آنحضرت منسوبست بود و میفرمود که عبادت ثقلین در برابر عبادت آنحضرت قدری ندارد و از عادت ظاهر خواهد
شد که آنحضرت در هر یک ازین صفات مرتبه ایست که دیگری را قدرت رسیدن آن مرتبه نیست پس اولی به باشد خاصه که خود
نیز در تجربه اشاره بآن نموده گفت و لانه اعبدهم و هر که اعبد باشد افضلست و چون افضلست تقدیم غیر روا جایز نیست آیه
دیگر والو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین ومبین آیه
نص است در امامت آنحضرت زیرا که دلالت دارد بر آنکه اولی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله کسیست که دارا این
صفت باشد از ایمان و خویشی و مهاجرت و اجماع اهل اسلام است بر آنکه بعد از رسول صلی الله علیه و آله کسی که بوده که این صفات
ایشان خلاف شد ابی بکر و عباس و امیرالمؤمنین علیه السلام عباس اگرچه مومن و خویش بود اما مهاجر نبود و ابوبکر
بر تقدیر صحت ایمان در هجرتش از اولو الارحام نبود پس متعین شد که اولی بامامت و خلافت علیه السلام باشد آیه دیگر هل
یستوی هو ومن یامر بالعدل وهو علی صراط مستقیم است و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که او
فرموده مراد از آنکس که امر بعدل مینماید و بر راه راست ثابت قدم است امیرالمؤمنین است و حق تعالی درین آیت
مثل زده است از برای ذات مثلی بشبه و ضعفای که از او به بندگان رسیده و خود چه رسیده از نعمتهای دینی و
دنیائی و از برای تابعان که مسعود کفار نمیرسد و نفع دنیوی خود از آن تابعان متصور نیست و در آخرت بسبب پرستش آنها کال
مزد خواهند یافت کمال مرتضی علی امامت و متابعت او بسبب نفع دنیا و در آخرت بسبب پرستش آنها کمال خواهند
یافت نه متابعت کسانی که در آن نفع نباشد خاصیت این تمثیل آنست که حق تعالی او را برای نفس خود مثل زده
باشد و اینست که در اعلی درجات فضیلت و علم و سخاوت و استحقاقات باشد و هر که چنین باشد افضل خواهد بود و چون افضل
باشد تقدیم غیری بر او جایز نخواهد بود آیت دیگر قول حق تعالی در سوره رعد الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی
لهم وحسن مآب طوبی اشارت بشادی و خرمی در بهشت و فرح ایام بهشت است بخت و شور است
که درختی است در بهشت یعنی آنان که ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند ایشان راست خانه کامل خوشیست و نیکو
بازگشتی است بازگشت ایشان و از ابن سیرین مرویست که طوبی درختیست در بهشت که بیخ آن در خانه حضرت
و شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر از حضرت رسالت علیه السلام روایت نموده که فرمود طوبی شجرة اصلها فی
داری وفرعها علی اهل الجنة بنیانات و بار دیگر فرمود که اصلها فی دار علی وفضل از آن اهل و تا اولی رسید
که شما گفته بودید فرمود بیخ آن در خانه منست و الحال میگویم بیخ آن در خانه علیست و حضرت در جواب فرمود که خانه
خانه من و علی یکیست و این دلیل ظاهر است بر آنکه آنحضرت اشرف و افضل خلایقست و تقدیم او بر همه واجب
یعنی طوبی درختی است که بیخ آن در خانه من است و شاخهای آن در خانه هر

ولقد خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون یعنی از آنها که آفریده ایم از برای بهشت گروهی اند که بسیار نیکو
مستوجب بهشت کننده اند صفت ایشان آنست که راه مینمایند بحق و بحق عدل میکنند در احکام خود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
مضمون این آیه را باولاد طاهرین خود و تابعان و محبان ایشان تعیین کرده نسبت بدیگران از آنکه چه فرق آنچه گفته شد از
سوره و حافظ ابن مردویه از آن نقل کرده است از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود ستفترق هذه
الامة علی ثلاث وسبعین فرقة اثنتان وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة وهم الذین قال الله تعالی و
ممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون وهم انا وشیعتی یعنی زود باشد که این امت متفرق شوند
و سه فرقه شوند هفتاد و دو فرقه از ایشان در آتش باشند و یک فرقه در بهشت و آن یک فرقه آنانند که حق تعالی در شان ایشان
این آیه فرستاده و مراد از ایشان منم و شیعیان من و فرزندان دیگر که امامی گفته است که اکثر مفسرین بر آنند که مراد ازین
آیت قوم محمد است صلی الله علیه و آله مهاجر و انصار و از ابن عباس مرویست که مراد امت محمد است صلی الله علیه و آله از انس بن مالک
مرویست که گفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این آیت را خواند و فرمود و مبشر که از امت من قومی بر حقند تا روز قیامت
نزول عیسی و حاصل کلام آنکه از روایات مفهوم میشود که بعضی از امت بر حقند و مقتضای جمیع بیان این آیه و روایت این
مردوده آنست که مراد بقوم مذکور علی علیه السلام و شیعیان او باشند و ظاهر است که طلاقی تفرقه و اتباع ایشان آنرا
حمل شده و مخالفت و منافات میان ایشان و شیعیان آنحضرت کامل ظهور دارد و قاضی ابن خلکان در تاریخ خود در احوال
مالک بن هیثم قرشی که شیعه او را دوستی علی علیه السلام معروف است چنانکه ابحث علی الحسن جمع نشوند مگر در قلب مؤمن حق آنست
که دو اسدی گفته شد در زمان عثمان ابن عفان اعدا دوست علی علیه السلام بوده باشد و هر که او را بنا بر حقیقت اعتبار باطل خود سبب و
جدا از دست کسی بعد از طرف دیگر نسبت مخالف بنا نهند خصوصا ابن ملجم جانی او را کافیست است آیه دیگر ولما ضرب
ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون یعنی چون زده شد عیسی بن مریم مثل قوم تو از آن فریاد کننده آوازها بر
و فریاد در تفسیر این آیه قول نقل کرده که مشرکان گفتند عیسی مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز
مخلوق باشند چنانچه گروهی گویند رواست که عیسی بن الله باشد معبود باشد پس چرا ملائکه که دختران خدا
باشند و کی دیگران معبود ایشان وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن الزبعری گفت که عیسی و عزیر و ملائکه
خدای پرستیده میگویند یعنی در آتش باشند پس ما راضی ایم که با ایشان باشیم و رسول صلی الله علیه و آله گفت
جاهل بوده تو الفاظ ما لما یعقل نیامده و یعنی رضا دادند عقلهای آیت نازل شد و علامه ثعلبی نقل کرده که چون
رسول صلی الله علیه و آله مرتضی علی علیه السلام گفت گروهی قتل و شبیهی است یعنی علیه السلام بعضی در محبت غلو کرده و بهلاک

شده‌اند و بعضی در دوستی هلاک شده‌اند و منافقان با هم گفتند که امروز علی را [illegible] که راضی نشود که علی الغیر او تفضیل
دیگری شده کند و این آیت نازل شد و هرگاه حال او حال عیسی و حکم او حکم عیسی باشد لابد افضل خواهد بود و تقدیم غیر افضل بر افضل
جایز نیست و احمد بن حنبل در مسند خود حدیث مذکور را از جهت طریق نقل کرده که [illegible] اینست که رسول صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین
علیه السلام گفت که ترا مشابهتی است بعیسی علیه السلام که یهود او را دشمن داشتند و هلاک شدند و نصاری او را دوستی
او افراط نمودند تا که مرتبه از برای او قرار دادند که در آن مرتبه نبود و امیر علیه السلام فرمود و یهلک فیّ رجلان محب
مفرط بما لیس فیّ و مبغض یحمله شنآنی علی ان یبهتنی یعنی هلاک خواهند شد بسبب من دو کس یکی دوستی که محبت
من افراط نماید و مرتبه که مرا نباشد از برای من اثبات کند و دشمنی که دشمنی من ایشان را بر آن دارد که نسبت
دهند بمن چیزهایی که نکرده باشم و همچنین ابن مغازلی در کتاب مناقب و محمد بن [illegible] در [illegible] از کتب
[illegible] علیه السلام [illegible] در کتاب عقد [illegible] ذکر کرده‌اند بعضی مضمون را بعبارات مختلف و این معلوم است که
[illegible] است و آنچه از آنحضرت [illegible] رسیده مثل کندن در خیبر و [illegible] سنگ از سر آن چاه و کشتن [illegible]
[illegible] کردن [illegible] که [illegible] داده [illegible] و ظهور آمده که بعضی [illegible] بسبب
آن که آنحضرت را [illegible] یعنی فاطر الارض و السموات خالق الاحیاء و الاموات [illegible]
گفته‌اند [illegible] چنانکه در باب عیسی علیه السلام نیز [illegible] آیا [illegible] است یا معبود و خالق یا مخلوق
چنانچه شافعی گفته [illegible] یموت الشافعی و لیس یدری علیٌ ربه ام ربه الله یعنی [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] از نسبت آنحضرت [illegible]
[illegible] و محبت [illegible] یا [illegible] تیغ کشیده‌اند [illegible]
[illegible] خود [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] دیگری [illegible] شاعر [illegible] گفته است نظم کم بین من شک فی [illegible] و بین من
قیل انه الله [illegible] نسبت [illegible] دیگر [illegible] است [illegible] امامت [illegible] علیه السلام [illegible]
اتبع الهدی آیه دیگر یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم یعنی ای
مؤمنان اجابت کنید خدا و فرستاده او را چون بخواند شما را بآن چیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه [illegible]
[illegible] است [illegible] سبب [illegible] است و [illegible] ولایت امیرالمؤمنین
علیه السلام [illegible] ابن مردویه [illegible] نازل شده [illegible] ولایت [illegible]

چنانچه ظاهر است و متبادر بفهم پس دلالت میکند مفهوم آیت بر وجوب اطاعت آنحضرت و اعتقاد خلاف او چه ظاهر است دلالت
بر وجوب دارد و امام فخر رازی هم تصریح بآن نموده یا مراد حضرت و محبت است و لازم می آید تفضیل او بر غیر او زیرا که حضرت
غیر آنحضرت از آنست هیچ مرد را واجب نیست و بر هر تقدیر مطلب ثابت است آیه دیگر من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها هر که بیاید و کند نیکویی پس مر او راست ده بار مانند آن [illegible] و تعیین
شده نیست [illegible] غرض اظهار زیادتی [illegible] محققان گفته‌اند [illegible] نیکی [illegible] رسد که [illegible]
ایجاد و آفرینش [illegible] حسن تقویم و تربیت و رزق و بعث و انزال کتب و تبیین حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول
و هر یکی حسنه موقوف بر این ده است و هر که کند سیئه یعنی فعل بد پس جزا داده نشود مگر بمانند آن و وجه دلالت این
آیت [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود الحسنة حبنا اهل البیت و السیئة بغضنا من
جاء بها اکبه الله علی وجهه فی النار یعنی حسنه دوستی ما اهل بیت است و سیئه دشمنی ما هر که
محشر در آید [illegible] خدای تعالی او را [illegible] اندازد در آتش دوزخ و حرف در دوستی شما نیست چرا که دوست داشتن
جمیع مؤمنین حسنات است بلکه حرف در دشمنی ایشانست چه در دشمنی غیر ائمه معصومین علیهم السلام این قسم وعیدی [illegible]
[illegible] دوزخ کردن واقع نشده است و این دلالت بر افضلیت دارد و چرا که این مرتبه اثبات علیه السلام و چون حضرت
در میان ائمه اهل بیت افضلیت در دشمنی و عذاب بیشتر خواهد بود و [illegible] آیه دیگر ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا یعنی [illegible] فرستادیم و میراث دادیم قرآن را یعنی [illegible]
آنان که برگزیده [illegible] عطا کنیم بعد از تو یعنی علمای امت تو [illegible] حدیث است که العلماء ورثة الانبیاء و در طریق اهل
بیت علیهم السلام [illegible] که مراد ائمه معصومین اند چه وصف اصطفا و برگزیدن ایشان لایق است بحقیقت ورثه انبیا [illegible]
علما ایشانند که عارفند بحقایق و دقایق قرآنی و چون میراث [illegible] آیه و قرآن [illegible]
[illegible] میراث خوانده [illegible] حافظ ابوبکر بن مردویه با امامیه اتفاق کرده که این آیت در شأن امیرالمؤمنین
علیه السلام نازل شده و مراد از الذین اصطفینا آنحضرت است و یکی از معاندین گفته علی بن ابی طالب [illegible]
چه علم بحقایق آن [illegible] مطلوب تمام نیست [illegible] ابوبکر [illegible] در این میراث شریک [illegible]
که خود معترفند [illegible] جاهل ترین مردمان بودند حتی الکلاله [illegible]
فقیه تر [illegible] در میراث چون شراکت [illegible] باشند و تفضیل [illegible] آنحضرت
برگزیده و وارث علم انبیا باشد افضلیت و تقدیم غیر افضل جایز نیست آیت دیگر حق تعالی در سوره [illegible]

فرمود وفی الارض قطع متجاورات وجنات من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء
واحد الخ الا آسمان اشعار خود کرده که قطعهای زمین را بیکدیگر پیوسته بعضی قابل زراعت و درو بوستانها
از انگور و خرما و دیگر کشتها و بعضی درختان چند شاخ از یک اصل و بعضی چنان و همه از یک آب سیخورند و رنگ و طعم و
شکلهاشان مختلف و درینجا آثار صنع و قدرتست جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده که چون این آیت نازل شد رسول
صلی الله علیه فرمود که ای علی مردمان از اشجار متفرقه اند و من و تو از یک درختیم و صاحب کشف الغمه نیز همین روایت را از
حافظ ابی بکر بن مردویه بهمین طریق نقل کرده و چون قرآن ظاهری و باطنی است ظاهرش آنست که اول مذکور شد
و باطنش آنکه جابر فکر کرده و این کنایه است از اتحاد دینی و وصی صلوات الله علیهما مثل درخت کرده و مراد گشته باشد
و از یک بیخ آب خورد و از فضل و رحمت الهی و در احادیث نیز چنین مضمون مکرر واقع شده و از آنجمله که شیخ اربعه
خلقت انا وعلی من نور واحد یعنی خلق کرده شده ایم من و علی مرد و از یک نور چنانچه حکیم سنائی
گفته شعر هر دو یک قبله و خردشان دو هر دو یک روح و کالبدشان دو هر دو یک گوهر ز یک صدف بودند هر دو
بر آیهٔ شرف بودند دو رونده چو اختر گردون دو برادر چو موسی و هارون آیت دیگر الآمن تعنی
که مراد امیرالمؤمنین است علیه السلام چون مراد از متابعت برادری و فرمان برداری ظاهری و باطنی است که شایسته از
ازین بابن بوده باشد و این نوع متابعت دیگری رسول الله اکر دیگر مخصوص بانحضرت بود و این دلیل بر افضلیت
او دیگر واجعل لی لسان صدق فی الآخرین است که خلیل الرحمن از جد جاهای که از قاضی الحاجات از برای
خود مسئلت مینمود کی این بود که ای جابر ای کردان ام نیک مرا بزبان اتقیائی که از پس من آینده و در عاش بر اجابت
دعیع ام ثنای آنحضرت میگویند با آنکه چون ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را مراد و عرض کرد که گفت خدایا گردان او را
از ذریت من که مراد از ایشان صدق مرد صادق باشد یعنی ظاهر کن از برای تجدید اصل دین من است که علی
از ذریت من قاطع این است که مرتضی علیست علیه السلام و این روایت ملا ابن مردویه نیز از اهل سنت روایت
کرده است و بعضی گفته که حق تعالی سئوال او را کرده از ذریت او و در آخر الزمان ظاهر خواهند بسوی قمت
او که مراد محمد رسول الله و اهل بیت او باشند و فرق میان حمل کردن لسان صدق بر محمد و آل او حمل نمودن بر
امیرالمؤمنین هم بر تقدیر مطلب که افضلیت آنحضرت است و تقدیم او بر دیگران واجب تکمیل ختم آیات قرآنی
را علاوه ذکر کرد ای کوش ارباب بصیرت میباید در مسند احمد بن حنبل مسطور است که ابن عباس رضی الله
عنه گفت ما فی القرآن آیة الا وعلی راسها وقائدها وشریفها وامیرها یعنی هیچ آیتی از

آیهٔ اول

ازآیات قرآنی

از آیات قرآنی نیست که آنکه علی علیه السلام رئیس و سرور آنست یعنی همه در نزول آن به آنحضرت است و قاید آنست یعنی کشنده و آنست
و ناشدن آنست و شریف آنست یعنی بزرگ شده بسبب آن آیت است و امیر آنست یعنی امر کننده این آیت آنحضرت است
و ایضا از ابن عباس مرویست که فرمود لقد عاتب الله تعالی اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وذکر علیا بالخیر
یعنی بتحقیق حق تعالی در قران مجید عتاب نموده و بعضی بخت از خشم گرفتن اصحاب محمد صلی الله علیه و یاران او و هم چنان ذکر نکرد علی
علیه السلام را در قران یاد کرده مگر به نیکی و حرمت و نام نبرده که بعزت و نیز از ابن عباس مرویست که فرمود ما نزل فی احد
من کتاب الله ما نزل فی علی علیه السلام یعنی نازل نشده است در شان احدی در قران مجید از آیات قرآنی
و تنزیلات سبحانی انقدر که در شان امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و هم از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که فرمود و ما
انزل الله آیة فیها یا ایها الذین امنوا الا وعلی راسها وامیرها یعنی فرو نفرستاده حق تعالی آیتی از آیات کلام
مجید که مومنان را مخاطب ساخته باشد و یا ایها الذین آمنوا گفته باشد مگر آنحضرت سر گروه آن جماعت و امیر ایشانست که شرف
بشرف خطاب عزت جل ذکره مشرف شده اند پس بنا بر آنچه مذکور شد ملاحس کاشی گفته هر کجا در مجمع قرآن خدا آیتی است
از کمال لطف و رحمت خاصه در شان شماست مبالغه کرده و اتفاق نموده و ایضا در مسند احمد حنبل مذکور است
که مجاهد از اکابر مفسران اهل سنت است اعتراف نموده که نزل فی علی سبعون آیة یعنی هفتاد آیه زیاده
بصحت رسیده که در شان علی نازل شده و در مناقب خوارزمی هم قریب باین مذکور است و این آیات
که محلی و کریمه انها پیدا نتوانستند کرد و چون در زمان خلفای بنی عباس بودند و اکثر ایشان عقیده تشیع
داشتند از برای دفع تهمت عداوت و ناصبی بودند اعتراف باین نموده اند یا آنکه حق تعالی بموجب
الفضل ما شهدت به الاعداء حقی و راستی بر قلم زبان و زبان قلم ایشان جاری گردانیده تا روز قیامت
حجت باشد و انکار نتوانند کرد و اما علمای مذهب حقه اثنی عشریه بعضی سیصد و شصت و بعضی سیصد
و هشتاد آیه از آیات کلام ربانی که هر یک دلیل خلافت امیرالمؤمنین میتواند بود استخراج نموده اند
و اگر تتبع کامل بفعل آید زیاده برین نیز میتوان یافت و از امام جعفر صادق علیه السلام نیز منقول است که ثلث
قران در بیان حالات و کمالات اهل بیت و ثلثی در مثالب و مطاعن مخالفین است و ثلث
دیگر ظاهرش در بیان احکام شریعت سید المرسلین است و باطنش در ذکر معارف ربانیه است
و آن نیز ثبت و ماثر عوارف و معارف اهل بیت است بنا برین رعایت للاختصار اکتفا بهمین
قدر از آیات نموده و چون از دلایل نقلی که قرآنست با اخبار انچه که مجالة مختصر آمده بود ذکر نموده شد

از احادیث نیز اگرچه غیر از متناهی است و مخالف و موافق در آن باب تصنیفات ساخته‌اند و کتابها پرداخته فقطلی از اخبار
متواتره و الزامات که مجمع علیه فریقین باشد از روی اختصار اقتصار میرود اول احادیث اول علامه حلی رحمه الله در کتاب نهج الحق
و کشف الصدق ذکر نموده و کثیر روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند خود و کفته که حضرت رسالت پناه فرموده کفت
انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله من قبل ان یخلق ادم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله
ادم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی یعنی من و علی یک نور بودیم در نزدیکی حق تعالی پیش
از مخلوق شدن آدم صفی علیه السلام بچهارده هزار سال پس چون خدای تعالی ما را خلق نمود آن نور منقسم بدو قسم ساخت
یک قسم از آن منم و یکی علی علیه السلام و در حدیث دیگر که از ابن مغازلی شافعی منقول است چنین مذکور است فلما
خلق الله ادم رکب فی ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة
و فی علی الخلافة در این روایت از روایت اول آن لفظ فلما خلق موافقت دارد اما معنی تتمه روایت که چون خلق کرد حق تعالی
آدم را آن نور را با او ترکیب داده و در صلب آدم قرار داد و دایم از صلبی بصلبی بهمان طریق که بود انتقال میفرمود تا آنکه بعبد المطلب رسید
پس نبوت در ما و خلافت ظهور رسید و در این خبری که ابن مغازلی نقل کرده از جابر بن عبد الله مرویست و این زیادتی هم وارد
که چون بلفظ عبد المطلب میرسد میکوید حتی قسمها جزئین جزء فی صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا واخرج
علیا وصیا یعنی در صلب عبد المطلب جدا کرد خدای تعالی نور را و بدو حصه ساخت حصه که نبوت بود در صلب عبد الله
ورد الله از وی بظهور آمدم و حصه که خلافت بود در صلب ابی طالب منتقل شد و علی علیه السلام از آن بوجود آمد و این
حدیث از جمله احادیثی است که اتفاق کرده‌اند بر نقل این هر دو فرق شیعه و سنی و صریح است در خلافت آنحضرت
و ثابت است در اثبات معنی و حدیث دیگر بهمان مضمون بروایت ابن بابویه رحمه الله از سفیان ثوری از حضرت
صادق و او از حضرت امیر المومنین منقولست که آنحضرت فرموده ان الله خلق نور محمد و نوری
من قبل ان یخلق الخلق باربعة مائة الف عام واربع وعشرون الف
عام وخلق منه اثنی عشر حجابا یعنی حق تعالی خلق کرد نور محمد و نور مرا پیش از آنکه خلق کند
خلق را بچهار صد و بیست و چهار هزار سال و در روایت دیگر از جمله روایات مشهوره که در اکثر مصنفات
مسطور است و زبان معجز بیان حضرت رسالت محل ظهور آن گشته اینکه گفت و علی نورا بین
یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه باربع عشر الف عام فلم نزل نجض فی النور
حتی اذا وصلنا الی حضر العظم ثمانین الف سنة ثم خلق الله الخلایق من

نورنا فنحن صنایع الله والخلق کلهم صنایع لنا یعنی نور من و نور علی بچهارده هزار سال پیش از خلق عرش خلق کرده شده بود
و آن نور بکمال خود بود تا بعد از هشتاد هزار سال خلایق را از آن نور ما خلق کرد پس ما صنایع و خلق کرده شده خدایم و همه ضیا از آب
... شده است مفاد و روایت که نور ایشان است مبدع کاینات و موجب ایجاد کافه مخلوقات بوده و بطفیل ایشان
از تنکنای عدم بفضای وسیع وجود داخل نموده‌اند تفصیل که اهل عرفان بیان کرده‌اند که اول قلم ایجاد که قلم صنع بر ورق هستی
نکاشته شده آن ده نورانیت و امتزاج انوار وجود است همه مخلوقات از آن شد و چون آفرینش دوازده هزار سال در مقام قرب
الهی بود پس بچهار قسم شده عرش و کرسی و حملهٔ عرش و خزنه کرسی خلق شد و قسم چهارم دوازده هزار سال در مقام محبت توقف
بود پس بچهار قسم شد قلم و لوح و جنت تصویر یافته و قسم دویم دوازده هزار سال در ساحت خوف توقف داشته بعد از آن
بچهار قسم شده ملایکه و آفتاب و ماه و کواکب بوجود ظهور آمده و قسم سیم دوازده هزار سال در مقام رجا بوده پس بچهار قسم شده
انوار عقول که در عموم شامل و صحت توفیق وجود یافته و قسم چهارم و بعد از اقامت دوازده هزار سال در مقام حیا مدت
و چهار قطره از آن متکلم گشته بر قطره روح معنوی شده و از ارواح ایشان نور اولیا و سعدا و شهدا و علما و اهل ایمان و آب
طاعة مخلوق بخلعت وجود کردیده بعد از آن دوازده هزار حجاب آفریده هر جزء چهارم آن نور را در هر حجابی هزار سال موقف
داشته بعبودیت مشتغل نموده و آن حجب حجابهای کرامت و سعادت و هیبت و رحمت و رافت و علم و حلم و بیرون و وقار
و سکینه و صبر و صدق و رضا و یقین است و این نور مذکور بر شکاه و صافت تمکن یافت حق تعالی از آن نور خمیره زمین تعبیه نموده
انوار آن مشرق و مغرب رسیده تا بزمین فرات کاینات بجمیع انواع رخواه استخلاص ... و آن ... و روز که ظهور انوار وجود
در پیش ظهور یافته باشد و از ابن عباس مرویست که فرمود کنا جلوسا عند رسول الله فاقبل علی بن ابی
طالب صلوات الله علیه فقال النبی مرحبا بمن خلق قبل ابیه ادم باربعین الف عام فقلنا یا رسول الله ا
کان الابن قبل الاب فقال نعم ان الله خلقنی وعلیا من نور واحد قبل ادم بهذه المدة ثم قسمه
نصفین ثم خلق الاشیاء من نوری ونور علی ثم جعلنا عن یمین العرش ثم خلق الملائکة و
سبحنا فسبحت الملائکة وهللنا فهللت الملائکة وکبرنا فکبرت الملائکة وکل شی سبح الله وکبره فان
ذلک من تعلیمی وتعلیم علی یعنی نشسته بودیم نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پس آنحضرت فرمود
مرحبا بکسی که پیش از پدرش بچهل هزار سال خلق شده پس گفتیم یا رسول الله آیا پسر پیش از پدر مخلوق
شود گفت بلی بدرستی که خدای تعالی خلق کرد مرا و علی را از یک نور پیش از آفریدن آدم باین مدت و بعد از آن دو
نصف تقسیم کرده ... جزء ها خلق کرد از نور من و نور علی و ما را در طرف راست عرش قرار داده ملایکه را آفرید چون تسبیح کردیم

خداوند مشغول شدیم و سبحان الله بر زبان راندیم ملائکه هم تسبیح کردند و چون تهلیل نمودیم و لا اله الا الله گفتیم ایشان نیز گفتند و چون ما
حق تعالی را بچیزی که در عظمت یاد نمودیم الله اکبر گفتیم ملائکه نیز تکبیر یاد نمودند و هر چیزی را که تنزیهی حق تعالی را تسبیح کرده و تکبیر گفتند از تعلیم
من و تعلیم علیست و ملائکه کرام همه شاگردان آنحضرت اند و درین مقام نیز محل تعجب و اعتراض اهل سنت شیعه اند بوده که علی در
ابا بکر مرد و تعلیم بود پس چرا علی را بخلافت اولی ندانند و تفاوتی که درست ایشان که سه سال از آسمان بود و
شاگردان علی و ترشیح ابا بکر بر تعیین و کتب این که اند کتابی اهل بغداد و اهل کتب و ما بایند ومی از اطفال مشرکین و این [illegible]
[illegible] سنتی و کریم مسند احمد حنبل و کتاب حلیة الاولیا و تصنیف حافظ ابو نعیم و جمع بین الصحاح و کتاب احمد
بن موفق خوارزمی و دیگر کتب مخالفین مسطورست که در اوایل زمان بعثت این آیت نازل گشت وانذر عشیرتک
الاقربین یعنی بترسان و آگاه گردان و بترسان خویشان نزدیک خود را حضرت رسالت پناه صلی الله علیه بعلی فرمودند که ای اولاد
عبد المطلب که چهل نفر بودند طلب نموده و از ایشان گوشت بخشی و نان و قدری ماست که خورش یکی کس تواند شد ایشان را
ضیافت فرمود با آنکه هر یک از آن قوم هر یک بر سر سفره یک گوسفند و بزرگ [illegible] میخوردند و ازین طعام
سیر و حلو شدند و آن طعام بحال اول بود گویا هیچ نقصانی در او نرسیده و بعد از اظهار این معجزه که سیر کردن جمع کثیر
ازین طعام قلیل باشد حکایت بعثت و رسالت خود را بایشان عرض کرده باسلام دعوت فرمود و کلمتین شهادتین [illegible]
ساخت و ایشان را به منافع دنیا و آخرت و حصول مقاصد و مقامات و اعتراض و احترام و امتیاز از دیگران و دخول بهشت
و وصول به درجات قرب بارگاه احدیت بشارت داده فرمود که هر که اطاعت من نماید
و در تبلیغ رسالت من امداد نماید و مطیع فرمان من شود آن شخص برادر من و وزیر من و وصی من و وارث و خلیفه و
جانشین من بعد از من باشد و هیچکس از آن قوم که حاضر بودند متوجه جواب نشدند مگر امیر المومنین علی علیه السلام که متکفل خدمت
و اعانت و امداد و [illegible] انتظام آنحضرت شد و سه مرتبه این حجت بفعل آمد و در هر مرتبه حضرت امیر علیه السلام بقبول
آنچه آنحضرت فرموده بود مبادرت نمود و رسول خدا صلی الله [illegible] او را امر فرمود برادری و جانشینی و وصیت [illegible]
ساخته هر بار چون جانب [illegible] حضرت رسالت بیرون رفتند بطریق استهزا ابو طالب را تهنیت نمودند که پسر ترا
[illegible] امیر و وزیر و سردار نمود [illegible] که در دین وی داخل گردی و حکایت بطول انجامید
ذکر تمامی [illegible] طول کلام میشود و بر اهل عقل و بصیرت پوشیده نیست که این حدیث را دلالت تمام از آیات و احادیث
بیشتر بر مطلوب یعنی امامت و خلافت آنحضرت هست چه بعد از آن که در آن قسم مجلس سه بار وعده خلافت با او نموده
[illegible] آنکه گفت [illegible] باشد دیگری را دعوی خلافت نمودن عقلا و نقلا و شرعا و عرفا معقول نیست و اگر جای [illegible] شنید

و بعد ازان

چیزی که تعبیر [illegible] ظلم باشد وصی [illegible] امامت [illegible] بمذهبی [illegible] منقول کاشی [illegible] علی ابن
[illegible] ولی بسوی [illegible] خلافت [illegible] حدیث [illegible] مسند احمد حنبل از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده که
سلمان از حضرت رسالت پناه صلی الله پرسید که یا رسول الله هر پیغمبر را وصی بوده وصی تو کیست آنحضرت در جواب گفت که یا
رسول الله سلمان که بود وصی برادرم موسی گفت یوشع ابن نون پس حضرت فرمود که بدرستی که وصی من و وارث من و کسی که قضای دین
من کند و وعده مرا وفا نماید [illegible] علی ابن ابی طالب است علیه السلام [illegible] کتاب [illegible] این حدیث را ابو سعید [illegible]
از سلمان رضی الله عنه باین طریق نقل نموده که سلمان گفت که گفتم یا رسول الله هر پیغمبری را وصی بوده است و آن
[illegible] جواب [illegible] و بعد از آنکه [illegible] گفت ای سلمان [illegible] بشتاب گفتم لبیک یا رسول الله گفت میدانی که وصی موسی که بود گفتم
یوشع بن نون پرسید که چرا او را وصی گردانید گفتم از جهت آنکه عالمترین قوم بود از وی گفت پس بدرستی که وصی من و محل
سر من و موضع راز من و بهترین [illegible] کسی که بعد از من [illegible] وعده مرا وفا نماید علی ابن ابی طالب است
علیه السلام و از کتاب مناقب خوارزمی از سلمان فارسی نقل نموده که رسول صلی الله [illegible] پرسید هل تدری من کان
وصی موسی یعنی ای سلمان آیا میدانی که کدام شخص بود وصی موسی من در جواب گفتم که یوشع بن نون وصی موسی
[illegible] فرمود فان وصیی فی اهلی و خیر من اخلف بعدی علی ابن ابی طالب علیه السلام یعنی پس
بدرستی که وصی من در اهل بیت من و بهترین کسی که از من بماند بعد از من علی ابن ابی طالب است و بعضی از [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شرح [illegible] علم و معرفت و صاحب علم و هدایت بودن [illegible]
[illegible] است [illegible] رسول [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] دیگران اطاعت [illegible] دیگران اطاعت [illegible]
[illegible] پس [illegible] معنی اولی است [illegible] معنی اولی [illegible] خلافت بر
[illegible] معنی اولی است خلیفه نیست [illegible] تعلیم و هدایت و حفظ [illegible] تحریف [illegible]
و درین حفظ و هدایت [illegible] کتاب [illegible] تواند نمود [illegible]
تسلیم [illegible] امام و خلیفه است و دلیل [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] وضع کردانیده است
[illegible] امامت [illegible] موسی علیه السلام [illegible] است که یوشع وصی و امام و خلیفه بود بعد از موسی [illegible] علما و صاحبان تاریخ
تصریح کرده اند از [illegible] شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است [illegible] موسی از حق تعالی [illegible] برادر [illegible] شریک گرداند
و گفت اشرکه فی امری [illegible] خدای تعالی [illegible] شریک گردانید [illegible] بود و چون [illegible]

نمود و صاحب جوشع مشغول شد و دعوت که بطریق [illegible] باشد اگر بپسران هارون شبیر و شبیر [illegible] و در کشف الغمه و کتاب مناقب
چندین حدیث دیگر بدین مضمون منقول است رعایت للاختصار بعین عبارت اختصار نمود و چون در اثبات مدعا کافی
در غایت [illegible] نیست [illegible] حدیث دیگر نیز در کتب حدیث مذکور حدیثی است که ابن مغازلی شافعی بسند
خود از رسول صلی الله نقل کرده که آنحضرت فرمود لکل نبی وصی و وارث و ان وصیی و وارثی علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی هر یکی که
هر پیغمبر را وصی و میراث بری بوده و وصی من و میراث برنده از من علی ابن ابی طالب است علیه السلام و معنی وصیت
در زبان عرب بلغت اصل کردن و هم پیوستن نیز آمده است و معروف آنست که تعریف که وصیت کنند در ایشان و بعد از
و جهان که تصرف مرا [illegible] دیگر را که وصی است باشد پس وصی یعنی کسی که اولی بتصرف باشد بلکه در معانی اضافه دیگری
کنند مثلا گویند وصی [illegible] امری اگر مخصوص بان امری خواهد بود و در سایر [illegible] مطلق است حدیث دیگر قول رسول
صلی الله که خطاب امیرالمؤمنین علیه السلام نموده فرمود انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا
نبی من بعدی یعنی یا علی تو از برای من چنانی که هارون از برای موسی بود و چیزی کمتر [illegible] بعد از من پیغمبری
نخواهد بود و این حدیث در صحاح [illegible] موافقین و مخالفین و دیگر جاها مذکور است بتقریبات [illegible] و این روایت از
روایات بین الطرفین است که علمای جانبین است بنا بر [illegible] راستی و درستی [illegible] ذکر کرده اند و در اکثر روایات
آنکه در بعضی از زبان [illegible] بیان رسالت صلی الله [illegible] که یا علی انت اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی
دینی و اگر انصاف باشد این حدیث نیز از احادیث متواتره است و غرض آنحضرت صلی الله از خطاب انت منی
اثبات خلافت امیرالمؤمنین است علیه السلام بروشن ترین وجهی که دلالت بر مطلوب داشته باشد چرا که
فرموده هر حالتی و منزلتی که هارون را نسبت بموسی علیه السلام بود امیرالمؤمنین علیه السلام را نسبت بمن حاصلست و این
عبارت چنین [illegible] اول نص بخلافت [illegible] ظاهر است و دوم بیان [illegible] آنحضرت و حضرت
امیر علیه السلام مقرر و منعقد شده بود و [illegible] مرتبه امیر و استعداد درجه و مرتبه نبوت [illegible] باشد و [illegible] که بعد
از زمان رسالت صلی الله دیگری را ممکن نبودی که بمرتبه نبوت سرافراز گردد و الا البته در باره امیرالمؤمنین علیه السلام متحقق میشد هم
اگر هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام را بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله مرتبه نبوت ممکن باشد و سزاوار آن تواند بود البته
بطریق اولی شایسته مرتبه خلافت و وراثت و جانشینی خواهد بود اگر چون حضرت هارون در حیات موسی علیه السلام خلیفه وزیر
موسی بود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در زمان حیات حضرت نبوی بخلافت آنحضرت مخصوص شده و لیکن [illegible]
همه است ازین سبب که [illegible] است وقت که رسول صلی الله در میان [illegible] باشد چون رسول خدا از این جهان رحلت [illegible]

برسند

برسند خلافت قرار یابد [illegible] اگر هارون که بعد از موسی علیه السلام ماند البته خلافت باو تعلق بود چه باو
در حین حیوة شریک بوده باشد بعد از ان بطریق اولی حق او بود و حضرت امیر نیز استحقاق خلافت رسول بعد از
انقضای زمان رسالت داشته و آن مرتبه مخصوص باشد حاصل کلام اگر حضرت رسالت صلی الله منقبت در این حدیث از برای
امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات کرده و جمیع منازل و مرتبه هارونی را بطریق [illegible] داشته و در این مرتبت و در امامت و خلافت
آنحضرت گواهی دوست و دشمن و در مسند احمد حنبل و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و در هر یک [illegible] طریق نقل نموده که حضرت
رسالت صلی الله چون بغزوه تبوک رفته آنحضرت را در مدینه گذاشته و او بخدمت حضرت آمده گفت [illegible]
[illegible] در خدمت باشم رسول خدا فرمود اما ترضی ان یکون منی بمنزلة هارون من
موسی الا انه لا نبی بعدی و در ضمن احادیث دیگر جا که تقریبات مذکور خواهد شد حدیث دیگر که در ثبوت و وضوح
چون آفتاب جهانتاب بر همه [illegible] و خواص زمین اهل اسلام [illegible] متواتره است و حدیث غدیر است که کسی را انکار آن
نرسیده که بعضی گویند [illegible] اهلبیت [illegible] نوشته اند و آن حدیث را صحیح بخاری
و صحیح مسلم و نسائی و ابو داود و احمد حنبل در کتاب مناقب ابن مغازلی و تفسیر ثعلبی و کتاب [illegible] و غیره بطریق مختلفه ذکر
و ابن [illegible] کرده که حکایت غدیر خم بصد روایت از طریق اهل سنت نقل نموده و در [illegible] صلی الله علیه [illegible]
آن از آثار و اخبار تواند شد انصاف آنست که هیچ کس [illegible] غدیر خم نرسیده و چیزی دیگر باین نام معلوم نیست که مذکور
طرفین شده باشد و مسئله که در شرافت و صحت معنا آن وجوه واجب و دلیل ثابت باشد اگر کسی در ان مناقشه نماید
علاج او نیست [illegible] چنانکه صاحب [illegible] و ابن جوزی در کتابی که [illegible] تمام کرده بعد از ذکر [illegible]
کرده که روی [illegible] این حدیث من الصحابه عمر بن خطاب و براء ابن العازب و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبد الله [illegible]
و عبدالله بن عباس و الحسین بن علی علیه السلام و ابن مسعود و عمار یاسر و ابوذر الغفاری و ابو ایوب و ابن عمر و عمران بن الحصین
و ابو هریره و جابر بن عبدالله و ابو رافع و [illegible] عبد الله و انس بن مالک و حذیفه و زید بن ارقم و عبدالرحمن [illegible]
و عامر بن ابی لیلی الانصاری و [illegible] بن حمزه و زید بن الحسین و وحشی ابن الحرب و سعد بن عباده و [illegible]
جابر بن [illegible] و مالک ابن الحویرث [illegible] صحابی اند این حدیث را روایت نموده اند و اکثر
[illegible] کتب [illegible] این حدیث در ان مذکور است و ذکر کرده اند [illegible] مطلب [illegible] و حدیث
آنست که رسول خدا صلی الله در روز غدیر خم بعد از آنکه خطبه طولانی ادا فرموده بود گفت یا ایها الناس الست اولی
بکم من انفسکم چون مردمان گفتند بلی یا رسول الله گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم

اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وتتمه حدیث و الخبر من [illegible]

بود و معنی حدیث چون در ضمن آیت یا ایها الرسول بلغ مذکور شده بود ذکر آن موجب تکرار ندانسته بهمان اکتفا نمود

لیکن چون روایتی از محمد بن طلحه شافعی که با وجود تسنن با انصاف بود و چون دیگران که عداوت اهل بیت در میان

جان نهفته و یکبارگی از دین بیگانه شده [illegible] بود و الا ثال خاطر تصحیح آنکه گوش ارباب بصیرت

نشود و منکران جرات ننمود و امید واری [illegible] در آخر [illegible] تمام [illegible] باشد [illegible]

خلاص نموده در کتاب مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول که از تصنیفات اوست از صحیح ترمذی و زید بن ارقم حدیث

غدیر را روایت نموده و گفته که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] که در خدمت او حاضر بودند رسید که کیست

میان شما که حکایت روز غدیر را از حضرت رسالت شنیده باشد سیزده نفر از آن جماعت شهادت دادند که ما

عبارت من کنت مولاه فعلی مولاه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه شنیدیم و بعد از آن افاده نموده که چون لفظ

من کنت افاده عموم می نماید و ولیست [illegible] که حضرت رسول مولاه و صاحب [illegible] او بود و علی [illegible]

علیه السلام نیز مولا و صاحب اختیار او باشد و بعد از آن افاده از آن بیشتر نموده که چون لفظ مولا در قرآن عزیز از دیگر

مجاز در معنای دیگر مستعمل است چون ناصر و دوست و وارث و غیره بنابرین حضرت رسالت تصریح بمعنی مولا و صاحب

و اولی التصرف نموده یکی از الفاظ مذکوره مقصود ساخت تا دانسته شود که مراد حضرت از لفظ مولی آنست که در نسبتی که

میان نبی و مؤمنان [illegible] از فراوان است بوده بعینه همان نسبت میانه امیرالمؤمنین علیه السلام است و هر سخنی در اقع [illegible]

و معنی من کنت مولاه آنست که هر که من اولی باو از او بودم امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چنین است و بعد از آن گفته حدیث

مرتبه بلند که حضرت رسالت پناه صلی الله امیرالمؤمنین را علیه السلام منتقل [illegible] مرتبه و درجه مخصوص ساخته که بغیر از آنحضرت

هیچکس از جانب رسول این قسم مرتبه اختصاص نداشت و بدین سبب فرق [illegible] فایض گشته و مضمون این حدیث از اسرار [illegible]

است که حق تعالی در آیت مباهله مصرح گردانیده و حضرت درین حدیث اشاره بآن فرموده چه آنجا حق تعالی انفس نبی و ولی را

یکی [illegible] دانسته و هر دو را در یک کلام جمع ساخته و ضمیری که اضافه رسول است متصل ساخته فرموده و انفسنا و انفسکم

و در نسبت حضرت رسالت علی الله [illegible] است که آنحضرت بولی این موصوف و در جای که الله تعالی [illegible] است

فرموده [illegible] که علی علیه السلام آن موصوف و صاحب این مرتبه و منزلت است لهذا من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible]

جمع است که [illegible] حضرت ثابت اولی یعنی معین و ناصر و دوست و صاحب اختیار مؤمنان است امیرالمؤمنین علیه السلام

نیز بجمیع صفات مذکوره متصف و جامع جمیع اوصاف حمیده است و در آخر افادات خود فرموده و هذه مرتبة و

سامیة و منزلة نامیة و درجة علیة و مکانة رفیعة خصصه علیه دون

غیره فلهذه صارة ذلک الیوم عیدا و موسم سرور الاولیا ئه

یعنی این مرتبه سامی و منزلتی نامیست و درجه علیه و مکانی رفیع که مخصوص ساخته است حضرت رسالت امیرالمؤمنین علیه السلام و از این

جهت گردیده است این روز عید سرور و خوشحالی محبت و دوستان آنحضرت و ختم افادات او بدین مقام باشد که از تتبع آیات قرآنی و

روایات ظاهر میشود که درین کمال که حضرت رسالت صلی الله اثبات این بکند این هم خود علی علیه السلام نمود تا اول بحق تعالی آن

مرتضی را ثابت شد آنحضرت مرتبت کشف آن فرموده و از آنجمله چون حضرت عزت انجانکه علی را امر رسول خوانده و گفته هم

مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین و دانسته که مراد از صالح المؤمنین امیرالمؤمنین علیه السلام است حضرت نیز در آنجا برای امر آتی نمود بتعیین

است و آنحضرت [illegible] که یکی از خصایص او حضرت آنست که حق تعالی او را امیر خوانده آنحضرت نیز اشاره بآن نموده

او را امیر گفته باشد تا آنجا که کلام آمد عزیز است و موید این افاده آنکه این روایت که حافظ ابونعیم در کتاب حلیة الاولیا

نقل نموده که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله در مجلسی تشریف داشت و امیرالمؤمنین بخدمت آنحضرت رفت چون چشم

حضرت رسالت پناه صلی الله بر جمال آن ولایت مآب افتاد فرمود که مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین چون سید و پیشوای متقین

و امامت مسلمین از صفات مخصوصه آنحضرت بود حق تعالی امیرالمؤمنین علیه السلام را نفس رسول خوانده و گفته و

انفسنا و انفسکم آنحضرت نیز بوی آن صفات [illegible] بیان فرمود که از اوصاف ذات آنحضرت [illegible] بود تا هم برو بیح

میتی از صفات [illegible] باشند که تنها [illegible] علی اثبات نماید که آن [illegible] بیان [illegible] نشده باشد و ابونعیم هم تایید قول خود را

از انس بن مالک روایت نموده و او از ابوبرزه نقل کرده که ابوبرزه گفت روزی در مجلس حضرت رسالت صلی الله

حاضر بودم که آنحضرت بعلی ابن ابی طالب خطاب نمود گفت یا ابوبرزه بدرستی که حق تعالی عهدی بسته در آن است که علی علیه السلام

رهنمای هدایت و منبع نور ایمان و امام دوستان من و نور طایفه که مرا اطاعت کنند و او از عایشه نیز روایت نموده

که گفت روزی حضرت صلی الله صحابه [illegible] بر یک نام میبرد و تعریف هر یک میکرد که مناسب حال او بود دیگری گفتم یا حبیب

که علی را تعریف نکردی فرمود [illegible] اهل عرف [illegible] بحق اهل عصر [illegible] و ای برتو هر کسی نفس خود را تعریف کند

چنانچه عزیزی گفت علی را قدر پیغمبر شناسد که هر کس قدر خویش بهتر شناسد و دیگر علامه حلی رحمه الله در

کتاب منهاج الکرامه دلیل بر امامت شمرده حدیثی است که هم در روز غدیر بعد از آن که امر وصایت تمام شد سلمانرا امر فرمود

که سلموا علی علی بامرة المؤمنین [illegible]

نزدیک آمده آنحضرت بطریق که السلام علیک یا امیرالمؤمنین سلام کرده مبارکباد گفتند و تهنیت نمودند بعد از آنکه

منها
سامیة

مردمان را اسلام فرموده زبان معجز بیانش باین کلام تکلم نموده که انه سید المسلمین و امام المتقین و قاید
الغر المحجلین و هذا ولی کل مؤمن من بعدی و ان علیا منی و انا منه و هو ولیکم من بعدی
یعنی بدرستی که علی سید بهتر مسلمانان و امام و پیشوای متقیان و کشنده و راه نمای مومنانست بجنت که بنا بحدیث اسپان پنج
سفید دست و پا سفید در میان اسپان شده آن گروه هم آن گروه در میان مردمان سفید روی بجنت در آتش نند و دست
کرد ولی و صاحب اختیار هر مومنی است بعد از من و بدرستی که علی از منست و من از علیم و او مولای مومنین و مومنانست بعد از که
من از میان شما بیرون روم و تمام است که بحدیث او را نقل کرده و قصه روز غدیر را بیان نموده باید که هر خطبه از آن واقع است
بیان نماید و مرویست که در آن روز جبرئیل علیه السلام بصورت شخصی خوش هیات نیکو لباس معطر بوی های خوش در آن
مجلس حاضر شده بعد از اتمام امر وصایت فرمود که والله ما رایت کالیوم قط ما اشد ما اکد لابن
عمه انه یعقد له عقدا لا یحله الا کافر بالله العظیم و برسوله
الکریم ویل طویل لمن حل عقده یعنی والله که ندیدم بمانند امروز روزی را هرگز که محکم شده باشد و محکم کرده باشد کسی از برای
پسر عم خود عقد ولایت نموده بدرستی که حل عقد نخواهد کرد آن را مگر کسی که کافر خدا و رسول گشته
باشد و حسرت عظیمی خواهد بود کسی را که حل این عقد کند و مرا عجب بود که این کلام را از آن جوان خوش صورت
شنیده چون الکریم سوخته بخدمت رسول آمده آنچه شنیده بود در خدمت رسالت پناه صلی الله علیه و آله عرض نمود
پس آنحضرت فرمود که ای عمر شناختی که آن جوان که بود عمر بجهل خود معترف گشته گفت ندانستم حضرت
رسول صلی الله فرمود که آن شخص جبرئیل امین بود بر حذر باش که تو شخصی آن گروه باشی که بدرستی حل آن عقده
نمایی و بعضی در رسول او و طوفان خود حیلها از تو بری و مزدور خواهند بود و با اهل انصاف پوشیده نیست که مقتضای
فحوای عبارت جبرئیل کلام نبوی علیه السلام کسی که حل آن عقده نموده و کره را کشوده واجب لازم مینماید و ایشان
من اتبع الهدی حدیث متعلق بعقد غدیر است که در مسند احمد حنبل از چند طریق روایت شده و در صحیح بخاری و مسلم نیز
از طرق متعدده مرویست و در باقی صحاح سته مسطور و در فصول مهمه نور الدین علی مالکی مذکور است و مضمون
و حاصل واقعه خیبر آنست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه متوجه قلاع خیبر شد اراده آن بمقتضای خواهش
رسالت پناهی ظهور اعجاز مرتضوی تضوی کالی تعلق گرفت چون امر محاصره بطول انجامید و لشکر اسلام از
کار و کر سستی شکوه نمودند ابوبکر را سر کرده گردانیده بحرب فرستادند و او طبیعتا از لشکر اسلام را بباد
شهادت در داده و رو بهزیمت نهاد روز دیگر عمر خطاب امر مذکور را مامور شده نسبت ابوبکر عمل نموده ناموس
اسلام را بباد داده و چنانچه در صحیح بخاری مذکور است که فرجع هو ایضا منهزما یجبن اصحابه و یجبنونه روز سیوم که نوبت
نصرت نشان امام بیان حضرت رسالت رفت که فردا این علم را بدست کسی دهم که او جمیع صفات پسندیده دارد و او دوست گرفته
رسول او دوست دارد او خدا و رسول او را دوست دارند او را که از غیر فرار باشد یعنی ستیز شده و گریزنده و چون اصحاب آن اخبار
از رسول مختار شنیدند و هر یک متصور گرویدن منقبت عالی و منزلت متعالی فایز گردند و تمام شب در فکر بودند و صبح زود بگاه حاضر
درگاه رسالت پناهی شدند و همه امید آن که مرجع آن منقبت شوند مستقر بوده فاطر جمع برگشتند که مراد حضرت رسول علی نیست
که بجهت درد چشم نور بصر او در عرض زوال بجهت درمانده اذن سعادت عظمی بهره نخواهند یافت و چون حضرت رسالت صلی الله
علیه مبارک بیرون آمد فضای دلگشای رسالت را از پرتو نور ولایت عالی دیده فرمود که این علی ابن ابی طالب کجاست
که او را نخواهم همه بیکبار جواب دادند که او را درد عظیم و درد چشم ضعف دارد پس امر شد که امیر مومنان را وقت حاضر
و نشان او حاضر با بکاه ملایک سپاه گردانند و چون حاضر شد حضرت خیر البشر سران مبرور او را در کنار گرفت و آب دهن
مبارک در چشم او افکند شفای عاجل آن درد را از رب العزة مسئلت نموده فی الحال بامر ملک متعال آن الم بالکلیه رفع شد
که گویا هرگز درد چشم نداشت پس رایت هدایت را بدست او داد و فرمود که قدم در راه کارزار که حق تعالی این
قلعه را بر تو مفتوح گرداند حضرت امیر علیه السلام فرمود که یا رسول الله با ایشان مقاتله کنم تا مثل شوند یعنی مسلمان گردند حضرت رسول
فرمود که در مقاتله تعجیل منما بر تو تا بساحت ایشان فرود آیی پس اول با سلام ایشان را دعوت نمای و خبردار کن از حقوقی که خدا را
بر ایشان لازمست بجهت اسلام که اگر یک شخص را حق تعالی بواسطه تو هدایت دهد و بشرف اسلام رساند تو را بهتر از شتران
سرخ موی باشد که در راه حق تعالی صدقه کنی پس زره خود را در او پوشانیده و ذو الفقار بر میانش بسته رایت بدستش
داد پس حضرت امیر علیه السلام قدم در راه نهاد و چنانچه حکیم ثنائی گفته گسسته رکاب و بر بسته نهاد سوی عزم خیبر
از آن گشتش ز شمشیر او تیغ او خراب شده چون نزدیک حصار رسید علم را در زمین
استوار کرد و دید کسی از اشرار حصار آنحضرت را دیده پرسید که ای صاحب آیت کیستی و چه نام داری جواب داد
که نام علی ابن ابی طالب است یهود او را جواب داد که غلبتم و ما انزل علی موسی
یعنی به تحقیق قسم که مغلوب شدید و اول حارث با فوجی برآمده حرب آغاز نمود و چند نفر از اهل اسلام را شهید گردانید
کرار او را یک ضرب شمشیر بدوزخ فرستاد و مرحب که رئیس و برادر حارث بود با جمعی از مشاهیر بکمال دلیری بیرون
آمد بکین برادر پا در میدان نهاده و خیری خواند و این ملعون از نامداران مشهور بود که در شجاعت مانند نداشت او
زره پوشیده و دو تیغ حمایل کرده و مغفری از فولاد بر سر نهاده بر آن بسته و بر سر آن خودی از سنگ تیزه در دست داشت

بود آن سر من چون کسی از اهل اسلام را تاب مقاومت و مقاتله نبود دست مردان در مقابلش آمده و در برابر او این رجز میخواند
که انا الذي سمتني امي حیدرة
چنانچه شیخ طوسی در امالی ذکر کرده مرحب دیگر نشناخته شیطان بصورت یکی از احبار خود را بدو نمود و از سبب گریختن
پرسید گفت دیده‌ام در خواب دیده‌ام که گفت شخصی بر تو حمله کرد و فلان کار کرد گفت از کسی که نامش حیدر باشد یا حضرت بحذر
داشته احتراز کن شیطان گفت که حیدر نام در دنیا چندین کسیست در دنیا کسی با تو برابری نیست الله کرده که بسخن در زمان اعتماد
کرد عار فرار بر خود پسندید بهیبت جا بجایش دامن گیر شده که قول شیطان خورده که گفت برگرد که من از عقب تو میآیم تمام
سپر ستم و دست ملاوت از آستین وقاحت بر آورده خود است که شمشیری حواله حضرت کند که حیدر کرار ذوالفقار
آبدار را جانان فرود آورد که از خود و مغفر گذشته بفرق و پس زین رسید یهودان چون آن ضرب دست دیدند تیغ
تمام و خوف في الکلام در دلهاشان افتاده و ساقی بتلاش مشغول بودند و چون هفت کس از دلاوران و شجاعان بقتل آمدند باقی
رو بهزیمت نهاده بقلعه در آمدند آنحضرت چون شیر خشمناک در عقب ایشان روانه شد یهودان پی یک در ابگاه بخت
می انداخت تا به حصار رسید در را برکند و بعضی گفته‌اند یهودی تیغ حواله آنحضرت نموده سپر از دست مبارکش
بیفتاد و در غضب شده در را کنده سپر خود ساخت و از جابر بن عبدالله منقول است که چون مسلمانان خواستند
که داخل قلعه شوند خندق وسیع حایل بود آنحضرت بمیان خندق رفته در را پل ساخت تا تمامی عسکر ظفر نصرت
گذشته داخل قلعه شدند حضرت رسالت پناه چون رسیده ملاحظه فرمود که آن در را بر دست دارد و مردمان
میکنند تعجب نمود جبرئیل نازل شد امر فرمود که بجانب خندق نگاه کنند چون نگاه کردند دیدند که از ته پای آنحضرت
تا زمین فاصله بسیار است تعجب زیاده شد جبرئیل فرمود تعجب مکنید که ملایکه کرام زیر آن در هم استوار کرده‌اند
و قدم حضرت بر بال آنها است و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که چون در حصار را بجنبانید تمامی آن حصن
آن طور لرزید که صفیه دختر حیی بن اخطب از تخت بیفتاد و روی او مجروح شد و مردم سایر قلاع چون چنان امر غریب
و صورت عجیب مشاهده نمودند فریاد الامان بر آوردند و اکثر مسلمان شدند چنانچه فردوسی گفته شعر
تا به والکفت در خیبر کند   بر آمد از اهل اسلام صد شور را گشت   بکوکه بود که شد فتح خیبر از چه او کو کرد بیرون آن
قلعه استوار گشت   کسی که دست خدا آن حیدر آتش   نزد بکه خدا این نه بکار را گشت   و در
کتب معتبره مسطور است که روزی جبرئیل در حضور رسالت پناه صلی الله از روی تعجب در علی نگاه میکرد و تبسم میفرمود
حضرت رسالت پناه گفت یا روح الامین منشا تعجب و تبسم چیست فرمود یا رسول الله مامور شدم که هفت شهر قوم

لوط را بالا برده سرنگون کنم و من بانجهی انها را بالا بردم که ملایکه آسمان آواز سگان و خروس آنها را شنیدند پس سرنگون ساختم سپ
در وقتی تمام و شمشیر غیرت ساخته بود که بر مرحب فرود آورد نزدیک بود که شمشیر علی بالگاه رسد که زمین را بتمامی حامل گاو که زمین
است من رسیده نگاه داشتم با نقدر تعجب کما زمین کشیدم از آن کشیدم الالان بخاطر رسیده تعجب کردم مخفی نماند که محبت منحصر
دلالت چند فایده دارد یکی آنکه خدا بگروه مسلمان خدا و رسول را دوست دارند و ولی برعکس و این مستلزم کثرت محبت است
اکابر علما و محققین خصوصا امام غزالی و صاحب کشاف تحقیق فرموده‌اند که مراد از محبت بنده بخدا و اقست که فرمان برداری
و نواهی خالق ذوالجلال و دور بودن از معصیت و قبایح افعال خواهش دریافتن مقام قرب کمالات تعالی و دوری از متابعت
هوای نفسی و شیطانی بجای مذکور خاطر بنده شود که چیزی دیگر مطلقا منظور او نباشد و مراد از محبت الهی بنده را باز داشت
از گناه و معصیت و رضوفی با افعال خیر و معرفت و پاک گردانیدن او از کدورات جسمانی و میزه کینه نفسانی بمحل قرب الهی
و چون ارتفاع نقیضین محالست هرگاه شخصی امری که لازمه محبت آنست لا نفسی باشد البته نقیض آن متصف خواهد بود
که نا فرمانیست و کردن اوامر و فکر کردن نواهی و میل نداشتن بتحصیل کمالات و از جناب حق تعالی چون امر مذکور رو شقی با
هم نقیض آن وجود خواهد داشت و چون از طرفین محبت و لوازم محبت معدوم باشد عداوت هم چو لازم عداوت
خواهد بود و بس ظاهر شد که صدور انجام از سید انام دلالت تام دارد و بر آنکه ساحت اعتقاد ابوبکر و عمر از لوث
محبت الهی خالی و از خلات تفاوت جلی بود است و بدین محل که این علاقه و رابطه باشد حق تعالی و با استثنی رسول الله
صلی الله لایق توانند بود و قاعده دوم آنکه چون محبت خدا و رسول نسبت با ایشان و محبت ایشان نسبت بخدا و رسول بطرف
شد و معلوم است که انچه در دست ما از ایشان صادر شده مخالف فرموده خدا و رسول بوده چرا که حق تعالی بر دوده
خدا و رسول بوده چرا که حق تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعوني
یحببکم الله یعنی بامت بگو که اگر خدا را دوست میدارید الا انست من تابعیه بجهة الطاعة حتی که تا بکنید
حق تعالی شما را دوست دارد پس علامت محبت فرقی متابعت رسول است و اوامر و نواهی قرینه دوستی و چون ثابت را
بوی از آن بمشام نرسیده بود و نقل آن بارها جبرئیل علیه السلام و موعظه و نصایح پیغمبر در روز غدیر خم را اصلا اعتبار
نکرده متابعت هوای نفس و میل نهاده خاطر کرده هر چه خواسته کردند تا که حضرت رسالت را مقصود این بود
که بر عالمیان ظاهر کرده که ایشان دشمن خدا و رسول‌اند و دو روز سرداری را بنام ایشان کرد تا روز سیم ظاهر کرد
که از دولت محبت خدا و رسول بهره و نصیبی نه قاعده دیگر آنکه چون محبت کامله میانه امیرالمؤمنین و حق سبحانه و دحیه کمال
یافته غرض حضرت رسالت صلی الله ولاعطین الرایة غدا بوده که بر عالمیان روشن کرد که در لوازم اختصاص میان

بخلافت رسول و نیابت الهی و دیگر حالات احدی الصفات که بغیر تایید الهی صورت نبندد و تعجب ننموده بر معانی که خلافت
دین و ملت حمل نماید چنانچه در احیای اموات و علامات [illegible] که از آنحضرت صادر شده و جمعی از نقلا بسبب آن کرامات
و اشعار بعضی شخصی گفته احیائک الموتی ونطقک مخبرا بالغیبات عذرت فیک لمن غلا

یعنی دو چیز سبب آن شده که از جانب آنکه درباره مرتضی علی غلو کرده اند عذر توان گفت یکی زنده کردن مردگان
که مکرر از آنحضرت واقع شده و دیگر خبر دادن او از غیب چنانچه بعضی از آن گذشت و بعضی بتقریبات مذکور خواهد شد و
مرویست که چون در روز محبت و محبوبیت تقاعد یافت جبرئیل را امر شد که بطبقات ملائکه برسانند که انی
احب علیا فاحبوه علیا فانا احبه یعنی این عبارت مشتمل است بر امر ملائکه بمحبت علی علیه السلام و حاصل
مضمون کلام اینست که من که پروردگار عالمیانم علی را دوست میدارم پس شما دوست دارید او را بسبب دوست
داشتن من او را و اینکه دوست دارید بسبب محبتی که من دارم پس محبت ملائکه حق تعالی بسبب محبت [illegible]
علی ابن ابی طالب باشد و شاید [illegible] کمال اعزاز مرتضوی مر او الله تعالی را اشاره باشد که هر چه سبب دوستی حق تعالی
[illegible] آن چیز علت دوستی علی علیه السلام و مشعر باشد که محبت الله تعالی خالی از محبت آنحضرت نیست و اگر خالی باشد محبت
الهی نخواهد بود قاعده دیگر آنکه محبت میانه خدا و علی او بجایی رسیده که تعبیر از آن از محبت آنحضرت و از کفر و انکار
آن و الا زینت ننموده چنانچه فرموده ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله

یعنی هر که برگشته از محبت آنحضرت شود یا انکار ایمان نماید که دین حق هم مراد و در آنست محبت [illegible] است
مرتضوی است چنانکه در کتب معتبره مذکور است و بنابراین اعمال و افعال هر که ظاهرا در صورت عبادت دینی بوده باشد
بی محبت علی علیه السلام و محبوبیت حبطی که او ولایت آنحضرت برگشته نقض عهد و میثاق روز غدیر نموده و از زیان
محرمان سرادق جلال کبریائی مخصوص بلفظ لعن از حضرت الهی اند کما اولئک الذین یلعنهم الله و
یلعنهم اللاعنون — از قول بزرگان آمده که بعضی از مخالفین نقل نموده اند مراد از آن
تارکان عهد روز غدیر اند و مناسب مقام است عبارت فیض آیت حضرت رسول الله که نسبت به او ولایت
فرموده کما اللهم من احبه من الناس فلیکن له حبیبا ومن ابغضه فلیکن له مبغضا
یعنی خدایا هر که او را دوست دارد از مردمان تو او را دوست دار و هر که او را دشمن دارد تو او را دشمن دار [illegible]

و تو

فرموده انت ولیی فی الدنیا والآخرة

یعنی علی ولی و صاحب اختیار منست در دنیا و آخرت و این روایت در کتاب اخطب الخطبا و ابن شافعی و صحیح مسلم مذکور است
و در رساله مراد مستقیم از تصانیف شیخ روزبهان از بزرگان اهل کشف منقولست که اگر خواهی که بلندی مرتبه و درجه امیرالمؤمنین
[illegible] و قدر و منزلت آن سینه بی کینه که سلونی را اعلام کشیده و رایت [illegible] فلا تنح هذا فی ای
صراط مستقیم آن آیه که مفسرین علماء محققین [illegible] که مقصود الهی از خطاب حضرت
رسالت پناه آنست که بگو در بندگان من ظاهر کرده آن که مرا هدایت نموده الله تعالی بمحبت علی بن ابی طالب علیه السلام و این
مرتبه بالاترین مرتبه [illegible] علیه السلام بالاترین مرتبه بشریت که خاتم النبوه با مرتبه [illegible] اظهار منزلت آنحضرت نماید و نمود
چنانچه محمد بن محمود ذکریای شافعی در کتاب خود نقل کرده حضرت رسالت صلی الله علیه در شب معراج بود کما الهی بحق
ولیک اغفر لمحمد نبیک یعنی خدایا بحق علی که ولی تست بیامرز محمد که نبی تست و از این جهت جوزی
نقل نموده که روز مباهله چون رسول ثقلین امیرالمؤمنین و فاطمه و سبطین را در تحت عبای خود کرد ایشانرا دست مبارک
برداشت کما اللهم احشرنی فی زمرة محبیهم

یعنی بار الهی حشر کن مرا در زمره طایفه که دوست دارند این جمع را و این نقل نتیجه محبت رسول [illegible] ظاهر
گردد اکثر محققین مفسرین و محدثین خصوصا ثعلبی [illegible] نقل کرده اند که چون فتح خیبر شد چشم مبارک رسول بجمال
ولایت افتاد در شان او فقره چند [illegible] بیان [illegible] که ترجمه بعضی از آن [illegible] اکرم آن شود [illegible] است
درباره وی که ادا کرده چنانچه [illegible] درباره [illegible] یعنی از حقایق عظیمه و دقایق [illegible] میگویم [illegible]
آنحضرت بر هر طایفه که ظاهر شده [illegible] قدم [illegible] گفته آن [illegible] و از بقیه آن [illegible] شفای
[illegible] از [illegible] تو با علی [illegible] من از [illegible] صاحب [illegible] است
[illegible] من [illegible] تو [illegible] منست [illegible] تو گوشت منست و ظاهر تو ظاهر من و باطن تو باطن من [illegible]
[illegible] ابن و دوست تو دوست منست و دشمن تو دشمن من و تو [illegible] و یک [illegible]
تو [illegible] حقوق [illegible] من با دشمنان [illegible] کرد [illegible] احکام شریعت [illegible] آخرت
همراه من تو [illegible] بر حوض کوثر خلیفه و جانشین من تو [illegible] اول کسی که [illegible] است من [illegible]
[illegible] شیعیان و دوستان تو [illegible] قیامت ممتاز باشند [illegible] نور [illegible]
باشند [illegible] تو [illegible] سفید [illegible] محشر [illegible] بشند

وقوی کرتی آنست یعنی آنچه رضای حق تعالی است افضل میگشتی وحق از تو جدا نیست یعنی ذکر حق تعالی بر زبان و خاطر و دل تو
میکند و قوی کرد یا ان محفوظ چه جراحت بخون و گوشت تو خلیده تا خون و گوشت من امتزاج یافته و اگر کسی را دید نصرت
از جانب دوست امیر المؤمنین را بیابد و در حدیث آمده است که بیقین بیابد که کسی را که امیر المؤمنین با رسول الله در مرتبت
و معنی بجایی رسیده است که مرا از کریمان مماثلت و مشابهت برآورده و دو کل دو دل وجدا ای محبه کسینه مضایقه
خلافت و نیابت که کمترین مناقب نسبت بکمالات او از کل جهاد و جبین تا انصاف نیست و در جای ما را [illegible] دلیل که حضرت
حدیث دیگر که موافق در قصه بیان اتفاق وارد است روز آخر است بغزای خندق نیز شهرت دارد که چون
عمرو بن عبدود عامری مبارز طلب امیر المؤمنین از عسکر همایون بیرون رفت که با او مقاتله نماید رسول خدا فرمودند که

برز الایمان کله الی الشرک کله یعنی تمام اسلام با تمام کفر برابر شده است و چون عمرو در [illegible]
بر رتق فرستاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله تکبیر او را شنیده بیقین شد که عمرو کشته شده فرمود ضربة

علی یوم الخندق افضل من عبادة ثقلین یعنی بهشتی که این

ضربت که علی علیه السلام در روز خندق کافر نمود ثواب آن زیادتی میکند بر عبادتی که آدمیان و جنیان کنند تا روز
قیامت و این حکایات [illegible] مشهور است که محتاج بیان باشد و چون هر یک ازین دو حدیث دلالت بر تمام
افضلیت آنحضرت [illegible] تقدیم غیر او بر تقدیم مفضول بر فاضل خواهد بود و کدام دلیل راسخ این دلالت بر
مطلب تواند بود که ضربت علی آخر من حیث المعنی تمامی جمیع انبیاء و اولیاء و طاعات آنها در قیامت
و وزن تمیمی نیست به اکرمی عمرو [illegible] ذوالفقار حیات [illegible] و اساس دین نبوی را استحکام [illegible]
و آفتاب عالم آب شرایع محمدی [illegible] کفر [illegible]
وارد شده هر چه [illegible] نام بر دستش [illegible] ندای حدیث دیگر که در مسند احمد حنبل و در صحاح
ستة مناقب خوارزمی و فصول [illegible] مذکور است و در هر جا از چند طریق نقل نموده اند که چون در احد با
رسول اسلام [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام و جای دیگر [illegible] آنحضرت [illegible]
علی علیه السلام بهر طرف [illegible] و کفار را [illegible] جبرئیل نازل شده گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] پس آنحضرت گفت ان علیا منی وانا منه
پس جبرئیل گفت انا منکما یا رسول الله و در [illegible]
[illegible] ان علیا منی وانا من علی [illegible] و [illegible] گذشت این نیز در هر جا مذکور است که

منی نعم [illegible] انا و [illegible]

کردان روز

کردان روز آنجا نیست تا پیش از میان زمین و آسمان صدای لا فتی الا علی لا سیف الا
ذو الفقار بگوشش همی رسید و نیز شنیده است که [illegible] گویند جبرئیل امین بود یا ملکی دیگر و این [illegible]
بود و کشف الغمه مذکور است که [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده [illegible] که کوشش چون جمعی از کفار را گریزانیده
هر طرف نگاه کردم رسول خدا را ندیدم گمان بردم که [illegible] نفاق و انفعال ایمان [illegible] غلاف شمشیر را شکسته عزم
نمودم که تا [illegible] بازگشته شوم بکفار حمله نمودم و بالکل [illegible] ساختم دیدم که رسول خدا صلی الله در میان [illegible] در کوی بیهوش افتاده
آنحضرت را [illegible] چون [illegible] فرمود که یا [illegible] گفتم یا رسول الله [illegible]
[illegible] گذاشته و دین [illegible] رسول کرده [illegible] یا علی [illegible] جمع [illegible] بن
[illegible] آوردم [illegible] گفتم [illegible] چون [illegible] فرمود که اما تسمع مد

حیک فی السماء ان ملکا اسمه رضوان ینادی ویقول لا فتی الا علی
لا سیف الا ذو الفقار

که یعنی آیا نشنوی مدح و ثنای خود را در آسمان که ملکی رضوان نام ندا میکند و میگوید لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
از بس از خوشحالی گریستم و برین نعمت حق تعالی را شکر نمودم و درین روایت ظاهر میشود که ندا کننده غیر از جبرئیل بوده و در
[illegible] گوید که از ابن مسعود پرسیدم قصه احد را گفت با رسول الله کسی نماند الا علی علیه السلام و ابو دجانه و سهل بن حنیف
و عاصم بن ثابت برگشته گفتم ابو بکر و عمر کجا بودند گفت از کسانی بودند پرسیدم که عثمان چه شد گفت او بعد از سه روز
پیدا شد و چون آمد رسول [illegible] گفت خوش [illegible] کردی پس از ابن مسعود پرسیدم که تو کجا بودی گفت من [illegible]
بودم و آنچه میگویم از [illegible] شنیده ام گفتم که [illegible] علی تعالی [illegible] مقام [illegible] گفتم ملائکه نیز از این تعجب میکردند
وقت میکردند [illegible] که جبرئیل [illegible] عروج [illegible] لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار [illegible] پرسیدم
این از چه معلوم شد گفت از آنکه مردمان [illegible] شنیدند [illegible] رسول [illegible] رسید [illegible] که [illegible] جبرئیل
[illegible] آمده بود [illegible] جبرئیل امین لا فتی گرد [illegible] و ملا حسین کاشفی نیز [illegible] اشاره نموده
از [illegible] روح القدس [illegible] لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار [illegible] رضوان و جبرئیل [illegible]
[illegible] باشند و از حافظ ابو نعیم محمد بن عبد العزیز روایت کرده [illegible] قیس بن سعد روایت نموده که [illegible]
شنیده که گفت از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود [illegible] زخم [illegible] رسیده [illegible] زخم [illegible]
[illegible] ضعیف شده [illegible] خوشبوی [illegible] و گفت [illegible] کفار حمله کن [illegible]

خدا و رسول او دوست دارند و از تو راضی اند بعد از آنکه بخدمت رسول الله احوال عرض کردم فرمود که آن جواب از الهام الهی گفتی و حدیث کلینی
شنید و گفت یا علی بشارت باد ترا که این جبرئیل امین بود آمد و مرا خبر داد و ابن بابویه روایت کرده از جعفر بن محمد علیه السلام که نقل
کرده که چهار چیز مر علی علیه السلام را بود که هیچکس را نصیب نشد یکی آنکه اول بار از عرب و عجم کسی بغیر از رسول خدا نماز کرده یکی آنکه اول
بیعت علمدار رسول خدا بود در هر معرکه او بود و یکی آنکه در روز احد که بروز صبر مشهور است کسی بغیر از رسول خدا نماند و یکی آنکه در روز
دفن رسول خدا صلی الله کسی دیگر با آن حضرت درون نتوانست [illegible] یافت و صد اسم از جاهلیت در احد چون جنگ
در آنجا واقع شد همه [illegible] کشته شدند حدیث دیگر که اکثر کتب مخالفین حتی در مسند احمد بن حنبل از چند
طریق مروی است آنکه در اول اسلام اصحاب رسول صلی الله هر کدام از خانه خود دری بمسجد رسول گشوده بودند که در وقت
تردد و وضو و نماز آسانی توانند کرد و بعد از حق امر الهی به بستن درها در رسید که درها همه را ببندند الا دری که خانه
علی علیه السلام بود و چون مردمان درین باب حرفها گفتند و گویا حضرت رسالت پناه بر منبر برآمد بعد از حمد
الهی فرمود که خدای کریم مرا بخلق فرستاده و من از پیش خود حکم به بستن درها نکرده ام و لیکن چون از جانب الله بحکمی مأمور
شدم تابع آن گشتم و بشارت ساختم و همچنان که حق تعالی وحی کرد بموسی علیه السلام آنکه بنا کن مسجد پاکیزه که بیان کرده
در آن [illegible] و هارون [illegible] وحی فرستاد که مسجدی [illegible] کن که در آنجا مقام داشته باشد که تو
و برادر تو علی و حسن و حسین [illegible] و هم در مسند احمد حنبل از حذیفه مروی است که چون اصحاب رسول الله به مدینه آمدند در مسجد می
خوابیدند و از آن ممنوع شدند پس در گرد مسجد آنحضرت صلی الله خانها ساختند و درهای خانها را بمسجد کردند تا [illegible]
با آنحضرت نزدیک تر باشند و چون چندی برین گذشت امر الهی تشریف نفاذ یافت که درها بسته شود و حضرت رسالت
صلی الله معاذ بن جبل را امر فرمود که این حکم را باصحاب رساند و هر یک چون شنیدند که امر الهیست میگفتند که
و اطاعت یعنی شنیدیم و فرمان بردیم و امیر المؤمنین علیه السلام متفکر شد که آیا او نیز موافقت اصحاب نماید یا در را بحال خود
بگذارد و حال آنکه حضرت از خانها خانه امیر المؤمنین داده بودند و چون خبر متفکر بودن او برسالت پناه رسید فرمود
که یا علی اسکن طاهرا مطهرا یعنی ساکن باش یا علی در خانه خود پاکیزه و چون این خبر بحمزه عم حضرت رسید دلگیر شده
بحضرت رسالت عرض نمود که ما را از مسجد بیرون کنی و طفلان بنی عبد المطلب را میگذاری حضرت رسول صلی الله
با او گفت که این امر از من صادر نشده [illegible] این امر نکردم بخدا قسمت که این عطا از جانب الله تعالی شده و هستی که
تو بر خیری و عاقبت تو بخیر است از جانب خدا و رسول بشارت باد ترا و چون بفرصت او را اشاره داد و در جنگ احد به درجه
شهادت رسید و چون [illegible] از اصحاب [illegible] خوش نیامد و بر ایشان گران بود که علی را این زیادتی بر ایشان باشد عمر

التماس

التماس نمودند که دریچه از خانه او بمسجد باشد و [illegible] که روشنایی [illegible] راضی شد حق تعالی رخصت نداده هم [illegible] می نشستند و در حق علی
سخنان میگفتند تا آنکه حضرت رسالت صلی الله بمسجد رسید و بعد از نماز برخاسته خطبه بلیغ ادا فرمود بمضمون این کلمات تکلم نمود که جمعی
گران آمده است که درها بر خانها شان بسته شده است و در علی را خانه بحال خود است بخدا قسمت که من ایشانرا از مسجد بیرون
نکرده ام و من علی را در مسجد ساکن نکرده ام چنانچه حق تعالی بموسی وحی فرستاده بود که بغیر از هارون و ذریت او در جای [illegible]
که در مسجد موسی ساکن باشد علی را نیز چون برادر منست و بجای ذریت هارون اند وحی فرستاده که در مسجد من [illegible] که خواب
و بغیر از ایشان از مسجد رخصت نداده و هر که باین معنی راضی نباشد و بر دیگران باشد برود و اشاره بطرف شام نموده یعنی هر که
خدا راضی نشود ره براه شام گیرد و هم در آن مسند از سعد وقاص روایت کرده که علی را مناقبی چند بود که هیچکس را نبود از آنجمله
یکی علم دادن با او بود در روز خیبر و یکی سد ابواب صحابه و مفتوح گذاشتن در خانه او و مروی است که عباس عم حضرت پیغمبر
التماس نمود که بجهت اعزاز و امتیاز از دیگران خانه او مستثنی باشد التماس او درجه قبول نیافت و بان راضی شد که سوراخی از
خانه او بجانب مسجد باشد که از آنجا نگاه توان کرد آن نیز اجابت نشد تا آنکه باین راضی شد که ناودان خانه او بجانب مسجد
نمایند که در وقت باران از بام خانه عباس بفضای مسجد ریزد و همین باعث امتیاز و اعتبار او شود و منصب ناودان
رخصت داده شد و عباس بان مفتخر و سرافراز گردید و حضرت رسالت بجهت رضاجوئی عم رتبه مبارک منصب ناودان خود
بر زبان معجز بیان رانده که لعنت الهی بر کسی که این ناودان را بکند و بلعن و دوری از رحمت ربانی گرفتار باد و هر کس که حق عباس
را [illegible] رساند [illegible] و تفصیل [illegible] عباس در مطاعن بیان کرده
خواهد شد و بر اصحاب تفصیل و [illegible] پوشیده نخواهد بود که امتیاز آنحضرت در امور دینی و دنیوی و اختصاص ذات قدسی
سماتش بزواید الطاف ربانی و اعطاف سبحانی دلیلست بر آنکه او مستحق تفویض امور الهیست و غیر او در مسند منصب
اختیار بندگان خدا که موقوف باشد [illegible] است جای سخن نبوده و جانشینی حضرت رسالت مخصوص آن
حضرت که در مدینه علم است و حدیثی او در پای عدم فلاح است بقول سنایی   در شهر [illegible] سوی بتول [illegible]
رو بسوی رسول   چون توانست چاره کفرا نباشد   چاره این هم نگاه داشت   حدیثی دیگر در مسند
احمد حنبل و مناقب و دیگر کتب مذکور است و در روایت مثل آن نیز گذشت و در احادیث قریب آن گذشته و
و بعد ازین نیز [illegible] انشاءالله خواهد آمد و آنکه رسول خدا صلی الله با امیر المؤمنین علیه السلام گفت مثل تو مثل عیسی است که بعضی
او را دشمن داشتند تا حدی که مادرش را بهتان زدند و نصاری دوستش داشتند تا حدی که او را بخدایی رسانیدند که مقام
او نبود و اهلیت آن نداشت و تصدیق قول آنحضرت را حال امیر المؤمنین علیه السلام بجا رسید که خوارج با دشمنی او باقی بوده

و نصیر با اعتقاد خدای آنحضرت داشته و کفار بجای خدای مستحق عبودیتش می‌پرستیدند و کفار با معاویه لشکر می‌کشیدند چنانچه
خود بزبان الهام بیان فرمود که اللهم انزلنی و انزلنی
حتی یقول
معاویه و علی
یعنی دهر مرا فرو آورد از مرتبه عالی تا بجایی رسانید که با معاویه برابر کردند اما بقول سنائی که گفت اینکه او را بر علی مرتضی خوانی
امیر باشد در برستوانی کفش قنبر داشتن ازین بر برگرد خدای قدر او کجا و دیگری قضائی با و برسد بر زبانش که بپیش
نشنیده که حدیث دیگر در مسند احمد حنبل و جمع بین الصحاح الستة و مناقب خوارزمی منقول است و اکابر محدثین در تحدیث
رساله‌ها نوشته‌اند و بمرتبه تواتر رسیده چنانچه گویند سی و پنج کس را از اصحاب رسول صلی الله از انس بن مالک و غیره روایت
نموده‌اند حدیث طیر است که شخصی مرغ بریانی بجهت رسالت پناه صلی الله بطریق هدیه آورد و آنحضرت بعد از معاینه او رفع یدین بجانب
درخواست فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی
هذا الطیر یعنی بار الهی بیار بسوی من کسی را که دوست‌ترین مردمان و خلقان باشد نزد تو که بخورد با من ازین مرغ بریان
و چون دعا باتمام رسید امیر المؤمنین علیه السلام آمده در خانه را زد و انس بن مالک که دربان آن حضرت بود بخدمت
در آمدن نگذاشت و گفت پیغمبر بشغلی مشغول است و چون امیر المؤمنین برگشت بار دیگر رسول صلی الله از حق تعالی همان
مسئلت نمود باز علی آمد و در زد و انس همان جواب داد باز کرت سیم پیغمبر همان دعا کرد و علی آمد و انس اتفاقا
و رسول بشرم کرده آنحضرت را محروم ساخت و رسول را در انتظار پسندید و بار چهارم چون از انس همان جواب بگوشش
رسید آواز بلند کرد تا رسول خدا شنیده او را طلبید و چون در آمد فرمود که یا علی چه باعث شد که دیر آمدی در حالی که
کردن استماع سیم گفت یا رسول الله این بار چهارم است که می‌آیم و هر بار انس مرا برمیگرداند که رسول بکار حقی و کاری مشغول است
پس حضرت رسالت علیه السلام انس را طلبیده گفت ترا چه برین داشت که علی را هر بار برگردانیدی گفت چون دعای
ترا شنیدم آرزوی آن میکردم که آن دعا در حق کسی از انصار اجابت رسد پس حضرت رسالت پناه فرمود که رسالت
پناه فرمود که ما فی الانصار خیر من علی او فی الا
نصار افضل من علی یعنی آیا در گروه انصار بهتر از علی علیه السلام کسی هست و یا در جماعت انصار فاضلتر از علی کسی که مداری دیگر
بگواهی رسول الله حق تعالی او را از همه کس دوست‌تر دارد با وجود خلافت و امامت دیگری را چگونه روا بود و محبت
مرتبه الهیت نمیدانند و درجه الهیت او چند که تجلیات اثار او را دریافته‌اند و حکایت ذاتش میکنند و اهل ذوق و عرفان بیل
عشقش میخوانند و مرکز افلاک و عبادت ملایک و جنبش نفوس و شناسایی عقول و ثبات زمین و قیام موالید

در تحمل امانت انسان و در شکل حیوان همه عینیت است و از عجبت است ز بام آسمان تا مرکز خاک دگر صد در بیابانی دو هم
دادورک فرو دانیم باب الا اشتابم زمینش فرزند میدان نام و در حدیث قدسی آمده که حق تعالی فرمود لا یزال
عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه
الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله
التی یمشی علیها فبی یسمع و بی یبصر و بی یعطی و بی یقعد فاذا
سالنی اعطیته و اذا استعاذنی استعذته
یعنی پیوسته بنده من نزدیک من بسبب کردن سنتها تجملا کردن او را دوست دارم پس چون او را دوست داشتم من
گوش او و چشم او و دست و پای او میشوم پس بمن میشنود و بمن می‌بیند و بمن میگیرد و بمن میدود و وابستن و نشستن بمن میشود
یعنی کرده او کرده منست و گفته او گفته منست و چیزی که خلاف رضای منست از او بظهور نمی‌آید پس هر گاه از من سوال
کند مرادش بکنم و عطای خودش بهر بنده‌ای میدهم و اگر بمن پناه آورد پناهش میشوم و در امان خودش نگاه میدارم
و از اینجاست که رسول الله صلی الله فرمود چون حق تعالی بنده را دوست دارد و منادی او ندا کند که حق تعالی فلانی
را دوست میدارد و باید که تمامی ملائکه و زمینیان او را دوست دارند چنانچه روایت کرده‌اند که روزی سلمان بن
محمد بن سلمان عباس آمده با شخصی در امامت امیر المؤمنین علیه السلام گفتگو نمود و چون مردم رفت محمد بن سلیمان گفت
لا اله الا الله رزق الله علی ابن ابی طالب کل ذی لب
خدای تعالی در هر جا صاحب لبیست دل او را از محبت و ولای علی ابن ابی طالب کرامت کرده است و در روایتی که خوارزمی در
مناقب نقل کرده است که چون رسول الله صلی الله انس را مخاطب ساخته فرمود تا کلام علی را شنیدی انس یعنی چه چیز ترا برین
داشت که از علی رو گردانی انس جواب داد که سمعت دعاءک فاحببت ان یکون
فی رجل من قومی یعنی دعای ترا شنیدم دوست داشتم که در شان کسی از قوم من
من اجابت رسد پس رسول صلی الله فرمود ان الرجل قد یحب قومه یعنی مرد بستی که هر کس قوم و خویش خود را دوست میدارد
و هر تقدیر آخر روایت اینست که بخورد علی و اکل معه یعنی پس علی علیه السلام آمد و مرغ بریان را با آنسرور تناول
نمودند و از اینجا ظاهر شد که بعد از رسول صلی الله علیه هیچکس را آن مقام و مرتبه که علی را نزد الله تعالی بود نبود چنانچه محمد بن شهر آشوب
مازندرانی از روات اهل سنت نقل کرده از انس بن مالک از رسول صلی الله و روات شیعه نقل کرده‌اند از امام جعفر صادق
علیه السلام و از رسول صلی الله که آنحضرت فرمود حق تعالی خلق کرده و آفریده از نور روی علی ابن ابی طالب هفتاد هزار ملک با

که استغفار کنند و طلب آمرزش نمایند از برای او و از برای دوستداران او تا روز قیامت و از رسول حضرت از حق تعالی
کرد یا حضرت کسی را که دوسترین خلقان باشد نزد تو و فرستاده حق تعالی علی علیه السلام را ظاهر شود که امیر المؤمنین علیه السلام
را ظاهر میشود دوستر است نزد خدای تعالی از همه مخلوقات و از اینجا لازم نمی آید که از رسول علی نیز دوستر باشد چون
اجماع است بر آنکه آنحضرت دوستر است نزد حق تعالی از کل مخلوقات پس آنحضرت از اجماع مستثنی شده
و دیگر آنکه سوال آنحضرت قرینه است که مراد سوای اوست و علاوه خود این روایت [illegible] که ارباب ایشان
مضایقه نماید در مقام کسی اظهار عنادی کرده و دوست و پای [illegible] موافقت است که کتب حدیث معتقدان
نیست که علی در همه چیز از الله تعالی دوستر باشد چرا که میتوان تفسیر نمود و رسید که دوستر است در همه چیز ثواب او بیشتر
و در بعضی از چیزها پس جایز باشد که علت چون مترتب بر ثواب است در بعضی چیزها ثواب او بیشتر و در بعضی کمتر
و چون چنین باشد دلالت بر افضلیت مطلق نکند و جوابش آنکه احب لفظ عام است و مطلق کسی که از ما نفیه موقتی
سازد یا مخصوص گیری کرد از بروت که دلیل سازد چرا که عام و مطلق بدلیل مخصوص میشود و دیگر آنکه مراد حضرت [illegible]
باشد چون هیچ سوی نیست که از وجهی و در وقتی نزد الله تعالی احب نیست پس قول رسول الله صلی الله که فرموده
اللهم ائتنی باحب خلقک در مقام معامله خواهد بود و یکی از شعرای عرب را چه نیکو بزبان [illegible]
شده گفته و فی الطایر المشوی اوفی دلالة لو استیقظوا من غفلة و سناه
یعنی در حدیث مرغ بریان دلالت وافی کافی بر امامت آنحضرت اگر کسی از خواب غفلت بیدار شود و سیات [illegible]
چهارم حدیثی دیگر که احمد حنبل در مسند آورده و [illegible] در مناقب بلکه اکثر کتب مخالف و موالف بآن مزین است انا مدینة
العلم و علی بابها و در کلام معجز نظام سلونی قبل ان تفقدونی که از فرط علم و اطلاع او بر معارف و احکام ارباب رسول
[illegible] شده و دیگری از اصحاب را قدرت و جرأت بر سلونی گفتن نبود از جابر بن عبد الله انصاری نقلست
که رسول صلعم فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت
الباب و در بعضی روایات باین طریقست که حضرت رسالت صلی الله [illegible] خطاب بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا علی انا المدینة و انت الباب کذب من زعم انه یصل الی
المدینة الا من الباب و از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله فرمود که انا مدینة
العلم و علی بابها فمن اراد الجنة فلیأتها من بابها
و از ابن عباس رضی الله عنه [illegible]

مرویست

مرویست که رسول خدا و ایضا از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که فرمود انا الحکمة و علی بابها
فمن اراد الحکمة فلیأت الباب و مضمون همه اینست که حضرت رسالت [illegible]
بطریق کنایت نفس شریف خود را که منبع علم و معرفت و سرچشمه دین و شریعت است شهر علم و خانه معرفت و [illegible]
و غیر آن داده و کلمه فرموده که رسیدن باین شهر و این خانه و علوم و حکمت [illegible] یافتن از آن و وصول [illegible]
حضرت ممکن نیست الا بسبب آنحضرت و داخل شدن باین شهر و این خانه از در دیگر امکان ندارد [illegible]
[illegible] و در اینجا و در این [illegible] است و اشارت فرموده بقول حق تعالی که فرموده واتوا البیوت
من ابوابها یعنی هر کدام که خواهند که بخانه در آیند اول متوجه گردند که در خانه کجاست [illegible]
[illegible] که هر خانه روایت [illegible] کسی از غیر در خانه در آید اگرچه از آن [illegible]
[illegible] در آنجا [illegible] علم و حکمت و مسایل دینی و معارف یقینی را از غیر آنحضرت [illegible]
[illegible] سارق و حامی است و از آن علم و معرفت [illegible] و از جمله [illegible] خواهد بود
[illegible] چون دیده [illegible] رحمت [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] و گفته اند [illegible] محراب [illegible] مدینه و خانه [illegible]
[illegible] و وضع حدیث دیگر کرده [illegible] حدیث [illegible] فردوس [illegible]
[illegible] نموده انا مدینة العلم ابا بکر اساسها
و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها یعنی من مدینه علم و ابوبکر [illegible]
[illegible] و عمر دیوار است و عثمان سقف آن و علی در مدینه است و بعد از آن [illegible]
[illegible] ضرورة ان کلا من الاساس و الحیطان و السقف اعلی من الباب
یعنی این بیت [illegible] سقف [illegible] نزدیکی دارد [illegible] پوشیده نیست [illegible] کلام
[illegible] سخن در مبنی و پستی نیست بلکه [illegible] علم و حکمت [illegible] دیوار و سقف و دیوار
[illegible] سخن در مبنی و پستی نیست بلکه [illegible] علم و حکمت [illegible] سقف [illegible] اساس [illegible] مستعمل
شده و حکمت که دیوار و سقف [illegible] باشد [illegible]
یعنی هر گاه [illegible] هر چه میخواهی بکن [illegible] بگوی [illegible]

جمایعنی صاحبقران ثانی ادام الله ایام عدله حاضر بودند شنیده شد که شخصی از شیعیان که خاص و عام و علماء [illegible] او و اکابر
و اهالی دربار سلطنت حاضر بودند که از علمای اهل سنت این حدیث را نقل نموده و دوست دیگر تصدیق تحقیق کرده که از طرفین
آمده گفت این حدیث را تمام مت ذکر کردن از آنچه وجه باشد و چون رسید که تتمه حدیث گفت معویه در غضب [illegible]
خنده ها کردند و غضبانه نمودند بحث و ستم اهل این حدیث بر همگان ظاهر شد چون آن شخص از مقربان بود از فلان جهت توجه
خاطر بندگان صاحبقران را [illegible] دانسته بودند متعرض او نتوانستند شد و مجلس بحال گذشت و صاحب کشف الغمه از حافظ
ابونعیم از ترمذی در صفت امیرالمؤمنین علی نقل نموده که رسول صلی الله فرموده انا مدینة العلم علی بابها
و از بغوی در صحاح روایت نموده که گفت انا دار الحکمة و علی بابها و از ابن عباس نقل کرده که رسول صلی الله فرموده
انا مدینة العلم علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب
و فردوسی طوسی در شاهنامه از زبان رسول صلی الله بنظم آورده و تصدیق آن نموده که فرموده فردوسی منم شهر علم علیم در است
درست این سخن قول پیغمبر است گواهی دهم کین سخن راز اوست تو گویی دو گوشم پر آواز اوست [illegible]
در مناقب [illegible] نقل نموده که گفت روزی امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم در مسجد کوفه بر منبر پیراهن رسول صلی الله
در بر و عمامه او بر سر و شمشیر آن حضرت بر کمر و انگشتری آن حضرت در انگشت [illegible] بر سینه مبارک نهاده خود فرموده
فرمود که سلونی من قبل ان تفقدونی فانا بین الجوانح منی علم جم هذا
سفط العلم هذا لعاب رسول الله هذا ما زقنی رسول الله زقا من غیر
وحی اوحی الی فوالله لو ثنیت لی وسادة فجلست علیها لافتیت لاهل التوریة بتوریتهم
ولاهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق الله التوریة والانجیل فیقول صدق علی قد
افتاکم بما انزل فی وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون [illegible]
[illegible]
[illegible]
از برکت لعاب دهن مبارک رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بفرسد

نرسیده که از تعقل یعنی آن نکرده تصدیق من [illegible] و در کشف الغمه از ابو الطفیل نقل کرده است که حاضر بودم در وقتی که امیرالمؤمنین خطبه
میخواند و میگفت سلونی فوالله لا تسألونی عن شیء ولا اخبرتکم وسلونی عن کتاب الله
فوالله ما من آیة الا وانا اعلم ابلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل
یعنی سؤال کنید از من [illegible] قسم است که هیچ سؤال نکنید از من الا آنکه خبر دهم شما را [illegible] بپرسید [illegible]
کتاب خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث
[illegible]
[illegible]
[illegible] سیکون فی امتی بعدی هنات واختلاف
حتی یختلف السیف بینهم حتی تقتل بعضهم بعضا ویتبرء بعضهم من بعض
یا عمار تقتلک الفئة الباغیة وانت اذ ذاک مع الحق والحق معک ان علیا لن
یدیلک عن ردی ولن یخرجک من هدی یا عمار من تقلد سیفا اعان به علیا قلده الله
یوم القیمة وشاحین من در ومن تقلد سیفا اعان به عدوه قلده الله وشاحین
من نار فاذا رأیت ذلک فعلیک بهذا الذی علی یمینی یعنی علیا علیه السلام
فان سلک الناس کلهم وادیا فاسلک وادیا سلکه [illegible]
واحد الناس طرا یا عمار ان علیا لا یزال علی هدی یا عمار ان طاعة علی من طاعتی

من طاعني وطاعتي من طاعة الله هنات واطعته

اطلفت جعفی بشرب شراب شتاج وغم دیگر مراد در دو مروارید و جواهر که بر رشته کشته و عقد سازند بجهة حمایل یعنی بود باشند که روایت
من بعد از آنکه از میان ایشان بروم اختلاف عظیم و نفاق تا بحدی که کار بشمشیر کشد و یکدیگر را می‌کشند و ...
بعلیه باشند یا کافر خواهند گشت کردی که با فی وعلامی در کاه آنرا باشند و از دین برگشته در آنحال تو با حق خواهی
بود و حق با تو یا عمار ترا با آنکه علی لالت بجزی بده آنچه خیر تو در آن نباشد نخواهد کرد و ترا از راه ... و هر چه موجب ...
تو باشد بیرون نخواهد برد اگر ... پیروی او ... دست مگذار یا عمار بدانکه کسی که حمایل کند شمشیر را بنیت که علی
... حق تعالی در روز قیامت و عقد از در و مروارید بهشت حمایل او نماید و شخصی که بر کمر بندد بقصد آنکه با علی جنگ کند
حمایل از دو اژدهای آتش ... بزنند در روز جزا یا عمار ... یعنی روزی که گروهی با علی در
محاربه باشند پس زنهار که تو این شخص باشی که طرف ... علی بود علیه السلام یا عمار اگر ببینی که مردمان
بجدای میروند و علی تنها براهی میرود ... که علی میرود ... جمیع مردم را بگذار ... جمیع مردم
چون براهی بروند غلط نخواهند کرد ... است آنست که علی مرد و با عمار ... که علی همیشه ...
بود و خواهد بود و روایت کرده ...
روایت کرده احمد بن موسی بن مردویه از جمهور اهل سنت از چندین طریق از عایشه که او گفت از رسول صلی الله شنیدم که گفت

الحق مع علي وعلي مع الحق لن يفترقا حتى يردا علي الحوض

یعنی همیشه حق با علیست و علی با حقست و از هم جدا نمیشوند تا آنکه بر کنار حوض کوثر بمن برسند ...
قرانست و چون در حدیث واقع شده که لن یفترقا لن از برای نفی ...
که حق تعالی و قران ... با علی باشند ...
... امامت غیر او باطل ... از مخالفین گفته است که این دلیل خلفا ...
با علی بوده و علی با ایشان و از ایشان جدا نبوده ...
جواب آنکه اگر مراد این است ...
میکردند ...
بتفصیل ... شهادت

بالفت جعی

ق چنین ... رسیده بود ... معاویه و عمرو عاص ... خود را و قوم خود را
تسلی داد که ... کشته شدن ... بجنگ آورد او کار ... است و چون این حکایت بعبید الله رسید گفت پس
تا این ... کشته است ... که این اشعار در حقیقه نظم آورده نظم گفت عمار ...
قاتل او ... تیغ و سپر ... عمرو عاص ... بجز از ... گفت ...
...
...
مذکورات ... در کتاب ...
... در باب اول بیان
آسمانی ... این کتب شهرت یافت
یافت ... خاقانی هم در تحفة العراقین
گفته بیت ... بوتراب ...
...
بوتراب ... علامه رحمة الله در کتاب نهج الحق از جمهور اهل سنت
نقل نموده ... از رسول صلی الله روایت نموده اند که ان رسول الله صلی الله حمل علیا

حتى كسر الاصنام من فوق الكعبة والله لا يجوز على الصراط الا من كان
معه كتاب بولاية علي فانه ردت عليه الشمس بعدما غابت حيث
كان النبي صلى الله نائما على حجره ودعا فردها ليصلي علي عليه السلام العصر
فردت لمواته انزل الله اليه سطل عليه منديل ففيهما ماء فتوضئو للصلوة ولحق
بصلوة النبي وان مناديا من السماء نادى يوم احد لا سيف الا ذو الفقار لا فتى الا علي

وروی ان منادی ... یوم بدر ایضا

یعنی ...
علیه السلام را ...
...
شده بجهة او آفتاب بعد از آنکه فرو رفته بود ...

او نماز عصر نکرده بود چون بیدار شد و دانست که علی نماز نکرده دعا فرمود آفتاب برگشت تا او نماز عصر را ادا نمود و
در زرف چهارم آنکه کسی محتاج بوضو شده بود و آب حاضر نبود حق تعالی فرود فرستاده سبوی او سطلی و در میان آن مندیل
بود و در آن سطل آبی بود پس وضو ساخت و درست و مندیل خشک نمود و آن سطل با آسمان رفت و او خود را تا
بمقصد رسانید پنجم آنکه منادی از آسمان ندا کرد و در روز احد لا سیف الا ذوالفقار لا فتی الا علی همه مردم شنیدند و در رسول
رسیدند فرمود که ملکیست بکلم جبرئیل این ندا میکند در روایتی دیگر آنکه چون منادی در روز بدر این ندا کرده بود این محل
یعنی حدیث بود و تفصیل هر یک اگر اراده حضرت شنیدنی در روز فتح مکه بود چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از طواف
فارغ شد متوجه شکستن بتانی شدند که در نواحی خانه کعبه بودند و قدمهای آن بتان را در زمین محکم کرده بودند
هر چند چه کوشیدند درست مبارک داشت انها را بر زمین انداخت و ملکیست حاذاتی و رسی البا علی آن بتان
تا اکه با مرتضی علی و کجی و آنکه بزمین رسیده بود انها را حضرت برقفای افتاده و از ابن عباس روایت که
روی بطرف مرتضی کرد که بر قفا افتاده و اشاره بقفای او ... کرد که دیده میشد که بر دوش افتاده و روایتی دیگر آنکه میان
... بتان مجال نیافت که آن حضرت ... و خبری مشهور است و چون بعضی از بتان را در موضع بلند نصب کرده بودند
چنانچه دست کسی بانها نمیرسید امیرالمؤمنین علیه السلام عرض رسانید که پای مبارک بر کتف من گذاشته آنها را فرود
آورد آنحضرت فرمود یا علی تو طاقت حمل ثقل نبوت نداری بر کتف من شو و این ثواب بر تو شود و امیرالمؤمنین
... را بر دوش آنحضرت نهاده تا بتانرا بزمین می انداخت در آن حال از او پرسید که یا علی خود را چگونه می یابی گفت یا
رسول الله چنین می بینم که حجابها مکشوف شده و گویی سرم بساق عرش رسیده و هر چه دست دراز کنم بهر چیز رسانم
فرمود که ای علی خوشا حال تو که کار خدا میکنی و خوشا حال من که بار خدای کشم و بروایتی دیگر گفت یا علی برسیدی آنچه بر آن
آیتی بخدای که تا براستی بخلق فرستاده که اگر خواهم دست با آسمان توانم رسانید پس چون ... بر زمین ...
... مرتبه ای ... از جهت شفقت رسول صلعم عایت ادب ... خود را از زمین گرفته ... و چون حضرت او را ... جسم
پرسید گفت از آن سخن کم کحور را از چنان جایی بلند انداختم و الی بمن نرسید حضرت فرمود که چگونه الم تو رسد
حال آنکه محمد ترا برداشته بود و جبرئیل فرود آورده و یکی از شعرای عرب ... احسان بن ثابت ... این
معنی را بنظم آورده قیل لی قل لعلی مدحا ذکره یخمد نارا موصده
قلت لا اقدم فی مدح امرء ضل ذو اللب الی ان عبده والنبی المصطفی قال لنا
لیلة المعراج لما صعده وضع الله بظهری یده فاحس القلب ان قد برده وعلی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده

حتی ابیات را مجر بنظم آورده

کشی

کشی مرا که مدح علی گوی ای راهی کزان مهر و آتش مرا دل کرد پنهانست قدم چون کنم مدح کسی کزو دیگری خدا و کرد
گرو و خدا است بر کتف مصطفی به قدرت نهاده حق شام وصال این سخن از قول مصطفاست جایی که حق بیان مقصد
نهاده بود از روی احترام گفتم حدیث راحت ولی میر از جب هر خاری که بشنود این حدیث راست و تحقیق
کرد آنحضرت برجای به قدرت بود بیان افسای شاه ذی حل شوالکرده که نقل سخن مغفر حلی امد نمود و موافق نفس امارت تحقیق
چنانچه عرفا و محققان بیان نموده اند اینکه در شب معراج چون میان محب و محبوب بلا واسطه معنوی تحقیق یافت در منزل قاب
قوسین او ادنی و خلوتخانه خاص باختصاص مکالمه و ادای راز و نیاز مخصوص گشت وحشتی و هیبتی زیاده از حد
روی نموده حرارتی بی اندازه از آن حادث شد که اگر دست رحمت الهی بصفت غیر متناهی بر کتف آنحضرت
اثر به قدرت آنحضرت گرویده حرارت ناشیه از هیبت و وحشت از برکت فیضان رحمت رحمانی الوجا قدرت
و قطرات امطار سحاب قدرت کامله و عنایات شامله زایل گشته احساس برودت نمود و در هنگام شکستن بتان
وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه شکستن بتان شده پای بر کتف مبارک آن حضرت نهاده بحسب اتفاق همان محل
که اثر دست رحمت الهی پیش از آن کرده بود پای بر همان موضع واقع شد و حسان با وجود آنکه صحت اعتقادش مرقوم مرقوم
نفاق و شقاق است و در زمره اهل نفاق است که با معویه بوده و با او حشر خواهد شد این قسم جوهر بیادر رشته نظم
کشیده و علما طرفین در کتب خود درج نموده اند چه او در شان این عبارت نهایت مبالغه با غایت عقد تقصیر
جمع کرده که ذاتی که طبقه از عقلا و کثیری از عرفا در مرات ملاحظه ایشان آن ذات ربوبیت تصور بصورت
گشته بیچه عنوان نیر اصول صحت ذات احدی صفات او توان کردید و هر چه گفته شود ثانی مرتبه ربوبیت است
در برابر مرتبه معبودی بعقد رضا به و نقل این مراتب نیز از سید کاینات از جهت هر حیثیتی تا از جانب الله مأمور بان شده
باشد ارتکاب کشف آن کرده باشد و الحق این کرامتی عظیم است که حق تعالی آن مهر سپهر ولایت و کرامت را بان قسم
شرف امتیاز نو اختصاص بخشیده چنانچه شاعری فرموده مرتضی آنکه شد مسند عالی نسبت آفتابیست که برج شرفش
دوش نبی است و اما ثانی که گذشتن از صراط است اهل سنت از انس روایت کرده اند که او گفت
از رسول صلی الله شنیدم که فرمود اذا کان یوم القیمة ونصب الصراط علی شفیر جهنم
لم یجز علیه الا من معه کتاب علی بن ابی طالب علیه السلام
یعنی هرگاه روز قیامت شود و قایم کرده شود پل صراط بر کنار جهنم نمیتوان گذر بر آن کردن و بر آن نمیتواند گذشتن
هر کسی که با او نوشته و خط مهر از دوستی امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام باشد و از حضا روایت کرده اند

از مجاهد و او از ابن عباس که گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود علی یوم القیمة من لا یدخل الجنة
الا من جاء بجواز من علی ابن ابی طالب علیه السلام و روز قیامت بر کنار حوض خواهد بود از دوستیه انکه گذشت
کسی که از پل بگذرد و داخل بهشت شود مگر آنکه برات از علی ابن ابی طالب داشته باشد و آن حکایت مشهوره حارث همدانی
که مرا از دو چیز واهمه است یکی وقت جان دادن و یکی از پل صراط گذشتن و آنحضرت فرمود که ای حارث جمع دار که هر کسی
مرا دوست دارد الا اگر در وقت جان دادن مرا ببیند و از پل صراط من دستگیری دوستان خود را از آب حوض کوثر که خیال
کنی تو از آنکه از یخ سردتر و از عسل شیرین تر و از تشنگی خلاص میدهم و این معانیرا در صورت نظم بحارث کلام نموده
فرمود یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا وانت
عند الصراط معترضی فیعرفنی ولا تخف عثرة ولا زللا اقول للنار حین
توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا اسقیک من بارد علی ظماء تخاله فی الحلاوة العسلا
نیز مؤید مطلوب است و قاضی میرحسین شافعی در شرح دیوان آورده و این مختصریست از آن امیر المؤمنین و ابراهیم
که برد نعمت امیر امام هادی در کتاب شمس الدین و ابن نورک در کتاب و ابن مغازلی در مناقب و صاحب کتاب
اعتماد که از خلفای خلفاء است و ابن ابی حدید معتزلی و غیرهم نقل کرده اند تفضیلش آنکه چون حضرت رسالت صلی الله
از خیبر بر آمد بطرف وادی القری میل نموده در هنگام وقت نماز عصر سر مبارک در کنار امیر المؤمنین نهاده بود که اثر وحی
ظاهر شد و از نزول وحی مشغول گشت تا آفتاب غروب کرد و چون وحی منجلی شد حضرت پرسید که یا علی نماز عصر کرده بودی گفت
نه یا رسول الله پس حضرت دست بدعا برداشت که الهی اگر علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده آفتاب را از برای او بگردان
تا نماز عصر بگذارد و اسماء بنت عمیس نقل کرده که بعد از آنکه آفتاب غروب کرده بود دیدم که طالع شد و بر زمین افتاد چنانکه
هر کس میدید و علی نماز گذارد و در بعضی روایات آنکه حضرت سر بر کنار امیر المؤمنین نهاده بخواب رفت و چون بیدار شد
و دانست که علی بیدار شد و دانست که علی نماز نکرده دعا کرد و آفتاب برگشت و بعد از آن غروب نمود و خوش که کسی در و نکن
خلاف ندارد و تفاوتی که هست آنکه یا بجهة وحی بود یا خواب و بهر تقدیر رد شمس بجهة خاطر آنحضرت شد و تحاوی که از اکابر علمای
حنفیه است گفته که روایت این حدیث ثقه اند و از احمد بن صالح که از اکابر اهل سنت است منقول است که گفته اهل علم را
سزاوار نیست که در حفظ این حدیث تغافل نمایند چرا که از علامات نبوت است و مشهور است که در انبیاء سابق از برای یوشع
نون رد شمس شده و بعضی از علما بر آنند که از برای سلیمان علیه السلام نیز رد شمس شده بود و در وقتی که حضرت امیر علیه السلام
بطرف نهروان میرفت چون از فرات گذشته هم که ... شوره بوم افتاده تا از آنجا بیرون رفتن آفتاب غروب کرد و حضرت

دعا نمود

دعا نمود و آفتاب برگشت و نماز را ادا نمود و آفتاب غروب نمود و این قصه بجهت اعتماد القاضی این روایت نقل نموده بلکه اکثر
کتب تواریخ و حدیث مذکور است و در کشف الغمه سید اسمعیل حمیری شعری نقل کرده که در باب رد شمس بود بنظم آورده
ردت علیه الشمس لما فاته وقت الصلوة وقد دنت للمغرب حتی تبلج
نورها فی وقتها للعصر ثم هوت هوی الکوکب وعلیه قد ردت ببابل مرة اخری وما ردت لخلق معرب

الا لیوشع او له من بعد
ولردها تاویل امر معجب

~~... بلقیس ...~~ و حکایت سطل و مندیل بطریق از روات اهل سنت از انس مالک روایت
نموده که شبی بود که ابابکر و عمر در خانه رسول الله صلی الله حاضر شده رسول صلی الله علیه و سلم گفت که بروید بخانه علی که من
از عقب شما می آیم که امشب امری بر او واقع شده از او بشنوید انس گوید من نیز همراه رفتیم و چون در خانه رسیدند
علی علیه السلام از خانه بیرون آمده گفت یا علی امشب بر تو واقع شده برای ایشان نقل کن گفت یا رسول الله از نقل آن
شرم میدارم که حضرت رسول فرمود که ان الله لا یستحیی من الحق یعنی بدرستی
که حق تعالی را از نگفتن راست شرم نمی آید شما هم را اظهار حق شرم نباید پس علی علیه السلام گفت مرا احتیاج
بغسل شد و آب حاضر نبود حسن را از برای آب فرستادم و حسین را برای دیگر و دیر آمدند و من دلگیر بودم بجهة
نماز ترسیدم که ناگاه دیدم سقف شکافته شد و سطلی با مندیل آویخته اند و سطل را آب دیدم از آن غسل
کردم و مندیل را خشک کردم و پس سطل و مندیل بطرف آسمان رفت و من خود را بنماز رسانیدم پس حضرت رسالت
صلی الله فرمود آن آب کوثر بود و آنرا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل آوردند و سطل از سطلهای بهشت بود که بتو تعالی
را داد جبرئیل خادم تو بوده و این حدیث را بسیاری از مخالف و موالف نقل کرده اند و تفاوتی که هست در بعضی
روایات وضو ساختن و در بعضی غسل کردن واقع شده خلافی دیگر نیست و این حدیث را هم شیخ ... که در کتب آنکه بغیر
مذکور است و آن اینست که روزی جبرئیل نازل شده و طبقی و آفتابه از بهشت آورده و رسول گفت حق تعالی امر نموده که
این آفتابه و دست علی ابن ابی طالب ... گفت من این خدمت را لایق نیستم ... رسول الله و آنحضرت گفت
اینک جبرئیل که خبر میدهد حاضر است پس علی علیه السلام روانی شده رسول دست بر آب ریخت و او دست می شست
و یکی از آن در طشت نمی افتاد پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله اینچه آبیست که هیچ در طشت نمی افتاد
فرمود که یا علی ملائکه آب را از برای ثواب میربایند الحکایات لا تحقی الی ... این تفصیل ذکور شده در
... که او ملک روز ... کسی ... در قطنی و ابن مجرد و ابن حدید اکثر اهل سنت در کتب خود
نقل نموده اند و بسیاری از شعرای عرب این را بنظم آورده و اما روایت ... هر روز بر در کشکشان تیغ ...

جنگ میکرد تا شکسته شد و بعد از آن بدست رسول آخر الزمان آمد چون منسوب گشت بعلی کرم الله وجهه در دست او بماند گفته اند که بسبب

لا ذو الفقار گویند جواب و الا اکثر خوارزمی در مناقب بسند خود از جابر بن عبد الله نقل کرده که در روز بدر از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم

که میگفت هذا رضوان ملك من ملائكة الله ينادي لا سيف الا ذو الفقار

ولا فتى الا علي

یعنی این رضوان ملکیست از ملکهای حق تعالی

میگفت که لا سیف الا ذو الفقار و شاید که شمشیر گردد و بنده باشد چنانکه در بعضی روایت آمده ذو الفقار میگویند یعنی صاحب

بنده را آن لازم نیست که باشک شمشیر باشد شاید چنین شمشیر چنان بوده باشد و بعد از آن تسلیم کرد که شمشیر بود که

ذو الفقار نام داشت و از آن کافر بود و در دست او منافق شد و چرا که صد کشته بود امیر المؤمنین علیه السلام

در روز بدر از وی کشتن که در بعضی روایت آمده که شمشیر هم کشته اند و چیزها نقل است که بدست آنحضرت کشته

شده باید در اول جنگ کشته شده باشد و چون بدست علی علیه السلام آمده و باقی کفار را بدان تیغ کشته باشند

و از آن که آن تیغ حرب بود باشد طلب این مذاکره باشند و بعضی روایات آمده که ذو الفقار از آسمان آمده

و ابن ابی الحدید در قصیده مشهوره اش باین اشارت نموده گفته وحيث الوصي المستغاث

ونايض من المصدر الاعلى تبارك مصدرا فليس سواء نبعة اذ ينظم ولا

اللات يحمو الهام مغفرا یعنی آن برق تیغ آنچنانکه از آسمان آمده باشد و مینماید [illegible]

را که تعظیم کرده و شخص بیش لات برزمین نهاد و هیچ [illegible] دلالت [illegible] تعظیم [illegible]

از آنکار در شرح این قصیده گفته و بعضی حق است از استعاره کرده بنور قدرت و شعاع [illegible]

و حیلت کشته و مصدر موضع صدور است که بمعنی رجوع باشد و مراد [illegible] عرش [illegible] و تبارك بمعنی

با برکت بود و بنا بنت مراد آنکه مکان شریفی که قرار کرده این سدرة المنتهی [illegible]

حضرت آنکه آن [illegible] رسول است صلی الله علیه و سلم [illegible] و ملائکه [illegible]

و بیان آن نمی شد و بانحضرت در آن وقت تا باز گشت [illegible] و تعظیم آن [illegible]

و ذو الفقاری که از بهشت خدای [illegible] فرستاده بود [illegible] حضرت [illegible]

ذو الفقار [illegible] تیغ علی [illegible]

و بعضی از عامه اهل سنت انکار نموده اند [illegible] که در وی [illegible]

از او شاه [illegible] کنند و آن از شیعیان بتوجه چوب بشد و گفته آمدن ذو الفقار از آسمان در اخبار صحیح واقع شده

وایراد او [illegible] که از آسمان تیغ آمده چرا که بهتر از تیغ حیدر و از آسمان آورده باشند علی او جنبی خبر او و شیخ عبد الجلیل بدین

در جواب گفته که در هیچ از این طایفه باشند که ... خانم گوشه و ... را عاشق و دائم ... و از آن انبیا اند چه میگویند

خدا ... کند که ذو الفقار ... و از برای ... بحث ثابت ... محبت کرده اند و امر ... سیدا شد

و چون ذو الفقار از آسمان پیدا شده ... رسول ... علی ... از برای عیسی از آسمان آمده

و از برای ... تا دمی ... عجب نباشد ... و مذکوران تا چون ... از ... عمر او

و صف ... که میگوید ... ناقه صالح ... ابراهیم بوده و دیگری از ... که

شعیب ... در هزار سال ... و ایران روایت ایشان نیز

روایه ... که تیغی برای حضرت ... مصطفی ... کفار را کشته و قلعهای کفر را ... اسلام ...

خدای تعالی از آسمان مصطفی فرستاده ... بدست ... نداشت ... انکار این کرده

در حدیث دیگر در مسند احمد بن حنبل مذکور است و در مناقب خوارزمی مسطور و در السنه اهل حدیث مشهور که رسول صلی الله علیه و سلم

فرموده که ان منكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على تنزيله فقال

ابو بكر انا هو يا رسول الله قال لا قال عمر انا هو يا رسول الله قال لا و

لكنه خاصف النعل وكان علي عليه السلام يخصف نعل رسول الله صلى الله عليه و آله

یعنی رسول صلی الله علیه و سلم خطاب با صحاب نمود و فرمود که از شما یکی کسی است که قتال و جهاد کند با کردی بر تاویل قرآن

چنانکه من قتال کردم بر تنزیل قرآن پس ابو بکر ... گفت یا رسول الله آن کس

منم فرمود که نه و لیکن آن کس ... خاصف نعلست یعنی آن شخص که نعل ... و اتفاقا در آن وقت امیر المؤمنین

در حجره ... نعل رسول ... زدن ... و در صحاح مسلم ... صحاح

الستة ... و ... امیر المؤمنین

نقل ... قریش ... رسول ... غضب در

بشره مبارکش ظاهر شد ... گفت لتنتهن يا معشر قريش او ليبعثن الله عليكم

رجلا امتحن الله قلبه للايمان يضرب رقابكم على الدين قيل يا رسول الله

ابو بكر قال لا فقيل عمر قال لا ولكنه خاصف النعل في الحجرة يا الله و لعلي

یعنی ... شما ای گروه قریش از این ... و ... الا ... ممنوع ... خدای تعالی ...

عندنا علیه السلام

انبیا این معنی که دل مطمئن گردد شد باشد که دعای شما اجابت شده باشد و حضرت ملک العلام را تمام کرد یعنی

بپرسید که یا رسول الله اکنون هرچه خواهی بفرمای و کسی که دیگر بپرسید که هرچه خواهی بگو لیکن حاصف نقلست بعضی

که در جهت خفیف نقل میکند و اتفاقا نعلین رسول صلی الله علیه و آله پاره شده بود و حضرت ولایت پناه علیه السلام بمرمت آن مشغول

و هجده ... مشغول بود که این خبر باو رسیده و در صحت این حدیث گمان اهل سنت و دیگر ...

شهور و معتبر است و ... ظاهری و باطنی ... تغییر است و ... حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله ... بموجب ما انزل الله علی بشر من شی ... فرستاده خدای تعالی ...

هیچ خبر از آیات و احکام ... اشان تا ایمان آورند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بقتال کفار اشتغال نموده تا

فوج فوج بدین اسلام درآمدند و اهل معنی و خوارج چون تأویل قرآن کرده ... تأویل مدعای خلافت از برای خود

بودند و بطابق متشابهات خود ... بموجب ضلالت از هیچ هدایت بود ... امیر المؤمنین

علیه السلام هم بسبب تأویل ایشان قتال کرده چنانکه در حدیث است که لولم یقاتل امیر المؤمنین

البغاة ما کنا نعلم کیفیة القتال معهم یعنی اگر امیر المؤمنین علیه السلام با این بغات قتال نکرده کیفیات

قتال ایشان ... در این حدیث ... روشن ... امامت مولانا علیه السلام و حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله ... حق تعالی ... فرمود و اکثر حاصف نقل

پس ظاهر شد که ... و رسول صلی الله علیه و آله ...

... و مکنه ... علی الیمین ... کرد ...

... بعد از رسول ... امامت دیگری ... را نیز فرمود

یقاتل علی تأویله کما قاتلت علی تنزیله ... یعنی قتال

او همچون قتال من باشد ... رسول است پس ... رسول است ... این امر

رسول ... بظاهر قرآن است ... تأویل بود ... بود

صورت قتال ... رسول خدا ... امام و جانشین پس ظاهر شد که مراد حضرت از این حدیث

امامت امیر المؤمنین ... دیگر ... بیت

لطیف است ... اذ قال الحمدان خاصف نعله لمقاتل بتأویل القرآن

و حدیث دیگر که احمد حنبل ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... امام حسین را

... دیگر که من احبنی واحب هذین واباهما وامهما کان

معی فی درجتی یوم القیمة یعنی هر که دوست دارد مرا و دوست دارد این دو را و دوست دارد پدر

این دو را و دوست دارد مادر این دو را خواهد بود با من ... در روز قیامت ... و در درجه

از آتش دوزخ ... و این مضمون ... لمخمسة المنفی بهما

حر الجحیم الحاطمه والمصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمه و این بیت برکت این پنج تن ...

دوزخ ... اجابت مقرونست ... و در صحیح

احمد حنبل و ... و در جمع بین الصحیحین ... مذکور است که رسول الله صلی الله علیه و آله روزی خطاب امیر المؤمنین

علیه السلام کرده فرمود لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق

یعنی یا علی دوست ندارد ترا مگر کسی که مؤمن باشد یعنی اقرار بلسان و تصدیق بجنان ... داشته باشد و دشمن

نمیدارد ترا الا شخصی که منافق باشد یعنی ... بزبان ... کلمه ... رسول ...

... تیغ ... منافق ... حق تعالی ... که

در کتاب ... جابر بن عبد الله انصاری ... عصای دست گرفته ... مدینه میگشت و میگفت

علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی جابر میگفت که حضرت امیر المؤمنین ... بهترین ...

... یا معاشر الانصار ... اولاد و فرزندان خود را ...

امیر المؤمنین ... و هر کدام از اولاد که ... آنحضرت ...

... از ... محب ... که دست ... مادر او ...

... طایفه ...

... سعد وقاص ...

... سنائی فرموده ...

... هرکه ... و در باب ... کرده اند ...

... تسبیح ... در مجلس ... تسبیح ...

... تسبیح ... جابر ... آنحضرت ...

... نموده ... امام حق ... گفت ...

معاشر الانصار ادبوا اولادکم
علی حب علی ابن ابی طالب
فلینظر فی شان امه

و ام سلمه روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود که لا یحب علیاً منافق و لا یبغضه مؤمن و مسلم و ترمذی و نسائی که از کبار
محدثین اهل سنت اند از زر بن حبیش که از رجال [illegible] تابعین است نقل کرده اند که او گفت از علی بن ابی طالب شنیدم که گفت
والذی فلق الحبة و برأ النسمة انه لعهد النبی الامی الی ان لا یحبنی الا مؤمن و لا یبغضنی
الا منافق یعنی قسم بکسی که می شکافد دانه را و می آفریند آدم را [illegible] که عهد کرده پیغمبر امی
با من و معهود است میان من و آن پیغمبر که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمن ندارد مرا مگر منافق یعنی [illegible] دوستی آنحضرت موجب
نجات که دوست میدارد هر کسی که مؤمن باشد و دشمن میدارد هر کسی که منافق باشد و اگر سالک صاحب
و نفاق را بنیاد و بصیرتی احتیاج باشد [illegible] نفاق را بان رجوع نماید تا معنی نفاق [illegible]
و این معنی [illegible] ان شاء الله بیان خواهد شد حدیث دیگر که ابوبکر احمد بن مردویه که [illegible] جارالله [illegible] که قول او
معتبر و ثقات است روایت کرده حدیثی است که از ابوذر رحمه الله نقل نموده که گفت روزی بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفتیم

من احب اصحابك اليك يا رسول الله فان كان امر
كنا معه وان كانت نائبة كنا من
دونه فقال هذا علي اقدمكم سلما واسلاما

یعنی گفت دوست ترین اصحاب [illegible] کیست [illegible] که اگر امری واقع شود
[illegible] آنحضرت را جواب فرمود که آن علی است [illegible] او دوست [illegible]
مطیع و منقاد [illegible] و فرمانبرداری خدا و رسول نمود [illegible] اسلام آورده [illegible] آن [illegible]
[illegible] استدلال فرموده و درین سؤال و جواب [illegible] است [illegible] سؤال کرده اند [illegible] جواب [illegible]
الاخلاف [illegible] که دوست ترین اصحاب تو کیست و بعد از آن گفتند که اگر امری باشد [illegible]
[illegible] جواب آنحضرت اول بطریق اشاره که دوست علی فرمود که [illegible]
[illegible] است تقدم [illegible] است [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] که گویند [illegible] که بعد از من خدا [illegible]
[illegible] باشد و بعد از آن [illegible] احتمال داشت که گویند [illegible]
باشد حدیث دیگر که احمد بن حنبل در مسند خود بهمین طریق نقل نموده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که من
اذی علیا اذانی ایها الناس من اذی علیا بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا

یعنی هرکه آزار

یعنی هرکه آزار کند علی را او مرا آزار کرده است و اذیت رسانیده باشد و [illegible]
[illegible] یعنی هر که نفس او نفس رسول [illegible] گوشت رسول و خون او خون رسول باشد یقین ایذاء او
رسول خدا خواهد بود و بعد از آن فرمود که ای گروه مردمان هرکه ایذاء او [illegible] علی را [illegible] میشود روز قیامت یهودی
یا نصرانی و حشر [illegible] آن طایفه خواهد شد و [illegible] آن زمان که ایشان سابق این آرزو میکرد [illegible] بود و [illegible]
[illegible] که دشمنی کند با دوستی از دوستان من یا من دشمنی کرده است و هرگاه دشمنی [illegible] از دوستان خدا [illegible]
باشند اولیا و نفس مصطفی و زوج فاطمه زهرا و پدر حسن مجتبی و حسین [illegible] خواهد داشت و چون دوستی
علی موجب داخل شدن در بهشت و دشمنی و ایذای او موجب دخول در آتش و در بهشت اقتدا باو واجب باشد و تابع
شدن او [illegible] لازم و تقدیم غیر او موجب [illegible] او [illegible] و باعث آزار خدا و رسول است و [illegible]
ثابت شد که دوستی او موجب نجات است و دشمنی و آزار او باعث هلاک و طریق دوستی و فرمانبرداری او امر دوست [illegible]
[illegible] و پس هرکه بعد از رسول دیگری را بر او مقدم دارد و فرمان برداری او [illegible] دوستی [illegible] و در سلک دشمنان [illegible]
او داخل شده و از طریق نجات دور افتاده و گمراه گشته پس تقدیم آنحضرت عقلاً و سمعاً واجب باشد [illegible]
[illegible] از شیخ نجم الدین کبری روایت کرده است که در [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
و علی علیه السلام در پهلوی او دست [illegible] و با علی علیه السلام مصافحه کردم بخاطرم رسید که در احادیث [illegible]
[illegible] که با علی مصافحه کند داخل بهشت شود [illegible] که این حدیث صحیح است یا نی آنحضرت گفت صدق [illegible]
[illegible] مصافحه کند داخل بهشت میشود [illegible] که از شافعی رسیده که در شان علی چه میگوید گفت در شان کسی چه
توان گفت که [illegible] جمع شده باشد که [illegible] افراد بنی آدم این جمعیت دست نداده
باشد چه [illegible] و درویشی و شجاعت و دلیری [illegible] و تبحر در علم [illegible] و این [illegible]
[illegible] الی الکنز المخفی یعنی من بنده [illegible] که [illegible] است در شان او سوره مبارکه هل اتی
بسبب جودی که کرده [illegible] حدیث دیگر احمد بن حنبل در مسند آورده که ابوبکر و عمر خطبه کردند از رسول
صلی الله علیه و آله فاطمه را [illegible] و آنحضرت فرمود که فاطمه کوچک است و بعد از آن علی علیه السلام او را خطبه نمود و قبول نمود
او را بعلی تزویج کرد و در بعضی روایات اینکه چون ایشان [illegible] فرمود که انی انتظر امر الله فیه یعنی من در باب
تزویج انتظار امر الهی میکشم [illegible] حق تعالی امر [illegible] ابن [illegible] سیدة النساء در حین تزویج علاف
کرده اند بعضی گفته اند پانزده ساله بود و بعضی هم کمتر و درین هم خلاف است و اصح اقوال آنست که در آن وقت

ساله بود و چون هشت سال با پدر بزرگوار خود یکی بود و در سال دوم هجرت تزویج واقع شد و اگر در جواب اشتباه فرموده که کوچک
است باید کرد و باید خطبه کرده باشند و بار اول آن جواب شنیده و میشود که چون ابابکر و عمر شنیدند و پیری خطبه کرده اند
عادت جاری شده است که در زنا شوهری رعایت حال فرزندان میکنند نسبت با ایشان فرموده باشند که کوچک
و طفل و شما بزرگ سال اید و نیز و عمر زن و شوهری باید که نزدیک هم باشند و بر تقدیر ایشان [illegible] و بعلی علیه السلام
[illegible] مصلحت در اقتضیت آنحضرت دادن نکاح در ماه رجب بود و از صحیح بخاری ظاهر میشود که در ماه صفر بود و چون آنحضرت
خواستگاری فاطمه نمود رسول خدا فرمودند مرحبا و اهلا ارسال و بنا چیزی نزد تو هست گفت زرهی و اسبی دارم حضرت رسالت
فرمودند که ترا اسب ضرور است زره را بفروش پس زره را بچهار صد و هشتاد درهم بعثمان فروخت و مبلغ را نزد رسول الله صلی الله
علیه و آله آورده آنحضرت مشتی از آن ببلال داد که بوی خوش بخرد و باقی بام سلمه داد که در جهاز فاطمه صرف کنند در این
اثنا جبرئیل امین نازل شد و امر الهی آورد که فاطمه را بزنی بعلی بده پس خطبه بلیغه مشتمل بر حمد و ثنای الهی و ترغیب نکاح
خوانده فرمود که خدای تعالی مرا امر فرموده که فاطمه را بعلی دهم و من او را بزنی بمهر چهار صد مثقال نقره بعلی دادم
ای علی راضی شدی گفت راضی شدم و در روایتی آنکه علی را امر نمود که خطبه خواند بعد از آن در حق ایشان دعا فرمود
گفت جمع الله شملکما و اسعد جدکما و بارک علیکما و اخرج منکما کثیرا طیبا پس امر کرد تا خوانی حاضر ساختند و اصحاب خوردند
و بیکدیگر [illegible] و آن سنت شد و چون نماز خفتن ادا نمود فاطمه را با ام سلمه بخانه علی علیه السلام فرستاد و خود
از عقب رفته ساعتی نشست و از کوزه ایشان آب خورد و دعای بر آن خوانده امر فرمود که از آن آب وضو سازند
و بخورند و [illegible] از آن آب ایشان پاشیده [illegible] بیرون آمدن کرد فاطمه گریه کرد حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله فرمود که ای فاطمه ترا بکسی دادم که در اسلام مقدم از همه پیش و در خلق او از همه بهتر و در علم و عرفان بحد او رسول الله
[illegible] است [illegible] بهترین اهل بیت من است و بخدا قسم که تزویج کردم ترا بکسی که سید
دنیا و آخرت است و عبارت آنحضرت است ایم الله الذی نفسی بیده لقد زوجتک سیدا فی الدنیا و فی الاخرة لمن
الصالحین و در روایتی آنکه بعلک لا تقاس علیه من الناس یعنی شوهر تو شوهریست که او را به یکی از آدمیان
قیاس نمی توان کرد چنانچه گفته اند که نیست کسی که علی را نظیر است [illegible] بگو که آب سوی کلام نیست
در نزد کبریا بجز انبیا کس را مقام و مرتبه بو تراب نیست و اکابر اهل سنت همه در کتابهای خود ذکر
کرده اند که اکابر صحابه فاطمه را از نبی الله صلی الله علیه خواستگاری نموده و آنحضرت هر کدام را رد [illegible] عذر خواهی
نمود و بعلی داد و مرج البحرین یلتقیان نزد ابن عباس فاطمه و علی تفسیر نموده و برزخ را به رسول الله و مرجان بحسن و حسین

علیه السلام

علیه السلام و در سوره مبارکه الرحمن چنانچه نقل آن [illegible] هم گذشت و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود فاطمه [illegible]
تعالی را نام است فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و زهرا و از آنجهت او را فاطمه گفتند که
از شر [illegible] فرزندان او را [illegible] در قصیده نیکو گفته است [illegible]
دو پیکر آورده مثال نور خود نور حیدر [illegible] نور نبی [illegible] حسین و حسن [illegible] دختر آورده [illegible]
کرده هم از معاندان اهل بیت است و از اهل جمهور سنت ثقه راویان نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه
قلبی و ابناها ثمرة فؤادی و بعلها نور بصری والائمة من ولدها امنائی [illegible] ممدود بینه و بین خلقه من اعتصم بهم نجا و من
تخلف عنهم هوی یعنی فاطمه روح و باعث حیات و زندگی دل منست و هر دو پسر او میوه دل منند و شوهر او روشنی چشم
منست و امامان که از نسل او هم خواهند رسید ایشان پروردگار [illegible] و در میان کشیده شده میان آفریدگار و آفریدها
او هر که چنگ با ایشان زند و متوسل با ایشان شود نجات یابد و هر که از ایشان دوری جوید و بخلاف راه ایشان
میرود هلاک میشود و [illegible] که از مفسران اهل سنت است در تفسیر قول حق تعالی که فرموده واعتصموا
بحبل الله جمیعا باسناد مختلف از رسول الله نقل کرده که آنحضرت فرمود یا ایها الناس قد ترکت فیکم الثقلین
خلیفتین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء والارض و عترتی
اهل بیتی و انهما لا یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی ای گروه مردمان بدرستی که من گذاشتم در میان شما دو نفیس و دو
نفیس و دو خلیفه که اگر بآن هر دو چنگ زنید و تابع این هر دو شوید هرگز گمراه نشوید بعد از من [illegible]
[illegible] بزرگتر از دیگر است و آن دو چیز یکی کتاب خداست که ریسمان است کشیده شده میان زمین و آسمان
که هر که چنگ به آن زند گمراه نشود و یکی عترت من و اهل بیت من است که هر که پیرو ایشان شود از بادیه هلاک
[illegible] و نجات یابد [illegible] از هم جدا نشوند تا [illegible] نزد من بر کنار حوض کوثر
رسند و در جمع بین الصحیحین از رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمود انما انا بشر یوشک ان
یأتینی رسول ربی فاجیب الا و انی تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا بکتاب الله
واستمسکوا به و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی یعنی بدرستی که من آدمیام و نزدیک شده که رسول
حق تعالی بطلب من آید [illegible]
[illegible] اجابت کنم [illegible] در میان شما است که
[illegible] حق تعالی محافظت آن [illegible] دو کتاب الله است و

خود روایت نموده و ابو ... بالفظ نجات خود دیده و یکی دیگر از آن مرد اهل بیت و عترت
مشتغل نبیاید و به حق شما داد و در اهل بیت من خیر و خوبی که از ایشان غافل نشوید و یکی باد و نماینده و احمد بن حنبل در مسند
و از ابو سعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ایها الناس انی قد ترکت فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا
بعدی الثقلین واحدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی وانهما لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض یعنی بدرستی که من گذاشتم در میان شما چیزی که اگر تمسک بآن جویید و چنگ در آن زنید هرگز گمراه
نخواهید شد بعد از من آن دو چیز نفیس است که یکی از آن بزرگتر از دیگری است کتاب خدا است که ریسمانیست
کشیده از آسمان تا زمین و عترت من که اهل بیت منند و بدرستی که این هر دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا وارد
شوند در کنار حوض کوثر و ایضا احمد بن حنبل در مسند از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده که گفت روزی در عرفات با حضرت
رسول خدا بودم که علی علیه السلام از برابر پیش آمد فرمود که یا علی نزدیک تر آی و بمن نزدیک تر شو و چون نزدیک شد فرمود
که یا علی خلقت انا و انت من شجرة واحدة و انا اصلها و انت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها
ادخله الله الجنة یعنی یا علی آفریده شده ام من و تو از یک درخت که بیخ آن منم و شاخ بلند آن تویی و حسن و حسین
شاخهای که از آن درخت رسیده اند و هر که چنگ بشاخی از آن درخت زند و متوسل بآن شود داخل بهشت شود و این کلام معجز
نظام مرین شده که رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله فرمود النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهب ذهب اهل السماء و اهل بیتی
امان لاهل الارض و صدر الائمه موفق بن احمد مکی نیز این حدیث را بهمین طریق نقل نموده یعنی حدیث
آنکه ستارگان امانند مر اهل آسمان را پس هر گاه که ستارگان از آسمان بروند اهل آسمان نیز خواهند رفت
و اهل بیت امانند اهل زمین را و هر روزی که اهل بیت من در روی زمین نباشند اهل زمین نیز معدوم خواهند شد که ...
بسبب وجود ستارگان خدای تعالی آسمان را نگاه داشته که بر زمین فرو نیاید بجهة کمالات نفسانی ایشان که محض
لطف نامتناهی حضرت الهی اند باز داشته شده است زمین که جنبش و اضطراب در نمی آید و اهل خود را هموار
و ممال و مکال تزلزل گرفتار نمیسازد چنانکه بقول رسول رب العالمین وجود ایشان باعث امن و امانست پس اگر بسبب
ظاهر نشدن بمحل خود که خلافت و امامت است بسبب خلاف و عناد مخالفان و معاندان ممنوع باشند یا مرتبی پنهان و
مستور گردند بجهة مصلحتی که حق تعالی میداند همان اثر وجود با وجود ایشان مترتب است و الحال ...
و ... ... نموده باشد و در آن بیت که میگوید ... ...
آمد آفتاب فهم کن والله اعلم بالصواب و هر گاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده



باشد

باشد که اهل بیت من باعث امن و امان و موجب بقای بنی نوع انسانند و امیرالمومنین علیه السلام از باقی اهل بیت است
در هر چیز بیاوری و داشته باشد یعنی هم در آن اکمل و اجود بود و از برای مدعای ما همین یک فضیلت کافیست و اثبات مطلوب
را دلیل وافی و معیار این مبحث را دراستی شافی و اگرچه در کتب احادیث مخالف موالف احادیث صریح دال بر امامت
آن حضرت بسیار است رعایة للاختصار بهمین قدر اکتفا نمود و خواجه نصیر الدین علیه الرحمه در متن تجرید اشاره ببعضی
ازین احادیث نموده و بیان الزام معاندین فرموده و گفته والعصمة والنصوص مختصان بامیرالمومنین
علی علیه السلام النص الجلی فی قوله علیه السلام مخاطبا لاصحابه سلموا علی علی بامرة المومنین وانت الخلیفة
من بعدی ولحدیث الغدیر المتواتر ولحدیث المنزلة المتواتر ولقوله انت خلیفتی و وصیی
من بعدی و قاضی دینی یعنی عصمت و نص هر دو مخصوص آنحضرت و دیگری از صحابی نه معصوم بود و نه نص
شان او واقع شده بود از جمله نصوص یکی آنکه خطاب اصحاب خود نموده فرمود که سلام کنید بر علی بلفظ امیرالمومنین
و یکی آنکه باو گفت تو خلیفه منی و تو وصی منی بعد از من و یکی آنکه مردم را در روز غدیر خم جمع نموده منبر ساخت و خطبه خواند و فرمود
که الست اولی بکم من انفسکم و چون بلی گفتند فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه الخ و یکی دیگر حدیث منزلت که متواتر است
آن نیز چون حدیث غدیر بعلی گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی و یکی آنکه فرمود تو خلیفه و وصی بعد از من
و تو قاضی دین من و دین من در خصوصیت ... یعنی ... گشته و ... بعد از آن چون هر یک ازین احادیث
مفصلا و مشروحا ذکر کرده شده و اعاده آن ... و ... حق ... ازو ... هر یک اجزاء ما
شمرده و منع تواتر کرده ... علمای ایشان منع او مکابره است ...
از جمله نصوص قرآنی که خواجه بآن اشاره نموده یکی آیه انما ولیکم الله است و یکی آیه کونوا مع الصادقین و یکی آیه اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و تفسیر هر یک گذشت و این فصل صورت اتمام یافت والله اعلم و یکی آیه
... حضرت سلام الله علیه ... آن از احوال ظاهری و کمالات باطنی
... علیه السلام شده و آن اگرچه بسیار است بجهة اختصار ... از ده فضیلت اکتفا ... اخطب خوارزمی
در مناقب ... نقل کرده که از عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت نموده که گفت از رسول الله صلی الله
علیه و آله شنیدم که فرمود لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضائل علی
ابن ابی طالب علیه السلام یعنی اگر درختان قلم باشند و دریا مداد و جنیان حساب کنند و انسان نویسنده نتوانند ...
فضایل و کمالات علی علیه السلام را و کسی که رسول خدا از بزرگی او چنین فرماید چگونه ممکن باشد که جمیع فضایل او ...

لیکن بجهت ثبت اسماء الله همان عدد مذکور نقل بوده میشود اول علم است و خلافی در آن نیست که جمیع خلق در جمیع علوم
عیال آنحضرت اند خواه در احکام شرعی و قضایای نقلیه و خواه در علوم عقلیه و معارف حقیقیه زیرا که وی علیه السلام در غایت
ذکا و زیرکی و فهم بود و حرص بسیار بر گرفتن داشت و او را چون رسول صلی الله علیه معلمی و استادی بود و شب و روز در خدمت
آنحضرت بسر میبرد و یک لحظه و یک ساعت از آنحضرت جدا نبودی و در روز و در شب رسول الله اکمال شفقت
با او بود و میل تمام باید که فتی او داشت و نهایت سعی و جهد بجای می آورد تا آنکه مرتبه رسید که آن حضرت
فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و بار دیگر در حق او فرمود که اقضاکم علی یعنی در میان شما که اصحابید کسی نیست
که در علم و در دین آن حکمها که علی میکند تواند کرد بلکه او داناتر و در اجرای احکام الهی تواناتر است و ابن ابی الحدید
در اول شرح نهج البلاغه میگوید جمیع علوم بآنحضرت منتهی میشود به معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب فکر
و نظر اند و همه مردمان از ایشان یاد گرفته اند شاگرد واصل بن عطا اند و آن شاگرد ابو هاشم است و ابو هاشم
شاگرد محمد بن حنفیه و او از پدر یاد گرفته اما اشعریه بابی الحسن اشعری میرسند او شاگرد ابو علی جبائی است و او یکی
از معتزلیان است و معلم معتزله آنحضرت است اما امامیه و زیدیه خود ظاهر است که علم ایشان از حضرت امیر علیه السلام
میرسد و اصحاب ابوحنیفه و شافعی از محمد بن حسن [illegible] و نیز از ابوحنیفه و احمد حنبل از شافعی و او هم بابوحنیفه رسیده
و ابوحنیفه از امام جعفر صادق علیه السلام و علم امام جعفر منتهی بآنحضرت [illegible] صحابه از ابن عباس فقیه تر نبوده و او شاگرد
امیرالمومنین و علم تفسیر قرآن از مردم از همه او که بر او نزدیک ابن عباس میرسد و او از حضرت امیر شنیده و کسی از او
نسبت علم تو با برادرت علی علیه السلام در چه مرتبه است در جواب گفت همچو نسبت یک قطره به بحر محیط و علم طریقت
و حقیقت خود ظاهر است که منتهی بآنحضرت میشود [illegible] شبلی و ابو یزید بسطامی و سری سقطی و معروف کرخی که شاگردان
و خادمان ائمه علیهم السلام بوده اند و خرقه صوفیان تا امروز از همه طوایف [illegible] صاحب خانقاهی و پیری و مرشدی
که بوده بآنحضرت میرسد و اما علم نحو [illegible] همه علما معترف اند که [illegible] او است و ابو الاسود یکی از
جامع آن است و او از آنحضرت [illegible] تعلیم [illegible] و تشریح زیاده شده و اما علم کلام خود اصل همه از کلام او است
و از خطبهای او تا اینجا کلام ابن ابی الحدید است و یقین است که جمیع صحابه در مسایل احکام رجوع باو مینمودند
و حل مشکلات همه او میکرد و هرگز او را بغیر رسول خدا بدیگری احتیاج نیفتاد که چیزی استفاده نماید یا پرسد
و از ابن عباس مرویست که شبی در خدمت آنحضرت بودم از اول شب تا طلوع صبح در باب بسم الله سخن
میگفت و تمام نشد و در علم فصاحت و علم لطافت فوق جمیع فصحا و بلغا کلام او است فوق کلام مخلوق و تحت کلام

خالق [illegible] و در صحیح مسلم مسطور است که فرمود سلونی من طرق السماء فانی اعرف بها من طرق الارض یعنی سوال کنید از من
راهها و کوچهای آسمان را از من بپرسید که بآن داناترم از راههای زمین ایضا فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلیم کرد بمن
هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب دیگر استنباط کردم و استخراج نمودم و ایضا مشهور است که بر زبان معجز بیان گذشته
که [illegible] سبعین بعیرا من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم و در بعضی کتاب من تفسیر فاتحة الکتاب یعنی اگر خواهم هفتاد
از تفسیر و تاویل و نکات و فواید بسم الله الرحمن الرحیم یا فاتحة الکتاب بیان نمایم که اگر بنویسند کتابها و دفترها از آن ترتیب
نمایند هفتاد شتر را از آن گران بار توان ساخت و میان علمای متاخرین از فرق شیعه و معتزله و اشاعره حتی خوارج خلافی
مذکور نشده در اینکه جمیع علوم با انواعها از آنحضرت ماخوذ شده بلکه هر طبقه از طبقات علما و هر طایفه از طوایف فضلا سلسله
سند خود را بآنحضرت متصل میسازند و هر یک تصنیف و تالیف میکرده اند و همچنین مشایخ صوفیه و ارباب کشف و شهود
و اصحاب ذوق و حال و ارباب [illegible] بازگشت بآنحضرت است و در مناقب خوارزمی [illegible] از عبدالله بن مسعود روایت
نموده که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی علیه السلام تسعة والناس جزء واحدا
یعنی حکمت و معرفت ده قسمت نموده نه قسم بعلی عطا کرده شد یعنی علی علیه السلام نه جزو و یک جزو بجمیع مردمان
داده شده و هم در مناقب از سلمان فارسی رضی الله عنه منقول است که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود اعلم
امتی بعدی علی ابن ابی طالب یعنی داناترین امت بعد از من امیرالمومنین علی است علیه السلام و هم در مناقب
در حدیث دیگر اقضی امتی علی ابن ابی طالب واقع شده است یعنی حاکم ترین او است و ابن طلحه شافعی
در کتاب خود از بیهقی که از علمای اکابر اهل سنت است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود
من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر
الی علی ابن ابی طالب علیه السلام یعنی هر که خواهد نظر به آدم صفی در علم او یعنی در صفتی که بهترین آدم است که این
عبادت از علم او است باید که نظر کند بعلی علیه السلام مراد اینست که آدم علیه السلام بر دیگر انبیا چون بسبب علم
رجحان یافته و دیگران در علم مثل او نبوده و اگر کسی خواهد که گنجینه علم آدم معلوم وی گردد بعلم امیرالمومنین که مثل علم او است
رجوع نماید چنانچه یکی از شعرا گفته

اگر چه هست بصورت ترا پدر آدم ... ولی بکار رسیدش باتو لاف ابابی

یعنی
تتمه حدیث آنکه اگر کسی خواهد حقیقت تقوی نوح علیه السلام که بهترین صفات او بود آن از زمره انبیا ممتاز است
دریابد بتقوی علی علیه السلام نظر کند که مثل آنست و همچنین حلم ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی علیهم السلام
که هر یکی از صفات مذکوره یکی مخصوص است و علی علیه السلام جامع صفات مذکوره است و هم از طریق دیگر

از ابي الحمرا نقل كرده كه رسول صلى الله عليه وآله فرموده الى نوح في فهمه والى يحيى ابن زكريا في زهده والى موسى في بطشه والى ابراهيم
في خلته ودر كشف الغمه بچند طريق نقل شده ودر مناقب نيز بهمين دستور روايت مذكوره است با بعضي زوايد ودر كتاب
فردوس برين وجه مذكور شده كه من اراد ان ينظر الى اسرافيل في رفعته والى ميكائيل في رتبته والى جبرئيل في عظمته والى آدم في
هيبته والى نوح في صبره والى ابراهيم في خلته والى سليمان في ملكه والى موسى في شجاعته والى عيسى في سياحته والى محمد
في شرفه ومنزلته فلينظر الى علي ابن ابي طالب ومضامين مذكوره مفيد آنكه آنحضرت جامع جميع امور محموده است ورجحي
كه وصفي كه از انبيا بهترين صفتي است از آن انبياست كه از حيثيت جامعيت افضل از هر يك ازيشان بوده باشد
حديث روز خندق هم اين مستفاد ميشود وصاحب مواقف استبعاد نموده كه بنابر حديث مذكوره لازم مي آيد كه علي افضل
انبيا باشد چه هرگاه با هر يكي از انبيا در فضيلت مخصوصه برابر آن نبي واختصاص بفضايل ديگران داشته باشد لازم آيد
كه از همه انبيا در فضيلت مخصوصه معدوده باشد واين خلاف اجماع است وبعد از آنكه شده باشد وبعضي تواتر غير ازين بحث
استبعاد فرمودن ايشرد فاضل اعتراض بر كلام رسول كردن است كه صدا موافقت وخلاف اجماعي كه ادعا نموده
بنابر قاعده مقرره اثنا عشريه است كه چون مدار اثبات ونفي چيزي عاجز ميشوند دست باجماع ميزنند كدام اجماع وچه اجماع
وكي شد اين اجماع وچون منعقد شد اين بلكه خلاف قول او در نهجيت بديه اجماع فرقه اماميه است وآنچه نص واجماع
وروايات متواتره اثبات نموده اند كه آن افضليت امير المؤمنين است از جميع خلق الله بغير از رسول صلى الله عليه وآله
از امتحده نام نهاده وماده استبعاد كرده اند واز احاديث گذشته بوضوح پيوست كه آنحضرت اعلم از كل است وهم
كه اعلم است بخلافت امامت اوليست وعارف معارف الهي شيخ عامر بصري قدس سره در قصيده تائيه اش اشاره
باين معني نموده ودر بيان اعلميت آنحضرت فرموده   وذلك قال النبي انا مدينة العلم فافهم ذا الحسن كنايت وآن
عليا بابها فاعرفه بذا الكلام مفصح المحلاذ يعني از آنجهت كه علم اولين وآخرين نزد رسول خدا بوده واو بعلي عليه السلام
تعليم نموده وفرموده كه من مدينه علم وعلي در آن مدينه است بدان شناس كه اين كلام مشعر بخلافت آنحضرت ودر موضع
امامت او چه مراد از باب نزد اولو الالباب حافظ چيزيست كه آن چيز توان رسيد الا از در بدر ره وبا باشد
كه از در وبر گاه آنحضرت حافظ علوم وحكم رسول باشد ورسيدن بآن علوم وحكم ميسر نشود كسي را الا ببابيت او
تابع بودن او واجب ودر ره وا شدن لازم باشد ودانيت حقيقت معني امام وخليفه نيست الا اين شخص
والسلام ودوم زهد است وتحقيق واطلاف نيست در آنكه آنحضرت زاهدترين اهل زمان بود وخود فرموده كه دنيا را
سه طلاق گفته ام واز عمر بن عبد العزيز مرويست كه گفت ما علمنا احدا كان في هذه الامة بعد

النبي عليه

النبي عليه السلام ازهد من علي ابن ابي طالب يعني نميدانم ونمي شناسم درين امت بعد از رسول الله كسي را
كه زاهدتر باشد از علي ابن ابي طالب ومشهور است كه شخصي سويد ابن غفله نام بخدمت امير المؤمنين عليه السلام آمده ديد كه كاسه دوغ
ترشي كه تغير در رنگ وبوي او بهم رسيده بود وقرصي از نان جو كه آرد او را نه بيخته بوده ودو سبوسهاي جو بر روي نان ظاهر بود
وخشك شده نزد آنحضرت است ونزديك تمام او ميشكند وبآن دوغ تناول مينمايد سويد گويد مرا تكلف نمود گفتم روزه
دارم فرمود كه از رسول خدا شنيدم كه گفت اگر كسي طعام ميل داشته باشد ودر روزه از خوردن طعام مانع آيد برحق
تعالي لازم است كه او را از طعام وشراب بهشت بخوراند وپا شاه اند پس من بكنيز آنحضرت فضه نام كه آنجا حاضر
بود گفتم اي فضه از خدا نميترسي كه اين آرد را الك ننموده نخاله او را جدا نكرده بودي گفت فداي او باد روح
من او مرا امر نموده كه با نخالهاي آن بپزم واز پاك كردن نهي فرموده ودر حديث ديگر وارد شده كه هرگز از نان جو سير
نميشد بل بر نخورده تا بجوار رحمت الهي رفت وملا علي قوشجي در شرح تجريد از عبد الله بن رافع نقل كرده كه روزي بخدمت
آنحضرت رفته ام كه در وقت افطار كيسه سر بمهر حاضر كرده در انجا آرد جو بود بآن افطار نمود گفتم يا امير المؤمنين چرا
كيسه را مهر كرده اي فرمود كه حسنين روغن يا شيريني داخل ميكنند از ترس او مهر ميكنم ونقلش از اعنف كه خرما بود وجامه را كه
پوشيد وكلاهي ليفي چند بيرون دو جامه را آنجا ميخريد كه يكي قنبر سياه ودوم را خود پوشيد ودست آستين جامه
از دست دراز تري بود كاردي طلبيده جدا كرد وملكيت ابن نباته گاري ديگري مي آمد كه سر آستين نابيده آن بورش
نكرده بود بالك واكثر ... گوشت نخوردي كم
كاهي واكثر بسيار كم ميفرمود شكم خود را مقبره حيوانات مسازيد وعلاف قنبر از ليف بود وجامه را كه تا ميپوشيد
ودرست وانقدر پينه زدي كه گفتي از رقاع او شرمنده ام واخطب خطباي خوارزم از عمار ياسر روايت نموده كه گفت
از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنيدم كه فرمود يا علي بدرستي كه حق تعالي زينت داده ترا زينتي كه هيچ بنده را بچنان زينتي
مزين نساخته كه آن دوستر است بسوي حق تعالي از همه چيزها وآن زهد است وبدشمن داشتن تو دنيا را از آنچه كه
حق تعالي ترا ودنيا را دشمن گردانيده ترا با دنيا ودوست گردانيده ترا با فقرا وراضي ساختي تابع بودن ايشان امام
بودن تو ايشان را يا علي خوشا حال كسي كه دوست دارد ترا وتصديق تو كند برادر وقت ودر درج وبهشت وواي
بركسي كه دشمن دارد ترا وتكذيب تو نمايد پس سزاوار است كه حق تعالي روز قيامت او را در مقام كذابين مابعد
انصاب مغضب كند ودر مناقب خوارزمي مذكور است كه حبه بن ثابت گفته كه در خدمت امير المؤمنين عليه السلام
بودم كه شخصي از براي آنحضرت پالوده آورده وپالوده از آنكه او را تناول نمايد وگفت چيزي كه رسول خدا از آن نخورده

باشد دوست میدارم که از ان محروم و ایضا در همان کتاب مسطور است که شخصی گفته بخدمت آنحضرت رسیدم دیدم قبائی
پوشیده و تنبان ازار کوتاه است که در بر نموده او را چه کرده کوئید گفت بهترین جامه آنست که عورت را بپوشد و مرا بکار
نفع کند چنانچه ملا جامی در نفحات بدین پرسش گفته — غرض از جامه دفع حر و برد است — خار و میل جامه هر که مرد است و هم
و نقل کرده که آنحضرت او میفرمود بازار که شمشیرش را دوست داشت و میفروخت و میکفت من یشتری منی سیفی هذا فلو کان
عندی اربعة دراهم اشتری بها ازارا ما بعته یعنی کیست که بخرد از من این شمشیر را که اگر نزد من چهار درهم می بود که جامه بخرم
این شمشیر را نمی فروختم و هم از آنحضرت مرویست که فرموده ترک کردم دنیا را بجهت آنکه بی ثباتی و بقایی ندارد و تعب بسیار در
گردش هست و شرکایش خسیسند قولک الدنیا لقلة بقائها و کثرة عنائها و خسة شرکائها و در
خطاب با دنیا فرموده که یا دنیا یا دنیا غری غیری قد طلقتک ثلثا لا رجعة لی فیک فیها یعنی ای
دنیا دیگری را فریب ده که من فریب تو نمی خورم ترا سه طلاق گفته و امید بازگشت نماند مرا بسوی تو [illegible]
[illegible] و اهل از ان قصه [illegible] این نخواد انمود که — [illegible] تزویج [illegible] — بانیا
سنفقنا طلقنا ثم ترک بسیم آنکه آنحضرت احب ناس بود در عبادت هیچکس بعبادت آنحضرت نرسیده
صیام النهار و قیام اللیل روزها روزه داشتی و شبها در عبادت بسر بردی کار بروز آوردی شبها [illegible]
یکهزار رکعت نماز کذاردی حتی در لیلة الهریر آن نماز از او فوت نشد از ابن عباس مرویست که گفت در روز [illegible]
دیدم که آنجناب نظر میکند گفتم چه می بینی یا امیرالمؤمنین فرمود بیم که نماز ظهر داخل شدم که نماز کنم [illegible]
در [illegible] و وقتی گفت با ایشان مقاتله بجهت نماز میکنیم چرا خود از عبادت الهی در اول وقتش غافل باشیم و پیشانی
مبارکش بسجود چون زانوی شتر پینه کرده بود و از کلام معجز نظام آنحضرت که فرموده ما عبدتک خوفا من نارک
و لا شوقا الی جنتک و لکن رایتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی عبادت نمیکنم ترا یا الهی از جهة آنکه از آتش
دوزخ تو ترسیده ام و نه از برای آنکه بهشت تو مشتاقم و طمعی در ان دارم لیکن ترا یافتم که سزاوار پرستش حقیقی
هستی از آنجهت عبادت تو میکنم و معنی قربة الی الله اینست که بغیر از عبادت هیچ منظور بنده نباشد و
درین نهایت اشکالات لهذا اکثر از فقها فرموده که نماز ان بود که کرده آنحضرت — هیچکس در جهان نماز نکرده
چه آنحضرت در وقت نماز بکلی مستغرق ذات الهی میشد و بکلی متوجه جناب احدیت میگشت و چنان از ما سوای
غافل و ذاهل بود که پیکان از بدن مبارکش بیرون میکشیدند خبردار نمی بود و مؤلف و مخالف همه این حکایت را
نقل کرده اند و ملا جامی در تحفه بنظم آورده — شیر خدا شاه ولایت علی — صیقلی شرک خفی و جلی — روز احد چون صف

هیجا گرفت

هیجا گرفت — تیر مخالف بتنش جا گرفت — و چون میدانستند که از بر آوردن پیکان از انجا بسیار تکلیف صبر نموده تا چون مشغول نماز شد
آن موضع را شکافته پیکان را بر آوردند و دوختند چون از نماز فارغ شد دید که جای نماز گلهای خون دارد پرسید که این
خونها چیست چون صورت حال باز گفتند قسم خورد و گفت که ز الم تیغ ندارم خبر — گرچه ز من نیست خبردارتر — [illegible] عبادت
آن حضرت یکی آنکه از کسب دست مبارک هزار بنده خریده و آزاد نموده و در هنگامی که در مکه در شعب بوده مزدوری
میکرده و اوقات چند کس که یکی رسول خدا بوده میگذرانیده چه بسبب دشمنی کفار قریش کار بر ایشان تنگ بوده از جوع که
رزقی بدست نمی آمد و مشهور است که امام چهارم امام زین العابدین علیه السلام اعبد زمان خود بوده و از [illegible] سجود
مبارک و دیگر اعضا را بر زمین نهاده دو هزار پینه کرده ذوالثفنات میگفتند یعنی صاحب پینهها و معهذا هرگاه بصحیفه که در آن
عبادت امیرالمؤمنین نوشته بود نگاه میکرد و آه میکشید و تأسف میخورد و میگفت انی لی بعبادة علی
یعنی کجاست عبادت من و کجاست عبادت علی علیه السلام و از امام هفتم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مرویست
که مرویست که فرموده آیه سیماهم فی وجوههم من اثر السجود در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده که پرستش آلهی
آن حضرت بر طاق نهاده که نزدیک نمیتوانند شد عابدان پیرامون او نمی توانند گشت زاهدان از تحمل آن عاجز ملائکه مقربان
و چگونه چنین نباشد و حال آنکه آن حضرت اعرف بود بجلال قدس و جمال ملکوت و مشتاق ترین همه خلق بوصول رب
العالمین مرویست در آن [illegible] که او را [illegible] بوده و دیگری را [illegible] بعبادت حق تعالی طاقت داشت هیچکس
نداشت [illegible] بعد [illegible] جهارم علامات [illegible] آنحضرت [illegible] بود که
[illegible] آنحضرت [illegible] بود و امام حسن را وصیت فرمود که او را [illegible]
[illegible] که ما را [illegible] دانست که از آنچه [illegible] آمده [illegible]
[illegible] در [illegible] معویه [illegible] لشکر معاویه [illegible]
در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام منع کرده [illegible] معویه چون لشکر حضرت ایشان را دور کرده خواستند که آب [illegible] کنند
آنحضرت [illegible] و لشکر را از ان نهی فرموده و در روز جنگ [illegible] مردان [illegible] اگر عداوت او را [illegible]
[illegible] این روایت [illegible] رسید [illegible] بر میان [illegible] تقصیر کرده [illegible]
[illegible] ترسید [illegible] از آنحضرت [illegible] بوده [illegible] پشیمان
شد [illegible] قتال [illegible] کرده [illegible] بکمال [illegible] آنحضرت [illegible] آورده و گفته بوده [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بوده و [illegible] دل او [illegible] کرد که

کسی متعرض مال و اولاد ایشان نشوند و امثال این کمال مهربانی خود بایشان همراه او کرده به مدینه اش رسانید و خود از سعد بن عباده که یار و
دیده وانچه چیزی مانده بفضل ناورده باشد چون ربوده است یافت نخورده بود و مطلقا نخواسته نمود بقول حکیم سنائی گفته روز
منعمان کرم چکنی حکم را کاملیت بکند در عوض دشنام دعا و بجای غضب حلم را کار فرمود چنانچه خود فرموده یا رب زدنی
الیوم حلما فاتنی ان العبد لیندم علیه حلیم یعنی بار الهی زیاده ساز حلم مرا که ندیده ام که کسی از علم و بردباری
پشیمان گشته است و حکایت ابوبکر که چه روی مبارکش انداخت خود مشهور است و محتاج بیان نیست بخو بود
آنحضرت دوست و دشمن را اتفاقست باینکه سخی ترین خلق الله بود علیه السلام چنانچه بکرر جمیع مال را به محتاج خود داده
خدا داد که هیچ چیز را باقی نگذاشت و جهت خود باقی ساخته بود و مبلغها کلی حاصل آن بود تمام را بفقرا میرسانید و شه
این صفت بود و حکایت نزول انما ولیکم الله که قبل ازین مذکور شده و از جمله سخاوتهای آنحضرت خود بخشش
جان عزیز است که جان خود را بذل نمود بجهت خشنودی حق تعالی و در شب قدر بر فراش رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید
و خود را فدای رسول کرده اینجا و آیه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله نازل شد یعنی از مردمان کسی است
که میفروشد نفس خود را و جان عزیز را از برای رضای الله تعالی و آن بخبر از امیر المومنین علیه السلام بود و از دیگری این نحو
کاری بیاد دو مشهور است که باغی در مدینه داشت که هر کس را آرزوی آن بود و فاطمه علیها السلام گفت تو بیرونی چیزی
دو روز است چیزی نخورده ام من و تو بنیز حال را دایم ازین باغ ما را ده و میرا دو جو نصیب بود گفت جا تو نکردی
در چهره ایشان مشاهده نتوانست کرد واقع آمده بکار آن چیزی بکار آرم چون این صفت در آنحضرت کامل است
و دوست و دشمن همه کتابها بر آن ذکر کرده اند و بقول کمال گفته است یعنی خود خود بایست بجان و کفی بنفس مشغول
و شجاع کامل نفس است که امیر المومنین شجاع ترین خلق بود این حدیث در صحیح میکوید که پادشاهان فرنگ روم صورت
آنحضرت بوده است و در جاها و مجالسهای خود کشیده اند و میگویند با شمشیر حمایل و نمک اسلام صورت او را در بعضی
خود بواسطه فتح و نصرت و یمن و تبرک میکشیده اند و در شمشیر الب ارسلان و شمشیر پسرش ملکشاه صورت آنحضرت
بوده است و فلاسفه باینکه معاندند با دین ما و اهل ذمت باینکه بنگر بوده اند از آنجهت این صفت دوست میدارند
و میدانند و تعظیم نام و صورت آنحضرت میکنند و کفار هر مذهبی که باشند از نام او استمداد میجویند و در کتب مسطور است
و از جمهور مشهور که هرگاه کفار در روزهای جنگ علی علیه السلام را در معرکه دیده بعضی بعضی را وصیت میکردند و دیگر امید نجات
نداشتند چنانچه گفته اند مروت بروی که یجا ستی نکرد بنگر چه کرد با تیغ اگر بعد از جنگ خود را زنده
میدیدند تعجب میکردند بعد از نکات خیبر و ندای لاسیف از آسمان و حدیث خندق ظاهر او اکثر اغلب بلا احتیاج

بریان کرده و چنانکه بریان نکرده بود خدمتم مستجاب بودن دعای آنحضرت چه رسول صلی الله علیه و آله در وقتی که گفت
من دعا کنم و تو آمین بگو و در دشمن دو نوبت که دعا کرده و آفتاب برگشت و دعا کرد از برای اهل کوفه که آب زیاد شود
و چون زیاد و قحط شکوه نمودند باز دعا نمود و کم شد و در باب انس مالک که چون کتمان شهادت نمود دعا نمود که مرض پیسی گرفت
شواهد که در مرض شد و کلی از نبی امیه باو درشتی و ابا نمود که کرده بود او را گفت اعمی شو و این لفظیست که بر یک اطلاق میکنند
فی الحال کور شد و صورت سنگ جدا کرد و آفرین و غیره بدعا که بصورت اول شد و چنانچه ارطاه
را که کرده بود نشود و سه که این مرتبه کمالات آنحضرت سبقت جوید و کرامات بود و این دلیل افضلیت است
مرتبه دوم شد خدمتم اعجاز آنحضرت از عجایب او کرامت از حصر بیرون است بیشتر که مشهور است زینت بخش این
رساله میشود و کلی اکثر جمعیت شده صفین بود و نه تشنگی بر حیوانات و لشکر غلبه نمود و بیابانی دیدند از دهر بود و طلب آب کردند
گفتند که آب صد فرسخ است و در هر کجا از برای من آنکه آب بیابند اگر شما جهت خود قلعه سیوم پس حضرت ایشان
مبادرت الطاف ملاحظه نمود و زمین دو نشان که گفتند کندند و سنگی عظیم پیدا شد گفت سنگ را بردارید که آب
بود هیچ کس قادر برآن نشده که سنگ را حرکت دهند نتوانستند و همه عاجز گشتند و آنحضرت آمده خواستند سنگ را حرکت
دهند چه همه عاجز بودند و بعد لشکریان بود همه عاجز آمدند و ازین سبب فرود آمده و انگشت مبارک بر زیر سنگ برد سنگ را حرکت
داده بر داشت و چشمه آب پیدا شد از شهد شیرین تر و از برف سفید تر تمام لشکر آب خوردند و حیوانات
را آب داده و مشکها را پر کردند باز فرمود که سنگ را بجای خود برند چون تعدد بشر بود و بخش برخاسته سنگ را بجای خود
نشاندند و خاک بر آن ریختند و چون از صفین مراجعت نمودند بعضی که همراه بودند هر چند تفحص کردند آن را پیدا نکردند و راهبی
دیر نزد و آمده پرسید که این شخص نبی است گفتند نه وصی پیغمبر است و در دست وصایی آنحضرت مسلمان شد و گفت
از پدران ما رسیده بود که هر کسی این چشمه را بیرون آرد نبی یا وصی نبی است و پدران من منتظر آمدن او بودند
آن شخص و تمامی ایشان مردند و این دولت نصیب من شد پس در خدمت حضرت بصفین رفت و شهادت یافت
و از حضرت منقول است که الموفق و مناقب و ملوکیت به طریق مستفیض مذکور است که یکی از بعد از رسول صلی الله علیه و آله امیر المومنین را
که مکرر از رسول خدا شنیدی که با وقتی باشند بیاید و مکرر چیزی آمده و طلبی میکرد از قریش با خبر او گویند متعلق بود در بیعت وارث بود
مواقف طلب اینکه صیغه مع ... شخص میداد علامات چون این خبر فاش شد ثانی او را گفت مارا نیز در غیاب بگرید
بایکدیگر که نام اثبات شد بعد از شوره باهم قرار دادند که ایشان نیز از آکسند و خبر با امیر المومنین علی علیه السلام رسید فرمود
که ... باشد کاری عمل ایشان شود پس روز دیگر اعرابی آمده و از جانب ایشان رسول خبر رسید که نشانش باید کرد و دند

بی‌لایکه

اعرابی پرسید که توئی وصی رسول الله و خلیفه او گفت بلی چه میخواهی گفت هشتاد ناقه رسول خدا سرخ موی سیاه چشم [illegible]
شتر زرد و [illegible] من [illegible] رسید که ناقه و چرا ضامن شده بود ابوبکر گفت در جواب نگر که کن گفت اعرابی [illegible]
جیا نشنیدند طلب کرد گفتن چون [illegible] طلبید اعرابی گفت آیا کیست مرا ادای طلب کوا میتواند کرد و ادا نمائی
رسول الله علیه [illegible] گفتی و خلیفه او نیستی و از مجلس برآمدند و نشانک [illegible] سلمان فارسی او بی آنجا
گفت بیا این تا وصی رسول را نشان دهم چون بخدمت آن حضرت رسید گفت انت وصی رسول الله فرمود بلی
بشارت یعنی چه میخواهی علامت [illegible] فرمود حضرت او گفت اسئلک انت واهلک یعنی [illegible]
و نشان تو اعرابی چون این سخن شنید بر پای حضرت افتاد و بوسید و بگفت شهادت [illegible]
او چه میان ما و رسول خدا این شرط شده [illegible] سلمان شد [illegible] حضرت امام حسن را طلبید و گفت یا سلمان برو در
فلان وادی [illegible] بگو یا صالح چون جواب بشنوی بگو که امیرالمؤمنین فرمود که هشتاد ناقه که رسول الله ضامن شده بسپار
اعرابی [illegible] و چون حضرت امام حسن با سلمان و دیگر مردمان [illegible] رفتند و فرمود [illegible] شنیدند کالسمع والطاعة
شنیدیم در زمان [illegible] ناقه از سنگ برآمد امام حسن [illegible] و شتران مهار
[illegible] و نشان [illegible] هشتاد [illegible] [illegible] صاحب بوده [illegible] قبول نمود [illegible]
خود رسیده در کتاب [illegible] آورده که شخصی بخدمت آنحضرت آمده گفت من [illegible] شام فرمود [illegible]
[illegible] و دلیل [illegible] [illegible] قضیه صفین پیش آمد و فلان مرد [illegible]
بود [illegible] شد [illegible] رفت و در [illegible] که آنحضرت در وقت رحلت فرزندان خود را جمع نموده
فرمود [illegible] گفت حق تعالی [illegible] که من [illegible] [illegible] در حال [illegible] گفت فرزندان خود
[illegible] بوده من وصیت میکنم شما را [illegible] که اطاعت [illegible] [illegible] و در آن [illegible] من [illegible]
وصیت [illegible] حسن و حسین [illegible] وصیت [illegible] اطاعت [illegible] پس یکی از پسران که عبدالله نام داشت
گفت [illegible] پس حضرت او گفت [illegible] من در حیات [illegible] [illegible] و خلاف [illegible]
[illegible] [illegible] و چون [illegible] مختار ثقفی نزد مصعب بن زبیر رفت [illegible]
لشکر [illegible] مختار [illegible] [illegible] در [illegible] شد و چون [illegible]
[illegible] که قاتل [illegible] ابن [illegible] در کتاب خود نقل کرده [illegible] تاریخ فتوح شام
که چون خوارج بر قتال امیرالمؤمنین علیه السلام کمر بستند و آنحضرت بقصد قتال ایشان سوار شد سواری دوانیده

آمده گفت یا امیرالمؤمنین

آمده گفت یا امیرالمؤمنین خوارج [illegible] از [illegible] نهر عبور کردند و روی بانهزام نهادند آنحضرت فرمود که [illegible] ایشان
عبور کرده اند گفتا بلی فرمود [illegible] که [illegible] [illegible] خلق فرستاد که ایشان عبور نکرده اند و [illegible] نخواهند
تمام [illegible] من [illegible] مقتول شوند الا کمتر از ده کس که فرار نمایند و کشته نشوند از اصحاب من کمتر از ده کس و چون بکنار
نهر رسیدند چنانچه خبر داده بود ظهور آمد و ایضاً از جندب بن عبدالله ازدی روایت کرده اند که گفت با علی بودم در حرب
[illegible] و چون [illegible] نهروان [illegible] شکی در دلم افتاد [illegible] [illegible] [illegible] ایشان قتال کردن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] لشکر دور شدم [illegible] [illegible] [illegible] گرد [illegible] [illegible] علی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گرد نشستم و متفکر بودم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] سوار [illegible] گفت یا امیرالمؤمنین قوم از نهر عبور کردند [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] گفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت قوم [illegible] گفت [illegible]
گفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
من [illegible] [illegible] گفتم [illegible] حق تعالی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible] قتال کند من [illegible] [illegible]
[illegible] و چون بکنار نهر رسیدیم [illegible] بکمال خود [illegible] آنحضرت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] بر [illegible] شد [illegible] امیرالمؤمنین فرمود [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] [illegible] از اصحاب [illegible] نکاح کرده [illegible] آنحضرت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] [illegible]
[illegible] گفت یا امیرالمؤمنین من [illegible] [illegible] تزویج کردم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] من [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آنجا نماند آنحضرت بزن گفت اینجا از اینها شناسی گفت نی فرمود که من خبر کنم ترا چنانکه او را بشناسی او دختری کرامت شد بسوی علی
نشوی گفت نی یا امیر المؤمنین فرمود که تو دختر فلان کس نیستی گفت بلی فرمود که ترا پسر عمی بود که او را میل بتو بود و تو دوست داشتی گفت بلی
فرمود که پدر ترا از وی منع میکرد و او را بتو تزویج نمی‌نمود و از جوار بیت خود اخراج کرد از برای این گفت بلی فرمود که در یک
شب بیرون رفتی بقضای حاجت او ترا گرفت و بتو نزدیکی کرد و تو از وی بار گرفتی و پنهان میداشتی از پدر تا وقت
وضع حمل تو نزدیک شد مادر ترا اتفاقاً بیرون کرد در شب و ترا وضع حمل شد در فلان جا و او را در خرقه پیچیده در خارج جدار
جایی که آنجا قضای حاجت میکردند انداختی و سگی آمد و او را بو کرد و تو ترسیدی که او را بخورد و او را بسنگی زدی
سنگ بر سر طفل آمد و شکست تو و مادرت رفته و مادرت از جامه خود پاره جدا کرده بستی و او را بعد از آن واگذاشتی
و راه خود گرفتید و دیگر حال او را ندانستید که چه شد و خبر او را از آنحضرت شنید ساکت شد آنحضرت فرمود که بحق بگو
بلی والله یا امیر المؤمنین که این امر را غیر از مادر من نمیدانست از من آنحضرت فرمود که حضرت ذو الجلال مرا مطلع ساخت
بر این احوال دیگر فرمود چون شما او را گذاشتید در صباح آنشب بنو فلان آمدند و او را بردند و تربیت کردند تا بزرگ شد و تا
در آمد با ایشان بکوفه و همین است که ترا خواست اکنون این پسر تست و بجوان گفت سرت را بگشا چون گشود نشان شکستگی
بر سر آن ظاهر بود آنگاه فرمود که حق تعالی نگاه داشت او را از حرام کرده شد و برو پس فرزند خود را بگیر و برو
که در میان شما نکاح صورت ندارد و دیگر خبر دادن آنحضرت است به میثم تمار و قنبر و کمیل بن زیاد بآنکه حجاج لعنه الله
هر کدام را بچه طریق شهید خواهد کرد و دیگر آنکه در کشف الغمه مذکور است چون بصحرای کربلا گذار آنحضرت افتاد محل خیمه و
محل جنگ و محل شهادت هر یک را نشان داد و بر ایشان گریست و اصحاب را گریه میداد و دیگر خبر دادن عمارت
بغداد و ملک بنی عباس و احوال ایشان تا آمدن مغول و … احوال بنی عباس … چون هلاکو بغداد را محاصره نمود اهل حله
آمدند و نوشته فتح دادند و خط امان گرفتند و تفصیل او در محل خود مذکور است و بعضی از معاندین در مقام مناقشه گرده اند که بحسب
نص قرآنی که و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و ان الله عنده علم الساعة و دیگر آیات و آثار بمعنی علم غیب مخصوص بخدای
تعالی است پس غیر حق تعالی را جایز نباشد که گویند از غیب خبر داد چنانکه در احادیث نبوی هم منع از او وارد شده و
آنچه شما بعلی علیه السلام نسبت میدهید موهم اینست که بشر را اخبار از غیب داده و حضرت علی ممکن باشد و جواب
آنکه آنچه فهمیده میشود که علم غیب نمیداند مگر الله تعالی و ما گفته‌ایم که آنحضرت خبر از غیب داده و خبر دادن از غیب بتعلیم
الهیست یا بالهام یا باطلاع لوح محفوظ یا باستنباط و استخراج از جفر جامعه و امثال اینها بمدلول آیات منافات ندارد و
معنای آن آیات که نفی میکند آنحضرت استقلال دانستن است که بجز از جانب الله بکسی از طریق فایض شود و اطلاع

بر غیب

بر غیب هم رساند بخلاف دیگران که اهلیت و استعداد این نداشته و این امور مخصوص بخصوصیت که منظور نظر ربانی است
و مختار جناب سبحانی چنانچه خود جل ذکره فرموده که عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الآیه یعنی مطلع گرداند
بر غیبی مخصوص بعلم او است کسی را مگر کسی را از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن مطلع میگرداند و تا معجزه وی بود و مراد حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و انبیا و اولیای او که از تعلیم کرده اند و حفظه دین مبین اند و بعضی تخصیص داده اند که اطلاع بر غیبیات
رسول را بی واسطه است و اوصیا را بواسطه نبی و بعضی فرق گذاشته اند … خصوصاً امیر المؤمنین علیه السلام تواتر
کرده که مخالف و موالف در کتب خود ذکر کرده اند که از غیر صاحب جفر این است و این رساله گنجایش ذکر همه اینها که مذکور
شده ندارد اگر کسی خواهد بکتب مبسوطه رجوع نماید … و دوست و دشمن را اتفاق است که استحکام بنای
دین مصطفوی بشمشیر آبدار آنحضرت … تا ملائکه کرام تعجب نمودند از ثبات قدم او در معارک و اول جنگ
که او را در مقاتله پیش آمد در غزای بدر … اول حربی بود که مسلمانان بآن مبتلا شدند همچو نوفل بن خویلد
که حضرت چون او را در میدان دید فرمود اللهم اکفنی نوفلا یعنی خدایا شر نوفل را از من باز دار و چون حضرت
امیر او را بقتل آورد باز فرمود الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه یعنی حمد خدایرا که دعای مرا در حق او اجابت نمود
و همچو ولید بن عتبه و عاص … و صنادید قریش که در میان عرب بشجاعت مشهور بودند بقتل … همچو ولید
… که در میان … مسلمانان … کشتگان آنحضرت بودند و در غزای احد که جمیع
مسلمانان راه فرار پیش گرفتند و شیطان در مدینه ندا کرد که محمد کشته شد و در میدان بغیر از آن … شجاعت …
کسی نماند و فوج فوج را که بقصد کشتن رسول الله می آمدند شکست میداد و ملک از آسمان ندای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
بگوش مردم میرسانید و جبرئیل برسول الله گفت که ملائکه تعجب آمده از مواساتی که علی با تو کرد و رسول الله فرمود و ما یمنعه من ذلک
هو منی و انا منه پای مردی قایم کرد تا کفار بهزیمت شدند و در غزای خندق که کفار از هر طرف مدینه آمدند چنانکه حق تعالی
فرموده اذ جاءوکم من فوقکم تا آخر آیه و مسلمانان بکمال ترس نشستند عمرو بن عبدود … شکست
و مرویست که … سعدی که بخدمت حذیفه یمانی رفت گفت یا ابا عبدالله ما از علی علیه السلام چیزی نقل کنیم اهل بصره گویند
شما در باب علی افراط میکنید هیچ حدیثی در خاطر هست که من از نقل کنم و زبان ایشان کوتاه شود حذیفه گفت
… بخدایی که جان من بدست او است که اگر عمل تمام امت محمد را در یک ترازو بگذارند و عمل روز خندق علی را در یکی
البته عمل علی علیه السلام زیاد تر خواهد گردید پس گفت از ما کی میشود حذیفه گفت چون نشود و حال که من و
ابو بکر و عمر و جمیع اصحاب پیغمبر حاضر بودیم که عمرو مبارز طلبید و هیچکس سر را بیرون نکرده بودیم و حضرت بجواب …

بغیر از علی که رضیا با او رفت و او را اجر و فتح فرستاده و اینکه در عمل او زیاده است بر عمل اصحاب محمد و روز قیامت در غزای خیبر خود
فتح هست قتل و کشتن آنحضرت نشستن مرحب و الا در پا گشت و چنان بود که کفار هر کس که کشتن میدانند و در غزای حنین که مسلمانان
بکثرت و بسیاری لشکر قوی دل بودند و چنان شکستی بر مسلمانان افتاد که با رسول الله صلی الله علیه و آله بغیر از ده کس از بنی هاشم
نماندند و حضرت علیه السلام جمعی کثیر از شجاعان کفار را بقتل آورد که یکی سردار ایشان بود ابو جرول نام ابجل مبارز دیگر تا
فتح روی نمود و حق تعالی آیه فرستاده که ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین یعنی بعد از آنکه همه گریخته بودند من ایام
و اطمینان بر رسول و مؤمنان فرستاد و مراد از مؤمنین امیر المؤمنین است که سبب آن فتح شد و همچنین در غزای
حق المطلق که مالک بسیار دیگر بوده و مشهور بوده و چند کس دیگر بتیغ آنحضرت کشته شدند و دشمن شکست یافت و در قتال
ناکثین یعنی اهل جمل که نکث عهد و بیعت کردند و ناکثین مشهور شدند و قاسطین که لشکر معاویه و لشکر شام اند جمع قاسط
یعنی ظالم است که چون ظلم چنین بر آل محمد روا داشتند بنا بر این باین اسم شدند چنانچه حق تعالی فرموده اما القاسطون
فکانوا لجهنم حطبا یعنی اما ستمکاران پس باشند آتش دوزخ را هیمه که بدیشان افروخته شود و مارقین که مراد
از خوارج اند و مرق و مروق بیرون رفتن تیر است از کمان و این قوم چون از دین بجوی مردن رفتند که تیر از کمان
رود و آنها را مارقین گفته اند و آنچه از آنحضرت در این سه واقعه بظهور آمده از شجاعت و دیر دلی کتابها از آن ترتیب داده اند
و تفصیل هر قتالی در محل خود مذکور است و از ابوبکر انباری مرویست و او در کتاب خود آورده که روزی عمر در بیت نشسته
بود و جمعی نزد او گرد آمده حرف علی علیه السلام بمیان آمد کی از آن جوش آمد و گفت که او بکبر و مغرور و معجب است عمر او را منع
کرد و گفت کسی مثل این صفتها نسبت کرده است و اگر شمشیر او نبود عمود اسلام استحکام نمی یافت او عالم ترین
امت و در این سبقت او راست و صاحب شرف و بزرگی همه دین او است پس چون آن شخص این را از عمر شنید گفت
پس چرا او را مقدم نداشتید گفت یکی بجهت کمی سن او و یکی دوستی بنی عبد المطلب او را دوست میداشت و دیگر آنکه قریش نمیخواستند
و شکستی که در روز حنین بلشکر اسلام رسید از آنجهت بود که ایشان از شامت چشم بد بود لکن اعتقاد امامیه و بعضی از اهل سنت
آنست یعنی چشم زننده ابوبکر بود و بعضی از نسبت دیگری میدهند و لشکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعضی ده هزار
مرد و بعضی بیشتر گفته اند که دوازده یا شانزده هزار باشد و چون ابوبکر آن لشکر را با آن همه مهابت و شوکت دید گفت
لن نغلب الیوم من قلة یعنی امروز از جهت کمی لشکر دشمن و بسیاری مغلوب نخواهیم شد چون این سخن بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله رسید نپسندید و او را از بسیاری لشکر تعجب نمود و چشم او باعث چنان چشم زخمی شد که لشکر یکبار
رسیده در هزیمت یک شدند و لشکر دشمن با آنکه چهار هزار کس بودند سر را در میان گرفته جمعیت ایشان را [illegible]

متوجه شکست گردید رسول الله صلی الله علیه و آله بغیر از ده کس نماند چنانچه حق تعالی فرموده که ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم
شیئا وضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین یعنی و حنین که روزیست میان مکه و طائف و ملک
سعادت و اثبات لشکر اسلام بشمشیر علی فرمود و یعنی و شمار و بسیاری لشکر شما پس دفع کرد از شما کثرت شما چیزی را از صولت دشمن
و تنگ شد بر شما زمین با وجود آنکه فراخی که داشت پس برگشتید و پشت بدشمن کردید و گریختید از عجب در حالتی که از غیرت گریخته
بودید چنانچه گذشت امیر المؤمنین علیه السلام با بنی هاشم ثابت قدم ماندند تا فتح نمود و نزد یکی از فصحا گفته که کان ابوبکر الذی عاتم و علی علیه السلام
عاتم یعنی بود ابوبکر آنکه که چشم زد و بلشکر اسلام و لشکر گریخته پشت داده بودند و علی علیه السلام آن مصدر بود که بعد از شکست
لشکر اعانت و یاری فرمود و فتح میسر شد و ابن ابی الحدید معتزلی نیز اعتقاد داشت که عاتن ابوبکر بوده و در شرح قصیده
مشهوره خود اشارت باین نموده و گفته است که و اعجب انسانا من القوم کثرة فلن یغن شیئا ثم هرول مدبرا وضاقت
علیه الارض من بعد رحبها وللنفس حکم لا یدافع بالملا یعنی عجب آورد یکی آدمی را از جماعت بسیاری لشکر خود
دو نفع نکرد آن کثرت چیزی را از غلبه دشمن پس گریخت و رفت پشت داده در حالتی که پشت داده بود و هر دو او را گشتن آن
بازمین رسانیدند و تنگ شد بر او زمین با وجود فراخی و نفس آدمی را حکمیست که دفع نمیشود و بجا داده
مراد از نفس آیه و یوم حنین است و مراد بعجب محمد و و مراد افصح شعراست بجهت ضرورت شعر است و قرینه بر اینکه مراد
او ابوبکر است ابیات سابقه و لاحقه است و اگر کسی گوید که در مجلس لشکریان بسیار بودند ابن ابی الحدید چرا ابوبکر را مخصوص ساخت
جواب آنکه در این کرده که او را افضل از امیر المؤمنین میداند و مناقب ظاهره و مشهوره امیر المؤمنین میداند و مناقب ظاهره
مشهوره امیر المؤمنین را در مسالب بعضی در باب ابوبکر را ملتزم آورده تا افضلیت در بعضی ظهور یابد و ملا علی قوشچی نیز اعتقاد دارد
در شرح گفته و قد سار النبی فی عشرة الاف من المسلمین فتعجب ابوبکر من کثرتهم فقال لن نغلب الیوم لقلة
فانهزموا باجمعهم یعنی بتحقیق که راهی شد و خروج رسول الله صلی الله علیه و آله با ده هزار کس از مسلمانان پس تعجب کرد
ابوبکر از بسیاری لشکر و گفت مغلوب نخواهیم شد امروز بسبب کمی لشکر دشمن پس منهزم گشتند تمامی و چنان گریختند و هرچه
کردند و اسیر گرفتند یکی از معاندین از روی استهزا گفت چون نسبت عاین بودن و چشم زدن بابی بکر داده اند و حال آنکه
او در آن روز شیخ مهاجرین و صاحب رایت و پیر اصحاب خود و چشم زننده [illegible] رحمة الله در احقاق جواب داده
که چون نسبت آنکه سبب چشم زخم شد بین قسم تعجبات میشود و این امر نسبت اختیاری که تحقیق شود و از آن دور
دارد و پیری و جوانی در این دخل ندارد که شیخ مهاجرین بوده و اصحاب شود و چون چشم زننده بابو جهل چشم زدن از آن نگاه
چشم و زوال الت طبع بشخود که نکته جو سکی و ذات صحبت منع است و ابوبکر از نه خالی نبوده آنکه از قبیله تیم بوده و آن قبیله

از اهل قریش بود و در جاهلیت کاهی معلم اطفال وگاهی خیاط و پدرش ابی قحافه اول فقیر بود و در مال اوشکار میکرد و معاش میگذرانید
وچون کور شد از این جهت که نان اجرت میگرفت و ندا میکرد که هر که گوشت با قحف بخرید و حاضر شوند چون خبر خلافت او
بپدرش رسید است استبعاد نمود و گفت آنچه تو میگویید غرابت میکنی و پسر نامه کرد آنی وجهان وجه پسرسید که من توقف
تا ملاحظه میکرد و آنچه ابو بکر گفت بجهت که هر کس در علی گفت مرا پس با تیمی خلیفه میکرد گفت مرا از قوم و این حسن علی که تو بانی کرد او
تیغ مهاجرت و قارو... شده بود که شیطان هم معلم ملکوت بود و وعلم بالقو صاحب و رفیق موسی شده خلافت حضرت
هر کلا باشد و السلام و دوم دو ایت نسب شریف آنحضرت کسی در براقت با وی نتواند رسید چنانچه خود فرموده که نحن اهل بیت
لا یقاس بنا احد یعنی اهل بیت رسول هیچ کسی را و ... ما قیاس نتوان کرد حافظ ابو ... ابن شهاب از اهل سنت است و علات
علی اجزا و آن میانه در ... قول تصدیق آنحضرت کرده و گفته چون قیاس توان کرد بایشان کسی و حال آنکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله کی کرد ایشانست و ... الطیبان که در حدیث واقع شده علی و فاطمه است و سبطان حسن و حسین اند و
شبه آن حمزه علم حضرت و جعفر ذوالجناحین است که برادر مرتضی علیست و سید الشهدا عبد المطلب است و ساقی الحاج
عباس است و ... از ایشان اند و هر او از مهاجر و انصار کسانی اند که با ایشان از مکه بمدینه رفته باشند و یاری و مددکاری
ایشان نموده و صدیق کسیست که ایشان را تصدیق کرده باشد و فاروق آنکه میان حق و باطل و ... ایشان فرق کرده باشد
و حواری و استاد ایشانست ... و ذوالشهادتین آنکه شهادتین از برای ایشان داده و هیچ چیز نبوده که جنت که اکر ایشان
با از برای ایشان خالق شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که من دو چیز در میان شما گذاشته ام یکی کتاب خداست
که ریسمانی است کشیده از زمین تا آسمان هر که بآن چنگ زند رستگار شود و یکی عترت و ذریت من و لطیف خبیر مرا خبر داده
که این هر دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بمن رسند و اکر ایشان حق و دیگران ... عمر بن خطاب در وقتی که
اراده دامادی او داشت گفت که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که کل سبب و نسب منقطع یوم القیمة الا سببی و نسبی
هر سببی و نسبی که باشد بریده می شود و بر طرف میگردد در روز قیامت مگر حسب و نسب من و اکر داماد او گشتم که از من
کینه و نفاق ... و علامت هیچ ... ذات العلم و علمش بسیار است و از من بهتر از بیان فصیح و بیان بلیغ و کلام عجب رسول
راحت ... ابو بکر ... مساوی ... با طن موافق ... که من همان گذشته ... آینه ... از نجا کلام حافظ
کسی که دشمن احوال او چنین که ... چون که دوست در احوال او چه خواهد گفت و ... نام حافظ ... مذکور شد و
حمل بر تعجب و عناد نشود چه اجله مفسرین که از وی ظهور آمده یکی آنست که ... مامون خلیفه ... که تقرب حاصل کند باظهار
نموده و اظهار نمود که امامت ارث است و ارث پیغمبر صلی الله علیه و آله او عباس بود و علی و ... که طلب خلافت نماید بر ... که

ودح الحمد که گفته است و جب ... مالیس فی قلوبهم ... بیان کرده و دلیل این جراءت حق تعالی حق بر زبانش
جاری کرده باشد آنرا ... و ... روز قیامت را و جب باشد و ... از آیات معاویه است که از خواص اصحاب کرمی نیست و ... علی ... میکرد و ... گفت از
صفات کمال آنحضرت ای ... و چون ... هم بر سید ... و جب ... و ... گفت ... سبب ... آنحضرت میکرد و ... در وقت شیطان
از ... تسبیح و تقدیس حق تعالی میکرد و سجده آدم را ... شرک ... و مخالفت امر خدا ... و ملعون و مطرود ... شده ملعون و مطرود گشته
این علی ... مادام بنا ... الهم العن من تعدی ... الی یوم القیمة در تصانیف اهل سنت مذکور است
که ... الروافض ... من کان مبغض الصحابه یعنی نزد روافض دوست علی کسیست که دشمن باشد صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را
باشد و این غلط است چه روافض محب علی کسی را میدانند که دشمن باشند اصحابه که حق ایشان را غصب کرده و حقیقت ایشان را
ساخته و ظلم و ستم بر اهل بیت رسول روا داشته و عقل سلیم و طبع مستقیم این را منکر نیست چه محبت دوست با محبت دشمن جمع نشود
چنانچه محقق فرموده تو ... نمی ... که ... او را ای ... دوست ... دشمنم را ... کی
دوست دارم ... این دوستی ... مثت ... کمر دشمن ... دوست ... دارم ... دوستی
این ... مشهور است ... گفت که انا احبک و اولی عثمان فقال اما الآن فانت اعور اما
ان تعمی و اما ان تبصر یعنی من دوست دارم ترا و عثمان نیز محبت دارم فرمود تو الحال یک چشم هستی یا بینایی اختیار کن یا
کوری ... روم ... یکی ... و چنانچه اجتماع نقیضین محالست در یک دل محبت کسی و محبت کسی که دشمن او باشد محالست
پس اولی آنست که ... این سلمان چنانچه ... علی ... از رسول ... یکی ... کرده ... از امام ... یکی قرار ... چشم ... و ...
در روز محشر ... داشته باشند و از دو ... میگویند ... دو محبت که راست نمی آید ... والسلام و چنانچه در
نسب کسی آنحضرت ... نمی ... شده ... اولاد ... چیز کسی ... ان ... نیست ... سید ... فاطمه که سیده نساء
عالمین است زوجه او دست ... و از ابن عباس مرویست که چون بجنازه امیر المؤمنین علیه السلام میرفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله ... پیش میرفت جبرئیل امین از دست راست و میکائیل علیه السلام از دست چپ و هفتاد هزار ملک
از پی که تقدیس و تسبیح میکردند تا هیچ ... ابن عباس بحدیث ... الاخبار شنیده باشد البته صحابه دیگر ... هم
و هم ... اقرار کرده اند شنیده اند ... اصحاب کتب ملل و نحل از نظام ... و دیگران در کتاب دیگر
آتش در خانه او زدن و در شکم او که فتق استخوان ... پهلوی ... حسن و حسین علی و
عباس ... خانه ... شرم کردن ... از رسول ... والاسلام ... و جانشینی رسول جمع نمودن خالی از اشکالی
نیست ... آنحضرت ... باشند علیها السلام ... رسول خدا ... در مناقب ... ابن عباس

روه گفت از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدم که گفت الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة یعنی این هر دو بهترین جوانان اهل
و ایضا از براء بن عازب نقل کرده که از رسول الله شنیدم که فرمود در حالتی که حسن را بر دوش داشت اللهم انی احبه فاحبه
یعنی بار خدایا من این را دوست میدارم تو هم دوستش دار و ایضا از اسامة بن زید روایت نموده که فرمود در وقتی که هر دو را
در زانوی مبارک داشت هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انک تعلم انی احبهما فاحبهما این هر دو پسران
من و پسران دختر من اند خدایا تو میدانی که من دوست میدارم این هر دو را دوست دار و ایضا گفت میشنیدم از
جابر بن عبد الله انصاری مرویست که گفت رسول صلی الله علیه وآله فرمود دیدم که حسن و حسین علیهما السلام را بر دوش داشت و گفت
نعم الجمل جملکما ونعم العدلان انتما یعنی خوش بار کشی است بار بردارنده شما و بهترین بار است بار دو که شما و بهترین بار است
بار او که شما هر دو اید صاحب کتاب نهایة الطالب بسند خود از ابن عباس نقل کرده که گفت نزد رسول صلی الله علیه وآله بودم
در حالتی که حسین علیه السلام را بر ران راست و ابراهیم پسرش را بر ران چپ داشت و گاهی این را میبوسید و گاهی
آن را میبوسید که جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید این هر دو را با تو نمیگذارم یکی را فدای دیگری کن پس
هر کدام را نگاه کرد و گریست و فرمود مادر ابراهیم کنیز است اگر بمیرد کسی بغیر از من اندوهگین نخواهد شد و مادر فاطمه است
و پدرش علی که گوشت و خون منست بمیرد فاطمه و علی هر دو گریان و محزون خواهند بود و من نیز محزون خواهم شد بر حزن ایشان و
او را فدای حسین کردم پس ابراهیم بعد از سه روز فوت شد و بعد از آن هر گاه حسین علیه السلام را میدید میگفت مرحبا بمن فدیت
من فدیته بابراهیم یعنی فدای کسی که شوم که ابراهیم را فدای او کردم و در صحیح مسلم در تفسیر قول حق تعالی فما بکت علیهم السماء والارض
گفته است که گریه آسمان سرخی اوست که پیش از واقعه حسین سرخی نبوده و در مسند احمد حنبل آورده که کسی در ماتم حسین
گریه کند اگرچه یک قطره باشد بهشت او را واجب میشود و بعد از آن امام زین العابدین است و او از اهل زمان بود و از هر چیزی که از او
وقوع یافت لهذا اعادیش میکشند و بعد از او امام موسی کاظم و بعد از او امام رضا و بعد از امام محمد تقی جواد و بعد از او امام علی نقی
هادی و بعد از او امام حسن عسکری صلوات الله علیهم اجمعین هر کدام در وقت خود افضل و ازهد و اعلم مردمان
بودند و همچنین صاحب عصر و زمان صلوات الله علیه در هیچ صفت کمالی بر ایشان سبقت نگرفته است
و هیچ احدی در هیچ صفتی با ایشان برابری نتوانسته است و میان مخالف و موالف اتفاقست در آنکه
بفضل و زهد و علم و تقوی و دیگر صفات کمال ایشان احدی را نمیتوان نمود غرض که چنانچه آنحضرت
در نسب شریف ممتاز است در نسب و اولاد هم ممتاز است و چنانچه در شجاعت و علم و زهد و جهاد
کسی باو نمیرسد در نسب و اولاد هم شخصی را با او برابری ممکن نیست بقول آنکه گفته است او برتر

از انکه عقل

از انکه عقل گوید بالاتر از انکه هیچ جوهری از عقل مانند تربیت چنانچه محتشم کاشی رحمه الله گفته است حجة الله علی الخلق علی المتعال که در
شک شد بخدای که پیش تقدیم غیر او تقدیم مفضول بر فاضل و ترجیح بلا مرجح باشد باز هم در محبت آنحضرت خوارزمی در مناقب
نقل کرده است از انس بن مالک و احمد حنبل در مسند خود از معاذ یمانی که رسول صلی الله علیه وآله فرمود حب علی حسنة لا یضر معها
سیئة و بغضه سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی محبت آنحضرت گناهیست که با وجود آن هیچ حسنه ثوابی نفع باشخص نرساند و ایضا در کتاب
مسطور است که لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لم یخلق الله النار یعنی اگر جمع میشدند مردمان بر محبت
علی ابن ابی طالب حق تعالی دوزخ را خلق نمیکرد و ایضا نقل کرده اند که شخصی سلمان فارسی رضی الله عنه گفت که چه محبت بسیار
که تو با علی ابن ابی طالب داری گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که گفت من احب علیا فقد احبنی ومن ابغض علیا
فقد ابغضنی یعنی کسی که دوست دارد علی را پس بتحقیق که مرا دوست دارد و هر که دشمن دارد علی را پس بتحقیق که مرا دشمن
دارد و ایضا در مناقب خوارزمی مذکور است که بسند خود از عبد الله بن عمر نقل کرده که او گفت از رسول صلی الله وآله شنیدم که
فرمود من احب علیا قبل الله منه صلواته وصیامه واستجاب دعاءه الا ومن احب علیا اعطاه الله بکل عرق فی بدنه مدینة
فی الجنة الا ومن احب آل محمد امن من الحساب والمیزان والصراط الا ومن مات علی حب آل محمد فانا کفیله بالجنة مع الانبیاء
الا ومن ابغض آل محمد جاء یوم القیامة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله یعنی کسی که دوست دارد علی را قبول میکند حق تعالی
از او نماز او و روزه او را و قیام او را در شب بعبادت حق تعالی مستجاب میگرداند دعای او را بدانید که هر که دوست
دارد علی را اعطا میکند حق تعالی بهر رگی که در بدن اوست شهری در بهشت بدانید که هر که دوست دارد آل محمد را
ایمن است از حساب و میزان و صراط پس بهشتی که هر که بمیرد بر دوستی آل محمد پس من ضامنم او را بدخول در بهشت
با پیغمبران بدانید که هر که دشمن دارد آل محمد را می آید روز قیامت و در میان هر دو چشم او نوشته که آیس من رحمة الله یعنی
نا امید و نومید است از رحمت الهی العیاذ بالله منه و نقل از این هر دو حدیث در بیان محبت آل رسول و تحریر قول آن مسلمانیست
آنقدر است که محبت آل رسول علیهم السلام اجر و مزد رسالتست و در کتاب جمع بین الصحاح الستة از ابن عباس نقل کرده
که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود احبوا الله تعالی لما یغذوکم به من نعمه واحبونی لحب الله تعالی واحبوا اهل بیتی لحبی
یعنی دوست دارید حق تعالی را بجهت نعمتهایی که بشما رسیده از وجود حیات و لوازم آن و از برای آنکه او سزاوار دوستی
و اهلیت استحقاق دوست داشتن دارد دوست دارید مرا بجهت دوستی الله تعالی که فرستاده ایم و چون او مرا دوست
دارد تمام دارید اهل بیت مرا بدوستی من که هر که اهل بیت مرا دوست داشته است چه دوست داشته است
و ایضا در جمع بین الصحاح الستة از معاویة بن حیدة قشیری روایت کرده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که

بر خطاب علی نموده میگفت لایبالی من مات وهو یبغضک مات یهودیا او نصرانیا یعنی اگر از دوراه
میت اگر میرد و دشمن داشته باشد ترا اگر بردین یهودان میرد یا بردین نصرانیان و در قیامت حشرش با ایشان باشد یا
با آنها و ایضا در ان کتاب از انس مالک نقل کرده که گفت کذب من زعم انه یبغضک ویحبنی یعنی یا علی دروغ میگوید کسی
که گمان دارد که او ترا دشمن دارد و مرا دوست که دوستی من با دشمنی تو جمع نمیشود البته این هم دشمن است و ایضا
در کتاب ابن عباس روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی کرده فرمود انت سید من فی الدنیا وسید
فی الاخرة من احبک فقد احبنی ومن احبنی احب الله عز وجل وعدوک عدوی وعدوی عدو الله
وویل لمن ابغضک یعنی تو یا علی بهتر و بزرگتر انکسانی که در دنیا اند و سید بهتر انی که در آخرتند اگر ترا دوست
دارد پس تحقیق که دوست دارد مرا و اگر دوست دارد مرا دوست دارد حق تعالی او را و دشمن تو دشمن منست
و دشمن من دشمن خدای وای بر آنکسی که دشمن دارد ترا و ایضا در همان کتاب از ابوهریره نقل کرده که گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و به فاطمه و با علی و حسن و حسین چون چشمش بر ایشان افتاد فرمود که انا حرب لمن حاربکم وسلم
لمن سالمکم یعنی دشمنم آنکسی را که با شما جنگ کند و آشتی کنم با کسی که با شما آشتی کند یعنی دوست دارم کسی را که مطیع و منقاد
و فرمانبردار شما باشد و در مناقب خوارزمی مسطور است بروایت جابر بن عبد الله انصاری که گفت شنیدم از
رسول صلی الله علیه و آله که گفت جبرئیل از جانب رب العزة آمد و رقی سبزی از درخت آس آورده بود که بر او نوشته
بود که انی افترضت محبة علی ابن ابی طالب علی خلقی فلعنهم ذلک یعنی بدرستی که من واجب کرده ام
دوستی علی ابن ابی طالب بر خلقان پس برسانید ای ابن سخن را از جانب من بخلقان که دوست دارند
و ایضا در مناقب خوارزمی از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود علی علیه السلام را در حالی که مخاطب ساخته بود
بیکی که بنده از بندگان عبادت خدا کند بقدر آنچه نوح علیه السلام در قوم خود بعبادت در سالت مشغول بود
و آن بنده را مثل کوه احد طلا باشد و در راه حق تعالی همه را بفقرا و مساکین رساند و آنقدر عمرش دراز شود که
هزار سال بر راه پیاده بکند و بعد از آن در میانه صفا و مروه مظلوم کشته شود و یا علی ترا دوست نداشته بوی
بهشت شام او نخواهد رسید و داخل بهشت نخواهد شد و ایضا در مناقب ذکر کرده که ام عطیه روایت کرده است
که در وقتی که علی بغزای رفته بود رسول خدا را دیدم که دست مبارک بجانب آسمان برداشته است میگوید اللهم
لا تمتنی حتی تریني علیا یعنی بار الهی مرا نمیران تا آنکه نمائی بمن علی را و ببینم من او را و بعد از ان تو داني و ایضا
در مناقب مذکور است که عبد الله مسعود روایت کرده که اول کسی از ملائکه آسمان که علی را برادر گفت اسرافیل بود و بعد از آن

و میکائیل و بعد از جبرئیل و والای که دوست داشته علی را از اهل آسمان حمله عرش بودند و بعد از ان رضوان خازن بهشت پس از ان
ملک موت علیه السلام بر دوستان علی هم چنانچه بر انبیاء پیغمبران رحم میکرد و صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و در کشف الغمه
و مناقب از عایشه مرویست که از وی پرسیده شد دوستترین مردمان نزد رسول خدا که بود گفت علی پس پرسیدند از ان گفت
فاطمه علیها السلام و در زم صاحب حوض و لوا و مرد اید آنحضرت است و او در دخول بهشت او مید به و در حکم یعنی جمیع امور او بسوی پیامبر خوار زمی
از ابن عباس روایت نموده که قبل از این هم گذشت که برکنار حوض آنحضرت خواهد بود جبرئیل بالامر خواهد شد که در دست بهشت و کلید
در دوزخ نشسته علی باشد که کسی را داخل بهشت نکند و از جابر بن سمره روایت است که پرسید شد یا رسول الله صاحب لوا تو در آخرت کیست
فرمود که صاحب لوائی فی الاخرة صاحب لوائی فی الدنیا علی ابن ابی طالب علیه السلام یعنی صاحب لوای من در دنیا که علی ابن ابی
طالب باشد و از عبد الله بن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله گفت از برای کسی که شک نکرد بیست تا ان شخص که تب
ولایت علی نباشد و بلایا مذکور خواجه نصیر اشاره نموده فرموده است لکثرة سخایه یعنی آنحضرت افضل از غیر است از جهت
بسیاری سخای او چنانچه مذکور است که مسکین و محتاج را بر نفس خود و عیال خود اختیار میفرمود و العبد هم یعنی از جهت
آنکه عبادت او از همه بیشتر است و مجاهده از این گذشت و لعلمهم یعنی علم او از دیگران زیاده بود و یعنی از ان مذکور شد و الاصل
الیف یعنی از جهت آنکه عبادت خود در آن او عیب چنانچه در شعر و الاکه نشنی و آنشب در و در حنین بنا فرشتها
در میان کشتگان گفت و الله که هرگز دروغ نگفتم و آنچه تن نفس در دست بفعل آورده و اقتدی بطریق ان برشت بیشمانی دادست
مواجه از و رسید و در ماه رمضان از کشتن خود خبر داده و روزی بر منبر بود کسی گفت خالد بن عرفطه شد گفت رحمه الله
گشته نشده او قائد و در خانه لشکر ضلالت خواهد بود که بجانب حنین بودند و از او افتادن از بیت جماعت خواهد پرداخت پس مردی
از زیر منبر گفت من حبیبم و من از دوستان شما گفت اگر چنین است بهتر باشد او غایتی که جان شنیدم خالد بن عرفطه بود و هم حبیب بن
لوا و الاستجابة دعائه و یعنی و از جهت مستجاب بودن دعای آنحضرت او چنین گذشت و ظهور المعجزات عنه یعنی و از جهت ظاهر
شدن معجزات از او یعنی از ان گذشت و دوجوب المحبة یعنی و از جهت محبت او چنانچه در حدیث و در آیه نص المودة بی
بیان او شده و تمیزه بالکمالات النفسانیة و الخارجیة یعنی و از جهت ممتاز او کمالات در حدیث و دو آید و در امتیاز آنحضرت
از سایر مردمان بکمالات نفسانی چون علم و سخاوت و شجاعت و حسن و زهد و تقوی و غیر آن کمالات بدنی مثل زیادتی قوت
که در کندن در خیبر و برداشتن سنگ از سر چاه ظهور یافت و هزار رکعت نماز کردن در روز و شب تا تاسال کمالات
کمالات خارجی چون پسر عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین بودن و پیش از همه کس ایمان آوردن و بعد از آن آنچه مذکور شد بتفصیل
بیان نموده فرموده است فهو اشرف خلق الله تعالی بعد نبیه یعنی بعد از همه خلق آنگاه در رای آنحضرت مرتبه بود که بعد از بهشتی الحشر

کرده‌اند معناه یعنی کفو او گشته‌اند وصعصعة بن صوحان مدح او فرموده که در میان ما چنان بود که گویا یکی از ماست و معه هیبة از هیبتش ما
رمیدیم او کالحیة ... کرده واقدمهم ایمانا یعنی پیش از همه کس ایمان برسول الله صلی الله علیه وآله آورده بود چنانکه حضرت رسالت
فرموده که بعثت یوم الاثنین واسلم علی یوم الثلثاء یعنی روز دوشنبه مبعوث شدم و علی علیه السلام روز سه‌شنبه
ایمان بمن آورد وافصحهم لسانا یعنی از همه ایشان فصیح‌تر بود کتاب مستطاب نهج البلاغه در فصاحت او ثبت واشدهم رایا
یعنی از روی رای و تدبیر از همه کس پیش بود و در حرب و فتح حکم او مطاع بود و هر جا ... لشکر بجای ... فرستاده شد
واکثرهم عملا فی اقامة حدود الله یعنی ... از همه کس بیشتر بود در اقامه حدود الهی والاعلام بشریعت رسالت پناهی بجا آورده در
میان امت ... واعلمهم بالکتاب العزیز یعنی حافظ‌ترین خلق ... الصحابه ... مصحف رجوع ... قرائت خود را
بآنحضرت عرضه کرده واختصاص بالقرابة والاخوة والنصرة یعنی آنحضرت مخصوص بود بخویشی رسول الله صلی الله علیه وآله و برادری
و یاری ... در کارهای او و در ضمن تفسیر آیات واحادیث یعنی از انها معلوم ... ومساواة الانبیاء یعنی مساوی بودن
او علیه السلام انبیا را چنانکه در حدیث که من نظر الی آدم بیان شد والاشقاء سبق کفره یعنی آنحضرت ...
یعنی کافر نبوده کفر او ... ولکثرة الانتفاع به یعنی ... بسیاری نفع اهل اسلام از وجه
یقین است که نفعی که بانها اهل اسلام رسیده ... ملا علی قوشچی در شرح نوشته بعد از شرح مجموع این
دلایل ... [illegible] ... مناقب او تمام است
وفضایل او بسیار است ... کمالات ... [illegible] ... بر افضلیت ... اتفاق اهل سنت
اتفاق ... بر افضلیت ابوبکر بعد از ... بر افضلیت عمر ... کتاب و حدیث و علامات ظاهر
میشود الکتاب قوله تعالی وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی وما لاحد عنده من نعمة تجزی جمهور اهل سنت
برآنند که این آیت در شان ابوبکر نازل شده ... [illegible] ... قوله تعالی که فرموده ان
اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی ... گرامی‌ترین شما نزد الله تعالی ... پرهیزکارتر باشد وافضل یعنی
اکرم است ... افضل الاکرم ... امیر المؤمنین ... رسول صلی الله علیه وآله ... امیر المؤمنین
... [illegible] ...
... [illegible] ... رضای حق تعالی ...
... [illegible] ...
... وما لاحد عنده من نعمة تجزی در شان او ... [illegible]

ابابکر ... چنین حدیث ... اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر وعمر یعنی اقتدا کنید باین دو کس که بعد از من ...
... [illegible] ... کنند علی علیه السلام ... واجب باشد که اقتدا بایشان کنند و حدیث
... [illegible] ... یعنی این دو کس بهترین ... [illegible] ... و حدیث
... لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابابکر خلیلا لکن هو شریکی فی دینی وصاحبی الذی صحبنی
فی الغار وخلیفتی فی امتی یعنی اگر من دوستی بغیر از خدا میگرفتم ... لیکن او شریک منست در دین و مصاحب
... [illegible] ... ابی بکر کذبنی الناس وهو صدقنی وامن بی وزوجنی ابنته
وجهزنی بماله وواسانی بنفسه وجاهد معی ساعة الخوف یعنی ... ابابکر ... مردم ...
... و تصدیق من نمود و بمن ایمان آورد و دختر خود ... و بمال خود ... و بنفس خود مساوات
کرد و جهاد ... [illegible] ... رسول الله ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... ما طلعت الشمس ولا غربت
یعنی ... [illegible] ... افضلیت ایشان میکنند ...
... [illegible] ... رسول الله ... ابوبکر ... عثمان ...
... [illegible] ... ابوبکر ... عمر ...
... [illegible] ... عثمان ... المسلمین ...
... امیر المؤمنین علیه السلام ... خیر الناس بعد النبیین ابوبکر ثم عمر ثم الله اعلم یعنی بهترین مردم
بعد از پیغمبر ابوبکر است ... [illegible] ... افضلیت ایشان میکنند
... [illegible] ...
... [illegible] ... ابوبکر ... عراق ...
... خراسان ... [illegible] ...
... اسلام ... عثمان ... [illegible] ...
صلی الله علیه وآله ... رسول صلی الله علیه وآله ... الا استحیی من ... الملائکة
... یعنی ... ملائکه آسمان ... [illegible] ... عثمان ...

در بهشت و بعضی دیگر گفت بعثمان بهشت مژده داد و این آیات و احادیث و آثار و علامات افضلیت هر سه ظاهر میشود و حصر ایشان
افضل از علی باشند و تقدیم ایشان واجب و دلایلی که خواجه نصیر و غیر او گفته‌اند باطل و از درجه اعتبار ساقط باشد و جواب از آنکه
می شاید تعصب و تکلف و عناد از آیه قرآن و سیجنبها باشد اینکه شارح طوالع از واحدی روایت کرده و واحدی از عکرمه
و ابن عباس آورده که شخصی بود در عهد رسول صلی الله علیه و آله فقیری عاجز و داشت و درخت خرمایی از یهودی نخلی در خانه
او بود و صاحب خرما بدرخت میرفت و خرما میچید و گاه‌گاهی دو دانه‌ای افتاد و اطفال آن فقیر برمیداشتند از دهان ایشان میگرفت
تا آنکه اگر در دهن نهاده بودند از دهان ایشان برمی آورد و آن فقیر بخدمت رسول آمد شکوه نمود حضرت آن مرد را طلبیده
فرمود که این درخت را بمن بخش و در بهشت من ضامن شوم که تو نخلی داری در عوض آن بهشت گفت من نخل
بسیار دارم اما هیچ یک را دوستتر از این نخل ندارم و بکسی نمی بخشم پس چون آن بی سعادت رفت شخصی از رسول صلی الله علیه
و آله سوال کرد که اگر من آن نخل را صاحب شوم و بشما دهم آن نخل را در بهشت بمن عطا خواهید کرد آنحضرت فرمود
بلی این شخص در خانه آن مرد رفت و گفت شنیدم در خانه چنین نخلی هست بیا آن نخل را بمن فروش که چهل نخل عوض آن بدهم
او حاجت بسیار بچهل نخل داشت آن نخل را فروخت و بپیش او آمد و بآن سودا کرده شد بخدمت رسول الله صلی الله علیه و
آله گفت آن نخل مال من شد و بشما بخشیدم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن فقیر را طلبیده و آن نخل را باو
عطا فرمود و گفت الحال درخت مال تست خاطر جمع دار و حق تعالی سوره و اللیل اذا یغشی را برین آیه فرستاد و از عطا
منقول است که نام آن مرد که نخل را خرید ابو دحداح انصاری بود و مراد از من اعطی و اتقی ابو دحداح است و مراد از من
بخل و استغنی صاحب درخت که سمرة بن جندب نام داشت و ایضا لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی
و سیجنبها الاتقی الذی مراد از ابو دحداح است و گویند که رسول صلی الله علیه و آله آن بستانی که ابو دحداح
در عوض نخل داده بود گذار فرمود و گفت درختان بستان بهشت ابو دحداح ازین بهتر است هرگاه چنین باشد
دعوی اتفاق که جای اجماع بلکه ذکر اطلاقی گفته وجهی ندارد و ایضا اکثر مفسرین گفته‌اند که مراد از اتقی علی بن ابی طالب
علیه السلام و همان سید در شرح طوالع گفته است که از اکثری که مولف آنست که مراد از اتقی حضرت علیه السلام قول حق
تعالیست در سوره هل اتی و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید
منکم جزاء و لا شکورا و ایضا اگر آیه در شان ابوبکر نازل شده بودی در روز سقیفه چرا از دلیل خود نمیگفت
و تمسک بحدیث الائمة من قریش میکرد که دلالت بر تعیین نکند و آیت اگر میبود مخصوص او میبود و بخاری در صحیح نقل کرده است
که عایشه گفت ما انزل الله فینا شیئا من القرآن الا آیة نزل عذری یعنی نازل نشد در شان ما هیچ آیه

مگر آیه

مگر آیه که در تبرئت از من کرد یعنی آیه افک و اما آنچه گفته بود که مراد باتقی منتفی شود و گر علی باشد چرا که مراد از صفت اتقی افضلیت که نباشد نزد او
نعمتی که مستحق جزا خواهد بود و رسول را بر علی حق تربیت بود و جواب آن است که چنانچه ارشاد و اسلام و هدایتی مبین است داخل نعمتی نیست
که داخل جزا باشد چه محض رضای خشنودی حق تعالی بود و لفظ اتقی یعنی تقی هم جایز است که باشد و معنی افضل بغیر تفضیل نیز مستعمل است
چنانچه طرفه شاعر گفته تمنی رجال ان اموت و ان امت فتلک سبیل لست فیها باوحد که اینجا مراد از اوحد یکی است افضل
تفضیل نیست و اگر مراد از اتقی اراده تفضیل کنند بر قول مخالف لازم آید که افضل از نبی صلی الله علیه و آله نیز باشد و این باطل است پس لازم
نیاید افضلیت و مراد بقول حق تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم آنست که گرامی ترین شما نزد حق تعالی آنست
که افضل یا اتقی از جمیع مومنان باشد و آن جوز است و اگر کسی گوید که مراد از اتقی تفضیل است و اتقی اتقای از بعض مومنان گوییم لا نسلم
که علی علیه السلام داخل در آن بعض باشد و اما جواب از حاشی که ذکر کرده است اینکه صحیحی که معتبر است صحیحی است که متفق علیه
فریقین باشد و هر حدیث که مجمع علیه و متفق علیه فریقین نباشد اعتباری ندارد و آنچه در شان امیر المومنین در باب فضایل او
نقل شده و خود میگوید که [illegible] از آن حرف نیست از آنست و معهذا آنچه در فضایل ایشان ذکر کرده معارض است بهم آنچه
متفق علیه فریقین است پس انکار آن چون توان کرد و آنچه در فضایل ایشان ذکر کرده معارض است بهم آنچه خود در مطاعن
و مثالب ایشان ذکر کرده [illegible] اذا تعارضا تساقطا و معهذا حدیث اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر را از چند جهت
قدح وارد است یکی آنکه در علم اصول مقرر شده است که سکوت در معرض بیان افاده حصر میکند و چون در اینجا نام
علی و عثمان مذکور نشده پس لازم می آید که هر دو امام نباشند و اقتدا بایشان نتوان کرد و حالی آنکه شما هر دو را امام
میدانید و اقتدا بهر دو میکنید دوم خود حدیث دیگر روایت میکنید اگرچه آن هم از موضوعات است که اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من مثل ستارگانند که همه روشن و روشنایی بخشند هر کدام از ایشان که اقتدا کنید
راه می یابید و این حدیث افاده میکند که بغیر از این دو ستاره اقتدا نتوان کرد سیوم آنکه مخالفت بسیار میانه اقوال و افعال
این دو خلیفه ظاهر شده لازم می آید که هر دو مامور باشند که عمل بچیزهایی که نقیض هم باشد [illegible] و خالد ولید با [illegible] بقتل
مالک نویره [illegible] ابوبکر ابا کرد و گفت آن سیف الله است و ابوبکر متعه حج و نکاح را حلال میدانست و عمر گفت من هر دو را حرام
کردم و عقوبت میکنم کسی را که بکند و ابوبکر اعطای فدک نمود بفاطمه علیها السلام و عمر باز گرفت و دیگر ابوبکر نماز تراویح را
روا نمیدانست و عمر تنها بگذارند و عمر حکم کرد که بجماعت ادا کنند و امثال اینها که هر قصه و اقتدا بهر یکی خلاف اقتدا است بهر یکی
و حال آنکه در قرآن اختلاف نیست پس هر که بکلام هر که بقرآن عمل کند هم اختلاف نباشد چهارم آنکه این حدیث خروج
[illegible] صحیح است پس [illegible] هر دو باشد و بعد از رحلت پیغمبر نزاع در میان صحابه واقع شد و

و در تعیین امام میل بعلی نکنند و یکی با بی بکر و انصار نگویند مهاجرین که منا امیر و منکم امیر امیری باشد و شما را امیری باشد و اگر این حدیث
صحیح بود ابوبکر را احتیاج نبشد باینکه بگوید حدیث است که الائمة من قریش میگفت ای انصار رسول الله جنید اشخاص را امر کرده
باقتدا بابا مخالفت رسول چون میکنید و لقصه است که اگر این حدیث میبود ابوبکر و عمر متمسک بحجت دیگر نمیشدند و چون شنیدند
علم قطعی هم رسید که موضوعست بیچ الکابن ابویه در کتاب عیون اخبار الرضا نقل کرده که بعضی حدیث را مرفوع خوانده اند
این طریق که اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر یعنی اقتدوا ایها الناس و ابوبکر و عمر بالذین یعنی کتاب
و عترت من بعدی کتاب الله و عترتی و بعضی بنصب خوانده اند که اقتدوا بالذین من بعدی کتاب الله
والعترة یا ابابکر و عمر بنابرین این هردو نیز چون دیگران مامور باقتدا خواهند بود و آن هردو که بعد از رسول است
کتاب الله است و عترت و ششم آنکه در اسناد این حدیث غلطست چه طریق عبدالملک بن ربعی است و آن
از اجلاف شام و محارب بن صعفان و دشمن امیرالمومنین و متظاهر بفسق بوده و بعد از آن ربعی بن خراش نزد اهل
سنت از مجروح و رافضی است و متهم بعداوت شیخین و بعد از آن بحفظ دختر عمر مربیت شده و بجهت دشمنی امیرالمومنین
علیه السلام و فرزندان حانیه و جز نفع بدستش از اعتقاد مبرا نیست و آنچه گذشت قایل نیستی بمحال بودن
و علی … که این حدیث موضوعست تا بدرکتی و آن سلام حدیث دیگر که ابوبکر و عمر سید اکهول اهل
الجنة است قطع نظر از آنکه موضوعست صاحب کتاب استغاثه که از حزب ایشان است گفته …
ما حدیث دیگر روایت کرده اند که این حدیث را … میکنند این است که روایت کرده اند در حق اجماع و اتفاق
بران نموده که رسول صلی الله علیه وآله فرموده اهل الجنة میعطون الجنة جردا مردا مکحلین یعنی اهل بهشت داخل بهشت خواهند
شد در حال ساده رو بی موی و کحل یعنی سرمه در چشم کشیده باشند یا شبیه این هر که چنین باشند پس کهل نخواهد بود تا
این هردو سید پیران اهل باشند و اگر باشند حاشا که کهل ایشان نیست پس یا امامت و ریاست ابوبکر و عمر بر کهلان
خواهد بود ولی بر جوانان و پیران یا … خواهد بود اگر گویند که بر کهلانست و غیر کهل نیست پس نعمت ایشان ظاهر شد
و اگر گویند امامت و ریاست مراد است گوییم سید در کلام عرب یعنی رئیس است و نیست ریاست بهتر از
امامت پس هرگاه امام باشند بر کهل و غیر ان پس رئیس همه خواهند بود و رئیس که رهبر باشند سید همه خواهند
بود پس سید اکهول گفتن بیفایده باشد و نقصان در مرتبه ایشان که سید بر کهل گفته است تا اینجا کلام صاحب استغاثه
و بعضی گفته اند مراد حضرت اینست که ایشان سید کهلانی اند که داخل بهشت شده باشند و میر نورالله درینمقام افاده
نموده که ایشان روایت کرده اند در احادیث صحاح خود که رسول صلی الله علیه وآله فرموده الحسن والحسین سید شباب اهل الجنة

لازم می آید تناقض میان این دو حدیث چه اتحاد اسلوب حدیث مقتضی مناسبت است یعنی که همچنان که اول را با کهولت رسیده بودند
جوانان حسنین علیهما السلام نیز در وقت رحلت از دنیا جوان نبودند تا گویند سید جوانانی اند که داخل بهشت میشوند و ابوبکر و عمر سید کهولانی
که داخل بهشت میشوند تناقض لازم می آید مشهور است که پیر زنی بخدمت رسول صلی الله علیه وآله آمده التماس دخول بهشت نمود حضرت
فرمودند که پیر زنان داخل بهشت نمیشوند چون این بگریه افتاد حضرت خوشش داد که مزاح میکردم و حق تعالی فرموده انا انشأناهن
انشاء فجعلناهن ابکارا یعنی ایشان جوان شوند در بهشت روند و علما این حکایت را بنظم آورده
… سال سوال ازین کار بهشت فرخنده خصال آنجا که بگوید که یک دختر دوشیزه شوند که در آن منزل کهن
نخوانند در حدیث دیگر آمده اهل الجنة شباب کلهم و انه لا یدخلها العجوز یعنی اهل بهشت همه جوان باشند و پیران داخل بهشت
نمیشوند و … رسول صلی الله علیه وآله بهشت و دنیا خواسته باشد و صاحب کامل … گفته اهل سنت چون دیدند که اهل قبله
اتفاق دارند بر آنکه حدیث الحسن والحسین سید شباب اهل الجنة من الاولین والاخرین و ابوهما خیر منهما صحیح است اراده ابطال
نقیض آن نموده این حدیث را وضع کرده اند اولا در بهشت پیران نباشند که در بهشت روند و حسن و حسین سید جوانان …
باشند و السلام حدیث دیگر که گفته لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا بود و حق تعالی میفرماید که الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین و این دلیلست که میان متقیان دوستی رفتست اگر ابوبکر متقی بودی رسول
صلی الله علیه وآله او را بخلت که قوی … میگوید والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض بحیثیت خصم که ابوبکر مومن
بوده که مومن روی نص قرآن رسول صلی الله علیه وآله او را دوست داشتی و باز میگوید لا یتخذ المومنون الکافرین
اولیاء من دون المومنین بگمان خصم معلوم میشود که رسول صلی الله علیه وآله ابوبکر را دوستی نگرفته بود چه
تا این با دوست رسول یا دشمن چون متقی شد … نماند الا دشمنی اما در شان علی چون میگوید یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله
با اتفاق دوست و دشمن این فضل فراخ است و حکایت شرکت در این مصاحبت غار بالنسبه آنکه چون جهال
و اخبار شنیده بود که آنحضرت بر اقطار … مقتول خواهد شد بطمع جاه و منصب همراه بود و منتظر که ببیند حال بکجا منتهی میشود
از صدق نیت و خلوص طویت نبود امام صاحب محمد بن جریر طبری شافعی در تاریخ نقل کرده ابوبکر بخدمت علی علیه السلام
آمد و از حال رسول استفسار کرد علی علیه السلام فرمود … کسی روانه غار ثور شده ابوبکر بسرعت راهی شد
و چون شب تاریک بود و حضرت رسول از دور … بر دوید که یکی از کفار است سرعت کرد تا سنگ بر پایش … خورد
پاره شد و انگشت بزرگ پای مبارکش بر سنگی آمده بشکافت و خون بسیار رفت و ابوبکر او رسیده از خوف آنکه اظهار
ترسش نکند بهمراهیش راضی شده چنانکه تحقیق گفته است ولیتعجب الانسان من لا یلامه یعنی کاهی ضرورت

صحبت [illegible] طبع نیست اتفاق می افتد تا وقت صبح بغار رسیدند [illegible] رسول الله بعد از هجرت [illegible] ابی بکر
یعنی [illegible] رسول خدا از هجرت [illegible] ابی بکر بود و ابو القاسم ابن صباغ در کتاب نور و برهان از محمد بن اسحق
روایت کرده که گفت [illegible] جمعی از اصحاب رسول را دیدیم با هم گفتگو میکردند از آنجمله حسان بن ثابت بود [illegible]
[illegible] از زبان او شنیدیم نام رسول الله [illegible] ابن ابی قحافه اذ [illegible] علیه فاخذ [illegible]
و بعضی الخلفا یعنی امر کرد رسول الله [illegible] از اهل سنت اند [illegible] در غار شدن [illegible]
آنحضرت رسول الله بچشم خود دید چندان جزع و اضطراب [illegible] و اظهار ترس و خوف [illegible]
حضرت [illegible] منع فرمود مطلقا [illegible] عنکبوت و آنجا [illegible] ساختن مرغ و نازل شدن آیت [illegible]
نشده و از شیخ مفید قدس سره بعضی [illegible] فرموده که هرجا که حق تعالی انزال سکینه نموده بآنحضرت از اهل ایمان
کسانی بوده بغیر [illegible] که در غار [illegible] و آن تنهایی بر آنحضرت بود پس اگر آن فرد مومن میبود سزاوار بود که چون همراه بود
شریک باشد و حق تعالی از سکینه او را محروم نساخته و آن نیست که علما اهل سنت [illegible] غافل شوند در دفع حرف شیخ
مفید است [illegible] یکی گفته چون پیغمبر مطمئن بود سکینه بر ابو بکر نازل شد دیگری گفته چون ابو بکر امین و مطمئن بود [illegible]
[illegible] شیخ بر این جوابها [illegible] در کتاب مصایب النواصب [illegible] مذکور است حاصل که صحابت غار
ابو بکر [illegible] فضیلتی و زیادتی از برای او نیست [illegible] حدیث دیگر که [illegible] از برای ابی بکر [illegible] اثبات کرده
[illegible] ابی بکر تکذیب کرده [illegible] و تصدیق کرد [illegible] ایمان [illegible] آورده [illegible]
[illegible] اصحاب دیگر چه زیادتی است از اینها فضیلتی بر صحابه دیگر لازم نمی آید هر کس ایمان آورد در وقتی بود که دیگران [illegible]
میکردند در ایمان آوردن اگر راست باشد [illegible] ایمان آورده اند فضیلت او در چه چیز است [illegible]
زن بود رسول الله را چند زن بود [illegible] داشت [illegible] باشد [illegible] تجهیز مال رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] بغیر از آنکه در مدینه بود و قطع نظر از آنکه ابو بکر [illegible] مال داشت آیا این مال پیش از
هجرت در که صرف شده بود یا بعد از هجرت اگر پیش از هجرت بود حضرت کدام لشکر از مکه بجایی فرستاد یا کدام
خدم و حشم و عیال داشت که محتاج بمال ابو بکر شود و حال آنکه خدیجه کبری [illegible] داشت که مال [illegible]
در میان [illegible] دیگری نبود [illegible] از برای او [illegible] مال ابو بکر [illegible] و اگر این لطف [illegible]
بعد از هجرت بود [illegible] در تواریخ مسطور است که ابا بکر [illegible] چهار صد درهم [illegible] رسول الله
[illegible] درهم او را [illegible] و در مدینه خود محتاج [illegible] انصار بود و احتیاج مهاجرین با انصار [illegible]

مشهورست

شده است [illegible] و این [illegible] اول [illegible] حال [illegible] مواسات بنفس و جهاد در ساعت خوف
[illegible] دفع اذیتی [illegible] دفع دشمن [illegible] که در مدینه بوده [illegible] باشد [illegible] و زبان سیف
و سنان [illegible] باشد [illegible] بلال [illegible] کفار [illegible]
غلامی [illegible] صاحب استیعاب در ترجمه بلال [illegible] ابو بکر [illegible]
در کفار [illegible] قبل از اسلام باشد [illegible] اسلام بلال
[illegible] ابو بکر [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] ابن مسعود [illegible]
[illegible] گفت عایشه [illegible]
از انس بن مالک روایت کرده که حضرت گفت [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] روایت [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible] عایشه و حفصه [illegible] حق تعالی آنحضرت عتاب کرد که یا ایها النبی لم تحرم ما احل
الله لك [illegible] حرام [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] عایشه و حفصه [illegible]
تعالی میفرماید ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم [illegible]
[illegible] انکن لصواحبات یوسف [illegible]
که حق تعالی در شان ایشان فرموده ان کیدکن عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الخلاف [illegible] لا [illegible] بیوت النبی الا ان یؤذن لکم [illegible]
[illegible] عمر بن خطاب [illegible]
اسباب [illegible]

پیشتر و انبیا هم مبعوث میشدند اگر عمر رسول میگردید خدا او را رسالت میداد و حدیث دیگر آنکه هرگز جبرئیل دیر نشد [illegible] نزد من
که من گمان کرده باشم که البته بر عمر نازل شده و جواب علما که در کتب ایشان مذکور است که دروغ است [illegible] عاقل [illegible] که چون
منافقان را شناسی گویی از من [illegible] منافقانم [illegible] که من در حق [illegible] شک دارم کسی را که در اسلام خویش شک باشد چگونه [illegible]
گردید نبی نازل شود و قبر که خاتم الانبیا باشد و اگر چنین بوده پس رسول الله عمر را [illegible] دشمنی باشد [illegible]
و بلندترین درجات درجه نبوت است و این درجه [illegible] از عمر بسبب محمد فوت شده [illegible] نیز عمر [illegible]
آخر شده باشد رسول تاسف کشیده بر عمر ختم گفته باشند هر روز [illegible] دشمن خود [illegible] رسیده باشند با آنکه
نزدیک [illegible] خدمت [illegible] محروم شده [illegible] درجه [illegible] باشد و نیز میان دوستان و [illegible]
هم مقرر است که [illegible] آنچه خدا [illegible] و علم [illegible] تعلق گرفته ظاهر شده باشد و این محالست و اگر [illegible]
[illegible] محال باشد و رسول صلی الله علیه و آله [illegible] محال [illegible] نیز محال [illegible] و ایضا حق تعالی گفته
اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی یعنی [illegible] عهد و میثاق [illegible]
که از عهد و میثاق گرفته [illegible] احادیث [illegible] که من [illegible] احادیث [illegible]
از برای دیدن و گوش از برای شنیدن کسی چشم و گوش [illegible] یا شنیدن [illegible]
[illegible] دست [illegible] زبان [illegible] مقام انکار [illegible]
بود که هرچه گفتند [illegible] کردی و چرا چنین گفتی [illegible] رسول [illegible]
[illegible] باشد و این [illegible]
ندارد [illegible] چشم [illegible] گوش [illegible] چشم و گوش [illegible]
مادر باید [illegible] چشم و گوش [illegible]
[illegible] چشم [illegible] فصاحت [illegible] بلاغت [illegible]
وجدانی که صاحب انصاف [illegible] و قبول [illegible] که ملا علی قرینه افضلیت ساخت [illegible]
عمر است و یکی حکایت [illegible] یکی قول امیرالمؤمنین علیه السلام که گفت بهترین مردمان ابوبکر است و عمر
پس [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] شیطانی [illegible] رسول خدا [illegible]
دیو شیطان [illegible] عثمان اتفاق [illegible]

داکر النکات

داکر النکات [illegible] حنیفه افترا [illegible] چرا امام حسن و امام حسین [illegible] ابوبکر [illegible] بجای [illegible]
رفته نشست و چرا حضرت امیر علیه السلام [illegible] و اگر [illegible] شیعه [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
کرده [illegible] بلا فاصله [illegible] و اگر آن قول که بر علی علیه السلام افترا کرده اند راست [illegible] و چرا [illegible]
[illegible] حکایت [illegible] و اگر آن قول علی علیه السلام
بود [illegible] لولا قرب عهد الناس بالکفر لجاهدتهم یعنی اگر نه آن بودی که مردمان قریب العهد
بکفر [illegible] البته با ایشان جهاد میکردم [illegible] و اگر این راست [illegible]
[illegible] علی فیکم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] خیرالناس [illegible]
[illegible] که ملا علی [illegible] فتح [illegible] شد [illegible] صلی الله علیه و آله
خبر داده [illegible] سال [illegible] فتوحات [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] خلفا [illegible] بجای [illegible]
[illegible] فتح [illegible] فتوحات [illegible]
ایشان شمرده و جمع نمودن مصحف [illegible] عثمان [illegible] فضایل [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] عثمان [illegible] فضیلتی [illegible]
[illegible] رسول [illegible] دختران [illegible]
خدیجه [illegible] فضیلتی [illegible] حیا [illegible]
فضیلتش ظاهر شود [illegible] حیا [illegible] عثمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاسق [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] اثبات افضلیت کردی و دلیل از قرآن و حدیث [illegible]
[illegible] احادیث موضوعه [illegible] احادیث [illegible]

که او نقل کرده عجب که از ما غافل شده و ملا روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله گفت لو نزل العذاب ما نجی منه
الا عمر بن الخطاب علیه اللعنه والعذاب بنا بر این جارو اگر عذاب نازل شدی ابا بکر و عثمان هلاک شدندی و نقل کرده اند
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان الشیطان یفر من ظل عمر ایشان نبوده میگویند شیطان وسوسه آدم کرده و سبحانه و تعالی فرمود
که وسوسه الیه الشیطان و وسوسه موسی کرد که فوکزه موسی هذا من عمل الشیطان و گویند هیچ رسول نباشد الا که شیطان او را
وسوسه کرده و ما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته یعنی ایشان را
وسوسه شیطان بود امید ارند با که هیچ رسولی با برکت بر سبیل عمر را که حالت بر سب بود و شیطان از او
میگریخت الا که بحقیقت در نکرند احمقانه نقصان حال عمر است زیرا که با فواه گویند فلانی تا سجده کرده است که ...
میگریزد و ایضا ملا همان معنی در فضایل عمر نقل کرده اند سعد وقاص گفت رسول خدا خطاب عمر خطاب کرد والذی
نفسی بیده ما لقیک الشیطان سالکا فجا الا سلک فجا غیر فجک یعنی قسم بانکه نفس من بدست اوست
که ملاقات نمیکند ترا شیطان در راهی که تو در آن باشی در راهی دیگر و مضمون حدیث تعلق حکم بهر راهی که عمر در ایام حیات رفته
باشد پس اگر هیچ باشد لازم می آید که بجز راه که گذشته است اگر هم حق باشد و ظاهر آنست که شیطان چون او را در
راهی دیده براه دیگر میرود یعنی خاطر شیطان از او آزرده جمع نیست و احتیاج رفتن این راه ... بنا کرد او کار
سنت ... مردم این راه را از آن خواهد کرد چنانچه مشهور است که شیطان بخدمت حضرت رسالت آمد و گفت ای
محمد کسی توبه کند و توبه بمن قبول شود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمودند که چنین شود اگر تو بروی در قبر
آدم سجده کنی و بزیارت قبر آدم سجده کنی و بزیارت قبر او شرف شوی و شیطان عزم جزم کرد که بزیارت قبر آدم
رود و با این عزم جزم از خدمت حضرت مرخص شده بیرون آمد عمر را در راه دیده و آنچه گذشته بود از برای او نقل
کرد پس عمر گفت وای بر تو ای شیطان با مرضا آدم با این حسن ما سجده نکردی و امروز را ضی شوی که بحکم رسول بر
خاکش سجده کنی عجب از غیرت و حمیت تو پس شیطان پشیمان شده براه کفر خویش امر نمود و روانه شد شاعری درین باب
گفته ان کان ابلیس اغوی الناس کلهم فانت یا عمر اغویت شیطانا یعنی اگر شیطان تمام مردم
را ضلالت انداخت و از راه برد ای عمر تو شیطان را از راه بردی خدا ای که بالاوت آفریده ... است
آفریده وایضا گویند رسول گفت جبرئیل بر من نازل شد و گفت حق تعالی فرمود سلام من با ابی بکر برسان و بگو
که هستی که من از تو راضیم آیا تو از من راضی هستی و آن ظاهر است که حق تعالی عالم بجزئیات و کلیات و اگر ابو بکر
از او راضی باشد یا نباشد میداند و نیز اگر تعقل رضای او کرده بود پس تحصیل آن واجب باشد والا ممتنع باشد و جب

ونیز به سبب خصم خدا ملک الملکت بیست (؟) که در وقت مرکسان رضا با نکیرد و لعن و سخط بوی دهد و ابن معنی از حق تعالی
حسن بود و حسن و قبح عقلی پیش ایشان اعتبار ندارد و ایضا روایت کرده که بریده نقل نموده که رسول صلی الله علیه و آله از غزای
بازگشت زنی پیش وی آمد و گفت ای رسول الله من نذر کرده بودم که اگر تو بسلامت باز آیی دف بزنم و سرود بگویم رسول
گفت اگر نذر کرده بزن و گرنه لا آن زن شروع کرد و دف میزد و سرود میگفت ابو بکر در آمد و علی در آمد و عثمان در آمد
و زن همان دف میزد چون عمر پیدا شد دف را پنهان کرد پس رسول گفت شیطان از تو میترسد ای عمر که این
زن در حضور من و پیش یاران دف میزد و چون ترا دید دف را پنهان کرد جواب اگر دف زدن طاعت بود این
اگر طاعت بود زن نباید که در حضور عمر ترک عبادت کند و اگر معصیت بود چون شود که رسول خدا و اصحاب او رضا بمعصیت
دهند با آنکه قوت بر منع و دفع داشته باشند و شیطان که از خدا نترسید و از همه پیغمبران نترسید و هیچ پیغمبری نماید که
وسوسه بر پیش نکرده و از عمر ترسید ای عمر تو باز چه یافته باشد که لهو و لعب بر رسول روا باشد و او را جایز نباشد وایضا
از سعد بن ابی وقاص روایت که جمعی کثیر از زنان قریش نزد رسول الله بوده اند و او را بنام کشیده مرد ... گشته
که عمر رخصت طلبید فی الحال برخاسته و پنهان کردند و چون عمر داخل شد رسول صلی الله علیه و آله خندید عمر پرسید که چه می خندی گفت
عجب دارم ازین زنان که نزد من بودند چون آواز تو شنیدند گریختند پس عمر گفت ای دشمنان نفس خود مرا میترسید و از من
نمی ترسید که تلفظ ... رسول گفت بخدا ای که نفس من در دست اوست که شیطان در هیچ راهی ترا نبیند
مگر که راه دیگر اختیار کند حق تعالی با مردم فرموده که قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و فرموده لا
ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول یعنی بگو زنان مؤمنه که چشمها از نامحرم بپوشند و
آواز در حضور رسول بلند نکنند آیا این آیات را مردم نمی دانند بود یا بخلاف قول حق تعالی آن زنان حکایت
و مرد مشغول شده بود با جایی که مستی کار رسالت را عمر حکم نشستی تا برونق میداشت و نیز اگر واقع صورت زنان
طلقت بحضور عمر بدون رضاء عمر واقع شده و از نقصان بود پس رسول منع از واو لا بود در قرآن واقع شده که فاتقوا الله
یعنی از خدا بترسید هیچ جا نگفته از عمر بترسید و از زنان گفته است احفظوا و اخلاقا این نقصان حال عمر است
که ملائکت و خلافت سنت ملامتان است و لا قوان فی صفت مؤمنان و دیگر حدیث که روایت میکنند که عمر مؤمن
نبود نیز آنکه رسول صلی الله علیه و آله گفت که المؤمن الف مالوف و هذا کلها فما جننا انه لست لهم
و اینجا اختلاف در لفظ ظاهر شده و گویند که رسول رخصت و تماشا میکرده و مرا نیز گفت یا عایشه آیا سیر شده ای من
گفتم که مقصود من آن بود که منزلت خود رسول الله بدانم تا گاه عمر در آمد و خلق جلد پراکنده و متفرق شده و رسول

گفت من نظر بکنم بسوی ایشان [illegible] بن وائل که [illegible] عمر بکرند که ام عاقل [illegible] که کسی زن خود را گوید باد
نظاره کن و چشم بر روی نامحرم افکن و بصحبت مشغول شو و احمد که این نسبت بفاسقی جاهلی و از ادنی الناس [illegible] گشته
زشت و حال آنکه رسول الله فرموده ان سعدا لغیور و انا اغیر منه والله اغیر منا و من غیرته حرم الفواحش
یعنی بدرستی که سعد غیور است و غیرت من از وی بیش است و خدا از ما غیورتر است و از غیوری اوست که بدیها
حرام کرده است و ایضا روایت کرده‌اند که رسول صلی الله علیه و آله گفت عمر سراج اهل الجنة و صاحب استغفار گفته است
که ما یافتیم که حق تعالی در قرآن عزیز از برای اهل جنت چراغی نام برده باشد بلی این مذکور است که حق تعالی آیه
رسول خود را چراغ از برای مومنان در هدایت و ارشاد و تعلیم ایشان گفته و از بودن عمر چراغ اهل بهشت اراده
کرده‌اند که تعلیم و ارشاد اهل بهشت خواهد کرد اهل جنت را حاجت بتعلیم نیست و در آنجا تکلیفی نیست و در بهشت
انبیا و رسولان بارشاد و هدایت سزاوارترند از عمر بلکه گویند عمر در بهشت از انبیا و رسل احلم و دانا تر خواهد بود و
جهت آنکه حق تعالی رسول خود را سراج اهل دنیا کرده و عمر را سراج اهل بهشت و اگر مراد از سراج چیزیست که روشنی
میدهد از آفتاب و ماه و وقع آید کی فایده آن این روشنی از صباحت وجه و ملاحت روی او خواهد بود و حسن
روی او زیادتی بر حسن روی انبیا و رسل خواهد کرد منافات دارد با آنکه خود روایت کرده‌اند که [illegible]
او آن کسی نبوده [illegible] که برابر و [illegible] روی او ظاهر بود و [illegible] لازم می‌آید که سراج ابوبکر و عثمان هم باشند
و مرسیان این هر دو [illegible] که این روشنی [illegible] الا آنکه مراد از سراج معنی دیگر باشد از برای سراج معنی دیگر [illegible]
از [illegible] اهل لغت نقل کرده‌اند و ایضا روایت کرده‌اند که رسول صلی الله علیه و آله گفت هیچ پیغمبری نبوده الا آنکه او را
دو وزیر بوده و مرا دو وزیر بوده و مرا دو از اهل آسمان است و دو وزیر از اهل زمین اما دو وزیر که از اهل آسمانند یکی
جبرئیل است و یکی میکائیل اما دو وزیر که از اهل زمین اند ابابکر است و عمر جواب آنکه مخالف هم روایت کرده‌اند
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان وزیری و اخی و خیر من اترک من بعدی و یقضی دینی و ینجز وعدی علی
بن ابی طالب و روایت که هم خود نقل کرده‌اند اللهم انی اقول کما قال موسی بن عمران اللهم
اجعل لی وزیرا من اهلی علی بن ابی طالب وزیرین و در باب [illegible] احادیث بسیار است
و احادیث مجمع علیه است و روایت ایشان ثابت نشده و چون این دو حدیث صحیح است پس آن
موضوع باشد و ایضا روایت ایشان کرده‌اند که رسول گفت لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان
یومهم غیره یعنی سزاوار نیست در قومی که ابوبکر باشد غیر او امامت کند با آنکه خود روایت کرده‌اند

که رسول گفت

که رسول گفت صلوا خلف کل بر و فاجر یعنی نماز گذارید در پس هر که باشد خواه نکوکار و خواه فاسق و فاجر و نیز
روایت کرده‌اند اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و تفضیل تمام هیچ صحابه را بر دیگری پس تخصیص او
از جمله مخترعات باشد و این تمام است پس باید که رسول هم را واقف کرده باشد چه حق تعالی فرموده اتأمرون
الناس بالبر و تنسون انفسکم چه هر آنچه را که بجای آورد و خود نکند قبیح باشد و ایضا روایت کرده‌اند که رسول صلی
علیه و آله گفت چون مرا بآسمان بردند به آسمانی نگذشتم نام خود نوشته دیدم بعبارتی که لما عرج بی الی السماء
مررت بسماء الا وجدت مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر [illegible] عمر [illegible] و دختر رسول [illegible]
بود بایستی نام او هم باشد در یک آسمان بایستی نام این نوشتن و در یکی نام او و بایستی نام عمر بجای ابوبکر
نوشته باشند چنانکه در حدیث دیگر فضیلت عمر را با ابابکر قرار داده‌اند که چون هر یک [illegible] شیخین عمر و مرتبه
از ابوبکران تر بود و حدیث این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده [illegible] ایشان چون [illegible]
برابرند [illegible] بوده [illegible] مرتبه از ابابکر زیاده است و از رسول [illegible] مرتبه [illegible] ابوبکر در رسول زیاده است [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] بود پس در آسمانها نام او در نوشتن اولی بود از نام ابوبکر و عمر سراج اهل جنت هم هست و از [illegible]
[illegible] مرا با عثمان بی التفات بوده و این [illegible] جنگ احد بود که [illegible] باشد و حاضر [illegible]
[illegible] است [illegible] مرتبه ایشان لازم آید [illegible]
[illegible] جواب عثمان چه خواهد گفت [illegible] ایضا روایت کرده‌اند
که علی علیه السلام گفت من فضلنی علی ابابکر و عمر جلدته حد المفتری یعنی [illegible] تفضیل دهد [illegible]
[illegible] و از ابن مسعود روایت کرده‌اند که رسول [illegible] فرمود که علی خیر البشر
من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین آدمیان است کسی که منکر بهتری او باشد کافر است و چون حدیث اول [illegible]
حدیث [illegible] انکار خصم و حدیث دویم روایت مخالف و تصدیق خصم پس دویم صادق خواهد بود و اول کاذب [illegible]
در شان علی علیه السلام چندین حدیث خود روایت کرده‌اند مثل حدیث طیر و خندق و خیبر [illegible] و دیگر [illegible]
موجب [illegible] کرده‌اند تفضیل کسی بر کسی [illegible] موجب [illegible] نوشته‌اند [illegible]
[illegible] باشد که کسی [illegible] نسبت [illegible] که علی را ابابکر است [illegible]
که آفتاب روشنتر از چراغ [illegible] باشد [illegible] مشکل [illegible] من ذره [illegible]
تا بکی هیهات کجا تو کجا من و چون نسبت [illegible] نقصان مرتبه [illegible] آنحضرت [illegible]

بلکه حضرت و استهزا از تو کینه ایست کشته مدتی میرزم ایضا را امیر المومنین علیه السلام افترای کرده اند که گفت خبر ده ما را
بعد از قتیبا ابوبکر و عمر و عباس با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان امیر گردانید و سوره برائت را باز فرستادی که کسی جز تو
سعید بالات ... کرده باشد چون خبر الاهت توانسته بود و اگر آنحضرت خبر الاهت با ابتی عباس بود نا قبل بود که سهم خویش رسول و هم
قرشی و هم ... و نبکتان الی تعریفی و نبکت من شاکیم در اسلام خویش آیا داخل در منافقانم یا فی علی اعتراض
شکایت ایشان کرد که ابن خیانت ظلم کرده و هر دو ایشان را غیر گفت و اگر خبر الاهت بود بنی ... این رسالت
و طهارت ظلم ... اشتبهی و در عیون اخبار الرضا نقل مجلسی که مامون خلیفه با علمای اهل سنت بحث کرده است
و در کتاب کامل ... و دیگر کتب معتبره از این احادیث موضوعه که علامات وضع در کلمات او ظاهر است و ان بر
افضلیت علی دلیل گرفته اند بسیار است علی الخصوص در شان عایشه و عثمان و طلحه و زبیر و امثال ایشان که در زمان حکومت بنی
امیه و بنی مروان بجهت عداوت اهل بیت و در هم بافته اند و وضع نموده زرهای حرام از ایشان گرفته و دین خود را
به دنیا فروخته چنانچه مشهور است که ابوهریره از زیر ایوانی که عایشه بازی چند در آن نشسته بود بر استری سوار و غلامان
همراه میگذشت عایشه رسید که این کیست گفتند ابوهریره گفت ابوهریره که باشد که با این نحو کند و ابوهریره
شنید گفت ای بی بی معذورم که تا چندین حدیث دروغ بر پدر تو نبستم باین استر سوار نتوانستم شد
حاصل که چون عمر عزیز از آن مختصرتر است که صرف نوشتن و جواب دادن این قسم احادیث موضوعه
از آنچه مذکور شد قیاس حال بواقی میتوان کرد بهمین اکتفا شد والسلام در مطاعنی که اهل سنت روایت کرده اند
در حق خلفای ثلثه که منافی منصب خلافت و امامت و نقل آیاتی که در این محل کرده اند او آنکه خود را خلیفه
رسول الله نام نهادند و اطراف و جوانب نوشتند با آنکه مذهب اهل سنت آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا
رفت بی وصیت و مجلس را خلیفه نکرده و امامت ابی بکر بجهت عمر ابن خطاب بر رضای چهار کس ایمن بود و امامت
و بیعت ابابکر بر آن بنیادی و امامت عثمان بجهت که عمر کرده بود و شوری نام نهاده پس اولی آن بود که چون
عمر ابوبکر را خلیفه کرده بود خود را خلیفه عمر نام کند و عمر چون ابی بکر ش خلیفه کرده بود خود را خلیفه ابوبکر نام کند
و ابی بکر چون اسامه نوشت که من ابی بکر خلیفه رسول الله الی اسامه بر او انکار کرد و گفت مرا بر تو و دیگران امیر
کرده بود نه تو را که خلیفه کرده و بعضی اعتراض کرده اند که امیر المومنین علیه السلام ابابکر و عمر و عثمان را خلیفه و دیگران
امیر کرده بود نه تو میکرد و باین نام خطاب میکرد در آن کذب بودی امیر المومنین علیه السلام باین نام خطاب نمیکردی
و کلام نفرمودی جواب آنکه در لغت نام کسیست که در پی کسی باشد یا بجای او نشسته و اگر چه بغصب و تعدی باشد

وبا اتفاق رعایای

وبا اتفاق رعایای که بعباده گری متصدی حکومت شود اطلاق میکنند چنانچه بعد از حکام بنی امیه و عباسیه اطلاق شده و خلیفه
به معنی ... ولایتی وقربی و فضیلتی از جانب خدا و رسول معین شده باشد چنانکه در قرآن حق تعالی در شان آدم علیه السلام انا
جعلناك في الارض خليفة و در شان داود علیه السلام آمده انا جعلناك خليفة و در شان خلفای رسول صلی الله علیه و آله
ليستخلفنهم في الارض خليفة و در شان واقع شده و خطاب بحضرت امیر المومنین کرده اند باشد یعنی ولایت و حال
آنکه معلوم نیست که ایشان را باین نام خطاب کرده باشد که اولا چنانچه لفظ امیر المومنین هم میگویند خطاب کرده است آنحضرت
ایشان را و مراد از این خطاب معنی تزکیه است که در بعض از جاها در تفسیر آیه ای معنی گفتی که امام بحق نایب رسول من جانب الله
معین شده را میگویند و گاهی از شعرا گفته جهت شی نگه نام حق اطلاق کردن رسمی است
دوم مطاعنی که خلفا هرسه در آن شریکند تخلف از جیش اسامه است که با وجود آنکه بعضی را امیر فرمود و جمعی کثیر را امر شد که همراهی او بغزای
شام روند و از آنجمله این سه کس بودند که حضرت رسالت علم برجی از نقش را نیز کرده و فرمود جهزوا جيش اسامة لعن الله من تخلف
عنه و ایشان تخلف کردند و حکم پیغمبر شنیده انکار نشنیده و چون بموجب آیه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
امر آنحضرت وحی است پس تخلف ایشان از وحی شده و رد وحی کفر است پس همه کافر باشند و کافر لایق هر منصب
الهی و نیابت حضرت رسالت پناهی نیست و دیگر آنکه انکار آنچه دانسته که بعضی مر آن کرده حضرها فرموده کفر است بتخصیص
و صاحب مواقف تصریح باین کرده است و ایشان تخلف از امری که تابعیت اسامه کرده پس کافر باشند و کافر مستحق لعن
و لایق خلافت امت نه و دیگر آنکه در کلام نبی صلی الله علیه و آله آمده و اذی آنحضرت است البته و ایذاء آنحضرت موجب
مستحق بودن لعن است بدلیل قول حق تعالی ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة یعنی
بحکم اسلامیت امامت نداشته باشند و دیگر آنکه آنحضرت ایشان را تابع اسامه ساخته بود بجهت اتمام آن امر بس
انکار صورت بیابد ایشان را بحکم اسامه باید بودن و حکومت ایشان بر اسامه مشروع نخواهد بود و هرگاه حاکم بر اسامه
نباید بودن و حکومت ایشان باطل باشد خلافتی که جمیع خلفا است صورت نخواهد داشت و حال آنکه ابوبکر پیش از
صورت یافتن آن امر بمسند خلافت نشست و طلب بیعت از اسامه نمود و شیخ الاشاعره محمد بن عبد الکریم در کتاب ملل
و نحل بجای ذکر اختلافات گفته است الخلاف الثاني في مرضه صلى الله عليه وآله جهزوا جيش اسامة لعن الله
من تخلف عنه فقال قوم يجب علينا امتثال امره وقال قوم قد اشتد مرض النبي فلنصبر حتى ننظر ايش
يكون من امره یعنی خلاف دوم در مرض آنحضرت بود که با اسامه راهی شوید و لعنت از جهت اتفاق بر کسی که
تخلف کند پس بعضی گفتند فرمان بردار و بیان او واجبست و بعضی گفتند مرض رسول صلی الله علیه و آله صعب است هرگز نمی‌توانیم

که عاش کجا میکنند پس خانهٔ آنحضرت از اثنا مطالعه کرده بخاطر رسید که ما و شیعه از پیش خود کشیده باشند یا جزوی بران افزوده و دیگر
دو بیت خانهٔ آنحضرت بجای رسیده که انکار نتوان کرد و در قوت هم کم بیت که هیچ وجه منع نتوان کرد و خاتم المحدثین میرجمال الدین
محدث در کتاب روضة الاحباب تصریح نموده که ابوبکر در جیش اسامه داخل بوده و ابن ابی الحدید هم در قصیدهٔ مشهوره [illegible]
و [illegible] ابی بکر گفته   ولو کان فی بعث زید مؤمرا علیه فانحی ابن زید علیهم یعنی [illegible] امیر المؤمنین در
فرستادن اسامه بن زید مامور که بعد از آن امیر شده بکلام خود خلاف قول رسول کرده باشد پس استدلال آنها بر آنکه میگویند ابوبکر در
جیش اسامه داخل نبوده [illegible] اهل باشد بشهادت اقوال گذشته و ما که نقل کرده اند که بنهانی بشهر آمده [illegible]
آنحضرت بکجا میرسد و باکه دختر خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را امر نماز کرده بوده و ابتدا چون حضرت [illegible]
[illegible] منع کرده فدکست از فاطمه علیها السلام و او را
از میراث رسول صلی الله علیه و آله محروم ساخته و مخلص کلام آنکه فدک دهی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقت
نزول آیهٔ وآت ذا القربی حقه بفاطمه علیها السلام بخشیده بود و در ایام حیات سید کاینات متصرف شده و نزد وفات آنحضرت
در دست وکلای آن سیدة النسا بود و چون ابوبکر غصب حقوق مرتضوی نموده و مسند خلافت رسول [illegible]
اتمام و تکمیل ظلم را از فدک اخراج نمود و غرض آنکه اهل بیت رسالت بر پریشان و محتاج شوند تا مردم نزد ایشان تردد نکنند
و جمعیت ایشان از هم بپاشد و چون فاطمه الزهرا نمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را این بخشیده بود ابوبکر تصدیق که
[illegible] حسن و حسین فرزندان تواند و فرزندان جر نفع است و گواهی
و زن کافی نیست [illegible] از ایشان گواه [illegible] و تصدیق نمود و شیخ جلال الدین
سیوطی در تاریخ الخلفا مذکور ساخته که ابوبکر چون فدک را از فاطمه علیها السلام انتزاع نمود [illegible] ساخت و عطا
عمر هم چنان سنت عمل کرده در کتاب [illegible] از بعضی مخالفین نقل کرده که چون فاطمه در فدک با ابوبکر سخن کرد گفت
پدرم او را این بخشیده بود ابوبکر گفت [illegible] آن بود که تو [illegible] میراث متصرف شده و من از او شنیده بودم که گفت نحن
معاشر الانبیا لا نورث ما ترکناه صدقة چون پیش از وفات [illegible] منع بکنم و کاغذی نوشته [illegible]
[illegible] لازم آید که پیغمبر تبلیغ رسالت
نکرده باشد و حال آنکه [illegible] میراث [illegible] صدقة [illegible]
اهل بیت خود حق تعالی آن را خطاب کرده آیهٔ و انذر عشیرتک الاقربین [illegible] اظهار با ایشان نکند و نگوید که ما را
میراث نباشد و آنچه میماند صدقه است تا اهل بیت او بعد از طلب چیزی کنند که بر ایشان حرام باشد [illegible]

خود کرده

خود کرده باشد که اعلام نکند که شما را شرعا جایز نیست طلب میراث من کردن و بعد از آنکه ابوبکر گفته و با دیگران نگفته باشد
[illegible] کرده باشد در میان خلق اهل بیت گفته تا اگر گفته باشد قرابت و اهل بیت خود خیانت کرده باشد [illegible]
اهل بیت گفته باشد ایشان قبول کرده باشند دلیل عصیان یا کفر ایشان باشد و حال آنکه در آیهٔ تطهیر عصمت و طهارت ایشان [illegible]
داده که گویند چون منع کرد فدک را فاطمه علیها السلام گفت یابن ابی قحافه أترث اباک و لا ارث ابی یعنی ای پسر ابی قحافه تو
میراث از پدرت میبری و من میراث از پدرم نبرم گفته از رسول شنیدیم که گفت انبیا را میراث نباشد و
[illegible] تعالی چنین با قرآن مجید [illegible] فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من
آل یعقوب یعنی [illegible] عطا کن از جانب خود کسی یعنی فرزندی که میراث برد از من و از آل یعقوب و در کلیات
[illegible] فاطمه علیها السلام [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
و عباس رضی الله عنه نزد او رفته و عباس بر علی دعوی کرد ابوبکر گفت [illegible] سلام چهل کس از اولاد
هاشم [illegible] و بعد از آن گفت کیست [illegible] وزیر و وارث و وصی و وزیری و وارثی
و خلیفتی من باشد [illegible] این سخن را انکار کرده [illegible] جواب نکرد الا علی [illegible] گفت علی گفت
انا وزیرک یا رسول الله [illegible] رسول گفت [illegible] فانت اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی
عباس گفت ای ابوبکر یاد داری [illegible] عباس گفت پس [illegible] ظلم کردی [illegible] وراثت و وصیت [illegible]
و بعد از آن عباس [illegible] رسول [illegible] میراث نباشد و آنچه از او بماند صدقه است [illegible] فدک را از فاطمه
ابوبکر [illegible] چرا اکنون میراث رسول حکم کرده [illegible] الکرام از ابو القاسم
جعفر بن محمد [illegible] منقول است ابن عباس [illegible] روزی بخانهٔ ابوبکر رفتم عمر بن خطاب [illegible]
[illegible] بهم رخصت
داخل شدیم [illegible] مشغول شدند ناگاه [illegible]
[illegible] سلام کرده [illegible] ابوبکر گفت ای شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible] زن ضعیفی [illegible]
[illegible] وفات [illegible] که معاش من و فرزندان
از آن بود [illegible]

چه من و فرزندان من نمیدهد پس ابوبکر گفت کراهت مباد و دختر فاجره را اوفر گفت ای خلیفه رسول خدا حضرت تا این فاطمه را
فضیحت کنند در میان خلق و سزای خود رسانند پس دیدم که برو باز گشته گفت خدا بعدهن عقت اسد فمن اظلم ممن ظلم بنت
رسول الله بنا بر پیمبر کجا از دشمنی و عذاب خدا که باشد فاطمه و فاجره از آنکه دختر رسول است ظلم کند و از خانه بیرون رفت
ابوبکر گفت بیرون بازآمد کی از اهل مجلس طلب برفت و بیرون آمد و بار از اعتاب کردند گفت فرا رسید تما مجلس و گریه او در میان
خانه که داشتیم و شنیدیم که آمده بیرون رفته باشد پس ابوبکر بعمر گفت شنیدی گفت شنیدم و در وقائع بن اذین ختر و
عظیم و دیدم شیطان بسیار و تنها مردم را میخواند الا انکه در این سخن بود که شنیدم تا ولاد فندکی میخواند یا من یحل بامر لا یحق
اعدل علی الثنین الیامنین اتجعل الخضر البیا لقد ذهبت بک و للذاهب من بین المسلمین غضب
الله ما قد کتب به النبی و دع ظلم الولیین نحن الشهود وقد دلت علی فدک بنت النبی و کیلا
غیر مفتون فالله یعلم ان الحق حقهم لا حق بتم و لا حق العدیین وقد شهدت اخاتیم وصیه العالم
لا صلح القوام بالدین لا تطلبن اخاتیم اباحسن اذ خصه الله من بین الوصیین خص النبی علیه السلام
کذکم بالحلم و العلم و القرآن و اللین پس ابوبکر گفت ای ابن عباس مجلس را امانت است بایکه این حکایت را
کسی با تو نشنود گفتم چنین کنم و دین سخن بودیم که شخصی آمده گفت امیرالمؤمنین ترا میخواند و چون بخدمتش رفتم و نظر شریفش بر من
افتاد بخندید و گفت قصه با تو گویم گفتم یا ابن عباس از آن ابیات چیزی بخاطر داری گفتم بیاد دارم و لیکن عهد ایشان
بسته ام که باز نگویم گفت قصه با تو گویم گفتم یا امیرالمؤمنین باشش کس بودیم و ازانها کسی نزد تو نیامد گفت آن جنیه بود
نزد من آمده قصه با من گفت چنانچه رفته بود و آن شعر را میخواند فی الفاوت و من تا عثمان کشته شد این حکایت با
نگفتم و ابوبکر در مرض موت میگفت دوست میدارم سکال نکرده بودمی فدک را از فاطمه و تخلف از لشکر اسامه نکرده بودمی
و خالد ولید را بقتل مالک نویره نفرستاده بودمی و این حکایات در مطاعن خاصه ابوبکر بتفصیل می آید ان شاء الله تعالی حاصل که
ثبوت مخالفت خدا و رسول او نموده و انکار احکام شریعت محمدی که متضمن کفر است و سبب خروج از دایره ایمان
کی آنست که در کتب و رسایل ایشان همه جا مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اللهم ادر الحق
مع علی حیث دار و در روایتی دیگر الحق مع علی و علی مع الحق حیثما دار و اخطب خوارزم و ابن عباس
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل نموده که ان الله نصب علیا علما و انه بن خلقه فمن عرفه کان مومنا
و من انکره کان کافرا و من ... کان مشرکا و من جاء بولایته کان فائزا و ایضا خوارزمی از رسول الله ...
نقل کرده که فرمود من ... علیا فقد اطاعنی و من انکر ... مضمون آن روایت است کلا قول و فعل نوشته و کرده

آنحضرت تمامی موافق حق و صدق بوده و حق تعالی هرگز از او جدا نبوده که او مشرک است و موافق رضای خدا و رسول باشد و منکر او
منکر رسول و در دایره کفر داخل و هرکه او را مساوی و مانند خلایق و تشبیه بعلم مشرکین باشد و هرگاه گواهی او را اجابت نکرد ...
هر جمع است و واجب قبول است که او را از جاده حق و صدق دور و حق را از دور دانسته و تصور نموده انکار آن ...
و او را چون سایر الناس که احتمال کذب و خلاف بعادت ایشان است خیال کرده و هرکه او را موصوف بتقیم از ...
بی دانند و مخالف کتاب و سنت و خارج از دایره قائلین باشد و شریعت باشد و همچنین هرگاه حق تعالی در آیه تطهیر فاطمه و حسنین
علیهم السلام مطهر و معرا از آلایش صوری و معنوی دانسته باید که هیچ کذب و افترا و مخالفت رضای خدا و رسول بر زبان ایشان
مطابق امر و اشاره ربانیه باشد پس از فاطمه بنت طلبیدن و قول حسنین علیهما السلام بر عیان تا بقه و در خاطر شان خطور نکرده
اعمال و افعال ایشان مطابق امر و اشاره ربانیه باشد پس از فاطمه ... طلبیدن و قول حسنین اصلی در طلب نفع نمودن
و مستلزم تکذیب آیه و اسناد خلاف ... و عطا کردن و قدم در دایره کفر گذاشتن باشد پس ابوبکر ...
نحن معاشر الانبیاء ... صاحبه او بوده و هر بیبایه کردن کاغذ و آزرده کردن فاطمه ... عثمان ...
نوبت او رسید بقول و فعل ایشان ... شد و دخل فدک ... که ایشان قرار کرده بودند خرج میکرد دیگری که داشت این بود
که اصل این بدعت ... ازو نشده و این ثواب ازو فوت گشته و هر سه لعین طعن بر کنده و فی الحقیقه این دلیل است کی
منع میراث و دیگری فدک بغیر از سر دی ... اظهار عداوت خاندان نبوت و رسالت هیچ محلی دیگر ندارد ...
جایه خلود دینار ... مشهور است که امیرالمؤمنین علیه السلام با ابی بکر را گفت که ...
مسلمان باشند نسبت فاحشه بفاطمه دهند چه حکم خواهی کرد گفت حکم من اینکه اقامت حد بر او خواهم نمود حضرت ...
فرمود که در ینصورت از دین خدا و رسول برگشته و تبرا نموده باشی گفت چرا فرمود بجهة آنکه حق تعالی او را از همه ...
عاری و فاحشه پاک و پاکیزه گردانیده و خبر داده و تو نسبت بسایر بندگان او را سزاوار حد شرعی و تادیب دانسته او را
چون سایر زنان عالم تصور و تکذیب خدا و تصدیق خلق کرده و از نجهة از ربقه مسلمانی بیرون رفته و در زمره کفره و مشرکین
داخل گشته باشی و لطف آنست که جمعی از معصومین و مقربین درگاه رب العالمین با ادا شهادت بجهة ... نموده
و در دیوان ابوبکر و عمر اعتباری نیافت و دعوی فاطمه زهرا و گواهی علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا نزد ایشان باطل
بود و احدی از اصحاب منع کرده و بمجرد قول ابی بکر را بی قرینه که صدق وی توان نمود مخالفت صریح با کلام خدا و رسول ...
تجویز نموده اند و احتمال طلب نفع و جر منفعت را در فعل ابی بکر راه نداده اند و ... در جزو پنجم صحیح بخاری و جزو سیم
صحیح مسلم نوشته شده است که فاطمه علیها السلام بدین سبب از ابوبکر رنجیده تا زنده بود با او حرف نزد و در حالت احتضار ...

فرموده که او را در شب دفن کنند تا ابوبکر و عمر بر او نماز نکنند و امیر المؤمنین علیه السلام بوصیت او عمل نموده و چون ایشان
تفحص قبر او نمودند نشان نیافتند و هر چند جستند نیافتند و چون نوبت خلافت بعمر بن عبد العزیز رسید فدک را باولاد فاطمه رد نمود
و منافقان که با او بوده اند گفتند که رد کردن تو فدک را اقرار است بتقصیر شیخین و طعن است بر ایشان بستم و ظلم گفت ثابت شده است که
دختر رسول خدا دعوی کرده و ادعا نمود که فدک در دست او بوده و علی و حسنین و ام ایمن و ام سلمه گواهی داده اند و گواه بوده اند گواهی
دادند و فاطمه در هر چه دعوی کند صادق القول است و هر چند گواه نداشته باشد من فدک را باولاد او دادم و بدین تقرب میجویم
بخدا و رسول خدا و امیدوارم که در قیامت شفاعت من بکنند و بعضی گفته اند که فدک را امام محمد باقر رد نمود و چون او را گفتند که طعن است
علی الشیخین یعنی طعن کردی بر ایشان بدادن فدک گفت در جواب شیخین ظلماها الظالمة یعنی ایشان خود غصب نمودند و ازینکه
درهای طعن بر روی خود گشودند و بعد از آنکه کسی طعن دارد که بر ایشان فدک را فاطمه نوشت داد و تبیین نکرد بود و هر کاه ایشان را
هم نامی خلاف فدک فاطمه خود بر ساختند چنانکه ازینها مروت و احسان این در ما او بیگانه است و فاطمه بی
مروت که بحجت فدک و کردار ایشان که با ایشان و با اهل بیت حمزه بود و در وقعه که چون غلامی
کفار بغنیمت زینب هم بحجت غلامی شوهر خود ابو العاص را بنی ایشان را دیگر هم او را کرده فرستاده بود
که خدای این عقد را بزینب بخشیده بود و چون حضرت رسول با خشم بر آن افتاد متاثر شده از مسلمانان التماس کرده
و این فرستادند الحال اهل اسلام بود در کمال پریشانی مروت نمودند و از حسب فاطمه از زینب بخشیدند که ایشان
هم نسبت بغیر عمل کنند این مروت را بجا آورند و این محاکمه را بروز قیامت که خدا حاکم و فاطمه که پرسش او
انشد فتد انه لا سعالین شانع مقاصد امر ایشان اگر چه این داستانها که گفته فاطمه را در فدک حق بود و امیر المؤمنین
علیه السلام در ایام خلافت او را تصرف نمود و این چند جواب و کلمات ظاهر و عاقل شده و اولاد و تمت
ظاهر شود که گواهی او از برای جر نفع نبود و فاطمه میان شیخین تفرقه بوده و هم الکانس مثبت شده است که در چند
گفته که آنها چیزی که بطلم گرفته باشند ما از آن رجوع نیست سیم الکه آنست که چیزی که سبب بخشش داشتند فاطمه
باشد سبب خوشحالی و سرور اولاد او شود چهارم که در امام خلافت ایشان داشته باشد از پیش بنزیدند چنانچه مشهور است
که مردم را از فدک منع میکنند و مردان بدست هیچ یک فقط مخالفت منافقان اکثر و فاسقین در دین که جمعی
سیرت سلطان علی گرفتار بودند هیچ یکی از ایشان وانقیاد فدک نکات مشهور غیر الحکم شهور است که عقیل بن ابی طالب خانه
رسول صلی الله علیه و آله را غصب فروخته بود چون فتح مکه شد کسی از آنحضرت گفت الحال که خانه خود نزول فرما آنحضرت گفت
عقیل خانه بجهت ما گذاشته الا از ابل چون که مال را که از ما بظلم گرفته اند ما را از آن رجوع نمیکنیم لاعلی ترجیح لهم بمخالفت ایشان خود را

جواب شده و گفته حاکم را نمیرسد که بمجرد گواهی گواه حکم کند و لیکن اگر چه بر خود معصوم باشد حکم کنند و اگر گواه نباشد بعلم خود حکم بکنند جواب ولایم
بود و حسن و حسین نیز حاضر بوده اند و گواهی نمودند که ام ایمن و ام سلمه بوده و بوده اند چنانکه در مواقف مذکور است که یک گواه و یک سوگند
ثابت میشود و در کسانی بود که غیر الف متفرق نبود و متفارق خود داشت پس او را منع از آن نمودن و گواهان طلبیدن
و قبول شهادت شاهد این او نکردن خلاف حق محض ستم باشد و توکل حاکم بعلم خود حکم میشود کرده و ابوبکر علم قطعی داشت
که حق است میگوید دیگر با علی کلمات مشهور را نشنیده که در عصر حضرت رسالت را بر او دعوی اسلمی داشت او را حضرت
خدیجه گواهی داد و چون از او پرسیده که بعلم گواهی چون یافتی در آن وقت حاضر نبودی گفت هر گاه از خدا و بهشت و آسمان خبر
میرسانه و تصدیق میکنم بحجت اینکه علم عصمت او دادم گواهی دادم و از این جهت بذی الشهادتین مسمی شد امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین بحکم
آیه تطهیر و غیر آن از آیات مثل آیه انما و آیه مودت و غیرها و هم غیر آن معصوم بودند در اقوال
و افعال و صادق و منزلت ایشان در گواهی در راست گویی کم از خدیجه نخواهد بود و لیکن باقی ماند مخالفت الاعتقاد در کتاب بر خیم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون قیامت که چه در آیه بیاید هر کس تحقیق کند که کلمات شیعه مشهور از ارشاد تعالی جمیع امت
محمد را امر فرموده و جاهدوا فی الله حق جهاده یعنی ای بندگان من والی امت محمد جهاد کنید در راه حق تعالی حق جهاد او
و ثبات قدم در تمسک و ذکر گفتن رسول صلی الله علیه و آله آیه دیگر مضمون آنکه و لقد کانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون
الادبار و کان عهد الله مسئولا یعنی بدرستی که بودند این جماعت که عهد کرده بودند با حق تعالی چنانکه
حق ذکر کرده و بجنگ پشت ندهند و گریزند و عهد خدای پرسیده شد یعنی از او سؤال خواهد کرد و بعضی آن دو آیه آن
جزا خواهد داد و خلفای ثلث در آنجا چنین خود و بعضی دعوی که تا ثانی بوده آن سوال که گریخته که بعض این مذکور شد
و در خیبر و ذات السلاسل که سر داری لشکر داشتند هم مخفی نیست که گریختند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه
ذکر ساخته این بیت ولیس بنکر فی حنین فراره فی احد قد فر خوفا و خیبر یعنی عجب
نیست اگر در حنین اگر بگریخت که در احد و خیبر هم گریخته بود و در احد خود را قرح تار و گریخته هم کرده که چون شکست
اسلام را قوی دیدند و شیطان ندای ان محمدا قد مات در داد ابوبکر و عمر گریختند که پیش گرفته رسیده بودند میخواستند
سفارت عبد الله بن ابی سلول منافق رفته بدست و پای او افتاده که شفاعت ایشان پیش ابوسفیان بکند تا از کار
اسلام ظاهری ایشان بخواهد و ابوسفیان ضامن شود که در مکه کفار را با ایشان کاری نباشد و بعضی عثمان را نیز در این
قضیه داخل میدانند و بعضی میگویند که چون او بعد از سه روز پیدا شد و فقط بجهت آنکه منافق همراه بوده و منع جمعی هم
دار نمود معنی که هر سه در آن شرکند انکه در وقت اختصار و غسل و دفن و کفن و نماز رسول صلی الله علیه و آله حاضر نشوند

دیگر خود الکاشت رفتند بسقیفه بنی ساعده که امر خلافت را صورت دهند و کار امامت را بر این برابر توانند شد که چنین روز [illegible]
وقت میت و [illegible] تا چی نمودن اصحاب غسل و دفن سید المرسلین و آخرین [illegible] که واجب عینی بود و بر همه لازم و رسوم تعزیه آل رسول که
از اهم امور معتبر بود معطل گذارند و در سقیفه جمع شوند که خلافت ابوبکر را صورت دهند و این عمل بغیر از عداوت اهل بیت
و هوای هوای نفس و حب جاه و منصب محمل دیگر ندارد و دیگر از مطاعن عمر که منهم بانها گرفتن المال و خمس از اهل بیت طاهرین
که چون ابابکر خلیفه شد بغیر بود عمر خطاب آنچه از برای مدد معاش [illegible] و حضرت [illegible] مقرر بود چنان ساخته و آنچه از برای
حسن و حسین و سایر اهل بیت مقرر بود قلم کشیدند که در وجه لشکر و سپاه که بجهاد میفرستادند ضرور است و محمد حنفیه که [illegible]
و عده از شیعه گفته اند و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی [illegible] و زمینی از بیت المال بجهت خرج
مقرر ساخته بود و عمر روزی که مرد هشتاد هزار درهم از بیت المال در گردنش بود و حاصل بیت المال از خراج [illegible] بود و
زکوة و جزیه و غنایم و میراث کسی که وارث نداشته باشد و خمس حق آل نبی [illegible] بودن حق ابوبکر و عمر و زکوة [illegible]
حق تعالی تعیین نموده ایشان از [illegible] نمودند و جزیه بمذهب شیعه و سنی حق مستحقین زکوة است و غیر ایشان حرام
و غنایم بعد از اخراج خمس حق مجاهدان فی سبیل الله است و میراث کسی که وارث نداشته از حق فقرا و مساکین [illegible]
ایشان از [illegible] که مال بیت المال [illegible] اعتراف [illegible] و در [illegible] و هیچ [illegible] نمودند
[illegible] حق النبی [illegible] با اجرت از بیت المال [illegible] کتاب [illegible] نبی [illegible]
[illegible] چون اجرت از مال مسلمانان میگرفتند پس اجرت و مزد ایشان [illegible] وظیفه و چون [illegible] کتاب
اجرتی مقرر نیست و ایشان بجهت خود اجرت تعیین کرده پس [illegible] کرده باشند [illegible] نموده [illegible] که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود من سن فی الاسلام سنة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص
العامل بها شیئا من وزره یعنی هر که بدعتی اختراع کند [illegible] که غیر از جانب خدا و رسول [illegible] باشد
پس [illegible] و [illegible] او [illegible] که هر که او سنت را بجا آرد تا روز قیامت عمل کنند [illegible]
[illegible] از و [illegible] کرده و چون [illegible] پس از مطاعن [illegible] شد و بعضی از معاندین جواب گفته اند
[illegible] که چون در زمان ایشان غنیمت بسیار شد و زیاده [illegible] جایز نبود [illegible]
[illegible] امام را جایز است زیاده کند [illegible] معاش [illegible] نیست [illegible]
[illegible] الاسلام بود و چون هشتاد هزار درهم خرج کند [illegible] دیگر [illegible] خرج کرده باشد جواب
[illegible] آنست که [illegible] بحال و خرج روز [illegible] نموده موافق حال ایشان مقرر کرده بود و بعد از

بخرج ایشان

بخرج ایشان چیزی زیاده از آنچه رسول فرموده باشد صرف کردن خلاف امر او خواهد بود و آن تحریم متعه [illegible] امام اجازه نبود
زیاده کردن در وقتی که [illegible] داشته باشد [illegible] زیاده کرد [illegible] میان مرد و [illegible] گردد [illegible]
میکند [illegible] گفته اند ترک الدنیا [illegible] عیش [illegible] بود اما مصرف المال [illegible] خوردن و پوشیدن [illegible]
بجهت احتیاج [illegible] بواسطه اهل و عیال [illegible] و اغراض [illegible] جمع میکنند [illegible] مصلحت خلافت خرج کرده
بودی [illegible] نماند عجب آنست که خمس اهل بیت [illegible] میکنند [illegible] واجب [illegible]
[illegible] بسیار بود [illegible] در سالی هر یک از زنان [illegible] هزار درهم میداد [illegible] غنایم [illegible]
ازدواج [illegible] و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بر ایشان [illegible] جمیلا یعنی [illegible] فاخره [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] رفت [illegible] کجا است [illegible]
چیزی [illegible] که خدای تعالی رسول را [illegible]
خود [illegible] ایشان [illegible] اهل بیت قرار
[illegible] است [illegible] صحابه [illegible] مخالفت امر رسول [illegible]
از دیگران [illegible] اهل [illegible] استخراج نموده [illegible]
[illegible] در خدمت رسول [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] کشته [illegible]
[illegible] چون [illegible] حضرت [illegible] گفت [illegible] لشکر
[illegible] است ابوبکر [illegible] گفت یا رسول الله [illegible] قیام [illegible]
پس حضرت [illegible] ابوبکر [illegible] کشتن [illegible] عمر [illegible] بعد از ساعتی باز آمد [illegible]
یا رسول الله دیدم که در سجده بود [illegible] کشتن کسی که در سجده باشد پس [illegible] حضرت امیرالمؤمنین کرده فرمود
یا علی برخیز [illegible] کشتی [illegible] خلافت [illegible] امیرالمؤمنین چون رفت او را ندید برگشته گفت
یا رسول الله ندیدم او را گفت یا ابا الحسن [illegible] هفتاد و [illegible] فرقه شدند [illegible]
[illegible] امت [illegible] علیه السلام [illegible] هفتاد و دو گروه شدند [illegible] هالک [illegible]
[illegible] امت من هفتاد و سه گروه شوند [illegible] صاحب [illegible] پس امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله

بالفرقة الناجية يعني كه امت فرقه ناجيه آنحضرت فرموده كه التمسك [illegible] عليه و اصحاب يعني كساني كه راه و طريق اصحاب منيز
داشته باشند و در حال [illegible] اين آيه آورده كه في [illegible] من سبيل الله يعني [illegible]
كرده شد [illegible] حق تعالى و آن مرد اول كسي بود كه [illegible] اصحاب [illegible] و از ابن عباس روايت كه آنحضرت
امير المؤمنين عليه السلام در صفين كشت [illegible] است و در شان او است كه في الدنيا خزي يعني او را ست
خواري كه آن كشته شدن است و نذيقه يوم القيمة عذاب الحريق [illegible] در روز قيامت عذاب سوزنده بجهة آنكه
با علي عليه السلام حرب نموده و [illegible] خوارج صفين است [illegible] است [illegible]
[illegible] گفتن [illegible] است و از قرآن و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى خوانده و ميزد
[illegible] مخالفت قول رسول [illegible] اين قسم [illegible] اين غلط را
كرده [illegible] مخالفت [illegible] رسول الله صلعم [illegible]
[illegible] آن [illegible] كرده [illegible]
[illegible] است [illegible] در تكرار بيعت و مخالفت [illegible]
از خود [illegible] اين مخالفت [illegible] روايت كرده اند و اين حكايت [illegible]
[illegible] و چون [illegible] سال خلافت [illegible] است [illegible] اين نقل [illegible]
[illegible] قدم بقدم [illegible] اين [illegible]
[illegible] ايشان [illegible] اين [illegible] از مطاعن [illegible]
حديث آمده كه رسول صلى الله عليه و آله فرموده لكل صاحب ذنب توبة الا اصحاب البدع [illegible]
[illegible] توبت [illegible] ايشان [illegible]
[illegible] شهور است كه بني اسرائيل [illegible] شيطان [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] ايشان [illegible]
[illegible] اثبات [illegible] دعوت [illegible] و قبول [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] گفت [illegible] اين [illegible]
[illegible] كرده [illegible] قيامت [illegible]
[illegible] مذكور ميشود ان شاء الله تعالى [illegible]

مشترکه میان [illegible] با هم مشوره كرده [illegible] تا كار خلافت [illegible] و اين فرقه بنام خالد [illegible] سيف الله [illegible]
[illegible] از ايشان [illegible] چون [illegible] از بيان مستغني است و از مطاعن [illegible]
[illegible] فاطمه عليها السلام [illegible] هم [illegible] از مطاعن [illegible]
[illegible] و [illegible] ايشان [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] حق تعالى [illegible] شد و چون [illegible] شده [illegible]
[illegible] كرده [illegible]
[illegible] و اين عمل [illegible] گرد [illegible]
[illegible] است كه [illegible] ايشان [illegible]
[illegible] كه هر كدام سي سال و چهل سال [illegible]
مشغول بوده اند [illegible]
[illegible] ايشان [illegible]
[illegible] از آن [illegible] شده بود [illegible] كفار [illegible] نكاح [illegible]
[illegible] نكاح [illegible] بوده اند [illegible] مسلمان شده بودند [illegible] كفار
[illegible] رسول صلى الله عليه و آله [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] اسلام [illegible] كفار [illegible]
[illegible] بود [illegible] بعضي [illegible]
[illegible] تعالى [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله عليه و آله [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] اسلام [illegible] ايشان [illegible]
[illegible] رسول صلى الله عليه و آله [illegible]
[illegible] ايشان [illegible]
[illegible] ايشان [illegible]
[illegible]

یادگار گذاشته و ازواج بیوه را از تو شاد کرده و زوج رسول خود را از خود آزرده نموده و یکی سنت قنوت و رفع یدین را
که از سنتهای مؤکد نماز بود برطرف کرده و امت را از این فیض محروم ساخته‌اند و آنچه مذکور شد هم سند در هر کتب معتبر کنند و باشد و اکثر
کرده‌اند باطل کرده و دیگران رضا داده و انکار نکرده و در ایام خلافت بعد ستم بوده و در هیچ مذهبی از چهار مذهب سنت
همگی از این‌ها ثابت شده‌اند در جمیع کتب خود نقل کرده‌اند و کسی منکر آنها نیست بلکه اکثری در مخالفت او این عمل میشود
و آنچه بعد از این مذکور میشود و تتمهٔ مطاعنی است که هر یک از آن مخصوص است و هر یک را از این جرمی تعلق گرفته بود که
آن با مصلحت دنیای خود دانسته‌اند ... مطاعنی که اهل سنت نقل کرده‌اند در باب
خلیفهٔ اول آنکه در متفق علیه بین الفریقین است و کسی منکر آن نیست که او بر منبر میگفت ان لی شیطاناً یعترینی فاذا
استقمت فاعینونی وان زغت فقومونی یعنی بدرستی که مرا شیطانی است که مرا میگیرد
و اگر در کاری و راه راست روم مرا اعانت کنید و اگر بر غلط و کج روم مرا به راه راست آرید و یکی از امامت و شماست
نفوذ کرد و کسی که خواهد مرشد و رهنمای جمیع مردم باشد و امام ایشان را راه راست باید که در وجود و گوید شیطان مرا میگیرد
پس او در این گفتن یا صادق بود یا کاذب و بر تقدیر صداقت امامت نداشت و علما جواب گفته‌اند که این گفتن از باب
تواضع بود و هضم نفس و این غلط است چه او اعتراف کرده به فرمانبری شیطان او را محقق میشود و نیز به وجه در صحبت
و از اختلال ادعا در کتاب خدا بخوانی او از شیطان و مسلط بودن شیطان بر او و از نیز اینها دخلی به تواضع ندارد و از اینجا بگفت
او دانسته است که بر منبر میگفت اقیلونی فلست بخیرکم وعلی فیکم یعنی بیعت مرا اقاله کنید و فسخ نمایید که نیستم من بهتر
از شما و حال آنکه علی در میان شماست و در این گفتن او دانسته است که یا دروغ گوید و به هر تقدیر قابل امامت نیست
و دیگر از علمای نجی این گفتن را حمل بر تواضع نموده غلط است چه اکثر مردمان او میگفتند که او جهت علی لایق امامت
نیست اگر نفس و هضم نفس و تواضع میبود البته که بر هر یک از شما بهترم و تخصیص غیرت به علی کند چنانکه مردمان میگفتند
چنانکه عمر گفت هر از آن فقیه‌تر از شما است اگرچه او هم راست میگفت و دیگر از مطاعن او آنست که در وقت مردن
میگفت لیتنی سألت رسول الله هل للانصار فی هذا الامر حق یعنی من کاشکی از رسول خدا پرسیده
بودم که آیا انصار را در این امر شراکتی هست یا نه و معنی این گفتگو آنست که شک دارم از آنچه شده در امامت
مرا آیا صحیح است یا باطل و این شک که او داشته شده که در سقیفه انصار گفته‌اند امیری باشد و شما را امیری
ابطال آن حجت الزام بود که پیغمبر گفته الائمة من قریش و این حدیث ساخته او بود و تحقیق میدانست
جرا او دو شک همرسید و لیکن چون الحال که حتی شنیده باید مرد و فیها بجان او رسید و میر او رسید و انتقام او قائم نموده

گفتن ابی بکر بیعت ... که احتمال بطلان آن در نظر او قائم شد اگر استحقاق خلافت را جزم داشت میبایست برخلاف آن
سخن او خیال نکردی از اتفاق تا بیعت بیعت ابی استحقاق بود و ... آنکه انصار دعوی خلافت میکردند
بلکه تاسی است که از قوم و قبول خود داشته دیگر شنیده ما امیر و منکم امیر پس شک او در آنکه آیا انصار را حقی در خلافت بود
یا نه همین است و کلام دارم که اظهار شکی که در حق انصار کرده جهت آنست که در خیال مردمان انداخته تا جزم خلق بشود که اهل بیت
را در این حقی نیست و هیچ تعلقی با ایشان ندارد و چیزی که مانده و شکی که در حق انصار کرده جهت آنست که در خیال مردمان انداخته تا
جزم خلق بشود که اهل بیت را در این حقی نیست و هیچ تعلقی با ایشان ندارد و چیزی که مانده و شکی در آن هست انصار را دیگر
حقی داشته یا نی و جایی که برادرست مغیره و از تشکیک و هیچ دور نیست که این تذکر کرده باشند و از مطاعن او آنکه در وقت مردن میگفت
لیتنی کنت ترکت بیت فاطمة لم اکشفه ولیتنی فی ظلة بنی ساعدة کنت ضربت یدی علی ید احد الرجلین وکان هو الامیر وکنت
انا الوزیر یعنی کاشکی بودم من که ترک کرده بودم خانهٔ فاطمه را و کشف او نکرده بودم و در خانهٔ او را باز نکرده بودم و پرخصت
او به جای خانه او داخل نشده بودم و کاشکی در سقیفه بنی ساعده بودم من که دست بر دست یکی از این دو کس زده بودم او امیر
میبود و من وزیر و این حدیث را ابن قتیبه در کتاب سیاست و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران نیز ذکر کرده‌اند و
مراد از آن دو کس عمر خطاب است و ابوعبیده جراح و از کلام او ظاهر میشود که اعتقاد وی آن بود که مستحق خلافت
بعد از آن دو کس نیست و اول بر عهده کرده که تصدی خلافت شده و الحال پشیمانست و سود ندارد و الاراده به خود کوتاه
میکرد و در حال مرض میگفت کاشکی متصدی خلافت نمیشدم و آرزوی وزارت کردن ثم فی الحال و در حال آن آنست که از پیش
حب ریاست در رفته است و اثر آن حکومت را که مزه آن چشیده است در دل کرده است که چرا و بعد و بلکه انسان
هم ندارم چه وزارت امیر هم که حکم وزیر نافذ باشد و چون در وقت مردن احوال و افعال بالعکس منکشف میشود و یک یک در برابر
نظر می‌آید آن حال هم که امر کشودن در خانه فاطمه باشد در نظرش جلوه کرد و بی‌تابانه گفت کاشکی انکار نکرده بودم و نیز تابانی
بی توبه سودی ندارد و از جمله مطاعن او آنکه عمر خطاب هم با او شریک است بلکه تحریک غالب از او بود که در خانه بیت
که دار فاطمه و امیر المؤمنین علیه السلام و حسنین صلوات الله علیهم اجمعین جمعی از بنی هاشم بودند به جهت تحریک بیعت
امیر المؤمنین علیه السلام او را جابجا کرده و نقل رسیم که شنیده طبری در تاریخ خود ذکر نموده که عمر گفت والله لاحرقن
علیکم او لتخرجن للبیعة یعنی بخدا قسم که خانه را بر شما میسوزانم یا جهت بیعت بیرون آئید و واقدی گفته که با عمر جماعتی
ایشان اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم و زید بن اسلم بود که میگفت من پشته هیمه بر دوشش داشتم و ابن عبده
که از اعیان اهل سنت است گفته که عباس و علی و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند و ابوبکر بعمر گفت این بیعت

یعنی اگر در آمدن ابا نمایند با ایشان مقاتله نماید پس آتش آوردند و در خانه زدند و فاطمه بیرون آمد گفت ای ابن الخطاب جئت لتحرق
دارنا و یحرق [illegible] یعنی ای پسر خطاب آیا آمده که بسوزانی خانه ما را و بسوزانی پسران مرا در جواب گفت بلی اینجا کلام ابن
ابن عبد ربه است که مصنف کتاب محاسن و کتاب انفاس الجواهر نقل کرده‌اند این خانه که قصد سوختنش کرده‌اند خانه پیغمبر
ایشانست که دختر [illegible] بوده و این [illegible] که [illegible] است و صحیح [illegible] که روزی رسول الله صلی
الله علیه و آله بر منبر بود و حسن طفل بود نظرش بر او افتاد که در پای منبر ایستاده است پا بر [illegible] آمد و او را بر دوش گرفته بر منبر
بر آمد خطبه را تمام نمود [illegible] است که [illegible] خود [illegible] در خانه بودند [illegible] آنحضرت بوده
اسلام نیاورده بود حضرت تاب شنیدن [illegible] فرمود که [illegible] که [illegible] گذشته بود
دیگر فاطمه بود که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی [illegible] احادیث است که [illegible] ذکر شده
[illegible] نقل این حکایت [illegible] شهرستانی از نظام معتزلی نقل کرده و محمد بن جریر شافعی صاحب تاریخ
کبیر [illegible] در کتاب تهذیب الآثار [illegible] و محمد بن حمید رازی و بخاری و مسلم در صحاح و حافظ ابوبکر خطیب
بغدادی در تاریخ بغداد نوشته [illegible] و بعضی از ایشان گفته‌اند [illegible] خانه پیغمبر و مسجد آنحضرت
[illegible] ازواج [illegible] متصل بوده [illegible] آتش [illegible] و چون [illegible]
این فکر نکنند [illegible] سوخت و مسجد و قبر [illegible] میان باشد دوم آنکه اشراف
بنی هاشم و اعیان قریش [illegible] بوده [illegible] در آن وقت در آن خانه بودند چون [illegible] سیم
آنکه مهاجر و انصار چون ساکن و ساکت شده [illegible] آن [illegible] رسول [illegible] اهل بیت آنحضرت چهارم
آنکه این دلالت بر کمال عجز علی میکند [illegible] که خانه او و خانه زن و فرزندان او [illegible]
و قادر بر دفع او نباشد امامت [illegible] از [illegible] پس [illegible] اینجا
باشد پنجم آنکه [illegible] کشتن عثمان [illegible]
[illegible] ششم آنکه فاطمه در قید حیات بود بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکردند ابوبکر بیعت نکرد [illegible] ابوبکر این تکلیف نکرد
و [illegible] فاطمه علی [illegible] ابوبکر آمد بیعت کرد چنانچه در اخبار واقع است [illegible]
[illegible] باشد و جواب این حرفها [illegible] آنکه خانه فاطمه در میان خانها بوده [illegible] که از سوختن آن [illegible]
اینها لازم آید [illegible] روایت کرده‌اند [illegible] گذاشته که [illegible]
[illegible] آتش [illegible] رسول [illegible]

[illegible] از سوختن [illegible] شمع [illegible] دانسته [illegible] که ترک فدک منع [illegible]
[illegible] بنی هاشم و اعیان قریش و اکثر [illegible] علی علیه السلام منع
[illegible] تقصیر نکرده‌اند و لیکن ایشان را صبر میفرمود که پیغمبر او را خبر داده و صبر فرموده [illegible] تقصیر از خود [illegible]
بوده‌اند و مهاجر و انصار بعضی از ترس قتل خویشان [illegible] و بعضی [illegible] دنیا فروختند و بعضی [illegible] رسول الله
[illegible] اظهار محبت میکردند [illegible] اول بودند [illegible] انصار [illegible] سعد بن عباده بیعت نکرده
[illegible] کتاب [illegible] بوده حضرت عاجز نبود و قدرت [illegible] داشت و لیکن این وصیت رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] جنانچه مفصلا [illegible] تعالی [illegible] این حکایت [illegible] و بعضی [illegible] واقع شده الا
[illegible] آنحضرت میکرد و بعض این [illegible] که بسیاری از اهل سنت هم نقل کرده‌اند و اینکه [illegible]
فاطمه بیعت کردند [illegible] ابوبکر [illegible] ایشان [illegible] بیعت علی او [illegible] فاطمه [illegible] فی جمع
[illegible] است [illegible] کتابهای صحاح ایشان مذکور [illegible] جمع الفرقین [illegible]
ابی بکر [illegible] سیدالمرسلین بوده [illegible] حجره مطهره نبوی
دفن [illegible] و [illegible] مقام و جانشین و مالک [illegible] این [illegible] را [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] و آیه یا ایها الذین
آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم [illegible] ایشان
[illegible] فکر نکرده که آن حجره [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و آله باقی بوده و [illegible]
[illegible] اهل اسلام شده [illegible] چون حجره مطهره [illegible] مشترک بوده [illegible] اذن
ایشان [illegible] و عصیان در آن تصرف کرده [illegible] مخالف دین مبین [illegible]
[illegible] مخالفت قول خدا و رسول [illegible] که میان اهل اسلام
مشترک بوده [illegible] اول [illegible] حاصل است [illegible] جهال مخالفین [illegible] گفته‌اند که
چون عایشه و حفصه در آن حجره [illegible] که عایشه و حفصه [illegible] دفن کرده‌اند [illegible]
[illegible] که این دعوی [illegible] مخالفت [illegible] که ابوبکر [illegible] فدک [illegible] فاطمه علیها السلام منع نمود
[illegible] میراث [illegible] نقل کرده و غصب حقوق [illegible] صورت [illegible] ملکیت [illegible]
[illegible] میراث از آنحضرت [illegible] منع فاطمه [illegible] باشد [illegible] از ایشان باشد [illegible]

انقدر رسیده که مساوی محمل و فن ایشان بوده باشد چه ستون و دران غمر کنده و مجموع بر یکجا چهار گز و چهار گز پیش خود پس ایشان
سفنه بکمال خود باشند دور ملک غیری اذن و برضای صاحب الملک از راه غضب و قهر و غلبه و عصیان مدفون شده باشند
که رسول خدا خانه خود کرده بود از گورستان ساخته تا چنانکه در حال حیات او از آنچه میدانسته در معنی حالت هم از ایشان
در رنج باشد و بی رخصت او در خانه او داخل شوند و پیغمبر را که خدای تعالی منع کرده بود که در حضور او آواز بلند نکنند که لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی بیل الکلنگ بر زمین زنند و خاک بعطف باشند و انواع بی ادبیها بعمل آیند و از خدا و صاحب
او قبر شرم نکنند و بعد از قصد خصومت اهل بیت رسالت ظاهر و باطن با ایشان نموده ابو بکر و عمر را در مکان علیه حضرت
خدا و رسول جای داده و جگر گوشه مصطفی و نور دیده مرتضی و فرزند فاطمه زهرا یعنی حسن مجتبی را از محل موروثی صوری و معنوی
ظاهری و باطنی ممنوع ساخته حالک حالک اظهار کینه و دیرینه شده بعنوان طغیان و عصیان و تسلط و تحکم او رضوان دنیا
بعذاب ابدی [illegible] گشته و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و از جمله مطاعن ابی بکر کشتن مالک نویره است
که یکی از بزرگان قبیلهای عرب بود و تفصیل قصه آنکه چون ابابکر خلیفه شد بیعت با ابی بکر نکرد و بخلافت راضی نبود و
روزی چونکه ابو بکر بر منبر رسول بخطبه خوانی مشغول بود خطاب با ابی بکر نمود که خدا و رسول دیگری را جانشین کرده بود
و دین کامل تا ملی بیعت کرد ابو بکر او را درشتی گفت و آن دلگیر شده با قوم و قبیله خود از مدینه بیرون رفته
در صحرای رمل اقامت اختیار کرده ابو بکر و عمر در باب او شور کردند و تدبیر اندیشیدند تا آنکی کسی تعیین کرده فرستادند
که از او و قوم او زکوة بگیرند و ایشان گفتند چونکه در زمان رسول الله زکوة میداده ایم از عهده او بیرون می آییم
و اگر گویند با خود زکوة را بمستحق برسانیم و کسی باید داد زکوة خود را بحضرت علی ابن ابی طالب می سپرم که وصی رسول
و امام مسلمانان چنانچه ما خود از رسول خدا شنیده ایم او وصیت آنکه باید داد بدهد و ایشان با هم گفت اینکه را
اهتمام دست ما افتاده زکوة ندادن ایشان را در مدینه این روش شهرت داده اند که مالک و قبیله او مانع زکوة
و خالد ولید را که لشکری بود از [illegible] الایام و شجاعت با جمع سوار بر سر ایشان فرستادند که مالک را بکشد و قبیله
او را غارت کند و چون بقبیله ایشان رسید از خانهای خود برآمده اظهار اسلام کردند و بانک نماز گفتند و با
هم نماز کردند و هر سواری در خانه یکی مهمان شد و چون شب در آمد بعنوان آنکه خالد مقرر کرده بود هر کس مهمان
خود را بکشت و زن و فرزند او را اسیر کرده روانه مدینه نمودند و خالد زن مالک را همان شب بفراش خود
در آورده با وی ملاقات کرد و تمامی زنان و دختران ایشان را اسیر کردند و چون این قسم حمقی و بیحیایی از
هیچ کافر بر مسلمانان وقوع نیافته بود با وجود غلظت عمر ابابکر را سرزنش میکرد که پاس ظاهر شرع باید [illegible]

و بقصاص خالد

و بقصاص خالد حکم باید نمود و ابو بکر میگفت خالد سیف الله است او را قصاص نکنم و در تاریخ اعثم کوفی مسطور است که اول
طایفه مالک را گرفته و نزد خالد آوردند هر چند فریاد کردند که ما مسلمانیم کشتن ما در دین اسلام جایز نیست خالد میگفت مسلمانی
شما را کشتن نجات است و ابو قتاده و زید [illegible] خالد بود میگفت پیش خدا گواهی میدهم که این قوم مسلمان بودند و وقتی که [illegible]
ایشان فرود آمدیم اهل [illegible] اسلام کردند و با ما نماز کردند و ابو قتاده گوید هر چند او را منع کردم از کشتن [illegible] قبول نکرد
و [illegible] شنیده و شعرای عرب در بیان قبایح عادات خالد [illegible] مباشرت او با زن مالک که کشتن شوهر او قصیده گفته اند
الغرض خالد و دیگران رفتن او را اسلام بالغ نموده و در تاریخ طبری مذکور است که چون عمر کشتن خالد را نظر بود تا پیش
رو نمی یافت گفت ای خالد تو آنی که مالک مسلمان را بکشتی و با زن او زنا کردی گفت مرا با او عداوت قدیمی بود او را بجهت نفس
خود کشتم با بجهت رضای تو سعد بن عباده را بکشتیم و عمر از تقصیر او درگذشت و گفت انت سیف الله آنکه خالد را
کشتن مالک و امثال اینها فرمودی قتل سعد و پسر جنیش نبود عمر او را از شما میشود تا سعد را چنانکه مذکور خواهد شد شهادت
رسانیده بعد از آن سیف الله لقب خالد شد بعضی گویند ابو بکر او را این لقب شهرت داده و در بعضی تواریخ خالد را
لقب الجهة قتل مومنان است و در بعضی تواریخ مذکور است که چون نوبت حکومت بعمر رسید زنان قبیله مالک را شهرها
ساقی بر که مانده بود دو کرده و هر کس از ایشان حامله بوده چون در حضرت بر سر ولی امای نفس بود هر کدام برده خود را بفروخت
و در این وقت ام می بهاد و نده و از اسیران حنیفه مادر محمد حنفیه بود که در ایامی که با اسیران دیگر بسجد رسول صلی الله علیه و آله آورده
جنبش بر ضریح منور مطهر آنحضرت افتاده و بنای گریه و افغان کرده بشرایط زیارت بجا آورده گفت یا رسول الله الامان کجا
ورسول ملی آورده و محبت تو و اهل بیت را قب و خاک بر سر شده ایم و بطریق گنهکار ترک دادیم ما را اسیر کرده اند
اسیر کرده روز قیامت داد خود را از تو خواسته ایم پس حضار مجلس زبان بطعن او گشودند و با آن خطاب کرده که تو را
از خویی که کشف احوال ما شده ناچار است هر کدام ازین میان کسی را انتخاب نمایی حنفیه گفت شوهر من کسی تواند بود
که از وقت ولادت من و آنچه در این وقت بر زبان من رفته و بر سر من گذشته خبر دهد و ایشان از گفتگوی او در اول مضطرب گردیدند
مرو گفت که من این تا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که عالم و مخبر غیب بود رسیده یکی از ایشان گفتگوی او را بحضرت
نقل نموده آنحضرت گفت ای حنفیه چون مادر تو وضع حمل نزدیک شد گفت تا وضع این مولود بر من آسان گردان و از شما
نکاه دار و او را بزودی بهلاکت مکن و چون متولد شدی در ساعت زبان او با این کلمتین بشهادت گشودی و با در خود
گفتی بهلاکت من چرا رضا دادی و حال که منتسب شنیده ام آدم مرا بحباله نکاح خود درخورد جا آورده و از تو شنیدم مرا
حاصل خواهد شد و در دست چون آن کلمات الله تو شنید فرمود تا آنحضرت را بقطعه از نحاس نقش کرده و در آن

دفن کردند و در وقتی که ترا امیر میکردند اهل کهف تو معروف بر ضبط آن قطعه بود تا آنکه اعدا او را آورده بر بازوی خود بستی و چون بجهاد و قتال رفتی
انحصار آن قطعه را از بازوی او گشوده ملاحظه نمودند بهمان عبارت که آنحضرت نقل فرموده بود و قطعه را منقوش دیدند پس حضرت
امیر علیه السلام او را بجهاد یکی از خویشان او فرستاد تا برادرش که در سفری بود آمده او را وکیل ساخته حنیفه را بجهاد [illegible] آورد
و در میان ایشان این حکایات را یکی از فتوحات او و مادهٔ شجاعت او میدانستند و از اعمال حسنه او میشمارند و در روز قیامت
هر کس جزای کردار خود را بر سبیل ان خیرا فخیر و ان شرا فشر و از جمله مطاعن او آنکه پدرش ابو قحافه بر او بیعت نکرده
طایف بود و چون او نوشت که خلیفه رسول الله ابو بکر بن ابو قحافه [illegible] مردان مرا بجهت کبر سن بخلافت برداشت تو نیز با
قوم بیا و بر من بیعت کن که من امروز خلیفهٔ خدا ام هر چند زود آئی ترا بهتر باشد و او در جواب نوشت که تو نوشته خلیفه
رسول ام و مردم مرا بخلافت برداشته اند بجهة سن من و من خلیفه خدا ام پس تو خلیفه مردم باشی نه خلیفه رسول الله و نه خلیفه
خلیفه خدا اگر ترا بجهت سن تو خلیفه کرده اند من از تو اسنم پس میبایست مرا خلیفه میکردند تو بر خلاف قول خدا و رسول خود
و بر خلق خلیفه شده و تو خود میدانی که این امر حق غیر تست اگر حق را بعلی ابن ابی طالب که صاحب حق است واگذاری
ترا بهتر باشد که از عهده این امر بیرون آئی و کتابت تو سخت احمقانه است و اگر تو این امر ببرکت رسول یافته
[illegible] بآن سزاوار تر نه و اگر بشرف سن یافته من از تو شریفترم والسلام و بعد از آنکه کتابت را خواندند از
جهه آزرده شده او را بآتش بسوزانیدند این طعنی است که از اسباب طعن جناب [illegible] کرد بیعت نکردن پدر او
و امیر شدن بر پدر و سوختن کتابت پدر بآتش اگر خواهی یکی حساب و اگر خواهی سه تا و اگر خواهی پنج تا که عدد یکی
خود را خلیفه رسول نوشتن باشد که یکی دروغ بر رسول خدا بستن و الله و رسوله اعلم و از جمله مطاعن ابو بکر آنکه عمر
در وقت خلافت میگفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد بمثلها
فاقتلوه یعنی بیعت کردن ابوبکر چیزی ناگهانی بود و از روی بیهوده خیالی اکثری بی فکری در آن کرده بشد
نگهداشت حق تعالی بکرم خود مسلمانان را از شر بدی آن بیعت پس اگر کسی بعد از این برگردد بچیزی که [illegible] و مانند آن
بیعت باشد بکشید آنکس را و این حدیث در صحیح مسلم و بخاری مسطور است و از جمله احادیث متفق علیه است و این
کلام که خلیفه دوم میگوید لازم میآید خطای او با خطای ابوبکر چه مرتکب شده اند یکی آنکه این دو بزرگ چیزی را که [illegible]
فلتة و ناگهانی [illegible] کلام علی [illegible] کلام عمر [illegible] مراد عمر آنست که [illegible] مسلمانان
از شر خلافت ابی بکر نزدیک بود که ظاهر شود و اگر کسی برگردد [illegible] که بایست کشته است [illegible]
بکشید و این [illegible] از [illegible] و از جمله مطاعن او آنکه جعل ساخت [illegible]

نبی کتابت پدر را

کم فهم این

کم فهمی بمنزله تکلم کرده چون مرتضی علی علیه السلام میگوید [illegible] نماز بهترین طاعات است [illegible] کرده
نماز می آرند [illegible] که نماز [illegible] این لفظ را از اذان و اقامت باب انداخت و در عوض او در اذان
صبح گفتن که الصلوة خیر من النوم و این سنت از ایشان است [illegible] ثوابش بروح ایشان میرسد و این
حدیث [illegible] مرجع بین الشیخین ذکر نموده [illegible] و در ایام خلافت گفته [illegible] و مسح سر کشیدن و
کردن خوشتر میآمده او هم تصدیق کرد و حکم کرد که بجای مسح پا شویند و بجای پیشانی مسح گردن نمایند و این بدعت هم
از و مانده یکی از مطاعن شده و مسح بر نعلین نیز از بدعتهای اوست و بعضی از علما این بدعت را نسبت بعمر داده اند و تحسین
این خلیفه کرده [illegible] با شیطان در خواب [illegible] و جواب این طعن [illegible] میشود و دیگر هم
بر سر آن دیگر هم محروم [illegible] مطاعن [illegible] آنکه چون کار خلافت بر ایشان مقرر شده [illegible]
گفته که ما را این گمان نبود که این کار [illegible] قرآن نتوانند کرد [illegible] نوشته باشند پس منادی کرد
که هر که آیتی یا سورتی دارد بیاید که حاضر کنند و دو گواه بیاورد و یا سوگند بخورد که ما را تغییری و تبدیلی کرده است مردم
آیه و سوره می آوردند و سوگند میخوردند و گواه میگذرانیدند و آیه انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون
را فراموش کرده بودند و آیه ولئن اجتمعت الانس والجن [illegible] پیشوائی که جاهلش
کم ازین باشد از برای مرتبه [illegible] خلافت [illegible] آیه و از جمله مطاعن او آنکه چون اجلش نزدیک رسید
و وقت آن که بمیرد و خواست [illegible] خود را [illegible] کرده عمر را [illegible] و خلافت را [illegible] بتفویض نمود و خلق
جبرا [illegible] بیعت او امر نمود و صحابه [illegible] هر چند [illegible] که تو ناحق [illegible] در این کار شروع
کردی [illegible] اکنون این ظلم [illegible] و دیگر [illegible] این کار [illegible] مسلمانان [illegible] مکن که
الحال وقت توبه و استغفار است [illegible] قرآن [illegible] ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس
[illegible] و دیگر از جمله مطاعنت آنکه باتفاق نماز [illegible] صحیح نیست [illegible] و باتفاق چون سلام [illegible] نماز [illegible]
و ایشان [illegible] این عبارت ساخته السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و علی عباد الله الصالحین
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و رسوله تا مردمان نماز را [illegible] شهادتین
میکرده باشند چنانچه آمین را در آخر الحمد سنت نهادند [illegible] نماز [illegible] داخل کرده باشند [illegible]
این بود که هر خللی که در صحبت شریعت توانند کرد بکنند [illegible] تقصیری نرفت و از [illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible] طاعتی علیکم ما اطعت



الله فان عصیت فلا طاعة لی علیکم فان عدلت فاتبعونی وان ملت فاعتزلونی یعنی فرمانبرداری
من کنید مادامی که فرمان خدا کنم و اطاعت حق تعالی کنم شما نیز اطاعت من کنید و اگر دیدید که با عدالت مردم را حکم
نمودم و کار را براه راست میل کنم پیروی من کنید و اگر از حق بگردم مرا واگذارید پس این کلام اثبات جواز عصیان بخود کرد و عصیت را در حالت عصیت
از پیروی خود منع نمود پس [illegible] بعضی اوقات واجب الاتباع و در بعضی اوقات نه و چون تجویز خطا و عصیت
بخود کرد یکی که هرچه کند و گوید خطا و عصیت باشد پس چگونه رعیت را اعتماد باشد و چون واثق باشند بر صحت
افعال و اقوال وی پس خود را جری شناسند و از مطاعن او معزول شدن او است از بردن سوره برائت چنانچه مذکور
شد و هرگاه بموجب وحی آنی او را صلاحیت ادای یک سوره یا بعضی از سوره نه باشد و رسول خدا حکم بامامت
او را عزل کند چگونه لایق امامت عامه باشد که تبلیغ احکام شرعیه است جمیع امت از مطاعن بنابه
گذشت و از مطاعن او آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هرگز در ایام حیات خود او را اولی نکرد نه و والی در ...
نشد و عمرو عاص را بر او و بر عمر والی کرده تا آنکه [illegible] مستحق والی بودن نیستند بلکه رعیت بودن
اولی اند و عمرو عاص را بر ایشان والی کرد و در این طعن هر دو شریک اند و از مطاعن او بیعت نکردن
را و هرچند تنبیه کرد فایده نکرد و هرچند او را امر کرد و التماس نمود که [illegible] گذشت و از مطاعن او آنکه
اشعث بن قیس مرتد شد و از دین برگشته و در لشکر کفار داخل شد و خالد ولید او را در جنگ گرفت و نزد ابوبکر
فرستاد و اشعث حسب الشرع مستحق قتل بود [illegible] اکابر عرب است [illegible] با حدیثی [illegible]
بود اجرای حد شرع بر او نکرد و خواهر خود را [illegible] داد و گفت اگر در جاهلیت بودی این فخر را [illegible]
بن مرد قصه ... کت الکان ثوابا التکاحا نفسه وکان ثواب الکفر تزویجه الکبری یعنی
بجزای مرتد شدن او را زنده کرد و بجزای کافر گشتن خواهر کرد ... او ... وی امام وقت خلیفه ... حق
آید و از مطاعن او آنکه چون فجاءه سلمی [illegible] بود و آن قبول کرد و کار او ... و در آتش انداخت و او از
آتش کلمه توحید تکرار میکرد [illegible] تا آنکه بسوخت ... و حال آنکه از رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود
فرموده لا یعذب بالنار الا رب النار یعنی سزاوار نیست که کسی بآتش عذاب کند کسی را بغیر از خدای تعالی که رب
آتش است و از مطاعن او آنکه در کتاب ... مسطور است که عمر بن ابی بکر گفت پدرم در وقت نزع و حضور
من و خواهرم عایشه و برادرم عبد الرحمن و عمر بن خطاب میگفت محمد و علی اینجا حاضر شده و مرا بدوزخ نوید میدهند و
صحیفه در دست محمد است ... ثبت است که بر من میخوانند و میگویند مرجع و ... عمر و عثمان و معاذ بن جبل و سالم مولای

حذیفه و در صحیفه مرا جای دوزخ است اقسم الیه ... این را کسی میگویند تا خود مرا شماتت کنند من هم بستم بازگرده گفت ای عمر
من هذیان میگویم و این سخنان را که مرا به ... و دوم و ... در سقیفه بنی ساعده ... کردی یا جاریت و من گفتم یا رسول الله من
نیز ... و دست بجنم من ... من نیز ... و ... نیز در حقه آنچال ... گفتم تو گفتی ... چنانچه ... ظاهر
کرده بود ام اکنون بر من روشن شد که سبب او اعتقاد فاسد و ظلم که بر تو اسیب او کردیم معذب و معاقب خواهیم
بود و در عاقبت بر من محقق شد عمر بخندید و گفت هذیان میگوید بر خود بسته ام برادرم عبد الرحمن از خانه بیرون رفت پس
از رفتن ایشان من گفتم ای پدر بگو لا اله الا الله گفت نمیتوانم گفت و هرگز نخواهم گفت که دوزخ را یابیت کنیم گفتم تو ... با
آن وقت ... خلیفه ... دوزخ ... می بینم که من و عمر و عثمان و معاذ بن جبل و سالم مولای حذیفه و ابو عبیده
جراح در آتش ... و بجای آن ... است و از شدت حرارت ... دوزخ ... میشود و من گفتم ای پدر ...
هذیان میگوئی گفت ... هذی لعن الله ابن صهاک الجبیثه هو الذی صدنی عن الذکر بعد
اذ جاءنی فبئس القرین یعنی ... اگر هذیان میگویم لعنت خدا بر پسر صهاک که او باز داشت مرا از ذکر بعد از آنکه بیامد
بود یعنی از قرآن و ... اما او مرا محروم ساخت ... میکرد و دو ... تا آنکه ... تسلیم شد
پس عمر و عبد الرحمن آمدند و پرسیدند که بعد از ما چه گفت من آنچه شنیده بودم گفتم عمر گفت هذیان گفته است از شیعیان
تو اهل البیت ... شنیده و ابو عثمان الملک ابن اسمعیل ... روایت کرده است که مجروح ابی بکر گفت
در وقت نزع پدرم را به بدترین حالی دیدم گفتمش ای پدر ترا به بدترین حالی می بینم گفت ای پسر من کسی را نزد امیر المؤمنین علی بفرست
اگر حلال کند امید نجات ... گفتم از کجا گفت علی بن ابی طالب گفتم اگر کوکبی نزد او روم و التماس کنم حلالم کند
گفت برو پس نزد امیر المؤمنین رفتم و گفتم پدرم به بدترین حالتست و در عاقبت ... ظلمی ... که بر تو کرده
حلال کند تا انتزاع ... نمود ... و من خاموش شدم ... از حضرت ... التماس کنم که او را حلال کنی فرمود ... اقا که ... بحمد
نزد مردم اعتراف کند که امامت حق او نبود و بناحق انتزاع نمود تا من او را حلال کنم پس نزد پدر رفتم و خبرها گفتم
ای بلکه مردم ... بر من لعن کنند ... آیه میخواند که وجاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه
تحید پس آهی کشید و گفت کاشکی با فاطمه و خانه او مرا کاری نبودی و کاشکی فجاءه سلمی را بآتش نسوخته بودی
و کاشکی خود را با اشعث بن قیس ... بود ... و آمیخت ... و از مطاعن او آنکه ... بطلان علم
احکام شریعت ... حکم کرد ... چنانچه ... که چیزی از ... و از ... کلاله ...
ندانست و کلاله را ... شد ... سیراث ... گفت ... م



ودر کلام خدا و سنت رسول که ترا حقی باشد الا که مغیره و محمد بن مسلمه باو گفتند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چه باید کرد غلطی میکرد
میگفت ان اصبت فمن الله وان اخطأت فمن الشیطان یعنی اگر در حکمی تیر بر نشانه خورد و درست گفتم از جانب
الله است و اگر خطا کردم از شیطانست هر معتقد وارید و همچنین در بسیاری از احکام خطا کرده و صحابه او را خبردار
گردانیدند چون شقی بوده خود را بیت بجهل از علم و دانش و اکتفا نموده و ایضا از مطاعن او اینکه مخالف رسول خدا
صلی الله علیه و آله نموده در نصب خلیفه باعتقاد ایشان و رسول خدا را که مصلحت بیت و امت از همه کس بیشتر میدانست
و شفقت او صلی الله علیه و آله بر امت در مرتبه بود که از مادر و پدر مهربان شفقتتر که مصلحت میدید کسی را تا باو الای
مرتبه میدانست خلیفه میکرد و نکرد پس خلیفه کردن او عمر را خلاف کرده رسول باشد و یکی دیگر از مطاعن اینکه خلاف
رسول صلی الله علیه و آله کرده در معزول ساختن کسی که رسول او را عزل کرده بود چه عمر را تولیت جمیع مسلمانان داده و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله او را تولیت صدقات داده و معزول ساخت پس اگر قابلیت او میداشت از خلافت رسول
عزل نشده و از مطاعن او اینکه چون بر منبر رسول صلی الله علیه و آله برفت که خطبه خواند حسنین صلوات الله علیهما آمدند
و گفتند بمقام جد ماست و ترا قابلیت او نیست در بمقام نشستن و دامنش گرفته از منبرش بزیر کشیدند و از مطاعن او آنکه
جبرئیل اناری از بهشت آورده و آن حاضر بود و حصه از آن طلبید و چون میوه بهشت جز اهل بهشت را خدمت نیست
که بخورد تغافل کرده باو ندادند و از مطاعن اینکه چون عمر دویست هزار دینار از بیت المال در قرض داشت و حاکم که بعد
و از مطاعن او که باجمع طغاة سارا راست که چون آتش بردند که خانه فاطمه بسوزانند دیدند که فاطمه در پشت در نشسته
حکم بزدن او کرد و عمر در بر شکمش زد و غلام عمر تازیانه بر کتفش زد و از زور فرزند ساقط شد و اثر آن تا آن زمان بود
او بوده و اهل سنت اگرچه اکثر این مطاعن نشنیده لکن بعضی در صدد جواب شده اند و از عالم علامه حلی جوابهای بعض
در مطاعن که خلیفه دوم عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب آن مخصوص است در جمیع علاقه
و در جمیع کتابها مذکور و مسطور و مخلص را دران شبهه نیست اگرچه مطاعن او از حیز تحریر بیرونست بحجه مذکور میشود اما
یکی و از بسیار اندکی اول آنکه مجمع علیه فریقین است و محل انکار نیست و در صحاح مذکور و در جمیع تفاسیر مسطور است که چون مرض
رسول الله صلی الله علیه و آله اشتداد یافت جمعی کثیر از صحابه بعیادت آنحضرت رفتند و از آنجمله عمر خطاب علیه اللعنة بود
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ایتونی بدواة و بیضاء لاکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی یعنی دوات
و کاغذی بیارید تا از برای شما بنویسم چیزی که بسبب او بعد از من گمراه نشوید و چون قبل از آن با حقیقی بیرون بود
و در باب نص نوشته و مردمان را وعظ کرده در باب اهل بیت و اطاعت ایشان و تمسک بقول و فعل مراعات

معاذه روز

ليهجر

معاذه روز غدیر وصیت فرموده خواست که تاکید او را چیزی نویسد که موجب هدایت قوم باشد و عمر چون دانست که نوشته
مجدد خلاف او وعظ و نصیحت که او بود بلکه تصریح و تاکید در امر مذکور است مانع شده گفت ان الرجل لیهجر حسبنا
کتاب الله یعنی واگذارید مرد را بدستی که هرزه و هذیان میگوید کتاب خدا ما را بس است و مرویست که بعضی
از اصحاب اراده نمودند که دوات و قلم بیارند میان ایشان نزاع شد و بعضی گفتند کاغذ آورده و عمر بایه کرد حاصل که
نزاع بجائی رسید که آواز بلند شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اعراض نموده روی مبارک از ایشان گردانیده
گفت از پیش من برخیزید که نزاع نزد من در ساحات خوب نیست عمر را از خانه بیرون کرده و قاضی میر حسین
در شرح دیوان گوید اول فتنه که در اسلام واقع شد این بود که پیغمبر در مرض موت فرمود هلموا اکتب لکم کتابا
لن تضلوا بعدی و عمر مانع شده فتنه بلند کرده تا آنحضرت فرمود یعنی لا ینبغی التنازع عندی و
غزالی میگوید که حضرت فرمود ائتونی بدوات و قرطاس لاکتب و التنزیل عنکم مشکل الامر یعنی
واذکر لکم من المستحق لها بعدی یعنی دوات و کاغذ بیارید تا بنویسم چیزی که رفع مشکل تمام نموده
و بدانید که مستحق خلافت بعد از من کیست و عمر گفت دعوا الرجل حسبنا کتاب الله و بعضی موافقت نمودند و بعضی اراده
آوردن دوات و کاغذ کرده و نزاع گرم شد با وجود آیه لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی آواز بلند
کردند تا آنحضرت فرمود قوموا واخرجوا لا ینبغی التنازع لدی و مرویست که ابن عباس هر گاه این
حکایت میکرد زار زار میگریست و میگفت ان الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله و بین ان
یکتب لهم ذلک الکتاب یعنی بدرستی که مصیبت همه آن مصیبت بود که مانع و حایل شده بین
حضرت رسول و میان نوشتن آن کتاب حاصل کلام آنکه طعن بر عمر در این باب از وجوه متعدده ثابت که
یعنی هجر بکلمات او الا که موجب آیه کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی شکی نیست
که اراده نبوی مسبوق باراده الهی بود و پس تمکین اراده نبوی نکردن تمکین اراده الهی نکردنست و کفر است بغیر
از این یعنی نیست و ملازم شده مراتب کفر است الثانی وصیت خواه واجب و خواه سنت و خواه مباح امری
و شیء است و مانع حضرت رسول صلی الله علیه و آله در امری از امور شرعیه شدن بغیر از آنکه از روی نفاق و کفر
باشد محمل ندارد الثالث قبل از این مذکور شده که اهل سنت از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده اند که او
از حضرت رسالت روایت نموده که آنحضرت گفت من ابغضنا اهل البیت بعثه الله یوم القیمة
یهودیا مذکور شد از این نزاع آنحضرت غضبناک شده روی از ایشان گردانیده گفت از پیش من برخیزید

ان الرزیة کل الرزیة

در رنجانیدن او و رنجانیدن خدا است و آن کفر است چهارم آنکه نسبت هذیان برسول خدا صلعم داد در امور خیر و مفید نسبت
هذیان بجناب کبریائیت و این نسبت موجب کفر و زندقه است پنجم نسبت هذیان بهر شخصی که باشد البته موجب اهانت
و کسر اوست پس بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله یقین است که عین نفاق و محض کفر است ششم آنکه
ابابکر هم در مرض موت کاغذ طلبیده و عمر را خلیفه گردانید و بیان ننموده که کتاب خدا او را توقف بسم بود و هر دو را از کاغذ
بود پس منع ابو بکر را از مرتبه رسول بهتر دانستن و این نسبت دادن آن کم از نفاق و کفر نباشد و یکی از شعرا این معنی
بنظم آورده که شعر است   اوصی النبی فقال قائلهم   قد ضل یهجر سید البشر و رأوا ابا بکر اصاب و لم
یهجر و قد اوصی الی عمر   هفتم آنکه تمکین امر او در حال بیماری نکردن مستلزم نفی رسالت آنحضرت است چه اگر آنحضرت
بر نبوت باقیست تفاوتی میانه صحت و بیماری و منع وی از اجرا احکام شریعت کفر است و اگر مراد او نفی نبوت
در حال بیماری و ابعضی باشد اولست   و بهر تقدیر لزوم کفر و زندقه آن عزیز ظاهر و باهر و از کلام آنحضرت با در حال
بیماری هذیان صادر شد پس در مشکوة حدیث نقل کرده است که بعد از حماقت و کاغذ طلبیدن و مخالفت
نمودن اصحاب رسالت صلی الله علیه و آله ایشان را بسه چیز دیگر امر نمود که یکی بیرون کردن مشرکین بود از جزیره عرب
و دوم [illegible] اطاعت نمودند و [illegible] و هذیان نبود و حسبنا کتاب الله که عمر گفته [illegible] بود که آن کتاب خدا
میباید تا ما را [illegible] تاکید باید و الا چون کلام حق تعالی مشتمل بر مجمل و مأول و محکم و متشابه و ظاهر و مطلق و مجاز
و مشترک و ناسخ و منسوخ و هر کسی را هم قدرت استنباط حقایق احکام الهی نیست و هر کسی را کلا کشف دقایق او ممکن نه
عمر گوید ما را کتاب خدا کافیست و با وجود آن احتیاج بعلما و مجتهدان دارد چنانچه فاضل علامه قطب الدین القاضی شافعی
شیرازی در یکی از مکاتیب خود نوشته که ما را نمیتوان رفت و گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول الله
در میان است بمرشد چه حاجت آن مانند آنکه مریض گوید چون کتب اطبا نوشته اند ما را باطبا مراجعت
باید کرد و چه این سخن خطاست زیرا که هر کس را فهم کتب میسر است و استنباط از آن نتواند کرد مراجعت باهل
استنباط باید کرد و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و کتاب حق در صدور
اهل علم است بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم و ما یعقلها الا العالمون و ما ترجمانه
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت تا اینجا کلام قطبی
محی است و دیگر آنکه اکثر احکام شرعیه از احادیث نبوی مستنبط است چه آیات احکام الهی پانصد آیت است
و ظاهر است حال علما و مجتهدین که استنباط کرده اند چه مقدار است و کجا رسیده پس عمر که نه تا زیکنت
کرد و همه احکام

که همه احکام شرعیه را از کتاب بیرون آرند پس پیداست که او این علم و قدرت را باستنباط که او را است که خود میگفت همه زنها در خانها
تر از منند لیکن کتاب الله و اهل بیت این همی که ثقل باشند در روز قیامت چه رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید و چند
در میان شما گذاشته ام یکی کتاب الله و یکی عترت و اهل بیت که تا متمسک این هر دو شوید گمراه نشوید عمر کتاب
شما را بس است و اکر رسالت پناهی از روز تا امروز هر فساد و تباهی و ضلالت و گمراهی که در میان امت احمدی
بهم رسیده و خواهد رسید تا روز قیامت سبب و علت او بوده و از آن منع آن شده و آنچه در تأویل آن عبارت
رکیک از اتباع او منقول است مانند شبهات ابلیس موجب اضلال عقول ضعیفه تواند بود لهذا در شبها و ظلم الجهال
در او را قال این نور و الله الهادی   و از مطاعن او آنکه در پیغمبر حق و پیدا اتفی بعدی رسیده بود که پیداست
موت پیغمبر و دانست تا آنکه حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل کرده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دار
دار فنا بعالم بقا رحلت نمود به نزد ابو بکر رفته گفت ترسم محمد مرده باشد و حیله کرده تا معلوم کند که دوست و دشمن
او کیست تا آنکه چون موسی غایب شده باشد و باز آید و هر که مخالفت او نموده باشد عصیان او کرده باشد بسیاست
پس هر که گوید رسول مرده است من او را به شمشیر زنم و ابو بکر چون سخن او شنید او را نیز شکی در دل آمد و مردم را در
اضطراب افکندند و علی علیه السلام چون اختلاف شنید مردم را حاضر کرد و گفت ای قوم نه حق تعالی در حال
حیات رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را گفت انک میت و انهم میتون و ممات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
کرده و موت رسول الله مردمان را یقین شد و عمر گفت که این هرگز آیت نشنیده ام پس ابو بکر و عمر گفتند البدار
البدار قبل البوار ای بشتابید بطلب خلافت از مردم بیعت بستانند پیش از آنکه علی و بنی هاشم از تجهیز
فارغ شوند و این کار بگیرند و از آن وقت در خلافت حریص شد پس بعضی را بفریب او و بعضی را بطمع امارت و
بعضی را بوعده تولیت و ولایت و بعضی را بطمع مال و بقیه بنی ساعده رفتند و بکار خود مشغول شدند و بعد از
سه روز بر سر قبر رسول صلی الله علیه و آله آمده بر قبر او نماز کردند و از جمله مطاعن و آنکه روات ثقات نقل کرده اند
که عمر در نبوت رسول صلی الله علیه و آله شک نموده و از آنجمله حمیدی در جمع بین الصحیحین این اعتراف کرده عمر روایت
کرده که گفت ما شککت فی نبوة محمد قط الا یوم الحدیبیة یعنی من هرگز شک نکرده بودم در نبوت رسول صلی الله علیه و آله مگر
شکی که در روز حدیبیه کردم و وجه شکم آن بود که حضرت فرموده بودم که ما را فتح مکه خواهد میسر شد بصلح قرار دادند
او با خود گفت اگر پیغمبر بود بصلح راضی نمیشد و بخدمت رسول آمده گفت نه تو گفتی که ما مکه خواهیم رفت و آن را
خواهیم گرفت حضرت فرمودند که هیچ گفته بودم که امسال خواهد شد گفت نه باین راضی نشده بنزد ابابکر رفت گفت

این مرد پیغمبر است گفت بلی گفت بار خیم گفت بلی پس چرا این سخنت اینی میشنوم گفت او تابع امر خداست و این سخن هم از
خداست پس ابی بکر گفت من هرگز چنین شکی در پیغمبری او نکرده بودم از آن روز که مسلمان شده ام تا امروز مشهور است
که ملا قطب الدین علامه شیرازی هر وقت پریشان میشد شعری میگفت و میگفت ادیبم و مسلمان میشوم و این بیت از سلیقی
از مردم میگرفت روزی شیخ او را در آن حال دید گفت تو یک کافر هستی که هرگز مسلمان نخواهی شد و از جمله مطاعن او آنکه
ثقات حتی صاحب کشاف و تفسیر حمیدی و جمع بین الصحیحین روایت نموده که روزی خطبه میخواند گفت هرکه مهر زنان
مغالات کند و از چهار صد درهم زیاده مهر نماید او را حد زنم و آنچه بر چهار صد افزوده باشد داخل بیت المال کنم زنی
حاضر بود برخواست گفت ای عمر کلام تو اولی القبول است یا کلام الله تعالی عمر گفت کلام تعالی زن گفت
خدای تعالی در کلام مجید فرموده وآتيتم احديهن قنطارا فلا تأخذوا منه شيئا عمر گفت کل الناس افقه
من عمر حتی المخدرات فی البیوت و بروایتی العجایز فی البیوت و در بعضی نسخ حتی المخدرات فی البیوت
و بروایتی [illegible] کلام پس [illegible] معنی قول عمر آنست که جمیع مردمان فقیه تر
از من حتی زنان در خانه ها پرده نشینان محجوب و در حجاب و بعضی از مخالفان عذر گفته اند که مراد عمر آنست که پیروی سنت
کنند در کمی مهر اگرچه بحسب شرع جایز است مهر بسیار ترک آن اولیست نظر بحال مردمان و در اینکه گفته تمام فقیه
تر یعنی تواضع کرده است و این عذر غلط است چرا که جایز نیست مرتکب فعل حرام شدن بجهت امر سنت
چه و اپس گرفتن مهر و داخل بیت المال کردن مشروع نیست و روایت هم منافات دارد و چه صورت که منع کرده
حرام ساخت آنرا گفت چگونه چیزی را منع میکنی که حلال ساخته است او را حق تعالی در کتاب خود حتی که
بر زبانش جاری شده از تواضع نام کرده و از مطاعن او آنکه حکم کرد بسنگسار کردن زنی که حامله بود و
ابوبکر حکم نمود برجم و بعد از ولادت و در جمع بین الصحیحین و ثانی در احمد بن حنبل از حسن بصری نقل نموده اند که حضرت
امیرالمومنین علیه السلام هر دو بار او را منع نموده که اگر زن گناه کار است [illegible] که در شکم او است چه
کار [illegible] دیوانه [illegible] حق تکلیف [illegible] نیست تا عاقل و هشیار شود و در هر دو مرتبه گفت
لولا علی لهلک عمر و این حکایات دلالت تام دارد بر کمی وقت معرفت عمر بچیزی از مسایل شرعی و عذر بدتر از
گناه جواب لا علمیت که شاید او خبر از حمل و جنون نداشته باشد و از جمله مطاعن او آنکه متعتان کانتا علی
عهد رسول الله وانا انهی عنهما واعاقب علیهما یعنی دو متعه بود در زمان رسول صلی الله علیه وآله و من از آن
هر دو نهی میکنم و اگر کسی که مرتکب آن شود او را عقوبت میفرمایم یکی متعه زنان دیگر متعه حج و در بعضی نسخها آنکه

ثُ کن

مث کن علی عهد رسول الله وانا انهی عنهن واعاقب علیهن متعة النساء ومتعة الحج وحی علی خیر العمل و متفق است که مسلمانان اتفاق
دارند که نکاح متعه در صدر اسلام شایع بود و بعد از آن عمر نهی کرد و مشهور است که در میان سنی و شیعه در مسئله متعه نزاع بود و شیعی
از سنی پرسید که تا رجعت متعه دلیلت چیست گفت قول عمر بن خطاب که در بعضی جا نقل کرده اند که کانتا فی زمن رسول الله
و انا احرمهما که اهم دلیل این است که او میگوید در زمان پیغمبر بود و پس پیغمبر بوده خدا او رسول حلال بوده ما دیگو من حرام
کردم تو هم سر برادر نبی تو خدا اینی و تو رسول خدا اینی چون چیزی را حرام میکنی و سنی بحث الزام یافت و ساکت شد
چه پیشی است که تابع رسول بودن که او حلال کرده خدا حلال و حرام و بروفق مقولها نقل کرده است از عمران بن حصین که گفت
نازل شد متعه در کتاب خدا و عمل کردیم با آن و با رسول خدا بود و جمیع صحابه میکردند و نشنیدیم که قرآن نسخ آن کرده باشد و پیغمبر
منع نموده باشد تا آنکه رسول خدا از دنیا رفت و در صحیح ترمذی مسطور است که از عبدالله بن عمر پرسیدند که چه میگویی در تمتع النسا
گفت البته حلال است و آن سوال کننده از اهل شام بود و پس باو گفت پدر تو نهی کرده است مردم را از آن
عبدالله گفت پدرم نهی نموده و رسول الله امر فرموده است من گفته رسول الله بجهت گفته پدر ترک نخواهم کرد و شارح مقاصد
و صاحب هدایه فقه حنفی نقل نموده اند که مالک را مذهب آنست که متعه حلال است و در کتب احادیث مذکور است
که ابن عباس و ابن مسعود و جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدری و سلمة بن الاکوع و مغیرة بن شعبه و جمعی کثیر از اصحاب
و تابعین اتفاق بر خلاف عمر کرده اند و فتوی میدادند که متعه مباح و حلال است و علما این را میکردند و میگفتند ما خبر که خود
از رسول خدا شنیده ایم و در حیات او بود نقیض او از وی شنیده و چون ثعلبی و طبری در تفسیرش نقل
کرده که حضرت امیرالمومنین علیه السلام میفرماید لولا نهی عمر المتعة ما زنی الا الشقی یعنی اگر نهی نمیکرد عمر متعه را هرگز
عمل بزنا واقع نمیشد مگر از بدبختی شقی و بعضی الا شفی خوانده اند بفاء که لفظ کم کرده که کمی از مردمان و [illegible] را
جار الله علامه در کتاب [illegible] الاخبار نقل نموده و یافعی در تاریخش حکایتی نقل کرده که مجلس [illegible] مامون خلیفه ندا کرد
بتحلیل متعه یحیی بن اکثم قاضی بنزد او رفت گفت متعه زنا است و تو امر بتحلیل او کرده گفت از کجا میگوئی گفت از آنکه
خدا گفته است والذين هم لفروجهم حافظون الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم فانهم غير ملومين فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك
هم العادون متعه ملک یمین است مامون گفت نه گفت پس زوجه است که میراث میبرد و فرزند او ملحق میشود
گفت نه گفت پس هرکه از شرایط ملک یمین با متعه تجاوز کند از جمله عادون خواهد بود دیگری از جمله عبدالله و حسن پسران
محمد حنفیه روایت میکنند که ایشان از جد خود علی ابن ابی طالب روایت میکنند که گفت پیغمبر مرا امر کرد که نهی کنم از
متعه بعد از آنکه امر بتحلیل او نموده بود پس مامون پشیمان شد و استغفار کرده و پوشیده نیست که هرکه اطلاعی بر فضیلت

ماهون باشند و مهارت او در فنون علم خصوصاً مسایل ضروریه دینیه بیداند که او بمجرد شنیدن این سخنان بیت
ازیجی مردود ملعون پشیمان نمیشود مگر آنکه تقیه یا تالیف قلوبی از غایی کرده بود پشیمان شده باشد شاید حرمت ابطال
دلالت بر معنای آن جاهل همین شاهد بس که متعه در زوجه داخل است و با انکار شرع [illegible] زوجه بودن مینمود
و چون ناشزه و صاحب کشاف در تفسیر این آیت گفته است فان قلت هل فیه دلیل علی تحریم المتعه قلت لالان المنکوحه
نکاح المتعه من جملة الازواج اذا صح النکاح و آن کلام از لوازم زوجیت نیست بلکه تابع مخالفت ناشزه است برزوجیت مثل آنکه
مخالفت حکم شوهر کند ناشزه و کتابیه نیز از این جهت میراث نبرند و حدیث زهریا علما صحیح نیداشته اند و او را دروغ
گو نوشته اند و [illegible] معارض و [illegible] حدیث که [illegible] از عمر نقل شده و چنانچه در صحیح [illegible] جابر بن عبدالله نقل شده
که گفت متعه میکردیم در عهد رسول الله و در زمان ابی بکر تا آنکه عمر ابن خطاب نهی کرد و در جمع بین الصحیحین از چندین
طریق نقل کرده که متعه مباح بود در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و در عهد ابی بکر و در بعضی از ایام عمر و او حرام کرده از
جمله مطاعن او آنکه روزی از کوچه میگذشت بجهت نهی از منکر از دیوار خانه درون رفت که صاحب خانه او را گفت
که کان خلافت پناه اگر یک گناه کرده ام تو سه کرده اگر از من یک مخالفت امر خدا صادر شده از تو چندین
مخالفت صادر شد اگر [illegible] و قبول نداری بشنو تا بگویم اول آنکه تجسس کردی و حق تعالی فرموده و لا تجسسوا یعنی
تجسس عیب مردم مکنید که حق تعالی عیب پوش است و دیگر حق تعالی فرموده و لیس البر ان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن
البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها یعنی خوب نیست از پشت خانها داخل خانه مردم شدن بلکه آنکس که از
خدا پرهیزد و داخل شوید در خانه مردم بجانب دراینه و تو [illegible] از دیوار در آمدی و [illegible] و تقوی
که خدا فرموده بنیاد نیاوردی و دیگر آنکه حق تعالی فرموده ان بعض الظن اثم و تو گمان بد در شان ما بردی و دیگر
ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا و تو تحقیق ناکرده بر سر ما آمدی و دیگر آنکه حق تعالی بندگان را امر نموده که
بی رخصت بخانه کسی داخل نشوند لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا اگر این خانه [illegible]
انس بکنی یا [illegible] آشنایی و انس و دوست [illegible] از ایام خانه نمی آید و دیگر آنکه حق تعالی فرموده و تسلموا علی
اهلها یعنی هر گاه بخانه کسی داخل شوید بر اهل خانه سلام کنید که در سلام سلامتی [illegible]
[illegible] آیند و [illegible] نیز قبیح است [illegible] که [illegible] امر بمعروف و نهی از منکر [illegible]
[illegible] پس [illegible] پیغام میکنند پس [illegible] تو اول [illegible]
پس [illegible] پیغام میکنند [illegible] دیگر آنکه تو جانشین رسولی [illegible] باشند [illegible]

دیگر آنست و جانشینی رسول بگیرد از اول مسئله یاد بگیرد و بعد از آن خلافت هوس کنی بهتر است یا آنکه تو تصحیح کنی [illegible]
فهاین کار را [illegible] باشی پس خلیفه خجل شد و از آن کس عذر خواست و [illegible] خوب گفته شده چون خلیفه [illegible]
بوده و [illegible] میخواست [illegible] و در دین واقع شود و اعتقادش این میزان قرار میگرفت و مجتهد صاحب است [illegible]
که کسیکه بجهت آن بوده [illegible] که اجتهاد در فعل حرام [illegible] کار که مخالفت کتاب خدا و سنت رسول
داشته باشد و مخالفتش از آن بود که چندین قباحت کرده بود [illegible] و از مطاعن او آنکه عطایی که رسول
خدا صلی الله علیه و آله [illegible] قرار داده بود [illegible] و بعضی را بر بعضی تفضیل داد
رسول صلی الله علیه و آله [illegible] و عرب [illegible] عجم زیادتی داد و [illegible]
و مخالفت امر خدا و رسول [illegible] گفته اند مجتهد بود و عقل رای خود میکرد [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] که اجتهاد در حالتی است که از خدا و رسول بیان نباشد [illegible] نص [illegible]
و عطایی که رسول [illegible] بعضی بر بعضی نبود بلکه [illegible] بجهت محبت و تالیف قلوب ایشان
[illegible] مخصوص ساخت و از این قیاس نمیتوان کرد و از جمله مطاعن او بدعتی چند است که در دین نبوی احداث
نمود و از آن جمله نماز تراویح است [illegible] چنانچه حمیدی [illegible] ابوهریره نقل کرده و گفته اتفاقا [illegible]
[illegible] در شبهای ماه رمضان بمسجد آمده دید که مردم بنماز نافله مشغولند فرمود که [illegible]
دیگر آمده [illegible] روشن کرده [illegible] تراویح [illegible] بجماعت [illegible]
مردمان نماز سنت را بجماعت میکنند [illegible] بدعت [illegible] یعنی [illegible]
که رسول فرموده [illegible] الصلوة بالیل فی شهر رمضان من النافلة جماعة بدعة [illegible] و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبیلها
الی النار و دیگر آنکه خراج [illegible] قرار داده [illegible]
[illegible] و آیت [illegible]
[illegible] دو سنت [illegible] حرام [illegible]
[illegible] مردم در سفر [illegible] تمام [illegible] مخالف قول خدا و رسول [illegible]
و بدعت از مطاعن او آنکه [illegible] صاحب کامل [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] بوده [illegible] بمقام [illegible]
[illegible] و آن نیز محل طعن است [illegible] رسول [illegible]

بیاهت [illegible] و دو سفر [illegible] به تقدیر مخالفت کرد رسول مخالفت فرموده است یعنی [illegible] و از مطاعن او دیگر آنکه غزالی
در کتاب اسرار الطهارة گفته است که عمر با آنکه خود خلیفه رسول است وضو ساخت [illegible] که در مطهره [illegible]
نصرانیان بود با آنکه شنیده بود که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده انما المشرکون نجس و با وجود نجاست کافر وضو ساختن
خلیفه رسول است [illegible] ساختن باعث استخفاف دین اسلام است و موجب تقویت دین کفار
خصوصا شخصی که عمر [illegible] خلیفه و مقتدا [illegible] و افعال و اقوال او [illegible] تابع شوند [illegible] سنت [illegible] بجای خود
این گونه چیزها [illegible] پسندیده [illegible] معلوم نیست [illegible] از مطاعن او دیگر آنکه گواهی مملوک را رد کرده و حکم نموده که در شرع
شهادت ایشان را قبول نکنند هرچند که بعضی بنده باشند که شهادتش [illegible] مقبولست باشد و دیگری از مطاعن
او آنکه حکم [illegible] نصر [illegible] نصرکنند [illegible] آورده [illegible] کنند [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] حرام [illegible] از جمله مطاعن او دیگر آنکه عباس [illegible]
فرستاد [illegible] ام کلثوم و آن حضرت قبول نکرد پس عباس گفت علی [illegible]
[illegible] عباس [illegible] آن حضرت [illegible] من [illegible] دختر [illegible]
عمر [illegible] روز جمعه [illegible] مسجد حاضر شد [illegible] شنید که عمر [illegible] بگفت
یا ایها الناس ان ههنا قائلون یعنی ای مردمان [illegible] از اصحاب رسول [illegible] رجلا
من اصحاب رسول الله قد زنی و هو محصن وقد اطلع امیر المؤمنین وحده فما انتم قائلون یعنی ای [illegible]
[illegible] از اصحاب رسول [illegible] زنی [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] تنها [illegible] اطلاع
یافته است شما [illegible] از جانب [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] احتیاج نباشد [illegible]
[illegible] عباس گفت [illegible] علی [illegible] عباس [illegible] امیرالمؤمنین
آمد [illegible] گفت [illegible] عباس گفت آن [illegible]
[illegible] گفت [illegible] من [illegible] خواهی [illegible] خواهی [illegible] حضرت [illegible] این دختر
[illegible] عباس [illegible] گفت [illegible] علی [illegible] حاضر کرد و گفت عباس [illegible]
[illegible] و لیکن بعضی [illegible] آنکه [illegible] صورت [illegible] دختر [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] بگفت هولاء بناتی هن
اطهر لکم فاتقوا الله و العلم عند الله [illegible] از جمله مطاعن او آنکه چنانچه [illegible] گذشت در [illegible] وقت [illegible]

در بای [illegible] که مسجد [illegible] عباس [illegible] ناودانی از بام خانه او [illegible] مسجد باشد روزی در وقت [illegible]
[illegible] آن ناودان [illegible] بود [illegible] و در غضب شد [illegible] آن ناودان [illegible]
[illegible] وقت [illegible] ناودان [illegible] بود [illegible] مسجد [illegible] از جهت [illegible] و بعضی از اصحاب [illegible]
[illegible] عباس [illegible] امیرالمؤمنین رفت [illegible] و حضرت امیر [illegible]
[illegible] مسجد آمده [illegible] ناودان [illegible] بجای خود [illegible] رسول خدا [illegible] ذوالفقار [illegible]
[illegible] و عباس گفت [illegible] داشته باشد چون [illegible] نگاه [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] مطاعن او آنکه حکم فرموده [illegible] شرب خمر [illegible]
[illegible] و قامت [illegible] از جمله [illegible]
[illegible] این جواب [illegible] اعتقاد کرده بود [illegible] مطاعن او آنست که
در وقت مردن خلافت را بشوری قرار داد چنانچه [illegible] گفت [illegible] یکی از این شش کس که علی
و عثمان و طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبدالرحمن [illegible] باشد خلیفه [illegible] هر یک از این شش تن [illegible]
که [illegible] امامت [illegible] تفویض این امر [illegible] عثمان خویشان خود را دوست میدارد و تمام
بیت المال را بایشان [illegible] حقوق مسلمانان را ضایع خواهد کرد [illegible]
[illegible] جماع [illegible] دوست میدارد [illegible] خلافت [illegible] محافظت [illegible] اگرچه شجاعت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] سعد وقاص [illegible] خلافت را [illegible]
[illegible] و [illegible] امامت [illegible] عبدالرحمن ضعیف [illegible] و خویشتن [illegible] خلافت
[illegible] علی [illegible] دوست [illegible] خلافت [illegible] تمام [illegible] گفت [illegible]
[illegible] مولای [illegible] آن [illegible] انکار [illegible]
تفویض این امر [illegible] گفت اگر عثمان و علی [illegible] اجتماع نمایند [illegible] ایشان [illegible] اگر
این شش کس [illegible] شوند [illegible] عبدالرحمن باشد تابع حکم آنها باید شد [illegible] آن بود که علی و عثمان
و عثمان اتفاق نکنند [illegible] عبدالرحمن از عثمان [illegible] دامادی و مصاهرت [illegible]
[illegible] بخلافت [illegible] ایشان [illegible] گردنش [illegible] اگر [illegible]
[illegible] انصاری و سرداران [illegible] گفت که این جمع را [illegible] روز مهلت [illegible] روز چهارم [illegible]

کرده باشند و شش کس باشند و چون علم یقینی داشت که عبدالرحمن علی علیه السلام را دوست ندارد و با عثمان محبت و دوستی
دارد و دوست داشت و اندیشه کرد که اگر ظاهرا خلافت را بعثمان رجوع نماید مردم او را ملامت کنند حیله کرد نزد عوام آنکه محل
ملامت نباشد و امیرالمؤمنین را محروم کرده باشد چه در آنحال که این وصیت نمود حضرت امیر از آن مجلس بیرون رفت
و بجماعت حاضران کرده گفت والله لا مکان الرجل لو ولیتموه امرکم لحملکم علی المحجة البیضاء یعنی بخدا که من میدانم مقام و قرب
ایزد او را اگر تولیت امر شما را او رجوع نمایم همه را براه راست دلالت میکند پس یکی از حضار مجلس گفت که
فما یمنعک منه یعنی هرگاه او را چنین میدانی پس چه مانع است که این امر را باو رجوع نمیکنی گفت اکره ان
اتحملها حیا و میتا یعنی مکروه میدارم و خوشم نمی آید که در زندگی و مردگی من و امام و خلیفه باشد و در روایتی
دیگر گفت لا اجمع لبنی هاشم بین النبوة والخلافة یعنی بنو هاشم را نبوت بس است جزوی خلافت
بایشان نمیرسد و گویند ولید بن عتبه گفت ای عمر تو خلیفه را از ما بهتر میشناسی آیا عثمان لایق این کار باشد
از روی قرشی و طغیانی گفت محبت او باو بنیان و دوستی را با آلی یعنی گفت طلحه مستحق این امر باشد گفت
اول یعنی که پیغمبر خدا او را برکشید بود و در صدر بود گفت علی را چون می بینی گفت لا یستخلفونه ولو
استخلفوه لاقامکم علی الحق وان کرهتم یعنی او را خلیفه نکنند اگر میکردید شما را براه راست
می آورد و اگرچه شما را ناخوش و مکروه طبع شما باشد عمر امیرالمؤمنین را مستحق امامت و خلافت میدانست
و علم یقینی میداشت که او مردم را براه راست می آورد و معترف بود که دیگران مستحق خلافت نیستند و او را
با دیگران شریک میگردانید و اینها محقق است که او میگفت لا تجتمع النبوة والخلافة فی اهل البیت واحد
یعنی جمع نمیشود نبوت و خلافت در یک خانه آن پس چون بنزد او نبوت و خلافت بهم جمع نمیشود
حضرت امیرالمؤمنین را در این شوری داخل میکرد و نمیدانست که حق تعالی خبر داده که خلافت و نبوت در یکجا جمع
میشود که ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم
ملکا عظیما و اگر کسی نیک تامل کند میداند که خلیفه بر حق در این عمل چه قدر عصبیت و تعلیه را ارتکاب نموده چه اول
هر یک از ایشان را بصفت قبیح نسبت داده بعد از آن بکسی تفویض نموده که مجموع صفات قبیحه است اول
حصر کرده در شش کس پس یقین عبدالرحمن قرار داده پس حکم کرده بکشتن هر که خلاف کند پس حکم نموده
بکشتن همه اگر از بیعت یک کس تاخیر نمایند باجتهاد دیشان تکلیف کرده مکلف ساخته که البته باید در سه روز
این اجتهاد تمام شود شاید مانعی بهم رسد و در زمان اجتهاد زیاده و کمی باشد چون مستحق قتل میشوند بمخالفت

عبدالرحمن و بعد

عبدالرحمن و ابن القتل میشوند تا شاید که شیطان در دست عمر سکنی یافته فکر تحقیق کرده ثابت شده و معلوم است هر مخالفت رسول
صلی الله علیه و آله نموده چرا که آنحضرت یقین امام را مفوض اختیار مردم نساخت و بیشتر قرار داده و اعتقاد شده
امیرالمؤمنین علیه السلام را وصی و جانشین کرده و بزعم اهل سنت بجهل اصحاب هیچ خلیفه نکرد پس او خلاف کرده رسول الله صلی الله
علیه و آله باشد و قسم مخالفت ابوبکر نموده چه ابوبکر یک کس را خلیفه قرار داد و او بشورا و اغراض نفسانی که داشت
بشوری انداخت و در میان شش کس که این همه عیب و نکات باعث نمود مقرر داشت و در یک مجلس همه و هم
مذمت شان نمود اول گفت رسول خدا از دنیا رفت و از این شش تن راضی بود پس از برای هر یک عیبی چند که نزد
خدا و رسول مذموم باشد ثابت کرده بجهت تاخیر بیعت کشتن و ریختن خون همه را مباح ساخت و حال آنکه جایز است که
و او که چیزی سانح شود و امری حادث گردد که تاخیر بیعت واجب آید پس چون حکم تو اکثر قتل ایشان و اکثار مجابه
رسول الله صلی الله علیه و آله و صیت این حکم الا استخفاف بدین و هتک حرمت شرع سید المرسلین و دیگر مطاعن
او دیگر ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مطاعن او شمرده و گفته که تعطیل کرد حکم خدای تعالی را و سبب تعطیل حکم خدای تعالی آنکه مغیره
بن شعبه زنا کرده بود و چون گواهان آمدند گواهی دهند سه کس گواهی دادند گواه چهارم را تعلیم کرد که گواهی نده و چون
چهارمین بتعلیم از شهادت ابا نمود آن سه کس را حد زد که گواهی دروغ داده اند و در این عمل سه امر قبیح از او بعمل آمده
یکی معطل ساختن حکم الله و حد زانی بر مغیره با آنکه بحسب شرع اجرا حکم الهی بر او واجب بود دیگر آنکه سه گواه
را که شهادت داده بودند بی گناه حد زدن و یکی مانع گواهی دادن آن گواه چهارم شدن و تابع هوای نفس گشتن
و رضای مغیره فاسق منظور داشتن و رضای خدا و رسول اختیار نکردن و وضع حد در غیر موضعش نمودن بعد از آن آمده بود
هر گاه مغیره را میدید میگفت میترسم که بواسطه تو سنگی از آسمان بر سر من فرود آید و قاضی القضات از اهل سنت
جواب گفته است که عمر نخواست که مغیره در میان مردم رسوا شود حیله کرد که حد را از او بگرداند و سید مرتضی قدس سره
جواب گفته است که آیا جایز است بجهت آنکه یک کس رسوا نشود سه کس را رسوا کنند و سه کس را حد زنند که یک کس
را از حد خلاص کنند و صرف حکم خدا و رسول واجب گردانیده باشند بحیله دفع کنند عذر بدتر از گناه جواب قاضی
القضات ملاحظه میکنند منکر نتوانند شد چه همه قبایح مذکور است و جواب این نمیدانند و اجود
مطاعنش آنکه حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء ذکر کرده که در حالت احتضار در وقت نزع میگفت
لیتنی کنت کبشا لقومی فسمنونی ما بدا لهم ثم جاءهم احب قومهم الیهم فذبحونی فجعلوا نصفی شواء
ونصفی قدیدا فاکلونی فاکون عذرة ولا اکون بشرا یعنی کاشکی من گوسفندی بودمی و مرا فربه میکردند

الا کسی که او از او بهتر بود شست … چون ایشان نزد من آمدند مرا میکشتند و نصف مرا بریان میکردند و …
کرت وقت دیگر زنده و چون مرا میخواهند عذاب نمایند یعنی بنجاست میشوم و در آتش می بودم که برین باز خواستی باشد
و زنده کرده شده و از من حساب روز گذشته خواهند و انتقام او کرده اعمال بد باشش آمده نزدیکست باآنچه حق تعالی
در قرآن مجید میفرماید بلکه همان معنی است که کفار چون نظر بحال و عاقبت اعمال خویش کنند خواهند گفت
کاشکی خاک میبودیم و آدم نمیشدیم و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا و عبد الله پرسش میکند که پدرم را
در حالت احتضار بحالی که از او بدتر نباشد دیدم فرستاد و علی را التماس نمود که نزد او حاضر شود و چون علی آمد گفت
التماس نمود که نزد او حاضر شود و چون علی آمد گفت التماس دارم که مرا حلال نمایی گفت دو مرد … ابطلب
و نزد ایشان اقرار کن که برمن تعدی کردی و بنا حق مرتکب این امر شدی تا ترا حلال کنم و دیدم که پدرم رو بدیوار
کرده ساکت بود بهیچ وجه متوجه علی نشد و باز از وی استحلال نمود او همان حرف اعاده کرد و دیدم جواب نگفت و علی
رو نهاده بیرون رفت جمعی از یاران آمده پدرم را بجهت … اشاره میکردند و بشارت میدادند چنان اتفاق شد که
نزدیک بود روح از تن برآید پس گفت لوان لی ملا الارض ذهبا و مثله معه لافتدیت به من هول المطلع یعنی
اگر تمام زمین از زر میبود و با او مثل او میبود فدا میکردم و بفقرا میدادم از هیبت مخوف آنچه می بینم و درین کلام مضمون
آیه ایست که حق تعالی فرموده لوان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعا و مثله معه لافتدوا به
من سوء الحساب یعنی و اگر باشد از برای آنانی که ظلم کرده اند بر دیگران تمامی آنچه در زمین از زر و نقره
و مال و نسل و باز مثل او از ایشان باشد هر آینه فدا خواهند کرد آن از جهت باز خواست و حساب روز قیامت
در تواریخ مسطور است که در آنوقت ابو لولو او را زخم زده بود عثمان آمده سرش را در کنار گرفت و گفت
بشارت است ترا آهی برکشیده گفت و یلی و یلی من النار یعنی … مرا وای برمن از
آتش دوزخ وای برمن از آتشی که افروخته می بینم پس آهی دیگر کشیده گفت الا ان لو کانت لی الدنیا
افتدیت بها من النار لما ابها یعنی آگاه اگر میبود تمام دنیا از من البته فدا میکردم همه را تا مگر
از آتش دوزخ خلاص شوم در وقت مردن آه و واویلا میگفت و آنچه در وقت مردن ابابکر بخود …
و به … نام خود صد بار آن میگفت تا ابا بکر ملحق شده از جمله مطاعن او وجه ساختن او ست بیعت
ابی بکر بر جمیع خلایق با آنکه خدا و رسول او واجب کرده بودند یا امر باو نموده آیا او …
خدا اعلم از خدا و رسول خدا بود یا آنکه خدا و رسول او را نایب خود ساخته بود که ابوبکر را …

کفته یا که

کفته یا که از است تمامی تفویض امر خود با او نموده بوده و او را بر خود حاکم ساخته که هر کرا خواهد بر ایشان سرکرده و سردار سازد و
که … دین امر تا که چنین بود که بعد رسول … رسول خدا و علی پیش روی مبارک او زنده تا بمرد و قطعا علی بیعت
ابوبکر … و حال آنکه رسول صلی الله علیه و آله آخر پیغمبران و خاتم مرسلین بوده و شریعت او همه شریعتها ناسخ و کامل
از نصاری و یهودی بجزیه قانع و راضی شد بحکم آنکه گفت متابعت من بر تمام قهر او و جبرا او بیعت و متابعت نکرد
کسی از ایشان او حکم بسوختن خانه فرمود و آتش بردر خانه هیچ یهودی و نصرانی نفرمود که … الا که دیگران بوده
از مهاجر و انصار چون سلمان و ابوذر و مقداد و اسامه ابن زید و غیر ایشان که بیعت نکرده بودند چرا آتش بر
در خانه احدی از ایشان نزده و این حکومت را مخصوص اولاد رسول صلی الله علیه و آله ساخته و اصل سنت …
… اصول عقاید … تجویز … نموده اند و تاویل آنچه مذکور شد فرموده رضای او را رضای خدا و رسول
اعتبار کرده اللهم احشرهم معهم یوم النشور و احشرنی مع محمد و آله … و از جمله مطاعن آنکه حمیدی
و جمع بین الصحیحین روایت کرده که مردی در وقت خلافت عمر نزد او آمده گفت من جنب شدم و آب
نیافتم مرا چه باید کرد پس عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر حاضر بود گفت ای عمر ترا یاد نیست که در
سفر ما هر دو احتیاج بغسل شده بود و آب نبود و تو نماز نکردی و من چون گمان داشتم که تیمم بجای غسل است همه
تن را بخاک … رسانیده بخاک غلطیده نماز کردم و چون بخدمت رسالت پناه آمدم تبسم نموده فرمود که یا عمار در تیمم
قدر است که دست را بر زمین زده پیشانی خود را بهر دو کف دست بمالد و هیچ … چون عمار این حکایت را نقل کرد
عمر گفت ای عمار … گفت … یعنی واگذاشتم ترا
… حق تعالی در قرآن مجید فرموده که فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا و از رسول خدا …
… که تیمم باید کرد و جمیع مردم حتی زنان در خانها دانند که ترک نماز جایز نیست
و تیمم … در سفر و حضر همراه پیغمبر خدا بوده … و بعد از آنکه خود را امیر المؤمنین گویند و مقتدای خلق دانند
… فتوی … است … فتوی داده
و دانستن … که حمیدی در کتاب …
که عمر ابن خطاب علیه اللعنة و العذاب عمرو عاص را عامل مصر کرده … مال بسیار جمع کرده … کس فرستاد که
… گفت قبح الله … عمر بن العاص … عمر ابن الخطاب و الله انی لاعرف …
… من خلیفه علی … یعنی زشت گرداند حق تعالی … عمرو عاص …

ابیه بود بگفت قسم که من دیده‌ام که هرکه امیه پیشتر همه روایت شده و پیش مغیره و شعبه این معنا را نقل نموده که [illegible]
گفت روزگاری که من عامل ابن خطاب باشم واقعه کرده‌ایم او و پیش او که یک قبایی که خشن پوشیده بود
[illegible] بعد برگردن او هر یک پیشتر [illegible] بود و عاص [illegible] جامهای ابریشمین و ناز و نعمت [illegible] بود او امثال
عمال و تابع او بابیه بود و ایضا عبد ابن [illegible] دیدیم از عمال کتاب نقل کرده که عمر در وقت خلافتش [illegible]
میرفت زنی از زنان قریش او را دید و گفت ای عمر ایست چون ایستاد آن زن گفت ای عمر [illegible]
[illegible] میگفتند یعنی تصغیر [illegible] بعد از آن عمر [illegible] ای امیر المؤمنین
[illegible] ای پسر خطاب از خدا بترس و در حال مردمان نظر کن [illegible]
[illegible] حکم ابن عاص که طرید یعنی رانده رسول خدا بود آنحضرت او را از مدینه دور کرده بود و
[illegible] و مروان که او نیز رانده رسول بود [illegible] کرده که از مدینه دور باشند ابوبکر و عمر
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] پنج [illegible] کرده بودند طلبیده و دو هزار [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] استقبال کرده [illegible] ایشان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ساخته بود استرجاع نمودم [illegible] صاحب رای [illegible] کردانیده در تعظیم و احترام
[illegible] کذاشت [illegible] در میان قریش [illegible] آنحضرت او [illegible] داده در روز اول صد هزار [illegible]
[illegible] و عطا نموده و در روز دیگر صد هزار دینار بحکم ابن عاص داده و این حکایت [illegible]
[illegible] فرموده رسول صلی الله علیه و آله [illegible] و ما ینطق عن الهوی [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] آن [illegible] از مدینه دور کرده بود مخالفت و مخالف فرموده آیت [illegible]
مطعیان و این مخالفت همین کفر محض [illegible] و هم منکر بودن و اظهار بشاشت نمودن [illegible]
[illegible] کرده بود [illegible] کفر صریح و این [illegible] سیوم الحق تعالی در قرآن مجید میفرماید [illegible]
یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله ولو کانوا آباءهم او ابناءهم
او اخوانهم او عشیرتهم یعنی نیابی گروهی [illegible] بروز باز پسین که ایشان
دوست [illegible] دوست دارند هر که خلاف کند با حق تعالی و رسول او و اگرچه باشند آن مخالفان پدران یا
پسران یا برادران ایشان یا خویشان و یا [illegible] کافران و منافقان و مخالفان دوست [illegible] معلوم است
که دوستی [illegible] ظاهری و باطنی [illegible] که خلاف فرموده خدا و رسول نموده دشمنان دین [illegible]

[illegible]

رسول صلی الله علیه و آله [illegible] داشته باشند تعظیم و تکریم [illegible] اموال مسلمانان را [illegible]
[illegible] و مردم [illegible] ظاهر [illegible] باشد [illegible] این عمال [illegible] خلیفه [illegible]
ایمان درست [illegible] غلامان ترک و ختائی [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] بر مسلمانان [illegible] نواحی عراق و حجاز و تمام [illegible]
[illegible] ملک [illegible] ایشان تنگ شد و [illegible] جواب رفت [illegible]
[illegible] که هر کلاه [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] کلاه [illegible]
[illegible] زمان جاهلیت [illegible] کفر این [illegible]
[illegible] تا آنجا که [illegible]
عثمان از [illegible] غلامان [illegible]
[illegible] مطاعن جواب [illegible] عثمان [illegible] و صلاح [illegible]
[illegible] صدقات [illegible]
[illegible] ابی بکر و عمر [illegible]
[illegible] عثمان [illegible] اعتبار [illegible] که [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] جواب [illegible]
[illegible] مطاعن [illegible] عبد الله بن مسعود و قاری قرآن [illegible]
زید بن ثابت [illegible] مصاحف قرآن [illegible]
[illegible] عبد الله بن مسعود مصحفی [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] عثمان [illegible] مصحف
[illegible] احادیث نقل [illegible]
[illegible] ابن مسعود [illegible]
[illegible] چون خبر بعایشه رسید گفت اقتلوا احراق المصاحف یعنی [illegible] سوزنده مصحفها را
[illegible] عبد الله بن مسعود [illegible] اطلاع بر مصحف او [illegible]

وبعضی گویند مروان بن حکم و زید بن ثابت که کاتب بود و حکم کرد که از جمیع مصاحف نسخه برداشتند و هر تصرفی
که خواستند کردند و باقی را در دیگهای بزرگ ریختند و بعد از آن به آتش انداختند تا احدی از آن مصاحف اطلاع
نیابد ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم و ابن ابی الحدید نقل کرده که ابن مسعود و عمار بن یاسر وصیت نمود که عثمان بر جنازه
او نماز نکند و عمار را بعضی بر او نماز کرده و دفنش کردند و چون خبر بعثمان رسید بسر قبرش آمده عمار را خطاب کرد که
کرتا بدین وصیت کرده بود که مرا اعلام نکردی عمار گفت مرا وصیت کرده بود که عثمان آگاه نشود و این امر زیادتی غضب با
عمار نیز کرد چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی ایضا ابن ابی الحدید در شرح و علامه در منهاج نقل کرده‌اند که چون خبر بیماری
عبد الله مسعود بعثمان رسید بعیادت او رفت و بر بالینش نشسته پرسید که چه چیز است شکوه تو و از چه چیز در
آزاری گفت شکوه من از گناهان منست گفت دیگر چه میخواهی و چه آرزو داری گفت آرزو میکنم بغفران و رحمت
الهی عثمان گفت میخواهی بجهة تو طبیبی طلب کنم گفت طبیب مرا بیمار کرده گفت میخواهی عطایی که از تو باز گرفته بودم
بگویم که بدهند گفت منع کردی عطا از من در آن وقت که مرا بآن حاجت بود و در وقتی که من عطا نمیگیرم که از تو مستغنی‌ام
گفت چون ترا بآن احتیاج نباشد بکار فرزندان تو بیاید گفت فرزندان مرا رزقشان بر خداست اگر خواهد
بدهد گفت یا ابا عبد الرحمن از برای من استغفار کن و از حق طلب آمرزش نما گفت از خدای تعالی طلب می
نمایم که روز قیامت حق مرا از تو بازخواهد پس عثمان از بالین او برخواست و بیرون رفت و بعد از آن وفات یافته او
بجوار رحمت الهی پیوست و اکثر علما و اهل سیر نقل کرده‌اند که قبل از این آزار و اهانت بسیار بابن مسعود در اهل
زمانه بر او رسیده بود اگر چه او بر من رسیدی و دیدی که بوذر مرده است بر او نماز کردی و در وقتش حاضر نبودی و حال آنکه
من او را فرستاده بودم و مغضوب من بود و الحق ملکی نگذاشت که هیچ طعن برابری این نمیکند و یکی دیگر از طعنها
او آزار و اهانت عمار یاسر رسانیدنست و آن چنانچه اعثم کوفی و غیره در تاریخ ذکر نموده‌اند چنان بود که چون
تعدی و ظلم او و غلامان او از حد گذشت جمعی از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله فراهم آمده گفتند اولی آنست که او را
از قبایح او اعلام نموده نصیحت کنیم و اگر پشیمان شود و ترک اعمال ناشایسته کند فبها والا فکری باید کرد و هر چه نه بر وفق مذهب
کرده بود در کاغذی درج کردند و خواستند که باتفاق نزد او روند و کاغذ را بدست او دهند باز مصلحت دیدند که چون
ما از دو شنیده‌ایم که او دیگر بگوید رسول در شان عمار فرموده که خلطت ایمان با گوشت و خون عمار و ایضا فرموده که بهشت
مشتاق است علی و عمار و سلمان و بفضل و بزرگی عمار اعتراف دارد و اولی آنست که این نوشته را عمار باو رساند و
بتکلیف اصحاب رسول عمار آن کاغذ را بخانه او برده وقتی رسید که از در حرم خانه بیرون می‌آمد چون چشمش

بر عمار افتاد

بر عمار افتاد و گفت یا ابا الیقظان کاری داری گفت مرا کاری نیست لیکن جماعتی از اصحاب رسول فراهم آمده چیزی نوشته‌اند
که مطالعه کنی چون کاغذ از دست عمار گرفت و سطری چند خواند در خشم رفته کاغذ را بر زمین انداخت عمار گفت این
کاغذ اصحاب مصطفی است میفرستادند و در آن تامل کن و مرا بگذار خود و در آن عثمان گفت دروغ میگویی و غلامان را امر کرد
که عمار را بزنند و از هر طرف چندان مشت و چوب بر عمار فرود آمد که بر زمین افتاد و خود بر سر عمار دوید و لگدی چند بر
شکم عمار زد و علت فتق او را ظاهر شد و بیهوش گشت و اقربای او خبر یافته او را از آنجا بردند و از آن وقت تا نصف
شب دیگر بیهوش گشت و چهار نماز از او فوت شد و چون بهوش آمد وضو کرده نمازها را قضا نمود و این عمل هم
موجب زیادتی رنجش اصحاب رسول شد بلکه جمعی از این عمل استدلال کردند بر باطل بودن خلافت او چه هر که
از معدودان و مقبولان حضرت رسالت پناه باشد و این قسم ظلمی نسبت باو واقع شود یقین است که عثمان ظالم است
و ظالم بموجب فرموده خدا که الا لعنة الله علی القوم الظالمین مستوجب لعنت است نه مستحق امامت و یکی دیگر از
مطاعن او که بجانشین در اخراج نمودن ابا ذر است اهل سیر نقل کرده‌اند که روزی مبلغی کلی از مال بیت المال در مجلس
عثمان حاضر کرده بودند که در میان مردم قسمت کند بحسب اتفاق ابا ذر نیز همچنان آن مجلس آمده بود عثمان به ابا ذر گفت هیچ
میدانی که این زر چیست گفت نی گفت صد هزار درهم است در این عطاها میبرم که کسی دیگر بیاید که بر سر آن نهم و بدهم ابا
ذر گفت امروز قسمت ولیکن یاد داری که یک جزوی بخدمت رسول صلی الله علیه و آله رفتیم و دیدیم که هیچ و دو نگه
بجهة میراث کرد که از وجه او پرسیدم و سبب حزن و غمش را فهمیدم خوش شد وقت و غم و اندیشه‌اش سبب و دیگری چیز
پنهان پرسیدم فرمود که هیچ بیت المال ایجی قسمت نمودم و چهار دینار باقی مانده بود و مستحق کسانی که حاضر نبود
که باو تسلیم نمایم از آنجهة محزون بودم و الله قبل از این بمصرف رسانیدم به سبب او سرورم پس عثمان متوجه کعب
الاحبار شده گفت یا کعب چه میگویی اگر امامی مالی را که بعضی از بیت المال بمستحق رسانده و بعضی را حفظ نماید تا محتاج دهم
هر که باشد در صرف نماید کعب گفت حرجی و باکی نیست ابوذر گفت یا کعب تو احکام شریعت را نمیدانی و آیه الذین
یکنزون الذهب والفضة را نخوانده که معنیش آنست که آنانی که طلا و نقره را جمع میکنند و در راه خدا انفاق نمیکنند
ایشان را بعذاب الیم بشارت ده پس عثمان بابوذر گفت این بجهة مصاحبت رسول از تو معاف نمودم اگر
بار دیگر در حضور من چنین حرفها بگویی ترا بجزای آن رسانم ابوذر گفت تو بکشتن من قادر نیستی لیکن رسول خدا مرا
اخبار نموده که چون آل ابی العاص بسی تن رسند قرآن را برای خود تاویل نمایند و دین را تباه کنند و ترا که مرا بسوی ارض بلاد
اخراج نمایند عثمان از جمعی که حاضر بودند پرسید که شما شنیده‌اید بجهة خاطر عثمان تکذیب او نمودند عثمان گفت

حتی رسول خدا گشته تا از این تحقیق نمایم که ابوذر صادق است یا کاذب چون حضرت امیر حاضر شد گفت یا ابا الحسن آنچه ابوذر
میگوید تو از رسول صلی الله علیه و آله شنیده آنحضرت فرمود که من از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت ما اظلت
الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر صحابه که حاضر بودند تصدیق امیر المؤمنین کردند ابوذر گریست و گفت
الحمد لله من دروغ گو نیستم عثمان گفت یا اباذر بحق رسول خدا بگو که کجا میخواهی که اقامت نمایی و از کجا کراهت داری
گفت در حرمین میخواهم که ساکن باشم و بعبادت حق تعالی قیام نمایم که رسول خدا مرا خبر داده که ترا از حرمین بیرون خواهند
کرد و نخواهند گذاشت که ترا در یکی از این دو حرم مقام باشد و ترا بربذه خواهند فرستاد و تو آنجا تنها زندگانی خواهی کرد و
تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها در عرصه قیامت خواهی دید و تنها به بهشت داخل خواهی شد و چون از دار
فنا بعالم بقا خواهی رفت جمعی از عراق خواهند رسید و ترا تجهیز و تکفین خواهند نمود و رسول خدا در غزوه تبوک مرا از این
احوال مطلع ساخته بود پس عثمان امر نمود تا اباذر را از مدینه اخراج نمایند و بر شتر برهنه سوار کنند و بربذه فرستند
و منادی ندا کند که کسی او را تشییع نکند و بجانب او التفات ننماید پس ابوذر را چنانچه حکم شده بود بر شتر برهنه
سوار نموده شخصی را با او همراه نمودند که بربذه رساند ولیکن در حین اخراج امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام
و عبد الله بن عباس و عمار و مقداد با او سوار شده همراهی او نمودند و مشایعتش کردند هر یک از ایشان سخنی بر تسلی خاطر حزین
و دل غمگین او گفتند و بمدینه برگشتند و ابوذر وصیت میکرد و ایشان بسیار گریستند و او را وداع کردند و او با
دختری که داشت در ربذه در بیابانی بغایت عجیب و هولناک و مأوای وحوش شد از هر طرف تا آبادانی چند
و پنج فرسخ راه مقیم شده و تمام آنجا ساکن بود و از آن آب شور و علف صحرا نشد کافی نمیکند تا مرض شدید در
حین نزع دختری که داشت دختر پیش بگریست و گفت در این صحرا تنها و بیکس و بی مددی چگونه تجهیز و تکفین تو
نمایم گفت ای دختر دل فارغ دار که بعد از مرگ من قافله از جانب عراق میرسند و از آن میان مردی عزیز که
نفس مرا کفن خواهد کرد پس چون ابوذر رحلت نمود دختر منتظر بود که قافله از راه عراق رسیده دختر بر سر راه
رفت و گفت ابوذر غفاری صاحب رسول ملک جبار از دار فانی بجوار رحمت خدای غفار واصل شده و مردم
قافله چون نام او شنیدند از مرکبان فرود آمده بگریه در آمدند و مردی از جمله آنجماعت بمراسم غسل و کفن اشتغال نموده
ابوذر تکفین کرده احترام تمام او را دفن نمودند و بعضی روایت کرده اند که ابوذر غلامی داشت و او را گفت مرا کفن
کنید و بر سر راه بگذارید تا جماعتی که برسند شما را بگوئید من چه نمایند ابن مسعود با جمعی از عراق رسیدند ابن گفت
صدق یا رسول الله که گفت ابوذر تنها زندگانی کند و تنها میرود و تنها محشور شود و بر او نماز کرده دفنش نمودند و بعضی روایت

نموده اند که هنوز در حالت نزع بود که قافله رسیده و مالک اشتر در آن میان بود چون ببالینش آمدند گفت بشارت باد
شما را که رسول خدا فرموده بود که جمعی از دوستان خدا ترا دفن خواهند کرد پس رو بآن جمع کرده گفت که اگر یکی از شما
در منصب بنا امل نداشته باید در آن میان یک کس گفت من اینچنانم گفت تو ردای خود مرا کفن خواهی کرد پس
آن جمع بتکفین و تغسیل او قیام نمودند ابن مسعود هم رسیده در دفنش مدد فرمود و نماز بر او گزاردند و بمدینه آمده کاوی او را
مشهور بردند و او وصیت و ظالم بر او در روز قیامت جواب باید گفت و از جمله مطاعن و آنکه عبد الله بن سعید
بن العاص را والی مصر کرد و آن فاسق شارب الخمر ظالم تعدی بسیار بر مردم مینمود تا اهل مصر از ظلم بی طاقت شده
جمعی نزد عثمان در مدینه بود اتفاق نموده گفتند یا خود را از خلافت عزل کن یا عمال و حکام را تبدیل نما که مسلمانان
از تعدی حکام تو بی طاقت شده اند کار بجان و کارد باستخوان رسیده بعد از گفت و شنید مقرر شد که محمد بن ابی بکر
بمصر رود و میان مردم مصر و عبد الله امین و ناظر باشد ظلم او را رفع نماید در وقتی که بوداع امیر المؤمنین علیه السلام
آمده بود با او گفت در این راه بر حذر باش که متعلقان عثمان قصد قتل تو خواهند نمود و مشکل که تو بمصر داخل شوی چون قریب
بمصر رسیدند و چون محمد با رفقا در راه با احتیاط میرفتند روزی جمازه سواری دیدند بر هیئت گریختگان از دور رسیده که
بکسی و بکجا میروی جوابهای پریشان داد او را از شتر بزیر آورده و تفحص نمودند در میان قربه خشک شده او کتابی
یافتند و چون خواندند نوشته بود من عثمان الی عبد الله اذا اتاک محمد فاقتله و قر علی عملک و احبس
المتظلمین حتی یاتیک رأیی یعنی این کتابت از عثمان بجانب عبد الله بن سعد است چون محمد بن ابی بکر
بتو رسد او را بکش و حکم او را باطل دان و بر حکومت خود باش و متظلمان را حبس کن تا وقتی که من حکم چه کنم
پس محمد و مردم مصر برگشته بمدینه رفتند و کتابت را بعثمان نمودند گفت مهر مهر منست اما من ننوشته ام
و مهر کرده ام و در وقتی که چون محمد با مردم بمدینه رسیدند عثمان بر منبر بود محمد پیش رفت و گفت چگونه روا میداری کسی
دعوی اسلام کند و امانت مردم نماید و پی مرده قصد کشتن برادر مسلمان کند عثمان گفت قتل آنکس واجب پس آن کتابت
بر ملا خواندند عثمان گفت مروان نوشته است گفت مروان را تسلیم کن گفت من هرگز این کار نکنم پس مهاجر
و انصار بکشتن اتفاق کردند و عثمان از منبر بزیر انداخته بخانه گریخت و در بیت خانه او را حصار کردند و آب از او
منع کردند و آخر صحابه رسول از مهاجر و انصار بخانه او رفته و باتفاق او را کشتند و گفتند او را کشتیم در حالتی که
کافر بود و بعد از سه روز در گورستان یهودان بخاکش کردند و معاویه در ایام حکومت آن منع را در گورستان
مسلمانان داخل نمود و عجب آنکه اجماع روز سقیفه حجت و این اجماع باطل در آن اجماع هر کس بود در این اجماع

سعید کس از صحابه رسول بودند و ابطا طعن او اینکه تعطیل حدی نمود که بر عبید الله بن عمر خطاب واجب شده بود که عبید الله
بن عمر خطاب واجب شده بود که عبید الله هرمزان را کشت بعلت اینکه او را متهم ساخت در بیعت با ابولؤلؤ در کشتن
و حال آنکه او را در کشتن عمر دخلی نبود با آنکه امیرالمؤمنین او را گفت که هرمزان مسلمان بود و عثمان تغافل کرده جزای
قتل کرد فی فدیه قرار نمود و وارث هرمزان انزجر از مدینه آمدند و طلب کردند کسی بفریاد ایشان نرسید با آنکه نزد
عمر شده بود که عبید الله هرمزان را کشت و گفت مرا ابولؤلؤ کشته است ثم عبید الله را بدست صاحب خون دهید
و مسلمانان خواستند که عبید الله را در عوض هرمزان بکشند او عذرها آورد و عثمان تغافل کرد و از این قسم طعن یعنی تعطیل حدود
عثمان بسیار است چه ولید هم شراب خورد و چندین کس گواهی دادند که او را دیدند مست بود و قی کرده و چنین
انگشتری سعید بن العاص چون مست و متحیر بود از دستش بیرون کرده نزد عثمان آوردند و در حد مرده تغافل نمود
و او کرد حدود [illegible] طعن شمارند خود [illegible] و گذشته که حال [illegible] او را استحقاق او هم [illegible] رسیده باشد جایی
اهل سنت [illegible] ترک این طعن [illegible] و جمعی هم رسانند اما در امام [illegible] نباید خود واجب [illegible] باشد
[illegible] که تشکیک بر زنند [illegible] باشد چو [illegible] خلیفه سیم از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله [illegible] نماز [illegible]
[illegible] دفن او و دفن و مسلمانان نمایند و [illegible] بنا کنند [illegible] و [illegible] احکام الهی آن [illegible]
کند که [illegible] آن [illegible] باشند و نماز کند [illegible] این چنین [illegible] او [illegible] وجود [illegible]
جراتش بر مخالفت احکام الهی و سنن حضرت رسالت پناهی [illegible] مردی [illegible]
و چون شش ماه شد فرزندی آورد و چون در مجلس عثمان مذکور شد حکم کرد که او را [illegible] سنگسار کنند و چون
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن مطلع شد منع فرمود و عثمان را گفت حق تعالی در قرآن مجید فرموده
وحمله وفصاله ثلاثون شهرا یعنی مدت حمل و شیر دادن طفل سی ماه است و دو سال مدت
شیر خوردن باشد شش ماه بجهت مدت حمل بماند و فصاله فی عامین یعنی از شیر جدا کردن دو سال است پس کم
حق تعالی مدت حمل شش ماه گفته باشد تو چرا [illegible] سنگسار می‌فرمایی و چون عثمان از حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام این دلیل را شنید گفت [illegible] عثمان الا ان [illegible] یعنی چیزی که نزد عثمان [illegible] است که [illegible]
و [illegible] سنگسار کنند [illegible] چه کار است هرچند جمع کننده قرآن باشد و کجا نوشته باشد و من یقتل
مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما یعنی هر که بکشد
مؤمنی را پس جزای او جهنم است که همیشه در آنجا باشد و غضب الهی و دوری او و مهیاست از برای او عذابی بزرگ جایی

دیگر اینکه

و [illegible] باشد که حکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی آنکه حکم نکنند بآنچه حق تعالی فرو
فرستاده است پس ایشان کافرانند و جای دیگر فاولئک هم الظالمون و جای دیگر فاولئک هم الفاسقون و عثمان
حکم بخلاف فرستاده خدا کرد و خود را جانشین رسول و امام دانست و ایضا در جمع بین الصحیحین نقل شده است که امیرالمؤمنین
علیه السلام با عثمان سال [illegible] حج کرده و عثمان نهی نمود از تمتع امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] عثمان با آنحضرت گفت
من مردم را از تمتع منع کنم تو [illegible] فی آن [illegible] در جواب فرمود که من هرگز سنت رسول خدا را بگفته کسی ترک
نکنم و ایضا در جمع بین الصحیحین آورده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در منی و عرفات نماز را دو رکعت میگذارد و شیخین هم موافقت
رسول در این امر نموده‌اند و عثمان در اول خلافتش متابعت او نمود و چون دید که حکومتش مستقل است او
مخالفت کرده با تغییر حکم آن نماید از پیش خود و نماز را تمام میکرد و [illegible] قصر را برطرف نمود و عبد الله بن عمر هم حکایت کرده با
رسول الله و در خلافت ابوبکر و عمر در منی نماز را تمام نکرد و دو رکعت میکردیم و بعد از آن با عثمان بحکم او چهار رکعت
کردیم و ایضا در جمع بین الصحیحین از چندین طریق نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر نماز را قصر میفرمود
و عثمان تغییر و تبدیل شریعت نموده حکم کرد که کسی قصر نکند و ثعلبی در تفسیر خویش نقل کرده است که از عثمان مرویست که در قول
حق تعالی ان هذان لساحران لحن است و این غلطیست که در قرآن چون زبان ایشان راست خواهند کرد پس کسی
گفت چون میدانی که غلط است چرا درست نمیکنی و تغییر نمیدهی جواب گفت بگذارید که حلال خود باشد که این غلطیست که حلال
حرام نمیکند و حرام را حلال نمیکرداند و علامه حلی در نهج الحق و نهج المسترشدین این را که مذکور شد از مطاعن عثمان شمرده و بعضی از
فضلای اهل سنت در جواب گفته‌اند که چون عثمان را واجب بود متابعت رسول در قرآن تصحیح آن کرد و چون بر
علمای چنین دیده بحال خود گذاشت و میرزا مخدوم شریف در حقایق الحق نوشته که بعینه این جواب را از فضلا بجواب
... کرده در خراسان گفته شده که کسی گفت چرا تغییر کرده و قبل از آن راست کردن نتیجه ... ... گفته که ... دوار
... دیده و گفته چرا نقل ... کجا ... گفته که ... قرآن ... آن ... ... که عامه طعن ...
حرف عثمان اگر گفت در قرآن لحن است و عبارت قرآن موافق قواعد نحوی نیست و غلط و قرآن ... که از فصاحت
... است و تمام ... باید که تصحیح آن چرا نکرده است و در تفسیر مجمع البیان چنین جواب گفته که
این لغت ... لغت بعضی از عرب است و حفص این خوانده است و ابو عمران ... ... و قرائت ...
... تمه کلام در این مقام حواله بتفاسیر کلام است و ایضا در جمع بین الصحیحین مسطور است که مردی عثمان را ... کرد
بود و ... او ... و مقداد حاضر بود ... آمده سنگریزه که آنجا ریخته بود برچیده ... و در روی او ... میزد

بالکه معتقد او مردی عظیم الشان بزرگ منزلت بوده و در شان او احادیث از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست این
عمل معتقد و دلالت برآنکه عثمان مستحق آن مدح نبوده و او را لایق آن نمیدانسته که کسی او را مدح کند با وجود آنکه صحابه مدح
یکدیگر میکرده اند و از مطاعن او اینکه جرأت بر آزار رسول صلی الله علیه و آله و مخالفت حکم او میکرد تا بجایی بود در تفسیر قول حق
ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی پیش آنست که جایز نیست هیچ احدی را که بعد از پیغمبر زنان او را در
قید نکاح آرد و زنان او برامت حرام موبد اند آورده که از سدی که از روات حدیث است نقل نموده که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله زنان ایشان را بعقد نکاح در آورده عثمان با طلحه گفت مرا محمد زنان ما را بعقد نکاح در می آورد
ما شوایم زنان او را بخواهیم و اعده که چون بمیرد ما زنان او را ترویج خواهیم نمود و من ام سلمه را خواهم خواست پس طلحه گفت
چه بهتر من نیز عایشه را میخواهم و بعد از این گفتگو حق تعالی آیه ان الذین یوذون الله ورسوله لعنهم الله
فی الدنیا والآخرة نازل ساخت و رسول او گفت که ایشان آگاه گردانید و از طریق حرف زدن عثمان و طلحه معلوم
کراهیت داشته اند از آنکه رسول زنان ایشان را عقد میکرده است و در خاطر داشتند که بمقام انتقام در کشند
و این مرتبت در ایذاء و اهانت آنحضرت و آیه که حق تعالی بعد از آن فرستاده نیز دلالت بر این دارد و کسی که نقل
این حکایت کرده دیگری جز معتبر اهل سنت است در تفسیر و شایسته که یکی از کتابهای نفع یعنی معروف تو شک
و من تو از آن یاد کرده که گویند شخصی مثل او را یاد کرده و مثل حدیث که شاکند چون میان دعوا رسیده و من شک داشته
فوق شده کسی که این کلام را گفته و قتل شده بنابرین اهل سنت باید که از دیگران نرنجند که خود این کلام را نقل میکنند
و در کتابهای خود مینویسند و ایضا از مطاعن او اینکه چون رسول صلی الله علیه و آله فتح بنی نضیر نمود عثمان بخدمت امیرالمؤمنین
علیه السلام رفته گفت رسول خدا اموال غنایمت را بر مسلمانان قسمت میکند و فلانه زمین ایشان معطل است بیا از زمین ایشان
اگر بتو دهد مرا شریک کن و اگر بمن عطا کند ترا شریک کنم و باز پشیمان شده پیش سبقت کرده بخدمت رسول صلی الله علیه و آله
رفته زمین را طلبید و چون زمین با و عطا کرده شد از قول و قرار خود برگشته بشراکت امیرالمؤمنین راضی نشد و حضرت امیر
گفت رسول خدا میان ما و ترا شنیده زمین را شراکت داده و دست قبول نکرد گفت پس بیا تا از رسول صلی الله علیه و آله
بپرسیم گفت بمحاکمه رسول الله راضی نیستم کی از صحاب و حاضر نمیشوم و پسر عمش علی ابن عم اوست میترسم که از برای او
حکم کند حق تعالی این آیه را نازل ساخت که واذا دعوا الی الله ورسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم معرضون
تا اینجا که اولئک هم الظالمون یعنی هرگاه ایشان را میخوانند بسوی خدا و رسول که محاکمه کنند از آن اعراض میکنند تا
شنیده که آیه نازل شده است اقرار کرده و امیرالمؤمنین را شریک ساخت و این حکایت را نیز سدی از جمهور اهل سنت

نقل کرده

نقل کرده و در تفسیر آن آیت که ویقولون امنا بالله وبالرسول تا آخر آیات و مضمون آیات آنست که جماعتی میگویند
ایمان بخدا و رسول آورده ایم و اطاعت و فرمان برداری خدا و رسول میکنیم و بخلاف آن عمل مینمایند و مناسب این حکایت
را نقل کرده و این حکایت نیز بعینه مثل حکایت سابق است و از مطاعن او آنکه سدی در تفسیر قول حق تعالی یا ایها الذین امنوا
لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض آورده که در روز احد چون شکست باهل اسلام
افتاد عثمان با طلحه گفت من بشام میروم که آنجا صدیقی دوست یهودی دارم و در امان او در آیم از او امان بگیرم که مبادا یهودیان
بر ما مسلط شوند و طلحه با او گفت من نیز خود را بشام میروم که آنجا صدیقی از نصاری دارم در امان او در آیم که بترسم نصاری بر
اهل اسلام مسلط باشند سدی بعد از نقل این حکایت تکلم آن عبارت نموده که مراد او احدهما یهود والآخر نصاری
یعنی که از این دو شخص اراده داشت که یهودی شود و دیگری میخواست که بدین نصاری در آید پس حق تعالی این آیه را نازل
ساخت که ویقول الذین امنوا اهؤلاء الذین اقسموا بالله جهد ایمانهم انهم لمعکم حبطت اعمالهم
یعنی که این دو شخص آنکسانی که میگویند که ایمان بخدا و رسول آورده و قسم بخدا و رسول میخورند که متابع و کتاب او ایمان آورده
و با تمام بجهت تعالی که وزیده اند و شنیده که ایشان را خبر رسیده در اهل اسلام وارد کشوده اند در رفتن بجانب شام اعمال
ایشان ساقط شده و از عملی اینکه شبیه که باعث رضا و خشنودی خدا و رسول میتوانست شد باطل گشته و اثری از وفا نماند
و ابن طاوس در طرایف میگوید اگر خواهنده مطاعن خلیفه حضرت عثمان بن عفان اطلاع باید در تفسیر سدی و در تاریخ
کی متفق نوشته و دیگری واقدی نظر کند و این سه کتاب را مطالعه نماید که با وجود تعصب در آن مذهب بتغییر آنها
راضی نشده اند و آنقدر از کلمات حق بر زبان ایشان جاری شده که ما فوق آن متصور نیست طعن دیگر که ابن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده و گفته این طعنی است که اجابتش لکلاه از احوال صحابه رسول ظاهر میشود که جمیع آنها
بیزار و دلگیر بوده اند و تصدیق او میکرده اند چه او را بعد از قتل سه روز نگذاشته اند دفن کرده و دفنی که دلالت بر گمان
و فتنه کنند و مردمی از شهر با آنها قصد قتل او داشتند منع نکرده بلکه اشاره مدد و معاونت نموده و منع آب از و کرده
و مانع نشدند و خانه او را محاصره نمودند ایام و در میل در آمدن بخانه او داشتند و در قولا فی خلاف مقام رفع او شدند
و اگر آنچه در حق او واقع شده راضی نبودند دفع نمی نمودند و چون ابن جنابان که اهل سنت در این مقام گفته اند قابل نوشتن و
لایق متوجه جواب شدن نیست و اقوی دلیل بر آنچه مذکور شده اینکه چون از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
پرسیدند که عثمان را که کشت فرموده الله قتله و انا معه یعنی خدای تعالی او را کشت و من هم با او بودم و حکم من در
قتل او موافق حکم الله بوده چنانچه حق تعالی بقتل او راضی بود من نیز راضی بودم و بحکم خدا او را واجب القتل میدانست

کن ایشان سیاه الشم ... و این لفظ از آنحضرت بچندین طریق علمای ایشان نقل کرده اند و اقتدای و غیره روایت کرده اند که اهل بیته
را از دفن او منع کردند و مانع آمدند و در شب سیم که روان با دو سه کس اراده دفن عثمان کردند سنگها بر ایشان انداختند چون دیدند که جمیع
مسلمانان دفن نمیشود ناچار کرده در مقبره یهود آتش بردند و گوری انداخته خاک بر او ریختند و این را نیز اگر امیرالمومنین علیه السلام منع
میکرد نمی توانستند ببرند و بعضی از اهل سنت نقل کرده اند که حضرت امیر علیه السلام اولاد کرام خود را بجهت دفع ...
فرستاد پس اینکه قتل او شده باشد جواب آنکه اگر قول صحیح داشته باشند یعنی ... اطفال فرستاده ... که در آنجا نبوده اند که
باشند ... استحقاق معاونت داشته باشند و مشهور است که در زمان سلطنت صاحبقران امیر تیمور گورکان متعصبان
ماوراءالنهر محضری کرده بودند که بر هر مسلمانی واجب است که بغض علی کرم الله وجهه داشته باشند چرا که فتوی کشتن
عثمان داده بود و از امیر تیمور توقع داشتند که فرمان دهد در ممالکش ... امیر تیمور چون مرید و معتقد شیخ زین الدین
ابوبکر تایبادی بود فرمود تا این محضر را بدین ... خط نمایند ... آن محضر را بخدمت عارف ربانی فرستادند حضرت
شیخ در حالی که آن محضر را در آوردند دست در گل داشت بتعمیر خانقاه مشغول بود بی آنکه دست را بشوید بگل آن دست
مبارک را پاک کرده در پشت محضر نوشت که ای مرد مان کرم تعیین قتل او فتوی داده باشد امیر تیمور معتقد شده آن
متعصبان را تنبیه بلیغ نمود و آن محبت و همین وارد ... مطاعن او غایب شدن اوست در واقعه بدر که کشتن است
و در غزوه احد که سه روز ناپیدا بود و چون پیدا شد حضرت رسول با او ... کرد که خوش رفتی و بعضی گوید که
بود و در بیعت رضوان که خواجه نصیر علیه الرحمه اشاره بآن نموده در مطاعن او میگوید و غابه لم یحضر بدرا والثالث و
غاب عن بیعة الرضوان یعنی از جمله مطاعن او اینست که حاضر نبود در مشاهده که دونبه
اختیار نمود در جنگ بدر و غزوه احد و در بیعت رضوان یعنی بیعتی که در صلح حدیبیه واقع شده و مطاعن او بیشتر نیز
زیاده از آنست که تحریر در آید فاما تیس ... تتبع از علما و مصنفین نموده آنچه بالفعل بنظر قاصر در آمد نوشته شد اگر کسی
را ذوق شنیدن اینها بیشتر باشد بکتب تواریخ و احادیث رجوع نماید و در آیات و احادیثی که مفسران و محدثان
اهل سنت در حق صحابه روایت نموده اند در مثالب ... بعضی ازیشان لعنهم الله تعالی اولا در بیان اینکه روز قیامت
جمع کثیر از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بجهت بدعتی چند که از آنحضرت احداث نموده اند مخالفتها که کرده اند از
صحبت و دین و رسیدن بخدمتش محروم خواهند بود و از آب حوض کوثر بی نصیب چنین حدیث در مناقب
خوارزمی و مسند احمد بن حنبل و جمع بین الصحیحین حمیدی و غیرها مذکور و مسطور است و مضمون همه نزدیک بهم مثل از سهل
بن سعد نقل کرده و متفق علیه است که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود انا فرطکم علی الحوض

کن ورد شرب ...

کن ورد شرب و من شرب لم یظمأ ابدا و لیردن علیّ اقوام اعرفهم و یعرفونی ثم یحال بینی و بینهم و در بعضی نسخها زیاده براین
هم این عبارت را نقل کرده اند که فیقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا فاقول
سحقا سحقا لمن بدل بعدی یعنی من پیش از همه کس بر کنار حوض کوثر خواهم رسید و آن حوضیست که بر
سر آن حوض است و هر که بآن وارد شود از آن آب می آشامد و هر که از آن آشامید بعد از آن هرگز تشنه نشود و
بر کنار آن حوض جماعتی بر من وارد خواهند شد که من ایشان را شناسم و ایشان مرا شناسند اما میان من و ایشان حایلی
واقع خواهد شد که بخدمت من نتوانند رسید پس من خواهم گفت دور باد از رحمت حق هر که تغییر و تبدیل در شریعت
و دین من داده باشد و بعضی آورده اند و مثل آنکه از انس بن مالک نقل نموده اند و از ثعلبی است که گفت که شنیدم که
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که لیردن علی الحوض رجال ممن صاحبنی حتی اذا رایتهم و رفعوا الی
اختلجوا دونی فلاقولن الی ربی اصحابی فلیقالن لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک
یعنی البته وارد خواهند شد بر کنار حوض جمعی مردمانی از آنانی که صحابه من بوده باشند و ادراک صحبت من
نموده که چون من ایشان را ببینم و سر بطرف من بردارند بجانب من گشته یکبار از من غایب شوند
چنانچه گویا پرواز کرده اند و ناپیدا شده پس من گویم ای پروردگار من اینها اصحاب من بودند چرا از صحبت من
محروم شدند پس خطاب آید ای محمد تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه بدعتها بهم رسانیدند و چه کارها برخلاف تو کردند
و مثل آنکه از ابی هریره نقل کرده اند و نزد ایشان از احادیث متفق علیها است که گفت رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود روز قیامت گروهی از امت من بر سر من آیند و من چون ایشان را شناسم مردی در میان
من و آن گروه حایل شود و گوید بروید بسوی آتش ... اینها را برده باشند پس گویم کجا میبری ایشان را
گوید واسه که بسوی آتش میبرند و من گویم بچه سبب و چه کرده اند گوید بدرستی که این گروه بعد از تو از
دین تو برگشتند و مرتد شدند و بعد از آن گروه دیگر پیدا شوند و باز بطریق اول مردی بهم رسد و
گفت و شنید میان من و او شود و همه را بسوی آتش برد و گمان ندارم در پی ایشم که از ایشان کسی خلاص تواند شد
و امری از و جدا توانند یافت تا در دوزخ داخل شوند و بجهة برگشتن از دین و پیروی هوای نفس و محبت جاه
و حکومت دنیا و در کشف الغمه و صحاح و کتب مذکوره احادیث بسیار بهمین مضمون منقول شده و بجهة اختصار
بهمین سه حدیث اکتفا نمود و ایضا در جمع بین الصحیحین از متفق علیه از مسند ابی سعید خدری روایت نموده که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرموده لتتبعن سنن من قبلکم شبرا بشبر و ذراعا بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب لتبعتموهم

قلنا یا رسول الله الیهود والنصاری قال فمن یعنی هر آینه تابع خواهید شد ای امت من طرز
و طریقه آن امتانی را که پیش از شما بوده اند وجب بوجب و گز بگز که اگر امت سابق در سوراخ سوسماری داخل
شده باشند شما نیز پیروی آنها خواهید کرد و چون آنحضرت صلوات الله علیه و آله این کلام را ادا نمود حاضران
گفتند یا رسول الله از امت سابق یعنی یهود و نصاری بوده که [illegible] و چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده
بود بعد او اکثری از دین برگشته بکفر اصلی برگشته و مرتد شدند و ضلالت را بر هدایت اختیار [illegible] و در این
بکونه تعجب نیست چه حق تعالی در قرآن مجید از واقعه حنین خبر داده میگوید و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم
تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین یعنی در حنین که کثرت
آورد و شما را البسیاری فایده نداد و زمین با آن فراخی بر شما تنگ شد و همه یکبار پشت نمودید و با که بقول اکثر علما
ده هزار نفس بودند [illegible] بر آن نیز گفته اند با غیر چند نفر که هفت کس که امیر المؤمنین علیه السلام و عباس
و فضل پسر عباس و اسامه بن زید و [illegible] کس دیگر رسول خدا را بکفار تسلیم کرده [illegible] بخاطر آورده و [illegible]
رسیدند و دنیا را بر آخرت گزیده [illegible] و [illegible] از خلق [illegible] می نمودند و [illegible] که حدیث است که
[illegible] تمامی چند که [illegible] داشتند رحم الله تعالی در سوره جمعه خبر میدهد و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا
الیها وترکوک قائما یعنی شنیده یکه تاجری آمده و متاعی آورده [illegible] نماز [illegible] چون [illegible] حرکت
[illegible] کرده [illegible] و تماشا کردن رفتند و او را تنها گذاشتند خدا و رسول و مسجد و نماز را چنان فراموش
کردند که گویا هرگز ندیده و نشنیده اند و دیگر او را نخواهند دید و هرگاه در زمان حیات آنحضرت از این طریق سلوک
میکرده اند و که بعد ممات [illegible] در حالت غیبت او که علم یقینی دارند [illegible] او را نخواهند دید مخالفت او نمایند و از پی هوای
نفس روند و طلب جاه و منصب دنیا کنند [illegible] دارد [illegible] بعید که [illegible] بود عجب آنست که مردم حکایت [illegible]
علیه السلام شنیده اند و در قرآن و تفسیر قرآن چند جا خوانده اند و تلاوت نموده که برادری چون هارون را در میان قوم
گذاشته بمناجات [illegible] رفته بود و وعده چند [illegible] سال [illegible] اینچنان فراموش کردند که گویا هرگز [illegible]
پیغمبری چون موسی [illegible] بوده و نشنیده اند و گوساله پرستی را بر خداپرستی اختیار کردند و چون حکایت مرتد شدن
این امت را می شنوند بعید میشمرند و تعجب مینمایند که چون میشود که امت او بعد از او مرتد شوند و بغیر از چند کس [illegible]
کس دیگر اسلام و ایمان خود باقی نمانند آیا استبعاد در کدام یک از این دو قضیه بیشتر باشد که گوساله پرستی یا آنکه از روی
و منصب و مال و منال دنیا کدام یک سبب [illegible] قوی تر توانند بود و منع هارون که [illegible] بود و مانع مرتضی علی که [illegible]

بود از ترس

بود از ترس بیشتر مانع از ارتداد و بهتر توانند شد و اگر کسی تأمل کند و از سلوکی که این قوم با آن حضرت [illegible] خبر شود میداند
که با غیر خود در حال حیات با این روش سلوک کرده باشند اگر بعد از آن از دین برگردند استبعادی ندارد و چنانچه در جمع بین الصحیحین
در مسند انس بن مالک از متفق علیه آورده که چون در روز حنین از اثر تیغ صاعقه کردار علی مرتضی علیه السلام لشکر کفار شکست
خورده و [illegible] بسیار [illegible] شده و مال کفار را جمع کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله اموال طایفه هوازن را بر مردم قسمت میکرد
بجهة تألیف قلوب و رعایت حرمت ایشان [illegible] بیشتر عطا نمود و انصار را ازین جهت خشم گرفت گفتند یغفر الله لرسول یعطی
قریشا و یترکنا و سیوفنا تقطر من دمائهم یعنی خدا ببخشد رسول را که به قریش اینچنین عطا میکند و ما را فراموش کرده است
و حال آنکه از شمشیرهای ما خون ایشان میچکد و بعضی گفتند ثم اذا کانت شدة فنحن ندعی و یعطی الغنائم غیرنا یعنی هرگاه
وقت تعب و محنت و جنگ و ترددها است ما را میخوانند و چون وقت بخش کردن غنیمت شد [illegible]
نقل کرده که در روز فتح مکه چون منادی رسول الله صلی الله علیه و آله ندا کرد که هر که سلاح از خود دور کند ایمن است و هر که
در خانه خود رود و در بر خود ببندد ایمن است انصار بعضی ببعضی میگفتند اما الرجل فقد اخذته رافة بعشیرته و رغبة فی قریته
امیگفتند اما الرجل فادرکته رغبة فی قریته و رأفة بعشیرته یعنی این مرد را امروز رأفت است و دلگیری با قوم و قرابت
و مهربانی با خویش و اقربا او را گرفته و شنیده بودند که هر چه میکند بامر خدا است و بهوای نفس او در کارهای او دخل
نیست فراموش کرده بودند اما مهاجر سلوک ایشان با آنحضرت صلی الله علیه و آله بنحوی بود که [illegible] بعایشه خطاب نموده
فرمود اگر نه آن بودی که قوم ترا [illegible] کفر و شرک نزدیک است و من بترسم که دلهای ایشان از اسلام برگردد هر آینه خانه
را هم میزدم و موافق اساسی که ابراهیم علیه السلام بنای کرده بود میکردم و از برای آن دو در قرار میدادم
دری شرقی و دری غربی و هرگاه آنحضرت با آنکه خاتم النبیین و رحمة للعالمین است و از ایشان در خوف باشد
که مبادا این قسم کاری که [illegible] نقصان بین ایشان دارد [illegible] از دین برگردند و اگر بعد از آن از اهل بیت
که اقارب [illegible] ایشان تیغ ایشان کشته شده باشند مخالفت نمایند و [illegible] ایشان کنند
دوری بخواهد بود چنانکه در جمع بین الصحیحین در مسند مسیب بن حزن نقل کرده است که جد من حزن بخدمت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت از او پرسید که نام تو چیست گفت حزن فرمودند
که تو سهل [illegible] او گفت من تغییر نخواهم کرد نامی که پدر و مادر مرا بآن نام خوانده اند و تا زنده بود بهمان نام
مشهور بود و این مرد میخواهد که صحابی باشد و در تغییر نامی که [illegible] نقصان دین [illegible] دنیای او مخالفت رسول
صلی الله علیه و آله تجویز مینماید با این خوشحالست اگر معامله [illegible] که احتمال نفع دنیایی داشته باشد مخالفت نخواهد

نموده و منافق دانسته عداوت ورزید و ایضا حمیدی در مسند حذیفة بن الیمان نقل کرده که زید بن زید گفته نزد حذیفه بودم
که شخصی گفت کاشکی من ادراک زمان رسول صلی الله علیه و آله نموده بودم و در خدمت آنحضرت جهاد و قتال بفعل آورده پس
حذیفه گفت میترسم قوم اگر در آنوقت میبودی همچو ما میکردی و در واقعه احزاب شبی با وجود سرما رسول خدا همه اصحاب کا از
دشمن خبر آرد فرمود که هیچ مردی باشد که خبر از قوم بیارد و در روز قیامت با من باشد پس ما ساکت شدیم و جواب ندادیم دیگر
آنحضرت فرمود که هر که خبری از قوم بمن رساند حق تعالی بگرداند او را روز قیامت با من و در چه من هیچکس
از ما جواب نگفت پس گفت یا حذیفه قم چون نام مرا برده بود چاره جز از جواب نداشتم فرمود که خبری از قوم
بیار و با ایشان کار مدار پس چون در راه افتادم گمان کردم که گویا در میان حمام در رفتم آنچه که آنحضرت مرا
گفت از هیچ بیدار کرده و خبری که بود آوردم و رسانیدم پس مرا پوشانید و لباس خود و بنماز مشغول شد و من خواب
رفتم تا صبح که آنحضرت مرا گفت از هیچ بیدار کرد و هر گاه که رجال خود میدانست که تقصیر در امور او میکرده اند
و از مطالبی که داشته اعراض و تجویز مینموده اند رعایت او و دنیا را بر آخرت اختیار میکردند و اگر بعد از وفات
او غایته چه استبعاد دارد و حال آنکه در اول نفع دنیوی کمتر و در آن وقت حکومت و منصبها بهم رسیده توقع داشتند که
بیک مخالفت که کنند صاحب مال و منال و جاه و منصب شوند که خدا و رسول را بیادی آورده اند و ابن عبد ربه و حسن بن
عبد الله بن مسعود و ابن ابی الحدید که هر سه از اکابر علمای اهل سنت اند نقل کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در خطبهای خود شکوه بسیار از خلفای ثلثه نموده که در نهج البلاغه دیده باشد خطبه شقشقیه میداند که آنحضرت
چه مقدار محنت و الم از ایشان کشیده و صبر نموده و کذب و دروغ بر او روا نیست چه حق تعالی پاکی او در آیه
تطهیر گواهی داده و او را ولی خوانده که انما ولیکم الله و رسوله تا آخر آیه امر فرموده بپیغمبر خود که در مباهله از بهر آنحضرت
او را همراه ببرد پس او محقق است هر چه فرموده راست و صدق است و آن مستحق خلافت بوده است و این
هر سه او را از حق او منع نموده اند و در آن جمع که سبق ذکر یافت داخل شده اند بلکه سر کرده و سردار طوایف مذکور ایشان
خواهند بود و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود ذکر کرده است که قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله لعلی ابن ابی طالب ان الامة ستغدر بک بعدی یعنی راوی گفته از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم
بعلی علیه السلام میگفت امت من بعد از من با تو غدر خواهند کرد یعنی از مکر و فریب و بیوفایی با تو سلوک خواهند
کرد و در آن کتاب از ابی بکر احمد بن موسی حافظ نقل کرده که او بسند خود از ابن عباس روایت مینماید که ابن عباس گفت
با رسول خدا بودم که بر باغستان مدینه رفته بودیم چون بدین باغ گذشتیم و هر باغ که گذشتیم علی علیه السلام میگفت

چه باغ

چه باغ خوشیست آنحضرت با او گفت باغ تو در بهشت از این بهترست تا آخر هر هفت باغ و دست مبارک بر سر زده باواز بلند گریست
و علی پرسید یا رسول الله چرا میگریید و سبب گریه چیست فرمود که از این میگریم که در سینه جمعی کینها هست که تا من هستم ظاهر نمیکنند و
منتظر مرگ من در میان نهند و کینهای خود را با تو اشکار کردانند بیک خلاف ایشان این روایتها در کتابهای خود روایت نمایند و
راست میگویند پس چرا از صاحبان این میگویند و اگر بدروغ مینویسند پس اعتقاد و اعتبار هیچ گفتگوی ایشان نمانده و
بعضی از اهل سنت اعتراض کرده اند که هر گاه خلفای ثلثه غصب حق علی کرده بودند پس چرا آنحضرت با ایشان حرب و جدال
جنگ کرده و شمشیر کشیده با ایشان نکرد بلکه بعضی از عوام شیعه را نیز این معنی بخاطر میرسد و مشهور است که در وقت
خلافت آنحضرت و در آن وقتی که در کوفه اقامت داشت بآنحضرت رسانیدند که جمعی از مردمان بهم میگفتند
میگویند ما بال لم ینازع ابابکر و عمر و عثمان کما نازع طلحة و الزبیر یعنی او در این خلافت منازعه نکرد با ایشان چنانچه با
زبیر کرد پس فرمود تا ندا کردند و مردمان جمع شدند و بر منبر رفت و خطبه الا الحمد و صلوة و ثنای الهی و درود بر حضرت
رسالت پناهی فرمود که ای مردمان بمن رسیده که جمعی چنین و چنین میگویند بدانید مرا در آنچه پیش گذشته اقتدا
نموده ام بسنت پیغمبرانی که پیش از من گذشته اند هر گاه پیغمبران خدا در جای مرسل و ناچار باشند که با دست خود
روش سلوک نمایند از من هم مثل ایشان سر زده تمام آن طرز و طریق عمل نموده ام اول شیخ المعصوم نوح بود او لا
نوح نبی علیه السلام که حق تعالی در قرآن مجید از خبر میدهد و میگوید که رب انی مغلوب فانتصر یعنی نوح نبی
علیه السلام میگوید که ای پروردگار خود را یاری کن مغلوب شده ام پس تکذیب قرآن کرده باشند و اگر قبول دارند
که مغلوب بود پس من سزاوارترم دوم ابراهیم خلیل الله علیه السلام که حق تعالی میفرماید که گفت اعتزلکم
و ما تدعون من دون الله یعنی کناره میگیرم از شما و از آنچیزی که میخوانید و میپرستید بجز
خدای تعالی که بتان باشند و میخوانم خدای خود را و داود ایشانرا نیز در تفسیر بحر العلوم آورده که ابراهیم
علیه السلام از خوف کفار بابل را گذاشته بکوهستان فارس آمده هفت سال در آنجا در اطراف آن کوه
سیر میکرد تا آذر مرد و باز به بابل رفته و این نوبت بتان را شکست و آتش بر او سرد شد پس اگر شما گوئید که ابراهیم بی
جهت از کفار کناره میگرفت دروغ گفته باشید و اگر میدانید از ایشان مکروه داشته که کناره میگرفت پس من
کردن بایشان معذورترم سیم لوط پیغمبر علیه السلام که حق تعالی فرموده لو ان لی بکم قوة او آوی
الی رکن شدید یعنی بعد از آنکه با آن قوم گفت از اعمال بد باز ایستید و ترک فواحش کنید و ایشان ممنوع نشدند
گفت کاشکی مرا قوتی بود در دفع شما یا قوتی که منع شما توانم کرد و یا پناهی و مددی از عشایر و قبایل که مدد و اتمام دفع

مع شما گفتم آیا آن پیغمبر خدا قوت و مقاومت آن قوم نداشت داعیه پیغمبر بوده می راه عذر متیسر خواهد بود چنانچه یوسف
پیغمبر علیه السلام که رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه یعنی گفت ای پروردگار من زندان دوستر است
بمن از آنچه میخوانند درین زمان مرا بسوی آن از متابعت زلیخا و مکر و فریب ایشان و هرگاه پیغمبر زندان را
اختیار میکرد پس وصی معذورتر خواهد بود و پیغمبر موسی بن عمران علیه السلام که گفت ففررت منکم لما خفتکم
فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین یعنی پس گریختم از شما قوم بجهت ترسی که از ایشان
داشتم پس بخشید بمن پروردگار عالم علم و گردانید مرا از رسولان اگر قبول دارید که موسی پیغمبر خوف
داشته است پس وصی معذورتر باشد ششم هارون علیه السلام که چون موسی علیه السلام از [illegible] آمده
شد با آن گفت ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای برادر قوم مرا ضعیف
کردند و نزدیک بود که مرا بکشند هرگاه پیغمبر خدا را بکشتن نزدیک توانند ساخت یقین که وصی راه عذر
خواهد بود هفتم پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله چون از کفار قریش گریخته بغار رفت و سه روز در آنجا پنهان بود
و بمدینه توجه نمود و اگر گوئید بی ترس پیغمبر گریخت و بغار رفت کافر شده باشید و اگر [illegible]
چه قصد قتلش داشتند و بجز گریختن چاره نبود پس من که وصی و جانشین او هستم و اگر از ترس
و بیم ترک جنگ و جدال کرده [illegible] مرا معذور باید داشت [illegible] چون امیر علیه السلام
این فصل را بر ایشان خواند همه یکبار گفتند صدق امیر المومنین راست فرمودید و حق با شماست و هر چه کردید
عین مصلحت بوده و آن جمع که این اعتراض میکنند نمیگویند که در سالی که رسول صلی الله علیه و آله با کفار مکه صلح میکرد
آنروز خود علی علیه السلام و جمیع صحابه همراه بودند چرا جنگ نکردند و هرگاه پیغمبر و امیر المومنین و جمیع صحابه مصلحت
در جنگ ندیدند اگر امیر تنهائی کرده باشد چه میشود و هر وجهی که آنجا از برای پیغمبر باید از وصی و جانشین او نیز جمع
امر نفی علی و جمیع صحابه گفت آنجا از برای امیر المومنین تنهائی [illegible]
که در خلافت در میان بوده سخن از خلافت میگذشت حضرت امیر علیه السلام فرمود لو کان حمزة و جعفر
حیین لما طمع فی هذا الامر احد ولکنی قد ابتلیت بجلفین جافین عباس و عقیل یعنی اگر حمزه عم من و جعفر برادر
من زنده می بودند طمع نمیکردند درین کار و منصب هیچ کس چه آن هر دو دو یار [illegible] کار [illegible] رفیق موافق
بودند مرا و مردم از ایشان در حساب بودند ولیکن هر دو از میان رفتند و من مبتلا شدم بدو جلف
جاف یعنی دو کس بدبخت و پای مغز خشک جفا کشنده بجای حمزه عباس و بجای جعفر عقیل که [illegible] مردی

اعرابی ازین [illegible] و مقصود [illegible] که غیرت و حمیت حمزه و محبتش با نبی [illegible] در مرتبه بود که خود شرف اسلام دریافت و روی
از شکار برگشت و شنید که ابوجهل نسبت بحضرت رسالت پناه بی ادبی کرده کمان بر زده بر سر ابوجهل رفت [illegible]
داشت مر ابوجهل را شکست و جعفر را آن مرتبه و شرف بود که ایشان روز که از حبشه برگشته بخدمت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله رسید آنحضرت فرمود که نمیدانم سرور و خوشحالی من از فتح خیبر بیشتر باشد یا از رسیدن و دیدن جعفر
و عقیل [illegible] مرتضی علی علیه السلام [illegible] دنیا تمام رفت [illegible] معاویه و عباس [illegible]
بود اگر حضرت [illegible] و معاونت [illegible] بخاری و مسلم [illegible] خود آورده اند ابن ابی الحدید [illegible]
[illegible] میکند که ان بنی هاشم کافة کانوا فی الخلافة مع علی ابن ابی طالب و مجتمعین علی استحقاق تقدمه علیهم [illegible]
[illegible] علی [illegible] الناس یعنی [illegible] بنی هاشم [illegible] خلافت [illegible] علی بود [illegible]
مستحق خلافت [illegible] از ایشان ابابکر بیعت نکردند [illegible] که علی [illegible]
الا آنکه از وی کراهت بیعت کند [illegible] ایشان [illegible]
بعد از نقل این میگوید فان ذنب الشیعة ان اعتقدوا [illegible] المتقدمین قد [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible] علمای ایشان در کتابهای خود [illegible]
و اقرار [illegible] باشد این قسم [illegible] در تاریخ [illegible] روایت کرده [illegible] عباس همراه [illegible] تمام
عمر را وضع میکرده [illegible] امیر المومنین [illegible] عباس گفت [illegible] امیر المومنین [illegible] ام سلام [illegible]
از وی [illegible] گفت الا [illegible] رجل [illegible] المدینه یعنی [illegible]
[illegible] این کار [illegible] گفت [illegible] آری گفت [illegible]
[illegible] یعنی علی علیه السلام پس عباس گفت [illegible] پس [illegible] تو صاحب [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ولیکن [illegible] قریش [illegible]
جمع [illegible] این کار [illegible]
آن [illegible] علی علیه السلام [illegible] قریش بود [illegible] رسول صلی الله
علیه و آله [illegible] ایشان بود [illegible] رسول [illegible] رسالت [illegible]
[illegible] چون [illegible] رسول علی علیه السلام [illegible] رسول [illegible]
[illegible] و رسول [illegible] معاویه [illegible]

جمع شدند پس باید که هرکدام از چهره و پیر و سایر ملوک بنی امیه امام زمان خود باشند بیعت ابابکر کما ینبغی نبوده تو
او را مقدم داشتی آنرا هم ترا مقدم دارد و حکومت از دست نرود و ابن فهد از مجتهدان شیعه رضوان الله
علیه در کتاب عدة الداعی نقل کرده و ابن طاوس میگوید در اعلام که کتابیست از تصانیف او و ابن [illegible] در تاریخ
کتاب [illegible] دیدیم در آنجا که از حکم بن مروان نقل نموده از حبیب بن [illegible] که در ایام خلافت
عمر [illegible] مسئله مشکل شده بود بر [illegible] و بی گشت در مسجد مدینه شد [illegible] پس رو بمهاجر و انصار
کرد و گفت بیمار اورین باب چه بخاطر میرسد و ایشان در جواب گفتند که تو امیر المؤمنین و مشکلهای بهمه از پیش تو
حل میشود پس غضبناک شد و گفت ایها الجمع [illegible] و الا بخدا راست بگوئید بخدا سوگند که من و شما میدانیم
که حل این مشکل از که میشود و [illegible] کیست [illegible] گویا غرض تو علی ابن ابی طالب است گفت
که بغیر او و دیگری هست و کجاست که او را [illegible] پس او را طلب کن گفت ان هنا بنی هاشم عزت
و بهترین آل هاشم و معدن علم او بجای نمیرود بلکه مردمان بخدمت او میروند اگر کاری میکنید مرا بخدمت او ببرید
پس با حضار مجلس بخدمت آنحضرت رفتند دیدند که بیل بدست دارد و [illegible] کوتاه پوشیده و تعمیر دیوار
خانه مشغول است و این آیه میخواند و میگوید ایحسب الانسان ان یترک سدی الم یک نطفة من
منی یمنی [illegible] یعنی آدمی انکه فرو گذاشته شود مهمل و معطل که یعنی مکلف و بعقبی مبعوث نگردد
آیا نبوده است آدمی قطره آبی ریخته شده در رحم و مردمان از گریه [illegible] در آمدند و بعد از آنکه ساکت شدند
عمر آن مسئله را سوال نمود و جواب شنید و چون فارغ شد جمع شد گفت [illegible] حق تعالی ترا برگزیده و بجهت
رهنمای خلق تعیین کرده ولیکن قوم ترا از آن [illegible] باز زده اند و نگه داشتند که حق ترا [illegible] پس حضرت گفت
ای عمر روز قیامت [illegible] که هر چیزی مشخص میشود و هر که گذشته خود را [illegible] وعدگاه ما است
و هرکس بجزای خود میرسد عمر از آنجا برآمد از بسکه [illegible] سیاه و تیره شده بود ابن طاوس بعد از نقل این
حکایت فرموده که از اینجا روشن میشود که عمر و اصحاب میدانستند که سزاوار امامت و خلیفه ای آنحضرت است و
برا و ظلم رفته و او مظلوم است و دیگران ظالم اند و [illegible] آنحضرت عمر را بقیامت هم اشارت [illegible] او هم
هم میدانست و فهمید و لیکن از سر امر حکومت گذشتن و حق را بصاحب او تسلیم کردن امر عظیم و کاری مشکل
و این نقد است و آن نسیه [illegible] و از حضرت شاه ولایت مرویست که در زمان حکومت [illegible]
که لیبکی علی الاسلام من کان باکیا و قد ترکت ارکانه و معالمه یعنی باید که بر اسلام بگرید اگر گریه کننده باشد چه ارکان

اسلام و مسایل و قواعد از میان رفته مردم ترک او کرده و پوشیده نیست که در زمان طغیان امت و غصب خلافت
و بر جرات کردن نشستن بجای خاتم النبیین ارکان اسلام که نص صریح ترک آن شده ظاهر امر او زمان نماز و فروع
مسایل نیست بلکه مراد [illegible] رسول الله و ولایت چنانکه نازل من عند الله است بلکه ارکان عبارتست
از [illegible] و انقیاد و قبول و تسلیم نصوصی که وارد شده در امر خلافت و وصایت خلفای منصوبه از جانب خدا
و رسول که ترک آن موجب ترک اسلام و ایمانست و مراد [illegible] باشد که شامل علم و ترک ضروریات دین و فروع
علیه است چه علم بقواعد و قوانین ملت مطهره و منظومه مربوط باطاعت و متابعت اقوال و افعال اوصیا و صاحب دین
و ائمه طاهرین است پس هر که سرباز زند از این متابعت انحراف جوید از این اطاعت از عهده تکالیف شرعیه
بیرون نیامده و در رسوم ارکان اسلام سعی نموده باشد و از امام بحق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه و علی
آبائه الطاهرین مرویست که فرموده لا یبالی الناصب صلی ام زنی یعنی میان نماز کردن و زنا ناصبی هیچ فرقی
نیست خواه باین مشغول باشد و خواه بآن پس بهتر آنست که مخالفان اهل بیت تضییع [illegible] و رنج
بیهوده در کردن نماز و روزه نبرند بحق خالق هفت آسمان و هفت زمین بحق کعبه و ارکان و مشعر و
عرفات که بی ولایت آل رسول نیست قبول نماز و روزه و حج و جهاد و خمس و زکوة و از جمله آنچه در حق صحابه بوقوع
رسیده و صحابه که در حق ایشان واقع شده حکایت اصحاب عقبه است چنانچه بیهقی در تاریخ خود از سلیمان
نموده و حکم بصحت او کرده که چهارده نفر از روسای منافقین را اراده فاسده بر این قرار یافت که در شب
ظلمانی بقصد فرو نشاندن چراغ دودمان نبوت رفته که در راه تبوک واقع است قرار گرفته و منتظر قدم سرور
کاینات باشند تا وقتی که آنحضرت برسند بر سر عقبه رسیده بگریزی چند بر شتر آنحضرت را رم دهند چنانکه
شتر آنحضرت را بفکند از والایشان باز احیای رسوم جاهلیت نموده یکی را که خواهند بخلافت بر دارند و آنچه
در دل دارند بفعل آرند و آنحضرت صلی الله علیه و آله با وجودی که علم بمکر و حیله ایشان داشت ملتفت و مانع کید
ایشان نشده صبر میکرد و بر روی نمیآورد و در آن شب بعقبه [illegible] و فرموده که یکی زمام ناقه را گرفته و دیگری شتر
را براند و منافقان تا چون یقین شد که مرور آنحضرت بر بالا عقبه نزدیک است و ته چند دیگر از سنگ ریزه
کرده بودند حرکت داده و در شب ظلمانی چون [illegible] که [illegible] ناقه جا بجا [illegible] و حرکت
و غلطیدن و جا [illegible] و با اضطراب بر سینه نزدیک باو شد که ثبات قدم و تمکین قدم را فراموش
نموده رام بودن و رام کردن [illegible] شتر [illegible] لم یزل [illegible]

نبی و اشارت لاتحزن تسکین داده که امکان یا مبارک که اضطراب ناقه الجنیان مبدل شده و چون منافقان ثبات

قدم ناقه را مشاهده کردند پرده‌ای شری بر روی چهار کشیده با روبندهای بسته و چشمهای گشوده پیش دویدند که

شاید شتر را نفرت دهد و با کوب چند ازند و حضرت رسالت بانگ بر ایشان زده حذیفه و عمار هر دو شتر را

کشیده رفتند آن جمع بی آدم کردند و درین اثنا برقی روشن شد از آفتاب سر از گریبان حجب برآورده منافقان از آنکه

رسوا شدند از ترس آنکه مبادا رسواتر شوند رو بگریز نهادند آنحضرت بحذیفه خطاب نمود که ترم ما

حذیفه گفت یا رسول الله روبندهای خود را بسته بودند پس فرمود که اینها جمعی اند که تا روز قیامت منافق خواهند بود

پس نامهای ایشان و پدران ایشان را بحذیفه و عمار گفت و حذیفه پرسید آیا چه در خاطر داشته آنحضرت

صلی الله علیه و آله فرمود که میخواستند شترم را رم دهند و مرا بیندازند شاید این حیله مرا بقتل آرند حذیفه گفت یا رسول

چرا بعشیره و قبیله هر یک نفرستیم که سرهای ایشان را بریده بنزد ما فرستند و جواب شنید که مرا خوش نمی آید که عرب

گویند که محمد برفاقت جمعی با دشمنان مقاتله نمود و چون بر دشمن ظفر یافت قوم خود را بقتل آورد پس است مرا

[illegible] داشته و نمود اتفاق جمع [illegible] دلیل که [illegible] و حذیفه پرسید که [illegible] فرمود که شعله از آتش [illegible] دلهای

ایشان افتد و تن [illegible] هلاک شوند بعد از آن حذیفه و عمار را امر فرمود که اسرار را پوشیده دارند که آن جمع رسوا

نشوند و بیهقی از مسلم و او از ابوالطفیل نقل کرده که روزی یکی از اصحاب عقبه حذیفه را گفت ترا بخدا سوگند میدهم که بگو

اصحاب عقبه چند کس بوده‌اند حذیفه [illegible] گفت ترا چه [illegible] بگو گفت بخدا و رسول قسم است که

چهارده کس بوده‌اند و اگر تو هم از ایشان بوده پانزده حساب [illegible] بخدا که دوازده تن دشمن خدا و رسول [illegible]

و سه کس را [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زبان بعذر گشودند و عذر شان قبول شد

و ایضا مسلم از طریق عمار یاسر نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود از اصحاب من دوازده تن

[illegible] جنت [illegible] ایشان [illegible] رسیده و در بهشت داخل نخواهند شد تا زمانی که شتر در سوراخ سوزن درآید

و صاحب کشاف در تفسیر آیه ولقد ابتغوا الفتنة میگوید که آن جریح است قال وقفوا لرسول الله

علی الثنیة لیلة العقبة اثنا عشر رجلا لیفتکوا به و در تفسیر آیه وهموا بما لم ینالوا فرموده وهو

الفتک برسول الله وذلك عند مرجعه من تبوك توافق خمسة عشر رجلا على ان يدفعوه

عن راحلته الى الوادي اذا تسنم العقبة بالليل فاخذ عمار بن ياسر بخطام ناقته يقودها

وحذيفة يسوقها فبيناهما كذلك اذ سمع حذيفة قعقعة السلاح فالتفت فاذا

قوم

قوم متلثمون فقال اليكم اليكم يا اعداء الله فهربوا یعنی دوازده و بقولی پانزده نفر در شب عقبه در بلندی توقف کردند که [illegible]

رسول خدا را در خاطر داشتند و این در وقتی بود که از غزوه تبوک بر گشته بودند قصد آن نمودند که آنحضرت را از راحله

بیندازند پس عمار زمام ناقه میکشید و حذیفه شتر میراند و حذیفه در آن اثنا صدای حرکت سلاح شنیده ملتفت شده

جمعی را دید که روبندهای خود را بسته اند بانگ بر ایشان زد و آن جمع بگریختند و مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

[illegible] اصحاب بیان فرمودی که [illegible] از اصحاب بکمال منافقین حذیفه است و از آنچه اصحاب حضرت در شان حذیفه

میگفتند که حذیفه صاحب سریست که او را بغیر از وی کسی از اصحاب نمیداند و صاحب کتاب استیعاب از مفضل بن عمر

روایت نموده که چون از غزای تبوک مراجعت نمودند منافقان را بخاطر رسید که چون مرتضی علی علیه السلام در مدینه

خلیفت است دفع محمد و علی آسان تر دست میدهد در مقام انتقام کینه دیرینه شدند و از آن میان مبالغه عمر

بیش از دیگران بوده و اصحاب را ترغیب مینمود که تا علی بآن ملحق نشده است فرصت غنیمت دانسته انتقام

خون ایشان [illegible] کشیده [illegible] و از دین خود برآورده تابع خود ساخت تابع دین ایشان خود

نیز خواهد ساخت و بعد از دولت تابعیت نیز را به کشید و چون [illegible] ایشان بهدف نرسید این کینه نیز [illegible]

دیگر شده ابا از [illegible] میکردند تا آنکه ابوبکر خلیفه شد در نوبت عمر در مقام [illegible] انتقام شده خواست که

انتقام سابق که [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از حذیفه بفعل آمده بکشد ابوبکر او را از آن مانع آمده گفت

سلوک در باره او اولیست و چون عمر خلیفه شد روزی حذیفه را طلبیده در مقام انتقام درآمده گفت شنیده‌ام جمعی از

اصحاب عقبه را بنفاق منسوب ساخته‌ای و میگویی که ایشان در پایان جهنم اند و در خور [illegible] کرده خواست به

حذیفه زند حذیفه گفت ساکن باش ای عمر که تو نیز دری از درهای جهنمی و منافقان را شیخ خود [illegible] کرده از دخول [illegible]

و چون عمر مصلحت و غلظت [illegible] تبسم نموده شروع در خوش آمد حذیفه نموده و از بعضی از فضایل او نزد آنها [illegible]

بوده کرد ولیکن در آخر کار عثمان انتقام عمر را از او کشیده و از [illegible] منافقین را از خود شاد و ساخته بجای

تفسیر آیه ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار آورده که روزی حذیفه بمجلس عبد الله در آمد

سلام کرد و عبد الله تعظیم بجا نیاورد حذیفه با او خطاب نمود که نفاق در جمعی که باعتقاد مردم بهتر از شما بوده بسیار

بوده اگر در شما باشد عجب نیست و [illegible] که [illegible] ان المنافقين في

الدرك الاسفل من النار و عبد الله تبسم کرد و حذیفه [illegible] طرفی دیگر رفته نشست و چون اصحاب

متفرق شدند [illegible] سنگ ریزه بطرف من انداخته [illegible] طلبیده گفت ای ابو عبد [illegible] وارد [illegible]

المرضیه کردن و گفتم و کلام حذیفه را اشعار تمام بنفاق عبیدالله و پدرش و دیگر یاران نیز هست و مرقوم شده در کتاب
مجالس المؤمنین گفته که اگر حذیفه در نسبت عبیدالله صادق بود کفر عبیدالله لازم آید و اگر کاذب بود فسق حذیفه لازم
و بر هر تقدیر دعوی عدالت جمیع صحابه بر وجهی که اهل سنت و جماعت متصدی آن شده‌اند باطل بلکه از کلام
حذیفه معلوم میشود که امثال او نیز از آن جماعت که مردم ایشان را بهتر از عبیدالله میدانسته منافق باشند و از امام
صادق علیه السلام مرویست که منافقان را در عهد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نمی‌شناختند مگر به بغض و
دشمنی علی بن ابی طالب علیه السلام و نمی‌شناخت بغیر از حذیفه ایشان را و در کتاب مودة و بیان که از کتب اهل
سنت است و در ذکر طبقات مشایخ نوشته اند مذکور است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرموده بود که اعرفکم بالمنافقین حذیفه عمر دو بار نزد او رفته و دو بار نزد او رفت و دو بار نزد او رفته و دو بار او را
طلبیده پرسید که رسول سر ترا از احوال منافقین خبر داده بود که من از ایشانم یا نه حذیفه گفت ما کنت
لافشو سر رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی من افشای سری که رسول صلی الله علیه و آله بمن گفته نخواهم کرد و اظهار
آن نخواهم نمود هرگاه مرا امر نموده که آن سر را بکسی نگویم حاصل کلام که واقعه لیلة العقبه در میان علمای امامیه از آن
مشهورتر است که بیان آن محتاج بشرح باشد و در شرح دعای صنمی قریش بسط تمام مذکور است و از جمله آنچه در شأن
اصحاب واقع شده حدیثی است که در کتاب جمع بین الصحیحین در مسند ابوهریره از احادیث متفق علیه
از رسول صلی الله نقل کرده که فرمود مثلی کمثل رجل استوقد نارا فلما اضاءت ما حولها جعل الفراش هذه
الدواب التی یقعن فیها و جعل یحجزهن و یغلبنه فیقتحمن فیها قال و ذلک مثلی و مثلکم انا
آخذ بحجزکم هلموا عن النار فتغلبونی فتقتحمون فیها یعنی حال من و کار شما مانند است
به آنکسی که آتش بر افروزد و چون آتش شعله کشد و حوالی خود را و حوالی المکس را روشن کند از هر طرف پروانه‌ها و کرمها
و جانورهای … خود را در آتش اندازند و در میان یکدیگر در آیند و آنمرد مانع باشد و بر آن غلبه کنند تا در آن
آتش هلاک شوند و این بعینه مثل من و شماست که من شما را از آتش منع میکنم و کمرگاه شما را گرفته میکشم که
از او دور شوید و شما بر من غلبه کرده خود را در آن می‌اندازید تا هلاک شوید چنانچه در رجال جمع بین الصحیحین از
صحیح بخاری نقل کرده از انس بن مالک منقول از زهری که گفت روزی در دمشق بر انس در آمدم دیدم که میگریست
گفتم ترا چه چیز بگریانیده گفت از آن میگریم که نمی‌بینم از آن چیزها که در عهد رسول الله دیده بودم مگر همین نماز
و آن هم ضایع شده است و اهمال گشته و ایضا در جمع بین الصحیحین در حدیثی هم از مسند ثوبان مولی رسول الله

علیه و آله نقل کرده که آنحضرت فرمود انما اخاف علی امتی الائمة المضلین و اذا وقع علیهم السیف لم یرفع عنهم الی یوم
القیمة فلا تقوم الساعة حتی تلحق قبائل من امتی بالمشرکین و حتی تعبد القوم من امتی الاوثان یعنی من می‌ترسم بر امت خود پیشوایان
امتانی که مردم را گمراه کرده باشند بسبب اینکه … ایشان گمراه و چون شمشیر بر ایشان کشیده شد بر نخواهد داشت تا روز قیامت و
قیامت قائم نشود مگر بعد از آنکه بسیاری از امت من بکفار ملحق شده باشند و بسیاری بت پرستی کرده
وایضا حمیدی در جمع بین الصحیحین در مسند عایشه از عبدالله بن عمرو بن عاص در حدیث یازدهم از افراد مسلم
نقل نموده که رسول صلی الله علیه و آله روزی فرمود که اذا فتحت علیکم خزائن الفارس و الروم ای قوم انتم یعنی
ای اصحاب هرگاه خزاین فارس و روم بر شما مفتوح شود چگونه خواهید بود حال شما و چسان وقتی خواهید بود پس
از آن میان عبدالرحمن بن عوف تکلم نموده گفت خواهیم بود چنانچه رسول خدا ما را امر نموده فرموده پس حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله تتنافسون تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون یعنی چنانکه من امر نموده ام نخواهید
بود بلکه اول رغبت تمام بیش خواهید رفت و کار شما اول منافست بجزانت خواهد بود و انتهای او بیشتر
خواهد گشت پس بر یکدیگر حسد خواهید برد و چون حسود آن باهم سر خواهید کرد پس پشت بیکدیگر کرده از هم
دوری خواهید گزید پس با هم دشمن خواهند بود و چون شد آنچه … و دشمنان با هم گشته با بعض … بکلی
خواهید کرد چون خون بی در میانه شما و دستی رخت بر گلا … نهاده و از جمله صحابه یکی خالد ولید است
در میان او ان سیف الله میخوانند بجهت عداوتی که او را با امیرالمؤمنین بود و ایشان را امیت و حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله چندین کرت دست مبارک سوی آسمان بر داشته فرمود اللهم انی ابرء
الیک مما فعل خالد یعنی خدایا من بیزارم از آنچه خالد ولید کرده و سبب آن بود
که بنی جذیمه … که در حوالی یلم جاه داشتند و خبر اسلام ایشان به رسول صلی الله علیه و آله رسید خالد را
با جماعتی نزد ایشان فرستاده و سفارش نموده که با احتیاط برود و از ایشان خبر بگیرد اگر اشعار اسلام بود ایشان نجلد
زکوة و مال ایشان را جمع نموده بیاورد الا با سلام و … تا چون نزدیک قبیله ایشان رسید کسی فرستاد تفحص و تفرد
خبر آورد که مساجد بنا کرده اند و نماز میکنند و بانگ نماز ایشان شنیدیم و چون خالد نزدیک شد و ایشان را با
طایفه او اسب … وقت بود بجهت احتیاط با سلاح از خانهای خود بر آمدند و چون خالد نزدیک شد و الجماعت
با طایفه از او اسب … وقت بود بجهت احتیاط با سلاح از ایشان پرسید که چرا با سلاح بر آمده اید گفتند از
خوف آنکه مبادا الجماعت دشمنان باشند خالد عذر ایشان را نشنیده و گفت سلاح از خود دور کنید و آنچه

دلالت بجنگ با ایشان آمده اگر او را فرستاده رسول علیه السلام شده سلاحها پوشیده و برو آمدند چون از ایشان پرسید
که مسلمانید ایشان در جواب گفتند صبانا صبانا و نگفتند اسلمنا یعنی صبا از دینی بدینی نقل کردیم پس تقدیر چون
از خویشان خالد کسی در زمان جاهلیت بدست این قوم کشته شده بود در رسالت رسول سفارش کرده گفت
و سلامتی آن جمع و شر منکل دنیا و عذاب آخرت همه را یکطرف نهاده و زنان و طفلان قبیله را اسیر کرده تیغ بیداد را
در انطایفه نهاده اکثر را بکشت مگر قلیلی که در دست جمعی از مهاجران و انصار بوده که ایشان گفتند صبر کنیم تا
ببینیم چه میشود و یکی از آن قبیله که رسیده کاری اسیر شده بود خود را بمدینه رسانیده از ایمان انطایفه بنای
مساجد و شعار اسلام و از آنچه خالد با ایشان کرده بود بعرض سید کاینات رسانیده و آنحضرت بر ایشان گریسته
آن کلام انکار اداء نمود و بعد از چند روز مال بسیار بامیر المؤمنین علیه السلام داده فرستاد که دیت کشتگان
و جوانان ایشان برساند و رضای اهل الجمع حاصل کند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده دیت تعداد نموده
و از مواشی و اموال ایشان آنچه از میان رفته بود باتمام رسانید و مبلغی از آن زر چیزی مانده بود با ایشان سپرد
که اگر کسی پیدا شود و از چیزی یاد رفته باشد یا پریشان و محتاجی که غایب باشد حاضر گرداند بدو رسانند و چون
خاطر شریف بالکلیه جمع نمود بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمده خاطر آنحضرت را نیز جمع ساخت
و اگر از خالد ولید این قسم اعمال بظهور آمده از تعجب نباید کرد که گفته اند و دون شود او قرب بزرگان غرب
چند ذره ببرید از آفتاب و از جمله صحابه طلحه و زبیر هر دو را از جمله عشره مبشره میدانند
شارح بخاری ابن عبد البر روایت کرده که در روز حرب جمل امیر المؤمنین علیه السلام زبیر را در اول
نبرد خود خوانده چون نزدیک رسید فرمود که یاد داری که فلان روز در فلان موضع رسول الله صلی الله
علیه و آله با تو گفت علی را دوست میداری تو گفتی چون دوست ندارم حال آنکه او برادر منست و
بعد از آن فرمود که اما انک ستقاتل علیا و انت ظالم یعنی بدرستی که زود باشد که تو با علی مقاتله
کنی و حال آنکه تو ظلم کننده باشی بر او و چون زبیر را این سخن یاد آمد ترک قتال نمود و متوجه مدینه
شد و گفت چیزی یاد من دادی که روزگار فراموش کرده بود و ابن جرموز از عقبش روان شد
در وادی السباع بقتلش آورد و از آن حضرت چشم جایزه داشت و آنحضرت گفت از رسول
شنیده ام که گفت بشر قاتل ابن صفیه بالنار پس ابن جرموز از این غصه خود را هلاک ساخت
و بعضی گویند در خوارج نهروان داخل شده و آنجا بجهنم رفته و این سگ روز اول با عایشه بوده و چند کس

محاربه امیر المؤمنین گشته و چون روز آخر دید که فتح از آنجانب است با طلحه زبیر اقدام نمود که تلافی گوید شاید که در کشتن زبیر کمان
ثوابی داشته باشد و در روایتی آنکه زبیر را قاتل و مهر و مقدم و موضع آخر و طلحه آنکه در کشتن عثمان از همه کس سعی بیشتر
داشت عایشه را بر طلب خون عثمان تحریص کرده و باعث چندین فتنه و فساد شد حضرت امیر او را گفت زن رسول
خدا را بشهر بشهر میگردانی و زن خود را در خانه گذاشته لعنت خدا بر تو باد و بعد از آن تنبیه نشد و مردم را بر جنگ ترغیب
مینمود و میگفت ای بندگان هر که پیش از [illegible] نصرت و ثواب باشد و مروان ملعون غلامش گفت بخدای که کسی
بر کشتن عثمان حریص تر از طلحه نبود و غلام زبیر خود را ساخته تیر بر او فی طلحه انداخت و تیر بطلحه خورده بیهوش شد و چون بهوش
آمد دید خون از ران روان است و کارش سخت شد بغلامش گفت مرا بجایی برسان غلام گفت نمیدانم ترا بکجا توانم
رسانید گفت سبحان الله خون قریشی را ضایع تر از خون خود نمی بینم مگر این زیست کار بجانب سعد بن
[illegible] میکرد تا انجام کار حاصل که طلحه و زبیر هر دو بعد از آنکه بامیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند و چون
حکومت بصره و مصر نخواستند و دیگر دست بهم داده نقض بیعت کردند و بانی و باعث خون چندین هزار
کس شدند و بجهنم رفتند و مصاحبت چندین ساله رسول الله و ثواب عبادت و جهاد که داشتند بباد فنا
دادند هر که از روی بهبود نداشت و دین بدنیا فروختند مشهور است که طلحه و زبیر بخدمت
امیر المؤمنین رفتند که از وی حکومت طلب کنند فرمود من ولایت بکسی دهم که بامانت و دیانت او واثق
باشم شما که بداد خدا راضی نشوید و زیادتی طلب کنید گفتند همیشه محترم بوده ایم و صاحب جاه و منصب چون حضرت
دید که ایشان میل محبت دارند قنبر را گفت این چراغ را بگیر و دیگری بیار پرسید که یا علی سبب تغیر چراغ
چه بود گفت پیش از آمدن شما نوشتن حساب بیت المال مشغول بودم چراغ بیت المال میسوختم و
الحال چون با شما صحبت خواهم داشت نشاید که چراغ بیت سوخته باشد چون هر دو از آنجا بیرون آمدند با هم گفتند
منظور که این مرد را در شرع میرود با این نه ولایت باشد چه فکر دیگر باید کرد روز دیگر رفته که زیارت
مکه بکنیم رخصت بخواهیم امیر المؤمنین فرمود مقصد شما زیارت نیست سوگند بسیار خوردند و بیرون آمده
عایشه را از راه بردند و کار ایشان بانجا رسید که در روز جمل زبیر را آنجا طلب رسید که
بجنگی ظاهر کند گفت یا علی من از جمله عشره مبشره ام و این معنی از اصل شنیده اند حضرت امیر علیه السلام
از او پرسید که آن ده کس کیانند پس زبیر شروع کرده نه کس را شمرده و امیر المؤمنین را نام نبرد حضرت الحمد گفت
تو ده کس را شمردی یا [illegible] حضرت را داخل کرد پس حضرت امیر با او گفت من چیز را علم گفت بلی گفت [illegible]

تو گواهی میدهی که من از ایشانم ام گفت بلی گفت میدهی که من از اهل بهشتم گفت بلی گفت پس الحمد و
خدا را که دیگر مرا گواهی میدهی که از پیغمبر شما شنیدم که تو از اهل دوزخی و در صحیح بخاری مسطور است که یکی از
اهل جمل [illegible] نام کعب [illegible] در آن روز [illegible] چون [illegible] جمیع کشته [illegible] هودج عایشه را گرفتند و او زن رسول الله بود
[illegible] در مقام بهم رسید و چون چادرم آمد که [illegible] در خدمت رسول الله مذکور شد که برای اهل فارس زنی پادشاه است
آنحضرت فرمودند لن یفلح الله قوما و لوا امرهم امرأة یعنی هرگز فلاح و رستگاری نیابد جماعتی که زنی
متولی امر ایشان باشد [illegible] و آن [illegible] عیب نفعی بار سانید [illegible]
محبت رسول الله صلی الله علیه و آله کرده اند بسبب دشمنی امیر المؤمنین علیه السلام در شمار دوزخیان شد و از جماعتی
[illegible] بهشت محروم گردید [illegible] است و دیگری حفصه که از زمره اول اقتدا بپدران خود نموده سودای
دشمنی او [illegible] عداوت او میکرد و باین سبب چندین بار رسول خدا را آزرده و دیگر ساخته
چنانچه کبار افشای راز آنحضرت کردند و در ضمن حکایت روز غدیر مذکور شد و باید دیگر آنکه رسول
در خانه زینب عسل خورده بود عایشه و حفصه اتفاق نموده گفتند که مغافیر بوی از دهان تو می آید و دیگری آمد
گفت آنحضرت عسل را بر خود حرام کرد دیگر آنکه ماریه قبطیه [illegible] محبت داشتند بدان مرده و واقف
شده بخروج الحاجت کردند تا از شر ایشان سالم ماند ماریه را بر خود حرام ساخت علی خلاف آن [illegible]
و آیه کریمه [illegible] که خدای تعالی بر تو حلال کرده بر خود حرام میگردانی و آنحضرت [illegible] یکماه از زنان
عزلت کرده و کمال کدورت [illegible] و نسائی و بخاری در احادیث صحیح از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل
کرده که فرمود الفتنة تخرج من هنا من حیث یطلع قرن الشیطان یعنی فتنه بیرون می آید و طلوع
میشود قرن شیطان و تابعان او و اشارت نمود بخانه عایشه و ابن عساکر و ابو نعیم و ابن قتیبه و ابن
ابی حدید و غیرهم نقل کرده اند که چون عایشه با طلحه و زبیر و عبد الله بن زبیر در وقت رفتن بطرف بصره بحواب
رسیدند و فریاد سگان آن موضع شنید پرسید که این موضع چه نام دارد و چون لفظ حواب بگوشش رسید
از رفتن بصره پشیمان شد و گفت من خود از رسول الله شنیدم که گفت کی از زنان من با علی حرب خواهد
کرد بغیر حق و چون بحواب خواهد رسید سگان آنجا بفریاد خواهند آمد [illegible] ای عایشه که تو آن
نباشی و طلحه و عبد الله زبیر پنجاه کس بهم رسانیدند که گواهی دادند که آن حواب نیست و از برگشتن پشیمانش
ساختند چنانکه در وقت رفتن شتر بلند بزرگ آوردند که بر آن سوار شود و شتر عسکر نام داشت

چون نام عسکر

نام عسکر شنید پشیمان شد و گفت رسول مرا خبر داده بود که با عایشه خود را [illegible] بر آنکه شتر عسکر نام داشت چون سوار
شد بموجب [illegible] و طلحه زبیر نام شتر [illegible] تغییر دادند و چون عزم جزم نمود مالک اشتر
[illegible] نوشت که از خدا بترس که خدا فرموده است زنان رسول در خانه ساکن باشید [illegible] رسول
[illegible] باشد که زن او در میان لشکر [illegible] جواب گفت که مالک چون در قتل عثمان سعی کرده مرا منع نکند
و محمد بن اسحق از ام سلمه رضی الله عنها نقل کرده که عایشه گفت من همیشه حسد میبردم بر خدیجه تا آنکه روزی ذکر خدیجه میکرد گفتم یا رسول
الله [illegible] زنی پیری [illegible] بود [illegible] زنی بهتر [illegible] پس از من آزرده شد و فرمود [illegible]
[illegible] من [illegible] رفتم [illegible] عقل [illegible] آدم [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] قرار بود [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] و آن [illegible] زنان [illegible] بود [illegible]
[illegible] تصدیق من کرد [illegible] تکذیب من میکردند [illegible] از اهل بهشت است
و غزالی در کتاب نکاح [illegible] نقل کرده [illegible] رسول خدا
[illegible] گفت [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] گفت [illegible] زن [illegible]
جواب رسول [illegible] گویا آیه ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و
الآخرة [illegible] آیه لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض [illegible] نرسیده بود [illegible]
[illegible] بود و چون جوابی [illegible] فاضل [illegible] کمال عقل [illegible] غازیه و مجاهده
فی سبیل الله باشد [illegible] که خدای تعالی [illegible] زنان پیغمبر گفته است وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج
الجاهلیة [illegible] ایام جاهلیت [illegible] شتر سوار [illegible]
و شتر [illegible] بالای پشت [illegible] گذارند [illegible]
[illegible] اتفاق کرده [illegible] خروج [illegible]
کس [illegible] پیغمبر [illegible] صفت [illegible]
[illegible] رسول [illegible] عایشه آمد و گفت ام المؤمنین [illegible]
حق مادری [illegible] فرزند [illegible] عایشه [illegible]

حق تعالی فرمود من قتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی هر که بکشد مومنی را عمدا پس جزای او جهنم است
که در او مخلد باشد پس آن زن گفت فما تقولین فی امره قلت قتلت ستة عشر الفا من اولاد المومنین یعنی
چه میگویی در حق او مادری که بکشت شانزده هزار فرزند از اولاد مومنان و مسلمانان و چون عایشه فهمید که غرض
چیست گفت دور کنید این دشمن خدا را از نزد من و چنانچه در روزی که بر استر سوار شده بود مروان و جماعت
بنی امیه را بر آن داشته که مانع شوند و امام حسن را از زیارت رسول صلی الله علیه و آله محروم سازند که گمان آن بود
که امام حسین میخواهد برادر را در آنجا دفن کند ابن عباس گفت تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت لک
التسع من الثمن وفی الکل تطمعت و تابوت آنحضرت را تیرباران کردند و ابن عباس [illegible]
رحمت آن فتنه را فرو نشاندند و مشهور است که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام از مدینه متوجه بصره شد در منزل
[illegible] شدن لشکر بکشید عایشه نامه بحفصه نوشت که علی در فلان جا فرود آمده فی زمره ولد [illegible] که پیش رود دفع شود تا
کر بر کند و این عبارت اوست که ان تقدم عقر و ان تأخر [illegible] چون نامه بحفصه رسید زنان مغنیه را بخواند و
دف بخوانند و مضمون کتابت عایشه را نظم کردند میخواندند و دف میزدند و سرود میگفتند ام کلثوم روی پوشیده بمجلس
حفصه شد و آن شعر را شنید و روی بگشود حفصه خجل شد و عذر خواهی شروع نمود ام کلثوم گفت تو و عایشه
و پدران شما هر دو [illegible] ما قدیمیست امروزی نیست چنانکه تو و عایشه امروز قصد قتل پدر من دارید پدران شما
قصد قتل رسول خدا داشتند حق تعالی خبر ایشان را کفایت کرد و آیه ان تظاهرا علیه فان الله هو
مولیه و جبرئیل و صالح المومنین در آن باب فرستاد این گفت و بخانه خود آمد عامر بن الطفیل گوید از علی علیه السلام
شنیدم که گفت رسول صلی الله علیه و آله اهل جمل و اهل صفین و خوارج نهروان را لعنت کرد پس چون فتح روی
نمود بخدمت عایشه رفتم و از او این گواهی پرسیدم گفت چنانچه علی علیه السلام شنیده من نیز شنیدم لیکن
من از اهل جمل نیستم و بغایت خجل شد و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده دختر شعیب صفورا بعد از موسی بر وصی موسی یوشع بن نون خروج کرد و یوشع او را باسیری گرفت
و بموجب وصیت موسی علیه السلام خلاص کرد و من نیز ایشان را سلام کرده ام زنان من بعد از من بر وصی من خروج
کنند و با او مقاتله نمایند و اسیر شوند و این خبر بزنان او رسید جمله نزد رسول صلی الله علیه و آله حاضر شدند
و هر یک گفتند چنین خبری شنیده ایم دعا کن تا ما نباشیم آنکه بر وصی تو خروج خواهد کرد پس آنحضرت فرمود
من شما را وصیت میکنم به پرهیزکاری و نشستن در خانه و ترک نمودن زینت زنان جاهلیت که بحکم الله

کرم الخلق فرستاده که جبرئیل مرا خبر داده که اصحاب جمل ملعونند بر زبان هر پیغمبری که پیش از من بوده اند و عمال امیر المومنین رسید و چون
رسول صلی الله علیه و آله او را میگفت یا علی انک المظلوم بعدی و من حاربک فقد حاربنی و من حاربنی فقد حارب الله
و من فارقک فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله و دیگری از صحابه ابو موسی اشعری است و او نیز از جمله دشمنان امیر المومنین است
و مشهور است که چون امیر المومنین علیه السلام امام حسن را با مالک بکوفه فرستاد که در حرب جمل امداد نماید امام حسن
رفت خطبه بلیغ ادا نمود و مردم را ترغیب و تحریص کرد و مردم دل بر معاونت امیر المومنین نهادند ابو موسی لعین نیز
خطبه خواند و گفت ای قوم فتنه ظاهر شود در آن مرد [illegible] و علی [illegible] که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که
گفت بعد از من فتنه ظاهر شود در آن مرد [illegible] و علی شما را بکشتن برادران میطلبد و نزدیک شد که مردم را [illegible]
سازد که عمار یاسر برخاست و گفت ای ابا موسی [illegible] تو بودی و من گواهی میدهم که رسول خدا صلی الله
علیه و آله گفت یا علی تو بعد از من با ناکثان و قاسطان و مارقان حرب خواهی کرد [illegible]
حدیث گواهند و مستحق خلافت غیر از علی نبوده و نیست و عثمان لایق این نبود که کسی خون وی طلب کند که [illegible]
ظلم میکرد و بیت المال را تلف مینمود و توبه ناکرده مرد پس گفت یا ابا موسی اصحاب عقبه چند کس بودند گفت سیزده
کس عمار گفت تو چهاردهم ایشان بودی گفت بلی بودم و لیکن توبه کردم و رسول برای من استغفار کرد عمار
گفت خدا گواه است ای [illegible] که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تو لعنت کرد پس مالک اشتر و عدی بن حاتم و دیگران
مردم را موعظه و نصیحت کردند ابو موسی بار دیگر برخاست که حرفی زند مالک اشتر او را کشیده از مسجد بیرون کردند
و از جمله [illegible] چون بعد از قتل عثمان بن عفان مردمان با امیر المومنین علیه السلام بیعت نمودند آنحضرت
جمیع عمال عثمان را بسبب جور و ستمی که بر خلق کرده بودند از منصبها عزل نمود ابو موسی را بجهت شفاعت مالک اشتر عزل
نکرد و او را بحال خود گذاشت بموجب [illegible] در وقتی که دو لشکر بتحکیم راضی شدند
و او را حکم کردند و فریب عمرو عاص خورده انگشتری را از انگشت برآورده گفت من علی را از خلافت برآوردم چنانچه
این انگشتری را از انگشت برآوردم عمرو عاص برخاست گفت من معاویه را بخلافت مقرر داشتم چنانچه [illegible]
عاص او را فریب داده [illegible] و پیش گرفت آنجا [illegible] شد و یکی از اصحاب ابو هریره است او
دین را بدنیا فروخته بوضع حدیث مشغول و مشهور است چنانچه خود عایشه گفت که تا چند حدیث بر پیغمبر [illegible]
بدین استر سوار شدم [illegible] در اربعین ذکر کرده که چون عایشه بر ابو هریره انکار کرد و گفت [illegible]
[illegible] حدیث که در شان علی [illegible] روایت نکردم برابر این استر سوار شدم [illegible]

و معاویه حدیث وضع میکرد و اوقات میگذرانید و یکی دیگر از اصحاب که بزهد و صلاح شهرت گرفته عبدالله بن عمر بن خطاب است
که بعد از پدرش هرگز از اینکه گذشته نزد معاویه رفت و با او بود و با او بیعت کرد و در واقعه صفین همراه معاویه
و از جمله قاسطین است و در امام زمان خروج کرده و اکثر مردمی که با معاویه بیعت کردند بشومی او مدراس بوده و در جنگهای هر دو
بیرون رفته که چون این هر دو را با او دیدند بعد از آن فقط نیز رانفی نشده سردار سواران معاویه شد و بعد
از شکست اتفاقا بعد از او بود و با آن نیز التفات ننموده روزی بمیدان آمده محمد حنفیه را بمبارزت طلبید و امیرالمؤمنین
علیه السلام بنفس نفیس متوجه میدان بود چون نگاهش بآنحضرت افتاد آب در دیده بی ذوالفقار نیاورده و فی الحال
فرار بر قرار اختیار نمود روز دیگر جوانی را در میدان دیده هوس مردی و مردانگی نمود و چون نزدیک جوان رسید دید
که مالک اشتر است گفت ای اگر میدانستم که تو ای هرگز این هوس نمیکردم رخصت ده که باز گردم مالک گفت
کیکار از عار فرار نمی اندیشی برو گفت اگر مردم گویند فرجزاه الله یعنی گریخت خدا جزا دهدش به از آنست که گویند
قتل الله رحمه الله یعنی کشته شد خدا رحمتش نماید و از جمله ملامتهای او آنکه چون حجاج ملعون بر عبدالله بن زبیر دست
یافته او را بر دار کرد عبدالله عمر در شب بخانه حجاج رفته چون رسید گفت بچه کار آمده گفت از رسول خدا شنیدم
که هر که بیعت امام زمان در گردن او نباشد مردن او مردن ایام جاهلیت است میخواهم که با تو بیعت
کنم چون تو نایب امام زمان عبدالملک مروانی پس حجاج پای را دراز کرده گفت دست من از بیعت تو ننگ
دارد تو آنی که با علی ابن ابی طالب بیعت نکردی با آنکه کمال او را میدانستی و اینک آمده که با حجاج
بنیابت عبدالملک بیعت نمائی و اینکه ترا باینجا نفر فرستاده است الا آنکه بر آن چوب یعنی ابن زبیر
و از جمله آنها که طعن و لعن بر آنها از جمله ضروریات است بلکه سر کرده و سردار طاغیان است معویة بن ابی سفیان
و اگر چه مطاعن او از حیز شمار بیرون است و حق جمهور اهل سنت پیش از آن در کتابهای خود نوشته اند نقل از و نیز
مبادرت نمایه و بعضی از آنچه در حق او وقوع کرده و واقع شده شروع میکند از آنجمله حدیثی است مشهور که حمیدی در
جمع بین الصحیحین نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله رو کرده بعمار یاسر گفت ویح عمار تقتله الفئة الباغیة یدعوهم الی
الجنة و تدعونه الی النار و ویح کلمه ایست که عرب در مقام ترحم و شفقت بر کسی استعمال کنند در مقام تعجب
در حالت مدح نیز گویند میفرماید چه عجب نیست یا از بابت رحم و شفقت بر او میگوید که عمار را خواهند کشت
جماعتی که اهل بغی و تعدی باشند و او ایشانرا ببهشت خواهد خواند و ایشان او را بآتش دوزخ تکلیف خواهند
نمود و سلطان کلام معجز نظام حضرت رسول صلی الله علیه وآله چون در واقعه صفین روی نمود عمار در رکاب ظفر

انتساب

انتساب شاه ولایت مآب بود در واقعه اول بدرجه شهادت پیوست و چون خبر شهادت او
بمعاویه رسید گفت علی او را بجنگ آورده او را کشته است و این عمر گفت پس پیغمبر حمزه را کشته باشد و
این حکایات قبل این مذکور شد و از جمله مطاعن او و باعث وجوب لعن بر او آنکه با امام زمان خروج کرد با آن حضرت
مخالفت و منازعت کرد و بسیاری از قوم الناس را در جنگ صفین بکشتن انداخت و باعث کشتن چندین هزار نفس
از مسلمانان شد و بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله کشته شدند و از نهایت بی حیائی و سنگدلی تا انتهای
او مجتهد و در جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام کرده و خود را مسلمان میدانست بلکه چنین ثواب هم داشت که با اعتقاد خود
طلب خون عثمان میکرد و اهل سنت هم او را از اصحاب میدانند و میگویند مجتهد بوده و مجتهد اگر در اجتهاد صواب کرده دو
ثواب دارد و اگر خطا کند یک ثواب گفته اند لکن عنایت قاضی [illegible] خدا ایشان [illegible] کم این کار
که مجتهد در جنگ با امام زمان هم اجتهاد تمام گشته و ثواب هم از برای او قرار داده اند [illegible] که از پادشاه
و سلطان سعید کامکار عدالت و انصاف [illegible] صاحبقران ثانی مشهور است که شخصی در پایه سریر سلطنت
معاویه حکایت حرب او با امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور میشد از قاضی عسکر و مفتی لشکر که از متعصبان اهل سنت
بوده و [illegible] در مجلسهای که او را با امیرالمؤمنین روی نمود گفت معاویه مجتهد بود و خطا کرده باین
سبب [illegible] نیست حضرت ما [illegible] فرمایند که کجا خطا و کجا خطای اجتهاد [illegible] مجلس
بعین تمام شد حافظ ابو شافعی در تاریخ خود گفته مجتهد آنکه بعضی از مسلمانان او را مجتهد هم میدانند و این معنی از ایشان
ثابت [illegible] است [illegible] در مجالس المؤمنین فرموده که معاویه و احتمال آن رتبه اجتهاد که استنباط و تخریج
فروع از اصول نموده [illegible] ایشان فی الشرع اجتهاد [illegible] از غایت مکابره و عناد بوده و بر تقدیر تسلیم اجتهاد خطای
در آن گوئیم خطای ایشان فی التسمیع تنها در فروع است بلکه در اصل ایشان خطا نیست [illegible] که یکی از اکابر گفته
[illegible] کلام میر مرحوم است
که امیرالمؤمنین علی علیه السلام این حربها کرده بود و عمر بن خطاب را این توفیق نشده و از ثواب این اجتهاد محروم
از دنیا رفت [illegible] که در مدینه بود [illegible] بر منبر خطبه میخواند گفت که من بخلافت سزاوارترم از عمر بن خطاب
[illegible] در جمع نقل نموده که از عبدالله بن عمر بن خطاب منقول است که چون معاویه بمدینه رفت روزی در مسجد نشسته
بود مردم می آمدند و با او بخلافت سلام میکردند من [illegible] بخانه حفصه رفتم دیدم که [illegible] گفتم
[illegible] که کار بکجا رسیده معاویه که دخلی در این کار نداشت خلیفه شده و مرا که [illegible] خلیفه بود [illegible]

و مرا چه به درین امر دخلی نیست و نمی خواهد پس حقیقت گفت چون مردم همه در مسجد حاضر بودند نزد عمرو بن عاص رفت عمرو گفت مردم اجتماع
تو میسر شد چشم براه تو دارند و میترسم که از بدی باعث تفرقه و پریشانی قوم باشد و بعد بیشتر مر آن مجمع رفتا
و معاویه صبر کرد تا مردم متفرق شوند چون دید که آن جمعیت کم شده و مردی که نامی داشتند رفتند و اندکی ماندند
بر منبر رفت و خطبه خواند و گفت من کان یرید ان یتکلم فی هذا الامر فلیطلع قرنه فلنحن احق بالامر
منه و من ابیه یعنی هر کس که اراده دارد که در معنی خلافت حرفی زند باید که گردن بلند کند
و شاخی نماید تا ببینم چه خواهد گفت و باید که بداند که من با آنکه سزاوار ترم از او و پدر او و من فهمیدم که با من اشاره
و غرضش آنست که مبادا من اراده داشته ام خواستم که متوجه جواب او شوم باز با خود گفتم که گفتگو
از خواب کشیده خود را نگهداشتم و صبر کردم و هیچ نگفتم و علماء علی درین نقل تصریح کرده اند که معویه درین دعوی کاذب
بود و عمر بن خطاب خطا کرده که اند سزاوار تر بوده و او متحمل این امر شده و حق او را غصب کرده و ارکان
بوده در برابر مسجد مقدس رسول صلی الله علیه و آله مردروغ و لاف و دعوی که او را در آن حق نبوده کشوده است
و کاذب به موجب لعنة الله علی الکاذبین مستحق دوری از رحمت خدا است و نیز قابل خلافت و نه لایق امامت و بعد
بعد از آنکه با معویه همراهی نموده و از اسلام بر گشته و معویه را بر تخت حکومت متمکن ساخته فکر خلافت با تخنی
مید اختاد و نشر لیبد ممکن است و مرتد و در و خسر الدنیا و الاخرة را ظاهرا محل و مصرفی بر ازو نیست و از
اعمال او واجب اللعن است که جمیع افعال و اعمال قبیحه و بدتر بوده آنکه با وجود آیاتی که حق تعالی در شان
امیر المؤمنین علیه السلام در تعظیم و تکریم او نازل ساخته حتی آنکه رسول خود را امر نموده که از او دعای او در مباهله
استعانت جوید و احادیثی که در حق او از رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شده با برادری او و رسول خدا و قرب
و منزلت و فضل و کمال که آن ملعون همه را شنیده و دیده بود حکم کرد که بر منبر استغفر الله سب آنحضرت میکرده
باشند و مردمان را بان امر میفرمود و بزرگ او زجر و سیاست میفرمود درین توفیق که بهزار حیله از اطراف ساخت
چنانکه در کتب تواریخ مسطور است لعن و سبی که به دلایل عقلی و نقلی خود مستحق آن بوده به دیگران حواله میکرد
چه بر هر مومنی واجب است که به دلایلی مذکور میشود و علما در کتابهای خود ثبت کرده اند و اینست که او واجب اللعن
به اله اول انکار اطاعت امیر المؤمنین که بر هر کس واجب بود نمود و بر او خروج نمود الثانی محاربه کردن
با امام زمان و با او مقاتله نمودن الثالث حق آنحضرت را غصب کردن و نام آنحضرت را بر خود نهادن
و بغیر حق بر جای او قرار گرفتن چهارم انکار امامت آن حضرت نمودن پنجم خود را مستحق و قابل و لایق منصب

جليل القدر

جلیل القدر امامت شناختن ششم فضل و کمال آنحضرت را پوشیدن و کتمان او کردن هفتم آن قاعده لعنت که خود جعل آن
نموده استحقاق او بهیچکس از و پیش نبوده بر سر منبر ها مقرر داشتن هشتم بهتان بر امیر المؤمنین کردن بخون عثمان و طلب
او کردن و مرتکب ظاهرا بران داشتن و بران مصر بودن نهم یزید پلید فاسق فاجر ملعون را مستولی امور مسلمانان کردن
و او را بر عرض و مال خلق الله مسلط ساختن دهم حسن بن علی را زهر دادن و مرتکب قتل فرزند رسول خدا و نور دیده فاطمه زهرا
شدن یازدهم وصیت بقتل حسین علیه السلام کردن دوازدهم شماتت بر قتل و موت امیر المؤمنین علیه السلام
نمودن و از آن مسرور بودن و از آیات دال برآنکه لعن معاویه واجب است یکی آیه الا لعنة الله علی القوم الظالمین است
چه غاصب و ظالم بوده حق اهل بیت رسول را دیگر آیه و یقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا
لعنة الله علی الظالمین است چه او مفتری بوده و کاذب در دعوی امامت و خلافت دیگر آیه اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم است چه متفق اند در این آیه که اولی الامر امیر المؤمنین است
علیه السلام و چون اولی الامر عطف است بالله و بر رسول پس چنانچه اطاعت خدا و رسول واجبست اطاعت
او نیز واجب باشد و کسی که خلاف آن کند کافر و مستحق لعنت و معویه مخالفت علی علیه السلام کرد پس ملعون
و کافر و مستحق دوری از رحمت الهی است و ایضا حق تعالی فرموده و کذلک الذین لعنوا فرعون اسودد
عمل و صد عن السبیل و جای دیگر گفته و اضل فرعون قومه و ما هدی و معویه در دعوی کاذب که در
امامت و خلافت نموده مستحق لعنت شده و در احادیث دیگر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرموده فرعون هذه الامة و در فرعون این امت معاویه است و بنابراین دو معنی مستحق لعن میشود و در بنا
در آیه مبارکه مباهله بطریق عموم فرموده است فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی بیائید تا ما علیهم
و مباهله نمائیم تا هر که دعوی باطل کند لعن الهی متوجه او گردد و ایضا حق تعالی در آیه ملاعنه میفرماید و الخامسة ان
لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین که لعنت الهی متوجه کذاب و دروغ گوینده است و کدام دروغ بدتر
میرسد که آن کافر ملعون چون از عراق بشام برگشت بر منبر رفته گفت پیغمبر خدا با من گفته بود که زود باشد
که تو بعد از من مرتکب امر خلافت شوی در آن وقت زمین مقدس مدینه را اختیار کن من شام را اختیار
کردم روز دیگر بر منبر رفته کاغذی در دست داشت و در آنجا نوشته بود که هذا کتاب کتبه امیر المؤمنین معویه
صاحب وحی الله الذی بعث محمدا نبیا و کان امیا لا یقرء و لا یکتب فاصطفی من اهلی
کاتبا امینا فکان الوحی ینزل علی محمد و انا اکتبه و هو لا یعلم ما اکتب فلم یکن بینی و بین

وبین الله احدا من خلقه یعنی این کتابیست که امیر الفاسقین معاویه که صاحب وحی الهی است نوشته آن خدای که مرا به
پیغمبری مبعوث ساخته اداء چون می بود و خواندن و نوشتن نمیدانست که من چه بنویسم پس کسی بمیان من و میان خدا واسطه
نبود و چون نوشته را تمام کرد حاضران مجلس گفتند صدقت یا امیر المؤمنین یعنی راست گفتی ای امیر فاسقان و ناقل این
قصه این صحیفه است العهدة علی الراوی وایضا درباره افک فرموده ان الذین یرمون المحصنات الغافلات
المؤمنات لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم و افک اینجا آنست که امیر المؤمنین را بخون عثمان
متهم گردانیدن با آنکه خود در خون او شریک بوده بقول شیخ زین الدین تا بادی که سکین عثمانی که علی او را کشته
بهشت بادخار گشتن او داده وایضا فرموده است ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و
الهدی الآخر آیه و معاویه کتمان حق کرده و فضایل و مناقب وارده در حق امیر المؤمنین علیه السلام را از آیات حق
تعالی و احادیث بر اهل شام مخفی داشته همه را بضلالت انداخته کالکلب بجهنم پیش از خود فرستاده وایضا حق تعالی
فرموده که من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه کی یکی مؤمن را عمدا بکشد مستحق
لعنت و غضب الهی و همیشه در جهنم بوده باشد پس چگونه بود حال کسی از مقتولان حسین بن علی علیه السلام با جمل(?)
هزار از مهاجر و انصار وایضا فرموده انما السبیل علی الذین یظلمون الناس ویبغون فی الارض بغیر
الحق اولئک لهم عذاب الیم و باتفاق است او باغی و ظالم بوده پس مستحق عذاب الیم و نکال
عظیم باشد اما احادیث دال بر واجب بودن لعن او یکی آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرموده من اعان
علی قتل امرئ مسلم ولو بشطر کلمة لقی الله یوم القیمة مکتوبا علی جبهته آیس من رحمة الله یعنی کسی که اعانت
و یاری نماید بر کشتن مسلمانی و اگرچه از جهة کلمه باشد در روز قیامت بر پیشانی او نقش خواهد بود که این مرد
از رحمت الهی نومید است و هرگاه یک شخص را در کشتن اعانت نماید مایوس از رحمت الهی باشد پس در سرنوشت
خود چه بیند صاحب القدر را خون بر پیشانی آیا چه نوشته خواهد بود دیگر او را چه امیدی تواند بود و حافظ مهورات(?)
که عبدالله نیشابوری حکایت کرده که مرا با حمید بن قحطبه کاری بود پیش او رفتم در ماه مبارک رمضان چون
نشستیم طشت و آفتابه آوردند و دست بشست و طعامی حاضر کردند چون لقمه بخوردم مرا یاد آمد که رمضانست
دست بکشیدم و چه پرسیدم گفتم رمضانست و من از فراموشی این چند لقمه خوردم و در تو اثر کوفتی نمی بینم در
سفر نیستی سبب روزه نخوردن چیست شروع در گریه کرد القصه بگریست که من از پرسیدن پشیمان شدم و چون
فغان بر داشت گفت یا عبدالله من از رحمت الهی مایوس و ناامیدم که روزه و نماز من عبث است و من مخلد

در نماز بعذاب

و در نماز بعذاب ملک جبار گرفتار خواهم بود چه در وقتی که هارون الرشید علیه اللعنه بطوس رسید شبی مرا طلبید چون بمجلس
رسیدم شمشیری دیدم پیش روی نهاده سلام کردم گفت طاعت تو امیر الفاسقین تا چه مرتبه است گفتم بنفس و مال
مرا باز گردانید و چون بخانه رسیدم باز خادمی آمد که ترا میخواند و من ترسان و لرزان رفتم چون مرا دید باز همان
طریق پرسید باز گفتم بنفس و مال و فرزند تبسمی کرد و مرا رخصت داد چون بخانه رسیدم باز دیگری آمد و مرا تعجیل
برد و این بار دل از حیات برگرفتم چون مرا دید باز همان سخن اعاده نمود و این نوبت گفتم بنفس و مال و زن و فرزند
و دین و ایمان بخندید و این شمشیر بدست من داد و گفت با این خادم برو و هرچه گوید چنان کن و آن ملعون مرا بخانه
برد که در میان سرا چاهی عمیق بود و سه در بسته در یکی را بگشود و در هر خانه بیست تن از اولاد علی و فاطمه بودند از پیر
و کهل و جوان یک یک را بمی آورد که گردن بزن و در این چاه انداز و چون شصت تن را کشته بودم پیری را برآورد پس گفت
ای روسیاه شقی شرم نداری که این جمع از خانواده رسالت و فردای قیامت جواب خدا و مصطفی و
مرتضی و حسن و حسین چه خواهی گفت من از آن سخن بر خود لرزیدم چنانچه شمشیر از دستم بیفتاد و او خادم و امیر الفاسقین
حامی شد من از خوف کار آن شصت تن دیگر نیز ساختم ای عبدالله چون حال این باشد مرا روزه و نماز چه سود
کند و بغیر از آنکه در جهنم ابد الاباد باید بود چه علاج و یکی دیگر از احادیث دال بر وجوب لعن او آنکه رسول صلی الله علیه وآله
فرموده من اخاف اهل المدینة اخافه الله فعلیه لعنة الله وغضبه یوم القیمة لا یقبل الله منه صرفا
ولا عدلا یعنی هر کسی که بترساند اهل مدینه رسول صلی الله علیه وآله را ترسانیدن که از روی ظلم و ستم باشد بر او است
لعنت الهی و دوری از رحمت بی نهایت حق تعالی و محرومی از شفاعت رسالت پناه صلی الله علیه وآله و بر او است سخط
و غضب جبار حقیقی و منتقم تحقیقی و قبول نکند حضرت عزت ازو عمل کرده از توبه و پشیمانی [illegible] و قربانی را در آن
شخص و معاویه بسر بن ارطاة یعنی فاسق کافر را بمدینه فرستاد که بنیابت او از اهل مدینه بیعت بستاند مردم مدینه
بخوبی از آن ملعون می ترسیدند که ام سلمه زن پیغمبر صلی الله علیه وآله گفت [illegible] ضلالة یعنی این بیعتی است که بیعت
گمراهی و موجب رو سیاهی است از ترس پسر خود عمر بن ابی سلمه گفت برو بیعت کن و او را رخصت داد که
بیعت کند که مبادا از ترس [illegible] کند بقتل رسد و آن ملعون ظالم بنی سلمه فرستاد که جابر بن عبدالله را حاضر کنید و الا
بکشم همه را و جابر بخدمت ام سلمه رفت که [illegible] بیعت کند ام سلمه گفت ای جابر برو بیعت
کن که من پسر خود را نیز نصیحت کردم که بیعت کند [illegible] و کدام ترس در زمان
از این بیشتر تواند بود حدیث دیگر آنکه ابن عباس روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده و جمیع الناس

اجتمع الناس علی حب علی لما خلق الله النار یعنی اگر جمیع مردمان بکمال محبت متفق بر دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام
هر آینه خدای تعالی دوزخ نمی آفرید این دلیلست پس روشن شد که دشمنان آنحضرت در دوزخ خواهند بود و
دوستان او در بهشت و او را علیه السلام هیچ دشمنی بدشمنی معاویه لعنة الله ان نیست که با آنحضرت از معاویه
دینی انگیخته در همین حیات و در حالت ممات از هیچکس و هیچ طبقه نکشیده و از احادیث داله بر وجوب لعن او
همان حدیث قاطع است که روز آخر چون بمیدان صفین رفت گفت انا اول من یجثو یوم القیمة بین یدی الله
عز و جل یعنی من اول کسی ام که در روز قیامت نزد الله تعالی بخصومت دشمنی معاویه قصد است خواهم کرد و
در نود و هشتاد و چهار سال بود و ضعیف شده و معهذا شجاعتی از و ظهور آمد که از جوانان و شجاعان نیاید و چون بدرجه
شهادت رسید حضرت مرتکب دفن او شده فرمود که عمار یاسر را بهشت واجب شده و قاتل عمار البته در
دوزخ خواهد بود و از احادیث داله بر این مطلب حدیثی است که صدر الائمه موفق بن احمد مکی که یکی از علمای اهل سنت است
باسناد خود از سلمان فارسی نقل کرده که او گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت علیکم بعلی بن ابی
طالب فانه مولیکم فاحبوه و کبیرکم فاتبعوه و عالمکم فاکرموه و قائدکم الی الجنة فعزروه
و اذا دعاکم فاجیبوه و اذا امرکم فاطیعوه و احبوه بحبی و اکرموه بکرامتی ما قلت لکم فی علی الا
ما امرنی ربی جلت عظمته یعنی بر شماست ای امت من که از حال علی ابن ابی طالب و فضل و کمال و
قرب و قرابت او غافل نشوید و بشناسید که او مولای شماست پس باید که دوست دارید و بزرگ شماست باید
که ملازم او باشید و از و مسایل فرا گیرید و دوست که شما را به بهشت میکشد و او را عزیز دارید و اگر شما را بکار
و بطلبد اجابت کنید و چون شما را بچیزی و کاری امر نماید فرمان برداری او نمایید و باید که او را دوست دارید
بسبب دوست داری من و او را عزیز و مکرم دارید بجهت کرامت دوستی من و آنچه من گفتم شما را در شان
علی نگفتم الا آنچه پروردگار من مرا امر نموده جلت عظمته و هر گاه از رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله چنین مبالغه یعنی
در شان آنحضرت واقع شده باشد هر که کتمان آن کند و در شان چنانچه رسول صلی الله علیه و آله بر مردم نشناساند
و خلاف او بر خلق الله ظاهر سازد و کتمان حق کرده و خلاف اراده خدا و رسول عمل او [illegible] بیزاری از چنین شخصی
واجبست و لعن کردن او و تابعان او لازم ما موفق که از علمای اهل سنت است در تصنیف خود آورده که رسول
صلی الله علیه و آله در هفت موضع معاویه را لعنت کرد روزی که از مدینه بیرون میرفت و یوم العیر یعنی روزی که
بجنگ بدر میرفتند و روز احد و روز احزاب و روزی که حسن علیه السلام بعد از صلح کرد بجل خود [illegible] بصلح قرار شده

در روز غطفان

در روز غطفان و در روز عقبات و ابن قاسم روایت کرده که امام حسن علیه السلام روزی این هفت موطن را بر معاویه
شمرد و او را اخبار کرد که دلالت دارد بر آنکه معاویه ملعون اهل ابدست یکی آنکه صاحب مصابیح که از اهل سنت است
روایت نموده که روزی رسول صلی الله علیه و آله فرمود تطلع علیکم رجل من اهل النار یعنی مردی همین ساعت
پیدا خواهد شد که از اهل دوزخ باشد و بعد از و معاویه پیدا شد و دیگر آنکه عبدالله بن عمرو عاص روایت کرده که روزی
در خدمت رسول صلی الله علیه و آله بودم فرمود که لیطلعن علیکم رجل یموت علی غیر ملتی یعنی باید که بر شما مردی داخل
شود که بمیرد بر غیر دین و ملت و ناگاه معاویه پیدا شد وایضاً صاحب مصابیح روایت کرده که پیغمبر صلی
علیه و آله فرمود که یموت معاویه علی غیر ملتی یعنی خواهد مرد معاویه بر غیر دین و ملت من آخر در حالت صلیب
در گردن مرد چنانچه احنف بن قیس گفت من از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود معاویه بر دین اسلام نخواهد
مرد و این در دل من بیخلید که آیا چگونه تواند بود پس بسبب اتفاق بشام رفتم و شنیدم که معاویه بیمار است بعیادت
وی رفتم و دیدم که روی به دیوار خوابیده است و دست بر سینه وی نهادم دستم بر چیزی آمد که در گردنش آویخته
بود چون دو طرف پس کردم از گریبان دیدم که صلیب است من امروز بهتر گفتم که بدین از آنست که از علی ابن ابی طالب
شنیدم که گفت معاویه بت در گردن خواهد مرد پس گفت ای احنف چه تعجب داری طبیب ملا این امر
کرده و گفته این بت من است در گردن بیاویز که نفع میکند من از آنجا بر آمده هنوز بکجا نرسیده بودم که
آواز مردن معاویه از هر طرف برآمده قاضی القضاة همدانی نقل کرده است که معاویه مرد در حالتی که از صلیب توقع
شفا داشت [illegible] در کتاب خود آورده که از متقدمین و متاخرین کسی را در این خلاف نیست و همه متفق اند بر آنکه
معاویه بت در گردن از دنیا رفت و احمد بن حسین بیهقی نیز از اهل سنت است در کتاب فضایل صحابه بیان
کرده از نصر بن عاصم که گفت من روزی در مدینه بمسجد رسول صلی الله علیه و آله رفتم شنیدم که حاضران میگفتند
نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم شنیدم که حاضران پناه بخدا میگیرند از غضب
الهی و خشم رسالت پناهی صلی الله علیه و آله پرسیدم که ای یاران چه واقع شده گفتند بلی رسول خدا صلی الله علیه و آله
بر منبر خطبه میفرمود که ناگاه معاویه برخاست دست پسرش ابوسفیان را گرفته بدر رفتند پس رسول خدا صلی الله
علیه و آله چشم بر ایشان افتاد و فرمود لعن الله القاید و المقود و ویل لامتی من معاویه ذی الاستاه و بروایتی
دست یزید را گرفته بیرون رفت [illegible] یعنی [illegible] و وای از امت امتی [illegible] گشته شده او را
وای بر امت من از معاویه که ذی الاستاه است یعنی صاحب کفل بزرگ و [illegible] گفته است این لفظ

از براي شخصي گويند که مال مردم را بغير حق تصرف کند و بصاحبانش رد نکند و نيت و انديشه دادن آن مال بصاحبش نداشته
باشند و بتحقيق از ام سلمه روايت کرده که روزي رسول صلی الله عليه و آله نشسته بود و ابوسفيان بگذشت و معاويه و برادرش
از در رواقي بکجاي برادر يزيد يکي شتر ميکشيد و يکي شتر ميراند رسول صلی الله عليه و آله فرمود لعن الله القايد و
الراکب والسايق يعني سوار کننده و راننده را از رحمت الهي بي نصيب ساز و حکيم سنايي در ذکر ايشانچه
مستحق لعنت اندگفته داستان ببر هند نگر نشنيدي که از دوستي او بپيمبر چه رسيد پدر او لب و دندان
پيمبر بشکست مادر او جگر عم پيمبر بخايد او بناحق حق داماد پيمبر بستد پسر او سر فرزند پيمبر ببريد بر چنين قوم
تو لعنت کرده و علي عليه السلام در قنوت نماز معاويه را لعنت کرده و عبدالله بن الحارث گويد من در بچه بودم رسول صلی الله
عليه و آله بر منبر بود و معاويه دست پدرش را چون در چشم داشت بيکبار گفت لعن الله التابع والمتبوع و بعضي گفته اند
منقولست که رسول صلی الله عليه و آله کاري بشخصي را بطلب معاويه فرستاد در جواب او که طعام ميخورد و بار ديگر طلبيد همان جواب آمد
فرمود که اللهم لا تشبع بطنه و بعد از آن تا زنده بود هرچند ميخورد سير نشد و از عبدالله بن عباس نيز مرويست
و سلم در همين آورده گفت با اطفال ببازي مشغول بودم که رسول صلی الله عليه و آله رسيد و من از خوف در پشت
در پنهان شدم مرا طلبيد که برو معاويه را طلب کن من آمدم که او بخوردن مشغولست پس آنحضرت فرمود
لا اشبع الله بطنه يعني خدا هرگز شکم او را سير نکند و در روايت آمده که حضرت رسالت صلی الله عليه و آله گفت
معاويه را لعين بکرد و سفر بود الطليق بن الطليق اللعين بن اللعين طليق آزاد کرده شده و چون حضرت
رسالت مکه را فتح نمود اهل مکه را از کشتن و اسير کردن آزادي داد و فرمود اذهبوا فانتم الطلقاء امثال معاويه
و پدرش از آنجمله بودند و در مدت بعثت رسول صلی الله عليه و آله مشرک بود و مسلماني ظاهري بجهة آن پيش
از آن نبود که آنحضرت از زيادتي علت نمايد و سبب اسلامش آن ذکر کرده اند که استخفاف بشرع مينمود و در روز
فتح مکه چون در مکه نبود و شنيد که پدرش اسلام آورده باو نوشت که از دين خود و دين محمد نقل نمودي و در
ميان عرب ما را رسوا کردي که مردمان خواهند گفت ابن حرب از ملت عزي برگشته و پدرش اين
نامه را عم نمود حکم شد که هرگاه او را ببينند بکشند و خونش هدر باشد از هيچ جا اميد نبود بلکه گريخت از هيچکس هيچ
جا ايمن نبود و خود را بعباس رسانيد و بدست و پاي او افتاد و اظهار اسلام کرد و عباس بخدمت حضرت
رفته شفاعتش نمود و او را بخشيدند و باز بشفاعت عباس کاتب رسايل شد و ديگران همچنين او را
کاتب وحي ميگويند غلط صريحست که او بعد از آن مسلمان شد که آيه در ماه حجة الوداع اليوم اکملت لکم دينکم آمده

بوده و اکثر

بوده و اکثر بيشتر ام مسلمان شدگان مرتبه نداشت که کسي او را کاتب وحي نامد و اشاره بکتابت حکيم سنايي ميگويد ببر هند آخر حال
دوستي ديم کار بي نيت در نوشت او خطي زبهر رسول رخطش نيز احتکاري بهت بخاري اگر معاويه کاتب وحي بود و ابن
او را فضيلتي ميدانستند و در کتب معتبره مذکور روايت ميکردند که از جمله کاتبان وحي ابن ابي سرح بود که مرتد شده و خون
مباحش کردند که او را قبول نکرد و چون هر دو از يک عالم بودند و در خبر است که مردي گفت بپيغمبر صلی الله عليه و آله
رفتم که بشرف اسلام برسم روزي شنيدم که رسول صلی الله عليه و آله ميفرمايد که اربعة في الدرک الاسفل من النار نمرود بن کنعان
و شداد بن عاد و فرعون موسي و رجل يبايع يعني بباب بابل ولا يقاله فرعون اين امة کم الاعلي الکان هو اسفل منها
يعني چهار کس در مرتبه پايين ترين دوزخست که عذاب ايشان از همه دوزخيان بيشتر است نمرود و شداد
و فرعون و مردي که بعد از من از مردمان بدر بابل بيعت خواهد گرفت و از آن بدتر بودي که فرعون و فرعون اين امة
کرده بودي گفتم اين مرتبه پايين تر از دست رحمت ايشان پيش از دو چون امير المؤمنين بجوار حق رسيد
من قوم عراق کردم و چون بباب بابل رسيدم معاويه را ديدم که بر منبر بود و از مردم بيعت ميگرفت معلوم شد که آن چهارم
معاويه بود و دليل بر صحت اين قول که حق تعالی فرموده ان المنافقين في الدرک الاسفل من النار و او از جمله منافقين
بود و از امام چهارم علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام مرويست که شخصي از وي پرسيد که چه حال داري يا ابن رسول الله فرمود
که حال ما و امت که بني اسرائيل از فراعنه داشتند که فرزندان ايشان را ذبح ميکردند و زنان ايشان را خدمت ميفرمودند و
درين هشتاد سال حال شيعيان مرتضي علي عليه السلام بعنوانيکه گذشته که بر زبان ايشان شيخ اوست و
نفرين بر او ميکنند ان شاء چندين نفرين را بتهمت محبت اهل بيت کشته باشند آه و بسيار
شيعيان چه رسد و هر بشوي معاويه شده فرح بلندي و خباثت نفس او را چگونه توان کرد که از لکار فرموده
يزيد که يکي از سيئات معاويه بود که دست کشته است که از جهة جاي او کي يزيد است و زين الائمه حسام الدين
حق گفته است که انچه يزيد با حسين عليه السلام کرد از نتيجه افعال معاويه بود و آن تمهيد مقدمات او کرده
بود و او مردم را بر ظلم بر اولاد علي و فاطمه دلير ساخته بود امام حسن را زهر داده بود و رخصت قتل نموده و رخصت
عداوت اهل بيت در روز او شائع شده بعد از آن اين عمر آورده ابو يوسف بن ابراهيم صاحب ابو حنيفه در مجلس کس
خود حکايت است و در کتاب حاويه الفاظ او را بعينه نوشته است که معاويه اول کسي است که او گفتا به در خطاي اجتهاد شد
اول کسي که خلافت بجلافت بشمشير گرفت و اول کسي که بخلاف حکم رسول صلی الله عليه و آله حکم کرده و روايت کرده الولد للفراش
در جهة خاطر و اول کسي که مسلماني را کشت که از کفر برگشته بود بعد از اسلام و في زنا کرده بود و بعد از احسان

کسی که بر مسلمانان بفروخت بهدیه بوی فرستاده شد واول کسی که در اسلام بر تخت نشست و تکیه بالش کسری و فراهم نمود
واول کسی که با مشرکان بی اخذ جزیه صلح کرد واول کسی که بیت نرد باخت و بیت شتی را بر مزد نهاد واول کسی که بر مسلمانان
بفروخت واول کسی که بی اجازت صحابه بمقام نشست واول کسی که خلافت را ارث و میراث نهاد و حوالت بغیر کرد
واما آنکه گفته تا به فیه باغیه شد اما دست بر سینه تعیین است و قتل عمار و کفران طایفه که از خطای اهل سنت اهم
یعنی بدین رفته اند چنانچه مأمونی گفته بر بغاة نماز نمی توان کرد و بمیرند یا کشته شوند خاصه ان اجتبین که بدترین کافر
که بر بدی رسول بوده خروج کرده باشند در امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب و این بعینه الفاظ مأمون است پس
معلوم شد که معاویه کافر مرده و سزاوار آن نبوده که بر وی نماز کنند واما آنکه خلافت را بشمشیر گرفت اشاره
آنکه خلافت یا بنص است چنانکه مذهب شیعه است یا باتفاق چنانکه مذهب مخالف است خلافت بغلبه
و شمشیر قول ثالث است و مذهب معاویه و اهل او و حق تعالی که فرموده [illegible] لا ینال عهدی الظالمین
واما آنکه گفته منیت بخشید یعنی [illegible] فرموده حق تعالی که فرموده ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول
تا آخر آیه فی و غنیمت از خدا و رسول و ذوالقربی و آنها نیست که درین آیه ذکر یافته بی آنکه بطریق ایام جاهلیت
هر که خواهند دهند و خیانت بخلاف حکم حق جل ذکره و صاحب کامل بهائی درین مقام فرموده که بظلم او [illegible]
رسول را میراث نبوده که ظلم او بر معاویه وارد آید عجب که چون بحث در فاطمه و فدک میرود نحن معاشر الانبیاء
حجت می آرند و حق او از فاطمه باز میگیرند و دفع چندین آیت قرآنی میکنند و چون با معاویه خصومت افتاد [illegible]
میراث آنچه رسول [illegible] آنکه معاویه اقتدا با صحاب کرده که ایشان نیز همین کرده اند [illegible]
فرقی نیست معاویه و دیگران انجا عبارت اوست بعینه واما آنکه گفته است بخلاف حکم رسول الله حکم کرده آنکه
ابوسفیان دعوی کرد که زیاد فرزند وی است رسول صلی الله علیه وآله پرسید که از نکاح یا از سفاح گفت از سفاح
رسول خدا فرمود که الولد للفراش وللعاهر الحجر یعنی فرزند از شوهر است و زنا کننده را سنگ حواله کنید یعنی جز
ابا کرد و معاویه حکم رسول را باطل کرد و زیاد حرامزاده را بر پدر خویش بست و حق جل ذکره فرموده است الخبیثات
للخبیثین والخبیثون للخبیثات آمده که کل طایر لطیره مع شکله کند هم جنس با هم جنس پرواز
کبوتر با کبوتر باز با باز زیاد ملعون خواست که وی را زیاد بن ابی سفیان خوانند مردم از خوف [illegible]
حکم رسول شود گفتند و عایشه او را زیاد بن ابیه نام کرده بدان مشهور شد که مصنف کامل گفته بخلاف حکم
خدا عمل نمودن مخصوص معاویه نیست رسول مردود [illegible] عثمان که زنده حق تعالی فدک را بفاطمه داد و فرمود

وآت ذا القربی

وآت ذی القربی حقه ابوبکر بازستد و حق تعالی گفته قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی [illegible]
مشهور تر است [illegible] در استقلال لعنت معاویه استقلال [illegible] نفاق او در [illegible] بسیار است [illegible]
مسلمان گشته شد حجر بن عدی که از شیعیان بود و در کمال زهد و صلاح و اعتقاد درست معروف [illegible]
بن شعبه دشمن خانه [illegible] معاویه [illegible] زیاد [illegible] معاویه ابوموسی اشعری را فرمود
که حضری [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
و چنین کرد [illegible] و معاویه باین بهانه حجر را با [illegible]
بگفت اللهم العنه والعن من توقف علی لعنه [illegible] فرستاده سر حجر بن عدی
[illegible] که رسول صلی الله علیه وآله او را دوست میداشت [illegible] که پیش از اسلام [illegible]
و بر کسی ظلم [illegible] از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود در جمیع حروب در خدمت
آنحضرت [illegible] و بعد از واقعه حجر بن عدی [illegible] دشمنان اهل بیت
شهید شد [illegible] نزد معاویه فرستادند مشهور است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
معاویه فرستاد و معاویه [illegible] و قبول نکرد و گفت [illegible]
[illegible] حسین کفایت [illegible] با وجود مرتبه شهادت [illegible] سید الشهدا
ابا عبدالله الحسین [illegible] علیهما صلوات الله [illegible] واما آنکه صلح کرد [illegible] اشاره است الحق
تعالی در آیه قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله تا آخر [illegible] صلح بی جزیه خلاف فرموده
خدا و رسول است اما کافر را دوست دارد خدا و رسول [illegible] واما آنکه گفته [illegible] بر مزد نهاد اشاره
[illegible] مشهور است که [illegible] الاسلام [illegible] اهل سنت روایت کرده است [illegible]
[illegible] ابن [illegible] نقل کرده [illegible]
[illegible] معاویه [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] و اول صفت مشرکانست که [illegible]
[illegible] بیان حال کافرانست که قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور
واما آنکه گفته بجای رسول نشست بی رضای صحابه اشارتست بجای [illegible] رسول صلی الله علیه وآله

دیده بود که بنی حکم و بنی مروان بر منبر او بالا میروند و پایین می آیند چنانکه بوزینگان بر جای بالا روند و پایین آیند و بعد از آن رسول صلی الله
علیه و آله دیده بود که بنی حکم و بنی مروان بر منبر او بالا میروند و بزیر می آیند تا روز رحلت نخندید و ما جعلنا
الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس اشاره بآنست و سوره انا انزلناه در این باب آمده است و سبب
قدری که حق تعالی برسول خود بآن معلونین علیه السلام عطا فرموده که بهتر از هزار ماه است در برابر مدت
حکومت این ملاعین است که هزار ماه بود و شجره ملعونه که در قرآن مجید واقع شده مراد بنی امیه است
صاحب مصابیح باسناد خود از ابن عباس نقل کرده که گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اذا رأیتم
معویة علی منبری فاقتلوه یعنی ای بندگان وای امت من هرگاه ببینید معاویه را بر منبر من
او را بکشید و چون در امر حضرت تغافل نموده آن جایز داشتند حق تعالی ایشان را ذلیل گردانید
و کشیدند آنچه کشیدند و فی این حدیث دلالت است بلکه مولف و مخالف چنین حدیث از مخالفین
نقل کرده از شیخ الکمال محمود ابن لبید نقل شده که رسول گفت عزیزا هذا الامر بعدی فمن اده کهنکم
وهو یرید خلیفة فاقتلوه پس معاویه نبود باشد که اراده خلافت کند کسی که اولاد اراک کند و بعد ازو که ابلاغ داده
این واره باید که بعد از کشتن مانگانه یا آنکه رسول صلی الله علیه و آله نفی و کوچ برین رانده کرده چون او بدترین
خلایقست و ملعون ترین ملاعین بحکم و مروان او امر نموده و آنکه و لعنتی نزد رسول صلی الله علیه و آله از بدترین
منافقان و بدترین خلقان نبود و آن رحمت عالمیان چندین بار بر او نفرین نمیکرد و حق تعالی آنحضرت
را بآنکه لعلی خلق عظیم وصف نموده از بسکه رنج و ستم از مردم میدید و صبر میکرد و عاقبت بود و شکر میفرمود
در تفسیر آن گفته اند که آنحضرت هر چند از کفار آزار میکشید میگفت اللهم اغفر قومی مشهور است
که روزی دندان مبارکش را سنگ زدند میگفت اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون هرگاه که
دعا کند گوید یا قوم مرا بیازرده کرده اند و نفرین ظاهر میشود که کفار امید وادی در درگاه خداست
بیت و شیخ الکمال یعنی از اهل سنت نقل کرده اند که فرموده اذا رأیتم معویة یخطب الملک فاضربوا عنقه
و بموجب آیه ما ینطق عن الهوی امر آنحضرت امر خدا است و تعریض کرد و کرده با اذن خداست و از
از رحمت الهی و نفرین حضرت رسالت پناهی در دنیا و آخرت شامل حال ایشان است و آنچه از او نقل شده
اول کسی که غارت در اسلام کرد آن ملعون بود که ضحاک بن قیس را با سه هزار کس فرستاده بود که اکثر اراذل
طاقت امیر المومنین باشند غارت کنند و آن لعین بسیار غارت و بسیاری از شیعیان کشته شدند

و او اول کسی بود که با یمان منافر و سوار شده و او اول کسی بود که شرب خمر را علانیه مرتکب شد و ساز و سرود را ایجاد کرد
ساخت و گاه گاه هم بگل خوردن هم میکرد و حکم با بخشش میشود و او اول کسی که کتابت شنیده که نوشت او بود که چندین شعیبان
را بدروغ از دین کرد و تقدیر نوشت تا قیس بن سعد بدان سبب از حکومت مصر معزول شد چون تفصیل آن طولی دارد رجوع
بکتب تواریخ انسب است و چون هیچ که از این احوال بظهور رسید آنانی که در زمان بنی امیه بودند و دشت شیخ زاده
ابو سعید اسمعیل بن علی سمان که از مشاهیر علمای اهل سنت است روایت در کتاب مثالب بنی امیه آورده
که هند ابا زبیر بن عمرو بن امیه در ساخت و چندین سال مسافر بود آنکه صحبت داشتند خواهم کرد تا آنکه حامله
شد فرزند بدنیا آمد که سید سفر از ترس تهمت رفت بکعب و بخدمت سفیان بن منذر رفت و بمند
را او بدو و بسیار را ابوسفیان داده دهم در مسین عقد نکاح ابوسفیان فرستادند و چون سه ماه در خانه او بسر برد این
فاسق ولد الزنا در وجود آمد و ابو المنذر هشام بن محمد در کتاب مثالب گفته که چهار کس بر معویه دعوی داشتند
که از ما است یکی عماره بن ولید بن مغیره مخزومی و یکی مسافر بن عمرو و یکی ابوسفیان و یکی عباس و هند از جمله زنانی محفوظ تر بوده
او فرزند سیاه آورد و عثمان روز نکشت و مادر هند را علی بوده ذات العلم بر بام خانه میزد چه پیدا است
زنان قریش را ابن علی شناخته و در اصل بنی امیه از قریش نبوده چه مشهور است که امیه غلامی رومی بود ازان عبد شمس
در آن رومی بود الا که چون زیرک و فهیم بود عبد الشمس او را آزاد کرده بفرزندی برداشت و از وی فرزندان این
جماعت ملاعین رذایل بوجود آمدند اکثر علما بر آنند که شجره خبیثه که در قرآن واقع است بنی امیه اند اگر کسی گوید در تواریخ
مذکور است عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس پس باید که او غلام باشد گویم عادت عرب
که این غلامی را آزاد کنند بنام صاحب خوانند چنانکه رسول صلی الله علیه و آله زید بن حارثه را آزاد کرد و او را
او را زید محمد میخواندند و بعضی از محققان گفته اند چون بنی امیه روی ایشان از غلبت الروم مراد از ایشانند چه
در مدت ملک ایشان اهل صلاح و دین مغلوب بودند و ایشان غالب و مراد بضعة دوم دولت اهل
چون حق تعالی صفت شجره خبیثه کرده گفت ما لها من قرار ملک ایشان قراری نداشت و بهزار ماه نرسید بعد
از آن هلاک شدند و کسی از ایشان در روی زمین نماند و دولت خاندان محمدی الی الیوم باقی است و مومنان اظهار
ایمان کردند کسی از ما دون آل محمد جعفر بن محمد علیهما السلام پرسید که نسب ما را شناسید
فرمود چون نشناسیم و حال آنکه این نسب را از برای ما پیدا کرده اند و در این نسب ما را نعت تشنیع اللازم
انبیا و ملائکه کرام به تهنیت ما آیند و احترام ما بجا آرند هیچ شود ما را از نسب بهتر از ملک بنی امیه

نه قرشی پس امامت وخلافت عثمان ومعاویه باطل باشد چه بزعم ایشان رسول الائمة من قریش وایشان قریشی نبودند و
معاویه خود ابو لعنه قارب بود و در مدت بیست سال حکومت [illegible] مکتب بی [illegible] لیکن اهل سنت قبایحی که
از معاویه بظهور رسیده بلکه از جمیع بنی امیه خواه ریختن خون مسلمانان باشد وخواه ناسزایی که با امیر المومنین علیه السلام
میگفتند وخواه اینها از قضایایی که گذارش یافته [illegible] را موجب قبح ونقص بنی امیه ونقصان مرتبهٔ ایشان
نمی شمرند وما شاکه ایشان را از دایره اسلام خارج دانند بلکه اگر کسی که اینها را لعن یا تفریح یاد کند فتوی
بکشتنش میدهند واین بنا بر آنست که گرفتن اسلام انجماعت کنند [illegible] ایشان
خواهد دانست که آن ثابت شدن امامت به بیعت اگر هر کس باشد چه هر یک از معاویه و یزید ومروان
پیش از ابا بکر وعمر وعثمان بیعت کرده اند اگر اینها امام نباشند لازم آید که اینها نیز نباشند ولازم آید که نماز
جمعه برخصت ایشان منعقد نشود و باطل باشد ولازم آید که اینها اگر امام وپیشوا باشند و در مدت حکومت
آن ملاعین که قریب صد سال بوده نکاحها منعقد باطل باشد وچنانچه ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته
که یزید را لعن میدانم وانکه علما تجویز لعن [illegible] نکنند بجهت آنست که مبادا بیالاتر سرایت
کند ودر اینجا نیز همین [illegible] اسلام بنی امیه سرایت میکند تجویز نفرموده اند وبا اینها اهل سنت او را
خال المومنین هم نام کرده اند بجهت آنکه خواهر او حبیبه دختر ابو سفیان که از زنان رسول بوده ومعلوم است
که پیغمبر صلی الله علیه وآله را زن بوده پس واجب است که برادران زنان هم خال المومنین باشند از انجمله محمد
بن ابی بکر هم برادر عایشه بوده چرا او را خال نگویند وعبد الله بن عمر هم برادر حفصه بوده پس [illegible]
عم مومنان بودی وکی جد [illegible] فلان وکی [illegible] چنانچه حکیم سنایی در حدیقه گفته [illegible] نیست
ان نه خال ونه عم که ابلیس است خال ما [illegible] دنیا را [illegible] زهر [illegible] هر که را خال این شمار بود
مرد را با علی چه کار بود که چنین خال [illegible] انکار عایشه [illegible] خواهر او
خال ما نه بود برادر او وبعد از ان تمام زنان میشمارد و میگوید این همه جفت مصطفی بودند جمله مادران
ما بودند چون قبایح [illegible] ابو سفیان که از [illegible] خانه [illegible] ویران [illegible] که از معاویه بظهور آمده
[illegible] روز قیامت نگارش آید وقت که عایشه را [illegible] صاحب کتاب [illegible] الاشتباه
نقل کرده است که روزی معاویه بر منبر رسول بود و بیعت از برای یزید میگرفت عایشه روزی چهره خویش را
آورده گفت ای معاویه پیش از تو شیوخ بودند از برای فرزندان خود بیعت گرفتند گفت نی [illegible] گفت

پس تو درین

پس تو درین کار اقتدا بکن گفته معاویه خجل شد وازمنبر فرود آمد وبعد از دو سه روز کسی فرستاد والتماس کرد که تو ام المومنین [illegible]
باشد [illegible] من [illegible] که برادر من [illegible] تو فرمایی فرمان کنم چون عایشه بدیدنش رفت جای که [illegible]
آنجا بود بران فرش گسترانیده وبر زبر او کرسی گذاشته وبران تکلیف نشستن نمود نشستن همان بود و رفتن همان [illegible]
گفت [illegible] جای باش تا [illegible] شوی وعده ما و تو [illegible] است [illegible] خواهیم داشت واین واقعه [illegible]
سال پنجاه وشش از هجرت روداده واین مهاجرت در [illegible] واقع شد ودر روایت [illegible] ضعیفه شده بود [illegible]
سوار شده [illegible] معاویه رفت [illegible] معاویه [illegible] چون [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] مردان [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین علیه السلام [illegible] ابن عباس چون [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] معاویه بیعت گرفتن [illegible] یزید [illegible]
فسق و فجور [illegible] ظلم [illegible] مرض [illegible]
رسیده بود مردان را جمع نموده وخطبه خواند گفت ایها الناس من من زرع قد استحصد وانی قد ولیتکم
یزید ولم یلیکم احد بعدی الا هو شر منی کما کان من قبلها من هو خیر منی یعنی ای مردمان
هر چه [illegible] یزید [illegible] شما [illegible] ملکوت [illegible]
پیش از من [illegible] بهتر [illegible] عراق وشام وحجاز [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] بیعت کرده [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] جون [illegible] فارغ کردی [illegible] التماس [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] وچون [illegible] فارغ شود [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] یزید [illegible]
[illegible] معاویه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] یزید [illegible]
بیعت کرده [illegible] قیامت [illegible] یزید [illegible]
[illegible] گفت [illegible] کرده [illegible] باشم [illegible]

کربلا بود و روز بروز تعدی وظلم بنی امیه زیاده میشد تا بجایی رسید که مردم قیامت و مرگ تمنا میکردند تا بروزی که نوبت
بعمر عبد العزیز رسید و او بشناعت اورد بنی امیه اختلاف بسیار است تا بجایی که بعضی از ایشان میگفتند مشهور است که شخصی در حضرت
او حکایت میکرد و میگفت امیر المومنین یزید گفته یا چنان کرده بعد بعز بود که او را بیست کرد و بیست
تازیانه بر او زدند و باقی بنی امیه قدم بر قدم یزید داشتند و یزید بحیثیت بد کار میکرد به پیش دستشان عمر بن خطاب
بود و دستور العمل او مواعظ و نصایح او بود چنانچه در کتاب فعلت و لا تلم در آخر مجلد ثالث آورده که
چون خبر شهادت حسین علیه السلام بمدینه رسید عبد الله عمر از دو دست و شکوه و تشنیع گشت که بعد و یزید را
تشنیع بالا ازو بر آمد و بمنزل خود رسید الحاکم کفر و فسق یزید میکرد و مردم را از دو بیعت او بر میگردانید و مردم
او را چون ... میدانستند ازو قبول میکردند تا آنکه بدمشق رسید و قران بحسین واقع شد و چون عبد الله
عمر فضلی در مناقب حسین علیه السلام گفت و شروع علامت یزید نمود او را بخلوتی برد و گفت خط جد خود را
میشناسی گفت بلی صندوقی برآورد و مکتوبی در آن بپارچه حریری پیچیده بدستش داد و مطالعه نمود نوشته
بود که هذه وصیت امیر عمر بن خطاب بمعویه ابن ابی سفیان ... ان ای معویه محمد بایه التحید و ... ما را
انقیاد ... لات و عزی و هبل باز داشت و او در سحر ربوبی و خلیلی و بنی اسرائیل غالب بود من بر
همانم که بودم و ترک لات و عزی و هبل نکردم و نکنم و چون محمد از جهان رفت من چهل کس از ... حکیم ... را
وا داشتم ... از ... قریش ... از خلافت معزول ساختم و خلق را بیعت ابوبکر داشتم بظاهر الطهارت
او کردم و اما باطنا بر همانم که در جاهلیت بودم و با اولاد محمد هرچه مقدور بود کردم و تا رسنده ام میکنم و تو را که
معاویه نصیحت میکنم تا مقدور باشد ... کلمه ... کشتن ... و اگر بتوانی کنی خاندان محمد را ...
برداری از ... شرع او تجاوز نکنی ... او بر تو خروج نکنند و باطن الخ تو را دست رس باشد
دفع آن بکنی و زنهار که محبت لات و عزی از دل بیرون نکنی و آن مکتوب را چون سراسر مطالعه نمود و بگرید
بدستش داد و بعد از آن دیگری تا آنکه قریب بکنج و کتاب از این خط جد عظیم نوشته دید عبد الله خوانش
شد و گفت که ... این راز نگفت و اگر من دانستمی هرگز ترا ملامت نکردمی و عذر بسیار
خواست و یزید عطای بسیار نسبت او بفعل آورد و او با عطاها و جوایز بسیار بمدینه بازگشت و بعد از آن
بهر منزل و مجلس که رسیدی گفت لعل یزید و الاصلحقا و علی الموودت الحق ... فی ... یعنی
یزید ... است گفت ... و من دوست میدارم که انکار ...

مرا شنیده افتاده بود و هم چنین بلاذری نقل کرده که چون حسین علیه السلام شهید شد عبد الله بن عمر او نوشت که
عبد الله بن عمر الی یزید بن معاویه اما بعد فقد عظمت الرزیه و جلت المصیبه و حدث فی الاسلام حدث عظیم و لا
یوم کیوم الحسین و از این قسم کلمات درج نمود یعنی این نوشته الیست از من که غلام بجانب فلان اعطانه ...
اگر بزرگ واقعه رو نمود که بسبب آن این قسم زندگی ابتر نخواهد هلاک شده و از جهان رفت و این
نحو مصیبتی که بدترین مصیبتها بود پیدا شد و این امر حادثه در اسلام بهم رسید که از حد حادثها عظیم تر و مهم تر بود
و امروز بر حسین گذشته مثل امروز روزی نبوده و نخواهد بود و هیچ مصیبتی بیه کرده از تو جلب آمده پس
یزید در جواب نوشت که اما بعد یا احمق فانا جئنا الی بیوت منجده و فرش ممهده و وسائد منضده فقاتلنا عنها
فان یکن الحق لنا فعن حقنا قاتلنا و ان یکن الحق لغیرنا فابوک اول من سن هذا و ابتز و استاثر بالحق
علی اهله یعنی ای احمق که ما آرزوی دنیا و زینت دنیا بود و بهم رسیده الحال خانهای بلند
و قصرهای رفیع و فرشهای نفیس گسترانیده و بالشها و تکیه ها بر روی یکدیگر چیده و آنچه از لوازم آنها باشد از
برای ما آماده و مهیا است پس اگر اینها حق ما بود و دیگران نخواستند اینها را از دست ما برآرند و بر سر
سر خود جنگ و جدل کرده ایم بر ما حرفی و اعتراضی نیست و اگر حق از دیگران بود و ما بجبر و ستم از دست ایشان
گرفتیم و بناحق اصل حق اصحاب شدیم پس پدر تو اول کسی است که این عمل را سنت نهاده و این ظلم بنیاد
شده و اینها همه بسبب او است که او کاشته و حاصل تحیت که او پاسیده و لقب بیت کرده
بر سر سایه و خود را امیر المومنین لقب داده و این خصوص میکی بوده و اختیار الملک نموده تا
اعتراض بر پیر خود باید کرد نه بر من حاصل کلام آنکه از ابتدای خلافت ابوبکر تا آخر حکومت بنی امیه
در هول میبودند از شرع و دین ... بود و عبد الله عباس نقل میکند که در مسجد مدینه ... نشسته ...
مردمان پراکنده شدند و بغیر از معاویه و ابی سفیان کسی در مسجد نماند و من در عقب ستونی نشسته بودم
شنیدم که ابو سفیان بمعویه میگوید ببین در مسجد کسی مانده یا نی و ابو سفیان کسی نمیبیند و در آن وقت
کور شده بود و چیزی نمیدید معویه جانب ... اطراف مسجد ... تفحص نمود و در عقب ستون
و بر ستون نمیکنم تا مراد نبیند و چون خاطر جمع نمودم گفت هیچکس نمانده است ابو سفیان گفت یا بنی او
صیتک بین الاباء و الاجداد و ایاک دین محمد و انه سبب فخرنا و لا یهلکنک قول من
البعث و النشور یعنی ای پسر که من وصیت میکنم ترا بدین آبا و اجداد و خبردار باش بدین قدیم ...

جدا امرا او نوشت منهي واز دين محمد پرهيز كني پس درستي كه اين دين سبب فقر و درويشي باشد و مال و اسباب ام شده از
بزرگي بدرويشي رسيديم زنهار كه تا ترسي و ايمن باشد از كفتهاي محمد آنچه از قيامت و بهشت و دوزخ ميكويد همه دروغ است و
خلاف و چون او نصيحت را تمام رسانيد معويه گفت ذلك اي با ابتاه يعني اي پدر من واعتقاد من اينست كه تو فرمودي اي
پدر شفيق مهربان من خاطر شريف را كه مرا نيز عقيده اينست و واجب كه امر پدر را نموده بپاي تمام كنند مقدار كه بخود توفيق
خواهم كرد و كرده تقصير كرده يقين كه گناه تمام بني امية كناه او برابر باشد كه خدا سبحانه بعذاب او زود همه در روز خود كه
حيله و مكر با شيطان را با او نتوان سنجيد و معاذ الله عمرو عاص وزيري و مشيري داشت كه چون در قتال امير المؤمنين
عازم شد اركان دولتش لعنهم الله هيچ الكلي بود و در انكار شد و الاعانت عمرو عاص كه در كوعيت او نيز
همچو تو زيد عمرو و حيله و عداوت گفت ترسم دوست مرا اجابت نكند گفت باش ترغيب كن نامه باو نوشت و طلب با
بيعت مرخ كرده كه من خليفه عثمانم كه خليفه رسول بود و بظلم كشته شده و مسلمانان را ولا ساخته است با من و براه كه طلب
خون او واجب است و در آخر هم باين عبارت نوشت وانا ادرك الى الخلط الاعزلي من اثواب يد الميب
الا و فرض من الدنيا بقتال من اوي قتله عثمان يعني من تو را ميخوانم بجهه بزرگ از ثواب و قسمي وافر تر و بيشتر
از خوبي عاقبت چه تو الكي جنگ خواهي كرد كه كشنده اي عثمان را پناه داده است پس چون جواب بغيتر از هم
كس زيبي و چون مطالعه عمرو عاص رسيد موجب كلوخ انداز را باو انداختن سنگت بر پوتي چند نوشت چنانچه او
خود را خليفه رسول نوشته بود اين خود را صاحبه رسول الله خوانده و بعد از انها نوشت كه اما آنچه تو از من بيخواهي
كه طوق اسلام از گردن خود بيرون كنم و با تو در كرداي شريك شوم كاري بزرگ است بغير از روي مرتضي علي عليه السلام كشتي
كه چنانچه در رسول خدا صلي الله عليه وسلم وصي و وارث و قاضي دين او است و زوج دختران كه بهترين زنان اهل بهشت
و پدر سبطين است كه سيدي شباب اهل الجنة اند و ان قسيم جنت و نار و ساقي حوض كوثر پس او چگونه قتال
توان نمود اگر گفت خليفه عثمانم هر كاه عثمان كشته شد و مردم هم بكري بيعت كه خلافت تو برطرف شده و در بيعت
صحابي نبودن من و تو را يكم و اما آنچه نسبت امير المؤمنين داده در خسبه قتل عثمان و غير كه او در قتل او و اين
دروغ و بهتانست و اي بر تو معاويه كه علي را اين كه خدا نسبت دور و نميداني كه او بر هركس در اسلام سابق است
و در هجرت مقدم است هر دو دست اگر نفس خ در غزاي رسول نموده بجاي او خوابيده و رسول خدا در شان او گفته
هو مني و انا منه و در روز غدير گفت من كنت مولاه و در خيبر گفت لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله
و رسوله و در روز مرغ بريان خوردن فرمود خدايا دوست ترين كس پيش حضرت كه با من از اين مرغ بخورد و علي

آنکه چون

آمد چون علي را ديد گفت و الي و الي يعني چنانچه بنزديك خدا دوستر است نزد من هم دوستر است نزد من و در بعضي
نسخ الي الي است بي حرف عطف يعني بيا نزد من و از هر دو يعني كمال محبت نبي بعلي عليهما السلام فهم ميشود و در شان او
گفت انا مدينة العلم و علي بابها و روز فلان در فلان گفت و در فلان موضع فلان گفت و بعد از ان نقل احاديث بسيار
كه در مناقب آنحضرت واقع شده نوشت كه اي معويه تو نيز ميداني آيات قراني كه در شان علي و در فضايل
او نازل شده كه حساب ندارد و در آنها كسي او شريك نيست مثل آيه يوفون بالنذر و آيه انما وليكم الله و آيه قل لا
اسئلكم عليه اجرا و فلان آيه و فلان و تو ميداني كه پيغمبر خدا او را گفت كسي كه ترا دوست دارد مرا دوست داشته
و كسي كه با تو دشمني كرده با من دشمني كرده و دوست ترا حق تعالي دوست ميدارد و دشمن ترا البته در آتش دوزخ خواهد
بود پس با وجود اين مراتب چون فريب تو بخورد كسي كه او را از عقل و دين بهره باشد چون بهشت را از دست
داده و بدوزخ را في توان   به اين بند بهر غ دگر ز كه غفار را بنهاد است آشيانه   چون كتابت او بمعاويه
رسيد با نجواب نوشته مال و اموال بسيار او فرستاد و چون ديد راي بشنيد و حكومت مصر را باو عوض نمود و چون
سخن بانجا رسيد بعل و بهانه اي كس و فرزند و به نزد حيله فاسد سبب كرده شب را بفراز خيال باطل بروز آورد و
عمرو بخش غلامي داشت نام او وردان عاقل و كاردان او را طلبيده با او مشورت كرد و غلام گفت معاويه ترا بدنيا
ميفريبد ان چيزيست كه الكي و قالكرده و بدا هيچ تو فريبنده نمايد و با علي آخرت است و آن نعيم جاودانست كه تو كوي
غدار و پسر او عبد الله نيز بران واقف شد نصيحتي چند كرد تا از محبت دنيا چشم دلش كور و گوش جانش كر شده
بود … اول چو سوي كفش بيغ ط   نرود ميخ آهني در سنگ   تا آخر دنيا را بر آخرت اختيار كرده و عمل خود را
بكار نفس بست و راه خدمت معاويه كه شاهراه جهنم بود پيش گرفت   ترسم نرسي بكعبه اي اعرابي كين ره
كه تو ميروي بتركستانست چون بر دو راهي كه عراق و شام مي رود رسيد باز وردان او بپرسش آمد گفت كه
هوشيار شو كه اين راه شام است و اقتباس آتش دوزخ است و اين راه عراق است و به بهشت ميرساند
بين كدام را اختيار ميكني و هر چند پسر و غلام براه آخرت خواندند نفس و شيطان به نيايش بيك شده و نيز دل
اختيار بدست شيطان داد و كيست دنيايش كرده و بحكم افرايت من اتخذ الهه هواه بهواي نفس فريفته شده
خدا و رسول را از خود رنجانيد و ابليس و لشكرش را خشنود كردانيد وذلك هو الخسران المبين و چون شيطان
او را راهي بطرف شام ساخت باو گفت   روا نيست اي برادر آجهنم او را وداع نموده از پي ديگران
رفت و چون از قرآن نحسين شده يكديگر را دريافتند … درآهم كرده هم در باب مصر و هم در وقت …

و کاغذ نوشتن عمرو بمعاویه که گفت نقدر بی که علی را در امر حرب هست مجلس نیست و او مستحق خلافت
و امامت و ظلم است درین باب با او حرف زدن معویه گفت بلی و لیکن با طلب خون عثمان میکنیم
عمرو گفت وا ویلاه در آنوقت که عثمان را محاصره کردند بتو پناه آورد و تو تغافل کردی و من او را بآنحال
بگذاشتم و بگریختم گفت الحال آنها را بگذار و بیعت کن گفت واسه درین خود را بتو نخواهم داد تا دنیای خود را
بمن ندهی پس حکومت مصر را گرفته بیعت کرد و آخر آن کار عمرو عاص بآنجا رسید که مصحف مجید را پاره پاره
کرده بر سر نیزها بست و خوارج را با نقل فریب داده دست از جنگ کشیدند و بتحکیم راضی شدند چون
دیدند که ابوموسی فریب خورد بر امام زمان خروج کردند و چندین هزار کس در یک کل زمین بجهنم انتقال نمودند
و اگرچه باعتقاد خودش چندی بحکومت دنیا مشغول بود اما بسی بر نیامد که پشیمان شد و پشیمانی سودش نکرد
با آنکه در جواب معویه آن آیات و احادیث که در شان امیرالمومنین علیه السلام نازل و وارد شده بود
مینوشت و یک یک مناقب آنحضرت را میشمرد و آخر کارش بآنجا رسید که بحیله که معویه را از خود راضی کند
آهنگ محاربه با امیرالمومنین علیه السلام نمود چون چشمش بآنحضرت افتاد رو بگریز نهاد و بنیزه آنحضرت از اسب غلطید
و چون دید که امیرالمومنین علیه السلام نزدیک شد و بیک دو پاره خواهد شد بحیله بعملی که شیطان ازو بحیرت
انداخت که کشف عورت باشد حیله جویی کرد آنحضرت علیه السلام روی مبارک بطرف دیگر گردانید
و آن ترسان و لرزان خود را بدر انداخت چون چشم معویه بر او افتاد خندید گفت مرحبا که نیک مکری
بر آب زدی گفت مخند که اگر بآن طریق که من آن شیر بیشه شجاعت را دیدم تو میدیدی الحال اطفالت یتیم شده
بودند و اموالت بتاراج رفته گفت حق است لیکن من هرگاه ترا میبینم این صحبت بیادم خواهد آمد و خواهم
خندید گفت هرگاه آنحال پیش آید از عار و ننگ نمی اندیشد گفت لیکن رسوائی بد در عقب و کدام عار از چنین
بدتر باشد و بشر بن ارطاة نیز مکرر بر عمرو عاص میخندید و او را بدین فعل سرزنش میکرد تا آنکه روزی امیرالمومنین علیه السلام
بصورت مبدل در میدان بود و بشر آهنگ محاربه نموده دانست که آنحضرت براو حمله نموده و فهمید که سوار کیست
خود را از مرکب انداخت و چون مرگ را معاینه دید لاعلاج نسبت عمرو عمل نموده امیر علیه السلام ازو نیز روی
مبارک گردانید بشر را خود از سر افتاده بجال بکان گریخت و از هر طرف آواز بر آمد که یا علی الملعون فر است
و در گفتن بشارت مطلقش نباید داد آنحضرت فرمود بگذارید که برود که لعنت بر او و معاویه باد چون او را دید
ولد الرشید داد که بر تو ضرری نیست خبر کی درین واقعه داری و جوانی از کوفیان بمیدان آمده حتی چند بافضوحه

که این شاه چوبی مردمی که از رنی پوشیده هر روز کی از شام بر همه کران عورت شمشیر را از خود دور میکنند و از شمایان
بیشتر معاویه است که بر جمیع شما بخندد و الحال که این کار را شعار خود کرده بر شما کار آنچنان شد که شکست
کرد ذالک فتحی فاضح ماشئت چنانچه حکیم سنائی در مذمت عمرو بن العاص و امام حسین علیه السلام را گفته
بر حضرت امام حسین را نگو ابست هیچ بود داده در وی بداد مصطفی را او همی تفنی را او ... بود
سرم بر بسته عهد دو کمان سینی شکسته هر که را نسبی سود که دور داشت نزد آیس جه دوزخ و جه بهشت
آدمی چون داد و پت از چیت هر چه خواهی بکن فاضح شتت و این حدیث چون اقرام کرده اند
که الحال قبیح دشمنان این حدیث را تصحیح کنند وجه بدی که ایشان را دشمن خوب و از نماید و در مقام
اصلاح اهل جمل و صفین نیز درآمده از حضرت امیرالمومنین روایت نموده اند اخواننا بغوا علینا یعنی برادران ما
بودند که یاغی شدند بر ما و هرگاه آنحضرت ایشان را برادر خوانده باشد ایشان را نمیتوان گفت و جواب
این روایت از جمله روایات موضوعه است و بر تقدیر تسلیم که صحت داشته باشد دلالتی بر نجات آن طایفه
ندارد و حق تعالی جل ذکره در قرآن مجید بسیاری از کفار را برادران پیغمبران خوانده است و یکجا فرموده
والی عاد اخاهم هودا و یکجا فرموده والی ثمود اخاهم صالحا و یکجا این که و اذکر اخا عاد و هود و صالح پیغمبر بوده
و عاد و ثمود کافر و هیچ شک نیست که کافر در عذاب ابدی است اگرچه خدا برادر هود و صالح ایشان را خوانده
و خارجی دو رخت و اگرچه علی علیه السلام برادر ایشان گفته باشد چنانچه اخوانا گفته و از عقبت ایشان کار
نمی آید اخوتشان را اگر بغوا علینا در دنبال نباید باعث نجات تواند بود و درین مقام نحوی که از مجتهد قدسی متکلم
نحریر شیخ الطایفه شیخ مفید قدس الله سره مشهور است مناسب مینماید و ارد بد طریق نقل کرده
میآید روزی شیخ بمجلس قاضی علی بن عیسی رمانی وارد شده بود اتفاقا کسی از رمانی پرسید که در
حدیث غدیر و قصه غار چه میفرمائی گفت چون غار درایت است و خبر غدیر روایت یعنی آن یقینی است
و این ظنی و از روایت حاصل نمیشود آنچه از درایت حاصل میشود و چون آن مرد وقتا مجلس بیرون رفت
شیخ مفید پرسید چه میگوئی در کسی که با امام زمان حرب نماید و او را خروج کند گفت آنکس کافرست
و بعد از آن گفت فاسق است گفت در شان علی بن ابی طالب چه میگوئی گفت او امام عادل است گفت
پس در حال طلحه و زبیر و اصحاب جمل چه میفرمائی گفت که در آن وقت سوال کردند حاضر بودی گفت
گفت سوال تو دارد و است و او را بشیخ مفید لقب ساخت ... شیخ مفید قدس سره

در مجلس قاضي عبدالجبار معتزلي حاضر شد و اتفاقا علماي همه مذاهب همه حاضر بودند و قاضي شيخ را نشنيده بود اما شهرت
رسيده و وصف فضائل شنيده بود و بعد از آن گفت اي حضرت اگر رخصت باشد سوالي دارم در حضور علما پرسم
گفت آن خبر كه پيغمبر گفت من كنت مولاه فعلي مولاه آيا حقي دارد يا علماي شيعه ادعا مي‌كنند قاضي گفت البته صحيح
گفت پس مراد از مولا چه باشد گفت پس اينهمه خلاف و خصومت در ميانه چرا است قاضي گفت اي برادر اين
خبر روايت و خلافت ابوبكر درايت و مردم عاقل ترك درايت از بهر روايت نكنند شيخ گفت اين مسئله
را گذاشته پرسيد كه در شان حضرت امير صلي الله عليه كه يا علي حربك حربي و سلمك سلمي چه مي‌فرمايد قاضي گفت
لا بد اين حديث صحيح است شيخ گفت پس در حق اصحاب جمل چه مي‌فرمايي و بقول شما كافر بوده باشند قاضي گفت اي
برادر شنيده كه ايشان توبه كردند شيخ گفت ايها القاضي خبر حرب درايت و حديث توبه روايت و شما درايت
غدير فرموده ايد كه عقلا درايت از دست ندهند قاضي ساعتي سر در پيش افكنده سر بالا برده پرسيد كه تو چه كسي گفت
انت المفيد حقا افاده كنند كه بحقيقت تويي اي شيخ علماي مجلس در تعجب و سر گوشي افتادند و بعد از آن قاضي برخيزد
قاضي گفت اي علماي دين اين مرد امروز مرا ملزم ساخت و من در جواب فرو ماندم اگر شما را جوابي هست بياريد
آنها برخيزند و بجاي خود رفته و بعد از آن خبر بعضد الدوله ديلمي رسيد و از التماس قدوم شيخ فرموده احضار او از
شنيد مركب خاص با قلاده و سرافسار زرين و سراپا خلعت خاص و صد دينار طلا و هر روز دو دينار باشد
اعطاي و كثرت الانعام فرموده و هر روز طبقي كرا از گوشت و برنج و نان مقرر داشت كه در مجلس او صرف شود و از آن
روز بلقب مفيد ملقب شد و اين قصه مشهور گشت و از جمله مهرباني اي اهل سنت نسبت بدشمنان خاندان
مصطفي و مرتضي صلوات الله عليهما آنكه بكفار قايل شده اند و مذهب جبر را رواج داده اند و گويند بنده را اختيار
و هر چه ميشود همه فعل خدا است و حق تعالي چنين خواسته و تقدير چنين رفته و چنين است كه چون ديده اند
كه بعضي از صحابه و تابعان بجهت محبت دنيا بر اهل بيت مصطفي صلي الله و مرتضي عليه السلام و ائمه هدي صلوات الله
و سلامه عليهم ايذا و ظلمها كردند و ستمها روا داشتند و حق تعالي ايشان را ذكر فرموده و ظلم و تعدي و طغيان چنين
بگون اهل بيت و اولاد عظام و سادات كرام فتويها داده اند و عوام الناس را به استحقاق ايشان جرات
داده و مقرر ساخته كه توهم اكثر عقلا و علما بر اين افعال و اعمال ايشان دلالت كننده از زبان طعن
و طعن كشايند و در رواج اين مذهب كوشيده اند و احياي مذهب جاهليت كرده اند چه مشركان قريش پيش از
ظهور اسلام همه جبري بوده اند و چون حق تعالي در كلام كريم في ايمان خويش دنيا را با وجود حضرت خاتم الانبياء

المرسلين

والمرسلين عليه الصلوات رب العالمين مذهب ريب نيست كه بخش داده و قرآن عزيز را بزبان حضرت نازل ساخت
از بركت وجود حضرت رسالت پناهي و كتاب غرائي آن مذهب از ميان رفته خواستند جبر را در زمانه تمام اكه
شيطان لعين ابليس را از رفت و سعيد معاويه و يزيد مروان و حزب و اشباه ايشان را اعمه ساينده بموجب آنكه گفته اند العدل
والتوحيد علويان والجبر والتشبيه امويان احياي جبر كرده اند و اهل زمان خود را بمبالغت چه
دنيوي آنچه خود را خصد و رفع و ز كار جبر و تشبيه بالا گرفت اصلي آنكه چون شقاوت همه اشقيا باراده
الهي باشد مردم زبان طعن و لعن بر ظلمه ايشان كوتاه خواهند كرد اينده و قوي ترين شبهه كه
ايشان را شده آنكه در بعضي عبارات ديده كه خداي تعالي فاعل خير و شرور است دانسته كه مراد از شر فعل
قبيح است كلام مراد از شر چيزي چند است كه بحسب ظاهر مضرتي داشته باشد مثل باد و حرب و قحط و طاعون
نعوذ بالله منها هر چند كه هر يك متضمن حكمتها و مصلحتها باشد كه عقل با آن نرسد از حكيم اي عزيز به آنچه
او كرد آنچنان بايد چنانكه گفته اند هر چه موجود است يا خير محض است يا خير او غالب است بر شر
و حق تعالي حكيم و قدير و فياض مطلق است و بخل برا او روا نيست و هر جزوي از اجزاي عالم در حد ذات خود را
بر احسن او فعاليت چنانچه خواجه نصير عليه الرحمة ميفرمايد جز حق حكمي كه حكم را نشايد نيست حكمي
كز حكم حق فزون آيد نيست هر چيز كه هست آنچنان مي بايد آن چيز كه آنچنان نمي بايد نيست حاصل
كلام اگر چون رسول صلي الله از دنيا رفت اكثر امت بحكم فان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم
بكفر اصلي رجوع كردند باغواي شيطان اهل بيت رسول را از منصب خود معزول ساختند و عوام الناس آنگاه كه
از روي آنچه ما بيرون آمده بودند و وقت دفع شبه نداشتند از روي جهل با خود متفق ساختند و در شأن خلفا
سلف از زبان حضرت رسالت صلي الله احاديث افترا نموده و طبق آن فتواهاي دروغ خورده و عوام الناس بنا بر
حسن ظن آن منافقان مغرور شدند و اهل بيت رسول عليهم السلام التفات نكردند و چون بنا گذاشت
تنها بكثرت استعمال حجت شد بعلت استعمال محكم شد پيدا كرد و بعد از آن جمعي تقليد آن كرده
مسلمان شدند بتقيه روزگار ميگذرانيدند و اظهار كلمة الحق نتوانستند كرد و ليكن چون حق وعده داده بود
كه دين را بسپاه ايمان غالب سازد بموجب ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون آنچه
در احاديث موضوعه بود و فساد آن ظاهر شد و روز بروز مذهب حق ائمه اثني عشر رواج و رونق يافت آنكه
بميمنت پادشاهان صفويه و نقابت ... و اطاعتهم ... در بازوي غلامان حيدري جهت

ودليل علماي جعفري كانشاء الله تعالى اين مذهب حق قوت گرفته ميگيرد تا وقتي كه بمقتضاي مصلحت الهي صاحب الامر
عليه صلوات الله الرحمن ظهور نمايد و عالم را از لوث وكفر و ضلالت چنانچه ابدا نشده باشد پاك و پاكيزه گرداند اللهم
عجل فرجه بحق محمد وآله الطاهرين وازينكه جمهور اهل سنت و درست اعتقادي اي ايشان در دين و
مذهب انكه بجزاي سيل از مقتدايان خود [illegible] ميكردند و اگر امامي يا خليفه در بعضي اوقات مرتكب قبيحي شده
باشد [illegible] از ان نقصي در خلافت و پيشوايي او نميدانند بلكه اگر در اصل نيز خطايي واقع شده باشد از ان نقصان حال
او نميشمرند و ميگويند [illegible] بلكه در تصانيف و كتب تواريخ خود اصل [illegible] مذهب
خود را چنانچه بوده است بيان مينمايند و اكثر مذاق خاتم المدققين ملا ميرزاجان شيرازي در زنده كه چون
ببخارا تشريف برده آنجا بتدريس مشغول شد [illegible] زاده او شرب [illegible] انجا را خوش كرده
با جامه واو باشش صحبت ميداشت شاگردان آخوند رعايت حقوق استادي مي نموده مكرر [illegible]
[illegible] اختيار ميشوند كه شايد [illegible] زاده را منع كند و آخوند تغافل ميكند تا آخر طاقت شده [illegible]
كرده [illegible] باخود گفت [illegible] ملايان پسرا هر روز [illegible] و چنين و چنان ميكنند آخوند
تبسم نموده فرمود كه عجب از شما است كه با وجود عقل و شعور باين قسم چيزها در مانده ايد بعد از آنكه
آنچه ميگوييد وقوع داشته باشد نفس ناطقه او را چه نقصان ميرسد واز بعضي اين مذاق دارند نخواهند
كه خلل در اصل سلسله چه ميرسد و نقصان دين و مذهب باشد مشهور است كه در اكثر تواريخ مردي
بخانه [illegible] با دختران [illegible] كه مرده و دختر را [illegible] وكنه زني داشت پيش
دويده شمشير از دستش گرفت و گفت شرم نداري كه دين و مذهب خود را گذاشته مذهب
بن عباد رافضي را خوش كرده مرد مسلمان و دختر [illegible] و خود را [illegible] مرد گفت الحمد كه
حق تعالي را چنين زني [illegible] كرامت كرده نزديك بود كه خون دو بيگناه را [illegible] بكردن گيرم
ودر كرده رفته شريك شوم و چون عصمت را در امام شرط نميدانند بلكه عدم عصمت را در صحيح خلافت [illegible]
و دليل صحت نبي و ولي هردو يكيست و هريك از خلفاء تمامي [illegible] عزيز تر را در شرب خمر و عبادت بت
سر برده اند بلكه در ايام خلافت نيز چنانچه بعضي از ان مذكور شده قبايح عظيمه از هر يك بوجود آمده و اگر
عصمت شرط باشد لابد بر مقتدايان خود انكار بايد كرد و خلل در مريدي و اخلاص ميشود و علاج بايد [illegible]
[illegible] معذور دارند بعضي از اكابر اهل سنت بجهت توسيع آخرت خود تحفة الاثنا عشريه نوشته واز [illegible]

چنين

چنين جون گناهان ثابت كرده اند و بران مطلب دلايل گفته اند و هر گاه صدور از خطا و گناه جايز باشد امامان و خلفاي [illegible]
خود بطريق اولي بايد كه معصوم نباشند بلكه گناه كار باشند و [illegible] در تحت سر هر فاسق فاجر جايز است با وجود تقي
[illegible] معصوم مطهر امامت ابابكر چهل سال بت پرست پنجاه سال شارب الخمر صحيح است بلكه نماز در پس او جايز
با وجود امام حسن معصوم و امام حسين مظلوم كه حق تعالي بطهارت ايشان گواهي داده وآيه در عصمت و پاكي ايشان
فرستاده و نماز در پي سر معاويه و يزيد صحيح است و بلكه اصح است و پيغمبر گفته است صلوا خلف كل بر و
فاجر و هرگاه گناهي و خطايي كه بامام و پيشوا خود مرتكب آن شود نقصي در امامت و خلافت او نداشته
باشد اگر ديگري كه مادر يا دختر يا عمه يا خواهر باشد گناهي و خطايي از و سر زده باشد [illegible]
و پيشوايي چه نقصان و نقص كه نفس ناطقه اش بايد كه كار رياست و حكومت را رونق و رواج تواند داشت
[illegible] را از خود راضي تواند كرد بنا بر اين علماي انساب و سير كه يكي از ايشان علي بن هشام قمي است
[illegible] در اين باب از صادق عليه السلام و محمد بن شهرآشوب مازندراني از جمله [illegible]
ديگر ايشان نيز از خاص و عام در بيان [illegible] نوشته اند كه عبد المطلب كنيزي داشت حبشي
صهاك نام كه بعضي از شتران او را بصحرا برده بچرانيده روزي نفيل در چراگاه با او برخورده با او نزديكي كرده
حبشيه حمل بهم رسانيد و در همان صحرا پسري از او متولد نمود و او را خطاب نام نهاده [illegible]
پسر را [illegible] او بهم رسيده او را بشير شتر پرورش داده و در اندك مدتي بزرگ شده مرتبه بلوغ رسيد و بحسب
اتفاق روزي نظرش بر پيرهن مادر افتاده [illegible] و شفقت مادر و فرزندي سبب شده مادر را
خدمت سزاوار كرد و مادر [illegible] نهال بارور شده بعد از انقضاي مدت حمل دختر [illegible]
داشت [illegible] از ترس موالي دختر را در [illegible] صوفي پيچيده در شبستان انداخت اتفاقا هشام بن مغيره
ابن وليد را گذر بدان شبستان افتاده [illegible] طفل را شنيده ترحم نموده بخانه برده با اهل خانه سپرد و بسفارش تربيت
نموده و حنتمه نام كرد دختر چون [illegible] شير شتر [illegible] نشو نما نموده [illegible]
[illegible] بحد بلوغ و [illegible] رسيده بحسب اتفاق خطاب را چشم بر او افتاد و اظهار تعشق نموده [illegible]
از هشام نكاح طلبيد و تزويج [illegible] دختر [illegible] يعني خليفه ثاني از اين [illegible] ابا بي عمر
جلوه گر شده [illegible] بوجود آمد و [illegible] بنا بر آنچه مذكور شد بايد خطاب پدر و جد و خال حنتمه [illegible]
خواهر [illegible] آن ولد الحلال بوده باشند لهذا ابن حجاج بغدادي كه از شعراي مشهور است در بيان اتفاق فرموده

من جده و خاله و والده و امه واخته وعمه اجدر ان يبغض الوصي

وان يوم الغدير بسعته

يعني كسي كه جد او خال و پدر او باشد و مادر او خواهر و عمه او باشد چنين سزاوار است كه با وصي حق امام مطلق دشمني كند و عداوت نمايد و منكر بيعت روز غدير گردد بالجمله

با شيخ نجم الملك ابوالحسن حضرت ولايتي و كل مومن مومنه مرويست كه عبدالمطلب چون بر انقضاى مدت

خبر يافت خطاب را گرفته حوالي هر دو گوش و ميانه هر دو چشم او را داغ كرده بساير اولاد كه اخراج نموده و طلب

مرد آخر محمد و حمزه و طلال نام كي را ظاهر كرد و فيدا تمام داغ كردن جبين از اولاد عبدالمطلب شنيده خود كرد

از ناطه و نفس از سايرا ولاد عبدالمطلب بنحو نموده ايشان را بداغ بر پيشاني مبتلا ساخت تا در كسب تلاقي نموده ديني

مراتب نقصاني باسد و مشوائي او غداشت و غدار و مقدر شدن ادم وي كرد ابن حب و نسب نموده

و نحواه بود كه معاويه لعين باعمر و عاص چنين كه صاحب كشاف در ربيع الابرار ذكر كرده آنجه مادر عمرو عاص

ميتري يكي از زنان بود و عبد الله عربان خريده بود كه بعد كار اهست از او كرد و ابو لهب و امية و هشام بن

مغيره و ابو سفيان بن حرب و ابن همه بر يك ساعت زمان معهود دارد و شه و در ميانه نطفه عمرو منكون شده چون

تولد يافت هر يك دعوي ميكردند كه از منست و چون عاص با وي با او نطفه ميداد گفت از عاص است اما

مشابهت با ابو سفيان بيشتر داشت كه بود خطاب بعمرو عاص كرده شعرا بوكت ابو سفيان لا شك قد بر

ان فيك منه بينات الشمائل يعني اگرچه مادرت را بعاص نسبت داد اما شك تو با ابو سفيان از شكل و

شمائل تو او بيشتر دارد اگرچه بعضي از صفات نه مود اشتي هر يك از ايشان مشابه بود تا اين مجموعه خوبي از ان

بحكم رسيده باشد و ايضا صاحب كشاف معاويه لعين را بچهار كس نسبت داده چنانچه از وي گذشت

مسافر بن عمرو و عماره بن الوليد و ابو سفيان و صباح بن معن و چون در معاويه جز هر يك از آن چهار دعوي ميكردند

متهم هم بجهة خوبي او را با ابو سفيان نسبت داد و همچنين هشام بن محمد بن سايب كلبي كه از علماي انساب است

طلحه گفته كه مادرش از جمله دختر بود پرسيد طلحه بيان عبد الله بن عثمان تيمي و ابو سفيان زن او شده و همچنين

مادرش طلحه را بعبد الله ملحق ساخت و چون مردم با او گفت با بدو نسبت طلحه با ابو سفيان چرا او را بعبد الله ملحق

ساختي گفت ابو سفيان بخيل است و او كريم نخواستيم كه بخيل منسوب شود و مادر يزيد با غلامي از غلامان معاويه

در ساخت و يزيد از ايشان بهم رسيده و در عبد الله زياد و سميه نام داشت و بزنا مشهور بود و اين زياد را پدري معين نبود

و معاويه او را بزناد نسبت داد و بجهة خوبي كه در كربلا طول دارد و عمر بن سعد را ابي حذره نسبت بيد نهند بعد حضرت

ووقتي بعد اتمامي

و وقتي بعد از تمامي معاويه گفت گفت من از تو سزاوار ترم بخلافت معاويه گفت اگر بخلافت اين دعوي را از تو

قبول كنند همچنين وليد فاسق و مروان مطرود و خالد بن وليد و هر يك از اين ملاعين كه با امير المومنين و اولاد او عليهم

السلام دشمني داشتند البته حرامزاده بودند و علماي انساب خواه شيعه و خواه سني بيان نسب ايشان كرده اند

و اما شيعه بجهت اين كه ميگويند حب شيعه را ان بجز پاكي پدري كه در دست نيز گفته اند پاي مادر او و اما سني

بسبب آنكه بنابر آنچه حق تعالي حق بر زبان ايشان جاري كرده تا روز قيامت حجت باشد و ابن ابي الحديد

نقل كرده است كه معاويه لعنة الله سمرة بن جندب را صد هزار دينار داد كه آيه ومن الناس من يعجبك

قوله في الحياة الدنيا را در شان ابن ملجم نقل كند قبول نكرد و دو صد هزار دينار داد كه آيه ومن الناس من

يشتري نفسه ابتغاء مرضات الله در شان ابن ملجم نقل كند قبول نكرد و سه صد هزار داد قبول نكرد

چون بچهار صد هزار رسيد قبول كرد و چون روايت نمود بغير از لعن كه بر او و معاويه كرده نفعي بر او مترتب

نشد و علماي اهل سنت بي آنكه توقع نفعي داشته باشند با وقع مفرق تو هم كننده آيات و احاديث

موافق مطلوب در شان آنحضرت نقل مينمايند و در شان دشمنان آنحضرت در بيان نسب ايشان چيزي چند بر

زبان ايشان جاري ميشود و در كتب خود ذكر ميكنند كه يكي از آنها با هزار قسم از شيعيان قبول نكنند و

ذلك فضل الله يؤتيه ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه نقل نموده از ثقه روايت كرده كه يكي از فضلاي

بغداد را شاگردي بود متوجه نجف شد و چون برگشته بخدمت استاد رسيد پرسيد كه در اين سفر چه ديدي

در جواب گفت كاش پاي من مي شكست و اين سفر نميكردم چون پرسيد گفت روز غدير بود و به نجف

رسيدم و جمعي كثير را ديدم كه نسبت بخلفاي راشدين سخني چند ميگفتند كه هيچ گوشي طاقت شنيدن

آن نداشت كاش كر بودم و آن مقام نميكردم و آن را نمي شنيدم استاد چون از و اين سخنان را شنيد

گفت آنها را چه گناه و الله كه آنجا ايشان را بر آن گفتگو و دليري ساخته و رخصت فرموده الا صاحب آن قبر يعني

علي بن ابي طالب عليه السلام شاگرد چون از استاد اين كلام را شنيد گفت والله اين سخن

تو بر من از آنها بد تر بود و هرگاه تو او را امام بحق ميداني پس رخصت دادن او تقبيح را بگفتن آن

سخنان بحق باشد ما را از خلفاي سابق بيزار بايد بود و اگر خلفاء بحق بوده اند از صاحب قبر ما را بيزار

بايد بود پس استاد بفكر فرو رفته بعد از ساعتي سر بر آورده گفت مادر بخطا باشم اگر جوابي از

براي اين حرف داشته باشم و از آنجا برخاسته بدرون خانه رفت و در او دي و استاد و شاگرد

امير المومنين علي نقل كرد بعد ان
صد هزار دينار داد كه آيه

ووقتي بعد اتمامي

هم از علمای جماعه بوده‌اند ولیکن استاد مقدم و رئیس ایشان اسمعیل بن علیت مشهور به ابن تیمی و این فقیر در رساله که مسطور ساخته

تعظیما خود در سالهٔ از تصانیف اهل سنت در باب ظهور صاحب الامر علیه السلام چه میگوئی گفت البته و هم در آنجا

مسطور بود که فاضلی از فضلای اهل سنت و جماعت از فاضل تری از خود پرسید که در باب صاحب الامر چه میگوئی گفت

البته ظهور خواهد کرد پرسید که آیا که او بر حق خواهد بود یا بر باطل گفت البته بر حق پرسید که اطاعت او واجب

و هر که او را دید گفت واجب پرسید که اگر شما را آن حضرت دست دهد چه خدمت او بجا آورید گفت

استه عادة از وی آن بی سعادت است گفتگوی که ولید فاسق علیه اللعنه با امام حسن علیه السلام نمود و بین حدیث

فضل نموده است که چون بعیادت فضل ملعون میرفته اند در مرض موتش گذارشان بر در خانه امام علیه السلام افتاده

آن حضرت را تکلیف بر فاقت خود و عیادت او نمودند امام علیه السلام از جهت دفع فضل و مضرت رفیق آن جمع شده

آن بدطینت چون امام را علیه السلام دید گفت هر که مرا ابدا و دشمن تر بود از برای زنده ماندن بودم الا اینکه ترا ابدا

دیدم حکم چون ابدا او زنده کند که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده **ان الله عز وجل اخذ میثاق کل**

مؤمن علی حبی و میثاق کل منافق علی بغضی فلو ضربت وجه المؤمن بالسیف ما ابغضنی

ولو صببت الدنیا علی منافق ما احبنی یعنی بدرستی که حق تعالی را عهد و پیمانست از مؤمن به آن

که مرا دوست دارد و با همچنین از هر منافق که مرا دشمن دارد بنابراین اگر شمشیر را بر روی مؤمنی بزنند

و تیغ‌ها بر وی کشیده شود و خواهند که از دوستی من برگردد امکان ندارد و دوستی مرا بدشمنی بدل بکند

و اگر تمام دنیا را بمنافقی دهند و خواهند که او را دوست من سازند او از دشمنی من برگردد امکان ندارد

و رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطاب آن حضرت کرده فرموده که یا علی **لا یبغضک الا منافق ولا یحبک الا مؤمن**

یا علی دشمن نمیدارد ترا مگر آنکه منافق باشد و دوست نمیدارد ترا الا آنکه مؤمن بود و شیخ ابوالقاسم علی

و بسیاری از اصحاب حدیث و اخبار از جمع کثیری از صحابه اخبار نقل کرده‌اند که ما منافقان را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله

نمی‌شناختیم مگر به بغض امیر المؤمنین علیه السلام تا اینجا کلام ابن ابی الحدید است هر که راست ابلی کند در حق

حاجت نیست ازین بیش بیدرست نگارکنش و از من مادر تو شکفتن نیست

در بیان معجزات و کرامات و قضایا و احکام صادره از امیر المؤمنین علیه السلام حین تولد تا هنگام رحلت معجزه

امریست خارق عادت مقرون بدعوی نبوت و طلب معارضه با عدم معارضه مطابق دعوی و غیر خارق عادت

بر دست او ظاهر شود و مقرون بدعوی نبوت کرامات را می‌گویند بنزد اما که تامل آن بشنوند و طلب معارض معجزه

دار الفروج میمانیه میش نامی که سحر را خارق عادت میدانند چه نزد بعضی از محققین اهل سنت و امامیه سحر خارق عادت تعلیم

و تعلم حاصل میشود و مطابق دعوی در دعوی کرده‌اند تا تعریف شکسته نشود و مثل اینکه شخصی دعوی نبوت نماید و گوید معجزه

من آنست که این سنگ را بنطق در آرم و سنگ بنطق آید شود اما گوید که این مرد دروغ میگوید پس معجزه او مطابق دعوی او

نشده معجزه آنست که از فعل حق تعالی باشد یا بجای فعل او باشد که امر او سبحانه باشد که تصدیق کننده دعوی نبی معجز یعنی

راست برآرنده فعل غیر الله تعالی است پس این معجزه منسوب به او باشد طایفه محققه امامیه کثرهم الله و جمعی از اشاعره را

اتفاق و آنست که جایز است ظاهر شدن معجزات و خوارق عادات بر دست ائمه و اولیا چنانچه معجز را از انبیا جایزات

مثل آنکه محالست و هیچ قبحی بر اظهار آن نباشد و امحال بودنش نیست چه ممکن است و حق تعالی را قدرت

بر جمیع ممکنات دارد و اما قبیح نبودن به سبب آنکه قبح که در آن نیست چه صاحب کرامات دعوی نبوت

ندارد بلکه جهت حسن هم دارد و وجه ظاهر ساختن معجزه بجهت آنست که احکام شرع را ثابت و بیان نماید از آصف برخیا

معجزه ظاهر شده و تخت بلقیس را در یک ساعت از شهر سبا بپای تخت سلیمان رسانید با آنکه پیغمبر نبود و از مریم مادر عیسی

ظاهر شد و نبی نبود و همچنین از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام از هر یک چندین معجزه خارق عادت ظاهر شده

چنانچه عنقریب تفصیل بیان خواهد شد و طایفه معتزله که جایز نمیدانند ظاهر شدن معجزه بر دست غیر نبی دلیلی ندارند

گفته‌اند یکی آنکه هرگاه معجزه از غیر نبی هم واقع شود و بسیاری وقوع از معجزه بودنش بر میبرد و خوارق نخواهد بود یکی

آنکه مردم تابع انبیا نمیشوند که دیگران از آنچه ایشان میکنند عاجز اند هرگاه شریک هم رسانند و خارق

عادات البته هم ظاهر میشود میان نبی تمیزی نخواهد بود و یکی آنکه معجزه دلالت بر صدق نبی میکند اگر از غیر اسلام

ظاهر شود دلالت بر صدق او نخواهد کرد و خواجه نصیر علیه الرحمه اشاره بدفع این وجه کرده و میفرماید **لا یلزم خروجه عن حد**

الاعجاز ولا التنفر ولا عدم التمیز ولا ابطال دلالته یعنی لازم نمی‌آید که از معجزه بودن بدر رود با آنکه از اولیا هم صادر

شود عادت گردد و ما بقا اسلم که نفرت هم رسانند نبی از پیغمبران دیگر هم ظهور آمده تفرقی هم رسید و لا

تسلیم که تمیز برطرف شود و میشود که پیغمبر چیزهای دیگر با شد تمیزی از ولی بدعوی نبوت در غیر نبی دعوی نبوتی

نمیباشد و دلالت معجزه بر صدق نبی شروط دارد که مقارنت با دعوی نبوتست اگرچه در غیر نبی

مفقود است و نزد اهل سنت معجزه مخصوص است به نبی و کرامات به ولی و معجزه لازم ذات نبی است چه نا

جایز است که بر نبی معجزه داشته باشد لیکن کرامات لازم ذات ولی نیست و میتواند بود که شخصی ولی باشد

و مطلقا خارق عادت از او سر نزند و امیر المؤمنین و سید المرسلین علیه و علی آله و اولاده الطیبین را معجزات بود و ...

سیادت و خصایص حسنه بوده که یکی از اولیا الله را که بغیر از صلوات علیهم انموده است به قرب و منزلت
آنحضرت بدرگاه الهی هیچ یک از اولاد آدم را از ابو البشر تا خاتم نداشته و هیچ یک را مثل ایشان مقربان بارگاه ایزدی
این رتبه نرسیده اند و از آنجمله در حین تولد آنحضرت چندین معجزه از و بظهور آمده که عقول عقلا از ادراک آن عاجز است
یکی از آنها آنکه شیخ اجل اعلم ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان که ملقب بمفید است قدس سره در کتاب مستطاب
روضة الواعظین که مثل آن کتاب کمتر تصنیف شده باشد باسناد خود از جابر بن عبد الله انصاری علیه رحمة الملک
الباری روایت نموده که فرمود در خدمت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله المعصومین بودم که بخاطرم رسید که از
میلاد سعادت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کنم چون پرسیدم فرمود نیکو آمده سؤال کردی از بهترین کسی که مانند او
یافت نشده سنت و طریقت مرضیه عیسی بن مریم که چنانچه مسیح در حین ولادت بکلام معجز بیان تکلم شده
بود از علی علیه السلام نیز آن معجزه بظهور آمده ای جابر بدانکه حضرت ایزد بیچون جل و عز مرا و علی علیه السلام را از یک نور آفرید
پیش از خلق عالم و عالمیان بپانصد هزار سال و ما در اثنای آن مدت به تسبیح و تقدیس و تهلیل ملک جلیل مشغول بودیم
و چون حضرت عزت آدم صفی را علیه السلام آفرید ما را در صلب او بطریق امانت قرار داد و من در جانب راست
و علی در جانب چپ قرار گرفتیم و از صلب او باصلاب طاهره و رحمهای طیبه انتقال مینمودیم تا آنکه من در صلب عبد الله
و علی در صلب ابی طالب قرار گرفتیم و حق تعالی مرا در رحم آمنه و علی را در رحم فاطمه جای داده و چون کلام حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله بانجام رسید فرمود که یا جابر پیش از آنکه علی علیه السلام در شکم مادر قرار گیرد در یمن مردی بود عابد و متقی
و زاهد و راهبی گوشه گیر در دو صحرای بی تنگ روی توجه بمحراب عبادت آورده و غیر خدا را فراموش کرده و در آن پیش
بروی خلق و از تعلقات دنیای دست کشیده نام وی مثرم زاهد بین مشهور و معروف زهد او در السنه و افواه مذکور
صد و نود سال از عمرش گذشته در اوقات عبادت ملول نگشته و هرگز چیزی و حاجتی استدعا نکرده روزی در
مناجات گفت الهی از مقربان درگاه خود کسی را بمن بنما دعاش مستجاب شده ابوطالب بخدمتش آمد بزیارت
او رفت مثرم را چون چشم بجمال باکمال او افتاد و پرسید که از کجایی ابوطالب گفت از تهامه آمده ام گفت از کدام
طرف مکه بوده انکه گفت از کدام قبیله گفت بنی هاشم زاهد برخواست و روی او را بوسید گفت الحمد لله که دعا
پذیرفت و جای مراد ذکر دیدی یکی از مجاوران حرم خود بمن نمودش پرسیدم که نام شما چیست گفت ابوطالب
مثرم گفت که بشارت باد ترا که حضرت علام الغیوب مرا الهام فرموده که امسال فرزندی از صلب تو بیرون
خواهد آمد که ولی پروردگار و خیر اولیای اهل روزگار و مقتدای ثقلین و وصی رسول آخر الزمان باشد چون این کلم

پاک قدم بر

پاک قدم بر مرکز خاک نهند سلام این فقیر را باید که باو برسانی و بگویی که آن پیر روشن ضمیر گواهی داد بوحدانیت
الله و برسالت محمد رسول الله و گفت تو وصی محمدی باو نبوت تمام شود و بتو ولایت هویدا گردد و او خاتم نبوت
باشد و تو فاتح ولایت ابوطالب را از این کلام رقت شده از نام آن مولود سؤال نمود گفت او را علی مرتضی نام
باشد ابوطالب گفت ای شیخ برای فراغ دل دلیلی لایح میخواهم که غبار شک از آیینه خاطرم بزداید گفت
چه میخواهی بخواه که من از حضرت الله درخواهم و ترا صدق کلام من ظاهر شود ابوطالب گفت یا شیخ میخواهم که از
بهشت همین ساعت نزد ما حاضر گردد و مثرم دست نیاز بدرگاه بخشنده بی نیاز برداشته هنوز دعا تمام نشده
بود که طبقی حاضر شده مملو از خرما و انگور و انار ابوطالب یک انار از آن میوه باتناول نموده و از شیم (؟)
شده و بجز شمالی تمام منزل خود کرده و بتقدیر ربانی از آن نطفه معین از صلب او در رحم فاطمه رسیده و مقارن انتقال از
در کرمه رسیده انحالت باو دست طولی بهم رسانیده کار بجایی رسید که قریش بفغان آمده بعد از جزع بسیار
علاج را در آن دانسته که بتنهایی خود را بکوه ابوقبیس برده و از اله التماس دفع آن و آیه نمایند تا از آن مهلکه
نجات یابند چون متقاربر (؟) رفته از کوه رسانیدن ابوقبیس نحوی متزلزل شد که جمیع سنگهایش از یکدیگر جدا شد
فرو ریخت و بتمامه در روی در افتاده و اکابر قریش بیشتر از پیشتر مضطرب و حیران شده بگریه و زاری و
جزع و بیقراری مشغول بودند که ابوطالب ابو قبیس را القدم تشریف خود زینت داده بی خوفی در میان فرمود
ای قریش حادثه دست داده و حق سبحانه امروز شخصی را بوجود آورده که اگر اطاعت او نکنید و فرمان
او نبرید و او را سزاوار رسنده خلافت و امامت ندانید از این مهلکه خلاصی نیابید و در تهامه اقامت نتوانید
کرد پس قریش همه یکبار گفتند ما ترا مطیع و منقادیم و از صواب دید تو در نگذریم و توقع نجات از این مهلکه بجای تو
داریم پس ابوطالب روی بقبله دعا آورده از باری تعالی فرج ایشان استدعا نموده گفت الهی اسئلك
بالمحمدیة المحمودة والعلویة العالیة والفاطمیة البیضاء الا تفضلت علی تهامة بالرأفة والرحمة
فی الحال زمین ساکن و مطمئن گردیده و زلزله مرتفع شده و خاطر قریش تسکین یافت پس رسول الله فرمود بحق
معبودی که دانه را در زمین شکافته و گیاه از آن رویانیده و نطفه را از حال بحال گردانیده و آدمی را از آن خلق کرده که
ابوطالب روی بسوی ساکنان ملکوت ساخته مناجات بدرگاه قاضی الحاجات برداشت کلمات مذکوره بر زبان
می آورد و همه فی الفور اثر اجابت ظاهر شده و هر محنتی که میرسید هر چند مشکل بود آبیاتر هیچ کفایت میشد تا آنکه اهل
اسلام یعنی آن الفاظ را شنیده و از حقیقت آن غافل بودند تا آنکه شب ولادت آن سرور شد روشنی تمام آفاق

ستارگان مضاعف گردید و اصل کلمه گفتم باز اتش حادثه روی نمود و امری غریب طلوع نمود آمد خواهد بود که
درین اثنا ابوطالب را دیدم که در کوه‌ها جایی که مشرف میگردد و میگوید ای مردمان بشارت او شمارا که اشباح ملکی غیب
ابر ملک دارین [illegible] بعالم شهود آمد که شهسوار میدان امامت و قاضی حکم ولایت و جامع صفات رضیه و
مستجمع کمالات مرضیه تجلی تجلیات سبحانی و متخلق باخلاق یزدانی امر دین مبین و قامع ابطال مشرکین مبین مناهج
حق یقین و وصی رسول رب العالمین است و تعداد صفات و تذکار کمالات آنحضرت میسر نیست تا ایجا طالع شد
و بعد از ان چهل روز ابوطالب از کمه غایب شد کسی ندانست در کجاست و چرا غایب است و جابر بن عبدالله
گوید پرسیدم یا رسول الله سبب غیبت ابوطالب چه بود فرمود نزد مثرم رفته بود تا او را از تولد علی علیه السلام خبر دهد
ای جابر بدانکه مثرم مژده فرزند با بی طالب داد و گفت چون مولود سعادت ورود تو بعرصه وجود آید
مرا در غار جبل لکام که در حوالی شام است خواه مرده باشم و خواه زنده بشارت ده ابوطالب بنابر وصیت مثرم
آن کوه رفت و در آن غار دید که مثرم [illegible] کرده است کفن کرده و روی بقبله خوابانیده و دو مار
نزد او حاضر شده چون ماران ابوطالب را دیدند پنهان گشتند ابوطالب نزد مثرم آمد و گفت السلام علیک
یا ولی الله و برکاته فی الحال بقدرت ذو الجلال مثرم برخواست و دست بروی خود فرود آورد و گفت اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا ولی الله و الامام بعد نبی الله آیا
مژده ولادت شاه ولایت بمن رسانیده مثرم گفت ای ابوطالب التماس دارم که تا [illegible] علامات آنچه
بکیفیت ولادت آنحضرت تفصیل بیان فرمایی ابوطالب علامات آنشب را چنان روز روشن بود بیان نمود
که چون ثلثی از شب گذشت اثر وضع حمل فاطمه ظاهر شد و رنگش متغیر شده من کلمات نجات برو خواندم
آنحضرت حرکت سهولت ولادت او را حاصل ننمودم فاطمه را تسلی هم رسیده گفتم اگر بخواهی جمع زنان را حاضر
سازم که درین امر ممد تو باشند گفت رضا بآن [illegible] ناگاه از کنجی از کنجهای خانه آوازی شنیدم که کسی میگوید یا ابا طالب
احضار زنان توقف نمای که [illegible] بهشت گلهای جبین طاهره و پرور مؤمنان زینب و بعد از لحظه دیدم که چهار
زن حاضر شدند جامه‌های حریر سفید پوشیده و از ایشان بوی مشک [illegible] من میرسید و باتفاق متوجه
فاطمه شدند و گفتند السلام علیک یا ولیة الله فاطمه جواب ایشان داده و بر دور او قرار گرفتند و با ایشان
طرفی از نقره بود و چون [illegible] با فاطمه بمصاحبت و موانست گفتگو مشغول شدند و روی کرد به نمودند تا [illegible]
متولد شد من بشتابی نزد او رفتم و دیدم که روی مبارکش چون خورشید در لطافت از نشأه و او در حیرت بودم که دیدم

برزمین بچه

برزمین سجده کرده و بفصاحت بیان و طلاقت لسان گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله و علیا ولیه و وصی رسول الله و به و بختم النبوة و بی یتم الوصیة و انا امیرالمؤمنین و در اثنای وحدانیت الهی و نبوت
حضرت رسالت پناهی و امامت و خلافت خود گواهی داده فرمود که محمد خاتم نبوت است و من متمم وصایت و مرجع حجت
و آفتاب برج سعادت و ماه [illegible] امیر کافه مؤمنان و مقتدای اهل ایمان [illegible] مسلمانان مرا بعد از استماع آن کلمات
تعجبی رو داد دیدم که یکی از ان زنان او را برداشته بکنار خود جای داد و چون علی را نظر برو افتاد گفت
السلام علیک یا اماه و زن گفت السلام علیک یا بنی پس گفت پدرم چه حال دارد آن زن گفت پدر در
نعمای الهی مستغرق آلای غیر متناهیست چون این امر غریب دیدم عنان تمالک از دست داده گفتم ای فرزند
من حیرت منم گفت بلی ما همه از اصلاب آدم آمده‌ایم و این مادر بزرگوار او مادر ما حضرت حوا است من چون
این جواب شنیدم از سوال شرمنده و منفعل گشته در گوشه [illegible] رفتم پس زنی دیگر متوجه شده و او را از حوا گرفت چون
چشمش برو افتاد گفت السلام علیک یا [illegible] و زن گفت علیک السلام یا بنی و علی احوال او را پرسید زن گفت زن
و شاد است تا سلام مرا برسان باز حیرت بر من استیلا یافت پرسیدم که فرزند این کدام خواهر است [illegible]
تو گفت این مریم است مادر عیسی و من عیسی‌ام که آیه و تکلم فی المهد صبیا حال او است پس آن
زن فرزند را حضانت نموده و طرف نقره که زن دیگر داشت آنرا گرفته علی را از آن آب [illegible] که در آن طرف آب و طیب
ساخت زن دیگر پیش آمده جامه پاکیزه [illegible] پوشانید و مرا در خاطر گذشت که کاشکی قرة العین مرا بعد از غسل کردن
این جامه پاکیزه میپوشانید آن زن مرا مخاطب ساخته گفت این فرزند پاک و پاکیزه و مختون کرده و ناف بریده
متولد شده و او را که الم تیغ [illegible] بدست زنی نرسد که مغضوب خدا و رسول خدا است و آتش دوزخ مشتاق
او است گفتم آن ملعون چه کس باشد گفت ابن ملجم مرادی لعنه الله او قاتل فرزند تو خواهد بود و در شبی که بعد از
اوقات خلافت موجود است [illegible] سی سال گذشته باشد من تمام کردیم و زنان از نظر من غایب شدند و برخاطرم
گذشت که کاش مرا معرفتی بکمال آن زنان هم رسیدی علی بر ما فی الضمیر من ملهم گشته گفت ای پدر زن اول ساره
بود زن دوم [illegible] مادر موسی بن عمران ای پدر [illegible] را تا چه مذکور خبردار گردان و نویه ولادت مرا
ابو [illegible] بیان کرد درین [illegible] جبل لکام در ان غار است و من او را آگاه [illegible] آمده تو را دیده هم مثرم [illegible]
[illegible] آورده روی بقبله خوابیده گفت سلام من باو برسان و مرا بجا پوشان و رحمت الهی
و ابوطالب [illegible] روز دیگر [illegible] که ته توقف نمود [illegible] مثرم کمال [illegible] حیات [illegible] [illegible] آن [illegible]

غایب شده ظاهر شدند و بر او سلام کردند و گفتند خود را بعلی که ولی خداست برسان که تو اولی و احقی بمحافظت و صیانت
او از دیگران ابوطالب از ایشان پرسید که شما کیستید و درین جا از چه جهت آمده‌اید گفتند ما اعمال صالحه شمائیم که خداوند
ما را باین صورت خلق نموده و تا قیامت بمحافظت شما امر فرموده و در روز قیامت دلیل و رهنمای او خواهیم بود بجنت
پس ابوطالب متوجه کعبه گردیده بتربیت نور دیده خود قیام نمود ای جابر مبادا که در افشای این راز کوشی که از
اسرار مکنونه و علوم مخزونه است جابر گوید بعد از استماع این کلمات بحضرت گفتم یا رسول الله بعضی را گمان
آن بود که ابوطالب کافر بود و توفیق اسلام نیافت حضرت فرمود که یا جابر سخن از غایت نسبت با ابوطالب
بحقیقت پروردگار عالمیان اعلم است بعقاید و نوایا و ضمایر بندگان در شب معراج چون از هفت آسمان گذشتم
بعرش رسیدم چهار نور دیدم چون حقیقت آن از پروردگار طلب کردم خطاب رسید که یا محمد یکی نور جد تو عبد المطلب است
و یکی نور عم تو ابوطالب و یکی نور پدر تو عبد الله و یکی از برادر تو علی بن ابوطالب گفتم الهی بچه عمل باین مرتبه رفیعه
رسیده اند فرمود که بکتمان ایمان و صبر بر جفا و آزار مشرکان تا اینجا ترجمه حدیث است که شیخ مفید نقل نموده
و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی از جناب جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل نموده که گفت نازل شد جبرئیل بر رسول خدا
و گفت یا محمد ان الله یقرئک السلام و یقول انی حرمت النار علی صلب انزلک و علی بطن
حملک و حجر کفلک فالصلب صلب ابیک عبد الله بن عبد المطلب و البطن الذی
حملک فآمنة بنت وهب و اما حجر کفلک فحجر ابی طالب و فی روایة فاطمة بنت اسد
یعنی ای محمد پروردگار تو ترا سلام میرساند و میگوید که بتحقیق حرام گردانیدم من آتش را بر پشتی که ترا از آن بیرون
آورده و شکمی که ترا نگاه داشته و پرورده و بر دامنی که ترا کشیده و تربیت نموده و مراد از آن کنار ابوطالب است
و در روایتی مراد از حجر فاطمه بنت اسد است که او بجای مادر محمد ابی پرورش و پرستاری آنحضرت میکرده و شیخ مفید
قدس سره و بعد از نقل آن روایت کرده فرموده که از ثقات مرویست که فاطمه بنت اسد وقتی که تولد حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه نزد آمنه شده و از عجایب و غرایب نیز نظاره [illegible] آمده و صبح که ابوطالب از طواف بیت الله مراجعت
نمود فاطمه بعرض او رسانید که امشب چند از عجایب و غرایب مشاهده نمودم که زبان بیان از تقریر آن عاجز است
آمنه را فرزندی متولد شد که از مقدم شریفش دنیا را ضیا و روشنی یافته از بسیاری ضیا و درخشانی جگر بشریت
[illegible] دیدم و بعضی از خوارق عادات که ملاحظه نموده بود بیان کرد ابوطالب خوشحال شده گفت
ای فاطمه ترا نیز بقدرت کامله الهی [illegible] در پیش است و حق تعالی ترا نیز بعد از سی سال فرزندی کرامت خواهد

کرد که بجا

کرد که بجای نور او وجود خود منور گرداند و عجایبی چنانچه امشب دیدی در آن شب نیز مشاهده نمایی فاطمه بعد از شنیدن این خبر
مسرت اثر منتظر آن زمان میبود تا وقتی که بنابر مصلحت الهی آنحضرت بمنصب ظهور رسید و الحمد لله رب العالمین و ایضا
شیخ مفید محمد بن محمد بن النعمان المشتهر بالمفید رحمة الله در همان کتاب روضة الواعظین از مجاهد و ابوعمرو و ابوسعید
خدری روایت نموده که گفته اند که ما در خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه بودیم که داخل شدند سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و مقداد اسود و عمار یاسر و جمعی از صحابه کبار و شیعیان حیدر کرار و آثار حزن و ملال در چهره‌های ایشان آنحضرت
را مخاطب ساخته گفتند فدیناک بالآباء و الامهات یا رسول الله از جمعی معاندین چیزی میشنویم نسبت
ببرادر و ابن عم تو که سبب حزن و اندوه ما میگردد و آن اعتقاد ایشان است که ایمان باعث زیادتی مرتبه و منزلت او
بر علی علیه السلام در آنحالات بعضی طفولیت متصف بوده و اسلام اطفال سبب شرف و کمال ایشان نمیشود این سخن
صلی الله بعد از استماع این کلام و در بیان علو شان و سمو مکان امیرالمومنین علیه السلام و الطفها را که آنحضرت تمثیل فرمودند
مرسل در ابتدای حال متصف بکمال عقل و فراست و نهایت علم و کیاست بوده و رفع توهم آن قوم فرمود که سوگند میدهم
شما را بخدا که آیا کتب سابقه و صحف سالفه نخوانده‌اید که چون وقت ولادت ابراهیم خلیل رسید پس تاریخ
مادر او را از ترس نمرود بگریزانید و در وقت غروب در کنار شهری خراب متولد شد فی الفور دست بروی
خود کشیده شهادت لا اله الا الله را اقرار کرد اینم و چون روش او از امر غریب ترسیده بود و بسرعت متوجه او
شده و با او طی گشت و در آسمان نگاه میکرد و آثار صنع الهی را مشاهده مینمود و حق در سوره انعام از آن خبر داده میگوید
که و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و ایضا شما را سوگند میدهم که
بخدا آیا چون فرعون ملعون بجهت شدت طغیان و دفع موسی بن عمران زنان حامله را شکم میدرید اطفال
را میکشت و در حینی که موسی صلی الله از مادر متولد شد فی الفور بقدرت الهی حرف زد و مادر را تعلیم نمود که او را در صندوق
نهاده بندهای آنرا محکم کن و در دریا انداز تا از جور و ستم فرعون در امان باشی و ترس بخود راه مده و مادر گفت ای
نور دیده میترسم که تو غرق شوی و دیگر ترا نبینم گفت مترس که پروردگار من مرا بتو خواهد
رسانید و مادر موسی بطریقی که تعلیم یافته بود او را در صندوق نهاده در دریا انداخت و بعد از هفتاد و بروایتی [illegible]
هفتاد روز بمادر رسیده و در آنمدت شیر از پستان [illegible] مینوشید و ایضا [illegible] که عیسی بن مریم در وقتی
که متولد گردید جزع مادر خود را دید او را تسکین داده فرمود ای مادر بحکم الهی رضا ده و اندوهگین مباش
و سبحان [illegible] مردم [illegible] حضرت [illegible] و در آنوقت انجیل را [illegible] نازل ساخت و نبوت [illegible]

فرمود او را باقامت صلوة و ایتان زکوة امر نموده و در روز دویم ولادتش یحیی که مادرش را امرش میکرد بحرفت
گفت انی عبد الله وآتی الکتاب شنیده اند که رتبه من از انبیای سابقه رفیعتر است و قرب و منزلت
من نزد حق سبحانه و تعالی بیشتر و مرا و علی را از یک نور آفریده اند و در صلب آدم و بعد از ان در اصلاب انبیا به
تسبیح مشغول بودیم از صلبی بصلبی منتقل میشدیم تا بعبد المطلب رسیدیم که همیشه نور ما در جبین پدران ما نمایان بود و او از ذکر
بگوش ایشان و پدران میرسید تا الکان نور از ایشان ظاهر بود و روح الامین در وقت ولادت علی علیه السلام [illegible]
شد نصفی بعبد الله و نصفی بصلب ابوطالب منتقل شد و هرگاه پدر و عم من در مجالس قریش حاضر میشدند آن نور از ایشان
ظاهر بود و روح الامین در وقت ولادت علی علیه السلام امر رب العالمین نازل شد فرمود که یا جبرئیل حق تعالی
ترا سلام میرساند و میگوید الحال ظهور نبوت ترا هنگام رسیده که ناصر و برادر و وزیر و خلیفه تو بدنیا آمده و بعد از ان
بشارت اثر وضع حمل بر فاطمه بنت اسد ظاهر شد و بعد از ان این در تکلم آمده گفت [illegible]
بجا آوردم گفتم پس بگذار که نفس من بچه قدرت اوست که ابتدا کرد و صحفی که حضرت جهت آدم فرستاده بود و شیث
نبی را تلاوت میکرد و بر احکام ان اقامت میفرمود بنحوی تلاوت نمود که اگر شیث نبی حاضر میبود البته اقرار
میکرد که او را علی علیه السلام بهتر از من میخواند و بعد از ان توریت موسی را بنحوی تلاوت نمود که اگر موسی علیه السلام
حاضر میبود قایل میشد که علی علیه السلام توریت را به از و میداند پس زبور را بنحوی خواند که اگر داود نبی انجا میبود میگفت
علی علیه السلام به از من میخواند و بعد از ان انجیل عیسی علیه السلام را بطریقی تلاوت نمود که اگر عیسی علیه السلام از وی میشنید
البته اعتراف مینمود که علی علیه السلام بهتر میداند و خوشتر میخواند و بعد از ان تلاوت کتب مذکوره شروع در تلاوت
قرآن نمود و بر من پیشی گرفت الحال تا تلاوت نمایم از بر من خوانده و هنوز آیت یک بر من نازل نشده بود پس جای
من داد و هرگاه که در میان انبیا و اوصیا می باشد بوقوع پیوست و بعد از وقایع مذکوره که هیچ دیده مثل دیده و هیچ
گوش نشنیده بجانب طفولیت رجوع نموده در کنار مادر قرار گرفت   ای نظیر تو در سرای وجود
ننهاده قدم ز کتم عدم   و هرگاه در حقوق ولادت علی علیه السلام صاحب آن حالات باشد چرا شما از اقوال و آیه
اهل ضلال محزون میشوید و از مزخرفات متاثر میگردید بحمد الله کسی که من در جمیع انبیا افضلم و وصی من از همه اوصیا اکمل
و در حین آدم علیه السلام نام من و علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین را بر ساق عرش دیده و در نظرش عظیم نمود و
خطاب رب الارباب در رسید که ای آدم اگر غرض آفرینش صاحبان این نامها نمی بود آسمان و زمین و ملایکه
مقربین و انبیای مرسلین را نمی آفریدم و ترا که برگزیده منی خلق نمی کردم و چون آدم صفی بوسوسه ابلیس شقی ارتکاب

خلاف

خلاف اولی کرده بشومی [illegible] ول نمود شکر بلا و ابتلا بوی روی نهاده و تاج شرف از سرش افتاده چندگاه توبه و انابت نموده و درجه
قبول نمی افتاد تا جبرئیل علیه السلام او را گفت یا آدم هر زمان نامها که بر ساق عرش دیدی که فراموش نمودی بشنت ما از شفیع
بساخت و با قاضی حاجات آغاز مناجات نموده گفت الهی بحق محمد و علی و حسن و حسین و بحق جاه و منزلت این جماعت که
توبه مرا از شرف اجابت ارزانی دار حق تعالی توبه او را قبول نموده چنانچه در قرآن مجید آمده که فتلقی آدم من ربه کلمات
فتاب علیه و خطاب آمد که ای آدم بشارت باد ترا که صاحبان این نامها را از ذریت کرام و اولاد عظام تو گردانیدم
و آدم شکر الهی بتقدیم رسانیده بر بلا او اعلی جبلات نموده باینده که این مرتبه رفیعه و درجه منیعه از فضل و شرف است بر پایه
انبیا و دلیل سبب تفضیل [illegible] نسبت با دجل بیت پس سلمان با رفقای خود از نزد پیغمبر آخر الزمان بیرون آمده
شکر الهی بتقدیم رسانیدند و دانستند که بسبب محبت ایشان فایز و رستگار شده و بهشت از دوستان ایشان است چنانچه
و دوزخ از دشمنان صاحب کلینی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که آیه ولقد عهدنا الی آدم من قبل
کلمات [illegible] بوده و علی و فاطمه والحسن والحسین والائمه علیهم السلام و آیه مذکور بذکر ایشان موشح ارباب
عناد باخراج آن شعله فروز غضب الهی گردیده و بعضی از محققین از اقدام عثمان بر سوختن کلام الهی که مشتمل برای قسم
آیات و اسامی بود کفر و اثبات نموده اند و گفته مثل این افعال [illegible] الا از کافری معاند و معجزات مشهوره
که بجهت [illegible] بعضی که بجا مذکور است و لیکن مختلف منقول شده و آنچه اهل سنت و جماعت
نقل کرده اند و نظر این قاصر رسیده اگر بطریق مختلفه از انس بن مالک روایت نموده اند که گفت اهدی الی رسول الله
بساط من خندق فقال یا انس ابسطه فبسطته ثم قال ادع العشرة فدعوتهم فلما دخلوا
امرهم بالجلوس علی البساط ثم دعا علیا فناجاه طویلا ثم رجع علی فجلس علی البساط فقال
یا ریح احملینا فحملتنا الریح فاذا البساط یدف بنا دفا ثم قال یا ریح ضعینا ثم قال تدرون فی ای
ارض ومکان انتم قلنا لا قال هذا موضع الکهف والرقیم قوموا فسلموا علی اخوانکم
فقمنا رجلا رجلا فسلمنا علیهم فلم یردوا علینا فقام علی علیه السلام فقال السلام علیکم معاشر
الصدیقین والشهداء قال فقالوا علیک السلام ورحمة الله وبرکاته قال فقلت ما بالهم
ردوا علیک ولم یردوا علینا فقال ما بالکم لم تردوا علی اخوانی فقالوا انا معاشر
الصدیقین والشهداء لا نکلم بعد الموت الا نبیا او وصیا قال یا ریح احملینا فحملتنا
ثم قال یا ریح ضعینا فاذا نحن بالحرة قال فقال علی علیه السلام ندرک النبی صلی

علیه واله فی آخره کعتد فطوینا واتینا واذا النبی صلی الله علیه واله یقرء فی آخره کعته ام حسبت ان اصحاب
الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و ثعلبی نیز که از اهل سنت است همین حدیث را بهمین طریق
نقل کرده ودر آخر حدیث او این زیادتی هست که فصاروا الی رقدتهم الی آخر الزمان عند خروج المهدی
علیه السلام سلم علیهم فیحییهم الله عز وجل له ثم یرجعون الی رقدتهم فلا یقومون
الی یوم القیمة یعنی انس گفت که هدیه آوردند بجهت رسول الله صلی الله علیه واله فرشی از کلیم پس انس
گفت ای انس بچین کن پس چون این بساط را گسترانیدیم فرمود آن ده کس را بخوان پس من ایشان را طلبیدم و
چون آمدند امر فرمود ایشان را بنشستن بر آن بساط که گسترانیدیم پس علی علیه السلام را مدتی دراز با او مناجات
کرد پس علی علیه السلام آمد و بر آن بساط نشست و باد را امر فرمود که ما را بردار پس دیدیم که باد ما را برداشت
و آن بساط بتندی تمام میرفت تا آنکه باد گفت که ما را بر زمین گذار پس چون رسیدیم انس گفت رسیدیم که هیچ ندانستیم
که در کدام زمین دور که این مکانیست ما گفتیم نمیدانیم فرمود که این محل کهف و رقیم است و این جاییست که اصحاب
کهف خوابیده اند پس گفت برخیزید و بر ایشان سلام کنید پس یک یک برخاستیم و بر ایشان سلام کردیم و هیچیک
از ما جواب نشنید پس علی علیه السلام خود برخواست و گفت السلام علیکم معاشر الصدیقین والشهداء
پس شنیدیم که یکبار همه گفتند و علیک السلام ورحمة الله وبرکاته انس گوید که من گفتم چه بود ایشانرا که جواب سلام
ما را ندادند و رد سلام ما نکردند پس حضرت علی علیه السلام باز متوجه ایشان شد گفت که چه بود شما را که رد سلام
برادران ما نکردید پس ایشان در جواب گفتند که ما گروهی هستیم گویا و بشمار ما مأموریم که بعد از مردن
حرف نزنیم و تکلم نکنیم مگر با پیغمبری یا وصی پیغمبر و بعد از آن باد را خطاب نمود که ما را بردار و باد ما را برداشته
بهمان جلدی و تندی بساط را میبرد تا آنکه باد امر کرد بساط را بر زمین گذارد و چون بر زمین آمدیم خود را در زمین
مدینه دیدیم پس علی علیه السلام گفت یا رسول الله را در آخر رکعت نماز در خواهیم یافت پس چون آمدیم دیدیم که رسول
صلی الله در رکعت آخرین نماز است و قرائت سوره کهف را با نجا رسانیده که ام حسبت ان اصحاب
الکهف و ثعلبی نیز حدیث را بهمین طریق نقل کرده با این زیادتی که پس اصحاب کهف برگشتند بجای خواب
خود و بجای خود خواهند بود تا آخر الزمان که مهدی هادی خروج نماید آنحضرت بر ایشان سلام خواهد کرد حق تعالی
ایشانرا زنده خواهد کرد ایشان جواب سلام او را علیه السلام باز خواهند داد تا روز قیامت و چون همه خلقان محشور شوند
ایشان نیز از خواب بیدار گشته بعرصگاه قیامت در آیند و باسناد صحیح از ابی جعفر مرویست که گفت در جمعه حاضر شدم

ثعلبی که انس

ثعلبی که از انس مالک نقل حدیث مینمود دیدم که مردی برخاست گفت یا انس اصحاب رسول الله این مرتبه کرد تو مشاهده کرده معلوم است
و حال آنکه من این را از رسول خدا نقل میکرد که عثمان بن عفان تمام مبتلا میشود پس انس را دیدم که بر روش انگشت انگشت بدان
شد بعد از آنکه بر او آورد گفت که دعای بنده صالح و حق من مستجاب شد چون این حرف گفت مردمان از هر طرف بجانب
نزد او حاضر شد گفت یا انس آنچه گفتی از برای ما بیان کن انس گفت از این در گذرید فایده نکرد و هر چند التماس نمود ابرام
بیشتر کردند چون دید فایده ندارد گفت بر جای خود بنشینید تا بگویم و حدیثی که سبب آن بوده بیان کنم بشنوید بدانید که هدیه
آورده بودند از برای رسول صلی الله بساطی از پشم از طرف مشرق از دهی که از آنجا خندق میگویند پس رسول صلی الله مرا فرستاد که
گروه گروه مشروح ده الطلب نمایم و چون ایشان حاضر شدند ابن عمش علی ابن ابی طالب امر نمود که ایشان را بر این
بساط نشانیده ببرد باصحاب کهف و زیارت نمود بیاید و مرا امر کرده فرمود ای انس تو نیز برو تا هر چه ببینی مرا از آن خبر
دهی بعد از آن علی متوجه شد و گفت باد را امر کن تا شما را برداشته ببرد و باد را علی خطاب نموده گفت یا ریح
احملینا ای باد ما را بردار و چون باد بساط ما را برداشته بهوا برد باز علی گفت سیروا علی برکة الله
ما خود را در هوا بسیاری دیدیم و از مکانی بمکانی میگذشتیم تا آنکه نوبت دیگر باد را گفت یا ریح ضعینا
ای باد ما را بر زمین گذار چون بر زمین گذاشت گفت هیچ میدانید که در کدام سرزمین نشسته اید گفتیم خدا
و رسول و وصی او بهتر میدانند گفت این مکان اصحاب کهف است برخیزید ای اصحاب رسول الله بر ایشان سلام
کنیم پس ابو بکر و عمر پیش آمدند اول ابو بکر و عمر سلام کرد و هیچکس جواب نداد پس طلحه و زبیر سلام کردند جواب
نشنیدند پس عبد الرحمن عوف سلام کرد نشنید پس اصحاب سلام کردند هر کدام میگفتند السلام علیکم یا اصحاب
کهف والرقیم پس من پیش رفتم گفتم السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انا انس خادم رسول الله یا اصحاب الکهف هیچ
از ما جواب نشنیدند پس علی ابن ابی طالب برخاست گفت السلام علیکم یا اصحاب الکهف والرقیم الذین کانوا
من آیاتنا عجبا پس همه یکبار گفتند و علیک السلام یا وصی رسول الله ورحمة الله وبرکاته و چون
اصحاب را در خاطر میگذشت که چرا ما را جواب سلام ندادند و حال آنکه جواب آنحضرت علی علیه السلام رسید
گفت یا اصحاب الکهف چرا جواب اصحاب رسول الله را نگفتید و جواب سلام ایشان نکردید ایشان بعد همه
یکبار و یکزبان گفتند انا قید رسول الله انا فتیة آمنوا بربهم وزادهم الله هدی ولیس لنا اذن
ان نرد السلام الا علی نبی او وصی نبی وانت وصی خاتم النبیین وانت سید الوصیین
پس علی گفت آیا شنیدید ای اصحاب رسول الله پس همه گفتند بلی یا امیر المؤمنین گفت پس بجای مقام خود قرار
گیرید و ما برگشته هر کس بر روی بساط بر جای خویش قرار گرفتیم پس گفت یا ریح احملینا و باز بهمان نحو ما را

بود ابر را سپید مینمود الا که آفتاب غروب نمود که آنجا ضعیفان ما را فرود آورد در زمینی که رنگ زعفران داشت و گیاهی نخ
شیخ یعنی درمنه ترکی نداشت و آب در او نبود و از هیچ طرف ملاحظه نکردیم با امیرالمؤمنین وقت نماز رسیده با ما آب نیست
که وضو کنیم پس آنحضرت برخواسته نگاهی تا زمین کرد که یک جا سر را بزمین زده دیدیم که چشمهٔ آبی پیدا شد فرمود اینک
آنچه میخواستید چون نزدیک چشمه رفتیم آبی در نهایت شیرینی و خوشی مزه ای ازان خوردیم و وضو ساختیم فرمود این
آب فیض بود و جبرئیل علیه السلام از برای شما از بهشت آب وضوی آورد و نماز کردیم و او تا نصف شب بنماز و عبادت
مشغول بود پس گفت بجای خوابیده که نماز صبح را یک رکعت با رسول صلی الله علیه و آله در خواهید یافت و ما و باد
ما را ابر را سپید مینمود تا آنکه در رکعت دویم نماز صبح بمدینه رسیده در رکعت دویم نماز را رکعت اول نماز که گذشته
نماز را اتمام کردیم و چون از تعقیب فارغ شدند رسول صلی الله علیه و آله التفات بمن نمود فرمود یا انس تو میگویی یا من
بگویم آنچه دیدی و شنیدی گفتم یا رسول الله حدیث از دهن شما خوشتر است پس ابتدا نمود از اول تا آخر آنچه بر
ما گذشته بود بنحوی بیان فرمود که گویی با ما بود و چون حکایت را تمام کرد فرمود ابابکر و عمر و صداران متوسل
شده امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شدند در حضور جمعی کثیر گفت ای انس حکایت روز بساط و چشمهٔ آب را نقل
کن و گواهی که تا رسول الله بان امر نموده بود بده من گفتم یا علی پیر شده ام و یاد ندارم چیزی را فراموش کرده ام گفت
اگر اینها کرده باشی بعد از آن وصیت خدای تعالی سفیدی در روی تو و آتشی در جوف تو و کوری در چشم تو
پدید آورد که پنهانی نتوانی داشت و من از مجلس برنخواستم الا آنکه سه مرض داخل و قادر بر روزه ماه رمضان
نیستم بجهت طعام در معدهٔ من قرار نمیگیرد و بآن حال بود تا بمرد و مجسترا الکاشی نیز شیوا شد علی الراوی که اولاد
او نیز مبروص باشند نعوذ بالله بروشنی که علمای امامیه کثیر هم اسناد کرده اند که آن نتبت
که در کتاب مجمع الزواید که از مصنفات صدوق ابن بابویه قدس سره باشد ذکر شده و چون حدیث طولانی
و معنا و عربی تا خوانده در املال گردند ترجمهٔ آنرا لفظ بلفظ مینویسد روایت میکند از ابن بابویه بسند خود از سلمان فارسی
رضی الله عنه که گفت نشسته بودم نزد سید و مولای خود امیرالمؤمنین علیه السلام در آن وقت که مردمان بیعت
خطاب کرده بودند و در خدمت آنحضرت علیه السلام حسنین و محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر و عمار یاسر و مقداد اسود نیز
بوده اند از هر سخنان میگذشت که امام حسین علیه السلام را عجب طلبیدی داده بود اما از آن عطیه جسته و غضب بیدا
او صیا رسیده باشند شاه صبر ولایت تبسم نموده فرمود که آن معبودی که دانهٔ خشک را در زمین سبز میکند
و آن قادری که آدم را از خاک تیره آفرید قسم که آنچه بر ترا داده بهیچکس از انبیا و اوصیای ماضیه نداده و بعد از این
نیز بکس این کرامت فایز نخواهد شد پس امام حسن علیه السلام و حضار مجلس التماس نمودند که یا امیرالمؤمنین

بخواهم

بخواهیم اشاره انا که در عجایب قدرت بما مرحمت نموده مشاهده کنیم و معاینه ببینیم تا موجب ازدیاد ایمان و باعث تقویت علم ایمان
گردد و سید اوصیا علیه السلام فرمودند چند رکعت اشاره یعنی جان گفتم شما میخواهید و چیزی از چیزهای حضرت و شبی گردت
فرموده بر شما ظاهر سازم پس برخواسته دو رکعت نماز گذارد و دو کلمه چند بر زبان معجز بیان گذرانید که هیچ یک از حضار فهم آن
نتوانستند کرد و از آنجا بمیان خانه آمده دست مبارک بجانب آسمان دراز کرده بعد از لحظه دست را باز آورده که بر
دست مبارکش پارهٔ ابری دیدیم از آنجا گذاشته باز دیگر دست دراز نمود پارچه بروی دست دیدیم سلمان گوید ما همه
از آن دو ابر شنیدیم چون از کف او جدا شدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی نبی کریم من
فلک هلک و من تمسک بک فقد سلک سبیل النجاة یعنی گواهی میدهیم که خدا یکیست و محمد رسول الله و برگزیده اوست
و تو وصی و خلیفهٔ پیغمبر برگزیده و هر که تمسک آورد بوصایت و خلافت تو هلاک شود و هر که دست زده
الوثقی محبت تو زند نجات یابد پس دیدیم آن دو ابر چون دو قالیچه پهن شدند و در پهلوی یکدیگر قرار گرفتند چنانکه
گویی کهنه اند و از آن دو ابر و بوی مشک اذفر بمشام اهل ایمان میرسید پس فرمود که خیزید و بر این بساط بنشینید
ما همه برخواسته بر یک ابر نشستیم و آنحضرت تنهایی بر ابر دیگر پس بکلمه چند تکلم فرمود که بعضی نفهمیده و اشاره بابر
کرد که بجانب مغرب روانه شو که بادی در زیر آن دو ابر در آمده ابر در آمده ابر را با آهستگی تمام بر برداشته
بجای ابر دو ما را بانوقت چون بآنحضرت نگاه کردم دیدیم مردی نشسته که جامهٔ زر پوشیده و تاجی سرخ بر سر
دارد و نعلین بند آن از در ابدار در پا کرده و انگشتری العوراید سفید بران که روشنی آن چشم را خیره
میساخت در انگشت و کرسی از نور نشسته امام حسن علیه السلام بآنحضرت گفته که پدر بزرگوار من مخصوصا
سلیمان را بجهت انگشتری اطاعت مینمودند شما را بجهت بجهت منقاد نه فرموده یا ولدی انا وجه الله
وانا عین الله وانا لسان الله الناطق فی خلقه وانا ولی الله وانا نور الله الذی لا یطفی
وانا باب الله الذی یؤتی منه وانا حجته علی عباده وانا کنز الله فی ارضه وانا قسیم
الجنة والنار وانا سد ذی القرنین وانا جاعلها له یعنی ای نور دیده من روی خدا
و چشم خدا و لسان الله و ولی الله منم و آن نوری که فرو نشیند منم و حجت خدا بر خلق منم و آن دری که از آن در
بخدا توان رسید منم و گنج خدا در زمین منم و قسمت کننده بهشت و دوزخ منم و سدی که ذوالقرنین بسته
منم و ذوالقرنین یعنی دو قرن را من از برای اسکندر قرار داده بودم که بان مشهور شده بود و میخواهی که خاتم
سلیمان نبی را علیه السلام بتو بنمایم و دست دراز کرده انگشتری برآورده از طلای احمر نگینش از یاقوت سرخ

فرمود ای فرزند من این تمام سلیمانست و ماهیهای ماست که بر این نقش کرده اند سلیمان گوید تعجب بسیار زیاده شد بحدی
که گویا از دانش شناختم پس فرمود اینجا از مثل این عجایب بخدا سوگند که تمام امروز لب تنها آنچه پیش ازین از من دیده
باشید پس امام حسن علیه السلام گفت از روی ما این سد ذو القرنین را با بنمای پس آنحضرت ابر را امر نمود که ما را
بطرفی که حسن خواهد ببر مقدار آن از باد او تیزی چون او از رعد بار رسیده ما را بر داشته بهوا برد امیر المؤمنین
علیه السلام بجانب کوه سبز بپشت ان نمی ای آمد ابر ما را بکوه بلند رسانید و درختی عظیم دران کوه بود خشک شده.
و بر کنارش درختی بود از ما گفت یا امیر المؤمنین این درخت را چه رسیده که او را اوراقش ریخته آنحضرت فرمود از و
بپرسید که حال خود بگوید امام حسن علیه السلام شتی نموده از درخت سوال نمود که مالک ایها الشجره یعنی چه شده ای درخت که برگهای
از تو رفته و برگ ریخته جوابش نداد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اجبه باذن الله ایها الشجره واخبرهم
بخبرک ای درخت بفرمان الهی جواب ایشان سلیمان فارسی گوید بخدا سوگند که این درخت تکلم شده گفت
لبیک لبیک یا وصی رسول الله وخلیفته من بعده حقا و خطاب امام حسن علیه السلام نمود که یا ابا محمد هر شب وقت
سحر بر تو نازل می آمد و دو رکعت نماز گذارده بتسبیح وتقدیس حق تعالی مشغول می شد و می رفت و در آمد ذرتی
بر کرسی نور در میان ابر سفید مبود که از ان بوی مشک اوفر مشام من میرسید ومن از استشمام روح فزای آنحضرت
ودان نور پیسه سبز و باطراوت میبودم و اکنون چهار شب است که تشریف شریف ارزانی نفرموده و از مفارقت
او بدین حال انجیر تبه رسیده اکر از ایشان هستند ما کنی که لطف خود ازین مهجور دور نخاده و آمدن او مرا
بحال خود باز می آرد پس شاه ولایت بنزدیک آن درخت رفته و دو رکعت نماز گذارده دست مبارک بر آن درخت
مالید سلیمان گوید بخدا قسم ازین درخت از ساقها بر خواست فی الفور سبز شده و برگ آورده میوه جوان
کرد پس آنحضرت بر کرسی خود قرار گرفته ابر ما را بر داشته بلند شد بمحلی که دنیا تمامی در نظر ما سبزی می نمود و بعد از گذشته
دیدیم مرد و سفید بر قرص آفتاب و پای او در قعر بحر محیط یک دست در مشرق و یک دست در مغرب از و پرسیدیم
که این کیست فرمود بحکم خدا من او را [illegible] نصب کرده ام و تاریکی شب و روشنی روز موکل ساخته و چنین خواهد
بود تا روز قیامت پس ابر ما را بنزد قوم یاجوج آنحضرت علیه السلام ابر را خطاب نمود که اهبطی تحت
هذا الجبل ای ابر در زیر کوه فرود ای و آن کوهی بود بلند طلایی که گویا شبی بود سیاه و بعد [illegible]
بتمام رسید یاجوج را دیدیم و از کثرت ایشان تعجب نمودیم و ایشان را سه صنف یافتیم یکی طول ایشان صد گز و عرض
ده گز و صنفی طول صد گز و عرض هفتاد گز و صنفی یک گوش خود را لحاف دیگری را دو [illegible] کرده و یکی از عالی اینها رسیده

فرمود که حا

فرمود که حاکم این جمع منم و محصور منم و در حکم من اند پس باد حرفی گفته ابر ما را بر داشته بکوه قاف رسانید که دیدیم
چون یاقوت سرخ که محیط دنیا بود و فرشته بر او موکل چون آن فرشته ما را دید گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین پس
فرمود رخصت طلبید که مطلب خود را عرض کند حضرت فرمود من گویم چه میخواهی یا تو بگویی فرشته گفت شما بگویید
یا امیر المؤمنین فرمود رخصت زیارت برادرت و مصاحبت میخواهی برو رخصت دادم پس فرشته بسم الله الرحمن الرحیم
گفت و آتی شد بعد از ان درختی دیدیم چون درخت اول بهمان طریق جواب و سوال واقع شد و درخت گفت در
شب اول هر شب نزد من می آید و پس از نماز بتسبیح و تقدیس کرده بر اسپی سوار شده میرفت و من سبز و
خرم میبودم چند روز است که فیض قدوم خود را ازمن باز گرفته تغیرم که می بینید و اوراقم فرو ریخته از مفارقت است
و امام حسن علیه السلام التماس نموده حضرت دست مبارک بر او کشیده و درخت گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمد رسول الله و انک امیر المؤمنین فی الایة المبارکة الطیبة و وصی رسول رب العالمین من تنک کب نحی و من
تخف [illegible] سوی پس آن درخت سبز شده و طراوت یافت و تا ساعتی در زیر آن ارام گرفته پرسیدیم که یا امیر المؤمنین
آن فرشته کجا رفت فرمود که دیگر روز برجبل ظلمت عبور نمودم فرشته که بر آن موکل است رخصت دیدن من
خواسته طلبیده بود امروز این رفته تا ادراک آن نماید یکی از یاران گفت مگر ملائکه بی اذن شما از محل و مکان خود حرکت
نمیکنند فرمود بخدایی که بی ستون آسمانها را بر افراشته که یک قدم [illegible] ندارند که بی رخصت من از جای خود حرکت
نمایند و اگر بی رخصت من قدمی بگذارند [illegible] حضرت وقت ببرق غضب خود آتشبار میسوزد و بعد از من حال فرزند
من حسن و بعد از و حسین و بعد از و نه کس از اولاد من که منتهی ایشان قائم آل محمد است اینچنان اند و هیچ یکی از ملائکه قدرت
[illegible] نباشد که نفسی بی اراده ایشان بر آورد و پس یکی نام فرشته که موکل قافست پرسید فرمود برقائیل [illegible]
یا امیر المؤمنین فی یاد ی روز در خدمت شما بسر بردیم کدام وقت محل نزول اجلال در آن شده بود فرمود چشم خود را
چو شما بر هم پوشیدیم از هم گشودن نمود گشودیم خود را در مملکتی دیگر یافتیم گفتیم آن [illegible] و عجبت فرمود که [illegible]
دقیقه [illegible] رخصت که شما را طاقت اطلاع بر آن نیست و بعد از ان [illegible] مخلوقم چون مخلوقات دیگر و اکل
و شرب و خواب و نکاح مانند دیگر بندگان دارم ولی از آنچه من میدانم و مرا شاید و شما را تاب شنیدن آن ندارید
بدانید که اسم اعظم حق سبحانه و تعالی هفتاد و دو حرفست نزد آصف برخیا که تخت بلقیس را بیک چشم زدن نزد سلیمان
علیه السلام حاضر ساخت یک حرف بود و نزد من هفتاد و دو حرفست و یک حرف علم غیب است که مخصوص ذات است
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم شناخت مرا هر که شناخت و منکر شد مرا هر که منکر شد پس آن ابر را امر نمود که ما را

بباغی رسانید که در سبزی و خوشی مانند روضهٔ بهشت برابری مینمود و در آنجا جوانی را دیدیم در میان دو قبر بنماز مشغول دیدیم گفتیم یا امیر المومنین
این جوان کیست فرمود برادر من صالح نبی است و این دو قبر از پدر و مادر اوست و چون چشم صالح بر امیر المومنین افتاد
بی تابانه پیش آمد و سینه مکرم آنحضرت را بوسید و گریه کنان بشکوه در آمد و آنحضرت او را تسلی میداد پرسیدیم
که صالح چرا میگرید فرمود اندو پرسید امام حسن علیه السلام گفت ایها العبد الصالح چه چیز ترا میگریاند فرمود که پیشتر هر روز
وقت طلوع صبح نزد من می آمد و با هم نماز میکردیم و باعث نشاط و رغبت من بود در عبادت و امروز ده روز شد
که تشریف نیاورده و چون او را دیدم طاقتم نماند یا امیر المومنین این معجزات ما هر روز صبح در خدمت شما بسر بردیم
پس چگونه بی اطلاع ما باینجا آمده آنحضرت صالح نماز میگذاری فرمود اگر خواهید سلیمان علیه السلام را زیارت کنید
گفتیم بلی یا امیر المومنین ما را آرزوی آنست شاه ولایت برخواسته روانه شد که گذشتیم ببستانی رسیدیم که چنین
آن ندیده بودیم آنجا جاری و مرغان خوش الحان و فواکه بسیار چون آن مرغان را چشم بر آنحضرت افتاد دور او را
گرفته پرواز میکردند و طواف میکردند در میان بستان تختی از فیروزه دیدیم جوانی بر او خوابیده و دستهای خود بر سینه نهاده
و دو مار بر بالای سر ایستاده چون ماران آنحضرت را دیدند در قدم او غلطیدند گفتیم یا امیر المومنین
این جوان کیست فرمود سلیمان علیه السلام و انگشتر را از انگشت خود بیرون آورده در انگشت او کرده
گفت قم باذن الله یحیی العظام وهی رمیم وارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین
کله ولو کره المشرکون حضرت سلیمان برخواسته گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمد رسول الله و اشهد انک وصی رسول الله الحق الهادی المهدی الذی سالت الله تعالی … و حجت الله الحق
… یعنی گواهی میدهم که خدای سزای پرستش یکیست او را شریک نیست و میدهم که محمد صلی الله علیه
و آله بنده اوست و فرستاده و رهنمای و اظهار کردن دین حق که بهر دینی که غیر دین اوست باطل باشد و دین او
ناسخ همه دینها باشد و اگر چه مشرکان از جهتی کراهیت داشته باشند و گواهی میدهم که توئی وصی جانشینی
رسول الله بحق و توئی راه نماینده و راه یافته که تو رسیده تو سوال کردم من از حق سبحانه و تعالی بحب تو و محبت اهل
بیت تو و او خدای تعالی بمن بخشید از ملک و بادشاهی که مثل آن بهیچکس از اولاد آدم را نداده بود و اگر
محبت ترا شفیع نمی ساختم آن سلطنت و بزرگی بمن بخشید و از ملک و بادشاهی که مثل آن بهیچکس از اولاد
آدم را نداده بود و اگر محبت ترا شفیع الحق نمی ساختم آن سلطنت و بزرگی بمن عطا نمیفرمود پس زمانی آنحضرت
نزد سلیمان علیه السلام نشست اما با پس آن بغیر رنگ مشرف شدیم پس سلیمان را وداع نموده برخواست و سلیمان

علیه السلام بکمال

علیه السلام بکمال خود برگشت ما پرسیدیم که یا امیر المومنین شما را علم بانچه در عقب کوه قاف است فرمود که خلاق عالم
سوای بنی آدم چهل عالم در عقب کوه قاف آفریده که هر عالمی چهل برابر دنیای شماست و من علم با ورای کوه قاف بهم علم بیست
بکمال دنیا و آنچه در دین و دنیاست و بعد از رسول خدا … آن عالمها و همچنین بعد از من اولاد من حافظ
شریعت نبوی و وارث علوم مصطفوی خواهند بود تا روز قیامت و من و اولادم بر آنها … آنها تماست و از
… که در زمین ایست و مائیم اسم مکنون و مخزون الهی و مائیم اسما حسنی که چون خدا را بان اسما بخوانند اجابت
کند و مائیم صاحب آن نامهای که بر عرش و کرسی نوشته اند و مائیم قسمت کننده بهشت و دوزخ و ما را تعلیم
کرده اند ملائکه را اسمائی تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و توحید الهی و مائیم آن کلماتی که چون آدم تلقی آن نمود توبه اش
قبول شد و من میدانم این امور عجیبه و اسرار غریبه را برکت زیتون ان حربی نویسند و در آتش اندازند نسوزد
و طراوتش میل نمیکند و تیرگی شب و روشنی روز از برکت نامهای نامی ماست و اسمای سامیه ما را چون
بر آسمانها نقش کرده اند بی ستون استقامت یافت و بر زمین نقش گشته مسطح شده و چون بر باد خوانند در
حرکت آمد و بر برق نوشته لمعان پیدا کرد و بر رعد رقم نمودند خاشع شده و بجناح اسرافیل نقش کرده متکلم بکلام سبوح
قدوس رب الملائکه والروح گردید و چون کلام معجز نظامش باتمام رسید فرمود چشمهای خود را بپوشید پس بپوشیدیم باز
گفت بگشایید گشودیم خود را در شهری دیدیم فرمود و مشتمل بر دارهای معموره و قصرهای رفیع و مردمش در رنات بلندی قامت
و کمال استقامت هر یکی چون نخل پس فرمود این گروه از بقیه قوم عاد اند که هنوز در کفر و ضلالت و طغیان و ظلم و جهالت
گرفتارند و ایمان برب ارباب و بروز حساب ندارند و شهر ایشان از شهرهای مشرق بود و من بامر خالق بیچون
قلع و قمع نموده این مکانشان نقل نمودم تا شما ایشان را در آنجا ببینید و شما بر آن مطلع شوید و من واجب دارم که با
این قوم مقاتله نمایم پس تقدم بر او بوحدانیت خدا و رسالت مصطفی و ولایت خود دعوت نمود و ابا نمودند که … با
ایمان و اسلام شان خواندهاند امتناع مینمودند بر ایشان حمله کرد و ایشان بر او حمله نمودند و بسیاری را
بکشت و خون ما را اشاره فرمود ایمان نیاوردند و برق و صاعقه ظاهر شده و چیزی چند میفرمود در ذکر … فهمیدیم و ما … خلاق
… که این برق و صاعقه از دهن آنحضرت بر می آمد و چنان صدائی هولناک بر پا آمد که گفتیم البته آسمان بر زمین
افتاده که همه آنجماعت فرو میریزد تا آنکه یک متنفس از ایشان نماند و چون از جهاد آن قوم فارغ شد آن رعد و برق بر طرف
شد استدعا نمودیم که یا امیر المومنین ما را بوطن خود باز برسان که زیاده بر این طاقت مشاهده این امور نداریم این ابرا
طلبیده بران سوار شدیم و آنحضرت تکلم بکلامی شد … ابر ما را ببرده بجای رسانید که … الحمی …

و بعد از آن نماز خود را عقب امیرالمؤمنین ادا کردم که خود را مسافر دیده بودیم و چون فرود آمدیم و نشستیم بانگ مؤذن شنیدیم که اذان
بگفت و الا اول صبح بعد از طلوع آفتاب راهی شده بودیم و چون بار [illegible] به وضو کردم ناگهان صدای [illegible] قدرت
اوست که در کمتر از چشم زدنی [illegible] الطرفة العینی [illegible] اکرده ام و بران قادرم و این عطیه باذن خالق البریه و از
برکت [illegible] یافته ام و منم وصی و وصی آنحضرت در حین حیات و در زمان رحلت و لیکن اکثر مردم غافل‌اند سلمان
رضی الله عنه گفت لعن الله من غصب حقك وجحدك واعرض عنك وضاعف الیه العذاب
الالیم و این روایت را با اندک تغیری در الفاظ صاحب کتاب منهج التحقیق الی سواء الطریق در مجلس مناقب امیرالمؤمنین
علیه السلام [illegible] نموده و سلطان الحکما خواجه نصیرالدین محمد طوسی در کتاب بستان الکرام ذکر کرده که روزی جبرئیل
در خدمت سید کائنات صلی الله علیه و آله بصحبت مشغول بود که امیرالمؤمنین علیه السلام پیدا شده و چون جبرئیل علیه السلام
آنحضرت را دید برخواسته شرایط تعظیم بجا آورده پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا جبرئیل تو از برای این
جوان تعظیم میکنی گفت چون نکنم که او را بر من حق تعلیم است پرسید که تعلیم چگونه بوده تعلیم گفت در وقتی که
خالق بیچون مرا خلق نموده از من پرسید که من کیستم و تو کیستی و نام تو چیست و نام من چیست من در جواب متحیر شدم
و ساکت ماندم و در آن وقت در مقام تحیر ماندم که این جوان حاضر شده در عالم نور و مرا تعلیم نمود گفت بگو تو پروردگار
جلیلی و نام تو جمیل است و من بنده ذلیلم و نام من جبرئیل است لهذا چون او را دیدم تعظیم او نمودم پس از او پرسید
که عمر تو چند است گفت یا رسول الله ستاره‌ایست که هر سی هزار سال یکبار طالع میشود و من او را سی هزار بار دیده‌ام
ملاحسن کاشی رحمة الله اشاره باین تعلیم و تعلم نموده است که گفته
پیر مکتب خانه ابداع یعنی جبرئیل ابجد
ذهن و ذکا طفل دبستان تمامت
و از نعمت آنحضرت فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی
اگر کشف حجاب از این جسد خاکی و عنصری که [illegible] شده است یا نور الهی بشود و مراتب [illegible]
یقین مرا زیاده نمیشود و بر علم من چیزی نمی‌افزاید چه علم من بذات احدیت و صفات صمدیت و یقین من
بوجود واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبی او بمرتبه عین الیقین رسیده است که فوق آن مرتبتی
[illegible] که از کتب معتبره اهل سنت است [illegible] صحیح [illegible] گفت [illegible]
در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم و جمع کثیری در خدمت آنحضرت بودند که از در مسجد مردی بلند قد مقطع و شمشیر
حمایل نموده [illegible] از پی [illegible] و از هر طرف [illegible] جمعی [illegible] و منتظر بودند
تا این کیست [illegible] آمده [illegible] بزبان فصیح گفت که [illegible] است از [illegible] متولد شده است در حرم و مشهور است

بکرم و خلیفه

بکرم و خلیفه رسولست و زوج بتولست غالب هر غالبست و فرزند ابی طالب قاتل الابطال [illegible] مفرج هموم و کربست علم نبوت
و معدن علم و قوت حجة الله است و وصی رسول الله و همچنین تعداد صفات طرف آنحضرت [illegible] نموده و پس امیرالمؤمنین
علیه السلام سر برآورده فرمود که [illegible] بن فضل بن ربیع بن [illegible] بن [illegible] بن حرث بن اشعث بن
سبیع بن [illegible] بگو و هرچه میخواهی بخواه و پس آن مرد گفت [illegible] رسیده است که تو جانشین رسول خدایی
حلال مشکلات و من [illegible] از جانب قبیله [illegible] که شصت هزار خانه وارند و فرستاده‌اند [illegible] کشته
در میانه قوم اختلاف بهم رسیده است در قاتل او و اینک این جوان در تابوتست بر در این مسجد اگر تو او را زنده کنی که
قاتل خود را نشان دهد فساد این قوم به صلاح مبدل میشود و من با این گروه اسلام می‌آریم و الا بجایی که آمده‌ایم بر میگردیم
و بر کفر و بر دین خود ثابت خواهیم بود و گمان اینست که این قوم تیغ بر یکدیگر کشند تا کار ایشان بکجا رسد پس آنحضرت
مرا فرمود که [illegible] بر شتر [illegible] سوار شو و در کوچه‌های کوفه ندا کن که هر که خواهد آن چیز که [illegible]
بعلی ابن ابی طالب که برادر رسولست و وصی او عطا نموده باید که در ظاهر نجف حاضر شود پس بر شتر او سوار شده
در کوچه‌های کوفه ندا کردم و خلق تمامی آنجا حاضر شدند و حضرت [illegible] خطاب [illegible] تابوت
در آن محل حاضر آیند و آنحضرت [illegible] رسول الله حاضر شده فرمود که سر تابوت را گشادند جوانی دیدیم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] روز است [illegible] و شام [illegible] خواهید بود
[illegible] کشته باشد [illegible] تا کسی طالب خون او نشود [illegible]
قاتل خود را نشان ده تا [illegible] از خاطر ما برود پس حضرت امام علیه السلام فرمود که قاتل [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] اعرابی گفت
تا مردم این جوان آنچه فرموده [illegible] از میانه بر طرف [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] حمد و ثنای الهی بجای
آورده و صلوات بر حضرت رسالت پناهی فرستاده فرمود که [illegible] بنزد حق سبحانه عزیزتر از علی ابن ابیطالب
نبود که بعد از هفت روز [illegible] مرده زنده [illegible] بحکم الهی آن مرده زنده شد و من پاره از اعضای خود را باین مرده
میزنم و یقین که عضوی از من نزد حق تعالی عزیزتر از جمیع اعضای آن مرده است و پس آمد [illegible] پای مبارک [illegible]
گفت [illegible] بن [illegible] بن [illegible] برخیز [illegible] دیدیم که جوانی از آفتاب [illegible]
گفت لبیک لبیک یا حجة الله علی الانام والمتفرد بالفضل والانعام آنحضرت از او پرسید که من قتلک یا غلام [illegible]
[illegible] گفت قتلنی عمی حارث بن غسان [illegible] پس امیرالمؤمنین [illegible] گفت

برد بسوي قوم خود وایشان را خبر دهد پس گفت یا مولاي دیگر کاري با قوم وقبیله نیست ترسیم مرا بار دیگر گشته شده واز خدمت شما محروم
مانم ونتوانم بپابوسي مولاي رسیدن یا مولا نبردم پس حضرت رو بآن مرد کرده گفت پس تو رو بجانب قوم خود بنما که
انانچه دیدي وشنیدي آنقدر نیز گفت لا والله یا مولاي لا افارقك یعني نبردم بخدا قسمت اي مولاي من که من بعد از
از خدمت اي الیکم بلکه در خدمت شما مي باشم تا وقتي که اجل موعود برسد از رحمت حق تعالي دور باد کسي که حق را بگذارد وباطل را
تابع وپیروي آن نشود آن مرد با خادم وعبیدي که همراه ایشان بود در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بسر بردند
تا سفر صفین پیش آمد ودر آن سفر بمرتبه بلند شهادت فایز شدند وخبر بقبیله فرستادند ودر آن الحال ...
القوم نیز شده ولیکن اهل کوفه چون بکوفه رسیدند هر کدام در شأن آنحضرت حرفي بگفتند یعني روایت نمي شد
ضلالت افتادند وایضا در کتاب مذکور مسطور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون از صفین برگشته واز
شامي راه بیاباني رسید تشنگي بر آدمیان وحیوانات غلبه کرده با شما از روي ... افتاد ... وارث علم نبوت
آورده پس آنحضرت علیه السلام باطراف آن دشت نظر کرده سنگي عظیم نظرش در آمد مرکب حیوان را ...
راند آن سنگ خطاب نمود که اي سنگ از آب خبر ده في الفور سنگ بزبان فصیح بآنحضرت سلام کرده که السلام علیک
یا وارث علم النبوة یا وصي رسول الله بحق اي جانشین رسول خدا آب در زیر منست پس هر کس از صحابه جان قوت
نمودند که آن سنگ را بجنبانند قادر بر حرکت آن صخره عظیم نشدند چون حضرت دید که ایشان صد مرد برابر باشند
سنگ را بر ... ایشان نخواهد بود مردم را امر نمود که یک طرف روند ولباي مبارک را حرکت داده دست خیبر گشاي
بر آن سنگ زده سنگ را از مکان دور کرده بقدرت الهي آب ظاهر شد از عسل شیرین تر واز برف سردتر
مردمان هجوم نموده ... سیراب شدند وچهارپایان را سیراب کردند ومشکها را پر ساختند وچون آنحضرت دید که
خلق از آب مستغني شدند خطاب بسنگ نمود که اي سنگ بمکان خود برگرد ودر جاي خود قرار گیر ابن عباس
گوید دیدیم سنگ بطریق گوي در آن میدان غلطیدن گرفته آمد ودر جاي خود مرتفع نشست ومردمان شکر الهي
بتقدیم رسانیدند واز آنجا راهي شدند واین اعجاز دیگر است وحکایت در باب اعجاز دیگر عجیبه ایضا در آن
کتاب مسطور است در اثبات علامه مذکور ودر میان خلق مشهور است بسند صحیح از جابر یا ابن زید بن ارقم مرویست که این
هر دو گفته اند در روز دوشنبه ... صفر در مسجد کوفه در خدمت مولاي مؤمنان امیر المؤمنین علیه السلام بودیم که
در مسجد غوغاي عظیم برخواست خبر آوردند که هزار مرد با شمشیرهاي کشیده ... حضرت ... کمان کرده
رو از حضرت دخول مسجد داده ذو الفقار را از غلاف بیرون آورد ... گفت من ... گفت من ...

ریک گر رفتند آنحضرت طلبیده آوردم وا از غلاف کشید نزد آنحضرت بر زمین گذاشتم وندا ... در کوچهاي کوفه اگر ... خلق
چنانچه جاي هیچ کس نبود وبآن گروه ... در آن میان ... مي گریست ومي زاري ... مي گفت یا غیاث والمستغیثین
یا کنز الراغبین یا ذي القوة المتین یا رازق الیتیم یا محیي العظام الرمیم یا عون من لا عون له یا حول
من لا حول له الیك توجهت وبولیك توسلت وبخلیفة رسولك فصلت فبیض وجهي
وفرج عني اي کس بیکسان واي دستگیر درماندگان پناه بتو ودر ولي تو آورده ام مرا روسفید گردان
ببرب بیت ... زنده داران با میوه دل امیدواران ... بسوز سینه پیران مظلوم ... باب دیده طفلان معصوم ... که هیچ مرا بر خود ...
ازین گروه ... وچون بپابوس امام امام ... وپیشواي خاص وعام مشرف شد بعد از سلام بجانب
گریسته گفت یا مولاي یا امام المتقین الیك اتیت والیك قصدت فاکشف ما بي فانك علیه قادر وعالم بما کان الي یوم
الوقت المعلوم یعني اي امام زمان وحلال مشکلات درماندگان درگاه تو آمده ام وبدین باب بتو رو آورده ام که حل
این مشکل نمایي ودر کشف این غم از جهت من غروه ... که ترا قدرت بر آن هست وتو علم داري بآنچه شده ومي شود تا روز
قیامت ... عرض حاجت بر تو واجب نیست ... کرمت ... واز این مهم ... مصطفي ...
پر ... اتاقي از بار غم ... پیش آمده گفت السلام علیك یا امیر المؤمنین ویا کنز الطالبین ویا مفرج المکروبین ...
... فقد خطبوا الملوك العرب مني ... رأسي من عشیرتي وانا موصوف بین العرب وقد فضحني في رجال الانصار
... وقد بقیت حایرا في امري فاکشف عني هذا الغمة فان الامام ... الامة ... علیه لم ... ولا ...
یا امیر مؤمنان وپادشاه ... بمن رسیده که این دختر ... درباره پادشاه ... است مرا در میان
قوم وقبیله رسوا کرده در میان عرب ... شرم ... فضیحت نموده وچون ظاهر مي شود حل دارد وروز ...
این غم از دل من دور کن که تو امام زماني ... داري امام ... خود ... شد واین قصه ایست غریب
... عجیب که مثل آن ندیده ونشنیده ام پس امیر علیه السلام بقنبر خطاب نمود که ... در آنچه ...
دختر گفت اي مولاي من آنچه ... مي کوید ... من حامله ام ... منت ... رسوا کرده ... وصدقت الحق تو
که مولاي من ومقتداي خلقي که از من خطایي سر نزده وچیزي که موجب غضب خدا ورسول باشد از من نفعل نیامده
ودر حالت ... من ... ذو الفقار ... آنحضرت ... مبارک ... گفت
الله اکبر جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا کس ... کوفه ... امر نمود
که ... در گوشه ... وچون ... رسیده ... که این دختر ... من ... است ... آمده گفت

بحق تو عطا کرده است روی مبارک آن سرور کرد و فرمود که تو از فلان در بهشتی و اما تو ایم دمشق گفت بلی فرمود که در صحرای شما برف
بسیار است گفت بلی یا ولی الله فرمود که از شما کیست که یک پاره از آن برف بیارد گفتند از این محل تا محل برف راه
بسیار است فرمود که دویست و پنجاه فرسخ است گفتند هست فرمود و نظر کنید آنچه حق تعالی به بنده ابن ابی طالب
عطا فرموده از علم ربانی و دیعت نهاده اند خدا و رسول نزد او پس سر دست مبارک دراز کرده و لب مبارک جنبانید
دیدیم که قطعه از برف در دست دارد و آب از آن میچکید و فریاد از اهل مجلس برآمد فرمود که ساکن و ساکت باشید که اگر علی
خواهد آن کوه را با برف اینجا حاضر میکند پس دایه را امر فرمود که این برف را و این دختر را ببرد و در آن خیمه ببری و بنشان
و طشتی در زیر آن بگذار که کرمی از وی جدا خواهد شد و وزن او پنجاه و هفت درهم و دو دانگ دایه گفت سمعا و طاعة اما
آن برف را بنحو مذکور فرمود و طشت و چون کرم بیفتاد وزن کردند بقدر ذره زیاده و کم نبود و بعد از آن به پدر خطاب فرمود که دختر
خود را بگیر و ببر که او خیانت نکرده است و روزی در جوی آب در آمده در حالتی که ده ساله بود و این کرم ضعیف و کوچک
در شکم او در آمده و در این مدت می بالیده تا بالقدر شده پس گفت شهادت میدهم که تو عالمی آنچه در عالم است و
آنچه در خاطر و ضمایر مردمان میگذرد و مردمان همگی بدعا و ثنای آنحضرت مشغول شدند جمعی التماس نمودند
که مدتیست که حق تعالی رحمت خود را از ما باز داشته و باران که بر طرف شده و خلق از بی آبی بفغان آمده اند
[illegible] گرفتار شده و تو وارث علم نبوتی از حق تعالی درخواه که باران که آنان بخند پس آنحضرت برخواسته
دست نیاز به درگاه بی نیاز برداشته دعا فرمود و اشاره به آسمان نمود فی الفور بقدرت کامله الهی پاره ابری پیدا
شده بجنبش و چنان بارید که صحرای کوفه دریا گشت و خلق التماس آمدند که یا ولی الله سیراب شدیم و آب از حد
بیشتر رسید و بعد از این از خرابی بناها [illegible] آنحضرت [illegible] باران بر طرف شد [illegible]
بجای آورده اند و شکاک و منافق لعنهم الله ابدی گرفتار شده اند و ایضا از اخبار و احادیث مسطوره در آن کتب است که
ابوسعید خدری روایت نموده که روزی در ابطح در خدمت رسول الله بودیم با جمعی کثیر از صحابه و مسلمانان و آنحضرت
بصحبت مشغول بودیم که ناگاه از دور غباری بلند گردید و دیدیم نزدیک میشد تا آنکه در برابر روی رسول قرار گرفت
و از میان گرد آواز آمد و کسی بزبان فصیح گفت السلام علیک یا رسول رب العالمین و خاتم النبیین و آنحضرت
جواب سلام آن شخص باز داد و پرسید که کیستی جواب داد که مرا قوم من جور کرده اند و ستم کرده اند [illegible]
مرا از دست من گرفته اند و من بشما پناه آورده ام و از شما یاری میخواهم و چشم مددکاری دارم امید دارم که شخصی
را با من بفرستید که میان ما و ایشان حکم و انصاف کند و من الحال حکم [illegible] و ضامن میدهم که آن شخص را بسلامت

بشما رسانم پس حضرت رسالت پناه از وی پرسید که تو کیستی و قوم تو کیانند گفت من عرفطه بن شمراخ جنیم و ما پیش از
شما با آسمان نزدیک میشدیم و استراق سمع مینمودیم و خبر میدادیم و چون حق تعالی شما را برگزیده بخلق فرستاد ما
از آن حالات ممنوع شدیم و ایمان به نبوت و رسالت شما آوردیم و تصدیق نمودیم و مسلمان شدیم و لیکن جمعی از قوم ما بر ما
برآمده بغی و عداوت پیش گرفته [illegible] و سرانجام زیاده از قوت تفاوت و برابری با ایشان
نیست و امیدوار مهربانی شمایم که رحمت عالمیان پس حضرت رسالت پناه فرمود که بپرده شو که ترا بعیان ببینیم
[illegible] که مخلوق شده [illegible] پرده از رخ برداشته از میان غبار برآمد شخصی دیدیم با سری
[illegible] در میان [illegible] قبای کوچک [illegible] چون سباع تمام بدنش پر از موی [illegible]
[illegible] و حضرت رسالت پناه از او عهد و میثاق گرفته که [illegible] باز گرداند [illegible]
شد فرمود که [illegible] و قوم او [illegible] و در میان ایشان
[illegible] با انصاف حکم کرده بیا ابوبکر [illegible] یا رسول الله ایشان در کجا جا دارند
در که [illegible] مقام و محل ایشان [illegible] ابوبکر گفت من کجا طاقت آن دارم که بزمین روم و حکم تو را
در میان ایشان [illegible] آنکه زبان ایشان نمیدانم و کلام ایشان نمی فهمم پس رسول توجه بجانب عمر کرده همان گفتگو
او نیز کرد و همان جواب بعینه شنیدند پس نظر بجانب یمین و یسار انداخته فرمود کجاست قرة العین من و
[illegible] من در طرف کننده غم من کجاست زوج ابنه من و پدر دو فرزند من [illegible]
من و قاضی دین من پس علی علیه السلام جواب داد که لبیک یا رسول الله اینک در خدمت ایستاده ام هر امر کنی
فرمان برم و هر چه فرمان باشد بجا آرم فرمود یا علی برو با عرفطه و خبر از قومش بگیر و حکم کن میان او و قومش [illegible]
[illegible] یا رسول الله پس عرفطه برخواسته امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر خود حمایل نمود و با او همراه شد و ابو
سعید خدری و سلمان فارسی و جمعی از صحابه از پی رفتند که ببینند آنحضرت چه میکند و بکجا میرود و چون بمیان
[illegible] رسیدند دیدند که زمین شق شد و عرفطه فرو رفت و حضرت امیر با آن طرف شد گفت بر گردید
خدای تعالی شما را اجر عظیم داد و از پی عرفطه بزمین فرو رفته زمین بهم آمد و یاران با حسرت و ندامت و گریه و اندوه
برگشته در فکر [illegible] علی [illegible] آمد [illegible] رسول الله نماز کرد و اصحاب [illegible] آنحضرت در آمدند و بصحبت
مشغول شدند و آفتاب بلند شد و بزوال هم رسید و خبری از علی نیامد و نماز ظهر هم ادا نمودند و خبری نرسید و بجانب
علی [illegible] و صاحب قال و منافقان با یکدیگر در گفت و شنید و خوشحال و خرم بودند که چنان [illegible] علی

را بر دند و ما را از فقرا و علی خلاص نمودند و ما را اندو دار با ایشان و نماز عصر گردند و علی جدا شده و رسول صلی الله علیه
علیه و آله ... بر پشت و بحرف و حکایت علی و آمدن و رفتن مشغول شد و منافقان شماتت اظهار نمودند و بعضی را
جزم نمودند و دوست و دشمن ملالت و فرح وقت گذران بودند تا نزدیک بغروب که یکبار همان زمین شکافته شد
حوطه از پیش و علی از عقب با شمشیر خونچکان ظاهر شدند و دوستان تکبیر گفتند و رسول صلی الله علیه و آله پیشانی علی را
در بر گرفت میان هر دو چشمش را بوسه داده فرمود که یا علی ترا تا این وقت چه چیز از ما غایب ساخته بود گفت یا رسول الله قوم
حوطه رسیدم و ایشان را یکی از سه چیز دعوت نمودم قبول نکردند و الا ایشان را بشهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله خواندم
ابا نمودند پس ... گفتم بجزیه راضی شدند ... گفتم با حوطه مصالحه نمایند و مرا جنگ کردند از ایشان و یک روز از حوطه
بسته ... نمودند پس شمشیر در ایشان نهادم و گروهی بسیار از ایشان کشتم چندانکه کثرت ایشان ... پس فریاد و الامان بر آوردند
و من گفتم لا اقبل الا الایمان تا ایمان نیارید امان نیابید هم بالضرورة ایمان آوردند بخدای خدا و برسالت رسول حوطه
را با ایشان صلح دادم و دوستی برادری با یکدیگر دادند و خلاف از میانه برخواست و تا این زمان باین شغل مشغول
بودم پس حوطه پیش آمده گفت یا رسول الله خدای تعالی ترا جزا دهاد و ابن عم ترا از ما و آن بلایی که با ما کرده است که
زبان ما از ادای شکر انعام او قاصر است که او با ما این همراهی نکرد اسلام از میانه ما رفته بود بلکه از ما ...
نمانده لیکن چه غم دارد نرگس الکس که او را المدد او نگهبانش تو باشی چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتی
بان و ایضا در ان کتاب از ابن عباس روایت کرده گفت عجبی در مدینه مشرف در خدمت رسول الله صلی الله علیه
و آله بودیم و آنحضرت پشت بر محراب داده مقداد و حذیفه و ابا ذر و سلمان و جمع کثیر از اصحاب نیز در خدمتش
بودند که غوغایی شد و آوازی چند مهیب بگوش رسید که کسی را طاقت شنیدن آن نبود آنحضرت فرمود که حذیفه
یا سلمان خبر بگیر که چه واقعه رو داده و این غوغا چیست وان هر دو رفته خبر آوردند که چهل مرد با نیزه‌های خطی و کلاهها
دراز ... و جواهر با صورتهای عجیب بر سر هر نیزه ... آمده‌اند مقدم ایشان پیری است که بر عارض ... او
کوی ... است طالع شده فریاد میکنند البدار البدار الحذر الحذر الی محمد المختار المبعوث فی الاقطار پس رسول الله صلی
الله علیه و آله قوم را طلبیده حذیفه را امر نمود که بره دیگر ... فاطمه کاشف کروب و بنده علام الغیوب لیث ... هزبر
و بطل جسور و عالم صبور که نامش مذکور در توریة و انجیل و زبور یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام را طلب کن حذیفه
گوید چون بخدمت آنحضرت رسیدم گفت ای حذیفه آمده که خبر دهی از قومی که من علم باحوال ایشان دارم از روزی
که خلق شده‌اند ... آمده‌اند پس ثنای او علیه السلام گفت بجنبش بمسجد آمدیم و چون مردم او را

دیدند برخورد

دیدند و بر خواستند و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بنشینید و چون قوم نشستند جوان امرد بر خواسته گفت کدام یک
از شما شکننده بتانست و معدن ایمان و بکشنده مرحب و عنتر ... کشنده ابطال و شجعان و عفریت ...
دین نبی است بر سایه ایمان ... از صفات آنحضرت ... شمرد حضرت رسالت فرمود که یا علی حاجت این
پیر را که در وصف تو زبان اخلاص و یقین و صافی ... گشوده حاجتش را روا کن ... پس حضرت
امیر ملتفت بجانب آن پیر شده گفت ای پیر نزد من آی که بتوفیق رب العالمین حاجت ترا بر آورم تا
... آن الآن ... سلام ... ظاهر شوی ... حاجات ... نبی عظیم و صراط
مستقیم ... گفت مرا برادریست که ...
محفوظ و صبر ... روزی در صحرا ... وحشی ... دوانید ... از آن ...
... مفلوج شده ... ارشادات ... امراض
و الام ... اکنون ... بجات ... قوم ... مردم ... هزار ...
... مقاومت ... قوم ... ایمان ...
و ... اسلام ... انعام ... بزبان ... شکر ...
... پس امیر علیه السلام ... عجاج بن علاس ...
... بن سعد بن ... بن ... خود ... گفت ...
... برادر ... ابن عم ...
... در مسجد ... آن پیر گفت ... برادر ...
... بوی خوش ... بآنحضرت ... زار ...
... گفت الکم ... المصطفی ... ای اهل ... رسول
رب العالمین حضرت امیر ... فرمود ... خاطر جمع ...
گذشت ... امر فرمودند که منادی ندا کند که تا مردمان بعد از نماز عصر در بقیع جمع آیند مردم در
بقیع جمع آمده بودند که امیر المؤمنین علیه السلام با ذو الفقار حاضر شده چون قریب بغروب شد ...
... و علی علیه السلام ... آتش کرده در میان آتش ... داخل شد ... آن
دو آتش ... دو لشکر ... صاعقه بلند شد و صداهای چون

صدای رعد از آتش می آمد و مردم در ترس و خوف بودند و رعب تمام بدلها رسیده مردم در اضطراب افتاده و دیدیم
صدای رعد و صاعقه زیاده میشد و هیچکس نمیدانست چه واقعه است و چه خواهد شد و تمام شب آن محنت واقع بود تا آنکه صبح
طالع شد مردمان از علی علیه السلام مایوس شدند و منافقان جزم بهلاکش کردند که ناگاه آتشها فرو نشست
و دود ابر طرف شد و از رعد و برق اثری نماند امیر علیه السلام حاضر شده شمشیری در دست داشت که طول آن یازده
انگشت بود و پیش و میان پیشانی موی سرش را بدست داشت و آن از بابت موی سرخ [illegible] بود و نزد
محل آن جوان رفت و گفت برخیز برخصت حق تعالی که بر تو بعد از این کوفتی و ملالی نخواهد بود پس برخواسته
دستها و پایش صحیح و سالم شده بحرکت در آمده در پای مبارک آنحضرت افتاد و بوسید و گفت دست
دراز کن تا بر دست تو مسلمان شوم که من گواهی میدهم که خدا یکیست و بغیر از او خدای نیست و محمد رسول خدا است
و تو ولی خدا و وصی مصطفی پس پسران هر دو و هر که با ایشان آمده بود تمامی مسلمان شدند و مردمان مبهوت شده
متحیر ماندند و در آن پیر الخلقت عجب محجوب و جبین آنحضرت را قسم دادند که کجا ترا قسمت که کرد این سرگذشت و نعمت
چیست و آنحضرت سلام الله علیه و آله گفت این سر پسر عمرو بن اخطل بن لاقیس بن ابلیس لعین است و او در ولادت
هزار جنی میرو و مطیع بودند و او با این پسر کرده بود آنچه مشاهده نمودید پس با ایشان مقاتله نمودم و با اسلامشان دعوت
کردم و چون قبول نکردند بآن اسمی که موسی بن عمران بر عصا خوانده اژدها شده در بحر خوانده دوازده چشمه شد تا
از هر چشمه جمعی بکنار رسیدند و با ایشان مقاومت نمودم همه را کشتم تا کسی نماند پس ای مسلمانان جنگ زنید و [illegible]
خدا و رسول خدا آنرا راه راست یابید و در زمان کتاب بسته هیچ از غار با سر رفته که گفت در خدمت امیر
المؤمنین بودم از کوفه بیرون رفت و به زمینی پهن افتاد که آنرا نخیله گویند در دو فرسخی کوفه و یکبار جماعتی
پیدا شدند از یهود و گفتند تو علی ابن ابی طالب گفت بلی گفتند در حوالی این زمین سنگیست و بران سنگ نام
شش از انبیای سابق نقش است و تمامت که در آن ما را نزد اسحاق و ابراهیم و در کتاب ماست و یقین میدانیم
که در آن خلاف نیست از ما و علم با پنهانست و اگر تو امام زمانی و در پیش وصی نبی بسبیل از آنجا با خبر شان سوی نبی
آنحضرت گفت همراه من بیائید و او علیه السلام میرفت و ما در عقبش میرفتیم و یهودان از پی ما می آمدند تا
از آن ده پاره دور شدیم و تلی از ریگ پیدا شد آنجا ایستاد و گفت [illegible] سلیمان بودیم بجا رسیدیم
این سنگ در زیر این تل ریگست یهودان گفتند ما را بالفعل قدرت بر برداشتن این تل نیست پس لب
مبارک را حرکت داده [illegible] فرمود ای باد برخصت الهی این تل ریگ را از اینجا دور کن دیدیم که باد آن

ریگ چند ساعتی نشسته بود که آن کوه ریگ در اطراف بیابان پهن شده زمینی هموار سنگی عظیم نمودار شد پس یهودان گفت
این آن سنگیست که شما جویان اید یهودان گفتند آری آن سنگ بود و نام انبیا بران نقش میبود حضرت فرمود که نام
انبیا بران رویست که بر زمین است منقوشست سنگرا بگردانید تا آنها را ببینید جوانی اهل آن وجع آمده بودند و دیدند
از آنجا بیلی و کلنگها آورده قریب صد نفر کس زور آنرا خالی نمودند و قادر بر تحریک آن نشدند پس قوم را امر نمود که سنگ
کناره گرفته و دست خیبر گیر را دراز کرده سنگرا بی زحمتی ازین رو بآن رو گردانید و چون یهودان دیدند دیدند نام
نوح و ابراهیم و سلیمان و داود و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم بران نقش بود یکبار بپای حضرت افتادند و گفتند
گفتند گواهی میدهیم که هر که ترا شناخت سعادت و نجات یافت هر که مخالفت تو نمود گمراه و شقی شد و توئی وصی و ولی
که در تورات و انجیل خوانده ایم و آن جماعت تمام شرف اسلام دریافتند و از ابی هریره منقولست که نماز صبح را که گفت نجی
با رسول خدا نماز کرده بودم و پشت مبارک بر محراب و با اصحاب نموده در صحبت بود که مردی از اصحاب انصار
آمده گفت یا رسول الله کنار مسجد ما خانه فلان شخص افتاده سگی دارد و هر که براه میرود گرفته جامه مرا دریده و ساق مرا مجروح
ساخته مرا از نماز صبح در خدمت شما محروم کرده روز دیگر شخصی آمده بهمان طریق شکوه از آن سگ نموده جامه
دریده و پای مجروح را نموده و از رسیدن بنماز شما محروم شده بود که رسول الله برخاسته متوجه خانه آن شخص شده گفت
سگ عقور را قتل واجبست و چون بدر آن خانه رسیدند انس پیش رفته در را زد صاحب خانه بر آمده گفت یا رسول
چه چیز شما را اینجا من آورده و حال آنکه من بر دین شما نیستم و اگر بر دین حق بودم مرا باید که من باشم که شما تشریف
کشیده و بخانه ما تشریف می آیند حضرت رسالت فرمود که ترا سگیست درنده و هر روز کسی را جراحت میکند و جامه میدرد
و سگ را باید تا بکشیم که قتل سگ درنده واجبست پس آنمرد بیرون خانه دوید و ریسمان در گردن سگ کرده کشان
کشان کشان بیرون آورده و چون سگ را چشم بر حضرت رسالت افتاد بقدرت الهی بزبان آمده گفت السلام
علیک یا رسول الله چه چیز ترا اینجا آورده و سبب قتل من چیست و حضرت رسالت فرمود و میدرد فلانرا و مرد را
فلانرا جامه دریده و پا مجروح ساخته و از نماز محروم کرده آنگاه سگ بزبان فصیح گفت یا رسول الله مرا با ایشان کار نیست
این دو شخص از جمله منافقانند و امیر المؤمنین علیه السلام را دشمن میدارند و چون بخانه میروند پسرم ترا ناسزا میگویند
و سب میکنند اگر چنین نمیبود من متعرض ایشان نمیشدم و لیکن مرا غیرت و محبت اهل بیت بر این
میدارد که دشمنان او را بقدر امکان ایذا و اهانت رسانم چون رسول الله این کلمات از آن حیوان که کشتن او را
منافقان بوده و شنیده با صاحب سگ خطابش نمود که با او شفقت سلوک نما و خواست که بر گردد و تفرقه دست

دست و پای آنحضرت افتاد گفت یا رسول الله مرا گواه باش که من شهادت برسالت تو داده باشم من یکی باشم از
ایمان بتو نیاوردم و دست و پای آنحضرت افتاد بعد که مسلمان شوم من گواهی میدهم که خدا یکیست و تو رسول و کریم زاده
ادبی و این عم تو ولی خدا و وصی مصطفی است و هر که با او بیا باشد از یک صد با کفر است و جای او در وسط سقر است
و القصه توفیق اسلام یافته هر که در خانه او بود و خویشانش پی کرد همه مسلمان شدند و ایضا در کتاب روضه
صحیح از منقذ بن ابقع اسدی مرویست که گفت شبی در خدمت امیر المؤمنین بودم و آن شب نیمه ماه شعبان بود
و آنحضرت سوار بودی بجهة مهمی میرفت در اثنای راه در موضعی فرود آمد خواست وضو سازد من استر را نگاه داشتم
دیدم که استر گوشها را تیز کرده مضطرب شد و من از نگاه داشتن عاجز شدم آنحضرت رسید که چه شد گفتم استر
را چیزی بخاطر آمده جابجا میکند نگاه کرد و گفت این شیری است نرینه کلب بس ذو الفقار را که بر دست داشت کافی جنبش
نهاد و نعره زد و آن سبع چون صدای حضرت شنید پیش آمد و چون گناهکاران سر در پیش انداخت و در دست مبارک
دراز کرده موی گردنش بگرفته فرمود که تو میدانی که من اسد الله و ابو الاشبال حیدرم و قصه استر کرده شیر بزبان
فصیح تکلم شد و گفت یا امیر المؤمنین و یا خیر الوصیین و یا وارث علم النبیین هفت روز است که شکاری بدست من نیفتاده
و گرسنگی مرا استیلا کرده بود و سیاهی شما را از دور دیدم گرسنگی دیده باخود گفتم بروم شاید مرا درین جمع نصیبی باشد
و گرسنگی سیر توانم کرد و لیکن حق تعالی بر وحوش و سباع گوشت دوستان تو و دوستی تو حرام کرده است
و بر دشمنان و بیگانگان که ایشان تسلط داده آنحضرت دست بر پشت او کشید و او ذلیلانه حرف میزد تا که
گفت یا ولی الله الجوع الجوع گرسنگی بر من زور آورده امام دست بر آورده گفت اللهم یرزق بحق محمد و آل
مقارن آن دیدیم که بچری(?) نزد شیر حاضر آمده بخوردن آن مشغول شد و چون فارغ شد آنحضرت از او پرسید که پس
درین مکان چه میکنی گفت یا ولی الله بقصد زیارت تو از مقام خود متوجه حجاز شدم و در انجا مرا کوفه نشان دادند
این بیابان را طی نمودم با امید پابوس تو الحال خدمت برگشتن میخواهم که نزد خویشان دارم و این بچه چون
یافت گفت یا امیر المؤمنین درین شب بجا رسیدم مردم که شیر بیان بن وائل شامی که از دشمنان تست و در جنگ
صفین گریخته بود و حق تعالی او را طعمه من ساخته است از گوشت او توشه راه کنم و قوتی بیابم تا قوت حرکت
داشته باشم و آنحضرت راه حکاره(?) شد و من متعجب و حیران مانده بودم آنحضرت اثر تحیر در من دیده
گفت ای منقذ ازین حال تعجب مدار این صدا(?) که دو سیر دیانه(?) خلق را می آفریند که کاری انچه از معجزات و کرامات
رسول مرا تعلیم کرده ظاهر سازم [illegible] متوجه [illegible] شده و بعد از انکه فارغ گشتند در ... ت

ایشان بتوجه

ایشان بتوجه تمام دیدیم و باذن الهی سخن میگفت که ... میان مردم بود که سنان و اهل شهر برده
و بعد از لحظه کلمه و بیاقهای پای و بعضی از استخوان او را آوردند من از انچه ازان شیر شنیدم از برای مردم خواندند گفتگو
و مردمان دویده خاک قدم آنحضرت را می بوسیدند و بر جسد او میمالیدند و استشفا می نمودند پس آنحضرت بر خاست خطبه
خواند و حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالت پناهی بتقدیم رسانیده فرمود که ای مردمان مارا دوست نمیدارند مگر
دو طایفه(?) از دوزخ ... شوند و ما را دشمن نخواهند میدارد ولیکن کسیکه بهشت توانند رسید من قسیم جنت و نارم این کلمات لطیف است
میفرستم بیت است و آن دوست است و آن دیگر طایفه را بجانب جهنم حکم کرده دوزخ و آنجا دشمنان منند و من
در روز قیامت بجهنم خطاب خواهم نمود که این از من و آن از تو و شیعیان من از حق ... خالف ... صف و مرغ ...
داسب و دو ده از پل صراط خواهند گذشت پس مردمان برخواستند و یکبار و یکزبان گفتند الحمد لله الذی فضلک علی
کثیر من خلقه حمد خدا را که ترا افضلیت و زیادتی داده است بر بسیاری از خلقان خود و آنحضرت این آیت را تلاوت
فرمود که الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله
ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله
ذو الفضل العظیم و این آیت ... آیه در آخر سوره آل عمران است و در غزوه بدر صغری در شان آنحضرت
نازل شده تفسیرش چون طول دارد حواله بکتب تفاسیر است و از جمله حکایات غریبه و روایات صحیحه مذکوره در کتب معتبره
تاریخ و حدیث حدیثی است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود روزی در مسجد نشسته بودیم که دیدیم
بلند قامت چون نخل خرمای داخل مسجد شد من گفتم این شخص با چه از فرزندان آدم نباشد و اصحاب گفتند یا رسول الله
آیا بغیر از فرزندان آدم نباشند و اصحاب گفتند ... رسول الله کسی می باشد گفتم بلی و این یکی از انهاست پس نزدیک
آمده سلام کرد جواب شنید رسول خدا از او پرسید که تو کیستی گفت من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس فرمود میان
تو و ابلیس دو واسطه است گفت بلی در زمانی که قابیل هابیل را قتل نمود من طفل بودم و در حرب کرده کفار داخل
تا آنکه در دست نوح نبی مسلمان شدم ... توبه کردم و بعد از ... هود پیغمبر رسیدیم و با او نماز کردم و از و تعلیم صحف
نمازی(?) بعد از ادریس نبی اخذ نمودم بعد از ان بخدمت پدر تو ابراهیم علیه السلام رسیدم و مرا تعلیم صحف نمود و در آتش با او بودم
بعد ازان بخدمت پدر تو اسمعیل و اسحق و یعقوب رسیدم ... و یوسف علیه السلام بودم و بخدمت
موسی علیه السلام رسیده توریة آموختم و یوشع بن نون داود نبی را خدمت کردم و در جنگ جالوت اعانت او
نمودم و بصحبت سلیمان علیه السلام و آصف برخیا مشرف گشتم و بار رت عیسی علیه السلام را خدمت نمودم و ...

دست و پای آنحضرت افتاد گفت یا رسول الله هرگاه یکی من شهادت برسالت تو داده باشم من یکی باشم اگر
ایمان بتو نیارم دست و پای آنحضرت افتاده [illegible] که سلمان شوم من گواهی میدهم که خدا یکیست و تو رسول و کریم الله
اوی وابن عم تو ولی خدا و وصی مصطفی است و هرکه با او نباشد از یک صد بار کمتر است دعای او در وسیله مغفرت
و الفرد و توفیق اسلام یافته هرکه در خانه او بود و خویشان که داشت مسلمان شدند و ایضا در کتاب روضه
منقول از مقداد بن اسود الاسدی مرویست که گفت شبی در خدمت امیرالمومنین بودم و آن شب نیمه ماه شعبان
بر استری سوار شد بجهة مهمی بیرون رفت و در اثنای راه در موضعی فرود آمد خواست وضو سازد و من استر را نگاه داشتم
دیدم که استر گوشها را تیز کرده مضطرب شده و من از نگاه داشتنش عاجز شدم آنحضرت رسیده که چه میشود گفتم استر
را چیزی بنظر آمده چنانچه میکند نگاه کرد گفت این سبعی است برخیز پس ذوالفقار را برداشته گامی چند پیش
نهاده نعره زد و آن سبع چون صدای حضرت شنید پیش آمد چون گربه کاران سر در پیش انداخت و او دست مبارک
در او کرده موی گردنش را گرفته فرمود که تو نمیدانی که من اسدالله و ابو الاشبال حیدرم و قبضه استر کرده و شیر بزبان
فصیح متکلم شده گفت یا امیرالمومنین و یا خیر الوصیین و یا وارث علم النبیین هفت روز است که شکاری بدست من نیفتاده
و گرسنگی مرا طاقت کرده بود و سیاهی شما را از دور دیده آنجا آمدم گفتم روم شاید مرا [illegible]
و گرسنگی سیر توانم کرد و لیکن حق تعالی بر وحوش و سباع گوشت دوستان تو و دوستی تو حرام کرده است
و بر دشمنان و بیگانگان که بکین شاهند تسلط داده و آنحضرت دست بر پشت او کشید و قلیلا نحرف میزد تا که
گفت یا ولی الله الجوع الجوع گرسنگی برمن زور آورده امام دست بر آورده گفت اللهم ارزقه بحق محمد و آله
مقداد آن دیدیم که چیزی نزد شیر حاضر آمده که بخوردن آن مشغول شد و چون فارغ شد آنحضرت از و پرسید پس
بدینکان چه میکنی گفت یا ولی الله بقصد زیارت تو از مقام خود متوجه حجاز شدم و در آنجا مرا کوفه نشان داده
این بیابان را طی نمودم بامید پابوس تو الحال خدمت برگشتن میخواهم که نفی و خویشان دارم و این بچه چون
یافت گفت یا امیرالمومنین درین شب [illegible] میروم که بستان بن وایل شامی که از دشمنان تست در جنگ
صفین گریخته بود و حق تعالی او را طعمه من ساخته است از گوشت او توشه راه کنم و قوتی بیابم تا قوت حرکت
داشته باشم و آنحضرت راه [illegible] و من متعجب و حیران مانده بودم آنحضرت [illegible]
گفت ای مقداد ازین حال تعجب مدار [illegible] و خلق را می آفریند که اگر آنچه از معجزات و کرامات
که رسول مرا تعلیم کرده ظاهر سازم [illegible] متوجه نماز شده و بعد از آنکه فارغ گشتند در [illegible]

ایشان بتو

ایشان بتوبه تا دریشدیم و با وان بانگ صبح میگفت که رسیدیم تا غار در میان مردم بود که رسان و اهل شهری بود
و بعد از الحاکه سرو پا قبای پای و بعضی از استخوان او را آورده من از آنچه از آن شیر شنیدم از برای مردم خواند فلکرده
و مردمان رو بعده خاک قدم آنحضرت را می بوسیدند و بر چهره امی مالیدند و استشفای نمودند پس آنحضرت بر خاست خطبه
خواند و حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالت پناهی بتقدیم رسانیده فرمود که ای مردمان ما را دوست نمیدارند مردی
و داخل دوزخ شوند و ما را دشمن نشوند نمیدارد و کسی که بهشت تواند رسید و من قسیم بهشت و دوزخم این کمالات را لطف است
مرا فرستم بهشت است و آن دوستان و آن دیگر طایفه را بجانب جهنم حکم کرده بفرست و آنجا دشمنان مانند و من
در روز قیامت بجز خطاب خواهم نمود که این از من و آن از تو و شیعیان من محق و خالف [illegible]
و اسب و ... … روز یکی بان گفته الحمد لله الذی فضلک علی
کثیر من خلقه … خلقان خود و آنحضرت این آیه الذین
فرمود که الذین … فزادهم ایمانا وقالوا حسبنا
ونعم الوکیل … سوء واتبعوا رضوان الله والله
ذو الفضل … آنست و در غزوه … در شان آنحضرت
نازل شده تفسیر … و روایات صحیح مذکور در کتب معتبره
تاریخ و حدیث … کفر بوده روزی در مسجد نشسته بودیم که مردی
لمنه قامت … آدم نباشد و دعا بگفت یا رسول الله
آیا بغیر از فرزند … گفتم بلی و این یکی از آنجاست پس برخاست یک
آمده سلام کرد … ابن هیم بن لاقیس بن ابلیس فرمود میان
تو و ابلیس دو … من طفل بودم و در حرب کرده کفار داخل
تا آنکه در دست … و مطهر رسیدیم و با او نماز کردم و از و تعلیم صحف
نماز و برادر او … را تعلیم صحف نمود و در آتش امین او بودم
و آنکه بدست … یوسف علیه السلام بودم و بخدمت
موسی علیه السلام … کردم و در جنگ جالوت اعانت او
نمودم و صحبت … عیسی علیه السلام را خدمت نمودم و جمیع

دست و پای آنحضرت افتاد و گفت یا رسول الله مرا که یکی من شهادت برسالت تو داده باشم من یکی باشم که
ایمان بتو نیاورم و دست و پای آنحضرت افتاده جمله کسیلان شوم من گواهی میدهم که خدا یکیست و تو رسول فرستادهٔ
اوئی و این هم تو ولی خدا و وصی مصطفی هست و هر که با او محبا باشد از یک صد با کمتر است و جای او در وسط تعزیرات
و اقرار توفیق اسلام یافته هر که در خانه او بود و خویشانی که داشت مسلمان شدند و ایضا در کتاب روضه لنسبه
مح از منقذ بن ابقع اسدی مرویست که گفت شبی در خدمت امیرالمؤمنین بودم و آن شب نیمه ماه شعبان بود
راه سیری سوار بر بغچه مهمی برفت در اثنای راه در موضعی فرود آمد خواهیست و وضو ساخت و من استر اورا نگاه داشتم
دیدم که استر گوش خود را تیز کرده مضطرب شده و من از نگه داشتنش عاجز شدم آنحضرت رسید که چه میشود گفتم استر
را چیزی بنظر آمده چنانی میکند نگاه کرد و گفت این سبعی است رب کعبه پس ذوالفقار را برداشته گامی چند پیش
نهاد و نعره زد و آن سبع چون صدای حضرت شنید پیش آمد چون که نگاه کردن سر در پیش انداخت و دو دست مبارک
او را که موی گردنش را گرفته فرمود که تو کیستی ای گرسن اسد الله و ابو الاشبال حیدرم و مقبره استر کرده شیر بزبان
فصیح تکلم شد گفت یا امیرالمؤمنین و یا خیر الوصیین و یا وارث علم النبیین هفت روز است که شکاری بدست من نیفتاده
و گرسنگی مرا اطاقت کرده بود و سپاهی شما را از دو فرسنگی دیده با خود گفتم روم شاید مرا درین جمع نصیبی باشد
و گرسنگی سیر توانم کرد ولیکن حق تعالی بر وحوش و سباع گوشت دوستان تو و دوستان تو حرام کرده است
و بر دشمنان و بکافران که شاید تسلط داده آنحضرت دست بر پشت او کشیده و او فیلانه حرف میزد تا آنکه
گفت ای ولی الله الجوع الجوع که گرسنگی بر من زور آورده امام دست بر آورده و گفت اللهم یرزق بحق محمد و آله
مقارن آن دیدم که چیزی نزد شیر حاضر آمد بخوردن آن مشغول شد و چون فارغ شد آنحضرت از او پرسید پس
بیکلی گفت یا ولی الله بقصد زیارت تو از مقام خود متوجه حجاز شدم و در آنجا مرا کوفه نشان دادند
این بیابان را طی نمودم بامید پابوس تو الحال رخصت برگشتن میخواهم که زنی و خویشان دارم و از من بیخبرند چون
یافت گفت یا امیرالمؤمنین درین شب بجای رسیده میروم که پسران بن وابل شامی که از دشمنان تست و در جنگ
صفین که کشته بود و حق تعالی او را طعمه من ساخته است از گوشت او توشه راه کنم و قوتی بیابم تا قوت رفتن
داشته باشم و آنحضرت راه جا کرده راهی شد و من متعجب و حیران مانده بودم آنحضرت از تحیر درمن دیده
گفت ای منقذ ازین حال تعجب مدار این صدای که کرده میدیابد و خلق را می آفریند که اکثر آنچه از معجزات و کرامات
از رسول مرا تعلیم کرده ظاهر سازم الله علی اعمالی بقدس متوجه نماز شده و بعد از آنکه فارغ گشته در دست

ایشان تو به تا و پیشیدم و بازار بانگ صبح میگفت که رسیدیم غاغا در میان مردم بود که رستمان و اهل شهری بود و
و بعد از آنکه مرده پاره پارهای پای و بعضی از استخوان او را آوردند من از آنچه از ایشان شنیدم از برای مردم خواندم فکرکرد و
و مردمان دویده خاک قدم آنحضرت را می بوسیدند و بر حجر امیدانیدند و استشفای خود نمودند پس آنحضرت بر خاست و خطبه
خواند و حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالت پناهی بتقدیم رسانیده فرمود که ای مردمان ما را و دوستان فیمابین ما
داخل دوزخ شوند و مارا و دشمن شوند فیما را و کسی که بهشت تواند رسید و من قسیم جنت و نارم این کلمات الطف است
بغیر از تست است و آن دوست منند و آن دیگر طایفه را بجانب حب بحکم که دوزخ و آنجا دشمنان منند و من
در روز قیامت بجهنم خطاب خواهم نمود که این از من و آن از تو و شیعیان من بحق خالف در صفاصف و مرغ
و اسب در ... از پل صراط خواهند گذشت پس مردمان برخواستند یکبار و یک زبان گفتند الحمد لله الذی فضلک علی
کثیر … بسیاری از خلقان خود و آنحضرت این آیت را خواند
فزو … نوهم فزادهم ایمانا وقالوا حسبنا
ونعـ … یمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله
ذوا … سوره آل عمران است و در غزوه بدر صغرا در شان آنحضرت
انزل … حکایات غریب و روایات عجیبه مذکوره در کتب معتبره
تایخ … حال مرویست که فرمود روزی در مسجد نشسته بودیم که دیدیم
لبنده … از فرزندان آدم نباشد و اصحاب گفتند یا رسول الله
آیا بغـ … سی می باشد گفتم بلی و این یکی از آنجماعت پس نزدیک
آمد … من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم فرمودیان
تو وا … را قتل نمود من طفل بودم و در حرب کرده کفار داخل
تا آنکه … خدمت هود پیغمبر رسیدم و با او نماز کردم و از و تعلیم مصحف
نماز را … رسیدم و مرا تعلیم صحف نمود و در آتش انداختن ابراهیم با او بودم
میکنا … زندان مونس یوسف علیه السلام بودم و بخدمت
موسی … را خدمت کردم و در جنگ عمالقه اعانت او
نمودم … تم و ببادر است عیسی علیه السلام را خدمت نمودم و

تا بردم

ایشان توبه

پیغمبران خصوصاً عیسی علیه السلام ترا سلام رسانیدند پس آنحضرت فرمود که جمیع انبیا و رسل و برادرم عیسی سلام و رحمت خدای
الهی بر تو باد ای که آسمان و زمین باشد و بر تو که حفظ وصیت و ادای امانت نمودی حاجتی که داری بگو ام گفت
یا رسول الله حاجت من آنست که دست را امر نمای باطاعت و فرمان برداری وصی خود و نهی فرمایی از مخالفت
او کسی که اسم ما فقیه از ما فرمانی او و صیاد دیدم پس آنحضرت گفت ای ام تو وصی مرا می شناسی گفت چنانکه
در کتب الهی خوانده ام و از انبیا شنیده ام اگر امروز ببینم خواهم شناخت فرمود که در حضار مجلس ملاحظه نمای که درین
میان هست یا نی پس ام اطراف و جوانب نظر کرده گفت یا رسول الله او درین مجلس نیست و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم را امر بود که علی بن ابی طالب را از و پرسید که یا ام بگو که وصی آدم که بود گفت شیث گفت
وصی شیث که بود گفت انوش و انوش را قینان و وصی او مهلائیل و او را [illegible] بعد از او نبی مرسل ادریس
علیه السلام بود پرسید که وصی ادریس که بود گفت متوشلخ و وصی او ملک و بعد از وی در ازمنه انبیا و رسل و رجال و جز آن
پیغمبران در شکر و عظیم ترین همه ابو جده تو نوح علیه السلام بود و وصی او سام و وصی سام ارفخشد و او را عابر و
عابر را شالخ و او را قالع و پس از و اشروع و ارقوع و ناخور و تارخ بترتیب وصی بودند و از صلب ابراهیم
خلیل الرحمن بوجود آمد بعد از آن حضرت اسمعیل و قیدار و نبت و اسحق و یعقوب و یوسف [illegible] و داود و سلیمان
و آصف بترتیب انبیا و اوصیا بودند تا بعیسی علیه السلام رسید یک یک را آنحضرت می پرسید که وصی او که بود او گفت
فلان تا اینجا رسید پس گفت نام مرا در هیچ کتب آسمانی دیده گفت بلی ای خدای که ترا براستی بخلق فرستاده
نام تو در توریة مید مید است و نام وصی تو ایلیا و اسم تو در انجیل حیا طاست و اسم وصی تو فارقلیطا و معنی
مید مید طیب یعنی حیا طا مصطفی است و معنی ایلیا صدیق اکبر است و معنی حیطا فارقلیطا حبیب پروردگار و در
زبور نام تو ماح ماح است یعنی محو کننده کفر و شرک و نام وصی تو [illegible] است یعنی فارق و معظم فرمود که وصی
مرا چه حشناسی گفت بصفت او معتدل قامت کوه دوست مثلا سینه بزرگ چشم سطبر ران باریک ساق
عظیم البطن سوی الکفین چون صفت حضرت را ام اینجا رسانید از برابر جدا شد ام گفت ای برادری
ام یا رسول الله [illegible] و هنگ پدر و مادرم فدای او باد اینست بجد قسمت وصی که بی آنچه انکار وصیت
کن است حذر کرد که مخالفت او کنند و اگر نی هلاک خواهند شد چنانکه امتهای گذشته بمخالفت اوصیا بهلاکت
رسیدند فرمود که من کرامت خود را وصیت نموده ام و آنچه بایست گفت گفتم ام اگر حاجتی دیگر داری بگو بی
گفت یا رسول الله دوست میدارم که بمن از قرآن چیزی تعلیم نمایید و از دین و شریعت خود مسایل ضروریه بمن یاد دهید

از نماز و عبادت شما بهره مند بیابم و برخواسته تعظیم و تکریم ولی الله را بجا آورد پس حضرت رسالت پناه صلی الله امیر المؤمنین را امر
نمود که بحبی ازو کرد دست یاد و هر آنحضرت فاتحه و توحید و معوذتین و آیة الکرسی و بعضی آیات از سوره آل عمران و پاره
از اعراف و انعام و بعضی از سوره های کوچک یاد داد و ایمان آورده از رسول صلی الله رخصت یافت و امیر المؤمنین را
گفت در کتاب دیده ام سر مبارک تو قطع است گفت بلی و پیش سرا با او نمود و شهید شد و اصبغ بن نباته گوید
بعد از مدتی از احوال او پرسیدم امیر علیه السلام فرمود دادم کشته شد رحمة الله و او را دعا فرمود و بسند صحیح از امام حسن عسکری
علیه السلام مرویست که آنحضرت از آبای کرام از حسین بن علی علیه السلام روایت نموده که در صفا راهبی آمد برای امیر المؤمنین
علیه السلام کرد و گفت یا ولی الله چهارصد سالست که درین مکان بتسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر حق تعالی مشغولم و عبادت او کنم
چه بیم با او گفت درین مکان که طعام و شرابی نیست در اینجا چون زندگانی کردی گفت ای مولای من [illegible]
که این علم ترا برسالت بخلق فرستاده و ترا وصی او کرده هرگاه گرسنه شده ام شیعیان ترا دعا کرده سیر شده ام و هر
وقت تشنه گشته ام دشمنان ترا نفرین کرده ام رفع تشنگی من شده ام شیعیان ترا دعا کرده سیر شده ام و هر وقت تشنه
گشته ام دشمنان ترا نفرین کرده ام رفع تشنگی من شده این دو بیت را خوانده   ایها السائل عما [illegible] العید ان

ما استحقرت عنه وانتج لا محلی   خیر خلق الله من بعد النبی علی   و به نادی الموالی و بصل القوی

و باسناد صحیح مرویست که در حین بعثت رسول الله حبری از احبار یهود آمده گفت یا رسول الله مرا قوم فرستادند و گفته اند که از موسی بن عمران
علیه السلام بما رسیده که چون پیغمبری مبعوث شود بحضرت او روید و گویید هفت شتر سرخ موی سیاه چشم از کوه مدینه بر آورد
و اگر بجای آن شتران مذکور بر آید ایمان آرید و تابع وی [illegible] وقت او شوید که سید انبیاست و وصی او سید اوصیاست و مثل
برادر من هارونست پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود ای حبر در یهود همراه من بیا و اصحاب بظاهر مدینه تشریف برده و دو رکعت
نماز کرده و کلامی خفی تکلم نمود کوه بحرکت آمده شکافته شد و هر آن صدای شتران شنیدند و یهودی گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
انک رسول الله و ان جمیع ما انت به [illegible] یا رسول الله مهلت ده مرا تا نزد قوم روم و ایشان را بیارم تا خود ببینند و ایمان آورند
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله رخصت فرمود نزد قوم رفت و ایشان را خبر داد و قوم او مستعد سفر نموده متوجه
مدینه شدند و چون بمدینه رسیدند آب از دیده رفته دیدند و وحی منقطع شده و روشنایی بتاریکی مبدل و ابوبکر بر جای رسول الله
نشسته اراده مراجعت نمودند آن حبر گفت پیغمبر ما خبر داده است که وصی او مثل برادر من هارونست پس حبر گفت آدمی را
ببینم تا بمطلب ما ازو ساخته شود و از وصی رسول خبر گرفته بجانب ابوبکر رفته پرسیدند که تو خلیفه رسولی گفت بلی تمام گفته
[illegible] جدا است و مطلب تمام است گفته اگر تو خلیفه رسولی [illegible] ما بر تو ظاهر است و اگر خلیفه نیستی پس ما بغیر حق [illegible]

او نشسته پس ابابکر برخاست و نشست و در کار خود حیران شده و نمیدانست چکند و بکوید و همه وان هم نگاه کرده و از آمدن
ابر و دوش پشیمان شدند یکی از دوستان امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود گفت ای قوم همراه من بیایید تا وصی رسول را بشما
نشان دهم آنقوم خوشوقت شده همراه او آمده و بخدمت امیر علیه السلام مشرف شدند و داورا [illegible] اندوهکین
یافته و آنحضرت ایشان را گفت شتران خود را میخواهید گفتند بلی [illegible] مکان برده [illegible] گفت پدر
و مادر من فدای تو باد در مقام نماز [illegible] و اعجاز نمودی [illegible] او نیز دو رکعت نماز کرده دعا فرمود فی الفور کوه بجانب [illegible]
حرکت کرده شق شد و هفت شتر با عماریات مذکوره بیرون آمده و بایشان تسلیم نموده یکبار کفتند فنشهد ان
لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان ما جاء به من عنده تبارک هو الحق وانت خلیفته ووصیه
ووارث علمه حقا فجزاك الله وجزاك عن الاسلام خیرا یعنی کواهی میدهیم که نیست خدای بغیر از
خدا و کواهی میدهیم که محمد رسول خداست و آنچه از جانب الله تعالی آورده [illegible] حق [illegible] ایمان داریم آنچه او
کفته است بخلق رسانیده و کواهی میدهیم که تو خلیفه و وصی و جانشین و وارث علم وی [illegible] حق تعالی جزای خیر
دهاد [illegible] اسلام [illegible] از ضلالت بهدایت رسانیدی و راه راست نمودی [illegible] توفیق ایمان و
اسلام یافته و بمقام خود باز کشته مشرک آمده مؤمن و موحد مراجعت نمودند والحمد لله رب العالمین در
کتاب اربعین شیعه [illegible] مسطور است که یکی از ثقات روایت نموده [illegible] که گفت روزی
بیت الله الحرام در یکی از منازل زنی [illegible] پوشیده [illegible] آفتاب بر علی ابن ابی طالب
بعد از که نظر غایب شده بود بدوستی او [illegible] چشم مرا از کلام او تعجب نمودم دو دینار برآورده او دادم
دست بر آن مالید [illegible] گفت ای مرد بسبب [illegible] مرا ذلیل [illegible] اف بر تو [illegible] دوستان اهل بیت
محمد ذلیل باشند [illegible] آنجا آورده [illegible] در نظر من [illegible] در خاطر من
بود تا آنکه بخانه منزل رسیدم آن زن را [illegible] بدوستی علی [illegible] دوستی علی توجه کرد گفت ای
مرد [illegible] شب [illegible] بدوستی علی [illegible] قسم [illegible] در خواب دیدم
که شخصی میکوید ای زن علی را دوست میداری گفتم [illegible] چیزی [illegible] دوستی او [illegible]
[illegible] این زن دوستی علی [illegible] چشم [illegible] چشم خود را بینا یافتم چون چشم کشودم
مردی را دیدم [illegible] گفتم ای دوست خدا [illegible] که حق تعالی [illegible] رحم کرده است گفت
من خضر برادر علی ابن ابی طالبم [illegible] دوستی او [illegible] حق تعالی [illegible] دوستی [illegible]

قوم باشی

قوم باشی که دوستی او در دنیا بلیات و آفات را از تو دفع میکند و در آخرت از عذاب دوزخ نجات میدهد [illegible]
است نجات خلاص [illegible] هر دو کون دوستی مرتضی علیست [illegible] کوید [illegible] دعا کردم [illegible] چیزی
[illegible] آن بود و ایضا در همان کتاب [illegible] که از عبد الواحد بن زید مرویست که گفت در طواف خانه مبارک بودم دیدم
دو زن [illegible] میکوید [illegible] والحاکم [illegible] والعادل [illegible]
[illegible] صفات [illegible] گفت ذلک [illegible] الاسلام [illegible] قسیم الجنة والنار قاتل الکفار [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین و امام [illegible] ابو الحسن علی ابن ابی طالب گفتم تو از کجا
شناسی علی را گفت چون نشناسم که پدرم [illegible] او بود [illegible] در خدمت او جهاد کرده [illegible] کشته شد [illegible]
آمده [illegible] گفت [illegible] یا امیر المؤمنین [illegible] آنحضرت آورده
چشم من [illegible] دست مبارک بر چشم من مالید [illegible] چشم من بینا شد [illegible] الحال [illegible]
[illegible] ابو محمد حسن بن علی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] محبت و دوستی [illegible] از کلام آن [illegible]
در مناقب [illegible] روایت [illegible] رسالت [illegible] آمده [illegible] اولاد
فلان [illegible] اولاد نوح نبی [illegible] علیه السلام [illegible] حضرت رسالت اشاره بجانب امیر المؤمنین کرد [illegible]
یا رسول الله [illegible] صحیفه [illegible] سام [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] حضرت رسالت گفت یا علی [illegible]
مسجد [illegible] دو رکعت نماز [illegible] محراب [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
سجده [illegible] دو رکعت نماز [illegible] مبارک [illegible] بر زمین [illegible]
[illegible] تابوت [illegible] نورانی [illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله سید المرسلین و
[illegible] سام بن نوح [illegible] صحیفه [illegible]
[illegible] موافق [illegible] نوح [illegible]
[illegible] قرائت [illegible] امیر المؤمنین سلام کرده [illegible]
[illegible] ان الدین عند الله الاسلام [illegible] ایمان [illegible] رسول [illegible]

آورده و حق تعالی این آیت که ام اتخذوا من دون الله اولیاء فالله هو الولی وهو یحیی الموتی
لفظ اغیب در این روز نازل ساخت الحمد لله رب العالمین ایضا در مناقب شهر آشوب از زیاد بن کلیب روایت نموده
داده از راویان اهل سنت است روایت کرده است که بر در مسجد نبی نشسته بودم در روشنی بعضی با جمعی از یاران که ربیع بن
صفوان خطیب مسجد داخل شد جمعی با او همراه بودند با تجبر تمام میرفت و بعد از ساعتی دیدم که برگشته می آید هر دو چشم
نابینا و دو شخص دو دستش را دارند و میکشند گفتم این را چه پیش آمد گفتند چون پا بر پایه منبر نهاد گفت هر که
علی را سب میکند من او را سب میکنم و اگر چه هر دو چشم من باشد و مقارن این هر دو چشمش را درد گرفته از منبر بزیر
آمد و مردم از او شنیده اند و این را دیده اند و اینک بجای چشم و طعن خلق صبر نتوانست که بمنزلش میبرد و صاحب
کشف الغمه نقل کرده است غیر از ما مروی بشکر امیرالمؤمنین علیه السلام می آمد و اخبار و حکایات المعادیه میرسانید
او را گرفته بخدمت آنحضرت آورده اند او پرسید که چه چیز ترا بر این عمل داشته منکر شد او گفت که سوگند
بخور قسم بخوری که انکار نکرده گفت بلی و فی الحال قسم خورد آنحضرت علیه السلام او گفت اگر دروغ قسم خورده حق
تعالی ترا کور گرداند و هفته بر آن نگذشت که نابینا شد و دستش گرفته در کوچها میگردانیدند و ایضا صاحب کشف الغمه
نقل کرده است و در شواهد النبوه نیز آورده که روزی آنحضرت از جمعی گواهی واقعه روز غدیر طلبید از حضار مجلس
دوازده تن شخص کس از همین دستش کس از طرف انبار برخواسته گفتند گواهی که ما شنیده ایم آنچیست که
رسول صلی الله فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و زید
بن ارقم حاضر بود و از حضار روز غدیر بود کتمان شهادت نموده و در آن روز نیز او نابینا شد از کرده پشیمان گشت
طلب توبه و استغفار میکرد و پشیمانی سود نداشت و میگفت من نخود بر کرده ام خود کرده را تدبیر نیست
و امام مستغفری از افاضل اهل سنت در کتاب دلایل النبوه آورده است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام
در رحبه از شخصی چیزی پرسید آن بی سعادت راست را نگفت آنحضرت علیه السلام گفت دروغ
نگوی که ترا دعای بد خواهم کرد و گفت نگویم گفت دروغ گفتی و کور خواهی شد گفت نمیخواهم شد
و در همان مکان هر دو چشم نابینا شد و دستش گرفته از آنجا بمنزلش بردند و کوری ظاهر را بکوری باطن
جمع کرد و ایضا از جمله آنچه صاحب کشف الغمه ذکر نموده اینکه روزی امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر میگفت انا
عبد الله واخو رسول الله بدبختی از قبیله عبس حاضر بود گفت من لا یحسن بان یقول انا عبد
الله واخو رسول الله یعنی کیست او را خوش نیاید که بگوید من بنده خدا و برادر رسول الله ام از جای خود برنخاسته

بود که خفه شده و برص مرج که خارشش خود را بر زمین میزد و زبان میگفت پای شوم من را گرفته از جهتش بیرون میکشند
و یکی از خویشان پیش حاضر بود گفت والله تا امروز این مرض نداشت و از اجداد و کسی این مرض نداشته چنانچه ما گفتیم
فرو زد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد و ایضا در آن کتاب مسطور است که آنحضرت با براء بن عازب خطاب
نموده گفت که یا براء تقتل ابنی الحسین وانت حی ولا تنصره یعنی ای براء شهید خواهد شد فرزند من و نور دیده من امام
مظلوم حسین علیه السلام و تو در آن وقت زنده خواهی بود و مدد و معاونت او نخواهی کرد و پشیمان خواهی شد و سود
نخواهد داشت و چون امام شهید مظلوم را آن واقعه روی نمود آن بی توفیق زنده بود هر روز میگفت صدق
علی قتل الحسین ولم انصره و روایت میکند امیرالمؤمنین علیه السلام که حسین علیه السلام کشته شد و من یاری او
نکردم و اظهار حسرت و ندامت و پشیمانی میکرد و فایده نداشت توفیق رفیق هر شخص و صلاح نیست و در شواهد
النبوه مسطور است که چون امیرالمؤمنین علیه السلام اهل کوفه را در معاونت محمد بن ابی بکر تحریص نمود تغافل نموده اجابت
نکردند فرمود بار الهی شخصی را بر ایشان مسلط کن که رحم بر ایشان نکند و در روایتی آنکه فرمود غلامی از قبیله ثقیف بر ایشان
حکم کار ایشان شد حجاج لعنه الله تولد یافت با اهل کوفه رسید آنچه رسید ایضا ذکر نموده که روزی گفت
حضرت رسالت پناه صلی الله را در خواب دیدم و گفتم یا رسول الله چه محنتها و خصومتها که از امت تو بمن رسید فرمود یا علی
دعا کن گفتم خدایا بهتر عوض ده و بدتری بر ایشان گمار بعد از آن باندک مدتی رحلت فرمود و ایضا در همان کتاب
مذکور است که روزی از روزهای حرب صفین فرمود که یا مسلم یعنی ای ابو مسلم کجایی محمد بن حنفیه رضی الله عنه گفت
یا ابتاه وی در صف آخرین است گفت ای فرزند مراد من ابو مسلم خولانی نیست مقصود من صاحب خروج است
که از جانب مشرق با رایات سیاه پدید خواهد آمد و در راه خدا محاربه خواهد نمود و در نگونساری ظالمان جد و جهد تمام
از ظهور خواهد آمد و بسیاری اهل جهنم را بمکان خود خواهد فرستاد و خوشا آنانکه با وی موافقت نمایند و اجر عظیم یابند و
ایضا در شواهد النبوه مسطور است که حبه عرنی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده در ایام محاربه با معاویه در کنار
دریا فرود کرد به دیری که در آن نزدیکی بود و گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین علیه السلام جواب داد و گفت شمعون
بن یوحنا صاحب این دیر و اشاره کرد به دیری که در آن نزدیکی بود و گفت نزد من کتابی هست که اصحاب عیسی
میراث یکدیگر داده اند که وفات یابم و الکری کنوانم فرمود که بخوان شروع در خواندن آن کرده بعد از فوت رسول و اوصاف
است وی مذکور بود که روزی فرود آید بر کنار دریا مردی که او نزد وی کبیر باشد از اهل زمان و در دین قرابت دنیا و نظر او
قدری داشته باشد و کشته شدن در راه خدا ارزنده و دوست تر از همه چیز باشد معاونت او نمودن و در راه گشته

شدن از حبابا فی افضل جواد بود و عجائب خواندن آن صحیفه افزود گفت چون آن نبی مبعوث شد من با او ایمان آوردم و تا
امروز در انتظار بودم که تو اینجا فرود آیی الحال نخواهم تا زنده باشم از خدمت شما جدایی بکنم پس حضرت امیر گریسته
فرمود که بعد بلال خدای را که من نبوده او از فراموشان نبوده ام و در کتاب خود مرا یاد نموده و بعد اعرابی امر فرمود که این
مرد را با خود نگهدار و در وقت طعام او را بطلبید و آن سعادتمند در خدمت آنحضرت بود تا در لیلة الهریر بشرف سعادت
شهادت مشرف شد و آنحضرت بر او نماز کرده و در قبر او در آمده فرمود که این مرد از اهل بیت من بود ای
خوشا حال آن غریب شهید که تو گوی غلامی از ما بود و ایضا در آن کتاب مسطور است که ابن عباس رضی الله عنه
روایت نموده که چون حضرت رسول در حدیبیه متوجه گشته در جواب که گرد تشنگی بر لشکر غلبه نموده فریاد العطش
بلند شد و از هیچ طرف نشانی از آب نبود رسول الله صلی الله فرمود که نزدیک فلان مکان که درختان می باید جایی است
از شما با جمعی رفته مشکها را آب پر کرده بیارد مردی قصد اسپ کرد گفت که من بروم پس چند پیاده مشکها
بر داشته شدند چون بمیان آن درختان رسیدند آتشها شعله کشید صداهای عجیب بهم رسید خوف بر جمیع غلبه
کرده برگشتند و صورت حال باز گفتند رسول خدا صلی الله فرمود که آنجا جماعتی از جنیان اند اگر میرفتید با کی نبود گفت
که بروم و نترسید و من او را بجهت شما ضامن میشوم شخصی دیگر بخواست تا با جماعت متوجه شد چند قدم
پیشتر رفت صداها بیشتر شد و بی هیم آتشها افروخته گردید رعد و برق بهم رسید ترس بر ایشان غلبه کرده کجا
رسیده و برگشته دیگران را نیز ترسانیدند بار سیم نیز جمعی که بشجاعت و دلیری مشهور بودند با یاران اول رفیق
شدند رفته ساعتی پای ثبات افشرده سرهای بی تن و تنهای بی سر را بانچه اول بود تماشا نمودند تشنگی راهی شد
فرار [illegible] رسیدند چون بخدمت رسول الله رسیده نقل هر چه دیده بود نمودند امیر المؤمنین علیه السلام را طلبیده فرمود
که برو و مردم را از زحمت تشنگی خلاصی ده سپس ابن اکوع که من هر جا بنوبت همراه بودم چون مرتضی علی علیه السلام
بآن درختان رسید آن مجتبا را با خوف یاران ملاحظه نمود گفت قدم بر قدم من نهاده باطراف و جوانب نگاه نکنید و شعری
میخواند که معنی اش این است

پناه من بخدا است فرد و بی همتا ... که او ست خالق جن و انس و ارض و سما
ز رعد و برق و آتش مپا ... جون دیگران نهراسید ز صوت یا ز صدا

آنگاه بر چاه رسید و او را اینجا فرو نشسته
گفت یا علی هیچکس از یاران را طاقت برگشتن ازین راه نیست پس میترسم که دشمن علی بر کمر پر دلی است [illegible] گفت
هر چه ببینید و بشنوید صبر کنید و [illegible] بخود راه ندهید و بچاه رفت و آوازها برآمد و خنده های قهقه بگوش رسید و
صداهای که گویا حلقهای کسی را گرفته و خفه ها در گلو پیچیده و حلق تنه یا شنیده می شنودم الله صدای افتادن علی

علیه السلام در چاه

علیه السلام در چاه بگوش ما رسید و بهلاک یقین دو دیار برگ نهادیم و صبر بر ما ممکن نبود و نی طاقت برگشتن که ناگاه آواز
الله اکبر امیر المؤمنین علیه السلام را شنیدیم و صدای تشنیه او بلند شد و آواز الحمد والایمان و صدای خنده بجایی که تهلیل
آیات و آواز داد که ریسمان بچاه فرو هلید و دلوها را بر آن بست و بانگ داد که آب بکشید و دلوها پر کرده با ما کشیدیم
تا هر کس سیراب شدند و مشکها پر آب گشت از جا بر آمد و هر کس از ما یک مشک و آنحضرت دو مشک بدوش مبارک
برداشته روانه شدیم و چون بمیان درختان رسیدیم اثری از آنها و آن جنیان نمانده بود بخدمت رسول رسیدیم آنچه
شده بود معلوم کردیم و مردمان تعجبها نمودند و بعد از آن هر کسی میرفت و آب می آورد و حضرت رسالت فرمودند که این جنی
برادران جنی بود که در صفا و مروه بدست علی علیه السلام کشته شدند میخواست که انتقام کشد او نیز کشته شود و شر
او از مسلمانان مندفع شد و از جمله خوارق عادات که از آنحضرت بظهور آمده یکی طی لسان است و موافق و مخالف در اتفاقات
چنانچه از شواهد النبوة هم مذکور است و گویند اند بروایت صحیح ثابت شده که هر وقت پای سعادت در رکاب دولت
میگذاشتند تا آن پای دیگر در رکاب میگذاردند ختم قرآن عزیز میفرمود و دیگری طی ارض است که مکرر از آنحضرت
صدور یافته از آنجمله یکی آنکه سلمان فارسی رضی الله عنه در مداین می بود چون او را هنگام رحلت و وصول بجنات
ارحت شد شخصی زاذان نام در خدمت او می بود در وقت احتضار در بالین سلمان نشسته بود و انتظار میکشید که
ای سلمان متکفل غسل و دفن و کفن تو که خواهد شد فرمود آن شخص که رسول خدا او را دفن نمود گفت ای سلمان تو در
مداین و او در مدینه چون متکفل این افعال تواند شد گفت چون روح از تن من مفارقت نماید هنوز تو مرا در دست نگرفته باشی
باشی که آنحضرت علیه السلام حاضر شود و بر او سلام کن و هر چه فرماید چنان کن زاذان گوید چون سلمان بجوار رحمت
الهی رسید من چشم او را بجادری پوشیدم دیدم که امیر المؤمنین حاضر شد سلام کردم دیدم که جادر را از روی سلمان
برداشت و سلمان تبسمی کرده آنحضرت فرمود که مرحبا یا ابا عبدالله اذا لقیت رسول الله فقل
ما رایت من اصحابه ای سلمان چون بخدمت رسول برسی آنچه اصحاب او بعد از او با من کرده اند
عرضه خواهی داشت و چادر بر روی سلمان کشیده متوجه غسل و سنت او شده سلمان را دفن کرده باز نماز ظهر را
در مدینه طیبه ادا فرمود و ابن شهر آشوب در مناقب آورده که زاذان گفت در وقت نماز کردن آنحضرت اسلمان
دیدم که دو صف دیگر پیدا شده و آنحضرت در نماز تکبیر را بسیار بلند گفت چون سبب پرسیدیم فرمود که از آن
دو کس خضر بود و یکی جعفر طیار برادرم و بهر یکی هفت صف از ملائکه بودند و در هر صفی هزار ملک حاضر شده بودند که بر سلمان
رضی الله عنه نماز گذارده شد و در کتاب [illegible] این حکایت را باین طریق نقل نموده که امیر المؤمنین یک شبی در مدینه

مداین ع

بعهد رسول الله آمده فرمود که شب رسول خدا را در خواب دیدم که مرا وصیت فرمود و تفصیل تکفین سلمان فارسی و من اجمال
به این مردم که وصیت آنحضرت علیهم دهیم از مردمان که حاضر بودند تا بیرون مدینه مشایعت امیر علیه السلام کرده
و ایشان را وداع نموده راهی شد و چون مردم بجانب شهر آمدند امیر را در مسجد مدینه دیدند فرمود که بر سلمان نماز کردم
و او را دفن نموده آمدم و اکثری از حضار تصدیق قول آنحضرت نکردند و آن امر را محال شمردند تا آنکه بعد از مدتی مکتوبی از مداین
رسید که در فلان روز سلمان جهت آنی وصل شده اعرابی حاضر شده مرتکب غسل و کفن و نماز او شده و از نظر غایب گشت
و چون تاریخ مکتوب را ملاحظه نمودند همان و چون تاریخ مکتوب را ملاحظه نمودند همان روز بود و باعث زیادتی محبت
محبان و موجب مزید حسد حاسدان و نفاق منافقان گشت والسلام و از جمله معجزات آنحضرت آنکه چنانکه آهن در دست
داود علیه السلام نرم میشد در دست آنحضرت نیز نرم میگشت و در بیابان حال خالد ولید شد که گوش زد اهل ایمان
شد و دیگری از معجزات منسوب بآنحضرت آنکه چنانچه حضرت قادر بیچون بر پیغمبر خود موسی بن عمران منت نهاده
بود بآنکه عصا در دست او اژدها میشد آنحضرت نیز باین موهبت عظمی مخصوص بود و از سایر خلق الله بآن مفتخر و
سرافراز چنانچه در کتاب خرایج و جرایح از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده که گفت یا امیر المومنین علیه السلام در مدینه
کسی عمر بن خطاب بشنیعهای ترا بدی یاد میکند روزی در خدمت آنحضرت بودم که بیابانی از باغهای مدینه میرفت بحسب
اتفاق عمر بر آن راه دو چار شد حضرت امیر او را خطاب کرد که ای عمر این رسیده که تو دوستان مرا به بدی یاد میکنی عمر
در جواب حرفی بی ادبانه گفت پس آنحضرت کمانی که در دست مبارک داشت بر زمین انداخته دیدم که آن کمان
اژدهای شد بهیبات شتری بزرگ دهان باز کرده رو بجانب عمر کرد که او را فرو برد و عمر بی طرح و مضطرب شد
فریاد بر آورد که الله الله یا ابا الحسن لا عدت بعدها یعنی از برای خدا بفریاد من رس ای ابوالحسن ای امیر المومنین که دیگر
بعد از این چنین نکنم یا چنان نگویم و خود را در پناه آنحضرت در آورده و تضرع بسیار نمود و فریاد میکرد پس آنحضرت دست
دراز کرده حلق اژدها بگرفت دیدند که همان کمانست که در دست او بود و عمر ترسان و لرزان بخانه خود رفت چون
شب شد آمد مرا طلب فرمود و گفت برو نزد عمر که از مالی که شب از جانب مشرق آورده اند بیرون آورده با آن
قسمت کن گفت مال بسیار است چنانچه هیچکس را علم آن نیست نزد او آورده و نه در خاطر دارد که هیچکس را از آن خبر
نکند سلمان گوید نزد او رفتم و پیغام را رسانیدم و گفتم پیش از آنکه در میان مسلمانان رسوا شوی مال را با ایشان قسمت کن
گفت ای سلمان صاحب ترا از کجا این علم بهم رسید گفتم مگر بر او حال چیزی مخفی است گفت ای سلمان برو و مرا هم
بیا و از وی جدا شو [illegible] که تو دیده و شنیده پس چون از من مأیوس شده گفت برگرد و بیا

نمود گفتم که میگوید سخنان و الفاظی شنیدم و فرمان بردارم و هرچه گوید چنان کنم چون بخدمت آنحضرت آمدم فرمود آنچه میان تو
و او گذشت بیان کن گفتم یا حضرت یقین که تو دانا تری از من در آنچه گذشته است میان او و من پس تفاوتی
گفت که را بیان فرمود گفت ترس اژدها تا هنگام مردن از دل او بیرون نمی رود و سخنان و الفاظ را از بیم آن اژدها
میگوید و چون صبح شد آن مال را بر مسلمانان قسمت نمود و رضای آنحضرت را در آن باب حاصل کرد و از جمله معجزات
آنحضرت آنکه زبان جمیع حیوانات میدانست و همه جمیع وحوش مطیع و منقاد او بودند چنانچه
در حکایت شیر گذشت و چنانچه سید مرتضی در خصایص الائمه نوشته است که در عهد خلافت عمر علیه اللعنه مردی
از اهل آذربایجان شتری چند بود آنها را کرایه میداد و معاش خود را از آن میکرد ناگاه شتران از دیار تخلفی
شده سرکش و متفرق شدند چندانکه سعی کرد رام نشدند مردمان رهنمائی کردند که بمدینه برو و از جانشینان رسول خدا در این
باب استعانت بجوی و چون بمدینه آمد او را بخدمت عمر بردند و از جانشین رسول برادر ترحم کرده بر کاغذی
نوشت که من عمر امیر المومنین الی مردة الجن و شیاطین ان تذللوا هذه المواشی یعنی این رقعه ایست از من که امیر
مومنانم بسوی متمردان جن و شیاطین نافرمان بردار که چون فرمان امیر المومنین رسد این مواشی و چارپایان
را ذلیل و فرمان بردار این مرد سازید و الا بر شما غضب خواهم کرد ابن عباس گوید در آن مجلس حاضر بودم از این قصه
تعجب کردم بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام رفتم حکایت را نقل کردم فرمود بحق آنکسی که دانه را رویانیده و آدمی
آفریده که این مرد بمدعای خود نرسیده و آنچه بود برگشت پس مدتی بر نیامد دیدیم که برگشته و زخمهای سنگ بر سر و روی داشت
از او پرسیدم که حال تو چون شد گفت این بصحرا رفتم رقعه را نمودم از میان شتران دو سه تا جدا شده رو بمن آوردند و مشت
کرده و مرا در میان گرفته و نزدیک شد که مرا بکشند و در دست و پا ماندم بکاه افتاده گفتم خدایا شتران را
از من کفایت کن و بحسب اتفاق جمعی از خویشان و برادران رسیده مرا خلاص کردند و بخانه بردند و مدتی بعلاج مشغول
شدند تا این زخمها که می بینی التیام یافت پس بخدمت جانشین رسول خدا رفته او را خبر کردم گفت دروغ میگویی تو
مرا با ایشان نموده و تقرب بخدا و رسول قسم خورد که حرفی از دروغ بر زبان نیاورده ام و عمر او را از پیش خود راند فرمود
که دروغ گوی را بیرون کنند ابن عباس گوید او را بخدمت امیر بحق و وصی مطلق بردم تبسمی فرمود و گفت من بتو گفتم
که عمر غایب و خایب برمیگردد و تقرب و دلداری نموده گفت بآن موضع برو و بگو علی مرا فرستاده و این دعا
بخوان اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و اهل بیته الذین اخترتهم علی العالمین
اللهم ذلل لی صعوبتها و اکفنی شرها فانک الکافی الغالب القاهر آن مرد متوجه مکان خود شده

بسیار دیگر دیدم که آمد و شتران همراه داشت و مبلغی زر از گرد به التماس بخدمت حضرت آورد و گفت یا امیر المومنین
منت نه بر من قبول این مبلغ که تصدق تو یافته ام حضرت فرمود که قبول کردم و بتو بخشیدم و احوال کیمیا و آن شتران
او که نشسته بود باقیه او گفت آنقدر گفت بخدا سوگند که گویی همراه بود چون من آن دعا خواندم در ایام مبارک آنحضرت
تکلم نمودم یکیک میدویدند دشوار و زبون شدند و فرمان من میبردند چنانچه هرگز گویا میان من و ایشان جدایی
که و حق نبوده و بدولت آنحضرت از قرض و پریشانی خلاصی یافتم مبلغی نیز در دست دارم و دعا گو و دولت
آنزمنه بود سالی یکبار هیچ می آمد و مال بسیار از آن شتران بهم رسانیده و آنحضرت فرمود که هرکرا از جانب اهل الاموال
صعوبتی رو دهد و یا کاری و مشکلی رخ نماید باین دعا توسل جوید که البته حق تعالی آن مشکل را بر او آسان میگرداند
چه حق تعالی کفایت کننده است هر امری را و آسان کننده است هر دشواری را و در خبر است که احوال
آنشخص را بعمر رسانیدند و آن نیز سرا بر چه باو حقها شد و ایضا از مواهب الهی که نسبت بآنحضرت کرد
واقعه و اینکه چنانچه ملائکه کرام هر روز جبرئیل بعد رسول صل الله علیه و آله آمده در رفع کفار معاونت لشکر اسلام نموده
آنحضرت لشکر او را امداد مینمود و در کتب تواریخ خصوصا در کتاب خرایج از عبد الله عنوی بسند صحیح نقل نموده
که گفت در روز حرب جمل در خدمت امیر المومنین علیه السلام نشسته بودم که جمعی از لشکر او آمده گفتند
یا علی لشکر خصم پیش دستی میکنند و بر ما تیر و ناوک می اندازند اگر رخصت فرمایی ما نیز متوجه دفع ایشان شویم
جواب نداد و بعد از لحظه جماعتی دیگر آمده همان حرف را اعاده نمودند که من یعذرنی من قوم یامرونی
بالقتال و لم تنزل بعد الملائکة یعنی کیست که عذر مرا بخواهد از قومی که مرا امر میکنند بجنگ و قتال
با دشمنان و حال آنکه هنوز ملائکه بمدد ما از آسمان نازل نشده اند ساعتی بر این نگذشته بود که بادی وزید
در نهایت خوشبوئی از پس سر ما که سردی باد را در زیر زره و جامه خود احساس کردیم و آنحضرت لشکر الهی
بتقدیم رسانیده زره طلبیده پوشیده و متوجه دشمن شده باندک زمانی فتح کردیم چنانچه هیچ فتحی را [illegible]
ندیدیم که در هیچ حربی شده باشد والحمد لله رب العالمین و ایضا از جمله کرامات آنحضرت و حکمت الهی
در باره او اینکه حق تعالی جمیع امراض و اوجاع را مطیع او ساخته بود و او را بر هر درد و مرض فرمان داده [illegible]
در همان کتاب مستطاب از سعد بن ابی خالد باهلی منقول و بسند صحیح که او گفت که رسول الله عارض شد و بود
و اصحاب بعیادت آنسرور میرفتند من نیز رفتم و چون نشستم امیر المومنین علیه السلام نیز آمده بر بالین آنحضرت
قرار گرفت و چون دید که آن سید و بهترین کاینات از تاب تب در اضطراب است دست مبارک بر سینه یکی [illegible]

صل الله علیه

صل الله علیه و آله ما بیه گفت یا ام ملدم اخرجی فانه عبد الله و رسوله پس دیدم که رسول صل الله علیه و آله برخاست
نشست و لحاف را از بدن مبارک دور کرده اند گفت یا علی ان الله فضلک بخصال و مما فضلک به جعل الا
وجاع مطیعة لک فلیس من شیء تزجره الا انزجر باذن الله یا علی هستی که حق تعالی ترا زیادتی داده [illegible]
مخلوقی چند و از آنجمله است که مرضها و دردها را مطیع و منقاد تو ساخته و از هیچ جهت چیزی از الم و وجعی که تو زجر
[illegible] شود باذن و رخصت و حکم الهی والحمد لله علی ذلک و ایضا از جمله [illegible] آنحضرت [illegible] اسم اعظم
ربانی [illegible] آنکه پیغمبران صلوات الله علیهم تعلیم کرده بودند با آنحضرت تنها نیز تعلیم شده بود [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] از آنحضرت کرامات و مرات ظاهر شد و دعای آنحضرت رد نمیشد و هر کسی را نفرین
بر زبان میراند فی الفور [illegible] اثر آن ظاهر میشد و آن نیز [illegible] است خارجی
[illegible] نزد آنحضرت [illegible] که آن خارجی گفت لا عدلت فی القضیة یعنی از این قضیه عدالت
حکم نکردی امیر علیه السلام گفت اخسأ یا عدو الله فی الحال خارجی بصورت سگ شد [illegible]
و آن ملعون [illegible] از آنحضرت [illegible] رحم آمده لب مبارک بجنبانید
و خارجی بصورت اول شد [illegible] گفت یا علی ترا [illegible] الهی [illegible]
تکلم این کلمه [illegible] بصورت سگی [illegible] معاویه [illegible] لشکر به چه حاجت [illegible] احتیاج است
آنحضرت فرمود حق تعالی [illegible] تمام کند [illegible] دشمن [illegible]
[illegible] سلیمان علیه السلام
[illegible] تخت بلقیس را از آن [illegible] نزد سلیمان علیه السلام حاضر کرد چنانچه در قرآن مجید خبر داده
که میفرماید قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک [illegible]
[illegible] نزد حق تعالی عزیز و گرامی تر است از سلیمان و آصف [illegible] رسول [illegible]
[illegible] بود پس آن سایل [illegible] تصدیق قول آنحضرت نموده [illegible]
حق تعالی نسبت بآنحضرت [illegible] هیچ مکانی [illegible] ربع مسکون نیست [illegible] که ساکنان آنجا [illegible]
و کلام آنحضرت [illegible] چنانچه در کتب حدیث [illegible]
خرایج بسند صحیح از محمد بن سنان منقول است که او گفت بخدمت امام همام امام جعفر صادق علیه السلام رفتم چون نشستم
خبر آوردند که شخصی از مردم [illegible] سلام کرده امام علیه السلام [illegible]

تو در دو شهر تو مار اخشناسند گفت بلی ای سید و مولای من حضرت پرسید که مار از کجا شناسند و از کجا علم کمال ما پیدا
کرده اند مرد گفت ای فرزند رسول خدا در شهر ما درختیست که در تمام سال از آن درخت در روزی دو بار گل می‌رسد و هر گلی
و بر گلی که در اول روز میکند نوشته می باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله و [illegible] روز ظاهر میشود مکتوبست علی خلیفه رسول الله و ما از آن گل
از آن درخت علم بکمال رسول الله و وصی او و فرزندان او علیهم السلام بهم رسیده و [illegible] تمام در طفولیت [illegible] کفار [illegible]
شکست [illegible] و امامت [illegible] آنحضرت [illegible] در ایام صبی [illegible] شغل مشغول بود چنانچه مشهور است در کتب حدیث
مذکور که روزی ابوطالب رضی الله عنه بفاطمه بنت اسد گفت در وقتی که آنحضرت طفل بود که علی [illegible]
و من میترسم که اکابر قریش برین واقف شوند و [illegible] پس فاطمه رضی الله عنها گفت یا ابا طالب این
ترا از چیزی عجیبتر ازین خبر دهم در وقتی که علی در شکم من بود و چون بزیارت خانه میرفتم یا از مکانی که بتی در آنجا منصوب
بود میگذشتم با آنکه من اراده زیارت بتان نداشتم هر دو پایم از پیش در شکم من بجوی قایم میکرد و نمیگذاشت که من از نزدیک
بتان در دو مسافت [illegible] مرا از نزدیکی ایشان میگردانید و خدا عالم است که مرا غرض زیارت خانه و طواف بود حق تعالی [illegible]
دوست تو خاطر جمع دار و الحمد لله و از جمله ثابتات آنحضرت آنکه پیغمبر خدا در حالت حیات [illegible] علی گذاشت او تعلیم
نمود و در حین ممات تسلیم با او تکلم نمود و هرچه با او تعلیم کرده بود کرد و از حوادث زمان آنچه تا روز قیامت بظهور
خواهد آمد بر او ظاهر ساخت چنانچه در کتاب [illegible] از روات ثقات از حسن بن علی بن زید اسمعیل بن عبد الله بن
جعفر بن ابی طالب نقل کرده گفت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که رسول خدا مرا امر نمود که بعد از وفات من هفت
مشک آب از فلان چاه بیار و مرا بآن غسل ده و چون فارغ شوی هر که حاضر باشد از خانه بیرون کن و دهن برابر دهن
من گذار و از من سؤال کن از آنچه خواهد شد تا روز قیامت من چنان کردم هیچ حق و باطلی نیست که تا روز قیامت
در حد ظهور رسد و مرا علم آن نباشد و در روایت دیگر آنکه حضرت رسول [illegible] فرمود که چون غسل [illegible] و کفن
[illegible] مرا بنشان و دست خود [illegible] بر دهن من [illegible] هرچه خواهی بپرس که ترا خبر خواهم داد از آنچه تا روز قیامت خواهد
شد و من چنان کردم و [illegible] که بعد از آن [illegible] خبر دادی و گفتی این از جمله آن چیزهاست که بعد از
رسول خدا مرا بآن تعلیم کرده بود و در روایت دیگر آنکه فرمود که چون مرا [illegible] بنشان و سؤال کن از هرچه خواهی که [illegible]
که سؤال نخواهی کرد از هیچ چیزی مگر آنکه جواب خواهم گفت ترا و در روایت دیگر آنکه چون از غسل من فارغ شوی و کفن پوشانی
گوش خود را بر دهن من بگذار و هرچه دانی که خواهی بپرس [illegible] چنین کردم و خبر داد مرا از آنچه تا روز قیامت خواهد شد
و این حدیث را بعینه بهمین مضمون از امامین همامین امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده و از جمله [illegible]

حق تعالی نسبت بآنحضرت آنکه پیغمبران بر او ظاهر شده اند و با او صحبت میداشتند و او با ایشان [illegible] میکرده و شهرت [illegible] چنانکه
محمد بن حسن صفار در کتاب بصایر الدرجات از یکی از ثقات نقل کرده که گفت بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم شخصی خوش روی خوش
خوش لباس دیدم که با او در گفتگو بود تا آنکه [illegible] بود [illegible] مشغول شده چون آن شخص برخواسته وداع کرده بیرون رفت گفتم یا امیرالمؤمنین
این شخص که بود که مارا از صحبت تو محروم ساخت و تا او حاضر بود بکسی مشغول نشدی فرمود که این یوشع بن نون بود وصی موسی
بن عمران و ایضا صفار از امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود که چون امیرالمؤمنین علیه السلام از [illegible]
متوجه صفین شد [illegible] که یوشع بن نون پیدا شد و بآنحضرت ملاقات نمود و چیزی چند گفت و بمقام خود بازگشت و حسن بن
[illegible] از جمله ثقات نقل کرده که روزی آنحضرت در طواف خانه بود و چون برابر رکن یمانی رسید آدم علیه السلام بر او سلام
کرد و چون بحجر رسید نوح نبی علیه السلام بر او سلام نمود و [illegible] قد [illegible] بلند داشتند چون پرسیدم گفت فلان
و فلان بودند چنانچه در کتاب [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده که گفت روزی امیرالمؤمنین علیه السلام با ابی بکر ملاقات
نمود و گفت آیا فراموش شده که رسول خدا ترا امر کرده بود که با امیرالمؤمنین [illegible] اقرار کنی و با این
لفظ بمن سلام کنی و تابع من شوی ابوبکر گفت دیگر بار این که میگوئی حکم کن که میان من و تو حکم [illegible]
آنحضرت فرمود آن ثالثی که میگوئی رسول الله خود باشد راضی خواهی بود گفت رسول الله [illegible] چون [illegible] فرمود که با
مسجد قبا رویم چون بمسجد رسیدند دیدند که رسول خدا در [illegible] نشسته است چون [illegible] چشم بر ایشان افتاد فرمود که ای ابوبکر
ترا گفتم که خلافت علی [illegible] تابع باشی گفت بلی یا رسول الله [illegible] بعد از این شرط کردم که مخالفت علی را
تجویز نکنم و چون برگشتند [illegible] در راه دیدند آنچه دیده بود و شنیده نقل کرده عمر او را گفت تو سحر بنی هاشم را [illegible]
کردی و این قسم چیزها را از ایشان بعید [illegible] نمیدانی و [illegible] آتش [illegible] انگاشت و سخن او را [illegible]
باز [illegible] سر کار خود رفت و رسید آنچه رسید و این حکایت را [illegible] دیگر نقل کرده اند که ابوبکر بخدمت
امیرالمؤمنین رفت و گفت من از رسول الله بعد از روز غدیر چیزی در باب تو نشنیده ام [illegible] رسول تمام
امیرالمؤمنین گفت [illegible] خبر داده ام که رسول الله ترا وصی و وارث و خلیفه در اهل بیت و زنان خود ساخته
بود تا آنکه برابر [illegible] خود خلیفه ساخته باشد و جانشین از او نشنیده ام لهذا [illegible] این امر [illegible] ما را گناهی
و تقصیری نیست پس حضرت امیر او را گفت که من رسول خدا را با تو بنمایم تا هرچه خواهی از او بشنوی [illegible]
[illegible] اقرار خواهی کرد و [illegible] از این کار معزول خواهی ساخت و اگر کنی معترف خواهی بود که مخالفت
خدا و رسول او کرده ای گفت که رسول خدا را ببینم و از او [illegible] بشنوم بهمان اکتفا میکنم و دیگر [illegible] توقف نیست فرمود

حق تعالی نسبت

و چون از نماز شام فارغ شوی بنزد من آی تا بتو بنمایم پس ابا بکر بعد از نماز شام با او بمسجد قبا رفت رسول را در قبله
مسجد قبا دیدند و حضرت کاینات ابا بکر را خطاب نموده فرمود که یا ابا بکر وثبت علی مولیك علي وجلست مجلسه وهو
مجلس النبوة لا يستحقه غيره لانه وصيي وخليفتي ونبذت امري وخالفت ما قلته لك وتعرضت لسخط الله
وسخطي فانزع هذا السربال الذي تسربلته بغير حق ولست من اهله والا فموعدك النار يعني
ای ابو بکر علیه اللعنة بر مولای خود بر آمدی و بجای او نشستی و حال آنکه آن مجلس مجلس رسالت و پیغمبریست و غیر او
سزاوار آن نیست و علی چون از نسبت متحقق آن مکان و مقام است که من و فرموده مرا از پس پشت انداختی و خلاف
گفته من کردی خود را نه غضب من و غضب الهی کردی برو و این پیراهن که بغیر حق پوشیده بکن که تو از اهل آن نیستی
و قابلیت آن نداری والا بگفته من نشنوی وعده گاه تو آتش دوزخ است و مقام تو جهنم و ابا بکر مضطرب شده از
بیرون آمد و عازم آنکه خود را عزل کند و امر خلافت را با امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم نماید و حضرت امیر بجا گذشته سلمان
نقل کرد سلمان گفت آیا این خبر را با رفیق و یار خود خواهد داد حضرت امیر فرمود بلی خواهد داد و اگر خبر را اگر بدو داد
مانع شود و سوسه او شغل مشغول شود و بعد از آن فرمود که لا والله لا یذکران ذلك لهما حتی یموتا یعنی نمیکنند یعنی ای
قسمت که تا آخر بیان کار را ترک نخواهند کرد و چون عمر از ابا بکر با امر را شنید گفت ما اضعف رأیك واخوف
قلبك اما تعلم ان ما انت فيه الساعة من بعض سحر ابن ابي كبشة عرفني هاشمتنا
علي ما انت عليه يعني چه ضعیف رأی و چه بی عقل و ترسنده و بیدل بوده که نمیدانی آنچه در این خیالات که مانده
دادو دیده اند کیست از سحرهای آن هم نها که این تکرار بکن و بحال خود باش حکومت را از دست مده و در آن کتاب گفته
رجعی از راویان ثقه صحیح القول این حکایت را از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده اند از بی اتفاق قی خانه
امیر المؤمنین بغیر از امیده بود با ایشان صحبت میداشت و بعد از آنکه نیاز را وداع نمود خود را بحجره میخواست
بینوده دو دستار را بجیار خویش سر و میاخت میان و جابجی در کتاب مذکور امام محمد باقر علیه السلام
نقل کرده که جمعی بخدمت امام دویم امام حسن علیه السلام آمده گفتند یا ابن رسول الله اقتدا چیزی ای عجیبی که نزد شما اهل بیت
میباشد با ما چیزی بنما فرمود که اگر از آن قسم چیزی ببینید ایمان می آرید گفتند بلی بخدا که ایمان می آریم فرمود که امیر
المؤمنین را میبینید میشناسید گفتند بلی با او آنحضرت را دیده ایم و بخدمت او رسیده ایم پس پرده که بر در حجره
بود که بدر آن نشسته بوده از جا برداشت آنجمع با تمام همه یکبار گفتند هذا والله امير المؤمنين ونشهد
انك ابنه وانه كان يبنا مثل ذلك يعني بخدا قسم که این امیر المؤمنین است و درین شک نیست

وگواهی میدهیم

و گواهی میدهیم که تو پسر اوئی و آنحضرت بغیر از این قسم آیات و معجزات با ما نموده است بسیار جمعی و بعضی دیگر را مطلع کرده
که بعد از آنکه امیر المؤمنین از دنیا رفت مدتی بر آمد روزی در خدمت امام حسن علیه السلام ذکر آنحضرت میکردیم و اظهار اشتیاق
دیدن میکردیم فرمود که میخواهید ایشان را ببینید گفتیم بلی گفت که خواهش میشود که او گذشت و مدتی بر آمد پس دست بپرده زد که بر در خانه بود و
برداشت دیدم آنحضرت را دیدیم به بهترین صورتی و لباسی که او در حال حیات دیده بودیم و گفتیم دوست او دست بخدا
که امیر المؤمنین است پس پرده را فرو گذاشت و بعضی از رفقای ما گفتند که آنچه امروز از امام حسن علیه السلام دیدیم مثل آن
بود که از پدرش دیده بودیم و همچنین از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود بعد از امیر المؤمنین امام حسن علیه السلام
جمعی از شیعیان بخدمت امام ثالث امام حسین علیه السلام رفته گفتند یا ابن رسول الله از آن کرامات که پدرت
با ما نمود میخواهیم که چیزی از تو مشاهده کنیم فرمود که پدرم را اگر ببینید میشناسید گفتیم بلی ما همه او را میشناسیم و بخدمت او رسیده
ایم پس پرده که آنجا بر در خانه آویخته بوده برداشته فرمود که نظر کنید دیدیم که آنحضرت به بهترین هیأتی نشسته
پس پرده را انداخت و حضار گفتند شهادت میدهیم که او خلیفه بود و تو پسر اوئی و امام بحقی السلام الله علیک و علیه
و از جمله کرامات آنحضرت و نسبت آنحضرت با او و اولاد او که آنکه بجهت آتش دوزخ را از جهت دشمنان ایشان الله
مهیا ساخته یعنی را بجهت نیست و کیان هم در دنیا بعقوبتها مبتلا ساخته و حکایت غریب و قضایای عجیب در بیان در
کتب احادیث و تواریخ مذکور و مسطور است و درین کتاب بحکایات که در کتب شیعه و سنی ثبت است و اکره بجهت
اتمام ... و دو اکتفا نماید و مرویست که واقدی گفت بنزد هارون الرشید خلفه علمای بغداد همه حاضر بودند و هارون خطاب
شافعی کرد که یاد داری چند حدیث در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام از روات ثقات بتو رسیده شافعی گفت یا امیر المؤمنین
از پانصد زیاده است پس بکاتب ابن اسحق گفت گفت تو چند حدیث صحیح در فضیلت آنحضرت بیان کنی
گفت از هزار زیاده است بعد از آن رو بطرف محمد بن یوسف کرد و گفت تو بگو گفت از تو و اصحاب تو خایفم
فرمود که ایمن باش و اعلام کن گفت پانزده هزار رسیده و مثل آن مرسل پس متوجه من شده پرسید که از تو چند هم
گفتم اگر من بیشتر زیاده بر آنچه محمد بن یوسف گفت روایت کنم از آن کمتر نخواهد بود هارون گفت من فضیلتی که خود
مشاهده کرده ام و باعث توبه و استغفار من شده از ظلم و تعدی بر اولاد علی بیان کنم پس حضار گوش داشتند جمیعا این کرده
التماس آن نمودند گفت یوسف بن حجاج کاتب نوشت در دمشق مرا اعلام نمود که در دمشق خطیبی زبان بسب
و لعن علی گشوده و از منع من ممنوع نمیشود و در باب او حکمت با او نوشتم که او را مقید بنزد من فرست و چون حاضر
شد از او پرسیدم که تو علی را چه میگوئی گفت بلی چه او من در دست او کشته شده اند من ترک سب او نخواهم

شنوي من بر مرتضي علي خروج كرده لشكر من او خواهد بود و نام من ابليس مغضوب رب العالمين باعث خباثت ملعونان ورود ز
اين پس گفتم ترا بخداي علي بن ابي طالب قسم ميدهم كه مرا رهنمائي كني بعملي كه موجب تقرب بدرگاه الهي باشد و مرا از حوادث
زمان امداد نمائي گفت بايد از دنيا بكفاف قناعت كني و از براي آخرت بساز و دوستي علي بن ابي طالب و دشمني دشمنان
او ورزي و توشه زاد آخرت كني كه در صفت آسمان عبادت خدا كرده ام و در صفت زمين معصيت او ورزيده سجده كه هيچ
ملكي مقرب و نبي مرسل نديدم كه بدوستي او توسل نجويند و بمحبت او اميدوار نباشند الخص كه يكي از نقض بگفت و از نظرم
غايب شد و من بخدمت امام محمد باقر عليه السلام آمده ماجرا را نقل نمودم آنحضرت فرمودند كه من آن ملعون را ميدانم و كفر بقلبش
آن ملعون بزبان ايمان اظهار ميكند اما دل كافرست و كي بشقاوتي من بمحبت اهل بيت عليهم السلام امر شده ميكرد و خود را
از هواداران و دوستان ايشان ميدانست نقل كرده كه ابليس را در فلان جزيره و فلان دريا بر بالاي سنگي ديدم كه
مي ناليد و ميگفت   شفيعي الي الله اهل العبا   وان لم يكونوا فلا فنن   شفيعي النبي و شفيع الوصي   شفيع
الحسين و شفيع الحسن   شفيعي بحسنة فرجا   فصلي عليها الدائمن   يعني شفيع گناهان من بسوي خداي تعالي
آل عبا اند و اگر به شفاعت نكنند و اگر ايشان را شفيع گناهان و نافرماني خود نسازم پس كيست كه او را شفيع توان ساخت
و اميد شفاعت از او توان داشت بغير از ايشان پس يك يك از آل عبا را بيان كرده ميگفت شفيع من نبي الله محمد رسول الله
و بعد از او شفاعت كننده من وصي او امير المؤمنين پس پسران او امام حسن عليه السلام و امام حسين عليه السلام پس آنكه
كه نفس خود و عرض خود را از آنها نگاه داشت سجده اي كه ايزد تعالي بعصمت و پاكي او گواهي داده در قرآن مجيد
و آيه مباركه تطهير را در شان او و فرزندان او نازل ساخت جامع اين احاديث و ناقل حكايات از ان خبيث و
بعد از اتمام نقل گفته كه عجايب تر آنكه خلق الله تمامي از ابليس و لشكر او ميترسند و متوسل باو ميشوند بجهت عظمت و از دگر حق
تعالي پناه ميبرند و او و لشكرش از امير المؤمنين علي بن ابي طالب ميترسند و متوسل باو ميشوند بجهت عظمت
شان او و بلندي مكان او صلوات الله و سلامه علي آله و علي اولاده و بعد در كتاب مستطاب علل الشرايع كه از
مصنفات افضل المحدثين ابن بابويه است بسند صحيح نقل شده كه ابليس اكثر را تا روحي از اشقياي امير المؤمنين
را به ميگفت و بمحبت او مشغول بودند بانگ بر ايشان زد تبا لكم يعني خسران و زيان دنيا و آخرت نصيب شما
باد من بندگي كردم حق تعالي را در قوم جان دوازده هزار سال بعد از فناي جان شكر كردم و از قضاي مرا بآسمان
دنيا بردند و مثل آن مدت در آنجا بعبادت حق مشغول بودم و در ميان ملائكه بسر ميبردم در اين اثنا ديدم نوري شعشعاني
بر ملائكه ظاهر شد همه او را سجده كردند و در حيرت بودم كه آيا اين نور كدام يك از ملائكه مقرب يا انبياء مرسليت

گفتم حسبي اي علي مر گا گفت ابو بكر او رسول خدا بود تو برو كن و الا ترا بعقوبت [illegible] گفتم گفت هر چه خواهي بكن ما بودم با
او و در حضور من ضمنا زنانه زنده و در حجره كرده بقصد اگر خود را عقوبتي كنم و در انديشه بودم كه آيا او را چه بسياست كنم چون
بخواب رفتم ديدم كه درهاي آسمان گشوده و رسول خدا و امير المؤمنين عليه السلام و جبرئيل عليه السلام نازل شدند و با
جبرئيل جامي بود رسول خدا بجبرئيل گفت جام بعلي ده و شيعيان او را ده آنگه جبرئيل جام را بعلي داد و باواز بلند گفت
يا شيعه آل علي بيائيد پس خلقي بسيار آمدند از غلامان و مقربان من چهل كس كه هر يك را ميشناختم حاضر شدند علي
از آن جام هر يك را آب داد و پس بجادي امر نمود كه آن دمشقي را بيار چون آورد گفت يا رسول الله از چه و نه بسي كه بحر
مرا دشنام مي دهد رسول خدا از او پرسيد كه راست ميگويد گفت بلي فرمود كه الهي او را مسخ كن در آن مقام علي را از آبستان
و بعد از آن البيش گرفتار گردان و متوجه آسمان شدند و من لرزان و ترسان از خواب بيدار شدم و غلامي را گفتم
دمشقي را چاپار خبر آور كه بغير از سليل در آن حجره [illegible] گفتم بيك را بيار چون [illegible] سگ بود گوش او [illegible] خود را [illegible] پيش
برفت و بر سر [illegible] بعد از [illegible] تا امروز [illegible] خانه [illegible] در اينجاست با التماس
آن پيك را حاضر كرده گوشش گوش آدمي و باقي اعضا و جوارح شبيه سگ زبان ميخواند و چون عذر خواهند و ب
پشيمانيد [illegible] گفت اين مسخ است و اين [illegible] كه [illegible] تا او را [illegible] نهان خانه اش نگه داشته بود
كه صداي عظيم [illegible] شنيدم چون تفحص كردند [illegible] سوراخ كرده بيك را سوخته [illegible] گفت كه او را
من از قتل و زجر تعدي بر علويان توبه كردم و از گرده [illegible] شنام و ديگران نيز زبان بتوبه و استغفار گشودند و الحمد لله و از جمله
خصايص آنحضرت آنكه شيطان با آنكه دور دور خواسته كه جميع فرزندان آدم را از راه ببرد بعضي از دوستان او را هم خيانت
ميكند و شرط دعوي دوستي بجاي آورده با دشمنان او دشمني بجا آورد چنانچه ابن شهر آشوب در كتاب مناقب از
الطالقاني از علي بن محمد العرني نقل كرده كه او گفت در راهي بشيطان برخوردم و از من پرسيد كه تو كيستي من گفتم يكي از فرزندان
آدم گفت لا اله الا الله تو از اهالي كه گمان دارم از دوستان خدا اند و عصيان او ميكنند و خود را دشمن ابليس
ميدانند و اطاعت او مينمايند پس من گفتم تو كيستي گفت من صاحب نام بزرگ و مالك طبل عظيم گشته [illegible]
منم و با نوح در كشتي من بودم من آنم كه ناقه صالح را پي كردم و آتش نمرود را بقصد ابراهيم افروختم پس در قتل يحيي من
كردم و قوم فرعون را تابع من راندم گوساله بجهت اغواي بني اسرائيل من ساختم و اره بر سر زكريا كه بمين
نهاده ابرهه را با فيل بخرابي كعبه من بردم و در روز بدر و حنين بحكم من لشكر جمع شده كه با محمد و اصحابش قتال كنند اصحاب
جعفر را من در سقيفه بني ساعده جمع آوردم و هودج عايشه را در روز جمل من بر پا داشتم ناكثين و قاسطين

کرد بجانب الله و رسید که مانند انور ملک مقرب ولا نبی مرسل مانند انور طینت علی بن ابی طالب یعنی فرشته این نور نور ملک
مقرب نبوده این نور طینت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است وای بر شما که او را حبیبی یاد کنید و از صحیح ابن حجر از
ابن عباس روایت دیگر هست از ابی درداء عبد الله و از علی بن ابی طالب و بطریق دیگر از خوارزمی باسناد خود از ضحاک از ابن
عباس نقل کرده اند و همچنین اهل سنت در صحاح سته و ابن بابویه نیز در کتاب امتحان از روات اهل سنت از ابن عباس
نقل نموده که گفت رسول الله با علی بن ابی طالب بر در خانه کعبه نشسته بودند و من در خدمت ایشان بودم که شخصی بجثه و صورت
فیل از طرف رکن یمانی پیدا شد و رسول خدا با او گفت لعنت خدا بر تو باد و علی علیه السلام گفت یا رسول الله این کیست
فرمود که یا این را نمی شناسی این ابلیس لعین است پس علی برجسته خرطوم و پیشانی او را گرفته بر زمین زده گفت
یا رسول الله من این را بکشم پس رسول خدا گفت یا نمیدانی که او را مهلت داده اند تا روز وقت معلوم پس علی او را
گذاشته چون برخواست گفت یا علی ترا بشارتی دهم مرا بر تو رشیده تو دوستی نیست بجا و فیت که محلی نیست که ترا
دشمن دارد الا آنکه در نطفه شریک می شوم و فرزند او از نطفه من و او هم میرسد چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده که
شارکهم فی الاموال والاولاد پس رسول خدا تصدیق قول او نموده فرمود که یا علی او را بگذار تا برود و علی دست از وی برداشت
و از عزت و احترام آنحضرت نزد الله تعالی اینکه در کتب سابقه آسمانی نام نامی او در هر کتابی بنامی مذکور بوده
و در هر آسمانی او را بنامی میخوانند ملائکه تا قیام قیامت خوانند چنانچه در کتب مطالب کلینی مذکور است
و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول که در ماه مبارک رمضان جمعی را بنزد آنحضرت آوردند که افطار کرده بودند در روز و
خورده از ایشان پرسید که شما از یهود و گفتند نی فرمود که از نصاری اید گفتند نی اهل اسلامیم پرسید که شما را مرضی و علتی هست
که بسبب آن افطار کرده باشید گفتند نی فرمود که در شهادت میدهید که کیست و محمد رسول الله گفتند بلی و ... الا محمد
بوده که ایشان قبول کردند چنین بوده تا در وقت ایشان را بدوزخ هلاک گردانید پس جمعی از یهود از این خبر را شنیدند
بنزد آنحضرت آمدند گفتند این چه معجزه بود که در این مدعای احداث کردی فرمود که شما را بخدا قسم میدهم
آن صفت آیات و علامات که در توریة نازل شده بود ندیدید که بنزد یوشع بن نون آوردند بعد از وفات موسی جمعی را
که اقرار به نبوت موسی نکرده و آن وصی موسی یوشع را همین طریق هلاک کرد گفتند بلی که ما همچنین دیدیم که همچنین بوده که
کرد پس جمعی بودند از خود کتابی برآورده و صفت آنحضرت را دیدند پس چون از آنجا برگشتند و نظر ایشان بر آن نوشته
افتاد و گریست و از آن شخص پرسید که ای پسر ابی طالب چه چیز ترا بگریه آورد فرمود که نام خود را در این کتاب دیدم
گریست است گریستم پرسید که پس آن نام تو کدام است پس حضرت اسم مبارک خود را که ایلیا بوده نشان داد

نام حضرت

نام حضرت که در توریة ایلیا مذکور است پس آن یهودی با قبیله خود با تمام مسلمان شدند و گفتند که ای رسول الله عقائد
آنحضرت فرمود که مرا خدا را که مرا در صحیفه ابرار یاد نموده و من نزد او از فراموشان نبوده ام و رسول الله در دو ...
خبر در وقتی که آنحضرت را لوا داده در این نمود فرمود که یا علی ایشان در کتاب خود دیده اند که کسی که برایشان ...
آمده و بیت او عاجز آیند نام او را ایلیا است چون بقوم ملاقات نمای نام خود را بگو که فتح میشود قرطبه و آیه
افتاده حق تعالی و نام آنحضرت در زبور او ریا و در صحیفه شیث عمرانیین و در صحف ابراهیم حزبیل و در انجیل برا و در
آسمان شماطیل و در زمین علی و بر لوح قیدوم و بر قلم منصوم و بر عرش معین و عبرانی قتامیس و بسریانی حزبیل و در قرآن
علی و نزد عرب وقی و نزد هند کنکر و بر دیلم طبا و نزد ارمنی فراق و در منقلات فیروق و نزد فرس فیروز و نزد ترک
ریح و در نزد بربر و در حبشه ترک و در میان حبشیان حبین و نزد فلاسفه بوخ و نزد اهل هند خودی و نزد اشیا العین و
عند المشرکین موت الاحمر و نزد مؤمنان سحاب البیضا است و صاحب کتاب انوار آورده که آنحضرت را در کتب
آسمانی سیصد نام است و زیاده هم گفته حتی اینکه مشهور است که خدای تعالی هزار یک نام است و رسول الله را
هزار نام و آنحضرت را انصد نوده نام و بعضی از القاب و کنایی او علیه السلام در اول کتاب مذکور شده
و بعضی القاب او را بترتیب حروف تهجی بیان نموده اند و در هر حرفی القاب بسیار ذکر کرده مثلا در الف امام الاولیا
و در جیم جامع الکمالات و در شین شمس الضحی و در کاف کشاف الکروب و در میم مصباح الدجی و ذکر خوف تطویل نشد و
این ذکر بکردم و در مناقب شهرآشوب و کشف الغمه و اکثر کتب معتبره در بیان فضایل آنحضرت ذکر است که کسی
خواهد آنجا رجوع نماید و از فضایل و کرامات مخصوصه آنحضرت اینکه در روز قیامت حق تعالی او را بخلعتی چند مخصوص گردانیده
که دیگری را نیست اولا آنکه خطیب خوارزمی از ابوهریره و از ابوجعفر طوسی در امالی از روات اهل سنت از ابن عباس
غیر ایشان نیز از علمای طرفین از رسول صلی الله علیه و آله حفظ نموده اند که فرمود در روز قیامت بغیر از چهار کس سوار نخواهد بود
من بر براق و برادرم صالح بر آن ناقه که پی کرده اند و عم من حمزه که شیر خدا است بر ناقه عضبا و برادرم علی ابن ابی طالب بر
ناقه ای از ناقهای بهشت سوار خواهیم بود و در دست علی لوای حمد خواهد بود که از لوای حمد نام باشد و در نزد یکی عرش بطنان
منادی ندا خواهد کرد که لا اله الا الله محمد رسول الله و مردمان خواهند گفت که نیست این مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل و فی روایة
دست مخلع بلکه این صدیق اکبر علی بن ابی طالب است و بعضی از راویان حمزه را ذکر نکرده اند و در روایت حدیث خلافی
نیست و ثانیا آنکه طبری و خوارزمی از اهل سنت باسناد خود از سلمان فارسی که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود در روز
قیامت قبه ای از یاقوت سرخ از برای من بزنند در جانب راست عرش و در میان ما هر دو از برای علی از اولا

پیشانی ایشان بود و بعد از تمامی حدیث فرمود که فاطمتک حبیب بین جبین یعنی پس چه گمان داری به شمائل ایشان که

بهشتی در میان دو دوست باشند و تمامی اینکه دارقطنی و ابونعیم اصفهانی از اهل سنت در احادیث صحیحه خود از انس بن مالک نقل کرده‌اند

که گفت رسول خدا فرمود که در روز قیامت منبری از برای من نصب کنند به بلندی سی میل و یکی از زیر عرش رب العالمین و دیگری

که محمد کجاست و من جواب دهم و مرا گویند بر این منبر ترقی و من نصب کنند به بلندی سی میل و یکی از زیر عرش رب العالمین نصب

کنند و من بر بالای آن قرار گیرم و باز ندا کنند که علی کجاست و چون جواب دهد گویند بر این منبر بالا آی و علی آید و یک پله

از من فروتر قرار گیرد پس جمیع خلایق دانند که محمد سید المرسلین است و علی سید الوصیین است و چون سخن حضرت

رسالت بانجا رسید مردی از انصار مجلس برخاست گفت یا رسول الله کیست که بعد از این ما … علی او دوست …

یا او دشمنی کند پس رسول خدا فرمود ای برادر انصاری دشمن باشد او را از قریش کسی که … از انصار الا یهودی یا

از … ولدی یا … از سایر مردمان الا شقی و در روایت ابن مسعود … از زنان مگر سلقلق یعنی زنی که زنا کار و فاجره

و … باشد و … اند که … چون معاویه و عمرو عاص سلقلق زنی که حیض از راه دیگر

آید مشهور است و در کتب حدیث مذکور که روزی زنی آنحضرت را حرفی ناشایست گفت و آنحضرت با او این لفظ گفت

… گفت مرا از … خبر داد که خدا ای … بر آن مطلع نیست … خود پشیمان شد … حضرت امیر دعا کرد …

سایر زنان باز آمد و … در اثنای مباحث مذکور گذشت آنحضرت قسیم جنت و نار است …

و دیگری بهشت … فمنا … مخالف … رسول فرمود … ابن …

در روز قیامت علی بن ابی طالب خواهد بود و در کتاب شرف المصطفی از … اهل سنت …

ابن عباس که رسول امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب نمود که اما ترضی ان ابراهیم خلیل الله یدعی یوم القیامة

فیقام عن یمین العرش فیکسی ثم تدعی فتکسی یعنی آیا راضی نیستی ای علی که ابراهیم خلیل خدا خوانده خواهد شد در روز

قیامت پس از طرف راست عرش خدا بر پای خواهد ایستاد و او را … پوشانند پس تو …

و خلعت مصطفی پوشانیده خواهی شد بعد از آن … خلعت … راست … شده …

اعزاز و احترام آنحضرت بمنزله … تعالی … جمیع انبیای مرسل چنانچه اکابر علما بیان نموده‌اند …

سیادت او با آدم یعنی اگر بنا از صلب آدم اند … و سیادت از صلب آنحضرت که ان الله اصطفی آدم الاسماء

کلها در شان آدم نازل شده و رسول در شان علی گفت انا مدینة العلم و علی بابها گفت اول کلام آدم

در زبان آمد وقتی بود که عطسه کرد و گفت الحمد لله و چون آنحضرت از مادر متولد شد سجده کرد و الحمد لله بر زبان راند و آدم

درمیان که

درمیان که طایفه مخلوق شده و در میان کعبه بوجود آمد بامر خدا بود و موجب انی جاعل فی الارض خلیفة و او خلیفه رسول

بود و موجب … خلیفتی … و چنانچه در تزویج آدم و حوا در بهشت بود تزویج او و فاطمه علیهما السلام در بهشت شد چنانچه مذکور شده و

آهن … کار سازی خلق با آدم فرستاد که و انزلنا الحدید فیه … و ذوالفقار از برای آنحضرت … بجهت اتمام

کار دین … ملائکه مامور شدند بسجده آدم و رسول خدا آنحضرت گفت در منبر کعبه جای … که …

… و سیادت آنحضرت ادریس نبی علیه السلام اگر چنانچه ادریس … جنت … شد آنحضرت نیز کرد

از طعام … جنت خورد ادریس چون … ادریس شد و من عنده الکتاب در شان آنحضرت

نازل شد و چنانچه ادریس واضع بعضی علوم و واضع خط نیز بود آنحضرت هم واضع علم نحو بود … کلام و دیگر علوم

و سیادت آنحضرت با نوح … شان نوح که یا نوح اهبط بسلام منا وارد شد … در شان او سلام علی آل یس …

در وقت طوفان نوح که صاحب سفینه بود که و حملناه علی ذات الواح … صاحب سفینه نجات … رسول

… مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح … و سیادت او با ابراهیم علیه السلام

در شان او … الی صراط مستقیم و در شان علی و لکل قوم هاد و … سلام علی ابراهیم …

… و چنانچه انه فی الآخرة لمن الصالحین در شان ابراهیم نازل شد و در شان امیرالمؤمنین صالح

المؤمنین نازل … و ابراهیم از قوم خود مفارقت نمود و حق تعالی … و وهبنا له اسحق

و یعقوب و علی علیه السلام از قریش مفارقت نمود … ابراهیم …

الناس … کعبه بنا … اساس اسلام و کعبه را از … تازه ساخت و ابراهیم …

در خانه … کفار بود و علی … ساخت از خانه … و حق تعالی ابراهیم را … آتش …

کردن فرزند و علی … رسول … یعقوب بیت الاحزان بود و آل محمد …

بیت الاحزان شد … یعقوب … پسر … فاطمه …

…

چنانچه … یعقوب … گفت … آنحضرت خود بزبان آمده

یعقوب دوازده پسر بود و بعضی معصوم و بعضی غیر معصوم آنحضرت را نیز … دوازده پسر …

و دوازده امام همه از صلب … معصوم بوده …

سیادت … یوسف علیه السلام … در شان او گفته قال یوسف رب قد آتیتنی من الملک در شان علی

واقع شده که واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا وچنانچه برادران یوسف را چاه بردند وآنحضرت محسود
مردمان بود وبعضی ایشان بستکان او بودند چنانچه یوسف نوح خود نمود حق تعالی ازبهر رسول خود نکاه کرد که انی حفیظ
علیم وانا خیر المنزلین را آنحضرت نیز خود را ستوده ودر خطبة البیان مذکور است واکر یوسف از حق تعالی
ستایش نمود که یطعمون الطعام ویوفون بالنذر وچنانچه یوسف را دزد خواندند وسارق ومعشوق خواندند
آنحضرت را علاقه بیان خدا وخوارج وکافر خواندند وچه موخر داشتند حضرتش نامیدند وچنانچه کرسنکان دنیا
از لقای یوسف سیر شدند کرسنکان آنحضرت از دیدار علی سیری نجات رسیدند اما انبیا وقصص اما موسی آنکه موسی
در کنار صندوق تربیت داد ودر حجره تربیت حبیب الله بود وچنانچه او ابن عمران بود علی آل عمران بود واسم ابی طالب عمران بود
واکر موسی را از شر فرعون ورکوبی حفظ نمودند وعلی را از عقد جهود اژدها در کهواره حکایت نمودند چنانچه موسی
رود نیل را بعصا شکافت تا لشکرش کذشتند بکوی که علی در دست داشت واشاره بجلا کرد وجلالتش شد ودجله
نایاب شد آب از نایابی وکمی وخلق از آتش آب سالم ماند اکر جراد وقمل معجز موسی بود چندان خرابت
وسباع صحرای کوفه معجز علی کردیده واکر بجای موسی بعصا موت جمعی زنده شدند سام بن نوح وچندین کشته
بجای او زنده کی یافتند واکر موسی را خدای تعالی در سی موضع یاد نمود وعلی را در سبعه جا در مصحف مجید یاد
فرمود وچنانچه عصا در دست موسی اژدها شده وکمان نیز در دست او اژدها شده اکر موسی را عصا بود آنحضرت ذوالفقار
داشت چنانچه از شعیب بموسی رسیده بود ذوالفقار را نیز رسول الله بعلی علیه السلام نمود واکر موسی بکوه طور آمد آنکه
کتف رسول مرتبه یافت اکر موسی شبیر وشبر داشت علی حسن وحسین داشت چنانچه ولادت موسی در اولاد هارون بود
ولایت محمد در اولاد علی قرار یافت چنانچه موسی سنکی از سر چاه برداشت که چهل کس آن سنک را برداشته وده تن
که بدین رسید که سنک آن شعیب را آب داد علی نیز سنکی از سر چاه برداشت در راه صفین که بسیار کس از برکندن
آن عاجز بودند از جای خود وسپاه ولشکرش را آب داد اینکه چنانچه در چندین موضع رسول فرمود انت منی بمنزلة هارون من
موسی ومردمان علی را او بستایند استثنا چنانچه اصحاب او را چنانچه منزلت هیچکس نزد موسی چون منزلت هارون
بود منزلت هیچ احدی نزد رسول الله بمنزلة علی نرسیده وهارون خلیفه موسی بود وعلی خلیفه محمد چنانچه هارون بعد موسی
حب خود را آورده او را اختیار کرد رسول خدا اهل الله علی را اختیار کرده وعاجز بود واول شخصی که تصدیق موسی کرد هارون
بود واول کسی که تصدیق رسول الله کرد علی بود وچنانچه هارون را حق تعالی پیراهن حیا پوشانید تا آن پیراهن در بر او بود از جمیع
بلایا ایمن می داشت وعلی را نیز پیراهن ایمن پوشانیده رسول خدا در حق او گفت آیا سپاس که بعد از من با کسی

قاسطین

وقاسطین ومارقین جهاد کرده باشی ورامان خواهی بود وما مساوات در باره یوشع بن نون آنکه چنانچه آفتاب از برای یوشع برکشت
از برای یوشع برکشت آنحضرت نیز مراجعت کرد وچنانچه یوشع وصی موسی بود واو وصی رسول بود ورسول در حق او
فرموده انت منی بمنزلة یوشع من موسی چنانچه کفته بود بمنزلة هارون من موسی وپیامبر ایوب نبی
آنکه چنانچه حق تعالی درشان ایوب فرموده انا وجدناه صابرا ودر حق آنحضرت الذین اذا اصابتهم مصیبة
فی البأساء والضراء وچنانچه حق جل وعلا ودر صبر او فرموده علیه السلام فرموده که فی البأساء والضراء وحین
البأس آنکه چنانچه هود ذکر او در قرآن مجید در بیست وشش موضع نموده ذکر علی بعد از آنکه مذکور شد با چهل ویک
ویونس ودیکر انبیا علیهم السلام آنکه چنانچه ایشان در محنتها وبلاها صبر نمودند واز حق تعالی غافل نشدند علی نیز بدان محنتها و
آزارها که از قوم دید شکیبا صبر نمود وتحمل ورزید وطرفة العین از یاد حق غافل نبود وچنانچه یونس را انواع عذاب
مبتلا ساخته علی نیز از دشمنان انواع اهانت وآزار رسید وباچندین طایفه جنگ کردن بر آنحضرت لازم شد
وآزار او تا جنگ کشت از آنحضرت نیز استضعاف آن نمی نمود که حق تعالی دشمنان چه بسی را بآتش وبنا هلاک کرده دشمنان
آنحضرت را بآتش دوزخ وعده داد واکر یونس از قوم مفارقت نمود در حال غضب کرد ذوالنون او در شکم ماهی آنحضرت
بجاه وبیرون رفت اکر از برای او درخت کدو رویانید علی را از فواکه بهشت خورانیدند واکر او را رسول هرکس
مجرد ساخته کرد واز سلک الی الائمة الصفا ونیز علی را از فواکه بهشت خورانیده واکر او رسول صد هزار کس وبیشتر
ساخته اما بن وانس کردند واکر او در مکان عبادت خدا کرد که قبل از آن کسی در آنجا عبادت قیام ننموده بود
علی در مقام تولد یافت که بعد از کسی این شرف ننموده ونخواهد بود وذکریا را بشارت یحیی دادند در محراب علی
را بشارت حسن وحسین دادند در مسجد رسول الله وچنانچه ذکریا ویحیی مرده ودر مرتبه بلند شهادت نصیب کشت آنحضرت
ودر باحسنین او علیهم السلام بجا طریق بمرتبه شهادت نصیب کشت تا یزکره اینند وذکریا در غفلتی بود وکفیل
امور مریم وآنحضرت متفق است ولاکن بجهات فاطمه وامامت دولت آنحضرت باداود وسلیمان علیه السلام
آنکه حق تعالی درشان داود علیه السلام فرموده بقیة من آل موسی وهارون ودر حق علی واولاد بقیة الله خیر لکم
نازل ساخته ودر حق داود واتیناه الحکم وفصل الخطاب ودرشان علی عنده العلم الکتاب فرموده وداود که بنیت
انبیا بود وعلی سید اولیا وداود چون در کنار نهر فلسطین رسید فرمود که هرکه از این آب بخورد از من نیست
وجمع قلیلی ماندند که از آن نخوردند چنانچه حق تعالی فرموده وخبر داده فشربوا منه الا قلیلا پس داود فرمود
هرکاه اطاعت من در شرب آب نکردند در امور حرب کی خواهند کرد از قوم جدا شده سیصد وسیزده کس را وماندند

از خواست داود کس چنین توهم علی اعدا رسول آمده گرفت به وقت نوبت کنم آنحضرت فرمود اگر راست میگوئی سوره در پی
من بیکند فرزند نیخ با مرتراشیده نزد من آید و بیخ بیان صفت عبدالله کس را و چنانچه قصه هلاک داود داشت تو نجات
او را بحث داده هلاک ساخت و ملک بر او قرار گرفت دشمنان علی علیه السلام نیز اسپید کرده استیصال ساخته از اولاد او کسی
بر روی زمین نگذارند و خلق خدا حاکم باشند خدای تعالی بقدرت کامله نسل ایشان تمام را از روی زمین برانداخت و الات
را در اولاد او قرار داده عالم را از ایشان مملو ساخت یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره
هرچه خواهی نه چنان میشود   هرچه خدا خواست آنچنان میشود   سلیمان خاتم را از حق تعالی درخواست از برای ملک
سؤال و علی آن خاتم را در راه خدا داده و از جهة رضای الهی سائل را سلیمان سؤال کننده بود و او عطا نماینده سلیمان مناجات
کرد که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب خدایا این ملکی عطا کن که بدیگری عطا نکرده باشی و علی
بطعام دنیا خطاب نمود یا صفراء یا بیضاء غری غیری یعنی ای زرد و سفید ای طلا و نقره غیر مرا فریب ده که رجعت
تمام مرا از راه نمیتوانند برد و سلیمان را بسؤال ملک داده اند که بدیگری عطا نشده بود و لیکن فانی و علی بی سؤال ملک باقی
و انت فجعلناه هباء منثورا از آن معجزات و نعیما و ملکا کبیرا برین شعر و سلیمان بلقیس را تزویج نمود بنت
و علی فاطمه را که دختر رسول است بلغت چنانچه در اشعار بحق او امی نماز سلیمان در وقع شد از برای علی نیز بظهور رسیده است
او بنا لح پیغمبر که از برای او یک ناقه از کوه سنگ برآمد از برای علی هشتاد ناقه از تل ریگ پیدا کرده و از خلق او را
نامید حق تعالی علی را صالح المؤمنین خوانده و از نجا که از دشمنان و معاندان کشته شده هردو شریک بودند که ناقه
او را پی کردند پس این واقع نموده است سیادت او باعیسی آنکه حق تعالی عیسی را روحانی خلق گردانیده بود بموجب فنفخنا
فیه من روحنا علی هم مخلوق از نورانیت چنانچه رسول خدا از آن خبر داده که خلقت انا
و علی من نور واحد و تولد او در بیت المقدس محل عبادت معتبران مقرر بود فانتبذت به مکانا قصیا
ولادت علی علیه السلام در خانه کعبه شده شاعری گفته   طواف خانه کعبه از آن شد بر همه واجب   که آنجا
در وجود آمد علی ابن ابی طالب   و عیسی در شکم مادر با مادر تکلم مینمود و از علی نیز همچنین روایت وقوع یافته و عیسی
در پیش اسپ اول سخن گفت و علی در روز تولد با رسول خدا چنانچه گذشت تکلم نموده و عیسی در صبی دعوت نبوت
نموده و امامت امیرالمؤمنین هم در سن سی سال بود زیادتی و کمی از برای عیسی مایده از آسمان نزول یافت
و از جهت او از مایده بهشت آورده و ورث از عیسی و علم الکتاب آمده و در حق او و من عنده علم الکتاب
نصیب او کتب و صحف همه بر علی منسوب و عیسی احیای اموات مینمود چنانچه گفت و احیی الموتی باذن الله و علی

اصحاب کهف

واصحاب کهف و سیارین را زنده گردانید و عیسی فرمود تا زنده باشم زکوة میدهم و برادر واجب نمود زکوة داده و آیه انما
ولیکم الله در این باب نازل شده و عیسی با آنکه علمی داشته باشد روزی که مادر او را به مکتب برد تورات را
بعلم خواند علی نیز با علم قرائت نمود و صحف و توریت را بی سواد آنکه گذشت چنانچه او از غیب خبر میداد از علی
نیز کرامات واقع شد چنانچه در دفتر عیسی مشهور است چون از رسول الله پرسیدند که ... ترین و فقیرترین فقرا کیست
فرمود این عم من و وصی من و برادر و چنانچه در عیسی اختلاف شده بعضی بیگانه خدا است و بعضی پسر و روح خدا ... شد
چنانچه خود نیز گفت انا عبد الله علی را نیز بطریق که گذشت ایجاد مختلف نام برده اند امامیاو انتش از رسول الله که حق
حق تعالی آن تصرف در او در شب معراج امام انبیا گردانید و علی را در روز غدیر امام اوصیا قرار داده و رسول او بر براق سوار
ساخته اند و علی را بر دوش نبی نهاده و عیسی را رئوف و رحیم یاد نموده و علی را المیزان صدق علی و حق تعالی نبی را
خوانده که یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و علی را بخود نسبت داده که اتممت علیکم نعمتی و علامت نبوت در کتف آنحضرت بود
و نشانه شجاعت در پا بعد علی و چنانچه رسول کافه و خلایق خلایق بود علی امام جمیع امت ساخته حضرت
رسالت فرمود نصرت بالرعب یعنی یاری کرده شدم بترس و خوفی که حق تعالی از من در دل کفار می اندازد
و خطاب بعلی نموده و فرمود ... یعنی آن ترس که گفت از رسول الله شنیدم که گفت
انا خاتم الانبیا و انت یا علی خاتم الاوصیا از ابن عباس نقل کرده اند که گفت رسول الله فرمود مرا پنج چیز داده اند و علی را
نیز پنج امر عطا نموده اند مرا جوامع علم و علی را جوامع کلم و مرا نبی کرده اند و او را وصی و مرا کوثر داده اند و او را سلسبیل
و مرا وحی عطا شده و او را الهام و مرا باسمان برده اند و در شب اسری در علی درهای آسمان مفتوح شده الخ
در شرف النبی مذکور است که رسول الله گفت یا علی ترا سه چیز داده اند که مرا مثل آنها نیست به تو مثل من پدر زن
چون فاطمه زوجه و حسنین فرزندان داری و مرا اینها نیست و حدیثی که احمد بن حنبل از ابن عباس و دیلمی از انس
روایت کرده اند که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه
والی موسی فی بطشه والی سلیمان فی ... والی داود فی قوته والی یوسف فی جماله
و یحیی فی زهده والی عیسی فی ... والی محمد فی کماله فلینظر الی علی ابن ابی طالب علیه السلام قبل از این
نیز مذکور گشته آنچه خوانی هر دو را که تو همتا داری در انبیا و اوصیا مناسب است و علی آنچه کمالات ولایت
بکمال قرب و منزلت آنحضرت در درگاه الهی و آورده حکایت سخن گفتن با آفتاب ... و مخالفت و مراجعت
آفتاب ... شده اند و از آنجمله کتاب روضة الاحباب و مجموع الرایق و مناقب خوارزمی مذکور است بطریق مختلفه از این

ابن عباس رضی الله عنه که سعید بن جبیر گوید که بخدمت ابن عباس رفتیم و بعد از رسم سلام و مرحبا نقل سخنان از هر کس
و هر جا میکردیم من گفتم ای پسر عم رسول خدا آمده ام که سوال کنم از شما از فضائل علی ابن ابی طالب و اختلافی که مردمان
در باب او دارند و از اختلافی که در شان او واقع است پس ابن عباس گفت آمده که سوال از بهترین خلایق
که بعد از محمد که نبی الله است آمده که سوال از مردی کنی که او را هزار منقبت و یک منقبت است آمده که سوال کنی از
وصی رسول الله و وزیر او و خلیفه او و صاحب حوض او و صاحب لوای او و صاحب شفاعت در روز قیامت بخدای
که روح ابن عباس در دست اوست [illegible] یکی فضیلت اوست که اگر دریاهای دنیا همه مداد گردد و درختهای
که در کل دنیاست قلم شود و هر که در دنیاست از آدمیان و جنیان همه نویسنده باشند و از روزی که حق تعالی دنیا را
آفریده است تا امروز که روز آخر دنیا باشد این کاتبان مذکور مناقب علی ابن ابی طالب و فضایل او را ای سعید
نتوانند شمرد [illegible] آنحضرت که راست کرده از مفاخر و مناقب و فواضل او نتوانند نوشت و نخواهند شد
چون پرسیدی یکی از آنچه دیده ام از برای تو نقل کنم چون حق تعالی که ظفر داد بخیبر رسول خدا و فتح نمود و از کفار مردان
آدم هشت هزار مرد بودیم چون شام شد مردمان به فرار رسیدند چون صبح شد رسول خدا فرمود که
[illegible] قبیله [illegible] شوید چون بوقت آمدن آفتاب شد خطاب بعلی علیه السلام کرد که یا علی قم وانظر که
عز وجل کلم الشمس اذا طلعت یعنی ای علی برخیز [illegible] بعزت و منزلت خود در نزد الله تعالی آفتاب که
روشنترین آیتی است از آیات قدرت او و عظیم‌ترین مخلوقی است [illegible] با او تکلم کن که هنگام طلوع اوست و الله
ای سعید که من [illegible] هزار مرد بودیم [illegible] علی ابن ابی طالب [illegible] برخیز [illegible]
خطاب آفتاب علی علیه السلام [illegible] و گفت پس چون آفتاب برآمد دیدیم برخاست
علی علیه السلام و روی با آفتاب کرده و گفت السلام علیک ایها العبد الدائب فی طاعة ربه یعنی سلام و درود بر تو ای بنده
که [illegible] در طاعت عبادت پروردگار خود [illegible] پس جواب داد او را آفتاب چنانچه جمیع مردمان بشنیدند
بکلامی فصیح بلیغ و گفت السلام علیک یا اخا رسول الله و وصیه و حجة الله علی خلقه یعنی سلام بر تو باد ای برادر رسول
خدا و وصی و جانشین او و حجت الهی و دلیل و رهنمای حق تعالی بر همه بندگان او از جن و انس چون علی علیه السلام این
کلمات را از آن مظهر نور ایزدی شنید بسجده افتاده سجده شکر الهی تقدیم رسانید و سجده طولانی نمود
[illegible] که دیدیم رسول خدا را که برخاست و آمد سر علی را از زمین [illegible]
او پاک میکرد و دست مبارک بروی او میمالید و میگفت قم حبیبی فقد بکوا اهل السماء من بکائک [illegible]

عز وجل با ملایکه [illegible] یعنی برخیز ای دوست من [illegible] اهل آسمانها از این گریه کرده
و مباهات کرده [illegible] حضرت [illegible] ابن عباس در فراق آنحضرت
گریان شد و حضار نیز گریستند و سعید بن جبیر او را دعا کرده رخصت طلبید و از جمله قرب منزلت آنحضرت نزد خدا و رسول
آنکه در غزای همراه پیغمبر جبرئیل و میکائیل با هر دو [illegible] و عوض جهاد نمایند [illegible] در غنیمت شریک باشند و از
ثواب جهاد بی بهره نمانند و اگر بغزای [illegible] جبرئیل و میکائیل در وقت او [illegible] و اگر او [illegible] مشغول بکاری میبود
ملایکه امداد و معاونت [illegible] چنانچه از ابو هریره منقول است که گفت در خدمت رسول به غزای رفتیم و در آن غزا
علی را در مدینه بر سر اهل و عیال گذاشته بود و چون فتح شد و غنیمت برگشتیم [illegible] رسید و علی
[illegible] یا رسول الله بعلی [illegible] و او در مدینه بود پس رسول خدا فرمود
ای جمع مسلمانان شما را قسم میدهم بخدا و رسول که در اثنای جنگ سواری از جانب دست راست بر کفار
حمله کرد و لشکر کفار را پراکنده نمود و بعد از آن نزد من نیامد و با من سخن نکرد همه او را دیدید گفتند
بلی یا رسول الله همه دیدیم فرمود آن جبرئیل بود وقتی که آمد گفت سهم من تعلق بعلی دارد و همچنین [illegible]
که سواری از جانب دست چپ بر کفار حمله کرد و لشکر دشمن را متفرق ساخت و نزد من نیامد و با من سخن
[illegible] گفتند بلی یا رسول الله فرمود که آن میکائیل بود و چون نزد من آمد گفت سهم من تعلق بعلی دارد [illegible] که روح من
در دست اوست [illegible] جبرئیل و میکائیل را اطلاع [illegible] پس [illegible] حضار مجلس جمیعا [illegible]
رسول تکبیر گفتند و چنانچه صاحب کشف الغمه از مصنف کتاب کفایة الطالب نقل نموده که او از [illegible]
و او از عبدالله بن مسعود روایت کرده گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ما بعثت علیا فی سریة الا رایت جبرئیل
عن یمینه و میکائیل را از جانب چپ او دیدیم و ابری که سایه بر سر او افکنده بود تا وقتی که حق تعالی او را فتح و نصرت
روزی نموده و چنانچه در مناقب خوارزمی مسطور است و از سلمان فارسی منقول که رسول خدا امیرالمومنین
علیه السلام [illegible] و آنحضرت در خانه بود و دست [illegible] که در خانه او [illegible] آمد [illegible]
حرکت است [illegible] و از آن [illegible] بخدمت حضرت رسالت [illegible]
[illegible] فرمود که این تعجب [illegible] حق تعالی [illegible] علی [illegible]
معاونت میکرده باشند [illegible] ملایکه [illegible] ابو نواس شاعر [illegible] گفته [illegible] نظم
چرا مدح [illegible] امام رضا علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible] گفت [illegible]

انا لا استطیع مدح امام   کان جبرئیل خادماً لابه   یعنی من مدح کسی که جبرئیل امین خادم [illegible]
بوده باشد چون کنم و در مدح او چه توانم گفت و ایضا در کشف الغمه نقل کرده است که عمر بن عبد العزیز رسانید
که جمعی از شان مرتضی علی نقصان میکردند بعد از آنکه حداقی دعوت رسالت پناهی اکمال آورده از فضایل
امیر المومنین را بیان نموده گفت که مالک ابن اوس غفاری از ام سلمه روایت نموده که گفت رسول خدا در خانه من بود
که جبرئیل با او نازل شده و با او حدیث میکرد و من میدیدم که رسول الله تبسم میکرد و میخندید چون از وحی فارغ
شد از آنحضرت پرسیدم که یا رسول الله چه چیز شما را بخنده آورد فرمود که جبرئیل گفت که گذشتم بر علی که شتران خود
در چراگاه سر داده و خوابیده و پای مبارکش برهنه شده من او را بوسیدم و بوسیدی ایمان او بر اینکس تبسم
و هرگاه جبرئیل کسی را امینت کند شیا کا عنا نمیرسد که در باب او حرف زنند حاصل کلام در اینجا اینست که آنچه از مناقب
و مفاخر آنحضرت در این کتاب و تخصیص در این باب مرقوم شده نسبت آنچه از ان مظهر عجایب و مظهر
غرایب در مدت شصت و سال که عمر شریف آنحضرت بوده چون قطره ایست در دریا بلکه جزئی ست از مناقب
آنحضرت [illegible] آنچنانکه از خلیل نحوی مشهور است که از او پرسیدند که در باب علی چه میگوئی گفت
در باب شخصی چه توانم گفت که دوستان از خوف اعدا اظهار مناقب او نتوانستند نمود و دشمنان از روی حسد
نتوانستند پنهان داشتن و معهذا مخالفین او مآثر و مفاخر او پر شده و فی اینست که چنین دوستان در
ذکر مدح و منقبت او رطب اللسان باشند بلکه دشمنان نیز در ذکر محامد او بتقصیر از خود راضی نشده و مقدور الحال
نظما و نثرا در ذکر محاسن آنحضرت میکوشیدند چنانچه قاضی میر حسین میبدی که سنی است در شرح دیوان مرتضوی مذهب ما
باقصی الغایه رسانیده و لمک رباعی او در مدح حضرت امیر علیه السلام   از مهر علی کسی که یابد عرفان



پیش همه دم نفس کند بر دل و جان   این نکته طرفه بین که از باب کمال   این جمله بنات آمنش الایمان   و ما اطال [illegible]
اگرچه میر نور الله مرقده در کتاب مستطاب مجالس المومنین دست و پای بسیار زده که او را در مذهب [illegible] نقل
کند اما ظاهرا [illegible] مذهب است این رباعی در مدح آنحضرت بر زبانش آمده   خورشید کمالست
نبی ماه علی   اسلام محمد است و ایمانست علی   گر بینه برین سخن میطلبی   بنگر ز نبات بهسات علی
و در رباعی مدح دیگر چون تخلص فانی بوده گفته است   فانی الغنت [illegible]   [illegible]
بیانش معدود   بنگر که علیست فاعل [illegible]   از قال [illegible] صاحب فصول [illegible] خوارزمی
حنفی و صاحب کشف الغمه کما اعتقاد اکثر علمای سنی است در کتاب خود اندکی از مناقب آنحضرت بیان

نکرده‌اند و توسن مدح را بجولانگاه کریم نیامده [illegible] که یکی از ایشان توانند رسید و بسیاری از انها درین رساله مسطور است لیکن
اشعرت [illegible] الاعدای اگرچه مکرر شود [illegible] و هرگاه رسول خدا در خطاب آنحضرت گوید یا علی [illegible] چنانکه
ومن [illegible] پس دیگران چه توانند شناخت و در مدح او چه توانند گفت و کسی که مداح او مرحوب رب العالمین
و سید المرسلین و جبرئیل امین باشد و فصحا و بلغا و عرفا و علما در ادای حمد و مدح او بعجز معترف باشند من
کج مج زبان شکسته قلم ناقص بیان از کرامات و معجزات و مناقب و مفاخر حیدریه باشم آنچه شنیده و دیده بیان
کنم که این و امثال آن [illegible] لیکن از عالم آن پیرزنی که در روز بازار یوسف دو کلافه که
داشت و بهوس خریداری یوسف کمر امید بر میان بسته و پا در آن میدان نهاده بود و مولانا جامی در کتاب
یوسف زلیخا قصه آن پیرزن را بنظم در آورده   چو یوسف شد بخوبی گرم بازار   شدندش مصریان یکسر
خریدار   بهر چیزی که هر کس دست میداشت   در آن بازار بیع او هوس داشت   شنیدم کز غمش زالی
بر آشفت   تنیده ریسمانی چند میگفت   همین بس که چون بینند کاسد قماشم   که در سلک خریدارانش باشم
در آرزوی اینکه در سلک مداحان آنحضرت داخل باشم [illegible] که مذکور و مسطور شد اکتفا نموده
امیدواری بدرگاه الهی نجات اخروی [illegible] نویسندگان و خوانندگان و شنوندگان که مشتاق شنیدن مناقب
آنحضرت باشند ثواب جزیل و اجر عظیم رسیده [illegible] که این درخت آرزو [illegible]
جمع و تالیف ناقص بسبب سهوی یا غلطی باعث زیادتی گناه و موجب تضعیف [illegible]
ترحم کرده [illegible] احوال [illegible]   شکل [illegible] نماز ریائی ماست   [illegible] قضایا و احکامی که از آنحضرت
بظهور آمده بموجب احادیث که اهل سنت نقل کرده‌اند و اعتراف بآن نموده‌اند و کلی از انجمله حیفی است که
در کشف الغمه [illegible] الدین محمد شحنی نقل کرده که او [illegible] خود از ابن عباس روایت نموده که لقد اعطی علی ابن ابی طالب
تسعة اعشار العلم و ایم الله لقد شارکم فی العشر العاشر یعنی بتحقیق که عطا کرده شده است بعلی ابن ابی طالب نه
جزو از علم از ده جزو [illegible] که حق تعالی از برای جمیع خلقان آفریده و بعد از قسمت کار در یک جزو با دیگران شرکت
و احکام قضایای آنحضرت [illegible] انست که در زمان رسول و در حین حیات آنسرور بوده و یا در وقت حکومت
خلفای ثلثه یا در حالت خلافت خود [illegible] در حیات رسول الله حجت [illegible] بر اینست ظاهر شود که غیر از او کسی را استحقاق
نیابت و جانشینی [illegible] حکم [illegible] ابو بکر نیز بوده و اما در زمان رسول خلافت خلفا چون هر یک از ایشان
[illegible] بوده [illegible] آنحضرت [illegible] کرده [illegible] قضایا و احکام [illegible]

کرده‌اند

بآنحضرت رجوع میشد واقیلونی ابوبکر و لولا علی لهلک عمر مشهور است علمای اهل سنت در عقاید
در موضع نوشته‌اند که عمر این لفظ تکلم نمود و یکی از علمای امامیه سبب را نوشته و عقاید در موضع را شمرده و وقت
و مقام در موضع و محل واقعه را بیان کرده و صاحب کشف الغمه عبارتی بغیر از این هم از او نقل کرده و از سعید بن مسیب
روایت نموده که گفت حاضر بودم که مشکلی در خلافت عمر رسید او از حل آن عاجز شد چون حلال مشکلات یعنی
امیرالمؤمنین حل آن مشکل نمود عمر گفت اللهم لا تبقنی لمعضلة لیس لها ابن ابی طالب یعنی
بار الها مرا زنده مگذار در آن وقت که واقعه مشکلی روی نموده باشد و در آن حال علی ابن ابی طالب غایب باشد که حل آن مشکل و
رفع آن واقعه بکند و صاحب کشف الغمه ابو مؤید خوارزمی در مناقب حدیثی از اینها عجیب تر نقل نموده و او از
خالد بن محمد ضبی نقل کرده است که گفت عمر بن خطاب روزی بر منبر بود و خطبه او استماع نمودم میگفت لو صرفناکم
عما تعرفون الی ما تنکرون ما کنتم صانعین قال فارم ثلاثا فقام الیه علی علیه السلام وقال اذا کنا نستتیبک فان
تبت قبلناک وقال عمر ان لم قال نضرب الذی فیه عیناک فقال الحمد لله الذی جعل فی هذه الامة من اذا اعوججنا
اقام اودنا یعنی اگر برگردانم شما را از آنچه شناخته اید و دانسته اید که دین اسلام است بسوی
آن چیزی که منکر آنید و از آن برگشته اید که کفر و بت پرستی است یعنی اگر شما را از اسلام بکفر اصلی برگردانم
چه خواهید گفت مردمان در جواب او ساکت شدند و هیچکس هیچ نگفت و چون دید که هیچکس جواب نداد
این حرف را مکرر نمود پس مرتضی علی در گوشه مسجد نماز میکرد از گفتگوی او بیتاب شد و برخاست و گفت آن خواهیم
کرد که چون اراده این عمل کرده ترا توبه خواهیم فرمود اگر توبه کنی از تو قبول خواهیم نمود و چون از کفر باسلام آمده
بود و مرتد فطری اگر توبه کند قبول میکنند پس عمر گفت اگر توبه نکنم چه میکنید فرمود اگر توبه نکنی گردنت را خواهیم
زد و چون از حضرت امیر این سخن بشنید و خوش را فهمید حسن ادب ایشان بر او بر کلام گیری زده گفت حمد مر خدا را
که در این امت کسی را مقرر داشته و منصوب کرده که هرگاه ما براه کج افتیم براه راست دلالت میکند و کجیهای ما را
راست بکند و صاحب کشف الغمه بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده نوشته است که و هو عجیب و فیه حجة لطالب
لمن تأمله یعنی این حدیث صحیح و این جواب و سوال ترغیب است برای کسی که تأمل کند ظاهر میشود و آنچه ظاهر کرده شده
بیان کرده است این باشد که عمر را فکر برگشتن از دین بوده و در مقام سنجیدن استادان در این استفسار میکرده که
به بیند از اصحاب کسی موافقت او میکنند و این هوس دیگران را نیز هست یا نه چون از کسی جواب نشنید و اگر
متصدی جواب شد عقل جواب داد و بر در شکر حمد و ثنا را با این حد از خود راضی نمود و هرگاه در نشان

خلافت

خلافت دیگران حاکم شرع و قاضی دین و مفتی مسایل آنحضرت باشد و در زمانی که خلافت ظاهری با او باشد یقین که قضایا
و احکام با او رجوع خواهد شد چه در هیچ حال غیر از رسول خدا از او اعلی نبوده و ابوالمؤید خوارزمی از ابو درداء نقل نموده
که گفت العلماء ثلثة رجل بالشام و رجل بالکوفة و رجل بالمدینة فالذی بالشام یسال الذی بالکوفة و هو یسال عن الذی
بالمدینة و هو لا یسئل احدا یعنی علمای دین اسلام که از همه اعلم و دانا ترند منحصر به کس اند یکی آنست که در شام ساکن شده
و مراد او از آن خودش بود دویم شخصی که در کوفه می باشد یعنی عبدالله بن مسعود چه او از همه فقیه تر بود و سیم کسی
است که در مدینه بسر میبرد و مقصودش از او امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از آن گفت من مسایل که در شام
از عبدالله بن مسعود میپرسیم چون عبدالله بن مسعود را مشکلی افتاده حل آن نمیتواند کرد از علی طلب حل آن
میکند و امیرالمؤمنین را بکسی احتیاج نمی افتد و چیزی بر او مشکل نمیشود که از دیگری سوالش باید نمود و ایضا ابوالمؤید در
مناقب ذکر کرده که کسی از عطا که اعلم و افقه زمان خود بود پرسید که اکان فی اصحاب محمد اعلم من علی بن ابی طالب
قال لا والله لا اعلم یعنی آیا در اصحاب محمد کسی عالمتر از علی بود گفت نبود بخدا قسم است و من یقین
میدانم که هیچ احدی دانا تر از او نبوده و همان ابوالمؤید در مناقب خود بسند صحیح از عایشه نقل نموده که از همین سوال
کرده‌اند او گفت که علی اعلم الناس بالسنة یعنی علی اعلم الناس و دانا ترین مردمان است بحدیث حضرت رسول
و سنت و عایشه اگرچه دشمن ترین خلقان بود بآنحضرت اما در مقام الحق بود بر زبانش جاری شده و تر سنت
تخمین نقل نموده که اقیلونی فی [illegible] گفت این لولا علی و آنچه در زمان حضرت رسالت پناه واقع شده دلالت و کثرت
قرائن مسطور است بخلاف آنکه در عین حکومت خلفا شده که شاید بجهة خوش آمدن ایشان [illegible] یعنی را
راه یافته باشد و از جمله قضایا قضیه ایست که در تفسیر یوسف بن قطان از سفیان ثوری از سدی نقل شده که گفت
عمر بن خطاب بودم که کعب بن اشرف و حیی ابن اخطب با کعب بن سیف که هر سه از رؤسای یهود بودند آمدند و از
عمر پرسیدند که در کتاب شما یعنی قرآن واقعست که جنة عرضها السموات والارض هرگاه یک بهشت بعرض
چون هفت آسمان و زمینها باشد پس همه بهشتها در روز قیامت در کجا خواهد بود و عمر ساعتی تأمل کرده
بعد از آن گفت نمیدانم و این سخن بود نه که علی علیه السلام در آن مجلس داخل شده بود آن بار دیگر مسئله خود را اعاده
نمودند پس از ایشان پرسید که مرا خبر دهید که چون شب میشود روز در کجا می باشد و روز میشود مکان شب کجاست
و چون [illegible] گفتند در علم الهی فرمود که بهشتها هم در علم الهی خواهد بود پس علی علیه السلام بخدمت رسول
الله ما جرا را نقل نموده و آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون حدیث دیگر ابو داود در سنن احمد

جمیل از فضائل صحابه و ابوبکر بن مردویه در کتاب خود و بجز این طریق از زید بن ارقم نقل کرده اند که او در خدمت رسول الله
نقل کرده که در یمن در مجلس علی بودم که سه کس بخدمت آمده در سر پسری دعوی داشتند و چون قریب العهد باسلام
بودند و قبح بعضی امور فقهی ندانسته گمان کرده اند که کنیزی را باشتراک میتوان داشت و کنیز را در میان حلال شده
و پسری آورده و بر سر او منازعت مینمودند و علی بقرعه قرار داده و بنام یکی از ایشان بر آمده و فرزند را ملحق
ساخت و او را بر آن دو کس دیگر ثلث قیمت فرزند بر تقدیر بندگی که نصیب ایشان
باشد [illegible] نمود که بعد از این اگر بدانم که ایشان [illegible] که منش بر شما ظاهر شده اقدام [illegible] نموده اید حد
بلیغ خواهیم کرد و چون خبر بحضرت رسالت پناه رسید فرمود که حمد مر خدایرا که در میان ما اهل بیت شخصی
نصب کرده که حکم میکند بر سنت و طریقت داود علیه السلام حکم بر آن مقرر شده و در قضیه دیگر که انجام نبوده
فرمود اگر جمعی [illegible] دیوار یا مانند [illegible] یکی افتاده و دیگری [illegible] و از هر طرف طفلی باشد بوده [illegible]
از [illegible] و [illegible] کرده آنحضرت میان هر دو فرقه [illegible] آزادی بر یکی و بندگی بر دیگری افتاده حضرت
رسالت پناه شنیده آن حکم را امضا فرمود و قضیه دیگر که در کتب فریقین مذکور و مسطور است اینکه [illegible]
بحضرت نیز در رسول آوردند [illegible] ازین یک [illegible] از آن دیگری را کشته بود حضرت رسالت پناه
فرمود نیز ابوبکر [illegible] تا میان شما حکم کند و چون نیز او رفتند گفت [illegible] رسول خدا را گذاشته از من
قضا میطلبند [illegible] رسول فرموده بعد از تامل بسیار گفت [illegible] لا شیئ علی ربها یعنی [illegible] زبانی
[illegible] کشته است و حیوان مکلف نیست بر صاحب چیزی لازم نمی آید [illegible] بخدمت رسول [illegible] حکم
او را معروض داشتند فرمود نیز عمر [illegible] چون بخدمت خلیفه دوم آمدند [illegible] رسیدند [illegible]
[illegible] از هر یک پرسید [illegible] خلیفه اول مطلع گشت گفت [illegible] رای من الا رای ابی بکر [illegible] حکم [illegible]
بخدمت رسول مراجعت نموده بعرض اقدس نبوی رسانیدند فرمود بخدمت امام بحق و وصی مطلق رو آورند
فرمود اگر گاو از جای محل خود داشته بجایگاه خر رفته و خر را کشته قیمت خر را باید که صاحب گاو بدهد و اگر خر
خود بجایگاه گاو رفته چیزی نیست چون خبر به رسول بردند فرمود [illegible] حکم کرده است در میان [illegible]
[illegible] فرموده الحمد لله که در میان ما اهل بیت حکم کننده بطریق داود و [illegible] علیه السلام هست و بروایت بعضی اهل سنت
این قضیه نیز از آنحضرت در یمن [illegible] شده العلم عند الله قضیه دیگر که از جمله حکمهاییست که از آنحضرت در
یمن بظهور آمده و در کلینی از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده [illegible] که کوری از برای [illegible] کنند

بوده و شیر

بوده و شیر قوی هیکل در آنجا افتاده خلق بنظاره آن جمع شده و یکی از تماشا بازی یا لغزیده دست به دیگری زد و او از هول جان
دست بثالثی زده و سیم بچهارمی چسبیده و هر چهار در آن گور افتادند و شیر گرسنه خشم آلود همه را هلاک کرد و اولیای مقتولان
در هم افتاده خونریزی آغاز شد و فتنه عظیم روی نمود خبر بآنحضرت رسید قوم را طلب نموده فرمود که صبر کنید تا من در میان شما
حکم کنم پس گفت دیه بدهند که مرد اول فریسه و طعمه شیر بود و چون دست بدیگری زده باید که اهل او ثلث دیت با اهل شخص دوم بدهند
و مرد دوم را نیز ثلث دیت بوده سیم رسانند و اولیای سیمین تمام دیت چهارمین [illegible] بعضی راضی شدند
و بعضی مرافعه را بحضرت رسالت پناه بردند و چون پس در [illegible] قصه اجماعی شنیدند فرمود که
که ابو الحسن حکم کرده است موافق حکمیست که حق تعالی بر عرش ثبت نموده و در بالای عرش فرموده الحمد لله که در میان اهل
من شخصی هست که بر سنن داود حکم مینماید قضیه دیگر ابو عبیده در کتاب غریب الحدیث و ابن حمدی در
در کتاب [illegible] الابصار و ابن شهر آشوب از شیعیان در مناقب و ملا حسن سبزواری در مناهج نقل کرده اند که
سه دختر با یکدیگر ببازی مشغول بودند یکی بر دوش دیگری سوار شده و همین سر انگشت بر پهلوی بر دارنده زد و او بجست
سوار را بر زمین زده گردنش بشکست و [illegible] نیز امیر المومنین بردند فرمود دیت مقتول سه حصه میشود یک ثلث که
دختریست که کشته شده ساقط است چه خود بر دوش آن دیگری سوار شده و دو ثلث بر آن دو دختر دیگر
چون خبر برسول رسید او را امضا نمود و [illegible] امر نموده و ایضا از جابر بن عبد الله انصاری و ابن عباس رضی الله
عنهما منقولست و در کتب فریقین مسطور که روزی ابی بن کعب بخدمت رسول آمده در مجمعی که اکثر اصحاب حاضر بودند
و آیه اسبغ علیکم نعمه را تا آخر خواند و حضرت رسالت خطاب بحضار نموده پرسید که نعمتهای الهی که فرموده
بر شما تمام کردم کدام است و حضرات بعضی سکوت ورزیدند و جمعی [illegible] اسباب افتاده [illegible] بطرف
[illegible] رفته [illegible] بجاه و جلال میل نمودند و چون هیچ حرفی موافق اراده الهی و مناسب خواهش حضرت
رسالت پناهی نگفتند حضرت بجانب امیر المؤمنین متوجه شده فرمود که قل یا ابا الحسن پس خطیب منبر سلونی
و مسند نشین مرتبه [illegible] فی مجلس آمده حضرت امیر المؤمنین متوجه شده گفت ان خلقنی ولم اک شیئا مذکورا
انسانی فی احسن صورة و اعدل تقویم [illegible] آخر فرموده یعنی نعم الهی بر ما اینست که خلق کرد ما را از عدم موجود آورد و ملائکه
پیش از آن نبودیم و بموجب حدیث قدسی که گفت کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف ما را خلع
خلعت وجود کرامت نمود و میثاق [illegible] آورده و ما را امانت خود در آسمانها فرض کرده بود و از برداشتن آن ابا نموده
عاجز شده بودند بر دوش ما نهاده و متحمل آن شدیم آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من

ديوانه نشوند والحمد لله علي ذلك بر اينكه ما را در بهترين صورتي آفريده چنانچه محققان گفته‌اند كه خلق تركيب آدمي در بهترين
شكلي از اين اشكال كه ممكن بود كه واقع شود واقع شده است و صاحب گلشن راز گفته   جهان چون زلف و خال و چشم و ابروست
كه هر چيزي بجاي خويش نيكوست   و اينكه آسمان و زمين و آنچه در او هست همه را مسخر ما كرده و همه را طفيل وجود ما
بجهة نظام كار ما آفريده   و سعدي شيرازي نظر بهمين گفته   ابر و باد و مه و خورشيد و فلك در كارند   تا تو ناني بكف
آري و بغفلت نخوري   همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار   شرط انصاف نباشد كه تو فرمان نبري   و اينكه ما را عقل و درايت
كرامت فرموده كه در آلاء او فكر كنيم و در عجايب تفكر نماييم تفكر ساعة خير من عبادة ستين سنة اجر و ثواب يابيم و در نعماي او غافل نگرديم
و خواب اين   مرغي زاده مرغي زيد و مرغي بمرد   وصف حال ايشان است ولي در حرف اين مندرج ساخت كه اگر
فكر نمايد كه در ذات حق كنند و چيزي كه شايان نبايد نمود و از راه راست منحرف شده در بيابان كفر و زندقه گرفتار شوند چنانچه
صاحب گلشن گفته   كسي كو عقل دور انديش دارد   بسي سرگشتگي در پيش دارد   ز دور انديشي عقل فضولي   يكي تعطيلي
دگر حلولي   در آلا فكر كردن شرط راه است   ولي در ذات حق محض گناه است   و اينكه از براي ما حيات ابدي
مقرر داشته كه بعد از حشر ابد الآباد زنده كه هميشه جاويد خواهيم داشت و بعد از آن حيات موت نخواهد بود و خالدين فيها
ابدا كه در قرآن مكرر است واقع شده مصدق است و اينكه ما را مالك ساخته از ملوك و بشرف بندگي خالق مشرف
گردانيده و بذل عبوديت مخلوق مبتلا نكرده كدام دولت است كه با اين برابري تواند كرد چنانچه انصاري گفته اگر يكبار گويي بنده من از
عرش بگذرد خنده من و اينكه ما را خلعت رجوليت پوشانيده لباس انوثيت در بر ما نكرده و در درشتي و دلبري مردان و
او في لين و نرمي زنان چنانكه در قرآن مجيد ميفرمايد كه الرجال قوامون علي النساء تا آخر آيت يعني كاركنان اند و مسلط اند
در نظام امور معاش ايشان و در يافتن فيض جهاد و غزوات و ثواب نماز جمعه و جماعات و زيادتي علم و حلم و فهم و عقل
در ايشان و بودن انبيا و اوليا و علما و زهاد از ايشان راوي گويد كه در هر فقره كه علي بيان مينمود و هر نكته كه ادا ميفرمود حضرت
رسالت گفت فما بعد هذا يعني پس بعد از آنچه گفتي ديگر چيست و امير المؤمنين در جواب گفت و ان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها يعني اگر كسي خواهد كه تعداد نعم الهي كند ميسرش نميشود چه نعماي الهي حدي و حصري ندارد و آنرا آخري و نهايتي نيست
پس حضرت رسالت پناه تبسم فرموده گفت ليهنك الحكمة ليهنك العلم يا ابا الحسن انت وارث علمي والمبين لامتي ما
اختلفت فيه من بعدي يعني خداي تعالي حكمت و علم خود را بتو آسان و گوارا ساخته اي ابا الحسن تو وارث علم مني و
تو بيان كننده از براي امت مني در آنچه اختلاف كنند بعد از من و بر ايشان مشكل شود و حل مشكلات امت
من از ديگري غير از تو نميشود زيرا جانشين من بعد از من و اگر در حين حيوة رسول قضايا را در علوم آنحضرت ميپرسيدند

همين اكتفا نموده خاص و عام مشاهده نمودند كه رسول از جانب روم بمدينه آمده بود و رسول چنين داشت اين چه كسي است كه از
ديني رسول پرسيد كه چه ميگويي در حق شخصي كه ميگويد من اميد بجنت ندارم و از آتش دوزخ نميترسم و خوف از خدا ندارم
و ركوع و سجود در نماز نميكنم و مرده و خون ميخورم و چيزي كه نديده‌ام گواهي ميدهم و فتنه را دوست ميدارم و حق را دشمن دارم
رسول در مجلسي كه اصحاب همه حاضر بودند از علي رسول خدا استماع نموده بود پس امير المؤمنين حاضر شده فرمود كه مرد يكي از
سخنان از دوستان خدا است و دلي است او را بيان مينمود هر فقره از كلام او را اشاره بتفسير است اينكه
ميگويد كه اميدي بجنت ندارم يعني بجنت الهي اميد دارم چه مرد خدا آنست كه عبادت از براي خدا كند و او را رضاي
الهي منظور باشد و از آتش دوزخ يعني بيم من از حق تعالي است و بنده كي اولي بجهة ترس از دوزخ ميكنم و آنچه نبايد
كرد چون نهي فرموده خود را از آن باز ميدارم بي آنكه از دوزخ بيم داشته باشم و حضرت امير خود نيز فرموده است كه
الهي لا عبدتك طمعا في جنتك ولا خوفا من نارك ولكن وجدتك اهل العبادة فعبدتك يعني بار خدايا عبادت نميكنم
ترا از براي آنكه طمع در بهشت دارم يا آنكه ترسي از آتش دوزخ تو دارم بلكه بنده كي ترا از آن ميكنم كه ترا سزاوار و مستحق
مستحق عبادت ميدانم و اينكه گفته خوفي از خدا ندارم يعني از عدل او ميترسم نه از ظلم او خوف من از زحمت كه عادل است
عدل الهي كه جزاي كردار من هر كار من پس مرا خوف از خود است نه از خدا و اينكه گفته در نماز ركوع و سجود نميكنم
يعني نماز بر ميت ميكنم و در آن اميد ثواب دارم و آن نماز ركوع و سجود ندارد يعني نماز بر ميت ميكنم و در آن اميد ثواب
دارم و آن نماز ركوع و سجود ندارد و مرده و خون ماهيست و جگر ماهي از آنست كه مرده است و اينكه
فتنه را دوست دارد مال و فرزندانست كه حق تعالي فرموده كه انما اموالكم و اولادكم فتنة و اينكه
ميگويد و باين گواهي ميدهم بهشت و دوزخ كه نديده و چون پيغمبر خدا از آن خبر داده گواهي بوجود هر دو ميدهد چون
صدق ميداند و اينكه گفته حق را دشمنم يعني مرگ حقيقت البته از پي ميرسد و من مرگ را دوست نميدارم چه هيچكس
مرگ را اكراه نباشد و زنده كي را بهتر نداند اينكه نيكوكار است ميخواهد زنده باشد تا عمل خيرش بيشتر شود و اينكه بدكار
اگر زنده خود انديشه مند است و روزي چند بيكار زند پس آن رسول گفت يا علي تو بحق و ولي مطلق مني و در بعضي
نسخها فقره چند زياده و آنچه مذكور ذكر نموده اند كه مرا هست آنچه خدا را نيست يعني زن و فرزند با من هست آنچه
با خدا نيست يعني ظلم و جور و من تصديق يهود و نصاري ميكنم و تكذيب انبيا مي نمايم مرادش از انبيا مي نام مرادش
از انبيا برادران يوسف است كه گفتند يوسف را گرگ خورده و آن قول كذب بود با آنكه ايشان پيغمبرزادگان خود
بودند و مقصودش از تصديق يهود و نصاري آن آيت كه حق تعالي فرموده قالت النصاري ليست اليهود علي شيء

وقالت اليهود على شي وقالت اليهود ليست النصارى على شي يعني اين دو طايفه هريک ديگري را

را باطل میدانستند و من هر دو را تصدیق تمام و میگویم هر دو درست میگفتند قضیه دیگر آنکه کسی را نزد ابابکر آوردند که شراب
خورده بود ابابکر گفت او را حد بزنند و آن مرد گفت من در میان جمعی بزرگ شده ام که شراب را حرام نمیدانستند و مرا علمی
بحرمت آن نبود ابابکر متحیر فرو ماند یکی از اصحاب گفت که نزد علی علیه السلام ببرید و از حضرت پرسید پس کسی نزد
حضرت فرستاد و سوال نمود فرمود ابابکر را بگو دو شخص را با فرد هم که همراه او در مجالس مهاجر و انصار گردانند و بپرسند که
هیچکس آیت تحریم خمر بر او خوانده یا او را خبر داده که رسول خدا شراب را حرام کرده یا نی اگر دو کس گواهی دهند در آنوقت حد بزنند
والا او را بگذارند و چون چنین کردند آن مرد در دعوی خود صادق بود او را رها کردند ابابکر غلامی داشت وایضا در عهد ابوبکر دو کس بخصومت
افتادند که یکی گفته بود که من برادران دیگری محتلم شده ام و ابوبکر او را حد فرمود دیگران گفتند در این تاملی باید نمود و در
حکم در ماند و آخر گفتند از علی علیه السلام باید پرسید آنحضرت فرمود دو نوبت سایه آن شخص هم مانند است اگر ایشان آن مرد
را در آفتاب در ستانند او حد بزنند لکن آن مرد را تهدید کنند که اگر بار دیگر حرفی که باعث رنجش کسی باشد بگوید
ترا سیاست خواهیم کرد و در عهد ابوبکر غلامی بود وایضا دو مرد از علمای نصاری نزد ابوبکر آمده سوال کردند که سبب
دوستی و دشمنی و یاد داشت و فراموشی و خواب راست و خواب دروغ چیست تفاوت از کجاست و فرق
بچه چیز است و یک خواب راست و یکی دروغ چرا میشود و ابابکر در جواب عاجز شده بعمر حواله نمود او در
جواب تکاهل میورزید تا علی علیه السلام پیدا شد از او التماس حل آن نمودند آنحضرت در جواب فرمود که حق
تعالی ارواح را پیش از ابدان بدو هزار سال آفریده در آنمدت بعضی ارواح را با بعضی الفت داشته اند در این نشاه
هم محبت میورزند و دوست میشوند و هرگاه از دیگری نفرت بوده همان نفرت در این نشاه آشنایی میکنند
دشمن و بغض بهم میشود و چون آدم را آفرید اول اراختلق (؟) کرده بر روی او قرار داد که هرچه بر او وارد میشود
اگر در حالت که پرده بر روی او نیست یاد میدارد و اگر پرده جای میکند در دل میماند و از وقتی است که آن پرده بر روی دل او ترکت (؟)
در او جا نشد آن کرد (؟) باعث فراموشی میشود و روح که با دنیا رفته وقت خواب تعلق ببدن گرفت آنها را
بیاد آمده و صورت پذیر میشود در رویای صادقه اگر آنها را که از عیان دیده و شنیده بود بوده محض خیال او هم است
و رویای کاذبه همانست پس آن دو شخص در دست آنحضرت مسلمان شده در خدمت بودند تا در جنگ صفین
بدرجه شهادت رسیدند و همچنین گویند در ایام حکومت ابابکر شخصی که او را رأس الجالوت میگفتند بمدینه آمده از ابابکر
پرسید که چون جانشین رسول خدایی بگو که اصل اشیا چیست و آن دو زنده که با هم میباشند هرگز با یکدیگر سخن

نموده اند که اهنه

نکرده اند کدامند و آن آبی که نه از زمین بوده و نه از آسمان کدام آب بوده و آن چیزی که نفس میزند بی روح چه چیز است
و آن قبری که با صاحبش سیر نموده در دنیا کدام قبر بوده ابابکر در جواب فرو ماند بعجز اعتراف نمود و بعد از فکر بسیار گفت
اینها مغلطات است و قابل جواب نیست رأس الجالوت بر ایشان خندیده ایشان شرمنده شدند و امیرالمومنین
بزیارت قبر رسول الله آمده ماجرا را شنیده فرمود که ای رأس الجالوت بدانکه اصل هر چیز آب است و حق تعالی فرموده
وجعلنا من الماء کل شیء حی و آن دو چیز که با هم زنده اند و با یکدیگر تکلم ننموده شب و روز است و آن آبی که نه از آسمان بود
و نه از زمین عرق اسبانی بود که بفرموده سلیمان در روز جنگ ... در شیشه کرده بودند و از آنجا چیزی بوده که بجهت
امتحان بلقیس فرستاد و آن چیزی که بی روح نفس میزند صبح است و حق تعالی فرموده والصبح اذا تنفس
و آن قبری که با صاحبش سیر کرده ماهی بود که قبر یونس شده در دریا ... رأس الجالوت
نیز بشرف اسلام در آمده اصحاب از شرمندگی برآمدند و بخواهد باعث هدایت آن مرد شد و ایضا ...
از ابن عباس نقل کرده اند که در عهد خلافت ابی بکر در مدینه مردی متمول بود زنش فوت شد و از آن زن پسری ماند
آن زن شوهر دیگر نموده زنی دیگر از انصار بخواست و از آن زن او نیز پسری بهم رسید و بعد از مدتی مرد عرب و بجهت خدا رفت
میان پسر زن و پسر مرد خصومت افتاده هر یک میگفت مال پدر مرا از من است و پسر او منم و کسی را علم بر آن نبود
که پسر مرد کدام است و پسر زن کدام پس نزد ابوبکر آمدند در مجمعی که همه اصحاب حاضر بودند و هر یک دعوی میراث
میکردند ابوبکر متحیر فرو ماند یاران و معاونان ابوبکر سر در پیش افکندند و همه در مردم افتاده و کار را بمیر خواست (؟)
که پسران را بخدمت امیرالمؤمنین بردند آنحضرت خود بمسجد داخل شده و چون رسول را زیارت نمود مهاجر
و انصار همه یکبار باستقبال آنحضرت رفته هر کس بدیگری در نقل آن حکایت و التماس حل آن مشکلات سبقت
مینمود پس امیرالمؤمنین علیه السلام گفت ساکن باشید امروز حکمی کنم که ملائکه از آن تعجب نمایند پسران را بخواند
و از هر یک پرسید هر یک گفتند تو فی مدینت و مال مال من پس سلمان را فرمود طشتی و فصادی حاضر کن
و قنبر را فرمود که بگورستان رو و قبر آن مرد را شکافته استخوانی از او بیاور و چون فصاد و طشت و استخوان حاضر
آمدند فصاد را گفت تا رگ یکی از این دو پسر را فصد نمود و آن استخوان را در آن خون انداخت مطلقا رنگ استخوان
تغییر نیافت و خون را بخود نگرفت پس حکم کرد که طشت را شستند و آن پسر دیگر را فصد نموده استخوان را در آن
انداختند خون را جذب کرد بنحوی که گفتی همه آن استخوان خون شده بسته شد و مطلقا سفیدی در او نماند پس
پسر دوم را گفت تو پسر اویی و مال حق تست پس مردمان یکبار نعره برداشتند و بر رسول صلوات فرستادند

وگفتند توپی که غیر از دل پسری چنانچه رسول الله صبر داد ابو بکر و عمر آمده پیشانیش را بوسیدند گفتند از رود مباد که
روی نماید و تو حاضر نباشی دانی دیگری را نیز از بیت چیزی داده قتلی نموده و از قضایای واقعه در عهد ابی بکر اینجا
بسیار است بهمین اختصار رفت و از قضایای واقعه در خلافت عمر یکی آنکه دو زن را در سر پسری و دختری منازعت
بود و هر یک میگفتند پسر از منست و دختر از و چون داوری نزد عمر آوردند بعد از تامل بسیار گفت این مفرج الکرب
ابا الحسن کجاست رفع کند محنتها را مفتاها ابو الحسنین علی ابن ابو طالب پس از آن حاضر بوده تا امیر المؤمنین
بزیارت رسول آمده و قصه را با او عرض نمود پس حضرت امیر قاروره طلب فرموده تا آن زن که دعوی پسر دارد
آن شیر در آن قاروره بدوشند با شیر دیگر در وزن نمود که دو زن زیاده بود از آنکه پسر بود حکم کرد که شیرش آنست که
سنگین است و دختر از آن زنی داد که شیرش سبک بود و چون علما پرسیدند فرمود که حق تعالی فرموده
للذکر مثل حظ الانثیین نصیب پسر را دو برابر نصیب دختر کرده و اطبا از این استدلال کرده اند
باینکه شیر دختر سبکتر است واقعه دیگر آنکه در عهد خلافت عمر شخصی قصد قتل کسی اقدام نموده بود و عمر قاتل را
بدست ولی مقتول داد او را چندین شمشیر زده بگمان آنکه کشته شده است گذاشتند و اتفاقا آن مرد را رمقی
مانده بود بخانه بردند پس از آن جراحتهاش را دوخته مرهم نهادند و زنده ماند بعد از چند روز اتفاقا بیرون آمده
و ما عاملان خون او را که آن کسانش پیش خلیفه بردند و خلیفه باز حکم قصاص فرموده روند که بار دیگر کشته آن
مظلوم کسی بخدمت امیر المؤمنین فرستاده استغاثه با آنحضرت برده که کشته را یکبار دیگر بحکم خلیفه میکشند حضرت
[illegible] شده بمسجد رسول آمده و از عمر پرسید که این چه حکم است که در حق این مرد کرده و عمر در جواب گفت که حق تعالی
النفس بالنفس فرموده فرمود که آیا شما او را یکبار نکشته اید گفتند بلی کشتیم لیکن زنده ماند فرمود که پس اولیا از خوابید گفت
در جواب چه شده عمر گفت شما علی که یابیم که چه کنیم فرمود که حکم من اینست که او را بگذارند تا برود و ولی مقتول
گفت پس خون پسر من ضایع ماند آنحضرت فرمود که برادر حق خون تست و او را بر تو حق ضربتها که برادر زده است
ترا با پسر بر نمودند [illegible] ان ضربتها و زخمها بر تو زنند و چون تو نیز زخمها را بکشی و زنده باقی او را بکش گفت البته
چنین است و چنانچه ترا با او حق است او را نیز بر تو حقیست گفت من از سر خون پسر گذشتم و او را عفو نمودم
فرمود که او ترا نیز عفو کرد پس بر این صلح کردند و حکم [illegible] نوشته و عمر دست بدعا بر داشته گفت خدا مرا
نه گذار که شما اهل بیت النبوة در میان خلق خلقان [illegible] نبود لولا علی لهلک عمر قضیه دیگر آنکه زنی را بخدمت
عمر آوردند که حامله بود و حملش از زنا رسیده و فی الحال حکم رجمش فرمود حضرت بر قضیه مطلع شده فرمود که شنیده ام که

فرمود ولاتزر وازرة وزر اخری یعنی کسی گناه کسی دیگر نمیتواند گرفت و اگر مادر گناه است و تو را بر او
حکم رسیده بر طفلی که در شکم اوست دستی نداری و او را چه گناه گفت پس این زن را چه باید کرد فرمود که او را
بگذاری تا بزاید و فرزندش را کفیل بهم رسد در آن وقت حکم خود را بر او جاری کن آن پس عمر او را گذاشت و چون
وضع حمل نمود وقت شد عمر رسید گفت لولا علی لهلک عمر قضیه دیگر آنکه از ابو عثمان نهدی روایت نموده اند که گفت
مردی آمد زنی داشتم در ایام کفر او را طلاق داده بودم باز عقد نمودم و در اسلام نیز یکبار طلاقش دادم این دو طلاق
یا یک طلاق و [illegible] آمدم بار دیگر پرسید گفت اگر جواب بدرستی ندهی صبر کن تا علی علیه السلام
بمسجد آید و آمد و سوال نمود امیر المؤمنین فرموده که هدم الاسلام کان قبلها هی عندک علی واحدة یعنی طلاق
بر طرف میکند هر چیزی را که پیش از آن بوده و آن طلاق که در کفر واقع شده از حساب نیست طلاق تو
همان یکیست که در اسلام داده و عمر گفت آن روز مباد که تو برای این مسجد نیایی و آمده حضرت را دعای خیر کرد
رفت قضیه دیگر آنکه شخصی بسفر رفته بود و بعد از آمدن شش ماه زن وضع حمل شد آن مرد مشکل آمده و نزد حضرت عمر
آورده عمر حکم برجم فرمود پیش از آنکه زن را سنگسار کنند حضرت واقف شده منع فرموده فرمود که حق تعالی در
قرآن مجید میگوید حمله و فصاله ثلثون شهرا از دو سال دست شیر خوردنست و شش ماه مدت اقل حمل این فرزند آن
شخص است و زن را گناهی نیست آمده و زن حضرت امیر را دعا کرده و شکر الهی بجای آورده عمر گفت
لولا علی لهلک عمر قضیه دیگر آنکه شخصی را دو زن بود و از حسد که زنان را با یکدیگر می باشد یکی از این دو زن بود
و از حسد که زنان را با یکدیگر میباشد یکی از آن دو زن خواست که شوهر را از او برگرداند و فکرش بجای [illegible]
سفیده تخم مرغ را بر جامه او ریخته گفت بیگانه را با او دیدم و اثر آن در جامه او شاهد سنت و قصه را بعمر رسانیدند حکم
عقوبت نمود حضرت امیر المؤمنین را خبر شد منع فرمود و آب گرم طلبیده بر آن موضع ریختند آن سفیده تخم
بسته شد و بر بود و کمان ظاهر شد که آن عمل از کید و مکر آن زنست این یک را حد قذف فرموده و آن یکی را
از تهمت خلاصی داده عمر گفت لولا علی لهلک عمر قضیه دیگر آنکه از ابن عباس روایت که گفت در مجلس
عمر بودیم که پنج مرد و زنی را آوردند جمعی گواهی دادند که این پنج مرد با این زن زنا کرده اند عمر همه را حد فرمود
و خبر با امیر المؤمنین رسید فرمود که صبر کنید تا من بمسجد آیم و چون آمد عمر پرسید که یا علی حق تعالی فرموده الزانیة
والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة فرمود که صبر کنید تا من بمسجد آیم و چون آمد عمر پرسید که یا علی حق تعالی
فرموده بلی لیکن اینجا جداست اول را [illegible] دوم را جلد سیم را رجم و چهارم را نیم حد و پنجم را تسلی

فرموده ولاتزر

آید و پس مردم صلوات فرستادند و عمر متحیر شد حضار التماس بران قضیه نمودند فرمود اول یهود است و در دین خود
فساد کرده و قتل بر او واجبست و دوم زنا کرده بود جلد فرمود چه او نامیشود و سیم محصن است رجم بر او لازم نیست و چهارم
بنده است نصف حد او را واجب باشد و پنجم دیوانه است و بر او چیزی نیست او را باید کرد پس عمر گفت لولا
علی لهلک عمر قضیه دیگر که از انس بن مالک روایت کرده اند که گفت در عهد خلافت عمر مردی در وقتش اکثر
بود بچه اطفال را ذبح کرده و در بوست کذاشت عاجز شد چون آمد که وی همه ساله بول باد و زور آورده بخزانه رفت
کشته دیه متحیر فرموده همی رسید او را دیه نکاری در دست و کشته افتاده بنزد عمر بردند عمر او را قصاص فرمود و
چون مردم جمع آمدند و سیاف قصد کشتن او کرد جوانی خود را انداخته گفت دست از وی بردار که قاتل این شخص
منم خبر بعمر بردند تا بی را قتل فرمود چون بقصاص کاشس بردند کسی از جانب علی رسید و منع نمود عمر حیران شد گفت
سبحان الله شخصی اعتراف بکشتن کرده بچه وجه علی او را رها میکند در بن بودند که امیر المؤمنین رسیده و در حضار سیه
احترام وی بجای آوردند و از آن منع پرسیدند فرمود که این شخص اگرچه یکی را کشته لیکن باعث حیات دیگری شده
و حق تعالی میفرماید من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا هر که نفسی را زنده کند چنان است که همه مردم را زنده
کرده باشد پس بر او قتل لازم نباید و مسلمانان تکبیر گفتند و عمر گفت لولا علی لهلک عمر قضیه دیگر که غزالی در احیا و
جمعی دیگر از خاص و عام نقل کرده اند که عمر کسی را از طلب زنی فرستاده که او را بیارند بجهت تهمتی که بران زن بسته داد
بودند و زن چون کسان عمر را دید ترسید بچه بینداخت و عمر اصحاب را طلب داشت از حکم آن پرسید اصحاب بجهت خوش آمد
عمر گفتند تو چیزی نیست تو قصد تادیب بخیر زن را طلب نموده بودی پس عمر گفت تامل حاضر شد گفت
یا ابا الحسن اصحاب در این چنین فرموده و تو از رسول خدا اقسم میدهم که حق مسئله را ادا نمائی فرمود که اصحاب تر را از تو
راضی کرده اند تحقیق این طفل و مثل خطا است و دیت آن را ادا کرد و گفت مشکل میباد که اهل ابو الحسن حاضر نباشد
و باعث هدایت خلق نشود قضیه دیگر که در عهد عمر مردی دختر کی مرده را نقصد ثواب بزرگ یکاه و مرور اسعری و دیا
داد زن وی که دختر را دجلی ببر رسید ترسید که مبادا چون شوهر آمد او تهمت زنا نهاده و او وی را
عمر بردند و دختر را عقوبت فرمود حضرت امیر المؤمنین خبر یافته بمسجد آمد آن زنان را حاضر نمودند تفرقی شده
فرمود زنان همه یهر یک بجزی کواهی دادند که زن بر مردمان ظاهر شده او را اخراج فرمود الزام محرمثل
از اله بکارت را او نمود تهمه را بزنی بران مرد داد و کاوین از مال خود کرد و عمر گفت لولا علی لهلک عمر اگرچه در ایام
ده سال کرد مدت خلافت عمر بود هیچ ماهی بلکه هفته بلکه روزی نگذشت که ازین قسم حکمها از وی صادر نشده باشد خوف التطویل

القتال چنین قدر اختصار یافت اما وقایع واقعه در عهد خلافت عثمان که دوازده سال بود و شش سال حکومت آنحضرت و کیفیت
کردن حرب ناکثین و قاسطین و مارقین ظهور یافته و حصر پیوسته و بسیاری از آن در شرح ابن ابی الحدید و دیگر کتب
سیر و تواریخ مذکور است و معدوده واقعه که در کتب فریقین مسطور است زینت بخش این رساله میشود از آنجمله
یکی آنکه مرد تاجر مصری را با غلامی تجارت فرستاد و پسر و غلام هر دو در سن و در رنگ و در قد بهم نزدیک بودند
و غلام را از حکم پسر در رنج بود و کلاه غلامی را بسر و لباس خواجگی در بر کرده و پسر را گفت خواجه منم و غلام
توئی و هر جا که آشنائی کرفته اعتبار نشو فریفته و کسی غلام را از خواجه باز نشناخت تا آنکه بخدمت امیر المؤمنین رفتند
ماجرا گفتند آنحضرت قنبر را امر نمود که در سوراخ در دیوار کنده آن هر دو را امر از سوراخ برآرند و چون چنین کردند
شمشیر بدست قنبر داد که بزن گردن غلام را چون قنبر شمشیر را حرکت داد آنکه غلام بود سر در کشید و آنکه آزاده
بود بحال خود ماند و غلام از خواجه امتیاز یافت و غلام را ادب نموده توبه فرمود دیگر با خواجه اطاعت کند و از
ملاقات انجمله آنکه از جانب ملک روم حاجی بنزد معاویه آمده بود و چیزی چند پرسیده یکی از سؤالات آنکه آن چیست
که لا شئ است آن چیزی که چیزی نیست که اشاره معاویه چون خود در کل مانده آخر عمرو عاص را پیش فرستاد
در پی و یک رسم اسب قیمتی بلشکر امیر المؤمنین بفرستد و بفروختن و چون پرسند که قیمت این اسب چیست
بگویند لا شئ شاید که این خبر بعلی رسید داد و در جواب چیزی گوید که حل مسئله شود پس کردند بحضرت
چون بعلم غیب بر قضیه مطلع بود اسب را طلبیده از صاحبش پرسید که کم الفرس او گفت بلا شئ و قنبر را امر فرمود
که اسب را بگیرد و او را وقت چاشت بصحرا برده سراب را با او نماید که لا شئ همین است و اگر از تو پرسند دلیل
بگوید دلیل که حق تعالی فرموده کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا یعنی تشنگان اند که از آب می خیزند و چون
بانجا رسیدند هیچ چیز نمی یابند و فرستاده خبر برده معاویه را از علم خود حساب کرده سایل را ملک
روم را راضی ساخت و از جمله سؤالهای آن حاجب روم این بود که مد و جزر دریا از چیست و از اینجا کسی فرستاده
که از علی علیه السلام سؤال کنند چون پرسید فرمود که علی ملکی موکل است بدریا چون قدم در آب می نهد آب
در دریا می شود و چون برمیدارد موجب جزر میکردد و بار دیگر رسول نصاری از جانب ملک روم بخدمت امیر المؤمنین
آمده سؤالات داشت یک یک را عرض مینمود و جواب می شنید تا چون تمام شد کلامش عاجز و دست بر زبان
را نهاده مسلمان شد و اولا آنکه آن دو برادر که یکروز بوجود آمده اند و یکروز وفات نموده اند عمر یکی صد سال و دیگری
دو صد سال بود که کدام اند فرمود که آن عزیر که نبی بود و برادر که یکبار متولد شدند و پنجاه سال با هم زندگی

کردند و مادر اقتی صد و چهل روح از بدن عزیز مفارقت نمود و چون باز حیات یافت بوطن آمد برادرش زنده بود
و پنجاه سال دیگر عمر نمود بعد دیگر در عالم بقا شتافته و تمامی قصه عزیز در اثنای امام موسی علیه السلام بیان
خواهد شد دویم از سوالهای ملک آن بقعه از زمین که از ابتدات آفرینش تا روز آخر دنیا یکلحظه بیشتر تابش
آفتاب بران نرسیده کدام بقعه است در جواب فرموده بود که آن قعر دریای نیل است که چون امر الهی و اعجاز حضرت
کلیم الهی دریا شکافته شد تا بنی اسرائیل بگذرند و پرتو آفتاب بقعرش افتاد بعد از آن آب دریا بهم آمده دیگر
آفتاب بان زمین نرسیده سیم آنکه آدمی در دنیا بمیرد و پس از آن بعضی را میرسید و اولاد و غایت دیگر آنکه چیز
بود که در وقت آشنایی آن زنده بود و در حال خوردن مرده فرمود که آن عصای موسی که چون شاخ درخت
بود حیات داشت آب بمکید و چون بر زمین در روز وعده ساحران جمیع سحرهای سحره را خورد و فرو برد
و دیگر آن بقعه از زمین که روز طوفان نوح در زیر آب نماند و بر بالای آب آمد کدام موضع از زمین بود فرمود
که آن مکان موضع خانه خدا و مکه معظمه بود زادها الله شرفا و تعظیما و دیگران وی حیاتی که اورا مبدع کوی نسبت
داده ملا نوع انسان و از جنس جن نبوده که بود فرمود که آن گرگی بود برادران اورا گرفته و آورده که
یوسف را خورده او بتکلم آمده گفت گوشت پیغمبر و پیغمبر زاده کان بر ما حرام است و این حرف نسبت
بمن تهمت است و آنصاحب شعوری که وحی الهی بوی آمده و نی از جن بوده نی از انس کدام بود فرموده که
آن زنبور عسل بود و حق تعالی در قرآن مجید فرموده واوحی ربک الی النحل یعنی الهام فرستاد پروردگار تو
بسوی زنبوران عسل که فرا گیر شما از مکانهای کوه و میان درختان خانهای سه پس مسدس بسازید از موم و یکی
را سردار خود نمایند و چون از وی فسادی بینند او را عزل کنند و در میان خود بعدالت زندگانی کنند
و مکان مماد خورش شما پاک و پاکیزه باشد و دیگر چیزها که این جانور منقولست و در تفاسیر مذکور که انتهای بیست
الا بالهام ربانی و اعلام یزدانی و آن رسولی که از طایفه جن و از قوم انس و از ملایکه و شیاطین نبود کدام رسول
فرموده که آن هدهد است رسول سلیمان که کتاب خود را بوده بجانب بلقیس فرستاده او نسبت کتابی
اشاره باینست و آن سبعی که هیچکدام از طوایف مذکوره نبود که بود فرمود آن غرابست و آیه فبعث الله
غرابا اراده او میده در قصه قابیل و هابیل و انکای که بر پشت او نماز کردن مکروهست کجاست و حال آنکه
حق تعالی تمام روی زمین را از برای امت مرحومه مسجد ساخت و رخصت نماز داده فرمود آن پشت خانه مجید
مبارکه است بجهة حرمت و احترام آن و آن نعلین در نفس دیگر جا کرده و بام زمین شده بی آنکه میان هر دو خشتی

واشتنای باشد

واشتنای باشد که ایست فرمود آن یونس بن متی بود که در شکم ماهی جا نمود و ماهی آن پس پرسید که عصای موسی
از چه چوب بود و طول آن چند بود فرمود از چوب بهشت بود و درازی آن هفت گز و به ذراع موسی و از جبرئیل علیه السلام
از بهشت بجهة شعیب نبی آورده بود و از جمله احکام غریبه آنحضرت در کوفه آنکه ابن طاوس از پدرش روایت
پدر روایت نموده که گفت در مجلس امیر المومنین حاضر بودم که جوانی بتظلم آمده گفت پدرم با جمعی بسفر رفت
و مال بسیار برد و اکنون آنجمع آمده میگویند که پدرت فرمان یافت و هیچ چیز از او نمانده فرمود صبر کن امروز حکمی کنم
مشابه بحکم داود نبی علیه السلام پس آنجمع را که هفت کس بودند طلب فرموده امر نمود که آنها را از یکدیگر جدا
نمود و یک یک را استعلام نمود از بیماری و محل وفات او و هر یک چیزی میگفتند کاتبی می نوشت و تکبیر بلند
هم گفت پس اظهار التخویف نموده و بقتل آن جماعت متعرف شده فرمود تا مال او را حاضر کرده بآنجوان تسلیم
داده و خون پدر را عفو نموده و لیکن آنحضرت قوم را عقوبت بلیغ نموده و چون آنحضرت التماس بیان حکم داود
نمودند فرمود که در زمان داود مثل این قضیه واقع شده بود و داود روزی میگذشت جمعی اطفال را دید که بازی میکردند
یکی را مات الدین میخواندند او از آن طفل پرسید که این نام کرده گفت مادرم او را ... از سر آن استفسار
نمود گفت پدرش با جمعی این طفل را این نام کردم پس داود علیه السلام جمعی را طلب نموده چنانچه این کردم تفریق نمود
خود ظاهر شد که آن شخص کشته اند و مال او را گرفته بپرسش داود نامرا گفت اکنون بیست مات
الدین اگر وی مرده بود زنده شده خلق صلوات بر رسول فرستادند و آنحضرت را دعا کردند وایضا عن
طریف از جمع نباشد روایت کرده که گفت شخصی در کوفه بمجلس شریح قاضی آمده دیگری همراه داشت التماس
نمود کفالت او نماید که حرف نفقتی دارم و چون خلوت شد گفت ای قاضی من این شخص را همراه مست
و دختر و دستم و بشوهرش دادم و از او بار دار شده و کنیزی بجهت خدمت او داده بودم با کنیز جمع آمده
و او را بار دار کرده و شریح متعجب شده و گفت من از امیر علیه السلام باید پرسید و از آنحضرت جواب شنید
و بر خواسته بخدمت امام رفته و قضیه را شرح نموده آنحضرت استهزا نمایی باو و او را طلبیده از جانب آنحضرت
پشت بود و از طرف جیب هفت پس فرموده تا پیرش اجرا کشیده اند کلاه و نعلین در او پوشانیدند و مرد او را
محکم باشد و وی حمل نکرده از آن احکام که و در آن عمل نمود چنانکه شناختن ذات کامل الصفات حضرت
امیر مومنان و پیشوای متقیان ابو الحسن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده الطیبین حد
هر کسی نیست بلکه نزد کیک بجال است تعداد قضایا و احکام آنحضرت نیز از احاطه حد و حصر بیرون است و آنچه درکتب

سیر و تواریخ مفقود شده از آن نیز اگر کسی خواهد که بنویسد نقل های روم لکن آنچه است اگر گویم وصف ایشان چه شود
مثنوی هفتاد من کاغذ شود این کتاب هفتاد برابر این خواهد شد بنابر این از حالات و کمالات آنحضرت
سلام الله علیه و آله بر آنچه گذشت اختصار نمود

در بیان آنکه عدد اوصیا بعد از حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله دوازده است و اسامی و القاب و کناهی هر یک از ایشان سلام الله علیهم اولا باید دانست که آنچه
در اول کتاب سبق ذکر یافت چون عالم مقر طوایف امم و محل نزاع و فساد بنی آدم است احتیاج به هادی
از حجج الهی که بعد از پیغمبران در آن هادیان و جانشینان یا ظاهر و مشهور و یا غایب و مستتر باید موجود باشند تا حفظ
کتاب و سنت رسول او نمایند و بندگان خدای را طریقه حسن معاش و معاد به ترجیح صواب بنمایند و کمال شریعت
و اثبات تعلیم نمایند و از ظلم و تعدی و فسق و فساد باز دارند و به صفت عصمت متصف باشند تا متابعت ایشان بر خلق
واجب و لازم و پیروی او محل اعتماد تواند بود و بعد از پیغمبر انحصار آن در دین و دلالت آن راه تحقق منحصر میباشد و نزد جمهور ایشان
بالاتفاق مخالف و موافق معصوم نبود و بعضی بر مسلم و حمیدی و غیرهما از اکابر محدثین روایت نموده اند که رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرموده ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش



و در روایت دیگر لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و این احادیث
صریحست در آنکه خلفا و ائمه بعد از رسول دوازده اند و آنکه امام دوازدهم باید که عمرش دراز باشد تا مدتی که
تعالی او را تکلیف ساده او باید چه مطلق است دین قائم باشد تا روز قیامت و هرچند دوازده کس دیگر
بر تقدیر مذکوران دوازده کس که به مقتضای مذکور همه از قریش باشند بغیر از طایفه امامیه کسی تعیین
آن نیست که حضرات دوازده معصوم قریشی و ذریت رسول الله است و ظاهر است در غیر این دوازده کس
ممکن هم نباشد و اخبار صحیح در این باب وارد شده و بعضی از معاندین از انصاف احادیث مذکوره
بر مشایخ ثلثه و امیرالمؤمنین امام حسن و هفت کس از بنی امیه حمل نموده اند چنانچه در فصل المطالب و
تاریخ الخلفای شیخ جلال سیوطی و دیگر کتب اهل سنت مسطور است و این حمل را بغیر از بیرون رفتن
از نهج سداد ثمره ای نیست بغیر از کفر و عناد و فساد ظاهر باشد چرا که ایشان بغیر از آنها کسی را خلیفه
نمیدانند و نیکو ... و ظاهرا کسی را از اسلامی تمام نرسیده باشد چه یزید پلید را و ولید بن یزید را
که او حسین بن علی را شهید کرده و این مصحف را هدف تیر ساخت نخواهد گفت که اسلام بود و
ایشان عزیز و گرامیست و بعضی از ایشان از این تشنیع گریخته و تمه دوازده خلیفه را از انتخاب هفت کس

از بنی امیه و بنی عباس که صلاح و زهد و تقوی بوده اند درست نموده و این تشنیع ... ساخته و دلیل بر آنکه مراد
از خلیفه قریشی در ان احادیث قریشی هاشمیست از اهل بیت رسول آنکه احمد بن حنبل در مسند خود از عباس بن عبد المطلب
روایت نموده گفت قال لی رسول الله یا عم یملک من ولدی اثنا عشر خلیفة ثم یخرج المهدی
من ولدی یصلح الله امره فی لیلة واحدة یعنی ای عم بزرگوار من حق تعالی مالک خواهد کرد
از فرزندان من دوازده خلیفه را و بیرون خواهد آمد مهدی و او را از فرزندان من حق تعالی در یک شب کار
امور او خواهد نمود و این قبیل است حدیث مشهور که اتفاق دارند بر صحت او جمهور که رسول خدا فرموده انی مخلف فیکم
ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی الحدیث و این حدیث صریح
است که زمانه خالی نیست از کسی از عترت که حافظ کلام الله باشد و چنین کسی امام است و از آنجمله است حدیث متواتر
مشهور که حضرت رسول به امام ثالث حسین بن علی اشاره نموده فرموده هذا امام اخو امام ابو الائمة تسعة تاسعهم
قائمهم یعنی این فرزند من امام است پسر امام برادر امام پدر نه امام که نهم ایشان قائم ایشان است و مراد از قائم
ایشان امام و پیشوای زمان محمد بن الحسن المهدی است خاتم الاوصیا آنحضرت حی و قائم است امر خدا بنا بر
حکمت و مصلحتی که از انظار خلقان ظاهر است و باقی در پرده خفا مستور میگذارد که در ارکان شریعت و اصول
دین هیچ خلل و نقصانی راه نیابد و اگر مزالی دست دهد به جهاد در آن ... کثرت مخالف و قلت موافق
هیچ قصور در دین مبین واقع نشده و فتوری به ارکان مذهب حق ائمه طاهرین راه نیافته بلکه روز بروز قوت گرفته
و طایفه زیاده شده اند و در هر عصر مجتهدان و فقها بوده اند و تجدید بنیان مذهب و شریعت نموده و از کافران و معاندان
و منافقان در دست ... آنحضرت مومنان موجه و موجه ان ... مومن مومنین ... اند و هرچند که نفع وجود
آنحضرت با اعتقاد مخالف کم باشد کمتر از نفع حضور آن جاهلان غافل نخواهد بود که شارح مقاصد و امثال او بعث
انکار ... و واجب ... که ... امامی به شرائط معتبره و جمعی از اهل عقد
... که بعضی از شرائط ... باشد هرچند که ... به جا باشد ... بعضی ... خواهد شد
ایشان بر واجب کرده است و ... ظاهرا آن که امامت منتقل نمیشود الا بعد از
موت امام سابق پس ممکن نباشد تجاوز امامت از امام دوازدهم الا بعد بیرون رفتن او از دنیا و چون حق
تعالی او را عمر دراز کرامت فرموده لاجرم ائمه کرام از آن عدد تجاوز نخواهند نمود و شاید این نیز از اثبات نبوت
او و ... علم الهی باشد و حکمت حق تعالی ... که ارباب شریعت از زمان آدم

صفی که ناسخ شریعت بود تا زمان پیغمبر ما که خاتم الانبیاست شش پیغمبر بوده اند که سنت الله بر آن جاری شده بود
که هر یک از ایشان را دوازده وصی که حفظ دین و شریعت او می نموده اند تا تکلیف آن نبوت باقی باشد آدم صفی و نوح
نجی و ابراهیم خلیل و داود نبی و موسی کلیم الله و عیسی روح الله صلوات الله علیهم هر گاه سنت الهی در عدد و تعیین
اوصیای آن انبیای اولو العزم صاحب شریعت چنین جاری شده باشد که عدد جانشینان که خاتم الرسل که
ناسخ شرایع است بر آن وجه باشد چنانچه حق تعالی فرموده سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله
تبدیلا و بعضی از مؤیدات بر این مطلب ایراد نموده اند یکی آنکه حق تعالی در قرآن عزیز فرموده که و لقد
اخذنا میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و در بنده (؟) دیدی را که امر نقابت قیام نماید
دوازده پس باید که بعد از حضرت رسالت عدد ایمه که با امر امامت قیام می نمایند دوازده باشد و حضرت خاتم
النبیین در لیلة العقبه که از انصار بیعت میگرفت فرموده اخرجوا الی اثنی عشر نقیبا کنقباء بنی اسرائیل
هم بدین عدد بوده پس مشخص شد که ملت و طریق در امور دیانت جهت و رعیت عدد ائمه باید که ازین کم و زیاد
باشد دیگر آنکه حضرت عز و جل ذکره در بیان اسباط موسی فرموده و من قوم موسی امة یهدون بالحق
و به یعدلون و قطعناهم اثنتی عشرة اسباطا و گردانیده است اسباط را که رهنمای راه
کنند و عدالت ورزند دوازده پس باید که ایمه هدی نیز که رهنمای راه حقیقت و جانشینان رسول الله
شان موافق عدد اسباط باشند دیگر آنکه چون حق تعالی بجهت نظام امور دنیوی بنی آدم و سرانجام مهمات
ایشان که بی آن صورت نپذیرد شب و روز را آفریده و هر یک از شب و روز در حالت اعتدال از دوازده
ساعت زیاده و کم نمیشود و مصالح و مهمات دینی بندگان که نیز محتاج با ایمه و امامت و ارشاد و هدایت ایشان
امور خلق منتظم است این عدد رعایت شده و عدد ائمه را موافق ساعات شبانه روزی مقرر داشته دیگر
نیز از محققین گفته اند و در معنی سفته اند که در تطبیق عالم علوی بعالم سفلی این نکته مندرجست که چنانچه هر یک از کواکب
سبعه سیاره خصوصا نیرین را حق تعالی مقرر فرموده که دوازده برج باشد که بر آن دور آن نمایند ماه در
هر ماهی یکبار و آفتاب را در سالی یکبار و این پنج دیگر در هر مدتی یکبار و چون سیر را تمام کنند باز دور را از سر
گیرند هر یک از انبیا سبعه گفته شده و چون بمنزله آن نجوم سبعه اند باید که هر یک از کواکب سبعه از ایشان را
دوازده برج دلالت باشد که امور ایشان بر آن دوران یابد بعضی از اکابر محققین این معنی را از این تمامتر
ادا نموده اند فرموده چنانچه فلک هشتم را دوازده برج دلالت باشد که امور ایشان بر آن دوران یابد

بعضی از اکابر

بعضی از اکابر محققین این معنی را از این تمامتر ادا نموده اند فرموده چنانچه فلک هشتم را دوازده برج مبنی اما عربی فلکیست (؟)
و بجای بروج دوازده گانه و شیخ المحققین شیخ آذری رحمة الله این معنی را در قصیده بنظم آورده چنانکه هست فلک را دوازده
تمثال که آفتاب بر آن دور میکند مه و سال بر آسمان ولایت دوازده برجند چو آفتاب نبوت هر دو برج کمال
وجه دیگر منطق حروف و عدد است که ایمان و اسلام را بنا بر دو کلمه شهادت وحدت و دو مرتبت
نبوت و رسالت و این دو اصل هر یک از دوازده حرف ترکیب یافته و چون وصی و امام را حفظ نمودن اصل لازم است
لازم بود که عدد اوصیای که حفظ آن دو اصل موافق نمایند ایمه و مهر دو اصل موافق باشد ظاهرا شریک بودن آل رسول
با آنحضرت در صلوات اشاره است باینمعنی که چون رسولان دیگر را دین و شریعت در معرض زوال بود حفظ آن
بر آل ایشان لازم نبود و با آن نبی شریک نبودند و در صلوات با او شریک نشدند و حاصل که چون کلمتین لا اله الا الله
محمد رسول الله اصل ایمانند و امامت فرع ایمان واجب آمد که قایم بامر امامت دوازده کس باشند دوازده
امام و بر وفق شناسیان و فتره معرفت ظاهر گردد که اشارات علیه السلام در تکمیل ایمان و اسلام دخل تمام است
وجه دیگر آنکه نور ولایت رهنمای قلوب خلایق بسوی حق تعالی چنانچه مقرر شده
و محل آن دو نور که هادی الابصار است دوازده برج مقرر شده پس آن محل نور ها که هادی الابصار است هم دوازده
باشد الف و اولی و دارالسنه وافواه مشهور است و در کتب معتبره حدیث مذکور که زمین و آنچه بر روی است
برکت وجود و حامل زمین دو قرین بروج امامت هدایت علیه السلام که حامل مصالح و مذهب
اهل زمین است تا بروز قیامت صلوات الله علیه وجه دیگر حضرت رسالت فرموده که الائمة من قریش و حصر
امامت در قریش نموده پس در غیر ایشان نباشد و علمای تواریخ تحقیق نموده اند که هر که از اولاد نضر بن کنانه
است قرشی است و اول کسی که قرشی از برای او ثابت شده مالک بن نضر است از او تا حضرت دوازده کس
واز آنحضرت هم تا مهدی هادی دوازده شخص اند پس حضرت پیغمبر بمنزله مرکز دایره باشد نسبت این دو
متقابله قریشیت و امامت و هر یک از آن دو سلسله باشند دو خط که از مرکز بمحیط منتهی شده باشد منتهای
یک خط مالک بن نضر و منتهای دیگر آخرین ایمه مهدی و هر گاه اجزای خط اول را از مرکز که محمد است تا دوازده
باشد بطریق محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی
بن غالب بن فهر بن مالک باید که اجزای خط ثانی هم از مرکز تا منتها دوازده باشد به محاذات دو خط خارج
از مرکز بمحیط متفاوت نباشند حامل حضرت رسالت چنانچه منبع شریعت که شرافت قریش از آن متعلق

میکرده و همچنین معدن کرامت که امامت از ان منشعب میشود و نیز باید که دوازده باشند تا آنکه اطلاق آن
بجهة صادق است علی بن ابی طالب و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد الباقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی الرضا
و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن المهدی صلوات الله علیهم اجمعین و میر نور الله نور الله مرقده در مجالس
المؤمنین میگوید که بی همین کلمتین مشتاقین و هر یک دوازده حرفند بلکه اکثر اشیا و نفس خود در آفاق و خود در انفس
مشتمل بر همین واقع شده و اکثر اسمای حسنای الهی نیز موافق این عدد آمده چنانچه مناسب است که عدد ایمه
النفایس و از بدایع هذا الکلمه اسمای حسنای او نیز باشند و بعد از ان اکثر اسما را چون الرحمن الرحیم الرؤف
الرحیم و الحنان و المنان و الخالق البارئ و الواحد القهار و الباعث و الوارث تعداد نموده پس اسمای انبیا
چون آدم خلیفه الله و موسی کلیم الله و عیسی مسیح الله و محمد حبیب الله شمرده و پس هر یک چهارده معصوم را چون
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و فاطمه بنت محمد و الحسن المجتبی و الحسین الشهید و علی بن الحسین و الامام الباقر
تا قایم المهدی یکیک را نام برده و همچنین مجمع الجنة و عدد سقر النار را موافق یافته بعد از ان فرموده
که از بدایع اتفاقات است که چون بعد از خاتم الانبیا دیگر رسالت نیست بلکه مدار بر وصایت و امامت
حروف لا نبی بعد محمد دوازده است و صاحب کشف الغمه از […] باسناد از جابر بن عبد الله انصاری
روایت نموده که گفت از جابر بن سمره شنیدم که گفت از رسول شنیدم که فرمود یکون بعدی اثنی عشر
امیرا و کلمه بعد از ان را نشنیدم و چون از پدرم پرسیدم گفت ان کلهم من قریش بود و ایضا از سعد بن ابی
وقاص روایت نموده که گفت بجابر بن سمره نوشتم غلام نافع نام را فرستادم که مرا خبر ده بچیزی که از رسول
شنیده باشی پس نوشت من شنیدم از رسول در ظاهر روز جمعه که فرمود لا یزال الدین قایما حتی تقوم
الساعة و تکون علیکم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی همیشه دین قایم و بر پا خواهد
بود تا روز قیامت قایم شود و بر شما دوازده خلیفه حکم روا خواهند بود تا روز قیامت که همه ایشان از قبیله
قریش و ایضا در مسند احمد حنبل مذکور است که مسروق گفت با عبد الله بن مسعود در مسجد نشسته بودم
که شخصی آمده پرسید که ای ابن مسعود هرگز از پیغمبر خدا شنیدی که گفته باشد بعد از او چند کس خلیفه خواهند بود گفت
بلی شنیده ام فرمود که بعد از من بعدد نقباء بنی اسرائیل خلیفها خواهند بود و صاحب کشف الغمه بعد از این
گفته است که اهل سنت را یکی از سه کار باید کرد یا دوازده کس را از دو طایفه بنی امیه و بنی عباس قرار دادن
یا راضی شدن بانکه احادیث و اخباری که در کتب ایشانست اعتبار ندارد و اعتقاد را نمی شاید یا اقرار

بائمه اثنی عشر

بائمه اثنی عشر علیهم السلام کردن و از شق اول نمی توانند و چه خلیفه و حاکم در بنی امیه و بنی عباس از اینجا تا زیاده بوده اند و از
شق دوم نمیتوانند شد و اگر شوند ما را بس است این احادیث بلکه مشتمل بر فواید بسیار در مطالب دیگر نیز ایشان
سبا است پس باید شق ثالث که راضی شوند و الزام آن نمایند و این بحث بعینه علمای شیعه را با طایفه زیدیه
مرسیه و امثال ایشان نیز بعینه جاری است این بحث متین و جوابی که معقول باشد ندارند اگر ترک مکابره و عناد نمایند
طایفه اثنی عشریه را دلایل و نص جلیه بی شبه و نصوص وارده حقه بر این مطلب بسیار است که با اینها احتیاجی
باین بنا دلیل از کتب ایشان ندارد و لکن تا بر ایشان حجت باشد بایراد این احادیث اقدام می نماید
والسلام علی من اتبع الهدی و اگر کسی گوید هرگاه دلایل واضحه بر خلافت و امامت ائمه اثنی عشر بود
پس چرا از خلافت ممنوع شدند و از منصب خود معزول گشتند گوییم انحراف قدحی از مرام و مقصود ما ندارد
چه انبیا را بسیار تکذیب کردند و از منصب و سهم خود معزول کردند و نقصی در پیغمبری ایشان نشده نقصانی بر مرتبه
و حال شان نرسید بلکه باعث زیادتی قرب و منزلت ایشان بود نزد الله تعالی و موجب مزید اعتقاد و
محبت الانس که علم کمال و دینی و اخروی ایشان داشتند حضرت امیر المؤمنین فرمود که ما علی المؤمنین من
غضاضة فی ان یکون مظلوما ما لم یکن شاکا فی دینه و لا مرتابا بیقینه یعنی منت مرد
مؤمن را هیچ کم نه لیکن و نقصی از هیچ مهری ما دامی که شک نداشته باشد در دین خود نقصانی به در یقین
خود و از عمار یاسر رضی الله عنه مرویست که در ایام حرب صفین میگفت والله لو ضربونا حتی یبلغوا بنا سعفات
هجر لعلمنا انا علی الحق یعنی بخدا قسم است ای اصحاب معاویه و ای اصحاب و ارباب کفر و
زندقه و جهل اگر که شمایان ما را پیش انداخته میزده باشید تا آنکه ما و اصحاب ما را برسانید که در هجر
وادی است و در آخر این هر آینه خواهیم دانست و جزم ما هیچ روشن کم نمیشود که البته ما بر حقیم و شما
بر باطلید و بعد از انکه ثابت شد که باید امام دوازده باشند دلیل بر امامت این دوازده شخص
علیهم السلام آنکه حاصل شد نص صریح از هر یک از ایشان صلوات الله و سلامه علیهم بر امام که بعد از
ویست و باین طریق که نص واقع شده و از امیر المؤمنین بر پسرش امام حسن و او نص نموده بر امامت برادرش
حسین بن علی و از سید الشهدا نص بر امامت پسرش امام زین العابدین که در وقت آن حادثه شنیعه واقع
شده بود در صحرای کربلا مجلس نقل […] خانه چنانچه امامت از آدم صفی بهر سیده از جمیع
سپاه شده اند و او نص بر فرزند ارجمند خود امام محمد باقر علیه السلام نمود و از کثرت علم که آنحضرت را

بود و باقر علوم النبیین موسوم شده و از نص بر امامت پسر خویش امام جعفر صادق نموده و چون در زمان آنحضرت تقیه کمتر بود
مردم استفاده علوم و تصحیح احادیث از آنحضرت مینموده و مذهب [illegible] رواج یافت [illegible] جعفری گفتند
و بدان مشهور شده و آنحضرت نص کرد بر امامت فرزند خود امام کاظم که چون در اولاد آدم کسی کظم غیظ و خشم [illegible] بر
مر آنحضرت نرسیده کاظم شهرت یافت و عدد اولاد آنحضرت از سایر ائمه اطهار علیهم السلام بیشتر بود و از نص بر امامت
ثامن ضامن امام الانس و الجن علی ابن موسی الرضا علیه السلام واقع شده امامی که روضه [illegible] خلایق
[illegible] ملایک [illegible] و از آنحضرت نص بر امامت پسر او محمد بن علی علیه السلام که بجواد موسوم بود واقع شده آنحضرت
اگرچه صغیر السن از دنیا رفت ولیکن کبیر القدر و رفیع الذکر بود و از نص نموده بر پسر خود امام علی نقی که با بی الحسن ثالث
و عسکری مشهور است و اعجاز و کرامات آنحضرت بسیار است [illegible] و آنحضرت نص کرده بر فرزند خود ابو محمد
حسن بن علی که عقب بود [illegible] و یکی از آنحضرت بر امام دوازدهم خلف الحجة و صاحب الزمان صلوات الله
و سلامه علیه و علیهم اجمعین واقع شده امام اول که امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است بعضی از فضایل و کنی و
اسماء و القاب او مسطور گردید اما اولاد آنحضرت بنوعی که صاحب کشف الغمه و غیر او از کتب معتبره اهل
سیر نقل نموده اند اینست که اولاد ذکور آنحضرت چهارده و اناث نوزده بوده اند امام حسن و امام حسین و زینب کبری
و ام کلثوم کبری از سیدة النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها بوجود آمده و محمد اکبر که مادر او خوله دختر جعفر بن قیس حنفیه
بود و [illegible] اولاد و امهات ایشان در کتاب کشف الغمه و کفعمی و غیر هما مذکور است و عمر شریف آنحضرت را شصت
و پنج و شصت و سه و پنجاه و هشت و پنجاه و هفت گفته اند و صحیح اقوال قول اول است تفصیل قتل و شهادت آنحضرت
از آن مشهورتر است که بذکر محتاج باشد و حکایت طیر و ابن ملجم لعنه الله نیز اگرچه مشهور است لیکن بطریقی که در کشف
الغمه و فصل المهمه [illegible] مذکور است اینست که ابو القاسم حسن بن [illegible] که [illegible] مشهور است نقل نموده که در مسجد الحرام
در مقام ابراهیم علیه السلام [illegible] جمع کثیر در [illegible] سبب اسلام خود را بیان مینمود گفت که
در [illegible] بودم دیدم که مرغی بزرگ از هوا در آمده بر سنگی که آنجا بود نشست و ربع آدمی را قی کرد
و پرواز نمود و بعد از لحظه باز آمد و ربع دیگر قی کرد و همچنین تا تمام را قی کرد و پرواز نمود آن اعضا بهم نزدیک
شده بهیکل [illegible] شخصی که [illegible] برخاست و بهر طرف نگاه میکرد و من در تعجب بودم که یکبار همان مرغ باز از
هوا بزیر آمده یک ربع او را [illegible] نموده فرو برده و به پرواز در آمده رفت و بعد از لحظه آمده ربع
دیگر را در ربود و بهمین طریق تا همه را ربوده از نظر غایب شد و من متفکر بودم و حیرت [illegible] که چرا از آن شخص نپرسیدم

که تو کیستی و این چه حالت [illegible] و دیگر جا توقف [illegible] همان صورت [illegible] چون دیدم او زنده شده ایستاده نزدیک
او رفتم پرسیدم که تو کیستی جوابم نداد گفتم بحق آنکه ترا خلق کرده است که بگو کیستی و [illegible] گفت من ابن ملجم
علی ابن ابی طالب را کشتم و از آن روز حق تعالی این مرغ را [illegible] موکل کرده است که [illegible]
که هر روز یکبار بجزای این فعل [illegible] میکند [illegible] این بودیم که مرغ آمده بار دیگر ربع او را [illegible]
نمود و من چون از علی بن ابی طالب احوال [illegible] تفحص نمودم گفتند ابن عم رسول الله است و وصی او بوده و اسلام
آوردم و این صورت عجیب سبب [illegible] اسلام من شد و موضع قبر آنحضرت غری است که بنجف مشهور است و با
اجماع [illegible] اتفاق [illegible] مزار آنحضرت نجف است و قبر آدم و نوح [illegible] در پهلوی قبر آنحضرت واقع است لیکن
اهل سنت در چند موضع دیگر مزار [illegible] لیکن زیارت می [illegible] این خلایق [illegible]
بر آن مرتبت توان شد [illegible] السلام علی من اتبع الهدی
حسن بن علی علیه السلام کنیت او ابو محمد است و تقی و طیب و زکی و سید و سبط و ولی و حجت و قائم [illegible] از القاب
آنحضرت [illegible] بهترین لقب او سید است که رسول صلی الله علیه و آله او را بآن لقب خوانده و فرموده این پسر من سید [illegible]
روزی که آنحضرت متولد شد رسول حسن نام نهاد و اذان در گوشش [illegible] پرسش [illegible]
تصدق نموده و عقیقه کرده [illegible] و عقیقه سنت گشت و بعضی گفته اند [illegible] روز هفتم واقع شد و تولدش در مدینه
منوره بوده و در نیمه ماه مبارک رمضان در سال سیم از سال هجرت و او اول اولاد امیر المؤمنین است و
بعضی [illegible] گفته اند که در شش ماهگی تولد شده و فرزند ششماهه باقی نماند الا حسن بن علی و عیسی بن مریم علیه السلام
و صحیح آنست که [illegible] تولد یافت و او شبیه ترین خلق بود برسول و در روز وفات رسول الله هفت ساله
و بعضی هشت ساله و چند ماه هم گفته اند و چون امیر المؤمنین رحلت نمود سی و هفت سال داشت و بعد از شش ماه
و سه روز [illegible] از جهت [illegible] صلح نموده بعد از ده سال که در مدینه بعبادت الهی و زیارت
حضرت رسالت پناه مشغول [illegible] ماه صفر سنه خمسین از هجرت که عمر شریفش [illegible] رسیده بود [illegible]
زوجه اش جعده بنت اشعث او را زهر داد و بعد از چهل روز که بیمار بود برحمت الهی واصل شد برادرش امام
حسین علیه السلام که وصی او بود متولی غسل و تکفین شد و در بقیع مدفون شد اولاد آنحضرت را بعضی یازده پسر و یک دختر
گفته اند و صحیح آنست که ذکور یازده و اناث [illegible] بوده [illegible] و پسر او یکی حسن و زید [illegible]
حق نماند زید بن الحسن جلیل القدر کریم النفس و کثیر البر و متولی صدقات رسول [illegible]

اطراف دنیا بامید نوازش و اکرام بزیارت او می‌آمدند و از فیض او منتفع می‌گشتند و عمر او بنود رسیده و شعرا بمدح او
گفته‌اند امام حسن بن حسن او نیز مردی فاضل جلیل و ورع و متولی صدقات امیرالمؤمنین علیه السلام و همراه عم خود رسید
و در کربلا در خدمت عم خود سید الشهدا بود و جراحت بسیار یافته اسماء بنت خارجه او را از میان کشتگان
برآورده و از عمر سعد التماس نمود و جراحتهای او را مرهم نهاده فاطمه بنت حسین در حباله او بود و از فرزندان امام
حسن قاسم و عبد الله و عمرو در کربلا بشرف شهادت فایز شدند و عبد الرحمن در وقتی که امام حسین بمکه میرفت
در ابوا وفات یافت و حسین بن حسن که او را اثرم میگفتند و طلحه بن حسن که بجود مشهور بود با پسر دیگر در مدینه فوت
شدند مخالف و موالف را اتفاق است در آنکه امیرالمؤمنین در وقت رحلت از میان فرزندان امام حسن را
بوصیت خلافت مخصوص ساخت اهل بیت را و جمیع شیعه را بوی راجع نمود و کتاب و سلاح و هرچه از رسول الله مانده
بود بحسن تسلیم نمود و فرمود رسول خدا مرا امر نموده بود که آنچه از آنحضرت بمن رسیده بتو تسلیم نمایم و همچنین ترا مامور
ساخته که در وقت رحلت اینها را ببرادرت حسین تسلیم نمایی بعد از آن بجانب امام حسین متوجه شده فرمود
که ترا نیز رسول امر نموده که در وقتی که بعالم بقا متوجه باشی آنچه بتو رسیده باشد باین پسرت تسلیم نمایی و اشاره بعلی
بن الحسین نمود که در حسن سالگی بود و دست علی بن الحسین را بدست گرفته باو خطاب فرمود
که همچنین ترا وصیت میکنم که در وقت وفات امانتهای مذکور را به پسرت محمد باقر بسپاری و او را از رسول و از
من سلام رسانی پس متوجه بجانب امام حسن شده او را وصیت طولانی فرمود که در کشف الغمه مسطور است
و از جمله دلالات و اعلام که بر امامت ائمه علیهم السلام کی حکایت حبابه والبیه است که صاحب فصول مهمه و مؤلف
کشف الغمه و دیگران از مخالف و موالف نقل نموده‌اند که گفت در رحبه مسجد کوفه بخدمت امیرالمؤمنین آمده گفت یا امیرالمؤمنین
فرما علامت امامت چیست مرا آگاه گردان که حق تعالی ترا مستغرق رحمت خود گرداناد پس
آنحضرت بدست مبارک اشاره نمود بپاره سنگی که در آنجا افتاده بود و گفت آن پاره را بیار تن مبارکش
بر آن زده نقش کرد و فرمود ای حبابه هر کس دعوی امامت کند و قادر باشد که چنین نقشی بر
سنگ بنوی کرده ام کند بتحقیق بدانکه او امام بحق است و اطاعت او واجب است چه امام آنچه که از
هیچ اراده هیچ کاری عاجز نباشد و حبابه آن سنگ را برداشته رفت و بعد از رحلت آنحضرت روزی
بخدمت امام حسن آمده سلام کرد و آنحضرت او را خطاب نمود که ای حبابه نشانی گفت بلی فرمود آن سنگ را بیار چون
گفت
امام بهانطرق مهری بر بالای آن مهر زد و بار دیگر در مدینه در مسجد رسول بخدمت امام حسین آمده ترحیب کرد آورده امام را

امام گفت اگر نشانه امامت را میخواهی آن سنگ را بیاور حبابه گوید که آن سنگ را بمهر نمود و حبابه گوید بعد از آن که علی بن الحسین علیهما السلام را دیدم و عمرم بصد و
رسیده بود و از غایت پیری مویش سفید شده و از طلب نشان امامت ناامید گشته آنحضرت بانگشت سبابه بمن اشاره نمود و من جوان شدم
و مهر بر آن سنگ نهاد و من تا زمان امام رضا علیه السلام ماندم و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام ثامن ضامن علیهم السلام
جمیع آن سنگ را نقش نمودند و بعد از آنکه امام رضا علیه السلام سنگ را مهر نمود نه ماه دیگر حبابه زنده بود و در رجب الی اجل شد
حکایت والبیه و طول عمر او و جوان شدنش باشاره امام زین العابدین علیه السلام و طلب او علامات امامت را نزد مخالف
و موالف بصحت رسیده و ایضا در این دو کتاب مذکور و مسطور است که در وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه متوجه بصره گردید
بود کتب و وصایا و بعضی چیزها که از رسول صلی الله علیه و آله بنزد او بود امیرالمؤمنین علیه السلام بام سلمه سپرده بود و چون امام حسن
با معاویه صلح نمود بمدینه تشریف برد ام سلمه آنها را بآنحضرت تسلیم نمود و در کتاب مستطاب کلینی از امام محمد باقر علیه السلام
نقل نموده که آنحضرت فرمود ان امیر المؤمنین علیه السلام لما حضرته الوفاة قال لابنه الحسن
ادن منی حتی اسر الیک ما اسر الی رسول الله صلی الله علیه و آله و ائتمنک علی ما ائتمنی علیه ففعل
یعنی چون امیرالمؤمنین علیه السلام را وفات حاضر شد به پسر خود حسن علیه السلام گفت نزدیک من آی تا آنچه رسول خدا
بمن سپرده بتو بسپارم و امین سازم ترا در آنچه مرا امین ساخته بود پس امام حسن علیه السلام به پدر نزدیک شده و جناب
حتی اسر الیک ما اسر فی رسول الله پنهان از مردمان چنانکه رسول خدا از غیبه و از بخاری و سرخی لات
دنیا بت را تسلیم نموده بود او نیز امام حسن را محرم آن راز و محل سر گردانیده و هیچ احدی از اهل اسلام را در باب
امامت امام علیه السلام خلاف نیست و ما بین شیعه و اهل سنت خلافی و نزاعی ندارند بل نزاع و خلاف در باقی ائمه معصومین
علیهم السلام واقعست چه قائلین بامامت جماعت بعد از سید خدا صلی الله علیه و آله هم بامامت حسن بن علی علیه السلام
قائلند بجهت آنکه آن حضرت که رسول صلی الله علیه و آله فرموده ان الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم تعود
ملکا یعنی بدرستی که خلافت و امامت بعد از من تا سی سال خواهد بود و بعد از آن ملک داری و سلطنت خواهد
بود خواهد بود و آن سی سال بشش ماه خلافت و امامت امام حسن علیه السلام تمام میشود و نزد جمیع فرق اسلام
بثبوت رسیده که بعد از مرتضی علی علیه السلام امام حسن مردم را به بیعت خود خواند و خاص و عام را در بیعت نموده
بامامت و خلافت و بعد از آنکه بسوی مکر و فریب معاویه و عمرو عاص نفاق در میان لشکر آنحضرت بهم رسیده و دانست
که خونریزی و فساد بسیار واقع خواهد شد بر جهت آنکه رسول صلی الله علیه و آله مکرر فرموده بود ان ابنی هذا سید
ولعل الله ان یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین تا بندهای خدا در میان کشته نشوند

با معاویه صلح نمود و آن گروه عظیم را از قتال و جدال غلامی بخشید و جزای عمل مکاران را بروز قیامت حواله نمود و از عبد الرحمن بن جبیر
مرویست که گفت پدرم روزی در خدمت امام حسن علیه السلام بود گفت مردمان را اعتقاد آنست که تو میخواهی که خلافت داری
و پیشوای خلق باشی آن حضرت فرمود زمام اختیار در دست من بود و سرداران اکابر عرب همه در قوم و قبیله مطیع و منقاد من
بودند و با هر که جنگ میکردم اطاعت میکردند ولیکن من رضای حق تعالی منظور داشتم و حفظ خونهای امت محمد که در میانه
ریخته نگردد و اهل سیر و تاریخ را اتفاق است بر اینکه در وقتی که آن حضرت اراده صلح نمود در دفتر حساب لشکر رجوع نمودند چهل هزار
مرد جنگی از شیعه و موالی همراه بودند که همه یک آرزوی سرباختن و جان را فدا ساختن در قدم آن حضرت داشتند و جمعی دیگر خود
را شیعه و انصار او میدانستند و جمعی از مصلحت دیانت و بناکه داشته خلافت را تسلیم معاویه نمود و خویشتن را
معزول ساخت و از نخعه معاویه علیه ما علیه که در بر سر منبر اعتراف مینمود و میگفت یا محمد یعنی امام حسن علیه السلام بجز
بخشش نمود که هیچ نفسی بهمه بخشش آن نیست از هر چیزی که گذشته که احدی را قدرت بر گذشتن مثل آن نبوده
و درست گفته است چه هیچ نفسی را اینچنین نیست که یکبار از مثل چنین دنیایی بگذرد و ... انکار ... بار دیگر
وارد شده انکار و لیکن چون جمعی هم در لشکر حسن تمام بر خلاف دنیا داشته و طمع در درهم و دینار معاویه
میکردند مید انست اگر خونریزی بسیار شود کار از پیش نرود و حفظ خون و عرض مؤمنان و مسلمانان و برکت
دنیا اختیار نمود و بصلح راضی شد مثل عبد الله عباس که معاویه با او نوشت که هزار هزار درهم نقد از برای تو دادم نصف را
روزی که راهی شوی بسیم و نصف روزی که بلشکر من داخل شوی چون این کاغذ از میراث ... وعده ... داخل شد
گفت مرویست که فاطمه صلوات الله علیها در مرض موت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دست حسنین را
گرفته بخدمت والد بزرگوار آمده گفت ای پدر ابرار این هر دو پسران تواند از میراث خود چیزی بایشان ده
که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود اما الحسن فله هیبتی و سوددی و اما الحسین فله جودی و
شجاعتی یعنی حسن را هیبت و سیادت خود دادم و حسین بخشش را که شجاعت خود را و در بعضی روایات
بجای هیبتی هیباتی و بجای جودی جراتی واقع شده یعنی حسین را جرات و شجاعت و حسن را سیادت
و هیبت خود دادم و در احادیث وارد آمده که لم یکن احد اشبه برسول الله صلی الله علیه
و آله من الحسن یعنی هیچکس در آن شباهت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله نبود که امام حسن را و از انس بن مالک
روایت نموده اند که گفت هرگز امام حسن را ندیدیم که اگر بر من نور نیاورد چه بعینه شمائل او شمائل حضرت رسول الله
بود بخاری در صحیح آورده که اصحاب بعد از نماز عصر بیرون آمده بودند ابوبکر حسن علیه السلام را دید که با طفلان بازی

میکنند او را بر دوش گرفت و گفت بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی علیه السلام یضحک یعنی پدرم
فدای تو باد که بنبی شبیه است نه بعلی و علی علیه السلام می شنید و میخندید چنانچه در صورت هیچکس آن حضرت
برسول الله شبیه تر نبود در سیرت نیز اشبه برسول الله صلی الله علیه و آله بود و معجزات و کرامات آن حضرت را نیز حدی
و نهایتی نیست از آنجمله در کشف الغمه مذکور است که در راه مکه یکی از اولاد زبیر در خدمت او بود و با بامت او اقرار داشت
در منزلی از منازل بزیر درخت خرمایی فرش کرده بودند آن زبیری نگاهی بآن درخت کرد و گفت ای کاش این درخت
رطبی میبود که کام را شیرین میساخت امام علیه السلام آن سخن را شنید فرمود که مگر رطب آرزو نمودی گفت آرزوی
کردم اگر میوه میخواستم فی الحال آن حضرت دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات برآورد و طلب مبارک را جنبانید و
کلمه گفت که کسی فهم نکرد که چه میگوید فی الحال درخت سبز شد شکوفه برآورد و داد و رطب تر شد و میان ایشان و شتربان که شنید
رطب گفت و شتر داری که همراه بود گفت هذا سحر آن حضرت گفت ویلک لیس بسحر بل دعوة
ابن نبی مستجاب یعنی وای بر تو سحر نیست بلکه دعای پسر پیغمبر است که در درگاه الهی
اجابت رسیده پس کسی میان درخت برآمده رطبها را بزیر آورد و هر که همراه بود از آن رطب خورد و همه مردم را
کفایت نمود و در سلان کتاب و کتاب فضل بسی کتب منتزع بسیاری در کرامات و معجزات آن حضرت کرده
و همچنین در علوم ظاهری و باطنی بعد از امیر المؤمنین علیه السلام هیچکس برابری با آن حضرت نمیرفت و در فصاحت
و بلاغت نیز از خطب امیر المؤمنین علیه السلام هیچکس را نزدیکی بآن حضرت در کلام آن حضرت و خطب احدی را از خطبهای
او متون این نسخه و بعضی از خطب و مواعظ او علیه السلام در کشف الغمه مسطور است و حاضر جوابی و بدیهه ای کسی را
نرسیده مرویست که روزی یهودی در کمال پریشانی و بی برگی و بی توتی از گرسنگی بجان آمده و از فقر احتیاج بقفای
آن مرکب آن حضرت را گرفته گفت یا بن رسول الله از تو انصاف میخواهم آن حضرت فرمود که در چه چیز یهودی
گفت از اینکه جد تو مرویست که فرمود کالدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر تو مؤمنی و من کافرم تو را اسبان
و دسته از غلامان و چاکران و رختهای فاخر و لباسهای نیکو و خانهای خوب و کنیزان نفیس و فرشهای رنگین و جمیع
و طعامهای لذیذ مهیا و میسر است من و دنیا از نسبت بتو مشتق می بینم که در بهشت بهتر از این گمان ندارم و نسبت بجنب
زنده انست که قفر هم بنهایت رسیده و بی توقی و مشقت و محنت بکمال انجامیده پس آن حضرت تبسم نموده
بدیهه جواب گفت ای پیر اگر تو نظر کنی بآنچه حق تعالی از برای مؤمنان مستعد و مهیا کرده و دیده است در آخرت
از آن نعمتهای که نه هیچ چشمی دیده و نه هیچ گوشی شنیده خواهی دانست که من درین دنیا در زندان باکمال محنت

واکر چنین بگوید جهت کفار و منافقین در این تماشا مقرر شده از عذابهای گوناگون هر آینه میدانی که تو امروز در بهشتی
با نهایت فراغت و اگر کسی بگوید درین جواب تأمل باید نمود که این کلامیست که سر نزده است الا از شکسته دل بزرگ
و مصادر گشته الا از تایید سورتی از آثار عالم رسالت و ملا سعدالدین در کتاب مطول در بحث استعاره آورده
که معاویه بیمار بود و امام حسن علیه السلام بعیادتش رفت معاویه چون امام حسن را دید بجست و نشست و این بیت
را خواند **وتجلدی للشامتین اریهم انی لریب الدهر لا اتضعضع** یعنی بجلدی و تندی
شماتت کنندگان را بنمایم که بلیه و حوادث زمان مرا خوار و ذلیل نتواند کرد فی الفور امام حسن علیه السلام این
از همان قصیده خواند که **واذا المنیة انشبت اظفارها الفیت کل تمیمة لا تنفع** یعنی هر
گاه مرگ که حرکت چنگ فرو برد و ناخن بند کند هر تعویذ یعنی تعویذ و مهره که از برای دفع چشم زخم بر کسی یا بر
کردن بادیزنی و بندی که نفع نرساند و اگر سابقا گفته شده جوابی در برابر آن بیت ازین بهتر خصوصا ازین
قصیده باشد هم مضمون آن رسانند و در شبابت سیرتی بجد و پدر همان کسانی که الحالیست که در شهر آنحضرت بیابی
میرفت شنید که شخصی از حق تعالی مناجات میکرد و میگفت خدایا ده هزار درم روزی کن مانده است المطلع را که بآن
شخص فرستاد و دانست و نوازان و الله اعلم بخزانه سپرده و کارها نمود که حافظ ابونعیم در کتاب حلیه از ابن مهدی نقل نموده
و بسند صحیح ذکر کرده که امام حسن علیه السلام دو بار از اموال و منال خود بیرون رفت چنانکه از خانه از خانه
را نعلین بیج ماند و مهر را و رداء خود را به مستحقین داد و سه کرت مال و اسباب خود را با حق تعالی قسمت نموده بود که یک
جفت نعلین بود یک نعلین را بیکی از فقرا میداد و یکی خود میگذاشت و در روایت فضائل آنحضرت آمده که
همان حافظ در کتاب مذکور ذکر کرده که بیست و پنج بار پیاده از مدینه بمکه رفت بجهت زیارت بیت و مالک اسباب
و اشتران همراه میداشت سوار نمیشد و مشهور است که یکبار پای مبارکش از پیاده روی ورم کرده بود یکی
از دوستان گفت پدر و مادرم فدای تو باد اگر اندکی سوار میشدی که این ورم برطرف میشد حسین و فرمود
درین راه سیاهی بخواهی دید و روغنی خواهد داشت از و بگیر که آن دفع ورم میکند آن شخص گفت فدای تو شوم
در هر منزل این روغن هست فرمود بلی ولیکن در اثنای راه او را خواهی دید چون پاره از راه را قطع کردند
سیاهی پیدا شد و از و روغنی طلبیدم گفت آنگاه که ادرم کی را سرا خدم حسن بن علی کرده ام و بیکری منیتوانم داد گفتند
بخدمت آنحضرت بیچاره هم روغن را بخدمت امام برده بخدام سپرد و چون خواست که برگردد قیمتش بوی دهند گفت ای ابن
رسول الله از برای فروختن نیاورده ام و امیدوارم که چون زنم حامله است دعا نمایی که حق تعالی پسری باو کرامت

کمی کرده است

کی کرده دوست دار اهل بیت باشد آنحضرت فرمود که دعا کردم و حق تعالی پسری کرامت کند که دوست دار اهل بیت باشد آنحضرت
فرمود که دعا کردم حق تعالی پسری ستوی خلقت سالم بعطا بتو کرامت نموده و چون بخانه برگشت پسرا خواهی دید برین قیاس سایر
عبادات آنحضرت از نماز و روزه و قرائت قرآن و حج و صدقات و امثال آن بتحریر نتوان در آورد بنابر اختصار از اینها بعضی از نسبش محمد مصطفی و
جد بزرگوارش علی مرتضی کسی را او برابری نمیتوانست نمود و باوجود آنکه جدی چون رسول الله و پدری همچون مرتضی علی و مادری همچون فاطمه زهرا
داشت بسبب محبت و قرب از همه افزون تر خوشتر مرتبه بود که همچون برادرش امام حسین علیه السلام در
حالت احتضار او گریان میدید فرمود ای برادر تو رسول الله و امیرالمؤمنین بر تو چی بهره بود بدیدن تو آمدند و خدیجه و فاطمه بیشتری بهره بود
مادر تو ماندند تا پسرت و طاهر بن حجر و امثال توانند یکنفر و جعفر و اقامت مینمودی هر روز که بتوانند چرا گریانی گفت ای برادر
بیکی و لیکن در امری واهی تو ترس و وحشتی مشاهده میشود که در شرایط منیده ام و از شکایات خود که تاب اینها بخشی است و میتوانم از آن
و اسباب ایشان ترسیده ام پس برادرش حسین علیه السلام تصدیق او نموده گریان شد بعد از آن که امامت را
را به برادرش سپرد گفت مینی اگر مرا هم آن بیت که چون مرا بوداع کنم برسول الله خواهی برد جیمی و الا اگر بر اینها
رسول الله و این بیتهای سوابر تو خوانده کرده و اگر آرد مقصد فنا و خواهند نمود ترا بخدا و بحق جدم قسم میدهم که صبر نمایی
و ملاحظه فرمایی که اهل بیت و مکانی مخون کسی بیخبر بگرد و ادهم چه بکنند ان حضرت نشان داده بود و در وقتی کسی را او زا
جسد بسر برده عایشه در استری سوار شده مروان لعین با جمعی از بنی امیه سلاح بر خود راست کرده سر راه گرفتند
گرفته عایشه گفت که نمیگذارم که کسی را در خانه من دفن کنند که نخواهم او را دوست نداشتم و مروان گفت
عثمان را در اقصای مدینه دفن کنند و حسن را با رسول خدا در یک پهلو بنمانند این کی روا باشد و بنی هاشم شمشیرها از غلاف
بر آورده و نزدیک شد که فتنه عظیم بر پا شود ابن عباس پیش رفت و بمروان گفت که بر گرد و فتنه را از کجا کمی که حسن را بوداع جدش می
آورند درین صورت قبر رسول الله انقدر نخواهند بجهت استعمال حیله و مکر کمک و دفن شدن در خانه را برحضرت او
تجویز ننماید نه در پاس حرمت رسول الله چون خویشان ایشان شنیدند و الکرامت اراده نمودند که توقف کردند
میت که منع ایشان ازین قسم چیزی توانند و بعد از بن نزد عایشه رفته گفت **تجملت تبغلت**
ولو عشت تفیلت للک التسع من الثمن وفی الکل تصرفت یعنی در روزی جمع شدی بر بستر بر شتری
و امروز در استر سوار شده و اگر سلامت او و رسول او تبرا امر نموده اندکی از خانه بیرون نیامی اکنون نه
باقی مخلی است کسی نیست که هم سوار بشوی و ترا از میراث رسول الله که نه از نه حصه میرسد هم برادرانش زن
دیگر بود و تو همه تصرف کرده در خانه را خانه خود نام نهاده بر کرد کرد آن بودی که حسن بحسین وصیت کرده

گر نباد الله رسنه بجای خون در زمین بکنه کرده میدهی که این جمع اگر تو ایشان بیناری چه بر سر می آمد و از امام
حسن را وداع نموده فرموده حسب الوصیة او در بقیع در نزد فاطمه بنت اسد مدفون ساخته اللهم لا تحرمنا عن لقائه و
شفاعته بحقه و حق ابیه و حق امه و جده و محبیه

الامام الثالث

حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام آنحضرت در سال چهارم از هجرت در بیت و پنجم ماه مبارک شعبان تولد
یافت و بقول صحیح میان او و برادرش امام حسن علیه السلام یک سال و پنجاه روز فاصله بود و چون خبر تولد او به رسول
صلی الله علیه و آله رسید بخانه فاطمه آمده اذان در گوش راست و قامت در گوش چپ او گفته و عقیقه فرموده حسین نام
نهاد و نام نهاد چه نام پسران هارون شبر و شبیر بود بمعنی حسن و حسین و القاب آنحضرت او ست که رسول الله در باب این دو لقب
فرمودند و دلیل امامت او نص از رسول الله است و نص از پدر و نص از برادر علیه السلام و عمر شریفش پنجاه و شش سال
بود و کسری یا شش سال و کسری با جد خود رسول الله بود و بعد از رحلت آنحضرت سی سال با پدر بود و بعد از پدر ده
سال با برادر و بعد از برادر ده سال یکه زندگانی نمود و در بعضی روایات پنجاه و پنج سال نوشته اند و شیخ مفید رحمه الله
پنجاه و هشت سال نوشته و گفته با رسول الله هفت سال بود و مدت خلافتش یازده سال العلم عند الله آنحضرت
را شش پسر و چهار دختر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر و محمد و عبدالله و جعفر و بغیر از علی اوسط که امام زین العابدین است
باقی در کربلا بدرجه شهادت رسیدند و بعضی دختر را سکینه زینب سکینه فاطمه و قول اصح است که زینب ام و دختر
بوده اند صغری و کبری و در قول ضعیف چهار پسر و دو دختر را گفته اند زینب سکینه فاطمه و قول اول اصح است که زینب
ام دو دختر بوده اند هم آمده بزیارت آنحضرت را ثواب بیش از آنست که توان نوشت و در وجوب آن [illegible]
بعضی گفته اند بر هر مؤمنی واجب است و هر که او را ترک کند حقی از حقوق الله را ترک کرده باشد و عاق رسول الله شده



بود و ایمانش نقصانست و کسی که در زندگی آنحضرت باشد و در بزیارت باشد و بزیارت او نرود عمرش
کم میشود و زیارت او باعث زیادتی عمر است و رزق که در زیارت آنحضرت باشند از آن حساب نمیکنند و هر
گامی که در آن راه بردارند با حج برابر است و یکدرهم که در آن راه خرج کنند به هزار درهم برابر است
و هر که آنحضرت را زیارت کند و شناسا بحق او باشد گناهان گذشته و آینده او آمرزیده میشود و از امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که زیارت امام حسین علیه السلام واجب است بر هر که اقرار بامامت داشته باشد و نیز
از آن حضرت مرویست که زیارت امام حسین علیه السلام برابری میکند با حج و عمره مقبوله حق تعالی همه
مؤمنان را توفیق رفیق گرداند که باین فیض برسند و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که یک غازه [illegible] نزد



آنحضرت با حج دیگر یا قلا ابجره و تربت آنحضرت شفاست از هر مرضی و در دعای و اخلاقی و از خواص تربت آنحضرت آ
که چون او را تسبیح کنند هر گاه او را بگردانند چهل حسنه از برای آن شخص نوشته میشود و اگر کسی او را در دست داشته باشد
و ذکر نگوید باشد و دیگر چون را فراحتش کنند بجهت آنکه ذکر او میگویند و در حدیث است که شخصی که در آن خاک
مدفون شود از حساب روز قیامت فارغ است و بی حساب بهشت میرود و در حدیث دیگر است که آن زمین را
بهر که در آن مدفون است روز قیامت برداشته به بهشت میبرند | انزلہ کربلا گفته است !
آتش روز حشر بکار است و دیگر گفته است تو و ما کربلا جهرجال گرامیست که خاک شود و نیشود و قدر شیخ [illegible]
بریده اند و سیاه ارض حیا نند میکرد [illegible] دست بدست و در کشف الغمه روایت نموده است که روزی
رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود و چون آفتاب [illegible] امیر المؤمنین و فاطمه و حسین گرد آمده بطریق
ستارگان [illegible] چشمان مبارک را پر آب کرد و فرمود که ای اهل بیت من خود را چگونه می بینید در آنوقتی
که این جمعیت شما متفرق و سبیل شده باشد و این اجتماع با فتراق انجامیده و هر یک از شما بجائی از دنیا رفته و قبر
شما هر کدام در مکانی واقع شده پس از آن میان امام حسین علیه السلام متکلم شده و گفت یا رسول الله آیا بمرگ از دنیا
خواهیم رفت یا بقتل [illegible] عالم صلی الله علیه و آله در جواب فرمود که بظلم و ستم کشته خواهید شد و اهل بیت شما در دنیا
بطریق اسیران خواهند گردید پس حسین گفت یا رسول الله ما را که خواهد کشت فرمود بدترین مردمان [illegible] قبرهای
[illegible] استفسار نمود که آیا بعد از ما کسی بزیارت ما خواهد آمد و ما را یاد خواهد نمود حضرت صلی الله علیه و آله فرمود
بسیاری از طوایف امت من بزیارت شما مشرف خواهند شد و چشم شفاعت از ما خواهند داشت و زیارت
شما را وسیله نجات و سبب زیادتی درجات خواهند دانست و در روز قیامت من ایشان را از اهوال و شدائد
آن روز خلاصی خواهم داد و صاحب کشف الغمه بعد از نقل این حکایت گفته که این خبر بهمین طریق در ارشاد شیخ
مفید رحمه الله مذکور است و مرا درین تامل است چه حسین را در اطفال اندکی سالش کمتر بود و در ایام
سن چون رسول الله سوال و جواب مخصوص ساخت [illegible] بکوچکی او دلش یاری داد که خوف از کشته
شدن با او بگوید و دل او را رنجیده و سوزان و گریان بسازد و چون حسین که در آن وقت سالی [illegible]
خود سوال کند ولیکن تعجب از اهل علم و عرفان خصوصاً از علما بعید است چه جبرئیل در روز تولد حسین علیه السلام
این خبر داده بود و مکرر در آن واقعه بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کشف شده بود و حضرت ایشان [illegible]
اهل بیت نموده آن حضرت حسین را مخاطب ساخت بلکه از خود متوجه سوال شده و ایشان را تسلی [illegible]

و دوري و بزرگي تفاوتي باشد که در وقت کشتن ترتيب يابد از دوار خود غافل باشد و معتبر آنکه بعد از صفحه خود ديگري [illegible]
ميشود و معرفت ايشان در زمان پيري بمرتبتي که در حال ولادت بيدار نه و مادر و پدري دل ميسوزد که مراتب وصول
و قرب بجناب وحدت و مرتبه شهادت غافل باشد و دنيا را در نظر او وقري و مقداري و اعتباري بود و او را دلبستگي
بدنيا بودن و دنيا باشد و ايشان چنانچه امير المؤمنين کرم الله وجهه فرموده که والله ان ابن ابي طالب آنس بالموت من الطفل
بثدي امه يعني بخدا قسم است که پسر ابي طالب انس بمرگ بيشتر است از انس که طفلان با پستان مادر
ميباشد و در بودن کشته شدن چنين مشتاق بوده که آنچه از حق تعالي مطلبيده   عاشقان جام وصال آنگه کشند که بريت
خويش قربانشان کشته مولوي ميگويد   مرگ اگر مرد است گو نزد من آي   تا در آغوشش بگيرم تنگ تنگ
من از او عمري بيابم جاودان   او ز من دلقي بگيرد رنگ رنگ   چنانچه مشهور است که از اصحاب امام حسين عليه السلام
ميگفتند که هرگز او را اين خوشحالي نديده بودم که در کربلا ميديدم و در خبر است که در وقتي که متوجه کوفه بود در يکي از منازل
فرزدق شاعر بخدمتش مشرف شد و بعد از تسليم و ترحيب گفت يا ابن رسول الله چگونه اعتماد اهل کوفه توان کرد
و حال آنکه از ياري و معاونت مسلم تقاعد و تکاسل ورزيدند و او بدرجه شهادت رسيد و في الحقيقه کوفيان او را کشتند
[illegible] آنحضرت فرمود رحم الله مسلما سار الي روح الله انما اتي قضاء عليه و بقانا علينا
يعني حق تعالي رحمت کند مسلم را که بروح و ريحان و جنت و نعيم رسيد که آن قضا و قدر الهي بجهت او مقرر شده بود بفعل
آمد و ليکن آنچه از براي ما مقرر شده هنوز باقيست و بفعل نيامده و منتظر آنم که آنچه مقدور مقرر است از قوت
بفعل آيد و چون بکربلا رسيد کوفيان از ابن زياد لعين ترسيده از کرده خود پشيمان شدند و نوشتهاي
خود را نانوشته انگاشته منکر گشتند و ابن زياد ملعون آنحضرت را به بيعت يزيد پليد فاسق فاجر ميخواند
و بي دغدغه کشتن بحرمين ميداد و نمي گذاشت که بشام رود و با يزيد بصلح قرار دهد و لاعلاج دل بحرب نهاده [illegible]
فوج فوج در برابرش صف کشيدند تا آنکه عدد سوار و پياده بقول صاحب کشف الغمه و جمعي از اهل سير بيست و دو هزار
رسيد بنابر روايتي که در مقتل ابن بابويه و مقتل ابن طاوس مسطور است عدد لشکر مخالف سي هزار رسيد
و با آنحضرت از خويش و بيگانه بيش از هشتاد و دو کس نبود و في الواقع خاطرش ملال و در دلش اضطرابي
پيدا نشده و با قلت انصار و کثرت اعدا خبر ميشود که اگر پدرش در صفين و جمل کرده باشد و تيغ کارزار
که امير المؤمنين عليه السلام در بدر و احد کار فرموده باشد تا بجائي که شجاعت علي عليه السلام فراموش
کرده شجاعت او در ميان [illegible] شيعه در مقتل روايتي مذکور است که عدد کشتگان آنحضرت به تنهائي

بجايي [illegible] رسيده بود و با آنکه بسياري بوده [illegible] قادر بر کشتن ايشان ميبود و ديدم [illegible]
از امام جعفر صادق رسيده که فرمود که چون جدم عليه السلام ميدانست که در طلب [illegible] شيعيان [illegible] جهان [illegible]
حاصل کردن حضرت را از دو الله تعالي ميل ذکر مرتبه بود که بدون شهادت بدين مرتبه رسيدن ممکن نبود و کشتن
[illegible] فرموده [illegible] بقرب الهي رسانيد و موجب حديث قدسي که من طلبني وجدني و من وجدني عرفني و من عرفني
عشقني و من عشقني عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلي ديته و من علي ديته يعني هر که مرا طلب کند مي يابد و هر که مرا يافت مي شناسد
مي شود و هر که مرا شناخت عاشق من ميشود و هر که عاشق شد مرا من نيز عاشق او ميشوم آنحضرت جميع اين مراتب را
طي نموده بمنتهاي خود رسيده و بقول صاحب مثنوي که گفته   عشق را نابدست بر سر دار [illegible]
و بقول حکيم سنائي که در قصيده فرموده   بر سر دست عشقبازانند   ملک الموت کشته [illegible] و [illegible] ميگويد عاشقان
[illegible] ميکشند [illegible] نه هر کسي را از مرتبه عشق و محبت خبر نيست و در نظر [illegible] دنيا [illegible] اين
کشتن کشته شدن [illegible]   اين جان عاريت که بحافظ سپرده دوست   روزي رخش ببينم و
تسليم وي کنم و از کشتن [illegible] است که سر مبارک امام عليه السلام تا روزي که [illegible] گفت چنين
[illegible] در تواريخ [illegible] اسلام مشرف شد و چون سر آنحضرت ابن زياد را
[illegible] آوردند [illegible] پيدا شده [illegible] مي آمد [illegible] لعين [illegible]
بعد از ساعتي [illegible] رفت و [illegible] و باز [illegible]
[illegible] اولوا الابصار [illegible]
از آن ملاعين که در صحراي کربلا حاضر شده بودند [illegible] گرفتار شدند [illegible]
[illegible] مشهور است که عمر سعد عليه اللعنة و العذاب بچندين مدت پيش از واقعه کربلا هر گاه از در مسجد بيرون
مي آمد هر که نظر بر وي افتاد ميگفت هذا قاتل حسين بن علي يعني اين لعين کشنده حسين عليه السلام است
تا آنکه روزي بخدمت امام عليه السلام آمده گفت اين سفيهان [illegible] که من قاتل تو خواهم بود آنحضرت در
تبسم نموده فرموده [illegible] اين حرفها را بر زبان مي آرند سفيه نيستند بلکه کلام حق [illegible] جاري
ميگردد و ليکن [illegible] در آخر چنان شد که بعد از [illegible] مختار [illegible]
و هر يک از آن ملاعين [illegible] عمر سعد عليه و عليهم اللعنة و العذاب را [illegible] بجهنم فرستاد [illegible]
نوع انتقامي که حق تعالي در واقعه يحيي زکريا از طايفه بني اسرائيل کشيده بود [illegible] اين امت نيز از آن ملاعين کشيده بود

چه بعینه این واقعه مثل آن واقعه بود و از امام چهارم امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود چون از مدینه برآمدیم تا به کربلا
رسیدیم در هیچ منزل فرود نیامدیم و رحلت نکردیم که آنحضرت علیه السلام یحیی بن زکریا را یاد نکند و روزی در منزلی فرمود که از
وقایع و حوادث دنیا هیچ چیز نزد الله تعالی آن قدر بد نبود و مکروه ننمود که سر یحیی را بهدیه نزد زانیه از زانیات[?] بنی اسرائیل فرستادند و
مشهور است که سرخی کنار آسمان هم میرسد که از شفق قبل از واقعه یحیی نبود آن وقت هم رسید و بعد از مدتی برطرف
شده باز در حادثه شهدا پیدا شده و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود قاتل یحیی بن زکریا و قاتل حسین علیهما السلام
هر دو ولد الزنا بوده‌اند و آسمان سرخ نشد الا از برای این دو مظلوم و تا قیامت باقی خواهد بود و در کتاب تحفة الابرار
از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که گفت ما بکت السماء علی احد الا علی یحیی بن زکریا و حسین
بن علی و حمرتها بکاؤها یعنی آسمان هرگز نگریست بر کسی الا بر یحیی و حسین علیه السلام و گریه آسمان
سرخی است که پیدا و ظاهر میشود و دلیل امامت آنحضرت علیه السلام بموجب نصی که از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله وصیت نموده بود ثابت بود و اطاعت آنحضرت بر خلق لازم لیکن دعوی امامت نکردن و طلب حق خود ننمودن
یکی بجهت تقیه بود و یکی بسبب صلحی که با معاویه شده بود و آنحضرت را وفا بآن نمودن لازم بود و همچنین که در صبر نمودن
امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله توان گفت همان وجه در صبر نمودن آنحضرت جاریست
چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز مدتی در مکه در شعب ابو طالب محصور بود و با مراتب[?] و کفار
مقاتله ننمود تا آنکه آنکه مهاجرت فرمود و چون بمدینه آمد رخصت جهاد یافت و اول بار در بدر جهاد فرمود و آنحضرت
نیز با معاویه در قبیحات بود صبر نمود و چون مدت مصالحه معاویه علیه ما علیه بسر آمد و ایام صلح منقضی گشت و جمعیت
اهل کوفه بسیار و تمام شد بغیر از آنکه متوجه آن صوب شود و از حرمین مهاجرت اختیار کند چاره نبود لهذا با فرزندان
و اهل بیت متوجه کوفه شده متصدی حرب آن ملاعین گردید و آنچه او را واجب و لازم شده بود آن را او بجا آورد به
فعل آورد با آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حروبی که حسنین همراه می‌بودند ایشان را رخصت حرب نمیداد
و میگفت من بحرب کردن شما راضی نیستم و اصحاب را وصیت میفرمود که این دو فرزند رسول را صلی الله علیه و آله نگذارید
که متوجه حرب شوند که نسل رسول منقطع نشود و آخر کار بجایی رسید که بالقصد متوجه این قسم کاری شدند و کار بجایی
رسید که رسید و مشهور است که محمد حنفیه را گفتند چرا پدر تو را بحرب تحریص می‌نماید و حسنین را منع میکند کلمه
جواب او گفت من پسر اویم و مرا امر بقتال می‌نماید و آن هر دو فرزندان رسول الله و بار دیگر در جواب گفت این هر
هر دو بجای دو چشم اند و من بجای دست و مقرر است که دست حفظ چشم می‌نماید و بلایی و حادثه که متوجه چشم شود

بدست دفع آن میکند و اینکه در واقعه کربلا همراه نبود و از خدمت امام تقاعد نمود و پیش از آن بود که بدو دست کفار دو [illegible]
شمشیر گرفت چه روزی در مجلس عبد الله زبیر زرهی طلبید بقامت آورده بود بند و دامن زره را افکنده زیاد بود گرفت چون
که پاسبانی هم جدا کرد و مردوزنی حاضر بودند حق تعالی جمیع دوستان را از شر حسودان چشم در پناه خود دارد و از چشم زخم
دوستانش امری عارض شد که خون در رگ‌های ایشان برفت و از آن تمام داشت و بعضی گویند زره امیر المؤمنین علیه السلام
بود و آنحضرت محمد را امر نمود که قدری از دامن زره جدا نماید محمد یک دست را بر دامن زره و دست دیگر بمحل فصل نهاده
از هم جدا ساخته عبد الله زبیر چون قوتی داشت و طاقت شنیدن و دیدن زیاده از مرتبه خود نداشت از
آزرده شد از چشم او دست آنحضرت رسیده بتقدیر آن کوفت مانع همراهی او از امام شد الا آنچه به او [illegible]
نسبت نموده بود جدایی باختیار از خدمت امام اختیار نکرده لهذا چون مختار در وقتی که از مکه خروج کرده برگشته بکوفه آمده
خود را مهدی [illegible] آورد که از امام محمد حنفیه است [illegible] بیعت من نموده و اهل کوفه چون آگاهی یافتند جمعی کس بخدمت
آنحضرت فرستاده تحقیق نمودند که آیا آنچه مختار دعوی میکند صدق است یا نه فرمود که من خط و مهر بکسی نداده ام اما [illegible]
بانتقام خون [illegible] اگرچه بنده حبشی باشد بر دوستان و شیعیان ما واجب است که او را مدد و معاونت او تقصیر ننمایند
و چون اهل کوفه این حرف را شنیدند بر مختار بیعت کردند و در اعانت او باقصی الغایت بذل جهد نمودند و جمعی از تقصیرات
خود [illegible] سعی نمودند تا ابن زیاد ملعون از انجمن بصحرای کربلا بجزای سزای خود رسانیدند و هر کدام هر جا رفته بودند پیدا کرده بودند
بر تمام کشته [illegible] از ایشان جان بیرون نبرد و عمده در استیصال آن زمره خسران مآل بجز [illegible] و مردانگی ابراهیم مالک
اشتر بود که او چون قدر شجاعت برافروخت و هم در حرب رستم وقت را فراموش کرده در هر معرکه بظهور آمده
در [illegible] و صفین بظهور آمده بود مختار را اعانت [illegible] او بود و اشتقاقی که از او محبان و شیعیان ائمه طاهرین بود و از
کفار فارغ شده از انجمن در وقتی که سر حلقه ملاعین کبار ابن زیاد [illegible] با شصت هزار پیاده و سوار بقصد مقاتله [illegible] متوجه
کوفه شد ابراهیم با هفت هزار مردان شمشیر گذار قریب [illegible] با سپاه بر آن غدار گرفته لشکرش را
در کمین گاه داشته خود بر گذرگاه آن لعین قرار گرفت هر چند لشکریان دغدغه داشتند منع نمودند که امیر [illegible] از راه دیگر
رد ممنوع نشد و گفت مرا با امیر حاجتی است تا آنکه فوج آن لعین رسید و ابراهیم [illegible] یا امیر حاجتی
دارم و چون عبید الله ملعون [illegible] فوج بر آورد ابراهیم چون اهل [illegible] کمین پاسش گرفته بر زمین کشید و دست
در گردنش البته [illegible] سپرده فریاد یا ثارات الحسین بر آورده لشکرش از کمین گاه بر آمده [illegible]
یافتن از خویشان و نزدیکان ابن زیاد را گرفته و البته تیغ [illegible] متوسل [illegible] ولایت [illegible]

آغاز کرده مشتغلان قبه‌های افلاک را از شب بیدار داشت آن دلاوران سرافراز کیهان آسمان برآورده تا صبح صدای گیر و دار
دوار بر سینه چون آفتاب عالمتاب بنمود جمعی عظیم از آن گروه را روانه شمشیر داده چهل هزار و بروایتی هشتاد هزار از آن ملاعین
بجهنم فرستاده بودند و بقیة السیف بعضی مجروح و بیجان پاره پاره چون سگان سرگردان در صحرا و بعضی از گرسنگی
و تشنگی و جمعی از دام اسیری یاران بسته قلیلی از آن کثیر فرار گرفته خود را بدمشق رسانیدند شیر بیشهٔ فتح و ظفر
و ابراهیم چون از جنگ فارغ شد با فتح و فیروزی بخیمه‌گاه آمد ابن زیاد را بیار آتش طلبیده بر کرسی نشسته فرمود که آتشی افروختند
و خنجر غضب آلوده از نیام انتقام کشیده عضو عضو آن مردود را جدا نموده در آن آتش انداختند و هنوز خون می‌چکید
که بر زخم نیزه و خنجر آن کباب را بخورد عبید الله و رفیقانش دادند تا استخوان آن لعین از گوشت عریان شد
در دیده اوباره و مردمک مردم از آزارش کنج لک قهر و غضب ابراهیمی انعقاد یافت چون آمده بند از بند جدا نمودند از چوب بیش
را جدا ساخته در آن آتش با آتش دوزخ فرستادند و با بن هشتاد تن نیز بستور رحل نموده اموال و اسبابش را
بر لشکر قسمت نموده هشتاد صندوق پر از طلا و نقره و خز و دیباج را بخدمت مختار روانه نموده از این فتح عالی
را مسرور ساخت ابو المؤید خوارزمی نوشته که سرای امرای شام را با اقمشه سی هزار دینار طلا بخدمت محمد
بن حنفیه فرستاد و از جمله حروب او حرب با عامر است که چون خبر ابن زیاد بمروان لعین رسید و دود از نهادش
برآمد از اطراف استمداد نموده عامر بن ربیعهٔ شیبانی را که از مشاهیر عرب بود با سی و هشت هزار سوار و پیاده بجنگ
مختار نامزد کرده روانه کوفه نمود مختار استقبال آن ملاعین نموده چون دو لشکر نزدیک شدند بجنگی که لشکر ابن زیاد
فاسد بود بخاطر ابراهیم رسید که تغییر هیأت نموده خبری از طرح درج لشکر خصم بگیرد و بلشکر خصم نهاده اتفاقا جاسوسی
که از لشکر عامر آمده بود و نفاقش بوفاق مبدل شده دارد بر او در آن گشته حضار بارگاه عامر ابراهیم را شناخته
گرفتار دیدند را ابراهیم مختلف شد که آیا در اول شب بکشند یا روز بقتل رسانند یا بخدمت مروان فرستند
و آخر قرار بر آن دادند که تا صبح نگاه دارند ابراهیم بر آن چاشت … تمام در حضور خاص و عام بنحوی که عبرت
عالمیان شود بقصاص رسانند و سر او را با سی و سه تن او بر کل کرده بند و بساط نشاط گسترانیده بشرب و غنا
مشغول شدند و ابراهیم دست امید بحبل المتین محبت خاندان استوار کرده اعتقاد بر شفاعت ایشان روز جزا نموده
مطلقا اضطرابی بخاطر راه نداده منتظر الطاف غیبی رحمانی و مترصد نزول رحمت ربانی بود که در اینوقت زنی نقش
را چند شب و کشتن روز بگریه و افغان در آورد و از سینهٔ نالان و دیده گریان ملال انگیز خاطر ابراهیم شد و او
زنان همه منتخب گشوده بحبل رحمت لا انتهای … در رفع … محبان خاندان ولایت استمالت

داده بجوار ای

داده بجوار ای شد اگر با نویش عهد او کجا حامی از اهل روز قیامت سر و رشش نجات … گفتگوی ابراهیم بگوشش رسید و معاملت
اشتیار را لجج رسید که گمان ایمان کنند ولیکن … بجنبی او را از ورطهٔ کفر و شقاوت بر آورده خود را بپای بوس ابراهیم رسانیده
باب دیده تر ساری الطاف … یاری نموده التماس کرد که بند ابراهیم را بگشاید و تبسم‌کنان که از شفاعت روز
جزا کار داور اشتیاقت … بعد از نوید … بند های ابراهیم را چنانچه کسی مطلع نشود و قیام نموده نقش
را نیز از گریه و زاری نجات داده شمشیر خود را به ابراهیم نمود بعد از ساعتی فریاد بر آورد که … او ابراهیم
و خبر بعامر لعین رسید … بعد از تفحص … بیل یافت با چهل هزار سوار و پیاده رو بصحرا نهاده در طلب ابراهیم
ساعی شدند و ابراهیم در میان … و آن ابراهیم گویان متوسل بحضرات اهل بیت شده …
و نایره دوری از غیب گشته تا آنکه صبح نزدیک شد … و دیدن صبح کذبش … عظیم افتاد که گویا باغبان
ازل از برای این روز … نشانده بود … انکارش در … پرورش داده … و گفت پیش از آنکه
روز روشن شود و ترا بشناسند … که بر این درخت برآیی و در شاخ و برگ او پنهان شوی ابراهیم
از غیب … و بر بالای آن درخت بر آمد مظهر غایات الهی در میان شاخ و برگ آن پنهان شد تا آنکه بعد
از روز گذشته هوا گرمی نموده صحرا را حرارت افزود و آن لشکر در اطراف صحرا سرگردان بودند و عامر را گرسنگی
و تشنگی … طغیان احاطه … باطن نموده بود کوفته و مانده نظرش بر آن درخت افتاده … صید را چون
اجل آمد بسوی صیاد آید … سایه آن درخت را از عظیم دانسته بود و ساحت جای مجلس
گریبان ادبارش را گرفته بجانب آن شجره مبارکه روان ساخت و در سایه آن درخت سر بر قربوس زین نهاده
چشم گرم نکرده بود که نهال اقبال ابراهیم ثمره مراد و بار آورده بتعلیم معلم غیبی … بر شاخ … نموده بی نزول نمود
و ردیف عامر شده … بر هر چه تمامتر او را در آغوش گرفته سرش بخنجر قهر ساخته جثه شومش را بر زمین
انداخته مرکبش را تند ساخته روانه مقصد گشت و با مختار که بیست هزار سوار در انتظار او حیران و سرگردان تا
چه شد بکجا رفت بر سر لشکر عامر آمده سر عامر را بر نیزه کرده فریاد یا لثارات الحسین بر آورد و تیغ کین در آن
لشکر نهاده داد مردی و مردانگی داده از آن گروه انبوه بجز قلیلی که … هزار رحمت نیم جانی بدر بردند
و غنیمت ما را بطرف فرستاده غنیمت را بر لشکر قسمت نموده بکوفه مراجعت نمودند و بقتل هر که مانده بود و
از اهل کربلا مشغول شدند تا یکی از ملاعین حاضر آمده در صحرای کربلا زنده بود مادام گرفته … شیخ طوسی در امالی
و در کشف الغمه مسطور که سنهال بن عمرو کوفی از کوفه متوجه حرمین زادهما الله شرفا شده بود در مدینه طیبه بخدمت

امام زین العابدین علیه السلام مشرف شده آنحضرت خبر مختار را پرسید گفت بر مسند حکومت متمکن است و هر روز جمعی از
دشمنان شما را بقتل میرساند فرمود که حرملة بن کاهل الاسدی زنده است گفت بلی امام گفت اللهم اذقه حر
النار یعنی بار خدایا او را تیزی آهن و تیزی آتش بچشانی و آن لعین بود که سر مبارک ابا عبد الله علیه السلام را بتن
سپرده و در آن روز تماشا کرده بود و پای او را نموده راوی گوید چون بحوالی کوفه رسیدم در میدان شهر دیدم که مختار
سواره ایستاده است و جمعی کثیر در خدمتش قرار دارند چنان مینماید که انتظاری دارد و من نیز سلام کرده بایستادم
بعد از لحظه دیدم که حرمله را دست و گردن بسته آوردند و شعف بسیار نمود گفت الحمد لله که حق تعالی مرا بر تو مسلط
گردانید و فرمود تا پستانهای او را بریدند و آتشی عظیم افروخته شد و آن لعین را اندام بند جدا کرده در آن آتش انداختند
من چون این از امام شنیده بودم و این را دیدم تعجب نمودم مختار را نظر بر من افتاده وجه تعجب پرسید عرضه داشتم
که در مدینه بخدمت امام رسیدم و چنین گفت و الحال هنوز بشهر داخل نشده این امر عجیب را مشاهده نمودم آن
گفتگو بخاطرم رسید تعجب کردم مختار مرا الحاح قسم داد که این گفتگو را از زبان امام شنیدی من قسم خوردم که چنان است پس از اسب فرود آمد و دو رکعت
نماز گزارد و سجده شکر بجا آورد و مدتی سر در سجده بود و بخاک میمالید و بسیار گریست بعد از آن سوار شده در خدمتش روان شدیم و چون بدر
خانه من رسید التماس کردم که ساعتی فرود آمده ماحضری تناول نماید گفت در آن وقت که آن سخن از امام شنیدی چون هنوز چیزی نخورده
بودم بشکرانه اینکه دعای آنحضرت در شان من مستجاب شده و انجام آنچه حق تعالی طلب آن از من بظهور رسید نیت روزه کردم و امروز صائمم
و اکتفا بدرستی تعالی ثبات میکردم خدای تعالی ترا جزای خیر دهد که این مژده بمن رسانیدی و بخانه تشریف برده صاحب روضة الصفا تفصیل
احوال و سادات کوفه و قاتلان امام حسین علیه السلام و کشتن هر یک را بنحوی که از مختار علیه ما علیه بظهور آمده پرداخته و این رساله
گنجایش بیش از این ندارد و قاضی میر حسین میبدی در شرح دیوان مرتضوی از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل نموده که عدد آنجماعتی
که در دولت مختار کشته شدند هشتاد و سه هزار و کسری رسیده و در روایتی آمده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که سیقتل
ولدی الحسین و سیخرج غلام من ثقیف و یقتل من الذین ظلموا ثلثمایة و ثلثة و ثمانین الف رجل یعنی
زود باشد که فرزندم حسین را بستم و ظلم بکشند و بیرون بیاید پسری از قبیله ثقیف و بکشد از ظالمانی که بر او ظلم کرده یا
بکشتن او راضی بوده سیصد و هشتاد و سه هزار و اگر کیفیت کشتگان مدت حکومت که شش سال و کسری بود و بعد کشتگان
ابراهیم که همه در سر هم بازی می آورد و از سیدیقین که آن عدد خواهد رسید الفقیر حسن عقیده مختار سخنی نیست و علامه حلی او را
از مقبولان شمرده و امام محمد باقر علیه السلام صحبی داده او را به یاد میکرده و از منع فرموده حضرت امام جعفر صادق برای رحمت
فرستاده و امام زین العابدین علیه السلام او را بجای خیر یاد نموده هرگاه صد هزار کس بخصی گریه کند در ایام محرم نکنند یا

بود و خاطرشان گذرد که کاشکی در کربلا حاضر می بودیم و در خدمت آنحضرت کشته میشدیم از آتش دوزخ خلاص کرده و در بهشت داخل کرده
مختاری که عمر سعد و شمر ذی الجوشن و خولی اصبحی و قیس بن اشعث و امثال آن ملاعین چندین هزار را بقتل آورده باشد بهشت نرود
پس من بهشت خواهم یافت و در تواریخ معتبره مذکور است که عمرو لیث روزی عرض لشکر خود را میدید و مقرر داشت که هر
امیری که خواهد مسکل او عرض کنند که زین یا زده چون فارغ شد صد و پنج هزار طلایه را اذن داده بود در وقتی که لفظ صد و پنج
هزار گذشت صد و پنج هزار کس باشد که گوشش از شد خود را از اسب انداخته سر بسجده نهاده و روی بخاک مالید و بسیار گریست و مدت
مدیدی در آن گریه و زاری بماند و بعد از آن بخود آمد بمجلس درآمد قوت آن بود که چه گریه و زاری از روی سر آنحضرت کرد یکی که بسیار گستاخ بود
پیش آمد گفت ای ملک چه را که این لشکر چشم باشد کارها ساخته و مهمات پرداخته باید که بکنند و بخشانند فی الحال که گریه دیگر باشد
این شده زاری و سیاه نمود روز شادی و آبادی که باید بود و چه این گریه و سبب این اندوه چه تواند بود عمرو گفت چون بحساب
لشکر من صد و پنج هزار رسیده واقعه کربلا بخاطرم رسید و حسرت بجانم و دار شد دیدم که کاشکی تو در این لشکر در عهد امام
بودم تا آن کفار را بجا آوردم و این نیز جان بر افدای او میکردم و چون عمرو لیث را وفات رسید در خوابش دیدند تاج مکلل بسر و کمر مرصع
بر کمر در بیان بهشت خرامان است کسی پرسید ای امیر حالت چه شد گفت خدای تعالی مرا
از بخشیده و گفت که ترا بیامرزیدم بسبب آرزوئی که در آن روز کرده بودم و تفضلی که در وقت عرض لشکر نموده در شب معادی
آن شب که کربلا بخاطر گذرانیده رقتی که در آن حال از من صادر شده و هر گاه بمجرد نیتی که بجهة نصرت آن امام شهید مغفرت
گرد و نجات حاصل که و پس یقین مختار را امثال او درجات رفیعه و مراتب عالیه خواهد بود زیرا که ایشان خدمت را
بر ورد خلد برین بهینه آواز طبتم فادخلوها خالدین و از جمله اثرهای که بر شهادت آنحضرت مترتب است
یکی شفاست که حق تعالی در تربت آنحضرت ودیعت نهاده و در امالی شیخ طوسی بطریق صحیح از امام ابو الحسن علی بن موسی
الرضا علیه السلام نقل کرده که شخصی از آنحضرت پرسید که چه میفرمائید در آن گل که مردم میخورند و آنحضرت در جواب فرمود که کل
طین حرام کالمیتة والدم و ما اهل لغیر الله الا طین قبر الحسین علیه السلام شفاء من کل داء یعنی
هر گل که هست خوردنش حرام است چنانکه گوشت مرده و خون و قربانیها که کفار بجهة بتان خود میکنند حرام است بغیر از خاک
قبر امام حسین علیه السلام که در آن شفاست از هر دردی و المی و مرضی که چون بقدر نخودی بخورند البته شفا بیابند و نیز روایت
که چنین مرض را بر طرف کند و نیز در حدیث است که هر که از کسی ترسی داشته باشد یا از راهی خوفناک رود چنین که
از آن تربت همراه باشد از همه غمی فارغ است یا در کتاب امالی ابن بابویه و امالی شیخ طوسی چنین حدیث نقل کرده
و چنین روایت نموده از جماعتی که بمرضهای مبتلا بوده اند و خوف هلاک داشته اند و تمامی از برکت تربت آنحضرت از مرض

ان خود خلاص یافته اند و از انجمله در امالی شیخ طوسی قدس سره مسطور است که حسین بن محمد بن عبد الله نوفلی از پدرش نقل نموده که در جامع مدینه نماز میکردم و در پهلوی من شخصی نشسته بود و من بسیار محبت آن شخص بودم چون تمام شده ام گفت بسیار بیمار بودم و در هیچ طبیبی شخصی نبود که بر ان خود در حین نوبت شده و بودم نزدیک بود که حیات ما تمام شود و اعتبار شده بود که بیمار شده بودم پس گفت اگر من این دارو میخوری بعد از آن بمیری مرد ام که این خود رفت و بعد از لحظه شربت آورد من دادم چون خوردم از هیچ و سالم یافتم چگونه گفتی مرا مرکه آن کونت بود چنین ماه بر آن گذشته ازین اور آن ام تو ماند بود و در آن امان محبت او بجا آمد من آنکه گفتم ای سید این پایه که بجای آن شربت بود من دادی که آن کونت ما این محبت دادی گفت که از این تسبیح که در آن دارم پرسیدم که این چه چیز است گفت این تربت حسین بن علی است که از این دارد قبر کرده بود و امام حسین را کشتم را ذبیحه است سید حسین علیه السلام دو اکرده بودی دیدم که غضبناک شده و از خانه من بیرون رفت و بعد از آن بجای خود نرسیده بود که امام من بر کشت و گفت من نه در خود در ان حال که در حین گرفتارم و در هیچ طبیبی از ما علاج فقیر نمیکرد من بر خود این مینمودم که حالم چون شود و در این سخن بود که موذن اذان گفت بنماز مشغول شدیم و بعد از آن هرگز حال او خبر نرسیده و ایضا در آن کتاب مستطاب بطریق صحیح از موسی بن عبد العزیز روایت نموده که گفت یوحنای حاضری در بغداد بمن رسید و گفت حق دین تو که این شخص اکنون در طرف کربلا زیارت میکند کیست گفتم که این پسر علی بن ابی طالب و دختر زاده رسول آخر زمان است تر ما این سوال چه افتاده گفت حدیث عجیب دارم گفتم بگو گفت خادم بودم شبی که من آمد از چیزی و تا بخانه موسی بن عیسی هاشمی و گفت امر خلیفه است که در خانه او علاج کسی که آن نشستم دیدم که بخود داشت پرسیدم که بچه مرضی دارد و طبیبی حاضر که تمام احشای او در این طشت دیدم پرسیدم که از چه واقع شده گفتم که بعضی قبل از این نشسته بود که از خود برجای احشای او است که در این طشت است از سبب آن پرسیدم گفتند شخصی از بنی هاشم و در محلی بود که حسین بن علی و مانند ایشان در میان بود موسی بن عیسی گفت رافضه در باب ایشان زیاده داند که تربت قبر ایشان شفاست آن شخص گفت که مرض واقع شده و مرا بر فلان نوع درد بود و هر علاجی که کردم و هر دوایی که فرمودند خوردم و اثر آن نکرد تا یکی تو از تربت حسین علیه السلام خوردم و اثر آن بکلیه زایل شد و حق تعالی مرا آن نفع کلی داد موسی بن عیسی گفت هیچ از آن نزد تو مانده است گفت بلی فرمود که بیاورد آن شخص رفت و لحظه آمد اندکی از آن گل آورد موسی بن عیسی آن را برده داشته از روی استهزا آن شخص داد و آن تربت را برد خود گذاشت و لحظه بر ننشسته بود که فریاد و فغان بر داشت که النار النار الطشت الطشت یعنی آتش ما را در زده و خود افتاده آتش در درون من جای کرده طشت بیارید تا طشت آوردند از درون بر آمد انچه میبینی پس فرستاده در شهر من گفت

هیچ سوزی علاجی برین بیچاری دیدم من بجوی حال او کردم که بیش آن را بازیافتم و گفتم که علیی که مرده زنده میکرد هم ازین مرض علاج کند و آن جماعه بر آمدم و آن بیچاره بدعاقبت ما را بحال گذاشتم راوی گوید که چون سخن تمام شده او از نوحه و زاری آمده بود و ختا بر بیش سلطان اسلامی نیکو داشت و اکثر زیارت شاه شهدا میرفت و طلب آمرزش گناهان میشود و در آن تفعیه شریفه همیشود و ما نبیاء اشیای ترتبه بر شهادت امام حسین علیه السلام است که من که یکم تب بکردم و ان آنحضرت را یاد کند چندین هزار مسته از رای او میتوانید و چندین هزار سینه از فنخ امال او زایل میشود و در خبرات که بر حضور یکی از اولیاء طاهرین علیه السلام حرفی شنی از شهدای سینه کرد و فضیلت ان شهدا ان انبیاء و امام صبری که ان شب بمقبل آید یک شخصی حاضر بود گفت که آیا ان شب خامش شده و آن شب بتعلق گذرانیدیم دیدیم که آن شب مشهور امام حسین علیه السلام یاد کردی در بطلان او ملت نبوی و از جمله اثر مرتبه بر شهادت آن حضرت آنست که هر گریه که بر ماتم آنحضرت میکنید یا گریانند و یا بگریه وا میدارند واجب میشود و بعد از رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که من بکی علی الحسین او ابکی وجبت له الجنة یعنی هر که بر حسین بگرید یا بگریاند خود ابگریه دارد بهشت وی را واجب میشود و در همان اخبار از ارشاد وارد است که هر که واقعه حسین علیه السلام و آنچه بوی رسیده یاد کند و قطره آب ما از دیده ببارد حق تعالی گناهان او را بیامرزد اگر چه گناهان او بقدر کف دریا باشد و خواهد گذاشت که گناهان او را مانند ستارگان باشد که در آسمان ازین کثرت گناهان حسین علیه السلام جان نداد و از ادب او است که بر آنحضرت شهید شده باشد و از آنحضرت مروی است که فرمود من دمعت عیناه فینا دمعة او قطرة عینا قطرة بوأه الله الجنة و معنی حدیث که گذشت که در کتب و در امالی مذکور است که شخصی نزد امام جعفر صادق علیه السلام شعری در مرثیه امام حسین علیه السلام خواند آنحضرت گریست و فرمود که هر که شعری بخواند از مراثی آنحضرت یا بشنود و بگریه آید او را و کسی که بگریه بیاید او را بهشت واجب شود و بسیار این خوشحال حشمت کافی که هم خواهش داشته و هم چنین هر که از بنی خود جایی پیدا کند که این انس لعنه الله بر او این خواند که املاء رکابی فضة وذهبا انا قتلت الملک المحجبا قتلت خیر الناس اما وابا وخیرهم اذ ینسبون نسبا یعنی رکاب مرا از طلا و نقره پرکنید این عل مخوا هم که کار کسی که بهترین خلق خدا کسی که مادر و پدر او بهترین مادر و پدران عالم گشته ام حسین ابن زیاد لعنه الله گفت تو هر گاه میدانستی که بهترین مردمان از جهت مادر و پدر چرا او را قتل اقدام میکردی و امر کرد تا گردنش زده رواقه جهنمش ساختند گفت حضرت سید ابن کرب روایت کرده که توهم سلیمان بن اعمش فلکرده که روزی در طواف کعبی را دیدم که بر میکرد و میگفت خدایا مرا بیامرز و میدانم که خدایی آمرزنده نیست گفتم ای مرد ازین چه نومیدی است که تو درین مقام جای چنین حرفی میگویی گفت که من بزرگست گفتم از که بیان کن گفت بلی باش تا بیرون رویم گناه خود را بتو نقل کنم پس چون از مسجد بر آمدیم گفت من یکی از آن مرد بودم که در لشکر عمر سعد بودم و یکی از آنان جمل ببردار سر مبارک سید مظلوم را بردند وارد دیدم رسیدم در آنجا نشستم که بعضی بگذرم و به کمر

که دیدیم پیدا شده بر آن دیوار نوشته که اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب کسی که بیت
را بگوید غایب شد بار دیگر بخواندن مشغول شدیم باز دیدیم که پیدا شده در پهلوی آن نوشته که فلا والله لیس لهم شفیع
وهم یوم القیمة فی العذاب این نوشت چند کس بجا شده که گفتند باز غایب شد دیدیم باز پیدا شده نوشته که
وقد قتلوا الحسین بحکم جور فخالف حکمهم حکم الکتاب و آن خود و شما را با حرام کرد صاحب آن دیر زنی



دید که از آن سر جانب آسمان میرود و هزار دینار بعمر سعد داد و آن سر مبارک را در آنجا نگاه داشت و در رفتن آن
مسلمان شد و هر که با او بود مسلمان شدند روی دیگر آن زرها را عمر سعد دید که [illegible] کند تمام سنگ ریزه شده بود
پاره و بر بعضی نقش بود که وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و بر بعضی ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون
چون عمر سعد آن دید گفت خسر الدنیا والاخرة و دست کرد که آن را از او پنهان دارم معنی بیت اول آنست که آیا
امتی که حسین را کشته باشند امیدواری شفاعت جد او در روز قیامت خواهند داشت و معنی بیت دویم آنکه بخدا
نه اگر کسی شفاعت آن جمع نخواهد کرد و در عذاب ابدی مخلد خواهند بود و بیت سیم آنکه کشتن حسین را بستم و جور و ظلمی کردند و خلاف
حکم خدا و رسول بود و ابن اعثم کوفی چون نقل کلمات که [illegible] بعضی از ثقات که بغزای
روم رفته بودند نقل کرده اند که بیت اول این سه بیت را در دیوار کلیسایی نوشته دیدیم از رهبانان آنجا پرسیدیم که این بیت
را در این دیوار چه وقت نوشته اند گفتند از پدران خود شنیده ایم که سیصد سال قبل از آنکه محمد مبعوث شود این بیت
را در این دیوار نوشته دیده بودند و همچنین منقول است که شمر علیه اللعنه بعضی از زر [illegible] آنحضرت داشت با بعضی
از طلا و نقره که با ایشان مانده بود و تصرف نمود چون بکوفه رسید زرگر آن طلا را که بجهت زنان خود چیزی بسازد از [illegible]
آتش برده چون نگاه کرد سرب شده شمر علیه اللعنة والعذاب را خبر کرد او گفت در حضور من چیزی را در آتش کن تا صدق
کلامت ظاهر شود در حضور آن لعین هم کرد همان طور بر آمد و او هم آیه خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین
را خواند و دانست که بعذاب ابدی داخل خواهد بود و چندانی بر نیامد که بعذاب الیم رسید [illegible] دنیا و عقبی یزید
پلید که [illegible] پادشاهی او کم از چهار سال [illegible] و بعضی گویند در شکارگاه [illegible] آهوی اسب دوانید در صحرا گم شد و هر چند
جستند [illegible] اثری ازو نیافتند و بعضی گویند در دمشق [illegible] فرو رفت و [illegible]
هنوز هست [illegible] مشهور است والله اعلم [illegible]
[illegible] سال در دنیا [illegible] بیچاره یزید بعذاب ابدی گرفتار شد [illegible]
[illegible] بعد از واقعه حسین علیه السلام خود از خوردن هم حرام [illegible] در گردن بود تا بجهنم رفت [illegible]

شمر ملعون شامی

شمر ملعون شامی از [illegible] شنیده بود که گفت روزی بر خوان معاویه حاضر شدم [illegible] طعام [illegible]
[illegible] چون پرسیدم گفت [illegible] است [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] رسول [illegible] آنحضرت [illegible]
نیز چون [illegible] بر خوان علی حاضر شدم [illegible] آنحضرت طعام طلبید [illegible]
[illegible] اشارت بامام حسن علیه السلام کرد [illegible] الناس یعنی طعام [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] کربلا گفت [illegible]
[illegible] روز [illegible] شمر [illegible]
اوست ملعون شد [illegible] در گردن اوست

امام زین العابدین علیه السلام اسم مبارک آنحضرت
علی است و کنیتش ابو الحسن و ابو محمد و القابش زین العابدین و سید العابدین و زکی و امین و ذو الثفنات و اولادش [illegible]
محمد باقر و زید [illegible] عبد الله و عبید الله و حسن و حسین و علی و عمر آنحضرت [illegible] و ولادتش در مدینه در
سال سی و هشت از هجرت واقع شد و مادرش شاه زنان شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار بن کسری است و عمر شریفش پنجاه و هفت
سال [illegible] با جدش [illegible] با عمش امام حسن [illegible] با پدر [illegible] ایام خلافت و امامتش علیه السلام و وفاتش در
روز شنبه [illegible] محرم [illegible] از هجرت بعلت سمی [illegible] ولید بن عبد الملک لعنة الله [illegible] قبر شریفش در قبرستان بقیع با
عمش امام حسن علیه السلام و پسرش امام محمد باقر علیه السلام و نبیره اش امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] حضرت
رسالت [illegible] زیارت که میگوید اللهم ارزقنا ولا تحرمنا فی الموقفین شفاعتهم [illegible] علیهم السلام
و در کشف الغمه مذکور است که وجه تسمیه آنحضرت بزین العابدین و زین العباد آن بود که شبی آنحضرت در محراب [illegible]
بتهجد مشغول بود و شیطان لعنه الله بصورت اژدهایی [illegible] شده [illegible]
[illegible] آنحضرت رسانید چون آن نیز باعث قطع نمازش نشد [illegible]
آنحضرت از نماز فارغ شده دانست که آن شیطان بود فرمود که اخسأ یا ملعون و شیطان از پیش او دور شده
بنماز خود مشغول گشت پس آوازی شنید که گوینده میگوید انت زین العابدین [illegible] این لفظ را شنید و گوینده معلوم
نشد [illegible] و این شهرت [illegible] دلالت بامامت آن حضرت آنکه افضل خلق الله بود بعد از
پدر بزرگوار صلوات الله علیهما [illegible] علم [illegible] امامت [illegible] آنحضرت

امام حسین علیه السلام اولی بود از دیگران و سزاوارتر بمقام او بسبب فضل و نسب کسی که اولی باشد بامام سابق لایق ترست بجای وی
او از دیگران بموجب آیه و اولی الارحام که حق تعالی جل ذکره فرموده که و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
یعنی اقربا و خویشان بعضی از ایشان سزاوارترند ببعضی در میراث گرفتن یا در حکم خدا یا در لوح محفوظ و موجب قصه زکریا علیه السلام
که گفت فهب لی من لدنک ولیا یرثنی یعنی بده مرا ببخش از نزد خود فرزندی که متولی امور دین من باشد و از
استحقاق میراث برد امامت از من و علم و حکمت از آل یعقوب و دیگر آنکه بحجت عقل واجبست که در هر زمان امامی در میان باشد
و جایز نیست که زمانه خالی باشد از امام و بعد از امام حسین علیه السلام کسی که مدعی امامت باشد و لیاقت این امر داشته باشد
بغیر از آنحضرت نبوده از کرم و مروی بوده در ترش اهل بود چه مدعی این امر از طایفه بنی امیه بعد از فسق و جور و ظلم کرده
بودند و از بنی هاشم بغیر از محمد بن حنیفه کسی نبود و او نیز بامامت آنحضرت اعتراف داشت و دیگر آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نص بامامت
آنحضرت واقع شده بود که در حق امام حسین علیه السلام گفته که هذا امام اخو امام ابو الائمة
تسعة تاسعهم قائمهم که این حدیث نص است بر امامت آنحضرت و سایر ائمه معصومین علیهم السلام
که در حدیث لوح که جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه روایت کرده است و ایضا امام محمد باقر علیه السلام از فاطمه زهرا
علیها روایت نموده دیگر آنکه جدش صلوات الله و سلامه علیه نص بامامت او کرده و در حینی که امام حسن علیه السلام وصیت
مینمود آن مذکور شده دیگر آنکه پدرش امام حسین علیه السلام وصیت باو کرد و نص بر امامت او نمود و وقت رفتن
بکوفه چیزی چند بام المؤمنین ام سلمه سپرده فرمود که هر کس که آنها را از تو طلب نماید امامت خلق تعلق باو خواهد داشت و چون
آنحضرت بمدینه مراجعت فرمود آنها را از ام سلمه طلب نموده باو سپرده و آنچه مشهورست که محمد بن حنیفه دعوای امامت داشت
و بعد از قتل امام حسین علیه السلام با امام زمان بر سر امامت نزاع نمود و روایتست که حق خود میدانست و میان
ایشان نزاع ممتد شد تا آنکه حکم قرار داده بنزد حجر الاسود رفتند و اول محمد بن حنفیه دعا کرد و از حجر گواهی طلبید و جواب
نشنید ثانیا امام علیه السلام دعا فرمود و خطاب بحجر کرد که بحق آن خدایی که مواثیق بندگان نزد تو امانت گذاشته و اعتماد بر تو ساخته
که ما را خبر دهی که امامت و وصایت بعد از حسین علیه السلام حق کیست و حجر الاسود بر خود لرزید و بزبان عربی فصیح
تکلم نمود که امامت و وصایت بعد از حسین علیه السلام حق علی ابن الحسین است و محمد بن حنفیه بپای مبارک امام افتاد و بوسید
بامامت او مقر و معترف شد و ثابت است که بحجت الله امام مستضعفان امام بوده و مشهورست که بر باقی که او امام نبوده
حقیقت مقام ظهور یابی الکشف الحقیقه در امامت مشار نموده و از آنچه بار دیگر خود شنیده و یا شنیده و اغماض نموده
کرده مرتبه امامت او آن عالم است که از کسی این قوم در شان او درود بر رسول صلی الله و حق خود را خبر داده که بعد از حسن تا

پیری کرامت خواهد شد اسم و کنیت خود او در آنجا نیز از نو داده است من دیگر را حلال نیست که میان کنیت و نام من جمع کند و از
امیر المؤمنین علیه السلام او را محمد نام نهاد و کنیتش ابو القاسم کرد و مدتی در علم و ورع و زهد و تقوی معیل بود و چون شنید که از امام
زمان خود غافل باشد و طلب چیزی که از او نباشد نماید و دلیل آن یعنی آنکه گواهی محمد الاسود جمع کثیر اعتقاد بامامت او داشتند
و از منع ممنوع نشدند و بر همان اعتقاد باقی ماندند تا آنکه مجنون شده و او را زنده میدانستند در غاری از کوه رضوی که کوهیست نزدیک
بمدینه بعبادت مشغول و میگویند مهدی موعود اوست و آب و عسل از حق تعالی در آن غار بجهة او خلق نموده تا ظاهر شده
قیام نماید و این شعر از اشعار یکی از شیعیان اوست که وسبط لا یذوق الموت حتی یقود الخیل یقدمه
اللواء یغیب فلا یری منهم زمانا برضوی عنده عسل و ماء یعنی یکی از اسباط رسول الله صلی الله علیه و آله
که موت او را در نمی یابد او الام که انمی چشیده در خواب آمده علما شان علما پیش او خواهد بود بعد از آنکه مدتی از نظر
مردمان غایب باشد و در کوه رضوی که در آنجا عسل و آب بجهة او خلق شده بعبادت حق تعالی مشغول است
و اگر چه کرامات و معجزات و حالات و مقامات امام زین العابدین علیه السلام چنانچه فقهای عامه و علمای خاصه در کتب حدیث
و تواریخ ذکر نموده اند بحدیست که احصا نمیتوان نمود ولیکن این رساله از بعضی حالات آنحضرت خالی نباشد باید
یعنی شروع مینماید و از اوصاف آنحضرت آنکه چون اراده وضو ساختن مینمود رنگ مبارکش زرد میشد و چون
وجه آن پرسیدند فرمود که اتدرون بین یدی من ارید ان اقوم یعنی آیا میدانید که در خدمت که میباید مرا در این
وقت ایستادن و چون بنمازی میایستاد لرزه بر اعضاش می افتاد و چون از سبب آن سؤال کردند فرمود
ارید ان اقوم بین یدی ربی و اناجیه فلهذا یاخذنی الرعدة یعنی میخواهم که در پیش معبود کار
خود بدعا و مناجات و سؤال و استغفار مشغول شوم از آن جهت مرا لرزه میگیرد و مشهور است که روزی آتش
در خانه آنحضرت افتاده بود و اتفاقا در آن حالت در سجود بود و مردم چند از هر طرف فریاد میکردند یا ابن رسول الله النار یا ابن رسول الله
النار سر از سجده برنداشت تا چون سر برداشت آتش فرو نشسته بود پرسیدند که چه چیز شما را از این قسم
آتشی غافل ساخته بود فرمود که در آن وقت آتش دوزخ در نظر من بود و این آتش در پیش آن نمینمود و از صفاتش
آنکه روزی میان او و ابن عمش حسن بن حسن علیه السلام گفتگوی و جنگی سید بود و در آنحضرت در مسجد بود حسن آمده در
حضور مردمان هر چه از بدی و بدگویی متعلق توانستی نسبت باو گفته رفت پس اصحابش گفت ما را در صدد آن نیست
که این قسم چیزها نسبت بشما دهند و گویند و بجواب ملتفت نشوید و چون مبالغه از حد گذرانیدند بعد از آنکه از نماز
فارغ شد به خانه حسن رفته در را زد و اصحابش منتظر بودند که حسن برآید و تدارک آنچه او گفته بشود و چون حسن

برآمد امام علیه السلام گفت که ای پسر عم اگر آنانکه گفتی در نسبت بمن دادی راست بود خدای تعالی مرا بیامرزد و اگر کذب بود خدای
حق تعالی ترا بیامرزد و برگشت پس حسن از پی وی رفته دست بپای او افتاد و برکت و عذر خواست گفت توبه کردم که بعد از
که این بگویی او بیجا کردم و چشم عفو و بخشش دارم فرمود انت حل فیما قلت یعنی ترا بحل کردم و عفو نمودم و بار دیگر
رای مردی رسید و او را دشنام بسیار داد و غلامان خواستند که بزنند فرمود که بگذارید و با آن مرد متوجه شد و گفت ای برادر
آنچه از احوال بر تو پوشیده است بیش از آنست که میدانی اگر حاجتی داری که از ما بر آید بگو پس آن مرد شرمنده و خجل شد چون
خجالت او را دید جامه و هزار درهم بخشید و بعد از آن هر گاه آن شخص را نظر بر آنحضرت افتادی گفتی گواهی میدهم که تو از اولاد
پیغمبرانی و روزی جمعی در خانه اش مهمان بودند غلام بریانی که در تنور بود بر آورده خواست که بتعجیل بر سر سفره آرد خوان از دستش
افتاده بر سر طفل صغیر آنحضرت خورد و کشته شد غلام متحیر و مضطرب گشت امام علیه السلام چون اضطراب غلام را
دید گفت تو عمداً این عمل نکردی مضطرب مباش ترا آزاد کردم متحیر شوده از وی بنا شد طعام را انجام داده و انجه باقی بود بدفن
طفل مشغول شده حکایت کنیز و آیه خواندن و آزاد شدن او از آنها مشهور تراست و از مناقبش اینکه دوست نمیداشت که بعد از
وضو کسی او را کمک کند خود آب وضو از چاه میکشید و آنگاه ... و در کشف الغمه از ابن عباس نقل کرده که در نصف شبی از
شبهای ظلمانی آوازی شنیدند که این الزاهدون فی الدنیا والراغبون فی الآخرة یعنی کجایند آنها که از دنیا کناره
بکشند و با آخرت رغبت نمایند پس از طرف دیگر آواز آمد ذاک علی ابن الحسین یعنی اگر بخواهی آن علی بن الحسین است
و احکام از صاحبان او از مریی در علوم بمجلس نشسته و از مناقبش صدقه دادن پنهانی بود که هر گاه کسی بر آن مطلع نشده و در جمیع
سیر مسطور است که چون آنحضرت فوت شد بر اطراف دوش مبارکش اثر خراشش و زخم انبان بود که شبها انبان گندم
و جو و کیسه های زر و نقره را بر دوش مبارک گرفته بخانه فقرا میرسانید و کسی او را نمی شناخت و بعد از رحلت او قریب صد خانه از فقرای مدینه
دانستند که این مهربانی از آنحضرت بوده و او و سیله رزق ایشان بوده و هم در این مرتبه در کشف الغمه از عمرو بن دینار روایت
نموده که زید بن اسامه ابن زید بیمار بود و بعیادتش رفت زید را گریان یافت و گریه از سبب پرسید گفت از آن میگریم
که پانزده هزار دینار قرض مردم بر ذمه منست و مردن در این مشکل ساخته فرمود لاتبک فهی علیّ وانت منها بریّ یعنی
گریه مکن که آن قرض بر ذمه منست و تو از آن بریّ الذمه پس زید خوشحال شده مردن بر او آسان شده و سلامتش تا ملک
اینکه سائلی را در آواز آورد و جواب نداد و چون بگذشت گفت آیا تو آواز مرا شنیدی غلام گفت شنیدم پرسید
که پس چرا جواب ندادی گفت بجهة آنکه از تو ایمن بودم فرمود که الحمد لله الذی جعل مملوکی یأمنّی یعنی حمد مر
خدای را که مملوک مرا از من ایمن کردانید و فی زمان واذ و بش بود و از مناقبش اینکه در کشف الغمه از شهاب زهری نقل کرده

لکشف الغمه

که گفت عبد الملک مروان از شام بمدینه فرستاد که او را بزنجیر و غل گرانبار نموده بیاورند و آنحضرت را با غل و زنجیر گرد او آوردند در سر راه دشمنان
گماشت و من از نوکران التماس کردم که رخصت سلام بدهند چون بخدمتش رسیدم او را با غل و زنجیر دیدم گریستم و گفتم دوست میداشتم
که این غل و زنجیر بر من باشد گفت تو چنین است و دست و پا را از غل و زنجیر بر آورده و گفت چون شما را حیفتی چیز از این بش
آیه عذاب خدای را بجا خواهد آورد از آن اندیشه کرده و ترا خاطر جمع باد که من جنبش از منزل تا این جمع همراه نیستم چنین دیدم که
نوکران مرا به مدینه برگشته آمدند و از پی او میگردند و نشان او نمییابند و میگویند که در دور او نشسته بودیم یکبار غل و زنجیر او دیدیم
که بجای او نیست و دیدم بین پس از شام رفتم و عبد الملک مروان را دیدم و از من احوال او پرسید آنچه دیده بودم نقل کرده گفت
والله که آنحضرت روزی که از پی او گشتند بخانه من آمد و من خطاب نمود که ما انا وانت یعنی ترا با من و مرا با تو چه کار است گفتم
دوست میدارم که با من باشی فرمود که من دوست نمیدارم که با تو باشم و از پیش من بیرون رفت و بخدا قسم که چنان هیبتی از او
رسید که چون بخود آمدم جامه خود را ملوث دیدم گفتم علی بن الحسین بجای خود مشغول است او را بگذارید بیبر گفت خوشا
کسی که بمثل او مشغول باشد وایضا مشهور است که عبد الملک مروان آنحضرت را دید که بطرف مشغول است الاتفاقی گفت
در کوه شوشت او را الملیه گفت ای پسر رسول الله والله که من گشته دیده بود توشتم چرا از من کناره میکنی فرمود که شنیده ام
دنیا را اگر او تباه کرده دیدم آخر ترا بعد دنیا که تو کرده و اگر تو بخواهی چنان باشم گفت ما شاء الله کلا نخواهم و لیکن میخواهم
تو بیش آمده باشی تا از خدمت تو ما را نفع رسد و از دنیای ما تو بیش آنحضرت ردای خود را گسترانیده دستی از سنگ
ریزه را برگرفته گفت خدایا قرب منزلت دوستان خود را بده و نمای و دیگر آن را پر از در و جواهر یاقوت است
که قیمت هیچ بنده چنان را نمایند که کمتر کسی که نزد حق تعالی این منزلت باشد بدنیای دیگران چه احتیاج دارد و او را
بخواسته بعبادت خود مشغول شده و از حالات او اینکه وقتی از مدینه بجانب مکه بیرون رفت در منزلی که عسفان نام دارد غلامان
خیمه را بطرفی زده بودند گفت چرا خیمه را در اینجا زده اید این مقام جمعی است از جنیان که از دوستان و شیعیان ما
اند حاجت با ایشان تنگ و از بودن ما در اینجا ملالی بایشان رسد و از طرفی لطافت فصیح میدانند و گوینده
مرا پیغمبر این رسول الله جای ما وسیع است و از بودن شما در اینجا ما را کمال سرور و خوشحالی است و خیمه ما را که
خیمه ایشان بگذارید و التماس دیگر اینکه هدیه ما را قبول نمایید و از آن پیش فرمایید فی الفور طبقی از انار و انگور و دیگر میوه های
تر و تازه حاضر شد و آنحضرت با ایشان و رفیقان که همراه بودند همه را طلبید از آن میوه ها خوردند و محظوظ شدند و از
احوالش اینکه شب و روز هزار رکعت نماز میگزارد و هرگز او را کریه خندیده اند و وقتی شخصی از سبب آن پرسید فرمود که یعقوب
علیه السلام پیغمبر خدا بود و او را یک پسر از دوازده پسر گم شده بود با آنکه در قید حیات بود از دوری او بگریست

تا اینکه پشتش خم شده و موها سفید گشته و نور از چشمش رفته من چه کس را به بر و برادر و اهل بیت و اقربای خود را در کجا گذاشته ایم
در بر ید مکان پیر گشتن انده و جانرا من تواند رفت هرگز نزده جاشا بر ضوام کرده و قرب و منزلتش الکه طاوس یمانی گفته
در صفا جوانی را دیدم ابیت المال و فر و ضعیف سر بسوی آسمان برداشته و گفت و ربان کا تری جایع کا تری فا تری فما تری
ایمن یری ولا یریها یعنی بر بنده ام چنانکه می بینی و گرسنه ام چنانچه می بینی برهنه ام چنانچه می بینی در اینجا می بینی با اینکه مرا می بینی و دیده
نمی شوی پس از گفتگوی او طرزه آمدم دیدم که طبقی از هوا به زیر آمده و بر دو یمانی بر روی طبقی متعجب شدم پس بگریسته گفت
یا طاوس گفتم لبيك يا سيدي دعو زیاده شده که مرا ندیده بشناسد الک گفت تو در اینجا رفیق و حاجتی هست برد
از روی طبق برداشته در طبق چیزی دیدم و شیئی بعلمای خراسان گفتم سیدی مرا بر د احتیاج نیست اما آنچه در طبق هست
با آن مقام من شیئی از آن بمن داد گرفتم و دستش ابو سیدیم و در گوشه احرام خود بستم و با آن مزه و لذت چیزی ندیده و
نخورده بودم پس از آن دو بره یکی را از آن کرده یکی مار را رداء و یکی پوشیده بود به مشتی رسانید پس از عقب او رفتم تا به دره
رسیدم ابو خلقش از نظر من غایب ساخت و من در فکر بودم که آیا این از ملکست یا از جنی یا ولی است از اولیاء الله
تا اینکه کسی گفت هنيئا لك يا طاوس تو در آن شناسی او را او سید امام وقت پسر زاده رسول خدا علی بن الحسین
زین العابدین است پس گنج نقشش گفتم و از آن نفع تمام گرفتم و در بحار الانوار مذکور است که امام محمد باقر علیه السلام طفل بود و
بچاهی افتاد که در آن سرا بود و مادرش مضطرب امام علیه السلام در نماز بود و چند مادر فریاد و زاری کرد امام نماز را
قطع نکرد و آن ضعیفه بر سر چاه میدوید و در چاه نگاه میکرد باز بنزد پدر میدوید تا اینکه ضعف بر او غالب شد و چون دید
که او نماز را قطع نمیکند گفت چه سخت است دل او و جگر او برای بنی هاشم پس حضرت نماز را تمام کرد بر سر چاه آمد و دست در
چاه کرد و پسر را بر آورد و به مادرش داده گفت بگیر پسر خود را ای سست یقین پس آن عورت از دیدن پسر بخندید و
و از آن ضعیفه تعجبش گشته بود و بگریست امام علیه السلام تسکینش داد و گفت که مدار اندوه خواست که پسر را با وی سر دهی
اضطراب نکنی این الله ترا بهتر میبود و هم از زهری منقولست که گفت در خدمت آنحضرت بودم مردی از شیعیان وی پیش
آمده اظهار عیال مندی و پریشانی و چهار صد درم قرض کرد امام بگریست چون سبب پرسیدند فرمود کدام محنت عظیم تر
از آن باشد که برادر مومنی را پریشان و قرض دار ببیند کسی و علاج آن نتواند کرد و چون مجلس متفرق شد یکی از منافقان
گفته بود عجبست که ایشان یکبار بگویند آسمان و زمین مطیع است و یکبار بگویند از اصلاح حال برادر مومن عاجزیم
و آن فرو درویش از شنیدن این سخن آزرده شده بخدمت امام رفته گفت یا ابن رسول الله کسی چنین و چنین گفت
و آن سخن بر من سخت آمده چنانکه محنتها و پریشانیهای خود را فراموش کردم پس حضرت گفت که بدرستی که خدای تعالی ترا

فرج داده و کنیز را آزاد کرد و گفت آنچه بجهت افطار کردن من مهیا کرده بیار کنیز دو قرص نان جو خشک شده آورده فرمود که این قرصها
را بگیر در خانه ما بغیر از این نیست و لیکن حق تعالی برکت این ترا چیز بسیار سبب و پس مرد آن دو قرص را گرفته به بازار شد و نمیت
میکند و نفس شیطان وسوسه اش میکرد که نمی شد آن طفلان این کار میکنید و من نیکم ... و فی قرض وادی ادا تو بسیار میکرد
پس در بازار میگشت تا اینکه ماهی فروشی رسید که یک ماهی ... قرص گرفت و بعد از مدتی بوکرد در دستش مانده بود که
نمکیش هیچ نخرید بار گفت یا قرص بوی دارم این ماهی تو سودا کنم قبول نمود ماهی را داده قرص گرفت و بعد از قدمی چند
گرفت دید نقالی را که نمک خشک ممزوج که هیچ نخرید و گفت با این نمک را ببر و این قرص را بگیر شاید من این نمک این
ماهی را اصلاح کنم پس بخانه آمده در فکر بود که ماهی را پاک کند دید کسی در میزند چون بر آمد مرد و مشتری که ماهی خورده او دید که قرصها را او
آورده اند و میگویند ... ما و طفلان ما بر این قرص تو کار کرده یست و ماه ... کرده از بر نشان این قرصها را با بازار آورده
نان خود را بستان که ما ترا حلال کردیم و آن ماهی و نمک را بتو بخشیدیم مرد آنها را دعا کرده برگشت و چون او و طفلان
او و زن او به کار نمیکرد باز بر سر ماهی و نمک ماهی شده چون شکم ماهی را شکافت دو دانه مروارید در شکم ماهی بود که بار ان هیچ شبیه
و دریا نباشد پس خدا را بر آن قیمت شکر بسیار کرفت و در فکر شد که آیا اینها را بکه فروشد و ... که رسول امام علیه السلام
آمده پیغام آورد که خدای تعالی ترا فرج داده و از پریشانی و قرض خلاص شدی اکنون طعام ما را با باز ده که از آنها بغیر از
ما کسی نخورده و آن دو قرص را به حضرت آن افطار نموده و مرد درویش مروارید را به مال عظیم فروخته و ام را گذارد و
حالش نیکو شده از تونگران گردید باز همه منافقان با هم گفتند که چه عظیم است اختلاف احوال اول قادر نبود
بر اصلاح حال او و آخر او را تونگری عظیم داد و چون این نوبت سخن امام علیه السلام رسید گفت با پیغمبر خدا نیز چنین
... گفتند و شنیدند تکذیب او نمودند در وقتی که احوال بیت المقدس بگفت و گفتند کسی که از مکه به بیت المقدس رود ده روز
برود چگونه بیت المقدس را در یک شب می بیند و باز می آید کار خدا و اولیاء خدا را نه دانسته اند که   کهی بر طارم اعلی نشینیم
کهی بر پشت پای خود نبینیم   و نیز دانسته اند که مراتب بلند را بغیر تسلیم و رضا نتوان یافت و جز به صبر بر محنتها و کرامات
بر ... صعود ممکن نیست   وايضا طاوس یمانی در کتاب فصول ... نقل نموده که او گفت در شب ... شبی
داخل حجر اسمعیل شدم دیدم که آنحضرت در سجده است و مکرر کلامی را تکرار میکند و میگوید و چون گوش کردم این فقرات
بود که عبيدك بفنائك مسكينك بفنائك سائلك بفنائك فقيرك بفنائك و بعد از آن
هر گونه بلایی و الم و مرضی که مرا پیش آمد چون نماز کردم و سر بسجده نهاده این کلام را گفتم مرا خلاصی و فرج روی داده
فنا در لغت فضای در خانه است یعنی بنده تو در گاه تو و مسکین تو و درویش تو و محتاج تو در در گاه تو منتظر رحمت تست و حشم

عفو و احسان از تو دارد و هرگز گوید ائمه از شرک‌ند و ایضاً در فصول مهمه مسطور است بسند صحیح که چون عبدالملک مروان متصدی امر خلافت
شد بحجاج نوشت که زنهار از کشتن بنی عبدالمطلب بپرهیز و ترک قتل ایشان کن که آل ابوسفیان بجهت ارتکاب این امر مستأصل
شدند و در ملک فانی از ایشان نام و نشان نماند باید که بعد از آنچه امر نمودم محترز باشی و این سر را پنهان داری و نوشته را
در خفیه چنانچه هیچکس نفهمد بحجاج فرستاد و حضرت امام علیه السلام جواب بعبدالملک نوشت که تو در فلان ساعت این چنین چیزی
بحجاج نوشتی و حق تعالی ببرکت این کار در عمر و دولت تو افزود و چون عبدالملک نوشته آنحضرت را مطالعه نمود و دید که تاریخ با تاریخ
نوشته او موافق است بدین سبب خوشحال و فرحناک شده بانجناب غلام و [illegible] از درهم و کسوت فاخر ارسال داشت و ایضاً در
کتاب از امام محمد باقر نقل نموده که فرمود پدرم علیه السلام مرا وصیت نموده گفت با پنج کس صحبت مدار و حرف مزن و رفاقت
مکن گفتم فدای تو شوم آن پنج تن کیستند فرمود فاسق و بخیل و دروغگو و احمق و قطع کننده رحم فاسق ترا بیک غزال یا کمتر
از آن میفروشد گفتم کمتر از غزال چه باشد فرمود بطمع آنکه او برسد و نیابد بخیل قطع میکند از تو چیزی را که بآن از همه چیز محتاج
باشی دروغ مثل سراب است که دور میسازد از تو نزدیک را و نزدیک میگرداند بتو دور را احمق میخواهد که بتو نفع رساند
ضرر میرساند و قاطع رحم را حق تعالی در سه موضع از قرآن مجید لعنت کرده صاحب کشف الغمه از طاوس یمانی نقل کرده
که گفت شبی در زیر ناودان آنحضرت را دیدم که دعا میکرد و میگریست چون فارغ شد بخدمتش رفتم گفتم ای پسر رسول الله
ترا سه چیز است که باعث ایمنی است فرزند رسول خدائی و شفاعت جدت و رحمت الهی باعث میشود این همه خوف چیست
فرمود ای طاوس اما فرزندی رسول این نفع ندارد چه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید فلا انساب بینهم یومئذ
روز قیامت نسبی میان فرزندان آدم نمیماند اما شفاعت جدم این مباحث از نکته بود لا یشفعون الا لمن ارتضی
یعنی شفاعت نمیتوانند کرد مگر کسی را که برضای حق تعالی و رحمت الهی وقتی موجب امیدواری است که گفت ان رحمت الله قریب من
المحسنین [illegible] حق تعالی فرموده که رحمت من بنیکان نزدیک است و من نمیدانم که از نیکانم یا نه و چون این جواب [illegible] بود از
کرامات آنحضرت آنکه ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری در کتاب دلایل آورده که آنحضرت در صحرائی با جمعی مشغول نان خوردن
بود آهوئی از دور پیدا شد و صدائی کرد آنحضرت با وی گفت بیا چیزی بخور که تو در امانی پس آهو آمده بخوردن مشغول شد و در آن
اثنا یکی از یاران سنگ برده و بپیشش زد آهو رمیده شد و حضرت گفت من او را امان داده بودم و چرا چنین کردی
هرگز با تو حرف نزنم بعد از این و ایضاً نقل نموده که بار دیگر سفره انداخته بودند و بغذا خوردن مشغول بودند که آهوئی نزدیک
آنحضرت آمده طلب غذا نمود امام آهو را گفت من علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم و مادرم فاطمه دختر رسول الله است
بیا هر چه خواهی بخور و خاطر جمع دار که تو در امانی پس آهو آمده در خوردن با یاران موافقت مینمود و در آن اثنا یکی

انحضار دستی

انحضار دستی بر پشتش رسانیده آهو رم کرده بحال عرف را این حرف گفت و ایضاً روزی با اصحاب خود نشسته بودند که آهوئی از صحرا
آمده در برابر آنحضرت بایستاده دست بر زمین میزد و شکوه مینمود یکی از اصحاب پرسید که این آهو چه میخواهد فرمود که میگوید فلان
[illegible] بچه کارها را گرفته برده و از آن وقت تا حال شیر نخورده است و فرصت [illegible] بچه خود را شیر داده باز او تسلیم نمایم و یکی
[illegible] در خاطر شکل پیدا شد که آیا این حرف وقوع دارد یا نی پس امام علیه السلام کس طلب آن [illegible] کس فرستاده همه چون آن
بار گفت که آن آهو از تو شکوه دارد که بچه اش را گرفته التماس دارد که او را تا شیرش داده و باز بتو تسلیم نماید پس آن صید
کس فرستاده آهو بچه را آوردند چون بچه خود را دید دست بر زمین زدن و حرکت دادن کرد و بچه را شیر داد و امام علیه السلام
آن صیاد گفت بحق خویشی من بر تو که این بچه را ببخش او او را بخشید و امام بزبان آهو با او حرفی زد و آهو نیز صدائی چند
کرد و روانه شد بچه را همراه برده و چون پرسیدند که چه گفت [illegible] فرمود دعای خیر میکرد و شکر نماینکند هم او نقل نموده
که روزی امام آب وضو طلبید چون آوردند فرمود که در این آب حیوانی مرده است [illegible] وضو کرد چون چراغ بردند ملاحظه نمودند
موشی در آن آب افتاده بود پس آب از آنجا دیگر آوردند و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود روزی در طواف
خانه زنی و مردی دست بحجر الاسود چسپیده هر چند جهد نمودند که باز کنند نتوانستند تا آنکه رای بر آن قرار گرفت که هر دو
دست را ببرند و در این فکر بودند که آنحضرت سلام الله علیه پیدا شده چون بر حال ایشان مطلع شد دست خود را بر بالای
ایشان گذاشته ببرکت دست مبارک امام آن هر دو کس دست از حجر الاسود جدا شده توبه و انابت کرده رفتند و کسی [illegible]
[illegible] در تهذیب حدیث آورده که یکروز ساعد زن برهنه دید و دست خود را [illegible]
علمای عصر حاکم خواست تا دست مرد را ببرند تا جدا شود و بجای امام علیه السلام از هم جدا شده و روزی در حضور آنحضرت
حرف از توبه [illegible] گذشت فرمود که عجبت لمن یحتمی من الطعام لمضرته کیف لا یحتمی من الذنب
لمعرته یعنی عجب دارم من از آن کسی که پرهیز از طعام میکند بجهت آنکه مبادا مضرتی باو رساند و پرهیز از گناه نمیکند که مبادا
بدی و جزای آن باو عاید گردد و ایضاً در [illegible] فرموده که ایاک و الابتهاج بالذنب فان الابتهاج به
اعظم من رکوبه یعنی زنهار که مسرور نباشی بگناهی که از تو صادر شده باشد چه خوشحالی بگناه بدتر از کردن گناه است
[illegible] بخشش [illegible] کلام معجز نظام آنحضرت است
که من رضی بالقلیل من الرزق رضی الله منه بالقلیل من العمل یعنی هرکه از خدای تعالی راضی باشد برزق
کم و آن را شکر کند حق تعالی هم از او راضی میشود بعمل اندک و جزای بسیارش میدهد و ایضاً فرموده که من قنع بما
قسم الله له فهو اغنی الناس یعنی هرکه قانع باشد بآن چیزی که حق تعالی نصیب او کرده و قسمت او نموده

رحمت او نموده او غنی ترین مردمانست   هر که قانع شد بخشک و تر شه بحر و برست   و از آنحضرت مرویست که از رسول الله
روایت نموده که فرمود انتظار الفرج عباده   و مثل این در کتاب احتجاج ابن بابویه مسطور است و موجب امیدواری تمام
شیعیان اهل بیت علیهم السلام را که آنحضرت رسالت پناه صلی الله فرموده که در آخر الزمان جماعتی باشند که انتظار فرج آل محمد کشیده
باشند ثواب آنها با ثواب جمعی که با من در جهاد همراهی کرده اند برابر است   باین مژده گر جان فشانم رواست
که این مژده آسایش جان ماست   نقش خاتم آنحضرت و ما توفیقی الا بالله بود و معاصر امام علیه السلام از خلفای
بنی امیه مروان و عبد الملک مروان و ولید بن عبد الملک و مناقب آنحضرت بسیار است و فضایل اش بی شمار در صحیفه کامله بر رتبه
و منزلت او گواه   ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و اسم مبارکش محمد و
لقبش باقر و شاکر و هادی و کنیتش ابو جعفر و آنحضرت نیز هاشمی است که از دو هاشمی و علویست که از دو علوی تولد یافته
پدرش علی ابن الحسین علیه السلام و مادرش ام عبد الله دختر عم پدرش حسن بن علی علیه السلام تولدش در مدینه در روز سیم
ماه صفر در سال پنجاه و هفت از هجرت رحلتش در سال صد و چهارده هجری عمرش پنجاه و هشت یا شصت زندگانیش در دنیا سال
با جدش حسین علیه السلام و با پدرش سی و سه سال و پنج و بعد از پدر بزرگوار نوزده سال که مدت امامت و خلافتش بود هشام
علیه السلام و کنیتش در مدینه پیرامنی بود که در دیر شرح قبر شریفش در بقیع سبب فوتش زهر بود که ابراهیم بن ولید اولاد و
امجادش بقول جمعی صادق و عبد الله و ابراهیم و علی و زینب و ام سلمه و کنیزکی از یک مادر اکثر علما جعفر کاظم   و ام سلمه و
برادران شش و باعتقاد بعضی هفت اول ابو عبد الله جعفر صادق و عبید الله و عبد الله و ابراهیم و علی و زینب و ام سلمه و کنیزکی از یک مادر و یک
زوجی سابقش گندم گون و قامت شریفش معتدل و شاهوار و حجتش کیست و سینه صبری و نقش خاتمش رب لا تذرنی فردا
و بروایت ثعلبی و تغییر مصحف و بعضی دیگر از اهل بیت ظنی بالله حسن و بالنبی المؤتمن و بالوصی ذو المنن و
بالحسین والحسن و بابائش حاجب بعضی معاصرش از بنی امیه ولید و یزید و ابراهیم مناقبش بسیار و کرامات
و معجزاتش بیشمار محمد رضی الله باقر از القاب دیگر مشهورتر بجهت کثرت علم وی از جابر بن عبد الله انصاری مرویست و مشهور
در کتب مخالف و موافق مسطور که رسول الله صلی الله فرمود یا جابر یوشک ان تلحق بولدی من ولد الحسین
اسمه اسمی یبقر العلم بقرا فاذا رایته فاقره منی السلام   یعنی ای جابر امید که تو کمی از
فرزندان مرا که محمد نام داشته باشد از اولاد حسین دریابی که حق تعالی ابواب نور و حکمت و خود کرامت کرده باشد چون او را ببینی
از من سلام برسان و در حدیث دیگر واقع شده که یا جابر یوشک ان تبقی حتی تلقی ولدا من الحسین یقال
له محمد یبقر علم النبیین بقرا فاذا لقیته فاقره منی السلام   یعنی ای جابر امید است که زنده باشی تا ملاقات کنی بفرزندی

از فرزندان حسین

از فرزندان حسین که او را محمد نام باشد و دانش و شکافنده باشد علم دین را شکافتنی چون او را ملاقات نمایی سلام من باو برسان و در حدیث
دیگر یا جابر لعلک تبقی حتی رجلا من ولدی یقال له محمد بن علی بن الحسین یهب الله له النور والحکمة فاقرأه
منی السلام   و در کشف الغمه مسطور است که چون جابر پیر شد و بود و امام زین العابدین امام محمد باقر علیه السلام بهمین او را شمه
و چون فرمودند که امام محمد باقر است گفت یا محمد محمد رسول الله یقرئک السلام   و چون او را بر سینه چسبانید بود و گفت روزی امام
حسین علیه السلام در کنار آنحضرت بود و چون مرا دید گفت یا جابر یولد لابنی الحسین ابن یقال له علی اذا کان یوم
القیامة نادی مناد ولیقم سید العابدین فیقوم علی بن الحسین و یولد لعلی بن الحسین ابن یقال
له محمد یا جابر ان رایته فاقره منی السلام واعلم ان بقائک بعده قلیل یعنی ای جابر از پسرم حسین
متولد خواهد شد پسری که علی نام خواهد داشت چون روز قیامت شود منادی ندا خواهد کرد که باید برخیزد سید و بهتر عبادت کنندگان
علی بن الحسین برخواهد خواست و امکان ... پسری خواهد بود محمد نام اگر تو او را ببینی ای جابر سلام مرا باو برسان و بعد از آن
دیدن آنحضرت و رسیدن بصحبت او مدت اندکی در دنیا خواهی ماند و چنان شد که بعد از او سلام باو رسانید و تقی
جابر از دنیا رحلت نمود و خواجه نصیر الدین در رساله اوصاف الاشراف آورده که چون جابر رضی الله عنه ضعیف و پیر شده
بود و بخدمت امام علیه السلام در مقام تنبیه او شده گفت حال چه می خواهی اکنون حق تعالی پیری و وکر جوانی
و چون اینی و اگر بیمار سازد بیماری و اگر شفا بخشد شفا و اگر حیات دهد حیات و اگر ممات خواهد ممات را ترجیح دهم جابر در
مقام رضا که بالاترین همه مراتب است   آنچه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم   پس جابر دست مبارک
آنحضرت را بوسید و اراده پابوسی نیز نمود و آنحضرت مانع شد و گفت صدق یا رسول الله فانه قال انک ستدرک
ولدا من اولادی اسمه اسمی یبقر العلوم بقرا   یعنی حضرت رسالت صلی الله راست فرموده که گفت زود باشد
که دریابی فرزندی از فرزندان مرا که نام او نام من باشد و مسایل مشکل را شکافد و بجهت آن میرسیده باشد از انجمله آنحضرت را
باقر العلوم الاولین والآخرین میگفتند چنانچه مشهور است که عبد الملک مروان بحاکم مدینه نوشت که محمد بن علی را پیش من بفرست
و آن حضرت امام جعفر صادق را نیز که در آن وقت طفل بود همراه خود برده است متوجه شام شده و در راه بمدین شعیب رسیده
در دیر عظیم دیدند و خلق بسیار که متوجه دیر شده و بزیارت راهبی میروند که سالی یکبار بیرون می آید و مسایل مشکل خود را از او میپرسند
امام علیه السلام نیز با قوم موافقت ... نموده در آن دیر چون راهب دید که جامهای پشمینه درشت پوشیده و پیری ریش بلند
نشسته ابروها بر چشمها افتاده چون نظرش بر آنحضرت افتاد گفت آشنایی با ما داری امام فرمود که از شما نیستم گفت از امت
مرحومه فرمود که بلی گفت از علمای ایشانی یا از جهال فرمود که از جهال نیستم گفت از تو چیزی بپرسم یا تو میپرسی فرموده

اختیار تر است گفت پس من بپرسم گفت هرچه خواهی بپرس گفت میان ما و شما اتفاق است در آنکه بهشت درختی است که
اهل طوبی گویند ما گوییم اصل آن در سرای عیسی است و باعتقاد شما در خانهٔ محمد و در هیچ مقعد و خانه نیست که از آن درخت شاخی
نباشد اکنون بگو که در دنیا نظیر آن چیست امام علیه السلام گفت نظیر آن در دنیا آفتاب است که چون بتابد در هیچ مکانی
نیست که شعاع آن نباشد راهب گفت راست گفتی مسئله دیگر بپرسم امام فرمود بپرس گفت شما را با ما اتفاق است در آنکه اهل بهشت
هرچند از طعام و شراب آنجا خورند کم نشود و در دنیا مثل آن چه چیز است فرمود مثل آن کتابهای آسمانی است که هرچند از آن فرا گیرند
هیچ کم نشود و هرچند در تفسیر و تأویل و ظاهر و باطن آن سخن گویند و از حقایق و دقایق بیان نمایند همچنان بر حال خود باشد راهب
دیگر خاموش بود و تعجب نموده باز پرسید که ما و شما میگوییم که اهل بهشت از طعام و شراب آنجا خورند و ایشان را بول و غایط نباشد
مثال آن در دنیا چیست امام فرمود نظیر آن در دنیا طفل است در شکم مادر که هرچه مادر خورد طفل را از آن نصیبی باشد و او را
بول و غایط نباشد گفت راست گفتی اکنون بگو که کلید بهشت از نقره است یا از طلا فرمود که نه از آن و نه ازین بلکه کلید بهشت زبانی
مؤمن است که بتوحید الهی گویا گردد و بذکر او در حرکت آید و در بهشت بآن باز شود راهب گفت راست گفتی اکنون مسئله
بپرسم که در جواب آن درمانی امام علیه السلام فرمود اگر جواب بصواب بشنوی بدین ما در آیی گفت آری پس از آن
گردند راهب گفت مرا خبر ده که آن دو برادری که یک بار از مادر جدا شدند و در یک روز بجوار رحمت الهی رفتند و یکی از او
صد سال عمر بود و آن دیگری دویست صد سالگی ام بودند فرمود آن دو برادر عزیر و عزیره بودند پسران شرخیا که در یک روز متولد
شدند حق تعالی عزیر را به نبوت گرامی داشت و بعد از پنجاه سال که با هم بسر بردند روزی عزیر بدهی رسید که خراب شده
بود و اهل آنجا هلاک گشته و در آنجا باغی بود انگور و انجیرش رسیده بود در سایه درختی باستراحت مشغول شد و پاره از آن میوه انجیر و پاره
انگور را بشیره گرفت و قضیی از آن میوه برداشت و سبدی از آن شیره را آماده کرده بخواب رفت چون عزیر را عادت بود که اکثر
اوقات در مسائل مشکله قضا و قدر و جبر و اختیار و حشر و نشر فکر میکرد و در آن وقت متفکر زنده شدن اهل ده و حشر و نشر ایشان
بود حق تعالی روح او را قبض فرمود و جسد او را از چشم مردمان پنهان داشته کرکسی را جانوران حرام ساخت و طعام و
شرابش را چنانچه بود تازه نگاه داشت و مرکبش را هلاک ساخت و بعد از آن بهنجام یکی از پادشاهان آن ده آباد گردید
بعد از صد سال که عزیر خوابیده بود روح تعالی بجسمش در آمد فرشته را امر شد که از او سؤال کند که کم لبثت یعنی چه قدر وقت
خوابیده بودی چون اول چنان داشت که آفتاب غروب کرده و چون نگاه کرده آفتاب دید فرمود یوما او بعض یوم
یعنی خوابیده ام روزی یا بعضی از روز ملک گفت بلکه صد سال خوابیده اکنون بطعام نگاه کن و بجانب استخوانهای پوسیده مرکب
خود نگاه کن و چون بحکم الهی استخوانهای مرکب بهم متصل شد و گوشت بر وی پیدا شد و جان در آن زنده شد گفت اعلم ان الله

علی کل

علی کل شیء قدیر یعنی دانستم که حق تعالی بر همه چیزی قادر است و بر حال پیاده گشته بوطن خود مراجعت نمود و بعد از آن پنجاه
سال دیگر زندگانی کرده هر دو یک روز بجوار رحمت الهی واصل شدند و عزیره صد سال با ایشان یکی بود باین رفت ازین کلام الخ چون سخن
امام علیه السلام باینجا رسید شیخ افتاده بیهوش شد و امام بمنزل خود آمده و بعد از ساعتی جمعی آمدند که شیخ ما ترا میخواهد امام فرمود که ما را
بشیخ شما حاجتی نیست اگر او را با ما حاجتی است گو بنزد ما آید پس باز گردیده شیخ را حکایت امام باز رسید که خود توبه نمود
و دختر زاده همراه گفت نام مادرت چه بود گفت فاطمه گفت پدرت چه نام بود فرمود که علی گفت که تو پسر ایلیایی فرمود که بلی گفت از شبر یا شبیر
گفت که پسر شبرم گفت گواهی میدهم که خدا یکیست و جز او خدایی نیست و محمد بنده و رسول خداست و تو وصی اولیایی و همراهانش
نیز مسلمان شدند و بقول رهبان در مسلمان شده که در آن روز حاضر بوده همه مسلمان شدند و بعد از آن امام علیه السلام
دمشق رفته چون بخانهٔ عبدالملک رسید از تخت خود بر آمده استقبال آنحضرت نمود تعظیم و تکریم امام بجا آورده مسائل چند
مشکل که بود پرسید و بعد از آن حکمت را از مسائل مشکل شد و علما از آن عاجز ماندند مرا خبر ده که چون است امام خود را که طاعت وی
بر ایشان فریضه بود و کشته چه مرتبت نزد ایشان باشد امام علیه السلام فرمود که چون چنین چیزی بود روز و هیچ سنگی
برنداشتند که در زیر او خون تازه نبود عبدالملک گفت راست فرمودی و چون که چون علی بن ابی طالب را کشتند در
سرای جدم سنگی عظیم بود بفرمود که از آنجا کاری از جا برداشتند در زیر آن تازه دیدیم که جوشیده مرا پدرم رانی حوض بزرگ
بود و در کنار آن حوض سنگهای سفید بود روز قتل حسین بن علی علیه السلام دیدیم که در زیر آن سنگها خون جوشیده و بعد از آن
گفت ترا با مقام مسکنی و شرافت و احترام و عزیزی و بزرگی بود باید بدینه رجعت نمایی و بودن بجای ما و طرز خود بهتر میدانی
امام علیه السلام گفت که نزدیک جد خود بودن مرا بهتر مینماید پس رخصت داد و امام با همراهان علیه السلام بمدینه مراجعت
نمودند و لیکن دشمنی جبلی و بدذاتی طبعی او مرتبه بیرونی بر آتش داشت که پیش از روانه شدن ایشان کسی را
فرستاد که بمدینه و منزل بمنزل حاکم و قافله را خبر ده تا حاکم کنند که طعام و شراب بایشان ندهند و نفروشند تا از گرسنگی و تشنگی
هلاک شوند و چون چهار روز رسیده اند آن شیخ از آمدن امام علیه السلام خبر یافت با آنکه در بر ایشان بسته بودند
حکم بجای آورده شیخ با اصحابش بر آمد طعام و ضیافت نیک کردند و علوفه اسپ بسیار آوردند و خود را خواسته و چون شنیدند
شیخ بیاوردند و بکشتند که در دمشق شود که چرا خلاف امر خلیفه کرده امام صادق علیه السلام آزرده و غمناک شده گفت این
شیخ را بدمشق ما آیا چه بر سر او آمد امام علیه السلام فرمود که دلگیر مباش که شیخ در دو منزلی این دو رحمت الهی خورده
رفت و عبدالملک ازو بجز گواه رسید امامان علیهما السلام بشفقت تمام بمدینه رسیدند و آیات معجزات آنحضرت
کی اکثر نقات روایت کرده اند از جابر بن یزید که گفت از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدیم که مراد از ملکوت آسمان و زمین

مر حضرت ابراهیم خلیل علی الله نمود که حق تعالی در قرآن مجید ذکر آن فرموده که و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات

والارض چه بوده که است پس دیدم که دست مبارک بجانب آسمان برداشت و من گفت ببین آنچه می بینی و من نوری

دیدم که از دست آنحضرت بآسمان متصل شده بود چنانچه چشم خیره میشد پس گفت ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را چنین دید

اکنون سر را فرو بر و نظر کن چون بخانه برد و جامه خود را بدل نمود فرمود که چشم بر هم نه بعد از آن گفت میدانی در چه مکانی گفتم ندانم گفت در ظلمتی

که ذو القرنین را که از آنجا افتاده بود گفتم حضرت میسر است که چشم باز کنم فرمود که باز کن که هیچ نخواهی دید چشم گشودم در تاریکی بودم که

جای قدم خود نمیدیدم پس اندکی برفت و گفت میدانی در کجایی گفتم نه گفت در چشمه که خضر از آن آب زندگانی خورده بود قرار

داری و همچنین مرا از عالمی بعالمی دیگر برد تا پنج عالم رسیدم آنگاه گفت ملکوت آسمانها و زمینها که ابراهیم علیه السلام

دید چنانچه تو دیدی دوازده عالم است هر امامی که از ما بگذرد در یکی از این عالمها ساکن شود تا آنکه قائم آل محمد در وقت ظهور

آید پس گفت چشم بر هم نه بعد از آن گفت چشم بگشا خود را در خانه آنحضرت دیدم و جامه اول را پوشیده بمجلس اول آمد

و چون تحقیق نمودیم در ساعت این سیر را کرده بودیم **و ایضاً** ابو جعفر قمی از ابی بصیر روایت نموده که گفت بخدمت

آنحضرت رفتم و گفتم شما وارثان رسول خدائید گفت بلی گفتم رسول الله وارث انبیا بود گفت بلی گفتم پس شما قادرید

که مرده را زنده کنید و نابینا را بینا گردانید گفت بلی نزدیک من آی چون نزدیک او شدم دست مبارک بر چشم من مالید و من بعد از آنکه

نابینا بوده هیچ ندیدم آفتاب و آسمان و زمین و خانه را هر که در او بود دیدم و ساعتی چنان بودم که گویی هرگز نابینا

نبودم پس فرمود یا ابا محمد دوست داری که همچنین باشی و روز قیامت ترا باشد هر چه مردم را باشد و بوده از حساب

کتاب یا آنکه چنان باشی که بودی و ثوابت بهشت باشد گفتم یا ابن رسول الله طاقت حساب و کتاب ندارم و بینا

نمی خواهم پس دست بر چشم من مالید و چنان شدم که بودم **و ایضاً** در فصول مهمه از جعفر بن محمد روایت نموده که گفت پدرم

علیه السلام در مجلسی که اکثر اهل مدینه حاضر بودند فرمود که ای قوم آیا می دانید فکری کنید که مردی در اطفال چهار هزار کس

بر سر شما خواهد آمد و سه روز قتل و غارت در این شهر خواهد کرد و آنچه بشما گفتم البته خواهد شد و هیچ کس سخن آنجناب را تصدیق نکردند بلکه

میگفتند که این هرگز نخواهد شد و بعد از اندک وقتی با جمعی از خویشان و عیال خود را از مدینه بر آمده در همان نزدیکی

نافع بن ازرق با چهار هزار کس بر مدینه آمده سه روز قتل و غارت نمود و خلق بسیار کشته شدند و مال بسیار بغارت

بردند بعد از آن اهل مدینه میگفتند که امام محمد باقر گفت و نشنیدیم و ایشان اهل بیت نبوتند بعد از این سخن او را

رد نباید کرد و آنچه بشما گفتم البته میشود و هیچ کس تخلف نکرده ملک بکلی شد **و ایضاً** همان کتاب از کتاب

دلایل حمیری از ابن ابی حارث روایت نموده که گفت با ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام بودم که نزد علی

یعنی پدرش را گذشت و چون او غایب شد امام فرمود که عنقریب در کوفه خروج خواهد نمود و جمع کثیری را بکشتن دهد و ایشی را بنا کرده

نمود و همین قضیه را حسین بن راشد نقل کرده باین طریق که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حکایت زید مذکور شد فرمود

که عمویم بدعوت کشته شد بمردم او گفت خروج مکن که پیش از خروج سفیانی هر که از ما و فاطمیان بر این سلاطین خروج کند کشته شود

و من بر تو میترسم که مقتول و مصلوب شده باشی در بیرون کوفه و او نشنید و باین طریق که مردم خبر داده بود آن قضیه رو نمود و حکایت

سفیانی در وقت ذکر صاحب الامر مذکور خواهد شد **و ایضاً** در فصول مهمه از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که در وقت عبدالله

مطلب نمود و وصیت نمود بجای خود چه حیله من گفتم ای پدر بزرگوار من از شما از موت بیم و امروز از بهر روز پیش جد بعالم فرموده که

من این نشنیدم به حضرت علی بن الحسین مطلب گفت در آمدن تعجیل کن و بعد از لحظه بجوار رحمت الهی واصل شد **و ایضاً**

در کشف الغمه مذکور است از عباد بن کثیر بصری که گفت رفتم بخدمت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که حق مرد مومن بر حق تعالی

چیست و جواب من نگفت تا آنکه سه بار سؤال مکرر نمودم و در نوبت سیم جواب داد که حق تعالی آنست که اگر این نخل را گوید که

بسوی من بیا بیاید و اشارت به درخت خرمایی نمود که در آن برابر بود و بخدا که دیدم که آن درخت از جا

شد و طرف ما می آمد و چون آنحضرت دید که نخل روانه خدمت است و نزدیک شد اشارت کرد و گفت بر جای خود قرار گیر

که من تو را نطلبیده بودم پس بجای خود رفته بحال اول قائم گشت و در کتاب خرایج و جرایح مسطور است که چون

حضرت امام علیه السلام به رقه رفت چون به پیغمبر رسید شنیدند که شخصی بعبارت عبری چیزی میخواند و میگریید و باواز حزین

میخواند که تمامی بیخود گریه در آمدند و چون حضرت داخل صومعه گردید پیغمبر از آنحضرت کسی را دید پرسید که این سؤال است

عبارت عبرانی شنیدم و اکنون بغیر شما کسی درین منزل نیست فرمود بلی مرا مناجات الیاس پیغمبر علیه السلام بیاد آمده بود

و ساعتی حق تعالی را بآن مناجات نمودم و مرا گریه در آورده بود **و ایضاً** در فصول و کشف الغمه و خرایج مذکور است

از عاصم بن حمزه آمده مرویست که گفت در خدمت امام علیه السلام بودیم من و سلیمان بن ابی خالد و بجایی رفتیم

چون پیاده و سوار شدند فرمود که این هر دو نوزده و بعدا ما امر نمود که هر دو را نگهدارید و سلیمان گفت باین گروه بالا

و در آنجا غاریست و در آن غار دو کیسه سر بمهر نزد من از سلیمان رفت آن دو کیسه را آورد و چون بمدینه باز گشتیم حاکم حجی

را گرفته در شکنجه داشت پس آنحضرت بما گفت دست از این جمع بدارید و صاحب کیسه حاضر بود مال او را باو

تسلیم نمود فرمود که صاحب کیسه دیدیم بعد از سه روز دیگر خواهد آمد و در روز از دست بر بدینه گی گفت الحمد دست من و حضور

پسر رسول خدا بر بدینه شده و من با جز اینها است نخشیدند و توبه نمود و حضرت امام او را گفت تو از بهشتی و دست و پیش از تو به

بیست سال بهشت رفت و آن مرد بعد از بیست سال رجعت خدا رفت و روز سیم صاحب کیسه دیگر آمد حاکم او را از دست

امام فرستاده کیسه خود را بجز دیه آنحضرت باو گفت خواهی ترا خبر دهم که در این کیسه چیست گفت خبر ده فرمود که هزار دینار در اینجاست
از تو و هزار دینار دیگر از دیگری و نام او محمد بن عبد الرحمن است و او مرد خیر است بسیار صدقه و بسیار نماز بدین جهت
از پی تو میرسد پس آن مرد چون نصرانی بود گفت ایمان آوردم بخدائی که بغیر از او خدا نیست و گواهی میدهم که محمد بن عبد الله رسول است
و تو امام واجب الاطاعه و فرمانبری تو مرا لازم و واجب است و مسلمان شد و کیسه زر را برداشته روانه منزل خود گشت
وایضا در این کتاب مسطور است ابو بصیر روایت نموده که در مسجد رسول صلی الله در خدمت امام محمد باقر علیه السلام نشسته بودم
که داود بن سلیمان بخدمت آنحضرت آمد و هنوز ملک بنی امیه بود و آنحضرت به او گفت چه مانع است دوانیقی را که بیعت نماید ما
بنا گفت از شرت و پریشانی و دیگری امام فرمود که نزدیک شده است او را حکومت شرق و غرب نصیب شود با عمر دراز
و آنقدر مال از اموال او را جمع شود که پیش از او احدی را نشده باشد پس داود در خانه منصور دوانیقی رفته و او تعجیل آمده
عذر خواست که من در تعظیم و اجلال تو از خدمت متقدم و مهدی خود نمیدانم فرستم در خدمت دوانیقی که داود از شما نقل میکند
نیکو نشسته از شما نشنوم پس آنحضرت فرمود که چنانست که شنیدی گفت ما را ملک و حکومت میرسد با وجود شما فرمود
بلی کلم الفقیر را این بقیه گفت بعد از من از فرزندان ما خواهد رسید فرمود بلی ملک بنی امیه خواهد کرد فرزندان ما چنانکه طفلان با گوی بازی
کنند گفت مدت حکومت بنی امیه بیشتر است یا مدت حکومت ما فرمود از شما و دوانیقی تعجب نموده خوشحال شده و تی بر
بر بنا که دولت از بنی امیه برگشت با ایشان قرار گرفت وایضا مشهور است که مفضل بن عمر گفت در خدمت امام محمد باقر علیه السلام
بودم که در بیابان مکه و مدینه بقافله رسیدیم در آن بیابان مردی بود دراز گوشش مرده و تمامی بر زمین مانده میگریست چون نظرش
بر آنحضرت افتاد و بعد رو آمد گفت یابن رسول الله نه قوت برداری ادم و نه قوت رفتار است مرا که در بعد گفتار بروم و من درین
صحرا تنها مانده پس آنحضرت دست بجا دعا برداشت لب مبارک بجنبانید فی الحال دراز گوش زنده شد آن مرد خوشحال
گردانید وایضا مرویست که جوانی از اهل شام هر روز بخدمت آنحضرت آمدی بسیار تشنیع و کیفیتم را محبت و دوستی شما
بجای می آورد و بعد از آن چند روز نیامد و کسی خبر آورد که آن جوان شامی بیمار بود وفات کرد و وصیت نموده که نمازش را بر او
نماز گزینند امام فرمود که چون او را بشویند بر سریرش گذارند مرا خبر کنید پس چون خبر آمد برخاسته و ضو ساخت
دو رکعت نماز گذارده و ردای رسول صلی الله بر دوش افکنده در خدمتش رفتیم تا بان مکان که جوان را بر سریر
خوابانیده بودند پس گفت یا فلان بن فلان و جوان گفت یابن رسول الله و نشست و شربت سویق طلبیده خورد و بازآمده
پرسید که از احوال خود بگو گفت در این شک نداشتم که روح مرا قبض کرده و از جمله موتی شده ام و الحال آوازی شنیدم که از آن
خوشتر آوازی هرگز بگوش من نرسیده بود که روح این جوان را بازدهید که محمد بن علی او را از ما خواست کرده و اعیان

ودو دینار بزیست

وایضا از عبد الرحمن بن کثیر مرویست که از راه مدینه در منزلی در پای درخت خرمای خشک نزول کردیم و دیدیم که آنحضرت لب مبارک
جنبانید و خرماهای سرخ تازه از آن درخت میریخت و ما میخوردیم وایضا در کشف الغمه و دیگر کتب مرویست که محمد بن مسلم
از ابی بصیر روایت نموده که گفت در خدمت ابو جعفر علیه السلام بودیم که مردی آمد و گفت یابن رسول الله من از نوع
دوستان شما اهل بیت بودم و پدرم که خدا او را رحمت کند دوستی بنی امیه میکرد و از دوستان ایشان بود و پدر بسبب
دوستی شما دشمن میداشت و بغیر از من فرزندی نداشت و چند از من که مال بسیار داشت و آنرا در زمین پنهان نمود
و بعد از وی هر چند تفحص کردم از آن مال اثری نیافتم و میدانم که در موضعی پنهان کرده پس آنحضرت فرمود خواهی پدر
نشان دهم و خود او را بینی و از وی بشنوی مرد گفت میخواهم از این بهتر هم نشان مال یابم و هم از مرد دوستی شما که اینجا
بیایم امام علیه السلام در ورقی سفید بدانم است در آنجا چیزی نوشت و بانگشتر خود مهر نموده گفت امشب بگورستان بقیع شو
در میان ... مردی بنزد تو خواهد آمد این نامه را با وده پس چون روز دیگر بخدمت امام رفتم و امشب در نظر بودم که
آیا آن مرد بخدمت آید ... عبد الله بن فضل بن محمد ... دستوری خواست چون در آمد گفت ... که طلوع ... نزد که
گذارده شب آمده بودم و چون بیابان بقیع رسیدیم در جانب راه مردی دستار سفید بر سر داشت و گفت بیا
داری آمدی با وده بوی دادم گفت مرحبا بنعمت حق تعالی و چون بخواند گفت دوست داری که چه بدست داری ... گفتم
آری گفت چون جابا بخش ... بعد از آن مردی سیاه رسن سیاه در گردن زبان از دهن بیرون افتاده و جامه سیاه
پوشیده همراه آورده گفت این است پدر تو که زبانه آتش دود و چهره سنگ ... گفتم ای پدر چه حالت گفت
دوستی بنی امیه و دشمنی اهل بیت رسول که امروز از ایشان مرا باینحال انداخته خوشحال تو که بنا گشتی و در عذاب دوستی
... موضع در زمین در کنی ... صد و پنجاه هزار دینار دفن کرده ام ... دینار محمد بن علی داده و باقی حق تست اکنون
رفت میخواهم که آن مال را بیابم پس رفت و بعد از چندی از امام علیه السلام شنیدم که فرمود آن زر را آورد و بعضی
در دین قرض رفت و بعضی مال دیگر خریدم و قرض را ... از پشیمانی که از تقصیر کرده و دوستی ما داشت نفع کلی رسیده ... بما
رسانید و از نفعی که به ما رسانید نفع کلی یافت وایضا در کشف الغمه از فیض بن مطر روایت نموده که گفت بخدمت
آنحضرت رفتم که سؤال نمایم که آیا در محمل نشسته یا بر شتر سوار باشی نماز شب توان کرد یا نه پس چون مرا
دید فرمود که رسول خدا صلی الله در وقتی که بر راحله خود سوار میبود نماز را میگزارد بهر طرف که رو داشته باشد وایضا از ...
از عبد الله بن عطاء مکی نقل نموده که گفت بآنحضرت مشتاق شدم و در مدینه بنام رسیدم که داخل مدینه شدم هوا سرد بود
و باران بسیار میبارید من تر شده و سرما خورده بدر خانه آنحضرت رسیدم در نصف شب با خود گفتم در این شب تضرع و زاری

في الوصيت درين هنگام كه ام باز و شنو با اكه ميگويم با خود در فكر بودم كه او از آنحضرت سوال شنيدم كه چيزي ميگفت در خانه
رجيد الله بن طالب كه ذكر شده است و سرها خود … است پس گفتم در كشوده و به صحبتش مشرف شدم و روايت كرده اند
علماي سرخيل بسيار در امامت آنحضرت و بعد از پدرش عليه السلام و مناقب بسيار در شان او صلي الله و در
كشف الغمه از عطاء مكي روايت نموده كه گفت نديدم علما را نزد هيچكس با تواضع كمتر از نزد ابو جعفر محمد بن علي عليه السلام ديدم
كه عالمي صاحب فضل و دانشمندي را در خدمت آنحضرت عليه السلام چنان ديدم كه طفلي را نزد معلمش نشسته باشد و باز
بزرگي جعفي گفته است كه علما چون از آنحضرت حديثي روايت ميكردند ميگفتند وصي اوصيا چنين گفته است و ابو …
چنان فرموده و مرديست كه شخصي سوال كرد كه چرا احاديث آنحضرت بدون سنديست چون شنيد فرمود كه هر حديثي
كه من از براي شما ميگويم سندش اينست كه پدرم از پدرش از جدم از رسول الله صلي الله از جبرئيل از الله تعالي روايت
نموده و سندي بغير ازين ندارم پس هر بار در حديث ذكر سند در كار نيست و در حقي كه امير المؤمنين عليه السلام از جبرئيل
از الله تعالي روايت نموده و سندي بغير ازين ندارم پس هر بار در حديث ذكر سند در كار نيست و در حقي كه آنحضرت
عليه السلام محمد بن حنفيه را كرده است نام آنحضرت مذكور است و نام نهادن او را رسول الله صلي … باقر علوم دين فرموده
و خبر لوح كه جبرئيل از جنت بهجت رسول خدا صلي الله آورده بود نام ائمه طاهرين عليهم السلام در آنجا بتفصيل ذكر شده و نام
آنحضرت باين عبارت مسطور است كه محمد بن علي الامام بعد ابيه يعني امام پنجم محمد بن علي است كه بعد از پدرش امام است
وايضا در كشف الغمه و ديگر كتب سير مسطور است كه حق تعالي فرستاده برسول خود صلي الله كاغذي مهر كرده شده
و در آنجا دوازده مهر بود و جبرئيل امين عليه السلام رسول خدا را خبر داد كه حق تعالي امر نموده كه اين كاغذ را بعلي عليه السلام
ما نوشته است كه در حين وفات امير المؤمنين حسن عليه السلام دهد و او را امر نمايد كه خاتم دوم را بگشايد و عمل بآنچه در
تحت آن نوشته … و نيز او وقت رحلت برادرش حسين عليه السلام آنچه مذكور شد امر نمايد و آنحضرت بعلي
بن الحسين داد و محمد بن علي بن الحسين امام … از پدرش عليه السلام … در نوبت خود … نظر كنند
و بموجب فرمان الله آنرا … عمل نموده باشند … مواعظ و نصايح آنحضرت … در فصول مذكور
در كشف الغمه مذكور كه فرموده ما من عبادة افضل من عفة بطن وفرج وما من شيء احب الى الله
من ان يسأل وما يدفع القضاء الا الدعاء وكفى بالمرء عيبا ان يبصر من الناس ما يعمى عنه من
نفسه وان يأمر الناس بما لا يفعل وان ينهى الناس عما لا يستطيع التحول عنه وان
يؤذي جليسه بما لا يعنيه يعني هيچ عبادتي در نزد حق نيست بالاتر از آنكه كسي شكم و فرج خود را از حرام دور دارد

و كردن مردم كمتر آيد

وكردن مردم … و هيچ چيزي را حق تعالي دوست نميدارد كه بنده او از او سوال كند لهذا در قرآن مجيد امر نموده ادعوني
استجب لكم ودفع نميكند قضا را مگر دعا يعني هرچه سرنوشت است ببنده ميرسد مگر آنكه دعا كند و بركت دعا بلايا را رد كرده و هيچ چيز
او نميرسد … عيب ديگران بينا باشد و عيب خود نابينا و نقصاني كه در او باشد در ديگري … آن منسوب سازد و امر كند مردم را
بچيزي كه خود نكند … باشد … حافظ شيرازي نكو گفته است توبه فرمايان چرا خود توبه كمتر ميكنند يا نهي نمايد كسي را
از چيزي كه خود از آن نتواند گذشت و ايذا رساند بهمنشيني خود بچيزي كه نفعي باو نرسد و در حضور آنحضرت
مي بودند و دوستي و صداقت با هم داشتند فرمود هيچكدام از شما آن نيست كه بچيزي محتاج باشد و آن چيز در بغل و آستين
ديگري دوست … و آن را از بغل و آستين او بردارد گفتند هيچكدام از ما اين حال ندارد فرمود پس شما دوست و صديق يكديگر نيستيد
و خادم آنحضرت كه سلمي بود روايت نموده كه … نديدم كه كسي بيرون آيد از خدمت آنحضرت … از نفقي يا برده
البته با جامه يا جايزه يا خادمي يا مركبي يا زري يا مالي بخشيدند و تا در خانه … رخصت … فرمود
و … هزار … و احسان مينمود و ميفرمود ما حسنة الدنيا الا صلة الاخوان والمعارف
يعني نيكي دنيا نيست مگر نيكي رسانيدن به دوستان و مهرباني نمودن ببرادران و نيكي با خويشان آشنايان …
در خدمت آنحضرت شكوه كرد از پريشاني و نامهرباني نمودن برادران فرمود كه بئس الاخ اخ يرعاك غنيا و
يقطعك فقيرا يعني بد برادريست آن برادر كه در وقت غني و مالداري رعايت تو ميكرده باشد و دوستي مينموده
باشد و در وقت پريشاني از تو ببرد و دوري نمايد و سعدي شيرازي اين معني را بنظم آورده ميگويد دوست
مشمار آنكه در نعمت زند لاف ياري و برادر خواندگي دوست آن باشد كه گيرد دست دوست در پريشان حالي
و درماندگي و اكثر دوستان دنيا چنين اند اين دغل دوستان كه مي بيني مگسانند گرد شيريني و از كلام معجز نظام
آنحضرت است كه فرموده اعرف المودة في قلب اخيك بما له في قلبك يعني بشناس دوستي خود را در دل برادر
بآن دوستي كه از او در دل تو هست چنانچه شيخ نظامي گويد ز دل بر دل بود … بيت …
آيينه است وايضا فرموده كه نيافتم هيچ چيز را كه بهتر باشد از علم و دانش با بردباري وايضا آنحضرت
ميفرموده كه بليه الناس علينا عظيمة ان دعوناهم لم يستجيبوا لنا وان تركناهم لم يهتدوا
بغيرنا يعني آزار و آزمايش مردمان بر ما امريست مشكل اگر ايشان را بسوي راه راست ميخوانيم و دلالت ميكنيم اجابت نميكنند
و براه نمي آيند و اگر واميگذاريم ايشان را بحال خود هدايت نمي يابند بغير ما … و در ضلالت و گمراهي ابد ميمانند
و از برادران آنحضرت عبد الله بن علي متولي صدقات رسول الله بوده و مردي فاضل و فقيه و محدث و صاحب تقوي بوده

وجلیل القدر وعظیم الشان بود و از منقولات کتبست المفرط فی حبنا کالمفرط فی بغضنا یعنی کسی که در دوستی ما افراط کند چون کسی
که در دشمنی ما افراط کرده باشد باید که دوستان حق نیکی و قرابت ما را برسول الله صلی الله علیه رعایت نمایند و مرتبه و مقامی که ما را نیست از برای ما
اثبات نکنند که حق تعالی ما را آگاه میکرد و بتفضل و رحمت خود ما را مینوازد و حسین بن علی مردی از [illegible] گرفته کرد و حق مستجاب الدعوه
بود در کشف الغمه از رضی الله عنه نقل کرده که گفت ابراهیم بن هشام مخزومی را والی مدینه کرده بودند و او هر جمعه مردم را در مسجد رسول
صلی الله علیه جمع میکرد و بر منبر میرفت و امیر المؤمنین علی علیه السلام را [illegible] ناسزا میگفت [illegible] در اثنای آن [illegible]
خود مشغول بودم بقبر رسول رسیدم و بخدای تعالی التجا بردم از آنکه سخنان آنچه آن ملعون میگفت نشنوم دیدم که قبر رسول
شکافته شد و مردی سفید پوشش نزد من آمد گفت یا ابا عبد الله چه شنوی که این مرد چه میگوید گفتم بلی میشنوم و از آن [illegible] گفت
چشم بگشا و قدرت الهی را ببین چون نگاه کردم دیدم که ابراهیم از منبر جدا شده و بلند شده و چنان بر زمین نقش بست که زیاد
از نهاد او بر آمد و [illegible] برابر شد من شکر الهی بجای آوردم و از آن جا بخانه رفتم و حسن بن علی محدث و فاضل و جلیل القدر
بود و در کتاب فصول [illegible] صحیح نقل شده که گفت در حضور من مردی از [illegible] پرسید که [illegible] است و او فرمود که [illegible]
دست مبارک بر دوش برادرم محمد باقر نهاد و گفت سیعقد من صلب هذا یعنی از [illegible] زود [illegible] از
پشت این پسر خواهد بود و زید بن علی بعد از امام محمد باقر علیه السلام از برادران دیگر افضل و اورع و اتقی و اشجع بود و امر بمعروف
و نهی از منکر میفرمود و همیشه در فکر که انتقام خون امام حسین علیه السلام از دشمن بکشد و طلب خون آن حضرت بکند و از این جهت
بعضی را توهم آن شد که او امامت را دعوی میکند و این ظن از آن جهت غلط بود چه او [illegible] خود را میشناخت و مقام و مرتبه او را
میدانست و در وقت وصیت پدر و جانشین ساختن امام محمد باقر علیه السلام حاضر بود و یقین دانست که مستحق خلافت بحقیقت
امام محمد باقر است و بعد از آنکه زمان خروجش بغیر از طلب خون امام حسین چیزی دیگر هم شد و آن این بود که روزی بخبر
هشام عبد الملک لعنه الله آوردند که زید بمجلس تو می آید و آن ملعون اهل مجلس خود را امر نمود که در پهلوی او بنشینند چون زید بجا
جای خود در پهلوی هشام ندید و چون زید آمد و نشست گفت ای هشام [illegible] بر منبر که هیچ چیزی از تقوی نیست هشام گفت
تو خود را مستحق سلطانی و آرزوی آن داری و آن تو نرسد که مادر تو کنیز بوده زید گفت اسمعیل پیغمبر الله بود و مادرش کنیز بود و یقین
مرتبه نبوت بزرگتر از مرتبه خلافتست و کسی که جدش رسول الله صلی الله علیه و جدش علی بن ابی طالب باشد کنیز بودن مادر [illegible]
نقصان نمیرساند و هشام از مجلس [illegible] و گفت که زید [illegible] باشد و دو دل آزرده از آن جا بیرون رفت و با خود گفت
هر که از شمشیر [illegible] بود و چون بکوفه رسید جمعی کثیر او را بیعت کردند و [illegible] چنانچه در حبیب السیر گفته است [illegible]
رسیده بود و اعتقاد به بیعت ایشان نمود و آخر روزی که وقت کارزار بود [illegible] که امام حسین

وسلم بقتیل

وسلم بقتیل که بود [illegible] و او را [illegible] دشمن [illegible] و بعد از آنکه مردمی را از دوستان اهل البیت با او [illegible] که ثابت قدم
گذشته شده و زید را چون امام میدانستند و میگویند که امام کسیست که سید فاطمی باشد و خروج بسیف کند [illegible]
و نهی از منکر و چون امام جعفر صادق علیه السلام در خانه نشست و طلب حق خود نکرد امامت [illegible] لیکن از زید بن علی روایت است که گفت
من اراد الجهاد فالی ومن اراد العلم فالی ابن اخی جعفر علیه السلام یعنی اگر کسی اراده نماید جهاد و
نبرد با من آید و هر که علم و دانش را طالب است بنزد پسر برادرم جعفر صادق علیه السلام رود یعنی اگر کسی [illegible] و او را
امامت میبود نفی علم و دانش خود نمیکرد و چه [illegible] که امام و حجت که اعلم از زید باشد و از امام جعفر صادق علیه السلام نیز
روایت است که فرموده رحم الله عمی زیدا ان ظفر لوفی یعنی حق تعالی رحمت کند عمم زید را که اگر ظفر یافت بر دشمن حق
او را میرسانید و مشهور است که چون خبر کشته شدن زید به امام علیه السلام رسید بسیار گریست و کمال حزن و اندوه
نموده و ابو خالد واسطی روایت نموده که مبلغ هزار دینار بمن تسلیم نموده فرمود که این زر را ببر و بعیال اطفال آن جمعی که ثابت
قدم بودند و با زید کشته شدند برسان و من آن مبلغ را برده رسانیدم و در سبب اینکه قوم از زید رضی الله عنه جدا شدند
مختلف مذکور است و صاحب حبیب السیر گفته که ظن شیعیان کوفه آن بود که خروج زید باجازه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بر رجوع شده و چون شنیدند که امام ایشان را از خروج منع فرموده اند و برگردیدند و زید گفت رفضونا یعنی مرا ترک کردند و جمع
که با زید ماندند بودند [illegible] و ایشان را رافضی نام نهادند و بعضی گفته اند که چون آن قوم شیعه بودند بعد از آنکه با او بیعت کرده بودند
روزی با او گفتند که از شیخین تبرا کن تا ما همراهی تو کنیم و چون زید بجهت مصلحت از آن امتناع نمود گفتند ما ترا رفض کردیم
یعنی ترک متابعت و معاونت تو نمودیم و زید گفت بروید که شما رفضه اید و از آن جهت رفضه شده نام شیعه از زیدیه و
در بعضی تواریخ مسطور است که روزی سائلی از او پرسید که در حق ابابکر و عمر چه گویی او در جواب ساکت شده چون در وقت جنگ
تیر بر پیشانی مبارکش زدند و از اسب جدا شد گفت این سایل من ابی بکر و عمر هذا اقامانی فی هذا المقام یعنی چه شد آنکه از حال ابابکر
و عمر از من پرسید آن هر دو مرا باینجا و این مقام رسانیدند و از این سخن کلام زید را [illegible]
که باشد اگر میرسید تا بدانند که چون من ابابکر و عمر را دوست میداشتم کار من باینجا رسید که شیعه ترک من کردند و نقض
من نمودند و شیعه میگویند کلام زید اشاره بهمان معنی است که [illegible] که گفته حسین بن علی را در سقیفه بنی
ساعده شهید کردند روزی که عمر ابابکر را خلیفه نمود و زید گفت که کشتن من نیز از آن دو [illegible] سر آن خلافت و بعضی گفته اند
که در وقتی که آن جمع رو گردان شده بودند کسی پرسید که چرا نقض عهد و پیمان کردید گفتند امام جعفر صادق علیه السلام امام
[illegible] الطالب ساخت [illegible] رفضتمونی یعنی ای قوم مرا ترک بیعت من نموده [illegible]

برادر اسم او فیض بخشید الملاق یافت بعد از تقدیر زید رضی الله عنه در شب اول با جعفر هاشمی و هشتصدین و پانزده خروج کرده و بعضی از معتقدان
که عدد شان به الف رسیده و به هوا پیوسته و از بی‌وفایی کوفیان تعجب نموده با مخالفان کرد عنایت بود به جای ثبات افشرده
با شصت و هفتاد نفر شربت شهادت چشیده و مروانیان در خیمه دفنش نموده و بعد از چند روز قبرش پیدا کرده و از قبرش بیرون آورده
جسدش را از خاک برآورده و سر مبارکش نزد هشام فرستادند و جسد او را بردار کرده چون برهنه بود از قرب دهنه‌ای کرده
درگاه الهی آمد عنکبوتان از روی تکبوتان آمده و در طرفة العین تا تمام بدنش را نسج تنیدند تا عورتش از نظر مردم مستور گردید
و در کتب رجال مذکور است که او از جد خود امام زین العابدین و از برادر خود امام محمد باقر و از برادرزاده خود امام جعفر صادق
علیه السلام احادیث روایت نموده و از آنجمله در کتاب نصوص مذکور است به سند صحیح که زید بن علی گفت در خدمت
نشسته بودم که مردی به رفاقت گفت یا ابن رسول الله هل عهد الیکم نبیکم کم یکون بعده ائمة
قال نعم اثنی عشر عدد نقباء بنی اسرائیل یعنی آیا پیغمبر به شما رسیده که بعد او ائمه چند است فرمود بلی
رسیده است که بعد او ائمه بعد نقبای بنی اسرائیل است که دوازده بوده اللهم العن من ظلم
زیدا واهله من نصره و العیاذ بالله یحیی بن زید رضی الله عنهما هم در سلطنت ولید بن یزید لعنهما الله در
خراسان در سنه ... خروج نموده و بعد از شهادت رسیده و او نیز به حلیه فضل و علم و نجابت اتصاف داشت و لیکن
بر حسب قضا چون زکره وان فرو شست ... هرچه شد فی بود شد جعفر بن محمد الصادق
پدرش امام محمد باقر علیه السلام و مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر کنیت مبارکش ابو عبدالله و ابو اسمعیل
القاب کرامتش صادق و فاضل و صابر و طاهر اشهر القابش صادق علیه السلام مدت امامتش ...
سید جعفری در باب ... نقش خاتمش ما شاء الله لا قوة الا بالله استغفر الله معاصرش ابو جعفر
منصور دوانیقی مناقب ... اصحاب فضل ... تکاد تنعیت مذاهب



وتحیر فی انواعها فهم اللفظ والکات یعنی خواننده و نویسنده از عهده ... بر ...
و در بسیاری آن حیران میشوند پس ... کجا باشد ...
پایه پنهانی فلک ... و صاحب کشف الغمه ...
منزل آن وارث علوم مرسلین ریخته شده ...
نسبت به آنحضرت ... حتی الکتاب جفری ...
کلام معجز نظام آنحضرت و احوال گذشته و آینده را از آن کتاب استخراج کرده ... که این تا تو

مطبوعه دهلی

خلیفه در پی همه کردن امام خامس بعد شد ... امام علیه السلام فرمود الجفر والجامعة ... علی فلان ...
و آخر چنان شد که امام گفته بود و اولاد و امجاد آنحضرت علیه السلام ذکورش ... موسی و محمد و علی و عبدالله و اسمعیل و اسحاق
... امام ... در خدمت جدش امام زین العابدین گذشت
و سیزده سال بعد از رحلت جد ... در بقیع ... گذشت اللهم اغفر لنا ولاخواننا المومنین شفاعت
و زیارت آنحضرت در میان برادران ... و قائم مقام ... جلیل القدر و عظیم الشان بود ...
از ... حدیث و اخبار که از آنحضرت نقل شده و ملاقات نکرده اند ... اخبار و ... آثار ...
... که آن امام ... صاحب کشف الغمه نوشته است که اصحاب حدیث ... روایان ...
حدیث از آنحضرت رجوع نموده اند ... چهارصد کتاب حدیث ... آنحضرت در میان
علمای امامیه ... اصول ... آنحضرت تصنیف و تألیف نموده بودند
و امروز در میان شیعه ... علیه السلام ... زبان مخالف ...
و ... چیزی که دلالت ... معصوم ... علم و عمل ... باشد و در وقت آنحضرت
امامت ... بر امامت آنحضرت ... معصوم ...
این ... امام باشد ... روایت ... آنحضرت
ظاهر شد ... بر امامت ... روایت نموده اند ...
صاحب فصول مهمه ... و صاحب کشف الغمه ... منصور دوانیقی ... آنحضرت
... جعفر صادق ... حاضر ...
... آنحضرت فرمود ...
... والله ... اکثر ... یوسف پیغمبر علیه السلام
... سلیمان ... ایشان پیغمبران خدا بودند ...
ایشان ... آنحضرت ... گفت
با آنحضرت ... فلان بن فلان ... فرمود ...
... جعفر بن محمد ... امام فرمود
... لا حول ولا قوة الا بالله و قوته والتجات الی حول الله و قوته

لقد فعل جعفر لنا و لکم ان مرتکب خون گردید ساقی فکر کرد و دید علاجی غیر دهان کلام او بزبان آورد و مدتی بران
گذشته بود که زمین میزد تا بجهنم رفت و چون منصور چنان دید گفت ای این ملعون گرفته از انجماش بیرون برید فی الحال …
کردند و بوی خوش … جهان … و … بیرون بر امام … نمود … و ایضا در ان کتاب روایت
نموده اند که داود بن علی بن عبد الله بن عباس معلی بن خنیس را که از موالیان آنحضرت بود کشته مال او را متصرف گردید و …
گشت و چون خبر امام علیه السلام رسید و امام گفت مولای مرا چرا کشتی والله دعای من بر سیدی داود گفت مرا دعای
خود بترسانی از ان باک ندارم و مقصود از باب استهزا کرد پس آنحضرت بخانه آمده نماز و دعای خود مشغول شد و در سجود
جا بر داشته فرمود خدایا انتقام من از این ظالم باغی بکش و ساعتی نپاییده بود که آواز گریه از خانه داود برآمده رفت …
وایضا ابو بصیر روایت نموده و در کتب مذکوره مسطور است که بمدینه داخل شدم و مرا جنابت رسیده در قفای من بخدمت آنحضرت
میرفتند و بر من مشکل بود که تنها مشی از من … چون بخدمتش رسیدم فرمود که ابو بصیر نخواسته که بخانه انبیا و اولیا
جنب نباید رفت من شرمنده شده بگریستم گفتم ترسیدم که مبادا این من بیش از من بخدمت شما مشرف شوند و توبه کردم که دیگر
این عمل نکنم وایضا از کرامات مذکوره از کتب مذکوره است ابو حمزه ثمالی روایت کرده گفت با امام جعفر صادق علیه السلام
بودم در میان مکه و مدینه یکبار دیدم سگی سیاه را که در طرف چپ آنحضرت پیدا شده و آنحضرت او را گفت مالک فعل الله
ما اشد ما عجلک یعنی خدای ترا قبیح کرداند چیست ترا که این شتاب حرکت میکنی و تا نگاه کردم سگ را در هوا دیدم
از باب مرغ پرنده و مرا از آن تعجب آمد آنحضرت گفت این … فی این … نام دارد و برادر … عثمان این …
جنیان است خبر فوت هشام دارد که امروز در شام مرده و رفت که خبر بجاها رساند و در کتاب … از مفضل بن عمر روایت
نموده گفت روزی در خدمت امام جعفر صادق بودم که گذر ما به … افتاد که اهل و طفل خورد سال بگریستند مادر و کالا را دید
مرده نزدیک ایشان افتاده بود پرسید که ای ضعیفه چرا میگریی گفت که معاش من و اطفال من ازین گاو بود حالا کنون
در کار خود حیرانم گفت میخواهی که گاو ترا زنده شود ضعیفه گفت ای بنده مومن مرا این مصیبت بس نیست که با من تمسخر میکنی
فرمود حاشا که من از روی تمسخر گفته باشم و لب مبارک جنبانید و پا بران گاو زد فی الحال گاو زنده ایستاد و آن زن
از خوشحالی گفت … کعبه که این شخص عیسی بن مریم است و آنحضرت خود را در میان مردم انداخته رفت که مبادا کسی بدان
مطلع شود وایضا در ان کتاب مسطور است که سفیان بن یحیی … روایت کرده که زبیدی کوفی شنیدم که گفت … گفت
که مدتی که از ملازمت امام محروم شده ام بحج رفتم بخدمت آنحضرت رسیدم هیچ … نبود گفتم … قسمت
کرده دست من چیزی نیست گفت من یاد دارم … درخت … اگر … مضایقه نیست پس از ثمار … خوردم و

اسباب سفر مهیا کردم و چون بمدینه نزدیک شدیم آنحضرت … شده و از سفر … روزی که بمدینه داخل شدیم بیرون نزدیک بود
من خانه برگشتم … بخدمت امام علیه السلام رفتم چون سلام کردم از حال او پرسید گفتم او را محتضر گذاشتم و
بخدمت آمدم شاید حالا گذشته باشد تأملی کرده فرمود که ای جعفی ازین حیث محزونی گفتم بلی یا ابن رسول الله فرمود که محزون
مباش که حق تعالی او را استشفاء داده و نیز بخانه که او را خواهی دید نشسته بخوردن … مشغول پس بخانه برگشتم دیدم گذشته است
دیگر باره … رسیدم که … گفت چون تو غایب شدی من در خود … دیدم در آن اثنا شخصی
حاضر شد و … پرسیدم … گفتم اینک ملک الموت … قبض روح من آمده گفت … ملک …
با اما چه گفت امرت بالسمع والطاعة لنا یعنی آیا حق تعالی ترا امر نکرده که فرمان بردار ما باشی ملک در جواب گفت
… چنین است گفت فانی امرتک ان تؤخرها عشرین سنة یعنی من پس ترا امر میکنم که بیست سال …
… ملک گفت السمع والطاعة یعنی شنیدیم و فرمان برداریم … بیرون رفته و …
… است … امام را علیه السلام دیده بودم گفتم من چون بخدمت امام
رسیدم از احوال تو پرسید من گفتم … گذشته ام تأملی فرمود و بعد از لحظه گفت که حق تعالی او را استشفاء داده و در ان ساعت
… حق تعالی شفای ترا … ملک الموت … سلام الله علیه وایضا از علی بن ابی
حمزه روایت نموده که گفت در خدمت آنحضرت … میرفتیم در منزلی در زیر درخت خرمای خشک نشستیم دیدم که نظر بآن درخت
انداخت و لب مبارک جنبانید بعد از ان گفت ای درخت ما را از آنچه خدای تعالی در تو … روزی … مقرر
ساخته بخوران دیدم که … بر بار شده خرمای که از ان بهتر هرگز نخورده بودیم از درخت ریخت و ما بخوردن خرما مشغول شدیم که
اعرابی گفت سحری دیدم که ازین بزرگتر نباشد پس آن حضرت فرمود که ما وارثه انبیائیم و در میان ما ساحر و کاهن نیست
… هر چه خواهیم دعا میکنیم و حق تعالی اجابت میکند و اگر خواهی دعا کنم که تو مسخ شده سگ گردی و بخانه خود روی
… ترا از خانه بیرون کنند و اعرابی از جهل گفت بلی آنحضرت لب جنبانید و اعرابی فی الفور صورت سگ
پیدا کرد و بخانه خود رفت پس حضرت گفت از عقبش برو ببین چه میکند و من از پی او رفتم دیدم که داخل خانه خود شده دم
می جنبانید و هر یک از اهل خانه … میکرد و میراندند تا چوبی برداشته بزدند و از ان خانه اش بیرون کردند و من آمده خبر آوردم …
بودیم که برگشت و در برابر آنحضرت ایستاده و اشک از چشمش میریخت و مینالید و خود را بخاک میمالید و آنحضرت را رحم آمد و
دست مبارک را بجنبانید و اعرابی بصورت اول آمد باو گفت که ایمان آوردی یا گفت نعم القائم …
یعنی ایمان آوردم و هزار ایمان آوردم وایضا از یونس … روایت نموده که گفت … در خدمت آنحضرت بودیم

کسی پرسید که یا ابن رسول الله مرغانی که حق تعالی در قرآن مجید یاد فرموده و با ابراهیم فرمود که فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل
علی کل جبل منهن جزءا آیا آن مرغان یک جنس بودند یا اجناس مختلف پس آنحضرت فرمود میخواهید بشما مثل آن بنمایم گفتیم بلی یا ابن رسول الله
پس چهار مرغ طلب فرمود طاوس و غراب و باز و کبوتر و آنها را ذبح نموده سرها نزد خود نگاه داشت و باقی را با استخوان و گوشت و پر
باهم در هم کوفته در چهار کنج خانه گذاشته پس اول طاوس را آواز داد دیدیم که ریشه او ذره ذره از هر یک از آنها جدا شده
و باهم می پیوست تا طاوس درستی ساخته شده بسر پیوست و بعد از آن غراب را آواز داد و باز از هر کنجی [illegible]
تا خواب شده به بدن ملحق شده و آن دو دیگر را نیز بهمین طریق آواز داد و اجزا باهم پیوسته تا هر چهار مرغ باز زنده شده [illegible]
در حضور دیدیم وایضا روایت کرده که یکی از ملوک هند احوال آنحضرت را شنیده محبت او در دل او جا کرده روز بروز زیاده میشد تا آنکه
کنیزی در غایت حسن و جمال بعضی تحف و هدایا و چیزی چند از اجناس هند را بجهة آنحضرت فرستاد و فرستاده با آن اسباب
به خانه رسید و رخصت سلام [illegible] بار نیافت تا یزید بن سلیمان التماس نمود و فرستاده را رخصت
سلام داده و بعد از سلام گفت من از راه دور از پیش پادشاه هند آمده کاغذی سر بمهر دارم [illegible] که بدین درگاه
کرده ام اولاد انبیا چنین نمیکنند آنحضرت سر در پیش افکنده جواب نداد و بعد از لحظه فرمود که ولتعلمن نبأه بعد حين
یعنی البته خواهید دانست این خبر را بعد از مدتی و چون مهر از سر کاغذ برداشته نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم بسوی جعفر [illegible]
پاک از هر جنس [illegible] فلان ملک هند که فلان نام دارد حق تعالی [illegible] هدایت نماید کنیزی که از آن خوبتر
تا امروز ندیده بودم با چیزی چند بخدمت فرستادم از جواهر و حلی و خوش بوی و دیگر اجناس و چون [illegible] قابل این
این کنیز [illegible] هزار کس از میان وزرا و علما و امینان خود که صلاحیت امانت داشتند انتخاب نمودم و
از آن هزار کس صد کس و از آنها ده کس و از آن ده یک کس که [illegible] بن حباب بود و اعتماد بر امانت و دیانت او داشتم انتخاب
نموده هدیه خود را باو سپرده بخدمت فرستادم امید که درجه قبول یابد و چون مضمون خوانده شد امام رو باو کرده گفت [illegible]
برگرد ای خاین و هرچه آورده ببر [illegible] خیانت شده [illegible] شروع بقسم خوردن نموده آنحضرت گفت
اگر جامه تو [illegible] اعتراف [illegible] گفت [illegible]
از من صادر نشده [illegible] پس آنحضرت رو بقبله کرده دعا فرمود و گفت خداوندا این پوستین را که مرد [illegible] پوشیده بسخن
آر [illegible] و او را امر فرمود که پوستین را بکن و آنجا بگذار [illegible] پوستین را از برکنده گذاشت و پوستین را
از برکنده گذاشت و پوستین بزبان آمده گفت ای پسر رسول خدا فلان [illegible]
[illegible] در راه بمنزلی رسیدیم که [illegible] باران تر شده بودیم و غلامی بشیر نام [illegible] همراه کنیز است [illegible] فرستاده کنیز

طلبیده آن

طلبیده آن [illegible] کنیز لباس خود را بالا گرفت که جامه [illegible] بر ساق او افتاد [illegible]
[illegible] چون سخن پوستین باینجا رسید [illegible] بیرون شد پس امام علیه السلام پوستین را امر نمود که [illegible]
[illegible] کنیز [illegible] گفت [illegible]
[illegible] پس امام علیه السلام فرمود که سلطان [illegible] کنیز [illegible] قبول کرد و چون برگشت [illegible]
[illegible] خیانتی [illegible] کنیز [illegible]
سلام و دعا نوشت و چون آنچه نفیس بود واپس فرستاده و چیزی [illegible] قبول کرده [illegible] خیانتی کرده [illegible] اولاد انبیا
[illegible] ظاهر شده [illegible] کنیز [illegible] پوستین [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
انشاء الله تعالی [illegible] توفیق رسیدن بخدمت [illegible] بخدمت رسیده [illegible]
شیعیان آنحضرت بود [illegible] رسید وایضا روایت نموده [illegible]
حسین بخدمت آنحضرت آمده مبلغ [illegible] آنحضرت گذاشته گفت [illegible]
از برای من خانه بخرید [illegible] چون بخدمت رسیده از احوال خانه پرسید گفت از برای تو خانه خریده ام [illegible]
یکجانب خانه رسول الله و حد دیگر بجانب خانه مرتضی علی و حد سیم بجانب امام حسن و حد چهارم بجانب امام حسین علیهم السلام
و این کاغذ [illegible] خانه نوشته [illegible] رسیده [illegible] اهل بیت و خویشان
خود را جمع نموده [illegible] آن کاغذ را [illegible] خویشان [illegible] کاغذ [illegible]
[illegible] کاغذ نوشته [illegible] است که امام جعفر صادق [illegible] فرموده [illegible] خانه [illegible]
[illegible] وایضا منقول است که حماد بن عیسی از آنحضرت التماس نمود که دعا کند تا حق تعالی او را خانه خوب
و زن خوب و اولاد خوب و توفیق حج [illegible] آنحضرت دست بدعا برداشته فرمود [illegible]
[illegible] بخدمت [illegible] رسیدم [illegible] گفت آن
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] حج [illegible]
[illegible] چون کرامات و معجزات آنحضرت [illegible] بهمان اکتفا نموده و [illegible] مواعظ و نصایح آنحضرت
[illegible] فرمود [illegible] علی السلطان الاحسان الی الاخوان یعنی [illegible]

وباز که فرمود هر کس که ادخل علی مؤمن سروراً ای خلق الله تعالی من ذلک السرور ملکاً یعبد الله تعالی ویحمده ویوحده
فاذا صار المؤمن فی لحده اتاه ذلک السرور الذی ادخله علی ولیک فیقول انا الیوم آنس وحشتک واملا
لحدک واثبتک بالقول الثابت واشهدک مشاهد القیامة واشفع الی ربک وارتک منزلک فی الجنة
یعنی هیچ مؤمنی نیست که خوشحالی کند مؤمنان را مگر آنکه خدای تعالی خلق کند از آن سرور و خوشحالی ملکی را که عبادت
حق تعالی میکرده باشد و تحمید و توحید او بجای می آورده باشد تا وقتی که آن مؤمن برحمت حق داخل شود و چون در لحدش
گذارند آن سرور و خوشحالی را مجسم سازند تا بقبر او داخل شده بگوید که من آن خوشحالیم که تو آن جمع مؤمنان رسانیده بودی
آمده ام تا مونس تو باشم و از حق تعالی کنایه ترا شفاعت کنم و منزل ترا بتو بنمایم در بهشت وایضا از کلام معجز نظام
آنحضرت که فرموده من لم تکن لاخیه کما تکون لنفسه لم یعط الاخوة حقها یعنی هر که نباشد
از برای برادر مؤمن خود آنچه از برای خود دوست میدارد پس بجا نیاورده است وایضا از کلام معجز آنحضرت است که فرموده
ما کل ما نوی شیئاً قدر علیه ولا کل من قدر علی شیء وفق له ولا کل من وفق اصاب له موضعاً
فاذا اجتمعت النیة والقدرة والتوفیق والاصابة فهنالک تمت السعادة یعنی چنین است
که هر کس که نیت چیزی و کاری داشته باشد او را میسر شود و بجا تواند آورد و نه هر که قدرت بر چیزی یافت توفیق
کردن و بموضع مستحق رسانیدن جمع شود سعادت تمام است وایضا در ترغیب بر توبه فرموده که تاخیر التوبة
اغترار وطول التوبة حیرة والاعتلال علی الله هلکة والاصرار علی الذنوب امن لمکر الله یعنی توبه را تاخیر کردن
و امروز و فردا انداختن محض غرور است و نادانی و چنین نادم گردد و حیران خواهد شد در کرده است و امید رحمت و بخشش
گناه کردن و خود را در ورطه هلاکت انداختن است و مصر بر گناه بودن از مکر حق تعالی ایمن بودن است و حق تعالی خود فرموده که
لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون و از مکر خدا ایمن نباشد مگر زیانکاران وایضا فرموده که اذا اقبلت
الدنیا علی امرء اعطته محاسن غیره واذا ادبرت عنه سلبته محاسن نفسه یعنی چون دنیا روی بکسی آرد
نیکیهای دیگری را بنام او میکند و چون از کسی برگشت کردار او را هم از او سلب میکند و بطرف دیگر میبرد وایضا از کلام
آنحضرت که سه چیز باعث بزرگی دنیا و آخرت است عفو کردن از کسی که با تو بدی کرده و عطا کردن بکسی که ترا محروم نموده و پیوستن
بکسی که از تو بریده وایضا نقل است که طایفه بسبب [illegible] آنحضرت [illegible] و در این [illegible]
نکرده بودند که سبب خیانت و رستاقیان بجهل و نادانی فقها و علما سبب جمع شود و استغفار نماید و دعا را [illegible]
در چند شکر آن بجا آرد و اگر بلائی مبتلا شود صبر نماید و اگر کسی بدی با او بکند از او درگذرد و [illegible] آنحضرت [illegible]

کرده مقام تقیه و دفع

کرده مقام تقیه و دفع آنجمله کرده وراثت رسالت پناهی معجزه بود که علم ما بچند قسم منقسم است علمنا غابر ومزبور ونکت فی القلوب
ونقر فی الاسماع وان عندنا الجفر الابیض والجفر الاحمر ومصحف فاطمة علیها السلام وان عندنا الجامعة فیها
جمیع ما یحتاج الناس الیه و چون پرسیدند فرمود غابر علم بما است که خواهد شد و مزبور علم آن چیزهاست که شده است
ومراد از نکت فی القلوب الهام است ونقر فی الاسماع حدیث ملائکه است که ما میشنویم کلام ایشانرا و شخص ایشانرا
نمی بینیم و جفر احمر ظرفیست که سلاح رسول صلی الله در آنست و آن ظاهر نمیشود تا آنکه قائم آل محمد ظاهر شود و جفر ابیض ظرفیست که تورات و زبور
و انجیل موسی و ابراهیم و دیگر کتب سابقه در آنست و مصحف فاطمه علیها السلام صحیفه ایست که هر چه میشود تا روز قیامت و نام هر پادشاهی که
حکم میکرده باشد و خواهد شد تا ظهور صاحب علیه السلام در آن نوشته است و جامعه کتابیست [illegible] که از املای رسول خدا
صلی الله و خط امیر المؤمنین علیه السلام ما یحتاج خلایق و ایشان تا روز قیامت در آنجا مسطور و ابو حمزه ثمالی گفت مسموع راوی از آنحضرت
شنیدم که فرمود الواح موسی و عصای او نزد ماست مع خاتم سلیمان و طشتی که موسی قربانی در آن میکرد و سلاح رسول الله صلی الله
در میان ما چون تابوت در میان بنی اسرائیل هر جا که در آنجا آن تابوت بود پادشاهی بود در هر جا که تابوت ما چنین که همیشه
در آن خانه بود سلاح رسول الله صلی الله نیز در هر جا که باشد امامت در آنجاست زره رسول صلی الله را پوشیده
و من نیز پوشیده ام و بر بالای من چکش است و بر بالای قائم ما علیه السلام و محمد بن [illegible] روایت نموده که از امام پرسیدم
آنچه مردم میگویند که صحیفه مهر کرده به ام سلمه سپرده بود رسول صلی الله در حالت رفتن علم و سلاح و هر چه داشت بعلی علیه السلام
و او بحسن و او ببرادرش حسین علیهم السلام و او نیز بعلی بن الحسین و او بپسرش و او نزد ماست فرمود که بلی و احادیث در
این معنی بسیار است و بهمین اکتفا کرده شد و اخبار و احادیث در باره فضل و کمال بلکه کرامات و معجزات آنحضرت
حکایت مردی شامیست که در روز صبحی بخدمت آنحضرت که من حاضر بودم چون شامی بخدمت رسید گفت مرد و امام
از شام علم فقه و فرایض و کلام و دیگر علوم خوب میدانم و آمده ام که با اصحاب تو مناظره نمایم پس حضرت امام علیه السلام گفت
کلام تو از کلام رسول الله است یا از نزد خود شامی گفت بعضی از کلام رسول است و بعضی از من فرمود که پس تو شریک
رسولی گفت نه گفت پس وحی از خدا بتو آمده گفت نه گفت پس فرمانبرداری تو واجب است چنانچه فرمانبر
رسول صلی الله واجب بود گفت نه پس امام روی بمن کرده گفت ای یونس این پیش از آنکه حرف زند خود بر خود حجت تمام میکند بعد
که از اهل کلام بیرون کسی باشد مطلب تو او حرف زد من گفتم یا ابن رسول الله شما نهی از کلام میکنید و شنیده ام
که میگویید وای اصحاب الکلام فرمود آنها اینست که قول ما را بگذارند و هر چه خود خواهند گویند پس من رفتم و حمران بن
اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و قیس [illegible] بر سر متکلمین و از اصحاب آنحضرت حاضر کردم و هر یک با شامی حرف

بیرون آمد که این آنان جست از تکان خیمه نگاه کرد شخصی را دید که از دور می آید گفت و رب الکعبه این هشام است گمان کردند که هشام عقیلی
که محبت بسیار بآنحضرت داشت چون آمد هشام بن الحکم بود و باآنکه جوان بود و از همه بزرگ سالتر از و بودند او را نزدیک خود جا داد و فرمود
که این ناصر ماست بدل و زبان و شامی را گفت این پسر حرف زن و شامی بهشام رو کرد و گفت بیا از امامت این شخص یعنی
امام علیه السلام با تو حرف زنم چون هشام این کلام را شنید دید که برخود می‌لرزید گفت آیا خدای تعالی بر این خلق مهربانتر باشد یا این خلق
بخود شامی گفت خدا مهربانتر است هشام گفت پس مهربانی خدای تعالی در دین ما بسبب چیز ترا نمود شامی گفت تکلیف
تکلیف نمود و فرمود گفت آن دلیل کدام است گفت آن رسول خدا بود که از جانب خود بخلق فرستاد گفت پس بعد از آنکه رسول
از میان رفت آن دلیل کدام تواند بود گفت بعد از او کتاب خدا و سنت رسول گفت آیا کتاب و سنت در چیزهایی که اختلاف
در آنها واقع شود با ما نفع میکند و رفع اختلاف مینماید و موجب اتفاق میشود شامی گفت بلی هشام گفت پس چرا میان ما و تو
اختلاف شد و تو از شام آمدی که با ما بحث کنی و گمانت اینست که رای تو بهتر است در دین و حال آنکه اقرار داری که رای یکی از ما
دیگر است و یکی از ما مختلف از یکدیگر قول اینکه و چون سخن هشام بآنجا رسید شامی بفکر فرو رفت و ساکت ماند پس امام
علیه السلام او گفت چرا حرف نمیزنی گفت اگر بگویم که ما را اختلاف نیست مکابره کرده باشم و اگر بگویم کتاب و سنت رفع
اختلاف میکند چون توام گفت که چنین اختلاف رفع نمیشود لیکن مرا با او معارضه هست و مثل آنچه او گفت میتوانم بگویم
امام علیه السلام فرمود که بگو او در پی آن شد و جواب مهیا نمود و گفت پس شامی دلیل هشام را اعاده کرده گفت خدا بخلق
مهربانتر باشد یا ایشان بخود هشام گفت حق تعالی آیا بجهة خلق دلیلی که موجب اتفاق ایشان باشد و رفع اختلاف کند و حق را
از باطل تمیز دهد قرار داده یا نه گفت بلی گفت آن کدام است هشام گفت این مستند شام اشاره بامام علیه السلام کرده گفت هذا
الجالس یعنی امام جعفر صادق علیه السلام ما را خبر میدهد از آسمان و زمین ازهرچه پرسی و هرچه خواهی بعلمی که میراث دارد از پدر
و جد از رسول خدا شامی گفت چون برمن ظاهر میتواند شد هشام گفت هرچه میخواهی از او سؤالی کنی از هرچه خواهی شامی گفت
دیگر عذری نماند برمن پس امام علیه السلام فرمود که من زحمت پرسیدن از تو رفع کنم و خبر دهم ترا از آمدن تو و از سفر تو و از
سیر تو شروع نمود و فرمود که تو فلان روز از خانه برآمدی و در راه در هر منزل فلان و فلان دیدی و فلان گفتی و فلان چیز
خوردی و فلان وقت روانه شدی و هریک را که میگفت شامی میگفت صدقت والله بخدا قسم است که چنین
بود پس چون این مراتب را از آنحضرت شنید گفت اسلمت لله الساعة امام علیه السلام فرمود که بگو آمنت بالله
الساعة یعنی الحال ایمان بجهة خدا آوردم چه اسلام قبل از ایمانست چرا که مدار نکاح و میراث و حفظ مال و خون بر اسلام
است و ثواب ... بر ایمانست پس شامی گفت راست فرمودی و انا اشهد ان لا اله الا الله و انا محمدا رسول الله



فالحق

وانک وصی الاوصیاء یعنی الحال من گواهی میدهم که خدایی نیست بغیر از خدا و گواهی میدهم که محمد عبد الله صلی الله علیه و آله
پیغمبر او است و گواهی میدهم که تو امام مفترض الطاعه و وصی پیغمبرانی و جانشین رسول آخر الزمانی صاحب کشف الغمه از
انجیلات نقل کرده که این خبر با اثبات حجت و دلیل امامت متضمن معجزه است که خبر داد آن امام از احوال غایب و حالات که
باشد و بعد از این دو حکایت یکی از ابن الارجا یکی از ابا شاکر دیصانی نقل کرده که این دو شخص با آنکه هریک سرآمد عصر خود
بوده اند و در روی زمین از خود افضل ندانستند چون بخدمت آنحضرت میرسیدند و حرف میزدند بجز روش ذلیل و زبون
سکوت نمیکردند و اعتراف بعجز و نادانی خود مینمایند خرق الاطاعه نوشته شده و در آخر ذکر کرده که ابو شاکر از آنحضرت
استفاده دلیل بر حدوث عالم نمود فرمودند که نزدیکتر و آسانتر دلیل براین مطلب برای تو بیان کنم پس تخم مرغی
طلبید و بر کف دست مبارک نهاده گفت این قلعه ایست در میان آن دو جنس یکی نقره که آب شده و دیگری شبیه طلایی
آب شده و از بیرون مرغ داخل آن نمیشود و از آن هر دو یکدیگر مخروج نمیشوند و صورتهای غیر مکرر چون بط و طاوس و کبوتر و غیرها
از آن بیرون می آید و بر حدوث عالم در اثبات صانع دلیلی بهتر از این بود ابو شاکر گفت دلیل واضح و حجتی نیکو و کلامی
موجز افاده نمودی چه آنچه ما را قبول نمی‌باشد مگر آنکه بچشم ببینیم و بشنویم یا بذائقه و شامه و لامسه دریابیم آنحضرت فرمود
تو حواس پنجگانه را ذکر کردی و لکن رهنمای عقل را و اینها دلیل مستنبط نمیشود چنانچه تاریکی را بغیر از چراغ برطرف نمیکند
دیگری که از ما غایب باشد معلوم نمیتوان رسید الا بعقل و آنحضرت در اثبات توحید و نفی تشبیه بهشام بن حکم
فرمود ان الله لا یشبه شیئا و کلما توقع فی الوهم فهو خلافه یعنی حق تعالی مانند چیزی نیست و چیزی هم
مانند او نیست ... تو که کس نتواند بر او ... و هرچه در وهم و خیال شما درآید که تخیل کنید که حق تعالی است البته بغیر
آن و خلاف آن خواهد بود چنانچه حکیم مولوی سنایی گفته ... ای که برتر از تخیل و ادراک ما ... غایت عقل است
اینجا ... چه پی بردن بکنه حقیقت ذات مقدس الهی بلکه بکنه صفات او هم امریست که آنجا ملائکه مقربین و انبیا
مرسلین از رسیدن آن عاجزند چه جای دیگران دگواه براین معنی کلام سید المرسلین است که فرموده ما عرفناک حق
معرفتک یعنی نشناختیم ذات مقدس ترا چنانچه حق شناختن است و بکنه و حقیقت آن نرسیدیم و در روایت
وارد شده که حضرت عزت چنانچه از دیده ظاهر پنهانست از ادراک عقل هم پنهانست چنانچه بینش چشم به اوش
ممکن نیست دیده عقل هم او را نتوان دید و در باب عمل هم خطاب ... ابن امین ... کلامی در غایت
وجازت و متانت بسیار یعنی ... فرموده که اذا کان یوم القیمة جمع الله الخلایق سألهم عما عهد
الیهم و لم یسألهم عما قضی علیهم یعنی هرگاه روز قیامت شود حق تعالی خلایق را از ... جمع

جمع اند و سؤال خواهد نمود از بندگان از آن عهدی که با ایشان در روز میثاق کرده در الست بسته کرده و سؤال نخواهد نمود از
آنهایی که قضا و قدر بر ایشان اجرا یافته چه در آن روز بموجب **الست بربکم قالوا بلی** از بندگان خود پرسیده بود که آیا من
پروردگار شما نیستم و همه اقرار به پروردگاری او و اعتراف به بندگی خود نموده بودند پس باید که از عهده عهد خود برآیند و خدای
خود را که اقرار بر بوبیتش کرده اند بشناسند و بعد از شناختن آنچه لازمه اطاعت و انقیاد و فرمانبرداریست از ارتکاب
اطاعات و اجتناب از معصیت و پیروی رسل و جانشینان ایشان قیام نمایند چنانچه گفته اند که بیت از عهده عهد اگر
برون آید مرد ع هم در همه کار ذوفنون آید مرد ع وانگه گفته ع نقیبات برم آن همه کیستم با تو ظاهر امر آنست
همین معنا باشد و از قضا و قدر والعلم عند الله سؤال نخواهد نمود بجهة آنکه چنانچه محققان بیان نموده اند قضا حکم اجمالیست
احوال موجودات و قدر تابع علم الهیست یعنی علم تابع معلوم است چنانچه علم آفرین تابع اعیان ثابته
و مراد از سرنوشت شود ظاهر این باشد چنانچه در قرآن مجید میفرماید که **قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا**
بما میرسد که مگر آنچه بما رسیده شده است و هر چیزی بنا بر استعدادی که دارد موافق آن از جانب الله
میرسد کی مستعد ایمان است ایمان میابد و دیگری که مهیای کفر است کافر میشود و گناه کسی دیگر نیست چنانچه فرموده
لا تلوموني ولوموا انفسکم یعنی خود را ملامت و سرزنش کنید چه از هر یک زمین و آب که بیخ
خربزه شیرین و حنظل تلخ بر می آید و از یک خار و گل ظاهر میشود و درخت میوه دار و شاخ بی برگ میگردند
و خواجه حافظ شیرازی را نظر باین معنی افتاده گفته است که بیت هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ع و اما فرزند آن حضرت علیه السلام اسماعیل بود که بزرگترین اولاد
بحسب سن و از محبت بسیاری که پدر را علیه السلام با او بود جمعی از شیعه گمان کردند که جانشین و قایم مقام او خواهد بود
و در حیات امام از دنیا رحلت نمود و در بقیع مدفون شد و امام علیه السلام بر فوت او جزع بسیار نمود و چندین قدم
را و سر تابوت او را بر دوش گرفت و در اثنای راه مکرر حکم میفرمود که تابوت او را بر زمین مینهادند و روی او را
میگشودند و نگاه میکرد و فایده اغراض آن حضرت آن بود که بر مردمان ثابت و محقق گردد فوت او تا رفع شبهه آن
جمعی که گمان خلافت و امامت او داشته اند بشود و بعضی العباد فوت اسمعیل جماعتی در عقیده آن شدند که امامت
از او به پسرش محمد بن اسمعیل منتقل شده چرا که تا پسر باشد جای پدر به برادر نمیرسد و جمعی گمان کردند که غایب است
و زنده است این فرقه را اسماعیلیه میگویند و معتقد ایشان آنست که امامت تا قیامت در فرزندان اسمعیل است و اکثر
بعد از آن از آن عقیده برگشتند و براه راست آمدند و بعد از اسمعیل عبد الله از دیگران در سن بزرگتر بود جمعی

بعد از امام

بعد از امام علیه السلام قایل بامامت او شده اند و او را افطحیه میگویند چه سرکرده ایشان عبد الله بن افطح بود و بعد از او اسحق از اهل
فضل و صلاح و اجتهاد بود و از او احادیث بسیار روایت نموده و شیعه امامیه برادرش امام موسی علیه السلام قایل بوده از
برادرش چنین نص بر امامت برادرش علیه السلام روایت نموده و بعد از او محمد بن جعفر سخی و شجاع بود و همیشه یک روز روزه
گرفتی و یک روز افطار نمودی و مذهب ... نموده بر مأمون عباسی خروج کرد و لیکن بعد از زمانی ... کرد و مأمون لشکری بجنگ
او فرستاد و بعد از کشش و کوشش بسیار گرفتار شد و چون نظر مأمون بر او افتاد از او عفو نمود و اکرام بسیار کرد و محبت
بسیار فرمود و در خراسان برحمت حق رفت و علی بن جعفر بعد از برادر جعفر بود فاضل و متقی و عظیم القدر بود و بامامت
امام موسی علیه السلام قایل و ... که از آن امام واجب الاحترام علیه السلام مرویست و بکار شیعیان او آید این آیت
که یکی از سوالات خود را اقدام فرموده که خواهی رقعه یا عریضه کسی بنویسی و مطلب داشته باشی و البته از او خواهی برآید
و آن کار و مطلب ساخته شود و هنوز قلم از مرکب سیاه نکرده بر سر کاغذ بنویس که **بسم الله الرحمن الرحیم**
وعد الله الصابرین المخرج مما یکرهون والرزق من حیث لا یحتسبون جعلنا الله و
ایاکم من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و بعد از آن مطلب خود را بنویس که البته آن حاجت
بر می آید و به حصول می پیوندد و ... نقل نموده که مکرر هر حاجتی پیش آمده بفرموده عمل نمودم حاجتم روا شد **وایضا** معاذ
بن عمار از آن حضرت نقل کرده که فرمودند **صل علی محمد و اهل بیته مائة مرة قضی الله لمائة حاجة**
یعنی هر که بر محمد و اهل بیت او صلوات فرستد ... صد بار صلوات فرستد حق تعالی صد حاجت او را روا میکند **وایضا**
آن حضرت از ابن عباس روایت نموده که او گفت از رسول صلی الله شنیدم که فرمودند که هر که بگوید **جزی الله عنا محمدا ما**
هو اهله در تعب می اندازد هفتاد کاتب را در هزار صباح که ثواب او را نتوانند نوشت و آخر نمیشود وایضا بسند
صحیح از آن حضرت مرویست که هر که در هر روز صد بار بگوید **لا اله الا الله الملک الحق المبین** از فقر و پریشانی ایمن
باشد و از ترس و تنهایی قبر خلاص میشود و از مال و دنیا غنی و بی نیاز شود و در قیامت بهشت در برابر او گشاده گردد و که
هر راه که خواهد داخل جنت تواند شد و مرویست که سفیان ثوری بخدمت آن حضرت رفت التماس حدیثی کرد که از وی بشنود
فرمود که پدرم از جدم رسول الله روایت نمود که گفت رسول خدا فرمود که چون نعمتی از نعمتهای الهی بشما برسد بگویید
الحمد لله و چون رزق بر شما تنگ شود استغفر الله را خاتمت خود سازید و چون مشکلی پیش آید یا حزنی و
اندوهی رو نماید **بلا حول و لا قوة الا بالله** رفع آن کنید و مرویست که همین سفیان روزی بخدمت آن حضرت
رسید دید که جامه خز پوشیده است از روی تعجب در آن نگاه میکرد و او پرسید که تعجب ... گفت از کالای

تو انچنین جامه بپوشند فرمود که آن روز زمان تنگی و احتیاج بود و وسع حال این جامه را از برای اشکال تو پوشیده ام و جامه
دیگر زیر آن پوشیده بود با من نمود جامه بود از پشم سفید و کمال درشتی و زبری فرمود که این از برای خدا است و آن از برای
شما و از شعیب عقرقوفی روایت که گفت شخصی چند درم داد که بخدمت آنحضرت برم با خود گفتم باید اطمینان حاصل
در باب او حاصل نمایم پنج درم از آن برداشتم و در کیسه شخصی چند درم خود که داشتم پنج درم زبون بجای آن نهاده و کیسه
و گفتم کیسه را سپردم فی الحال کیسه گشوده و زبون کرده آن پنج درم را جدا کرده فرمود که مال خود را بگیر و مال ما را باز بس
بس آن پنج درم را آنکه برآورده سپردم و عذر خواهی نمودم و در کتب معتبر شیعه و سنی روایت که ابن محصن اسدی بخدمت
امام محمد باقر علیه السلام آمده امام جعفر صادق را در خدمت پدر ایستاده دید گفت چرا امام را بعد از خود تعیین نکنید و حال آنکه وقت آن
شده است فرمود که برده فروشی از بربر آمده و در خان میمون نزول کرده و اشاره نمود که پسرم جعفر با آنجا برود و گفت با
او در کیسه است بکنیزی خواهم خرید بعد از روز بخدمت آنحضرت آمده فرمود که الحال آمده برو و بدانچه گفتم بخر
آن شخص گوید رفتم و تفحص نمودیم گفت هرچه داشتم فروختم الا کنیزی که بیماری مانده است گفتم قیمت او چند مانده
چند است گفت هفتاد دینار گفتم بیست کم گفتم کنیز را از تو بخریم هرچه در این کیسه است گفت آنچه گفتم کمی نمیکنم رفیقی
داشت گفت مهر کیسه را بگشا بینیم چند است چون گشودیم شمردیم هفتاد دینار کم بود و نه زیاد کنیز را خریده بخدمت
آوردیم و آنچه رسیدیم کنیز نام او را پرسید گفت حمیده فرمود که حمیده در دنیا و محموده در آخرت گفت بکری یا ثیب گفت بکر
... گفت بکر مانده و حال آنکه ... برده فروشان اتفاق ... میان ... کنیز گفت مکرر آن نخاس قصد من میکرد و مرد
ریش سفید پیدا میشد و ... تا ... من دور میساخت پس امام جعفر را طلبیده گفت این کنیز را مالک شو
که از وی کسی متولد خواهد شد که بهترین بندگان خدا باشد که بروی زمین اند یعنی امام موسی کاظم علیه و علی ابیه و علی جده
صلوات الله و چون کلام بذکر آنحضرت شد شروع بذکر او که امام هفتم است اولی و انسب مینماید ذکر امام هفتم

امام موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام امام هفتم علی اصح ... او ...
مادرش حمیده بربریه اسم شریفش موسی کنیتش ابوالحسن و ابو اسمعیل و ابو ابراهیم و ابو علی القابش کاظم و صابر و صالح و
امین ولادتش در ابوا بعد از صد و بیست و هشت سال از هجرت و بعضی صد و بیست و نه گفته اند وفاتش بیست و پنجم
رجب صد و هشتاد و سه مدت عمرش پنجاه و پنج از آنجمله بیست سال با پدر و بعد از پدر ایام امامت و خلافت سی و پنج سال
قبرش کاظمین مزار متبرکش مقابر قریش در شهر بغداد و سبب فوتش زهر از دست شاهک بن سندی بفرموده هارون
الرشید در رطب یا در طعام و مشهور رطب است نقش خاتمش الملک لله وحده شاعر و مداحش سید حمیری ...

بن فضل

بن فضل ... از جبابره بنی عباس یا دی و موسی و هارون الرشید اولاد و امجادش بیست پسر و ... دختر تفصیل
که مذکور خواهد شد مناقبش از حد تحریر بیرون چنانچه اهل سنت آن حضرت را از مجتهدین میخوانند و فقرا و اهل حاجت او را باب
الحوائج الی الله می نامیدند و از کثرت صبر که با اعادی و ایذا کنندگان دوست و دشمن داشت و فرو خوردن خشم را ملکه و عادت خود کرده بود
... بکاظم مشهور بود کرامات و خوارق عادات آنحضرت بیش از حصر است بذکر بعضی که منزه از مخالف و موافق
ثابت است مزین این اوراق میگردد و از آنجمله در فصول مهمه و کشف الغمه مذکور است که شقیق بلخی گفت در سال صد و چهل و نه از حج
حج رفتم چون بقادسیه رسیدم جوانی خوش روی گندم گون ضعیف اندام دیدم که جامه پشمینه پوشیده و نعلین در پا داشت و از مردم ... کناره
و کناری گرفته با خود گفتم البته این جوان از صوفیه است میخواهد با قافله همراه شود و بر مال ایشان ... بروم او را ملامت و سرزنش
کنم شاید پشیمان شود چون نزدیکش رسیدم کلامی بمن گفت یا شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض
الظن اثم یعنی نشنیده که حق تعالی فرموده که اجتناب کنید بعضی از گمانها که بسیار است و از ظن بعض گناه است
با خود گفتم نام مرا گفت و آنچه در خاطر من گذشته بود اشاره نمود البته از اولیا خواهد بود هر چند از عقبش دویدیم اثری از او ندیدیم
در منزل دیگر درویش را دیدم که نماز میگذارد و اشک از چشم میریزد و بخضوع و خشوع تمام نماز میکند گفتم بروم و از وی بحلی بخواهم چون
فارغ شد پیش از آنکه حرف زنم گفت یا شقیق حق تعالی فرموده انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا
ثم اهتدی یعنی من بخشنده ام کسی را که توبه کند و ایمان آرد و عملش نیکو باشد پس بر خاسته راهی شد و مرا یقین گشت
گفتم که از ابدال خواهد بود که دو بار از ما فی الضمیر من خبر داده چون بمنزل دیگر رسیدیم درویش بر کنار چاه ایستاده و رکوه
یعنی مطهره که ... بدست داشت و میخواست آب از چاه بکشد که ناگاه رکوه از دستش افتاد و مرا نگاه بود دیدیم
آن جناب با آسمان کرد و گفت که انت ربی اذا ظمئت الی الماء تروینی اذا اردت الطعام اللهم سیدی
ما لی غیرها فلا تعدمنیها یعنی تو ای سید من هرگاه تشنه شوم سیرابم کنی و طعام من هرگاه گرسنه شوم
ای خداوند ... چنان ... ندارم ... پس دیدیم که آب چاه جوشیده و بلند شد ... و در بر
داشت و پر از آب نموده وضو ساخت و چهار رکعت نماز گذارد و چون فارغ شد از ان ریگی که در صحرا ریخته بود مشتی برداشته
و در ان رکوه ریخته و حرکت داده و از آن آشامید پیش رفتم و سلام کردم جواب داد گفتم از این نعمتی که حق تعالی بتو
عطا فرموده مرا هم بچشان ... تشنگی مرا ... فرمود که نعمت الهی همیشه ظاهر و باطن ما را فرو گرفته
و دولت ... اخلاص و اعتقاد خود را ... درست گردان رکوه را بمن داد و چون آشامیدم دیدم که شکر و
سویق بود بخدا سوگند بهتر از آن شیرینی و طعامی بآن لذت هرگز نخورده بودم و بآن خوشبوی هیچ بوی نشنیده ام

من رسیده پس سیر شدم و سیراب گشتم و تا مدتی تمام مرا احتیاج بنان و آب نشد و تا بکوفه رسیدیم دیگر او را ندیدم که بیحیی بن هرثمه کجا بود
بجای آورده از مسجد بیرون رفت از عقبش رفتم دیدم که مردم و حشم و موالی و احباب گردش را گرفته از عقب پا بوسش میکنند و
از سلامش میخواهند و بزیارتش اقدام مینمایند از کسی پرسیدم که این کیست گفت سید ابی ابن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن
علی است گفتم این عجایب البته باید که از این قسم سیدی باشد و این قصه را یکی از شعرا بنظم آورده و لیکن چون بطریق ذکر آن
در حواشی ابیات طول میشد ذکر شرح آن ننمود و ایضا در فصل سیم از کتاب الدلایل حمیری نقل کرده که ناجیا لحدیثی روایت
نموده که چون مهدی عباسی آنحضرت را بعراق طلبید بخدمتش رفتم مرا غمگین یافت و حیران پرسید گفتم تمام شهرها این طاغی دیده
من از تو مرتبه‌ای بیش نیستم گفت خاطر جمع دار که من در آخر فلان روز از فلان ماه من ترا در فلان جا خواهم دید و من غیر از
شمردن روز و هفته کاری نبود و منتظر بودم تا آن روز آنموضع رفتم تا غروب آفتاب انتظار کشیدم کسی پیدا نشد
در خاطرم افتاد که خواستم که برگردم سیاهی از طرف عراق بنظرم درآمد متوجه آنطرف شدم دیدم شخصی اشتری سوار چون سلام کرد
کرد شکر نجات را یافت گفتم الحمد لله که از آن طاغی خلاص شدی فرمود بلی و لیکن بار دیگر گرفتاری در پیش است
که از آن خلاصی نخواهد بود و آن اشاره بحبس هرون بود چنان شد که گفت و ایضا در آن دو کتاب از عیسی مداینی روایت
نموده که گفت یکسال در مدینه متوطن شدم و شبها بخدمت آنحضرت میرفتم تا بمن گفت ای عیسی فلان ایت ابتر شده
و منات در زیر خانه بجا مانده گفتم من در دو ماه بکرّه متاع را میرون آوردم و خیر نیافتم سطلی بود چون بخدمتش رفتم فرمود
از متاع هم کم شده باشد گفتم بلی بجز سطل همه است فرمود آن را فلان کس گرفته و در فلان برده و خادم را از حالش خبر کرده
بکنیز صاحب خانه برداشته از و پرسیدم که تو برداشتی گفت چنان بود و ایضا در کتاب مستطرف است که ابراهیم بن عبد الحمید
سوی متوجه بود آنحضرت دو جا شده برسید که کجا میروی گفت میروم که گلستانی بخرم چنانچه هر سال بخرم و آن
کار بلغ خاطر تو جمع است من از طرف خاطرم و سوی حجرات بیت المال بخریده ام و بعد از سه ماه بلغ بمن رسید
نموده اگر آنرا بخریده بودم بلکه نقصان بمن میرسید از برکت آنحضرت نقصانی بمن نرسیده و از جمله کرامات آنحضرت
و چیزی است که نسبت بعلی بن یقطین که وزیر هرون الرشید بود و از شیعیان مخلص واقع شده یکی روزی رشید جامه قیمتی
بسیار نفیس بعلی خلعت کرده بعد از چند روزی علی آن جامه را با چیزی چند از مال و اقمشه بخدمت حضرت فرستاده امام علیه السلام
همه را قبول نموده جامه را باز پس فرستاد که این جامه را نیکو محافظت کن که بدین محتاج خواهی شد و علی از رد آن جامه متعجب گشت تا
سبب رد آن چه باشد لیکن چون امر شده بود از حفظ نموده بعد از آن یکی از غلامان را که از احوال او مطلع بود بجهت گناهی چوبی
چند زد غلام خود را برشید رسانید و گفت علی بن یقطین هر سال زکاة مال خود را بخدمت موسی الکاظم میفرستد و از جمله

هر ساله یکسال فرستاده آن جامه را که سلطان بتو داده بود هم فرستاده بود و قیمتی است که علی بتو داده بود از خیانت کرده آتش رشید مشتعل گشته گفت
اگر این خبر واقعی باشد او را بسیاست بلیغ میکنم و فی الفور علی را طلبید گفت آن جامه که سلطان بتو داده بود از آن جامه بگو که حاضر کند
آن جامه نزد من است علی گفت خوشبو کرده در صندوقی گذاشته‌ام و از پیش تو دوست میدارم بتبسم گفت باید که همین لحظه از جا
کسی را طلبی غلامی را طلبیده گفت برو فلان صندوق که در فلان خانه است بیار چون آورد در حضور گشوده جامه را ظاهر کرده
بود جامه را با زینت و خوشبوئی بیاورده بر رشید نمود و چون رشید از او دید غلام را طلبید و فرمود که هزار تازیانه بزنند و چون بپانصد
رسید غلام بمیرد و رشید رو بعلی کرد و بر علی ظاهر شد که غرض از رد آن جامه چه بود بعد از آن آنرا خاطر جمع با نجف دیگر بخدمت فرستاد
و نیز مروی است که علی بن یقطین با آنحضرت نوشت که روایات در باب وضو مختلف است میخواهم که بخط مبارک خود مرا اعلام فرمائی
که چگونه وضو میکرده باشم امام علیه السلام باو نوشت که ترا امر میکنم که سه بار روی بشوئی و دستها را از سر انگشتان تا مرفق سه بار بشوئی
و تمام سر را مسح کنی و ظاهر و درون گوشها را مسح نمائی و پاها را تا ساق بشوئی برو شی که مخالفان میکنند و چون نوشته بعلی رسید تعجب
نموده با خود گفت این عمل مذهب و نیست و مرا یقین است که هیچیک از این اعمال از حق نیست اما چون مرا باین
مأمور ساخته مخالفت نمیکنم تا سر این ظاهر شود و بعد از آن همیشه آنچنان وضو میساخت تا آنکه از دشمنان علی خبر
بهرون رشید رسانیدند که علی بن یقطین رافضی است و بفتوای امام موسی علیه السلام عمل میکند و از فرموده او تخلف
نمی‌نماید و رشید در خلوت با یکی از خواص خود گفت در خدمت علی تقصیری نیست اما دشمنان سخن میگویند که او رافضی است
و من میخواهم امتحان او بجهت آنکه خاطرم اطمینان یابد بکنم آن شخص گفت شیعه را با سنی در هیچ مسئله و فعل آنقدر مخالفت
نیست که در باب وضو است اگر وضوی او با آنها موافقت حرف آنها راست است والا فلا رشید را این قول افتاده بود
او را طلبیده بود یکی از خانها کاری فرموده و مشغول گردانید که تمام روز و شب بایست که اوقات صرف کند حکم نمود که او را
بیرون نرود و بغیر از غلامی کسی در خدمت او نباشد و علی را عادت بود که نماز را در خلوت میکرد چون غلام آب
حاضر ساخت وضو کرده در خانه در ابسته رشید خود بر بام آمده بجانب روزنش که مأمور بود وضو ساخته و بنماز مشغول شد
و رشید خود از سوراخی که از بام خانه در آنجا بود نگاه میکرد و بعد از آنکه دانست که علی از نماز فارغ شده آمد و
او گفت هر که ترا از رافضیان میداند غلط میکند و من بعد سخن هیچکس در باب تو مقبول نیست بعد از این بدو روز نوشته
از امام علیه السلام رسید که طریق وضوی درست موافق مذهب ائمه معصومین در آن مذکور و امر نموده که من بعد هم
این روش میساخته باش که آنچه بر آن بر تو میترسیدم گذشت خاطر جمع دار و دیگر تخالف مکن و ایضا از علی
بن ابی حمزه در آن دو کتاب روایت نموده اند که گفت در خدمت امام علیه السلام بودم یکبار برخاستم و آنحضرت را بخدمت

و آنحضرت بر استری و من بر حماری سوار بودیم در اثنای راه دیدیم که شیری روی بما آورد و حمار بر جای خشک شد و آنحضرت بحال خود رفت و آن شیر
بطرف آنحضرت رفت و من ایستاده بودم و از بابت کسی که ندانم و دلیل کسی تا اینکه آنحضرت رسید و امام علیه السلام را دیدم که بجهت او توقف
نمود و شیر آمده دست بر کفل استر نهاده و سر پیش برده لب بجنبانید و فریادی عظیم بر من غالب کرده بود و بعد از لحظه شیر از راه یکطرف
رفته امام لبش بجنبید و آنحضرت سه بار گفت آمین پس چون از نظر غایب شد مرا دل بجای خود آمد گفتم فدای تو شوم عجب
چیزی دیدم من بر تو ترسیدم و در تو تغیری ندیدیم و سه بار آمین شنیدم این چه بود فرمود که این شیر بطلب دعا آمده بود و شکایت
زن خود میکرد که او بزاییدن گرفته و دیر میزاید و در آزار است و مرا گفت که دعا کن تا زائیدن بر او آسان شود و خدای تعالی مرا امید و من دعا
کردم و گفتم خاطر جمع کن وضع حمل بر او آسان شد و خدا ترا اولادی کرامت کند چون این سخن از من شنید و خدای تعالی بر تو
و اولاد و شیعیان تو هیچ سبعی را مسلط نگرداناد و من آمین گفتم و در کشف الغمه از ابو بصیر روایت نموده که گفت روزی بحضرت
گفتم بچه چیز امام را میتوان شناخت فرمود بچندین خصلت که یکی از آنها آنست که بهر زبانی تکلم تواند نمود در این بودیم که مردی
از جانب خراسان رسید و بعد از سلام شروع کرد بعربی حرف میزد امام علیه السلام جواب او بزبان خراسانی میگفت پس خراسانی گفت
والله من بجهت آن باین زبان حرف نزدم که پنداشتم این زبان را خوب ندانید الحال شما خود بهتر حرف میزنید امام
فرمود سبحان الله هرگاه من زبان ترا بهتر از تو ندانم پس فضیلت من زیاده از تو بر من چه باشد و بچه چیز مستحق امامت باشم
پس فرمود که یا ابا محمد کلام هیچ احدی و زبان هیچ طایفه بر امام پوشیده و مخفی نباشد و ایضا از حسن بن
حماد روایت کرده که گفت در خدمت آنحضرت علیه السلام بودم که شخصی غریب آمده متکلم بکلامی که شباهت داشت بکلام مرغان
بود و امام علیه السلام نیز بهمان طریق جواب او میداد تا او تکلم میکرد تا آنکه عرض حاجت خود نمود و جواب شنید و رفت
پس من گفتم یا بن رسول الله مثل این کلام نشنیده بودم فرمود که این زبان مردم چین است و کل مردم چین بر این
زبان است بلا اختلاف هر چند زبان ایشان بسیار است و لیکن امام تو همه را میداند و چون دید که من تعجب
کردم فرمود که از این عجیبتر آنکه امام باید که زبان جمیع مرغان را بداند و چه زبان مرغان که زبان هر صاحب روحی و هر
جنبنده که بر روی زمین هست میداند و بر او هیچ چیز از اینها پوشیده و مخفی نیست و از خصایص امام یکی آنست که آتش
چون او را بگیرد که امام پوشیده باشد چنانچه در کتب سیر و حدیث خصوصا در کشف الغمه مذکور است که بعد از
امام جعفر صادق علیه السلام عبد الله دعوی امامت او مذکور شد امام علیه السلام فرمود که هیزم بسیار آورده در صحن خانه جمع
کسی از پی عبد الله فرستاد و او را طلب فرمود تا آتش در آن هیزم زدند و کسی غرض آنحضرت را نفهمید تا چون
جمیع هیزمها سوخته بخاستند با جامه در روی که پوشیده بود رفته در میان آتش نشست و با اصحاب صحبت مشغول شد

بعد از ساعتی بر آمده رخت خود را تکانیده و بعبد الله خطاب کرده فرمود که اگر تو گمان این است که بعد از پدر امام و جانشین پدر
در این آتش ساعتی بنشین و رنگ عبد الله متغیر شد و برخاست و رفت و ایضا از هشام بن سالم مرویست و در خلاصه
و کشف الغمه نیز مسطور است که گفت بعد از امام جعفر صادق علیه السلام مردمان گمان کردند که چون عبد الله پسر بزرگتر است قائم مقام پدر
اوست پس من و مومن الطاق بخدمت او رفتیم و بجهت امتحان از او سوال کردیم که زکوة از چه چیز واجب گفت از هر
دویست درهم پنج درهم گفتم در صد درهم چند واجب است گفت دو درهم و نیم دانستیم که او امام نیست و علم احکام شرع نداند
پس از نزد او بیرون آمده در یکی از کوچه های مدینه حیران و گریان نشسته متفکر بودیم که بکدام کس رو نماییم و مسائل پیش که رجوع
نماییم گاهی بزیدیه در خاطر میگذشت و گاهی بمعتزله میل میرسید و احیانا بقدریه و خوارج فکر میدویدیم در این حیرت بودیم
که پیری پیدا شده و بدست اشاره بمن کرد و چون منصور عباسی جاسوسان گماشته بود که جویا شوند که شیعه امام جعفر
کدام یک از اولاد او را امام میدانند بمومن الطاق گفتم من از اشاره این مرد ترسیدم و تو نترسیم از من کناره کن شاید
اگر بر او بلایی رسد تو خلاص شوی و از پی آن مرد رفتم تا بدر خانه امام موسی علیه السلام رسیدیم و خادمی که بر در بود مرا بخدمت
امام علیه السلام برد چون سلام کردم جواب داده فرمود که لا الی الزیدیه و لا الی المعتزله و لا الی القدریه
و لا الی الخوارج یعنی در مشکلات بهیچ یک از اینها رجوع مکنید گفتم جانم فدای تو باد پدرت بجهان دیگر رحلت
کرد فرمود بلی گفتم فدای تو شوم بعد از او کیست که رجوع با او نماییم گفت اگر خدا اراده نماید بکیست گفتم پس ادعای
انجای ما کیست باز فرمود اگر خدا خواهد شما را هدایت خواهد نمود گفتم این را بجا تویی فدای تو شوم گفت
من این نمیگویم گفتم بر تو کسی امام هست فرمود که نی و در من شکوه جلالی هست و عظمتی که از پیش ندیدیم در خاطر من
راه یافت پس گفتم جانم فدای تو باد رخصت میدهی که مسائل را که از پدرت میپرسیدیم بپرسیم فرمود که بپرس هرچه خواهی
بپرس لیکن اظهار مکن که هم سر و محل خطر است پس شروع کردم مسائل مشکله پرسیدیم او را چون دریایی مواج
دیدیم و با امامتش گرویدیم گفتم جان من ترا فدا باد شیعه پدر تو حیران و سرگردانند رخصت میدهی که پنهانی ایشان را
بخدمت آورم فرمود هر کدام که آثار صلاح و رشد در وی می بینی از او عهد بگیر که اظهار حال نکند و او را پیش من آر
پس شادان از خدمتش بر آمدم و مومن الطاق را دیدم پرسید که چه در پیش داری گفتم آنچه اتفاق افتاده بود نقل
قصه نمودم و بعد از آن فوج فوج شیعه را بخدمت او دلالت نمودم تا آنکه اکثر شیعیان بآنحضرت رجوع نمودند و از جمله
خلاص یافته حسن بن عبد الله زاهد است ابن عم رافعی که از اهل عبادت زمان خود بود و از احادیث و از فقهای مدینه
شنیده چون بخدمت امام رسید معلومات خود را عرض کرد و آنچه دانسته بود معارضش نمی آید و بعد از آنکه

نهایت یافت و علم بر حقیت ایشان علیهم السلام بهم رسانیده پرسید که پس امروز امام کیست امام علیه السلام فرمود که اگر ترا خبر کنم قبول
خواهی کرد گفت بلی و چون اشاره بنفس نفیس خود کرد گفت بلی که موجب اطمینان قلب شود و آرزومندم فرمود برو بجانب
اندرون و گو موسی بن جعفر ترا طلبید و چون پیغام رسانید فی الحال درخت راهی شده بسرعت تمام خود را بخدمت امام
رسانیده در برابر آنحضرت قرار گرفت و باز امر شد که برو بر جای خود قرار گیر و چون حسن این امر غریب مشاهده نموده
اختیار نموده تا بود بدیگری از اهل زمان حرف نزده و باعتقاد درست از دنیا رفت و در فصول مهمه و کشف الغمه مسطور است
که در آن وقت هارون خلیفه امام موسی را محبوس داشت ابو یوسف و محمد بن الحسن که هر دو مجتهد عصر بودند بمذهب
اهل سنت شاگرد ابوحنیفه با هم قرار دادند که بنزد امام روند و مسایل علمی از او پرسند و باعتقاد خود او را بحث کنند
والزام دهند چون بخدمت رسیدند مقارن رسیدن ایشان مردی که بر آنحضرت موکل بود از قبل شاهک بن
سندی آمده گفت نوبت من تمام شد بخانه خود میروم و اگر ترا حاجتی و کاری هست که چون باز نوبت من شود آن کار
را ساخته بیاورم امام فرمود که برو کاری و حاجتی ندارم و چون بیرون شد رو بایشان کرده گفت که عجب نیست ازین مرد که امشب
خواهد مرد آمده است که فردا حاجت من بکند پس هر دو برخاسته بیرون رفتند و با هم گفتند ما آمده بودیم که از وی مسایل
فرض سنت بپرسیم او خود از غیب خبر میدهد و کسی فرستادند تا بر در خانه آن مرد باشد و ببیند که احوال آن مرد چه میشود در نیمه
شب امام داده صدق خواهد بود یا نه و آنکس آمده در مسجدی که برابر آن خانه بود منتظر خبر نشست و چون نصفی از شب گذشت
فریاد و فغان از آن خانه بر آمده چون پرسید که چه واقع شده گفتند آن مرد بعلت فجاه مرد بلی آنکه او را بیماری و مرضی نبود
و فرستاده شده هر دو را خبر کرد و ایشان باز بخدمت امام علیه السلام آمده پرسیدند که میخواهیم بدانیم شما این علم
را از کجا بهم رسانیده بودید فرمود این علم از آن علمهاست که رسول صلی الله بمرتضی علی علیه السلام تعلیم داده بود و آنان
علمهاست که دیگری را دارای آن نباشد متحیر و مبهوت شده هر چند خواستند دیگر حرفی توانند زد یا در جواب
حرفی توانند گفت میسر نشد و هر دو برخاسته هر یک از دیگری شرمنده و ترک شده و هر یک تا آن هم نداشته خود اینکه از
امروز قیامت بحث با شده و از آنحضرت علیه السلام نیز مکرر احیای اموات بفعل آمده از آنجمله یکی زنده کردن حمار یا
بر نوبت در راه که علی بن حمزه راوی آنست گوید چون امام علیه السلام نجیر و کرد میرا دیده و از و پرسید که چه
واقع شده او گفت حمار مرده و بار من افتاده نه قوت نقل دارم و نه طاقت برگشتن فرمود تو اینجا بودی که
نمودیا شده و برکت چون هم نکشی استهزا صحبت امام فرمود که هیچ افسونی نمیدانی که زنده شود و غضب بر نهاده
شده و آنحضرت لب مبارک بجنبانید چوبی افتاده بود برگرفت و بر آن حمار زد و حمار جسته عزیز را بجنبانید و بانگ کرد

امام علیه السلام

امام علیه السلام او گفت هیچ استهزا و افسونی دمیدی اکنون خود سوار شده برو آن با اصحاب ربیعی بعد از آن بر سجاده زمزم
سعی را دیدم که او را شناخت و سلام را جو سیکم و از گوشت جوشت گفت چاق و سلامت است اما کو آنکه و فدا او نمی‌بینیت
که معجزات و کرامات از آنحضرت و از سایر ائمه معصومین در حال حیات ظاهر شده باشد بعد از وفات نیز کرامات از آنحضرت
و از سایر بسیار از ایشان علیهم السلام ظاهر شده و هنوز که میشود و از آنجمله در کشف الغمه روایت نموده که یکی از خلفا را
نایبی در بغداد بود که او را بسیار دوست میداشت چون نایب از دنیا رفت خلیفه بجهة محبتی که با او داشت فرمود که جنازه
او را بمشهد دفن نمایند چون شب شد نقیبی که در آنجا خدام بود در خواب دید که از قبر او آتش بر می‌آید و دود آن تمام روضه
را گرفته و امام او را میگوید ای فلانی به خلیفه بگو مرا آزار میکنی و چنین کسی را با ما همسایه میسازی و آنمرد ترسان از
خواب در آمده معروض داشتی بخدمت خلیفه کرده و صورت واقعه را با و معروض داشت و شب دیگر خلیفه آمده آن
نقیب را طلبیده امر فرمود که قبر را بشکافند و آن نایب را در جای دیگر دفن نمایند چون قبر را شکافتند بغیر از خاکستر
خاکستر در آن قبر نبود و نصوص بر امامت آنحضرت از رسول خدا و از امیرالمؤمنین علی مرتضی و از حسن مجتبی و از
شهید کربلا و در حدیث لوح از فاطمه زهرا و در خامس آل عبا و از جد و پدر بزرگوارش سلام الله علیهما واقع شده و در
کتب فریقین مسطور است از آنجمله در فصول مهمه و کشف الغمه روایت شده از عبدالرحمن بن الحجاج که گفت بخدمت
امام جعفر صادق علیه السلام رفتم و آنحضرت را در مسجدی که در آنجا بود یافتم که بدعا مشغول است و بر طرف راستش امام
موسی علیه السلام نشسته و دعای که آنحضرت میکرد آمین میگوید چون فارغ شد گفتم فدای تو شوم محبت و بازگشت
من بخدمت شما دانسته خواهد بود میخواهم که بدانم بعد از تو ولی امر کیست و امامت بکه تعلق دارد فرمود ای عبدالرحمن
موسی بزرگوار ... پوشیده ... و راست آمده گفتم بعد از این احتیاج بچیزی دیگر نماند خاطرم جمع شد و امام جعفر
صادق علیه السلام گفتم خذ بیدی من النار من لنا بعدك یعنی دست مرا بگیر و از آتش دوزخم نجات
ده و بر من ظاهر کن که بعد از تو هادی و رهنمای کیست دین ابو ابراهیم یعنی امام موسی علیه السلام که
هنوز طفل بود پیدا شد فرمود هذا صاحبکم فتمسك به یعنی اینست امام و رهنمای شما که میخواهی دامن
او را بدست بده و او را چنانچه باید بشناس و نیز صاحبان دو کتاب مذکور از منصور بن حازم نقل کرده اند که گفت
بخدمت ابی عبدالله جعفر بن محمد بن صادق علیه السلام رفتم گفتم مادرم و پدرم فدای تو باد اگر نعوذ بالله
واقعه ناگزیری که از آن چاره نیست روی نماید بازگشت شیعیان بکه خواهد بود و شبانی این جمع بکه تعلق دارد
پس آنحضرت فرمود که ان کان صاحبکم یعنی اگر آن روز را دریابی و آن واقعه رخ نماید امام

امام و پیشوای شما است و دست مبارک را بر دوش امام موسی علیه السلام زد کاظم اینکه آنحضرت را سر مبارکش بود از
مبتلی نوع بود و در وقتی که این سؤال میکردم عبدالله بن جعفر نیز نشسته بود و نیز از ابن ابی نجران از جعفر
روایت نموده اند که او گفت از عیسی بن عبدالله شنیدم که گفت روزی از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم
و گفتم حق تعالی آن روز را بما ننماید اگر واقعه ناگزیر رو نماید شیعه تا اقتدا بکه باید کرد و امام انتقام کیست پس
آنحضرت اشاره به پسرش موسی علیه السلام کرد و فرمود این امام است و بعد از پسرش بعد از پسر پسرش و
همچنین و اگر از یکی برادر بزرگ و پسر کوچک بماند برادر اولی خواهد بود و جانشین غیر امام است و از یعقوب سراج
روایت نموده اند که گفت بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم دیدم که بر سر گهواره ابی الحسن یعنی امام موسی
علیه السلام ایستاده و با او حرف میزند نشستم تا فارغ شد برخاستم فرمود که نزدیک آی و بر امام و پیشوای
خود سلام کن و من پیش رفتم و سلام کردم و آنحضرت بزبان فصیح و کلام بلیغ مرا جواب سلام داده فرمود
که برو و نام دخترت را تغییر کن که آن نامیست که خدای تعالی دشمن میدارد و من یکروز قبل از آن دختری که خدا
داده بود نامی کرده بودم اما کسی نگفته پس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود برو بامر رشید خود عمل کن و بعد از آن بجای
و من بخانه رفته دختر را نام دیگر کردم و کان ملاطفی است که آن نامی که خدا از او دشمن داشته حمیرا بوده یا
حفصه ادعای بجهة تقیه خطور ذکر آن نکرده باشد و ایضا ابن مسکان از سلیمان بن خالد روایت نموده که
روزی ابا عبدالله علیه السلام ابا الحسن را طلبید با جمعی از شیعیان نشسته بودم و چون امام موسی علیه السلام
آمد خطاب بجماعت کرده فرمود که علیکم بهذا بعدی فهو والله صاحبکم یعنی بر شما است
که بعد از من اطاعت و انقیاد او کنید و بخدای تعالی قسم است که امام و پیشوای شما بعد از من او است
و تلفظ بقسم بود تا شک در خاطر کسی نماند و یقین در امامت او بهم رسانند و علی بن جعفر گفته است مدح الاسلام
هرگاه خواص و اصحاب و دوستان خالص خود را امید میفرمود استوصوا بابنی موسی خیرا فانه
افضل ولدی ومن اخلف بعدی وهو القائم مقامی والحجة لله عز وجل علی کافة
خلقه من بعدی یعنی موسی را وصی و جانشین من بدانید که او فاضلترین و بهترین فرزندان منست
و کسانی که از من میمانند و است قائم مقام و جانشین من و او است حجت حق تعالی بر جمیع خلق خدا بعد از
من و با وجود آنحضرت هیچکس دیگری را رهبر و پیشوا ندانسته و حال آنکه با اعتقاد مخالف و موالف اعلم و اکرم
و اسخی و اعبد اهل زمان بود و فقراء مدینه را از درهم و دینار و پخته و خام و جبر بهترین نفعها میرسید





وشنیده اند که در نکات و بعد از فوت آنحضرت ظاهر شد که از جانب آنحضرت بود و گویند اکثر اوقات این دعا را میخواندی که اللهم
انی اسئلک الراحة عند الموت والعفو عند الحساب و بیشترین دعای او در سجده بعد صبح این بود که عظم
الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک و همیشه از نماز صبح تا نماز پیشین بتعقیب مشغول میبود و تعقیب صبح تا
بکاست بر سایه و بعد از آن بسجده شکر میرفت تا بزوال و مدام محاسن مبارکش از آب چشم تر بود و هرگاه میشنید
که او را بدی یاد کرده البته از برای او همیان زر میفرستاد و کیسهای زر را که بفقرا و محتاجین دوستان و دشمنان عطا نمود از
دویست دینار و بیست دینار کمتر نبود تا آنکه صره موسی در میان عرب مثل شده بود چه صره جمع صره است و صره یعنی کیسه
شیعیانش از اطراف و جوانب در خفیه مال بسیار بخدمت آنحضرت میفرستادند و او بمصرف میرسانید و از علی بن جعفر
که روایت کرده از او پرسیدم که مؤمن بخیل میباشد گفت بلی گفتم ترسنده میباشد گفت بلی گفتم خاین و دروغگو میباشد گفت نه
خیانت و دروغ گوی صفت مؤمن نیست و پدرم از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که آنحضرت فرمود که مؤمن بهر جای افتد الا کذب
و خیانت که بر آن [illegible] و از آنحضرت مرویست که روزی فرزندان خود را خطاب نموده فرمود شما را وصیتی میکنم هر
کدام بشنوید نفع آن بشما عاید میشود و اگر شخصی بیاید و از گوش راست شما مکروهات بشما شنواند و هرچه نباید نشنوانید
گوید و بعد از آن بطرف گوش چپ آمده از شما عذر خواهد و بگوید هیچ نگفته ام عذرش بپذیرید و از او قبول کنید و ایضا از
نصایح آنحضرت که من استوی یوماه فهو مغبون یعنی هر که دو روزش در روز آینده او برابر باشد در او غبن است
البته باید هر روز عمل کند و بهتر بیش از عمل نماید باشد و ایضا فرموده که من کان آخر یومیه شرهما فهو ملعون
یعنی اگر نعوذ بالله کسی روز آخرش بدتر از روز اولش باشد آن شخص از رحمت الهی دور است و منقولست
که آنحضرت از شخصی شنید که مرگ از خدا مطلب دارد و آرزوی مردن میکند گفت که ترا با حق تعالی قرابتی و نزدیکی است
که از آن سبب رسیدن بهشت گفت نه فرمود که پس حسنات بسیاری از پیش فرستاده که سیئات نظر آن جوید
ندارد و در خاطری آن جمع داری فرمود نه این هم نیست فرمود هرگاه هی الست و فی این بهلاک آید آرزو میکنی توبه کن
و این تمنا در گذر و آنحضرت را سلام الله علیه [illegible] پسر و دختر بوده و از جمله اولادش احمد بن موسی کریم و جلیل
و صاحب ورع بود امام او را بسیار دوست میداشت و گویند احمد [illegible] هزار بنده آزاد کرده بود و محمد بن موسی کثیر
الصوم والصلوة بود و شبها خواب کمتر میکرد اکثر اوقاتش بنماز و تضرع صرف میشده و ابراهیم بن موسی شجاع
و کریم و تا حکومت یمن کرده در ایام مامون از رشید و جمیع اولاد و احفاد آنحضرت [illegible] که تفصیل نسب
مشهور نباشد ذکر هر یک بتفصیل موجب زیاده از حوصله این رساله است و حواله آن بکتب تواریخ است و منقولست

آنحضرت کی این بود که ما سه اول آنحضرت بهارون عرض نموده که مردم از مشرق و مغرب زکاة و خمس خود را بآنحضرت امام موسی
میفرستند و از خلیفه کی بیعت نشده و ده‌ای را که بسیره نام دارد به سی هزار دینار خریده است و نیت خروج دارد و یحیی برمکی چون
رشید پسر خود را بجعفر بن اشعث سپرده بود و یحیی بن خالد برمکی ترسید که اگر خلافت آن پسر رسد عداوت او و جعفر
مستقل شود کسی پنهانی فرستاده و پسر برادر امام علی بن اسمعیل بن جعفر را طلبید که شاید بهارون پسر خود را او بسیار وعده تعلق و
وعده احسان و تقرب سلطان شنید عازم بغداد شد و در وقتی که بوداع عم بزرگوار علیه السلام آمد فرمود ای پسر برادر به بغداد
بکار میروی گفت بلی گفت پس چون که بیای از خدا بترس و فرزندان مرا یتیم مکن و کیسه سیصد دینار بخشش داد و چون برخاست
فرمود و کیسه دیگر چهار هزار درهم داده همان حرف را اعاده نمود و چون راهی شد رو باصحاب کرد و فرمود که او سعی در
خون من خواهد کرد و فرزندان مرا یتیم خواهد نمود حضار گفتند فدای تو شویم هرگاه میدانی چنین است چرا اینقدر عطا بآن منافق
فرمود که انعام علی الله بمن رسیده است که هرگاه خویشی رعایت صله رحم با خویشی کند و آن در قطع آن کوشد خدای تعالی
قطع آن خواهد کرد من رعایت صله رحم نمودم تا او چون اراده قطع رحم کند خدای تعالی قطعش کند و علی چون بغداد
رسید یحیی او را بخدمت خلیفه برد اول کلمه که از او رسید خبر امام علیه السلام بود و او چیزی که گفت این گفت که دو خلیفه در عصر
دو خلیفه بوده است از مشرق و مغرب اموال بجهة او می آرند و او دهی را به سی هزار دینار خریده است بجهة و سوزد را
حاضر کرده بود صاحب ده گفت این زر نمیخواهم اشرفی فلان نوع میخواهم الی الحال آن شد و او پس فرستاد و از آن
زری که بخلیفه گفت سی هزار دینار آورده ما بود و رشید این گفتگو را در دل گرفت و در آن سال بحج رفت و به مدینه رفته آنحضرت
را گرفته پنهان از خلق در محمل فرستاد و از آنجا ایشان به بغداد آورده و در خانه سندی بن شاهک داروغه بغداد محبوس
شد و بعد از چندی بحکم هارون زهر داده و چند نفر عادل را احضار کردند که گواهی برکافه نمایند که بمرگ خود مرده
و مردم گمان نبرند که امام بزهر هلاک شده و […] و علی بن اسمعیل چون آن سعی در حق عم خود کرد هارون حکم
کرد که مبلغ دویست هزار درهم بوی بدهد و آن زر را به جای حواله کرد و او کس فرستاد که بیاورند و در آن اثنا بود که بیمار
شد و در وقتی که محتضر بود آن زر را آوردند او چون شنید گفت چکنم مالی را که میمیرم و میگذارم و سر الامام بسا العقاب
را بظهور رسانیده این حکایت را سبب بود کرده اما طریق زهر دادن هارون علیها علیه امام را بنحوی که روایت ثقات
نقل کرده اند اینکه چون بر هارون وهم غلبه کرد که شیعیان امام موسی بسیار شده اند و مبادا خللی بملک او رساند
رشته در زهر خوابانیده و سوزنی کشیده و بدست خود آنرا در طبق چند می خلانیده و میگذرانید تا هفت رطب را
مملو از زهر کرده آنها را در میان بیست عدد رطب پنهان ساخته در ظرف چینی گذاشته بخادمی داده فرستاد

و گفت بگو

و گفت بگو امیر المؤمنین فرموده که خویش من هرون میگوید که این رطبها مخصوص را باقی نگذاری و بدیگری ندهی که من بدست خود
انتخاب نموده‌ام و چون خادم پیغام گذرانید منتظر خوردن ایستاد و خلال طلبید و یک دانه از آن خلال برداشته و تناول
نموده و انیس و جلیس بود در آنوقت سگی بیخ ما کنده و زنجیر را کشیده آمد در برابر آنحضرت مقام کرد امام علیه السلام خلال
در یکی از آنها زده بنزد سگ انداخت و سگ رطب را خورده و خود را بر زمین میزد و ناله میکرد تا پاره پاره شده آنحضرت
تمام آن رطبها را تناول نموده خادم چینی را بنظر هارون برد پرسید که همه را خورد خادم گفت بلی پرسید که در او تغییری دیدی
و ابا نمود گفت بلی که در آنوقت خبر گشته شدن سگ را رسانیدند و این جهت قلق و اضطراب تمام بهارون راه یافته خادم را
گفت راست بگو و الا ترا میکشم خادم آنچه دیده بود و گذشته بود بعرض رسانید گفت سودی نکردیم زهر خود را ضایع ساختیم و
رطب را از دست دادیم و سگ را کشتیم و حیله ما اثری در او نکرد و کاشکی این بود که زهر در او اثر نخواهد کرد و آنحضرت
مسیب که او موکل بود در زندان […] طلبیده فرمود که ای مسیب من بمدینه میروم که جدم را […] و وداع نموده و عهدی
که پدرم با من کرده به پسرم علی تازه کنم و او را امام و خلیفه و وصی خود کرده ام و او را امر نمایم بآنچه بآن مأمورم مسیب
گوید گفتم ای مولای من با این همه دربانان و نگهبانان چون در بگشایم و […] چون بیرون روید فرمود ای مسیب
سست اعتقاد بوده‌ای زنهار که یقین خود را در حق تعالی و در باره ما قوی کن گفتم دعا کنید حق یقین ثابت
بمن فرمود خدایا یقینش را ثابت بدار و بعد از آن فرمود که آن اسمی که آصف خواند و تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر
کرد میخوانم و حق تعالی مرا با پسرم یکجا جمع مینماید و لب مبارک جنبانید و چون نگاه کردم زنجیرهایش افتاده بود و از نظر
من غایب شد و مرا حیرت دست داده متفکر بودم و در کار خود حیران گردیدم بمکان خود باز آمد و زنجیرهایش
بحال اول شده من بسجده شکر قیام نموده که مرا بکمال او شناسا گردانیده است و در سجده متکلم بودم که فرمود
ای مسیب بدانکه در سیم این روز من نزد خدای خود خواهم رفت و من گریان شده فرمود گریان مباش که
پسرم علی امام و خلیفه تست دست در دامن او زن و غم مخور و من همه اقوالی بجا آورده‌ام و در شب سیم مرا
طلبیده فرمود که مرا وقتی رحلت در وقتی که از تو شربت آب طلب کنم و مرا آب دهی و حال مرا متغیر
یابی زنهار الحق که زنهار بنده حرف مزن و این رجس نجس یعنی سندی را […] خود […] بود که مرا غسل
و کفن میکنند و هرگاه این نخواهد شد و مرا القاب بقریش خواهند برد بایستد که قبر من از چهار انگشت بلندتر نباشد
و از خاک تربت ما بر ما […] که […] حرام است الا تربت جدم حسین علیه السلام که او را حق تعالی شفا ساخته
بجهة شیعیان و دوستان ما و در آنوقت که نشان داده بودم دیدم که شخصی در بعضی از اوشیده و با او مشغول است

کرد آنحضرت را فراموش کرده خواستم که از او سوال کنم که تو کیستی که بمن صدا رسید گفت ترا گفته بودم که حرف از من
شنیده شد خاموش شدم تا آنکه جنازه سندی رسید و او را غسل داده بودند و کفن انداخت که من میدیدم که دست بمیکنی بعد بدست و غیر او نرسید
و همه اعمال را او بجای آورد و حنوط او داد و چون فارغ شد بمن گفت در هر چه ملکی بکنی تا آنجا حال من شک کن که من
امام و وصی توام بعد از پدر و حجت خدا ام بر تو بعد از او ای مسیب حال من حال یوسف صدیق است علیه السلام که او برادران را
وی نشناخت و ایشان او را نشناختند و وی ایشان را شناخت پس آنحضرت را برداشته بمقابر قریش بردند و حکم شد که نعش او را بر سر جسر
بگذارند و منادی کنند که این موسی بن جعفر است که رافضه او را امام میدانستند و یحیی را گمان این بود که او قائم منتظر است
و نگذارند که کسی شناعت او کند در بعد چون خبر فوت به سلیمان بن جعفر الیه رسید غلامان و خویشان رسیدند و نعش را از نزد
سندی گرفته بجنازه و صورا بر جبه ساخته و خلق بسیار از هر سو جمع شده بیپاکی کمکر تیات قائم شده آنحضرت را
بمقابر قریش رسانیدند و گویند در آن روز دو هزار و پانصد دینار روی خوش سوخته بودند و چون رشید رسید کس نزد سلیمان
بن جعفر فرستاد و گفت خدا ترا جزای خیر دهاد که صله رحم بجا آوردی و لعنت بر سندی شاهک که او کرده بغیر رضا بود و
این واقعه در بیست و پنجم ماه رجب سنه صد و هشتاد و سه بود از هجرت نبوی و عمر شریف آنحضرت به پنجاه و چهار
رسیده بود و بعضی پنجاه و پنجسال گفته اند و مدت امامتش سی و پنجسال و چند ماه بود و واقفیه را اعتقاد آنست که آنحضرت
زنده است و امامت را بر او منتهی میدانند و قایل بامامت دیگری بعد از آنحضرت نیستند و این مذهب نیز از جمله اسباب بطلانست
والسلام **ذکر امام ثامن ضامن** علی بن موسی الرضا علیه السلام اسم شریفش علی کنیتش ابو الحسن القابش رضا و صابر و زکی
و وفی و زکی و ولی ابو الحسن ثانی است و علی بیش میگفته ابو الحسن و علی اول امیر المؤمنین است ابو الحسن و علی ثانی علی بن الحسین
زین العابدین است علیهم السلام مادرش ام البنین که بعضی خیزران مرسیه و بعضی شقرا کنیه اش میدانند اسمش
اروی شاعوش و صلی خزایی [illegible] نقش خاتمش **لا حول ولا قوة الا بالله العلی**
العظیم معاصرش از خلفا امین و مامون علیه ما علیه [illegible] ولادتش در یازدهم ماه ذی القعده
الحجه سال صد و پنجاه و سه بعد از فوت جدش ابو عبدالله علیه السلام به پنج سال در مدینه مشرفه و بعضی در سال صد و چهل
و هشت گفته اند و عمر عزیزش پنجاه و پنج و مدت امامتش بیست سال و وفاتش در سناباد که دهی بود از دههای طوس
الحال از برکت آنحضرت شهریست عظیم است بمشهد مقدس موسوم است سبب وفات زهر بود که مامون در آخر
ماه صفر سنه دویست و سه از هجرت داده [illegible] اولادش پنج پسر بودند ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلام و حسن
و حسین و قانع و جعفر و ابراهیم و مکارم اخلاق و صفات مرضیه و مناقب سنیه و سیرت حمیده و دلایل ظاهره و آیات

آنحضرت باین

آنحضرت بمرتبت که خواص و عوام و دوست و دشمن را زبان بیان عاجز است از احاطه آن و ذیلی از بسیار آن معجزات از آنحضرت
و حقیقت محبت که چون مامون در ولی عهد ساختن آنحضرت بجد شد هر بار که بمجلس او رسید از بزرگ و کوچک هر که حاضر بود بتعظیم او
بر میخاستند و پرده را از برای او میکشیدند روزی جمعی [illegible] با یکدیگر عهد کردند و شرط نمودند که این بار چون بیاید
تعظیمش نکنند و پرده را بر ندارند چون آنحضرت آمد همه بی اختیار برخاستند و تعظیم بجا آوردند و پرده را بر داشتند و بعد از آنکه داخل شد
یکدیگر را ملامت میکردند و هر کدام [illegible] که بعد از آن تجدید نمودند و این نوبت که آنحضرت رسید بی اختیار برخاستند
ولیکن پرده را ضبط نمودند و توقف کردند و مقابل رسیدن آنحضرت بادی [illegible] پرده را بلند تر و بهتر برداشته چون آنحضرت
داخل شد با خود گفتند شاید این از اتفاقات باشد صبر کردند تا چون برگشت دیدند که همان باد [illegible]
آنحضرت رسید [illegible] پس توبه کردند و جزم نمودند و متفق شدند که او را مرتبت در نزد حق تعالی [illegible]
قدری [illegible] هست چنانچه باد را مسخر سلیمان علیه السلام کرده بود مسخر او نیز کرده پس از تعظیم و تکریم او عادت مقرر [illegible]
و [illegible] است چنانچه باد را مسخر سلیمان علیه السلام کرده بود [illegible] و از آن جمله است حکایت زینب کذابه که [illegible]
و این زینب زنی بود که [illegible] خود را [illegible] نسبت داده بود و میگفت از اولاد فاطمه ام و چون حرف او را بنزد امام
علیه السلام گفتند [illegible] گفت [illegible] علی بن موسی الرضا [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] سباع [illegible]
[illegible] سلطان حاضر شدند [illegible] اولاد فاطمه و علی [illegible]
[illegible] این زن [illegible] اولاد [illegible] این خانه [illegible]
گفت [illegible] آنحضرت [illegible] سلطان [illegible]
این [illegible] خانه رفت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زینب کذابه مشهور شده [illegible] در اعلام الوری [illegible]

عیسی از اولاد سادات بود که گفت که در شهر واسط بودیم که حاجیان آنجا نزول کنند شبی در خواب دیدم که رسول الله در آنجا نزول
فرموده پیشش رفتم و سلام کردم و دیدم که نزد آنحضرت طبقی است از برگ خرما و در آن طبق خرمات رسول الله دست
در آن کرده مشتی بمن داد چون شمردم شانزده عدد بود از خواب بیدار شده در تعبیر آن حاجی بودم تا آنکه بیست روز بر آن گذشته
شنیدم که سلطان علی بن موسی الرضا از مدینه طلب شده و در آن مسجد نزول فرموده من هم بخدمتش رفتم بهمان مکان که رسول الله را دیده بودم
دیدم که نشسته است و طبقی از خرما در پیش آنحضرت است چون سلام کردم جواب شنیدم و دست مبارک در آن طبق
کرده مشتی برآورده بمن داد و چون شمردم شانزده عدد بود گفتم یا ابن رسول الله زیاده از این عطا کن فرمود اگر جدم زیاده بر این
داده بود من هم می دادم و در قدمش افتادم و تعبیر خواب خود را گفتم وایضا در فصول مهمه مسطور است که حسین بن موسی روایت
نموده که با جمعی از بنی هاشم در خدمت آنحضرت علیه السلام نشسته بودیم که جعفر علوی از آنجا گذشت و از پریشانی جامه کهنه در بر داشت و
دستار پاره پاره بر سر و غبار بر چهره چون او را باین حال دیدند بیکدیگر نگاه کرده خندیدند پس آنحضرت فرمود که عنقریب او را با مال بسیار
و خدم و حشم خواهید دید باز خندیدند که [illegible] نگذشته بود که او را حاکم مدینه کردند و احوالش ترقی نموده بمال و ملک
و غلامان و رکابان [illegible] تمام و [illegible] در دوام وایضا از حسین بن بشار روایت نموده که [illegible] وقتی که مامون
در خراسان بود [illegible] فرمود که عبد الله یعنی مامون محمد یعنی امین را بقتل خواهد رسانید من از روی
تعجب گفتم عبد الله بن هارون محمد بن هارون را فرمود بلی عبد الله مامون که در خراسانست محمد امین را که در عراق است بقتل
خواهد رسانید [illegible] وایضا از حسن بن علی [illegible] که گفت چون بخراسان رسیدیم روزی خادمی
از جانب علی بن موسی علیه السلام آمده گفت [illegible] خادم رفته
باز آمد [illegible] با غلام [illegible] تفحص بسیار کردیم و چون نیافتیم بخادم گفتیم نیافتیم
[illegible] خادم رفته برگشت و گفت صندوقی مانده است که [illegible] در آن [illegible]
تفحص نموده [illegible] و گفتم گواهی میدهم که تو امام مفترض الطاعه و اعتقاد
امامت او کردم [illegible] وایضا در آن کتاب از عبد الله بن مغیره مروی است که گفت من از واقفی
بودم و چون بزیارت کعبه مشرف شدم [illegible] گفتم خدایا مرا راه
راستی بنما [illegible] که بزیارت رسول الله روم و علی بن موسی را ملازمت کنم بمدینه رفتم و غلامی
را که بر در بود گفتم که صاحب خود را بگو که مردی از عراق آمده سلام میرساند شنیدم که میگوید ای عبد الله بن مغیره داخل شو چون در آن
رفتم و نظرش بر من افتاد فرمود که حق تعالی دعای ترا اجابت کرده و ترا [illegible] نمود پس من گفتم گواهی میدهم که تو حجت

خدای برغقان

خدای برغقان [illegible] از جانب [illegible] که حق تعالی پسری بمن کرامت کند فرمود که دو فرزند خدا بتو میدهد و خاطر
گذرانیدم که یکی را محمد و دیگری را علی نام کنم بمن متوجه شده فرمود که یکی را محمد و یکی را ام عمرو [illegible]
مادر من ام عمرو نام داشت وایضا در آن کتاب مذکور است که ابو اسمعیل سندی گفت شنیده بودم که خدا را حجتی است
[illegible] وقت تفحص کردن رفتم تا بمدینه رسیدم [illegible] آنحضرت دلالت کردند [illegible] چون بخدمت
او رسیدم بزبان سندی تکلم نمودم بزبان من جواب داد و پس من بزبان سندی سوالها کردم و جوابها شنیدم گفتم شنیده بودم
که حجت خدا بالفعل در روی [illegible] تشریف دارد و باین کار قطع منازل نموده ام فرمود که بلی آن منم هرچه خواهی بخواه [illegible]
پس هرچه خواستم پرسیدم از آنحضرت [illegible] قطع منازل نموده ام [illegible] چیزی نشنیدم [illegible]
[illegible] دست مبارک بر لب من مالید [illegible] بزبان عرب تکلم شدم [illegible] بهتر سخن گفتم وایضا
حسن بن علی بن یحیی روایت نموده که [illegible] در وقت احرام [illegible] در حال احرام [illegible]
[illegible] احرام توان پوشید [illegible] پرسیدم [illegible] کتابی با چیزی چند بخدمت
آنحضرت فرستادم و فراموش کردم که از آن جامه سوال کنم و چون جواب نوشته رسید در آخر کتاب مسطور بود که آن جامه
احرام [illegible] وایضا محمد بن [illegible] در خدمت آنحضرت بودیم که خبر آوردند
[illegible] در حالت نزع است [illegible] بخدمت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] و چون وقت [illegible] یاران گفتند [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] محمد [illegible]
[illegible] در کتاب عیون اخبار الرضا مسطور است
که چون مامون علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولی عهد ساخت [illegible] باران [illegible] تنگ شده بعضی
[illegible] گفتند که مامون علی بن موسی را ولی عهد کرد [illegible] منقطع [illegible] بمامون رسید [illegible]
بخدمت آنحضرت فرستاد [illegible] ایشان فرمودند که [illegible]
امیر المومنین بخواب دیدم و فرمودند روز دوشنبه [illegible] حق تعالی [illegible]
چون روز دوشنبه شد بیرون رفت [illegible] آمد [illegible]
آنحضرت [illegible] مردم [illegible]

و بعد از آن ابر دیگر برسید و باز مردم مضطرب شدند فرمود این از غلمان فلان است و همچنین تا ده ابر آمد و رفت چون ابر یازدهم
پیدا شد فرمود که این ابر از بهر شما است الحمد لله شما خواهد بود تا شما را بخانه برساند و بعد از آنکه چند آنکه شما خواهید خواهد بارید پس خلق
متوجه خانهای خود شدند و چون بمنازل خود رسیدند باران شروع شد و چندان بارید که گذشت و بیابانها را سیراب کرده حوضها و برکها
را پر کرده و مشغله مردم آن بود که الحال بس است و بعد از این خرابی میشود دعا فرموده باران بس شد و مدتی در میان مردم این گفتگو بود
تا آنکه بعضی از معاندین را حسد غلبه کرده بخدمت مامون رفتند و او را دلالت کردند که شرف و عزتی که حق تعالی بتو ارزانی داشته
بود از خاندان عباس بخاندان علی انتقال فرمودی و بیکبار خود و اولاد خود این نکته که تو کردی علی بن موسی را طلبیدی و او را مشهور
و معروف ساختی و کار بجائی رسید که از این باران که تمامی خلق از تو برگشته اند و او را مستجاب الدعوه میدانند [illegible]
نماید و ساحر و ساحرزاده است و آمدن آن باران از اتفاقات بود و او را در این چه دخلست و یکی از ایشان
حمید بن مهران نام گفت اگر خلیفه مرا رخصت دهد در میان خلق با او مباحثه و مجادله کنم و او را الزام دهم و در خلق [illegible]
کرده او را علی و عالی نیست پس مامون گفت اگر تو این کار را توانی کرد کسی که نزد من چیزی دوستتر از این نیست و مقرر شد که فلان روز
علما و فقها را جمع کنند و با امام علیه السلام حرف زنند در روز موعود بعد از آنکه مجلس منعقد شد مامون کس بطلب آنحضرت فرستاده
التماس قدوم امام فرمود که مجلس منعقد شده و دوست میدارم که شما هم حاضر باشید و چون امام رسید مامون بر خاست استقبال
فرموده آمد بجای خود قرار گرفت و حمید مذکور از جای خود برخاسته آمد شروع به بیان و اباطیل کرده گفت مردمان را در
تو عقیده فاسد بهم رسیده آمدن باران از آمدن تو میدانند و از جمله اتفاقات بود که هر چیزی را حق تعالی وقتی مقرر
فرموده که در آن وقت میشود و این رفعت و مقامی که ترا بهم رسیده از امیر المؤمنین است که ترا ولیعهد کرده و شنیده ام
انتقال مرتبه بنمایانند و چون کلامش بانجام رسید امام علیه السلام فرمود که من از خلق خدا [illegible] نمیکنم لیکن آنچه اشخاص
داده مرا بینه که منع ایشان کنم و آنکه میگوئی صاحب تو مرا این محل و مقام داده مرا مرتبه و مقامیست که حق تعالی بمن ارزانی
نموده [illegible] او مرا محل و منزلتی داده باشد [illegible] عزیز مصر یوسف را [illegible] غضب زیاده شده
گفت از باران [illegible] ساعتی پیش [illegible] شده از کرامات و اعجاز [illegible] که با اینکه حق تعالی مرغان
بجهت ابراهیم خلیل زنده کرده کاری نکرده [illegible] این دو شیر را که درین مسند است حیات دهی
[illegible] مسلط سازی [illegible] دروغ زنی [illegible] اشارت کرد به دو شیری که در تکیه گاه مامون بود از
ابریشم و ریسمان بر آن نقش کرده بودند پس امام علیه السلام در غضب شده به آن دو صورت ندا فرمود که
دونکما الفاجر فافترساه ولا تبقیا له عینا ولا اثرا یعنی این دو شیر این فاجر را گرفته از هم بدرید و بخورید

و باید که نزدیکی

باید که نزدیک فرزند پیغمبر بجا بگذارد [illegible] امام علیه السلام حق تعالی آن دو جسم را جان داده [illegible] بجانب حمید [illegible] چنان او را بدریدند
و خوردند که هیچ اثر از وی بجا نماند و یک قطره از خونش بر زمین نچکید و جمیع مردم متحیر و مبهوت مانده تماشا میکردند
که شیران چون فارغ شدند روی بآنحضرت آورده و بزبان فصیح گفتند یا ولی الله فی ارضه ماذا تامرنا انفعل بهذا ما فعلنا
بهذا یعنی ای ولی خدا اگر میفرمائی رخصت ده تا آنچه با آن فاسق کردیم با این مرد هم کنیم و اشاره بمامون کردند
و مامون از شنیدن این سخن [illegible] بیهوش شد و امام ایشان را امر نموده فرمود قفا یعنی بجای خود
باشید و شیران بر جای خود با ادب ایستادند و امام علیه السلام بخدام امر نمود که گلاب و بوی خوش آورده بجهت مامون
مامون را بحال آوردند و چون چشم باز کرد شیران باز کلام خود را اعاده نمودند و گفتند اتاذن لنا ان نلحقه بصاحبه
الذی افنیناه یعنی آیا رخصت میدهی که او را بصاحبش که نابودش ساختیم ملحق سازیم فرمود لا فان لله عز و جل فیه
تدبیرا هو ممضیه یعنی نه رخصت نمیدهم که حق تعالی را در بودن او حکمت و تدبیریست که باید باشد تا آن امر را امضا کند
و این کلام از آنحضرت اشاره بود بزهر دادن او آنحضرت را پس شیران باز تکلم نموده گفتند یا ولی الله بماذا تامرنا
یعنی ای ولی خدا ما را چه رخصت میفرمائی در جواب فرمود عودا الی مقرکما کما کنتما یعنی بجای و مکان خود برگردید چنانچه
بودید پس شیران رفته همان تکیه شدند چنانچه اول بودند چون مامون خاطر جمع کرد امام علیه السلام را مخاطب ساخته گفت
الحمد لله حق تعالی شر حمید بن مهران از من دور کرد ای فرزند رسول خدا این امر از جد شما بود و الحال [illegible]
که بر مقام خود نشینی امام علیه السلام در جواب فرمود اگر مرا میل آن میبود با شما این مقصد ابرام نمیکردم
خدای تعالی جمیع مخلوقات خود را مطیع و منقاد من ساخته چنانچه این دو شیر [illegible] الا جهال بنی آدم که از [illegible] حسد معتقد نگشتند
و میگویند آنچه میبینی و میشنوی [illegible] حق تعالی مرا امر فرموده که اعتراض بر تو نکنم و در تحت حکم تو باشم چنانچه یوسف علیه السلام بود
با فرعون مصر بعد از این واقعه مامون [illegible] بود تا کرد آنچه کرد و از جمله روایات مشهوره و حکایات منسوبه بآنحضرت است
که صاحب کشف الغمه از تاریخ نیشابوری نقل فرموده که امام رضا علیه السلام در وقتی که متوجه مرو شدند چون به نیشابور رسیدند
[illegible] شهر [illegible] و دو فاضل مجتهد مشهور یکی محمد بن اسلم طوسی و یکی ابو زرعه همراه بآنحضرت رفته گفتند ای امام بن امام ای فرزند
ائمه طاهرین و ای سلاله طیبین و طاهرین بحق آبای طاهرین و اجداد معصومین تو که روی مبارک خود را بما بنمائی و حدیثی از آبای
و اجداد خود از جدت رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کنی تا باعث رحمت ما شود [illegible] نگاه داشت
و در عقب وی آنحضرت در کجاوه بود و چون [illegible] داشت و پرده را برداشت و خلق نیشابور را نظر بطلعت مبارک
افتاد و [illegible] از دست داده بعضی گریبانها چاک زدند و بعضی در خاک غلطیدند و بعضی [illegible] و ناله و افغان

و بزودی حق تعالی فرجی کرامت کند و در کشش بکشند ... پیش از قدم ... فرمایی مردم ... نقل می‌نمایند

تا آفتاب بنصف النهار رسید ... و فضای آنجا ... گردیدند که ای معاشر مسلمین ... گوش کنید ... خدا

ابد رسانید آنگاه ساکت شدند آنحضرت تکلم فرمود حدثنی ابی موسی بن جعفر الکاظم قال حدثنی ابی

جعفر بن محمد الصادق قال حدثنی ابی محمد بن علی الباقر قال حدثنی ابی علی بن الحسین زین العابدین

قال حدثنی ابی الحسین بن علی شهید ارض کربلا قال حدثنی ابی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

شهید ارض الکوفه قال حدثنی اخی و ابن عمی محمد رسول الله صلی الله قال حدثنی جبرئیل علیه السلام

قال سمعت رب العزة سبحانه و تعالی یقول کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی آمن

من عذابی صدق الله سبحانه و صدق جبرئیل علیه السلام و صدق رسول الله و الائمة علیهم السلام

یعنی این کلمه طیبه حصاری است بزرگ که ... حصار من ... و هر که در حصار من درآید ایمن است از عذاب من گویند این حدیث را

یکی از سلاطین سامانیه بآب طلا نوشت و وصیت نمود که با او دفن کنند و بعد از فوتش او را در خواب دیدند

خرم و خوشحال چون پرسیدند گفت خدای تعالی مرا عطا کرد ... بجهة گفتن ... آن کلمه طیبه را و تصدیق ... رسول او

... و تعظیم و احترام ... امام فرموده

بود ... و در بعضی روایات آمده که ... فرمود و لکن بشرطها و شروطها

و انا من شروطها یعنی کلمه طیبه وقتی حصار ... می‌شود که اقرار بامامت ائمه علیهم السلام که یکی از ایشان منم داشته باشد

... آن ... یک شخصی ... ایشان ... کرده ...

کرده بود ... از ضعف ... عاجز شد ... در خواب امام رضا ... را علیه السلام دید ...

... این ... شود ... این دوای او شود ...

... امام علیه السلام ... بخدمت آنحضرت ... احوال خود را عرض نماید و التماس

دوائی ... بگوید ... یابن رسول الله التماس دارم که ... ازبان

شما بشنوم فرمود ... که بعد از ... شفا یافتم ...

... شخص ... و این حکایت را ... بآنحضرت حکایت شود و ابل

... آنحضرت بوده ... امام علیه السلام رسیده ... یابن رسول الله قصیده در مدح شما

گفته ام ... بشنوید و آن قصیده ... بیت ... بآنحضرت خواند ... تحسین فرمود

گفت یعنی

گفت یعنی این معانی ... شد و چون دعبل ... آن قصیده ... ازآنچه کرده بود ... دو بیت بقصیده الحاق

میکنم مضمون آنکه قبر شریف آنحضرت در طوس خواهد بود و شیعیان از زیارت او مشرف خواهند گشت تا وقتی که قائم آل محمد خروج کند

و انتقام از اعدای دین بکشد و هر که در آن غربت زیارت او کند البته روز قیامت با او در درجه او خواهد بود آمرزیده شده از گناهان

... اللهم ارزقنا ولا تحرمنا و چون از خواندن قصیده فارغ شد ... بعضی خانه شد ... صد دینار بجهة ...

که قصیده ... نگفته بودم ... آنحضرت ... امام علیه السلام ...

را ... فرستاده فرمود ... که ... محتاج خواهی شد ... آمده ...

... قم رسید ... التماس نمودند که ... ایشان ... دینار ... قبول کرد ... منزل رفت ...

... و چون ... منزل رفت ...

... شیعیان ... مشغول ... کی ... قصیده را ... بخواند

... این ... التماس ... کرد ... قافله ...

... آن ... شخص ... قافله را ... جمیع اسباب ایشان را ... کرد

... حق ... تا ... رسید ... آن ... کافله ...

... بود ... صد دینار ... هجوم کرده ... از آن ...

... آن حضرت ... محتاج خواهی شد ... کنیزی ... باو داشت ...

... چون ... کنیز ... پریشان ... رسید ... آن ... قم ... گفته بود

... چشم ... از ... شده ... آن ...

... کس ... و این ... علی بن احمد کوفی ... بخراسان

بودم ... فروختن ... رسیدیم

... موسی علیه السلام ... آن حضرت ... شده ... من ... سیاسان ... من ...

پس ... گفت ... مولای ما ... اسلام ... و ... که ... داده بود ...

... آن ... آوردم ... با خود گفتم ... مسئله ...

... سوال ... شنیده ... که امام مفترض الطاعة است پس آن سایل را ... بخانه آنحضرت

شدم ... علی بن احمد کوفی ...

بگر چون کاغذ را گرفته مطالعه نمودم جواب مسایلی بود که من پرسیده بودم و مطابق سخنی که خواستم از محمد بن ابی نصر بزنطی روایت که گفت
در دست علی بن موسی الرضا بودم و حرمت داشتم رخصت رسیدن بخدمت ایشان طلبیدم و با خود قرار دادم که چون بخدمتش مشرف شوم
سه آیه از آیات قرآن را که در معنی آن در مانده بودم و همه چیز آن نشناخته بودم جواب بپرسم و چون رسیدم بوقت رفتن کاغذی که نوشته اندم دیدم
تو بخدمت اشکال است آن موقوف بود تا الآن ساکت ماندم که سخنی بپرسم مجلس اینست در حال در سرا حاجتی بخاطر خود بود
نوشته بود و شک از خاطر من بیرون رفت و دانستم که بخدمت خدا است **و ایضا** از علی بن ابراهیم از پدرش نقل کرده که او گفت در آن
جایی که در راه بخدمت آنحضرت بودم شنیدم که گفت در وقتی که باز مراجعت کوفی رسیدیم خارج تمام در دست چه راه نگاه کن
کوه که گفت با برادر **ومامن تقطع انهارها** یعنی ای کوه اگر قرار کنند پاره پاره خوانده شد و ما معنی کلام او را دانستیم تا آنکه
چون بکوفت و انجا را منزل ساخته بود جعفر بن یحیی بر سر کلی آن الا رفت و حاکم گردانی کوه را کنده چون بعراق رسیده
حکم بشنید پاره پاره شد و معنی آن کلام ما را ظاهر شد **و ایضا** موسی بن مهران نقل میکند که دیدم بخدمت امام علیه السلام
بودم که هر شخصی ازانجا گذشت امام فرمود که آیا می بینی که هر شخص را بر دو سر آن را به اکتال رنده شد و ما پی بر نیابد که چنان شد
و ایضا از ابراهیم بن موسی روایت نموده که روزی از مدینه بکاری بیرون رفته بود و من در خدمتش بودم و در نزدیکی منزل شد
بود گفتم فدای تو شوم عیدی نزدیک است و مرا یک درهم نیست بچیزی از آنچه در دست داشت زمین را کاوید و شمشی از طلا به
در آورد به دست من داد و گفت این را صرف کن و هیچ آنچه دیده کسی نقل مکن و آنحضرت ملک پیرامون از آن شمشه بسیار دیده
میفرمود **انا و هارون کهاتین** و دو انگشت هم چسبانیده یعنی من و او اکشین خواهیم بود و کسی معنی کلام او نفهمید تا
وقتی که در سناباد مدفون میشود و او از اهل بیت بدون افتاده و مرقد مبارک معنی کلام معجز نظامش برهان آن سرمنشئ
بوده اند ظاهر میکردند و **بیع** [illegible] **از آنحضرت علیه السلام** روایت کرده بود امام را چندین علامت و نشانه است باید که
عالم ترین و بهتر از آن بیش خلایق و کناهتر از همه خلق و دلیر ترین خلق و اعبد اهل زمان باشد و زنا زاده نیست کرده تولد کرده
کرده و پاکیزه ازه پیش ببیند از پس بیند و او را سایه نبوده و چشمش بخواب رود و دلش بیدار باشد و چون از مادر جدا
شود بدو زانو آمده انگشت شهادت را بگوید و زره رسول خدا بر قامت او راست آید و محتلم نشود و
بول و غایط او را هیچ مخلوق نه بیند چه زمین او را فرو برد و از او بوی مشک می آید باشد و در خلق اسد مروانی
از مادران مهربان ایشان بود به مردم از مادران مردم اولی باشد و در آنچه مردم را امر میکند و نهی نماید بجا آورده
بود و دعا اش مستجاب باشد اگر گویی را دعا کند بدو نصف شود و سلاح رسول الله از ذوالفقار و غیره نزد
او باشد و صحیفه که نام شیعیان او تا روز قیامت هر که وجود داشته و هر که وجود خواهد داشت در آنجا است

باشد با صحیفه

باشد با صحیفه که نام دشمنان ایشان لعنهم الله در آن ثبت بود و جعفر اکبر و جعفر اصغر و جامعه که طول آن هفتاد گز است مایحتاج خلق تا قیامت در آن نوشته است و نزد او باشد و مصحف فاطمه سلام الله علیها و لوحی از نور از نور
مبین شده باشد که احکام حلال و حرام در آن باشد و بولی نباشد یا همانا از نکاح و خواب و اکل و شرب و خنده و گریه و زوج فرق حایل نباشد و از
الصلت هروی مروی است که امام رضا علیه السلام با هر طایفه بزبان ایشان تکلم مینمود و کنیز قسمت که فصیح تر و دانا تر از ایشان به لغت
ایشان بود و من در آن کنیزم یا بن رسول الله مرا در عجب می اندازد تکلم شما به زبانها و لغتها پس فرمود که ما **یا ابا الصلت** من حجت
خدایم بر خلق و حق تعالی حجتی که بقوی غیب است که را از او فائده است و لغات کرده باشد که بر او نرسیده است آیا ندیدی که امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود **و ابناء الحکمة و فصل الخطاب** یعنی حق تعالی با ما داد حکمت فرموده است حکمت و فصل الخطاب و مراد از
فصل الخطاب معرفت لغات است آنچه دوست و دشمن از فنون علم و انواع حکمت از و روایت نموده اند و کمالاتی که آنحضرت را
اجمال ببرهان و مذهبی واقع شده بود از الزام نموده و برای دست آورده بیش از آنست که آن را احصا توان کرده و این رساله را گنجایش
هزار یکی آن باشد و بسیاری از آن در کتب عیون اخبار الرضا علیه السلام مذکور است اگر کسی توفیق مطالعه آن کتاب یابد به بسیاری
مطلع میشود و در خصایص آنحضرت است که هر سه روز یکبار ختم قرآن مینمود و میفرمود که اگر بخواهم کمتر از سه روز ختم میکنم و اولاد سه شنبه
دوم و پنجشنبه آخر ماه را روزه میداشت و فرمود که این روزها روزه تمام سال برابری میکند و شبها خواب کم میکرد و کلاهی
حق تعالی قیام مینمود و هر کس حاجتی از او طلب کردی رد نکرده و در صدقه پنهان دادن میکوشید و از شب دهن انداخته باشد ازو حضرت کسی نگرده
بشکند یا یا از ساده نموده خنده بیش نبوده و چون سفره اش بکشیده بنابراین جمیع غلامان و چاکران حتی دربانان و سایس
می نشست و در عطر خانه اش در نهایت در شتی و در زیر بود و چون بیرون آمده و جمع زنان خلق را جامعهای نیکو می پوشید
و زینت میکرده و میفرمود بیشتر حسنی پوشیده و میفرمود که سزاوار است مرد را که بوی خوش و انگشت کنیه که هر روز تواند بدو الله
یکی روز در سیان آن که قدرت نداشته باشد در هر جمعه البته باید که بوی خوش از دو قیمت که باید که بکار برد و فضول بسیار از رسول
صلی الله و از امیرالمؤمنین و از جمیع ائمه سابقین علیهم السلام در شان آنحضرت علیه السلام واقع شده بعضی از آن سابقا مذکور شده
و در کشف الغمه از داود رقی روایت نموده که گفت امام موسی علیه السلام گفتم فدای تو شوم دست و مرا کبر شد از آتش دوزخ
برآرد و کیست که بعد از تو رفاهی ما خواهد بود اشاره بفرزند اش اشاره کرد به ابی الحسن علیه السلام و گفت **هذا صاحبکم بعدی**
یعنی امام شما بعد از من اوست **و ایضا از نعیم** قابوسی نقل کرده که گفت در خدمت امام موسی علیه السلام بودم که فرمود من از
شنیدم که گفت که پسرم علی بزرگترین فرزندان منست و برگزیده من است و دوست او را در نزد من پدر او را میدارم و او را جهت نظر
میکند و علم آن دانند و در جفر نظر نکرده است که نبی یا وصی نبی **و ایضا** از حسین بن مختار روایت نموده که گفت که امام
موسی علیه السلام در حبس بود که الواح از ایشان آنحضرت بشیعیان رسید که عهد من بکر اولا دمن و بزرگترین فرزندان من علی است

باید که چنین وچنین کنید وفلانی را فلان چیز بده وفلان را چیزی بده تا بتو رسم وبعد از من چنان کن وچنین کن وایضا از زیاد بن مروان روایت
کرده که گفت بخدمت امام موسی علیه السلام رفتم ودیدم که ابوالحسن یعنی علی علیه السلام در خدمت وی است چون مرا دید فرمود که یا زیاد این
پسر من نوشته او نوشته من است وسخن او سخن من است ورسول او رسول من است وهرچه او بگوید سخن حق تعالی است وقول حق است
وایضا از مخزومی روایت نموده که گفت امام موسی علیه السلام کسی فرستاد وجمعی از شیعیان را که یکی از ایشان من بودم واعتقاد بر ایشان داشت
طلب نمود وفرمود که هیچ میدانید که شما را از برای چه جمع نموده ام گفتیم نمیدانیم گفت طلبیده ام که بدانید وگواه باشید که این پسر من ابوالحسن
علیه السلام وصی من وقائم بامر من وخلیفه من بعد از منست کسی را که نزد من باشد اورا بگیرد وبا هرکه وعده کرده باشم او وفا خواهد
نمود وهرکه البته خواهد مرا ببیند ونتواند او را که دیده مرا دیده است وایضا از داود بن سلیمان روایت نموده که گفت
امام موسی علیه السلام را [illegible] از تو بپرسیم [illegible] فرمود که پسر من ابوالحسن علیه السلام بعد از من
امام ورهنماست وایضا از داود بن زربی نقل کرده که گفت بخدمت امام موسی علیه السلام بردم [illegible] پاره از آنها
در نزد من گذاشت چون سبب آن پرسیدم فرمود که بعد از من صاحب این امر باشد از تو خواهد طلبید [illegible]
[illegible] امام رضا علیه السلام کسی فرستاد [illegible] از من طلبید دانستم که امام واجب الاطاعه آنحضرت است وایضا در
کتاب عیون اخبار الرضا از حسن بن محبوب روایت کرده که گفت [illegible]
امام موسی علیه السلام آمده گفت [illegible] چون [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] در مدینه کتاب [illegible] مقام [illegible] وایضا
بطریق صحیح در کتاب عین الیقین مذکور است واز علی بن عبدالله هاشمی روایت نموده اند که با جمعی کثیر از شیعیان وموالیان در
نزد قبر رسول صلی الله علیه وآله نشسته بودیم که امام موسی علیه السلام آمده دست مبارک امام رضا علیه السلام در دست داشت چون رسید
[illegible] امام وقت [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام گفت [illegible] وایضا در [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] از سلیمان بن حفص مروزی منقول است که گفت بخدمت امام زمان موسی الکاظم علیه السلام
[illegible] که از آنحضرت سؤال کنم که حجت حق تعالی بعد از کیست [illegible] فرمود که یا سلیمان [illegible] پسر من [illegible]
[illegible] بعد از من [illegible] فرزندان [illegible] از شیعیان
[illegible]
[illegible] کشف الغمه [illegible]

آنحضرت [illegible] مقام [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
علیه السلام [illegible] سلام [illegible] ویوم یموت ویوم یبعث حیا یعنی سلام [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] حق تعالی [illegible]
کرد والسلام علی یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا وایضا [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] شکر [illegible]
[illegible]
وایضا فرمود [illegible]
[illegible] وایضا از آنحضرت [illegible] صدیق کل امرء عقله وعدوه جهله
یعنی دوست [illegible] وایضا آنحضرت فرموده [illegible]
[illegible] دوستان [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] روایت کرده [illegible] علیهم السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام
[illegible] یا عبدالله احب فی الله وابغض فی الله
ووال فی الله لاتنال ولایة الله الا بذلک یعنی [illegible]
[illegible] وایضا فرموده که التقصیر
من الذنوب بطریق الحق الحاجة یعنی [illegible]
[illegible] ومن لم یخف الله فی القلیل لم یخفه فی الکثیر یعنی [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]
ولو لم یخوف الله الناس بجنة ونار لکان الواجب علیهم ان یطیعوه لفضله علیهم
واحسانه الیهم یعنی [illegible]
[illegible]

آورده‌اند که یکی از آن اوقات که مأمون را ملکی مقرب بود لشکر آن از حوالی اطراف در شهر آمد و آنچه واجب بود مأمون

آن حضرت را علیه السلام کی نیست که مذکور شد از حکایت سعید مهمان دیکر آنکه چون امام علیه السلام به مرو رسید مأمون مقرر

نمود که هفته‌ای دو روز دوشنبه و پنجشنبه بنشیند و امام را به طرف راست خود بنشاند و در دل فقرا و مساکین رسیده و مراقبه مردم رسید

و مظلوم به هم رسید احوال که داشت آنکه روزی سعید صوفی ... چون نظر مأمون بر او افتاده دید پیش

از ... صوفیانه در بر ... سر ... کفت ای ... منادی که این احسان نیک ... عمل

قبیح منع کرد صوفی در جواب کفت ... اختیار تو حق مرا منع کردی آن کارم با بجا رسید مأمون

کفت کدام حق بوده ترا بر من که منع آن کرده باشم کفت خمس و فی خواهد چنانچه حق تعالی خمس را قسمت کرده و فی

... حصه مقرر داشته ... این ... امام ... کفت چون از حق خود

ممنوع شدم و کارم ... رسید مرتکب این عمل شدم مأمون کفت ... از خدود ... کردی

حق تعالی ... فرموده ... که بر ... کفت ابتدا نمودی ... اول خود

... آن شروع در ... دیگری کن ... اول ... خود ... کن پس ... جاری ساز در ... وقت

مأمون بجانب امام ... شده کفت ... امام فرمود ... پس حق ...

... مأمون ... شده ... صوفی ... کفت ... صوفی کفت تو چون دست ... دنی

... مأمون کفت ... سال ... شده بودم کفت ... امارت ... اهل ...

... و هرکه در شرق و غرب عالم بود ... ما ... مردم ... ترا ...

... اکر ... ترا ... طهارت ... پاکی ...

... چنین ... بر تو لازم است ... حق ...

... که حق تعالی فرموده اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم مردمان را امر بکار ...

و خود فراموش میکنید پس مأمون بجانب امام علیه السلام ... شده کفت ... امام علیه السلام

فرمود ... تمام ... بر تو تمام کرد مأمون اکرچه حکم ... صوفی نمود اما سخن امام

... دل ... کرد ... امام ... او بود ... قرار کرفت ...

از امام آن حرف شنیده فضل بن سهل و بسیاری از اکابر حاضر بودند ... صحیح ...

و از جمله ... که ... امر ... مأمون ... علمای ...

متاعه آن حضرت عاجز ... و ... کاه حقه ... شده ... روزی کفت ای پسر رسول الله

... تو بر من ظاهر شده ... که تو سزاوارتری به خلافت و نیابت حضرت رسول الله صلی الله ... و امام علیه السلام در جواب کفت

... که ... در دنیا امید دارم که از ... دنیا ... نجات یابم و ... توقع نعیم ابدی دارم و ...

در دنیا ... مقام و مرتبه نزد حق تعالی میخواهم مأمون کفت من اراده کرده‌ام که خود را از خلافت عزل کنم و ترا خلیفه سازم

با تو بیعت کنم امام علیه السلام فرمود که این خلافت از آن حق تعالی ... این امر به تو نموده است ... لباسی که

... حق تعالی ... باشد ... از خلافت ... تو ... چون ... مأمون کفت

ای فرزند رسول خدا ... ترا که این امر ... قبول کنی ... قبول این امر نخواهم کرد ...

... این ... نخواهم شد ... امام علیه السلام ... مأمون ... کفت پس اکر قبول خلافت نمیکنی ولی

عهد من باش تا بعد از من خلافت از تو باشد و آن حضرت ... فرمود ... قسمت ... امیرالمؤمنین علیه السلام

... رسول الله صلی الله ... فرمود ... خواهم رفت ... و ملائکه آسمانها و زمینها ...

... هارون الرشید ... مأمون ... کفت ... باشد ...

... تا خلق عالم

... امام علیه السلام فرمود ... دنیا آمده‌ام ...

... دنیا ... مأمون کفت ...

... قبول ولایت عهد ...

... مأمون ... کفت ...

... قبول ولایت عهد ... پس امام علیه السلام فرمود خدای تعالی ...

... قبول ...

...

... ولایت عهد ...

... امیرالمؤمنین علیه السلام ...

... امام علیه السلام ...

... امیرالمؤمنین است ... امام رضا علیه السلام ... فضل بن سهل ... وزارت امر نمود که تا

کنار کرسی نهادند و بر سر آن کرسی نشست و مردم را امر بیعت نموده که یک یک از اکابر و اصاغر بزرگ و کوچک می آمدند و بیعت مینمودند

و بیعت این طریق کردند که دست راست را از انگشت بزرگ که ابهام است ابتدا نموده بر دست راست هر یک همین طریق گذشته تا

انگشت کوچک که خنصر است بآخر بنموده مامون میگفتند بیعت نمودیم با تو یا امیرالمومنین پس بیعت کردند امام را بولایت عهد [illegible]

میکردند بزرگ است و در آخر جوانی از قبیل انصار آمده بر عکس آنچه مردم کرده بودند عمل نموده و انگشت ابهام در بیعت حال امام علیه السلام

تبسمی نمود مامون وجه تبسم پرسید گفت هر که اعمال بیعت نمود بعکس بر فسخ بیعت بود الا این جوان که بعقد بیعت

کرد مامون پرسید که عقد بیعت کدام و فسخ بیعت کدام است فرمود که عقد بیعت از خنصر است تا ابهام و فسخ بیعت از ابهام

تا خنصر پس مامون امر نمود که بار دیگر بیعت کنند و بیعت را اعاده نمودند بطریقی که امام علی علیه السلام فرموده بود و بگفتگو

خلق افتاده و بآن امام میگفتند چگونه مستحق امامت باشد کسی که بیعت کردن را نداند حتی این صحبت در کار بود و هر لحظه

بگوش مامون میرسانیدند تا آنکه حسد داران هر دو یکجا شدند و بزهر دادنش راضی نمودند و اصحاب سیر آورده اند که مامون در

روز ولایت عهد حکم نمود که لباس سیاه را برافکنند و عباسیان دفاتر دنیا از خطاب عاجز بودند و فرمود تا تمام سیاه

لباس سیاه که شعار عباسیان بود از خود دور کردند و لباس سبز پوشیدند و سکه بنام نامی آنحضرت و بر منبرها خطبه باسم سامی

او خواندند و مضمون ولایت عهد را نوشته باطراف مملکت فرستادند و هم در آن اثنا امام علیه السلام بیکی از خواص

خود گفت که لا تشغل قلبك بهذا الامر ولا تستبشر به فانه لا يتم یعنی دل خود را باین امر مشغول ام[illegible]

و باین عمل بسیار خوشحال مباش که صورت تمامی نخواهد یافت چه بر امام علیه السلام ظاهر بود که این امر بثبات

نخواهد انجامید بسر نرسید و مجملی از آن قصه آنکه در روز عیدی مامون را عارضه بود کس فرستاده که التماس نماز که [illegible]

بمصلی رفته نماز عید را بگزار تا فضل تو بر مردم ظاهر شود و مرا معذور دارند و امام علیه السلام جواب فرستاد که از جمله

شروط این بود که این کار را بمن نفرمائی و مرا معذور داری مامون التماس را اعاده نمود امام عذر را مکرر کرد تا مبالغه الحاح

بحد افراط رسید و امام فرمود مرا یقین است که این نماز بفعل نخواهد آمد لیکن چنانچه جد ما را رخصت فرما تا بطریق

که رسول الله صلی الله [illegible] این نماز بیرون میرفت بیرون روم مامون گفت به هر روش که روانی بهر طریق که خواهی بیرون رود

امر نمود که علما و فقرا و صلحا و لشکر و سپاه از خاص و عام بدرگاه حاضر آمده منتظر باشند تا آنحضرت [illegible]

و فوق رایتها کوچه ها و دیوارها را فرو گرفته سواره و پیاده منتظر ایستاده بودند و چون صبح شد آنحضرت غسل کرده لباس سفید

پوشیده خوشبوی بکار برده عمامه سفیدی بر سر بسته از دو طرف علاقه فرو گذاشته کمر در میان و دو کتف مبارک او سر

دیگر رسید بکف عصای در دست [illegible] الابرده پای برهنه ابوالی و خدم همه آن بپا بودند

انقاذ برآمده

از خانه برآمده و بجانب آسمان کرده با آواز بلند تکبیر گفته و هر چند قدم که بر میداشت تکبیر میگفت خلق متابعت مینمودند و گوئیا در و دیوار

و سیوم در خیال مردم چنان افتاد که آسمان و زمین و در و دیوار و سماوات و ناطق و کوه و دشت صدای تکبیر میشنودند و

متابعت مینمایند و چون نظر خلایق بر آنحضرت افتاده سواران خود را از اسبان انداختند نگاه و [illegible] چاقشور و موزه های خود را

پاره پاره کرده و پا برهنه نموده بر او افتادند و از گریه و زاری و ناله [illegible] خلق [illegible] در مردم افتاد و گوئیا آسمان گریان [illegible]

دیگر مامون رسید فضل بن سهل با او گفت که حضرت امام رضا با این حالت بمصلی رسد خلق بجوی [illegible] او شوند که نمی توان

ما از محالات باشد و خوف بر مامون غالب شد که کسان فرستاده که بس شما را تعب فرمودیم و ابرام نمودیم و کلفت

میکشید [illegible] و از کثرت خلق بشکست [illegible] البته [illegible] برگردید پس امام علیه السلام

با پوشش طلیه پوشیده سواره شد و بجانب مراجعت فرمود و بعد از آن مامون سواره شده بمصلی رفت و نماز را ادا کرد و بعضی گویند که از نماز

نماز عید بصورت نیابت بسبب هرج و مرج که در میان مردم بهم رسیده بود [illegible] که خلق را [illegible] روایت که چون خبر ولایت عهد امام

علیه السلام ببغداد رسید عباسیان را خوش نیامده و از مامون برگشته او را خلع نمودند و با ابراهیم بن مهدی بیعت نمودند و بعضی

از ترس فضل بن سهل [illegible] مامون نتوانست رسانید [illegible] امام علیه السلام نزد مامون رفته خبر داد که مردم بغداد هم برآمده اند

بسبب آل ابی طالب ترا از خلافت خلع کرده اند و بعمت بیعت نموده اند و از ترس فضل [illegible] خبر نرسید [illegible] فلان و فلان

بر خروج [illegible] خبر دارند و چون مامون آنها را طلبید و تحقیق نمود که راست بود [illegible] متحیر شد و حضرت امام فرمود

که مردم [illegible] فضل بن سهل را قول [illegible] از خود دور کن تا [illegible] مامون بعد از چند روز [illegible]

[illegible] رو بعراق نهاد [illegible] چون به بغداد رسید [illegible]

و [illegible] صاحب کشف الغمه [illegible] فاضل [illegible] که از محققان عالی مرتبه است [illegible]

[illegible] مامون امام علیه السلام [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت اقدام نموده باشد [illegible] محمد بن جعفر صادق [illegible]

[illegible] مامون [illegible] مجلس بزرگ [illegible]

[illegible] موسی الکاظم [illegible]

خروج کرده و دعوی خلافت نمود [illegible] عباسیان [illegible]

[illegible]

وازنزد علمای عظیم ... کرده باشم چنانچه ... و هجوم کردند ... و آتش آوردند که خانه اش را آتش زنند و مامون چون ملاحظه
پناه آورده و ... آنحضرت ملاحظه شد دیگر بار ... و تقلیل داشته و آنحضرت امام ... ابا ... در کشتن
ملاحظه نمود و ... شود و در ... اکثر علمای شیعه مثل ابن بابویه و شیخ مفید برآنند که مامون آنحضرت را به زهر شهید
مؤید است ... از آنجمله ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا از هرثمة بن ... نقل نموده که او گفت که ابا الصلت هروی
پرسیدم که چون تو در خدمت آنحضرت بودی ... احوال اطلاع داری بگو چگونه دل مامون با آنحضرت اکرام و محبت ...
امام ... گفت مامون اکرام ... آنحضرت ... بجهت آن بود که بر مردم ظاهر سازد که او رغبت ...
خلق ... تا ... در خاطر ... چون دید که او از ولایت ... محبت ... آمد ...
روز بروز زیاده است از اطراف عالم علمای ... آورده که با ... مناظره کنند که ... عاجز آید و منزلت او
علانیت شود ... در میان عوام شهرت یابد ... [illegible]
... علمای اسلام ... مناظره نمودند و ملزم ... [illegible] ... تا چون خلق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... گفت مامون چاره ... [illegible]
امام ... ابا الصلت چنان ... وفات من شده ... [illegible]
علیه السلام ... [illegible]
... خراسان ... مامون گفت ... [illegible]
... آن ... امام رضا علیه السلام روایت نموده ... مردی از
علمای خراسان گفت ... رسول خدا را در خواب دیدم که بمن گفت کیف انتم اذا دفن فی
ارضکم واستحفظتم ودیعتی وغیبت فی ثراکم لحمی یعنی چگونه می باشید شما ... دفن
شود ... شما ... ودیعت
... [illegible]
... شفیعان ... البته ... نجات خواهد
بود ... صلوات الله علیهم ... [illegible]

فی منا

فی منامه فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی یعنی رسول خدا فرمود هر که مرا در خواب ببیند پس البته مرا دیده است بدرستی
که شیطان بصورت من ... نمیتواند ... و همچنین ... بصورت ... اوصیای من نمیتواند شد ... بصورت ... شیعیان
... امام ... شد ... خواب ... جزئیست از هفتاد جزء ... [illegible]
... امام علیه السلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... امام رضا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ابا الصلت هروی مرویست که گفت روزی در خدمت آنحضرت بودم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

من آبی خواهی دید که ... دیدیم آن کار کن آب ... جوشید که قبر پر آب خواهد شد و آن ماهیان بسیار بنظرت خواهند آمد و ...

کوچک ... ریزه ریزه ... در آب ... چون چیزی نماند ماهی بزرگ پیدا خواهد شد که یک یک آنها را فرو خواهد برد و ...

دست بر آب گذار ... کلماتی که تعلیم تو میکنم بگو که آب غایب خواهد شد و از آب اثری باقی نخواهد بود و اینها را در نظر مامون خواهی کرد

و بعد از آن فردا ... چون برآیم اگر سر را پوشیده باشم ... با من حرف نخواهی زد و اگر ... پس ... چون بیرون آیم شد ... باز خود ... او سر ...

در ... خود ... مشغول بود که غلامان مامون طلب آنحضرت ... بر نشست و متوجه شد و چون ... امام ... را دید بر جست و تعظیم نمود و میان ... جا

نشانید ... دو طبق از انار ... آورده ... گفت ... اگر ... این ... انار

... آمد ... شده ... باشد ... اگر ... است باشد ... مامون ... دست ... گفت ... بخور

... بود گفت ... امام علیه السلام ... خورد ... برخاست

و مامون ... گفت ... کجا ... آنحضرت گفت ... یعنی آنجا که مرا فرستادی ... و سر را پوشیده ... از آنجا

بیرون ... تا داخل خانه شد ... امر نمود که در را ببندند و بر فراش خود خوابید و من ... بودم ... خوش ... برو ...

... خوش نخفتم ... گفتم ... در بسته بود ... از کجا داخل شد ... گفت ... بیامد ... دانسته هم

هم ... گفتم ... گفت ... بر تو و جمیع شیعیان ... محمد بن علی ... متوجه شد ... مرا ... نزد ... خود ...

... چون ... به سینه ... بر سینه ... ساخته ... و میان ... با ... امام ...

... از ... سفید تر ... زبان ... چیزی ... خود را ... بسته ...

... ای اباالصلت ... بین ... داخل شو ... و آب ... گفتم ... در این خانه آب ... نیست

... گفت ... چون ... برخاستم ... آوردم ... بیان ... بر ... فرمود ... کسی که ...

... آب ... کفن ... و حنوط ... گفت ... کفن ... و حنوطی ... در آن خانه

... آوردم ... گفت تابوت را بیاور گفتم ... بیاورم ... و تابوت را ...

فرمود که ... این خانه حاضر است ... برو ... آوردم و ... تابوت ... دو رکعت نماز ... و هنوز

فارغ نشده بود که دیدم تابوت از زمین جدا شده ... سقف شکافته شد ... ناپیدا شد گفتم یابن رسول الله ...

مامون خواهد آمد ... طلب ... چه جواب گویم ... فرمود ... عنقریب ... بر ...

... اگر ... در ... باشد ... حق تعالی جمع ... میان روح و جسد ... و بعد از لمحه سقف شکافته

شد و تابوت بجای خود قرار گرفت و امام محمد تقی علیه السلام ... از تابوت بر آورده بر فراش خوابانید ...

ناپیدا شده و کسی ... آنحضرت ... غسل ... و کفن کرده ... گفت ... برخیز ... دیدیم که مامون و

غلامانش ... با ... خانه ... بر ... امام علیه السلام نشست و امر ... تجهیز نمود ... کفن ...

و بعد از آنکه آب ... ای اباالحسن ... چه جای ... در زندگی ... از اصحاب ... گفت شما را

... اینها ... سخن ... طلایی ... شود ...

... اباالصلت ... آن کلامی که تو یاد داده بود ... تعلیم ...

... گفتم ... حبس ... تا آنکه گفتم خدایا ...

... دعا ... مستجاب شده ... محمد بن علی علیه السلام ... حاضر شد گفت

ای اباالصلت ... گفتم ... دست ... بند ... از من ...

... برخیز ... را ... از آنجا بیرون آمدم ...

گفت ... و ... ابن بابویه کتاب

عیون اخبار الرضا علیه السلام ... که آنحضرت ... رسید ...

... خواب ... که ... غسل شود ... که ...

... که ... آن ...

... خانه ... چون ... آن ...

... کسی ... امام ...

... امام ... ای ...

امام ... گفت ... بعد از آنکه ... پیدا شد ...

... قبر ... قبله ...

... زمین ... نماز ...

چون ... آب ... قبر ... ماهی ...

غایب شوند ... قبر ... خاک ...

... گفتم ... آن ... گفتم ... امر ... تو ... و چون ... شد

مامون مرا طلبید که گفت مولای خود را از من سلام برسان و بگو نیز تو نزد ما می آیی یا بیایم و چون آنحضرت مرا دید متوجه شده
آمد و مامون او را در بر گرفت و میان دو چشمش را بوسید و در دست راست خود بر تختش نشاند و ساعتی با او صحبت داشت پس بغلامی
گفت از برای او انار و انگور بیاور و من چون این کلام را شنیدم صبرم نماند آهسته آهسته واپس رفتم و خود را از دیوار انداختم چون
کسی که دیوانه باشد یا دانسته که بر آب باشد قرار نداشتم تا آنکه شنیدم امام بجانب خانه خود آمده و بعد از لحظه کارکنان از اطراف
آن طبیب و جراح میدیدند که ابوالحسن الرضا علیه السلام عارض شده و مردم ... و من ایشان ... سر برهنه و فریاد
و فغان از خانه برخاست چون آمدم دیدم که مامون گریبان چاک کرده و نشسته بمن گفت های مکانی را
پاکیزه ساز که من مولای ترا غسل دهم گفتم مرا خبر داده و آنچه گفته بود گفتم گفت پس تو دانی منتظر بودم تا دیدم خیمه معهود
زده شد چنانچه مامور بودم در پس خیمه قرار گرفتم و آواز تکبیر و تهلیل و تسبیح میشنیدم و صدای ظروف و ریختن آب بگوشم میرسید
و بوهای در کمال خوشی که هرگز بمشام من نخورده بود میخورد و مامون در بلندی نشسته بود مرا آواز داد و همان اعتراض کرد
همان جواب شنید و چون خیمه برداشته شد مولای خود را کفن کرده بر سریر خوابانیده دیدم مامون و حضار آمده نماز کرده
و چون بطرف قبر آمدیم و ظاهر شد که بر کندن آن زمین قادر نیستند من گفتم که بمن فرموده که یک کلنگ بر آن زمین زنم
تا قبر ظاهر شود مامون گفت اگرچه این عجب است از او دور نیست پس کلنگی بر زمین زدم و قبر مهیائی ظاهر شد
امر کرد که تو در قبر شو مولای خود را بگذار گفتم امر فرموده که صبر کنم تا آبی که ظاهر شود فرو نشیند و مردمان منتظر بودند
که آبی پیدا شده تا برابر زمین آمد ماهی ... قد پیدا شده حرکت کرد و آب بزمین فرو رفت و چون نعش را بکنار
قبر رسانیدیم بی آنکه دست کسی بآن برسد خود بخود بیرون رفت و مامون حضار را امر نمود که احثوا التراب بایدیکم
یعنی خاک بریزید تا قبر پر شود من گفتم یا امیر الفاسقین فرموده کسی خاک بریزد و گفت وای بر تو پس قبر را که پر خواهد کرد
گفتم بمن خبر داده که قبر خود بخود پر خواهد شد و مربع چنانچه بود پس مردم خاک بر داشته بودند از دستها انداختند
و بعد از لحظه چنانکه گفته بود شد مردمان با گریه و فغان کرده برگشتند و بعد از آن مامون مرا بخلوت طلبیده
گفت هرچه از مولای خود شنیده بگو گفتم آنچه گفته بود عرض کرده ام گفت بخدا و رسول ترا قسم میدهم که بغیر از آنچه
گفتی هرچه شنیده بگو من گفتم مرا چیزی کرد آنچه بود گفتم ارام نمود که دیگر چیزی پنهانی گفت گفتم بلی خبر از زهر انگور
هم داده بود پس دیدم که رنگش زرد شد و سیاه گشت و غش کرد و در آن حال میگفت ویل للمامون من الله
ویل للمامون من رسوله ویل للمامون من علی بن ابی طالب ویل للمامون من
فاطمه ویل للمامون من الحسن والحسین و یک یک امام میبرد و آخر میگفت هذا والله خسران

المبین

المبین و مکرر این کلام را میگفت و دست بر سر خود میزد و من بر خود ترسیده که بیرون رفتم و نشستم و بعد از مدتی باز طلبید و چون آمدم دیدم
که چون مستان نشسته است مرا دید گفت ای هرثمه والله تو بمن عزیزتری از دنیا بلکه در جمیع زمین و آسمان نزد من از تو عزیزتر نبود
هیچکس اگر بشنوم این کلام را جائی نقل نمودی البته هلاک شوی و در آن حرام بود گفتم اگر از من چیزی در واقع شود خون من بر تو حلال
گفت بخدا از تو این را مخفی نشنوم تا قسم بر کتمان آن نخوری و عهد و پیمان نگیری پس قسم یاد کردم و عهد و پیمان از من گرفت و چون
کردم شنیدم که میگوید یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله آخر آیه یعنی از خدا نمی ترسند و از خلقان
میترسند ... و حال این ... بیکوید دست بر دست میزد ... و بعد از فوت آنحضرت
شعرا مرثیها گفته اند و بعضی از آنها را ابن بابویه در عیون اخبار الرضا نقل کرده و بعد از آن احادیثی که در باب زیارت
آنحضرت از رسول الله و ائمه معصومین علیهم السلام واقع شده بسیاری بیان نموده که یکی از آنها اینست که آنحضرت سلام
علیه فرموده که در خراسان بقعه ایست که محل نزول ملائکه است و تا روز قیامت همیشه فوجی نازل خواهند شد و فوجی بالا خواهند رفت و آن
روضه ایست از ریاض جنت هر که مرا در آنجا زیارت کند چنان باشد که زیارت رسول خدا کرده باشد و ثواب بنویسند برای او
هزار حج و هزار عمره که مقبول درگاه الهی باشد و من و پدران من او را شفیعان باشیم در روز قیامت اللهم ارزقنا
والاخوان المؤمنین زیارته وشفاعته ذکر امام نهم محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی
بن ابی طالب ... کنیتش کنیت جدش امام محمد باقر یعنی ابوجعفر لقب ... جواد و قانع و مرتضی و رضا
و صادق و صابر و فاضل آنحضرت را قرة اعین المؤمنین و غیظ الملحدین نیز میگفته اند و اشهر القابش جواد است
و ... مادرش ام ولد و او را سکینه نوبیه و بعضی مریسیه میگفته اند رنگ مبارکش سفید و قامتش معتدل
بوده و شاعرش ... نقش خاتمش نعم القادر الله معاصرش از جبابره مامون و معتصم محل ولادتش
مدینه رسول الله و ولادتش دهم ماه مبارک رمضان در سال صد و نود و پنج از هجرت عمر شریفش بیست و پنج سال و چند ماه قبر مطهرش
مقابر قریش در بغداد در پشت قبر جدش امام موسی علیه السلام بوده است امامتش هفده سال سبب وفاتش
زهر بود که معتصم بقول واثق عباسی اولادش چهار دو پسر علی نقی و موسی و دو دختر فاطمه و امامه ... بسیار
و کراماتش بسیار از آنجمله قصه عجیب و کرامات غریب که مشتملست بر منقبت کرامت نزد مخالف و موالف مشهور که
چون امام رضا علیه السلام از دنیا رفت و سالی بر آن گذشت و مامون ببغداد آمده در خلافت متمکن شد و امام محمد
علیه السلام نیز از حوادث زمان و تغلب اعدا در مدینه توطن نتوانست نمود با اهل حضرت ببغداد آمده و در آنجا
قرار گرفت اتفاقا روزی مامون بشکار بیرون میرفت و امام محمد جواد ۹ ساله سر کوچه با اطفال بازی میکردند ایستاده

بود مأمون با خدم و حشم رسید اطفال گریزان شدند آنحضرت بر جای خود ماند و اصلا حرکت نکرد و مأمون را چشم بر او افتاد
محبت پدری حرکت کرده گفت ای پسر چرا تو چون دیگران نگریختی امام علیه السلام در جواب گفت راه تنگ نبود که بر تو فراخ
کنم و گناهی نکرده بودم که بترسم و گمان نداشتم که تو بی جرم کسی را ایذا و آزار رسانی مأمون را کلام او خوش آمد گفت چه نام داری
فرمود محمد گفت پسر کیستی فرمود که پسر علی بن موسی الرضا مأمون گریان شده بر او رحمت فرستاد و رفت تمام راه در این
فکر بود چون از شهر بیرون رفت بازی را بهوا انداخت و باز از نظر غایب شده بعد از مدتی برگشت ماهی کوچکی در
منقار داشت مأمون از آن متعجب شد آن روز شکار ترک کرده بجانب شهر معاودت نمود و آن ماهی در دست داشت و متفکر بود
تا چون بجای کودکان رسید باز اطفال متفرق شدند و امام بجای خود ماند مأمون نزدیک آمده گفت بگو که در دست من چیست
آنحضرت بالهام ربانی گفت حق تعالی در میان آسمان و زمین دریایی آفریده ماهیان کوچک از آن دریا بیرون
می آیند و بازهای پادشاهان آنها را صید میکنند و سلاله نبوت آنرا می آزمایند چون مأمون این کلام را از آنحضرت شنید
تعجب نمود نگاهی طولانی از روی تعجب بر او کرده گفت حقا که تو پسر امام رضایی و بدین او خوشوقت شده امام را بجانه
برده در اکرام و انعام او افزوده روز بروز در تعظیم و توقیرش بجد ترقی نمود تا آنکه جمعی عباسیان بر او اجتماع کرده
بعد از مکالمات آمده مأمون را گفتند که ترا بخدا قسم میدهیم که طرز و طریق خلفای راشدین را از دست مده و با آل علی
سلوک بکنی که میان ما و ایشان مصاحبت و موالفت نیست و حق تعالی در ترحم شانه در بر دیگران خشنودی نداده که از ولایت
خود ترا این پسر را ... آنچه تحقیق ... گرفتار کرده بودی و بحال داشته تا آنکه حق آن مهم را کفایت نمود و دین
خاطر از آن غم خلاص شدند زنهار که باز ما را ابتلا نمایی در آن غم ... پسر رضا را بکمال خود نگذاری مأمون در
جواب آن جمع گفت اما آنچه میان من و میان آل علی گذشته قصد ایشان قطع رحم بود بین از آن که حق ایشان مینمودم
من طلب خلافت خلاف مینمودم و بجد با ایشان بکردیم از انصاف مینمودم که آل علی بامر
اولی و انسب و اما من آنچه با امام رضا کردم بجهت آن بود که از آن میان مینمودم که خلافت را بدو واگذارم
رسانیدم او قبول نکرد و ... اینچه شد آنچه بود شد اما محبتی که من با پسر او دارم بجهت
فضل و کمال اوست که با صغر سن ... از همه کس پیشتر است در فضل و زهد و پیش عباسیان گفتند او را این کمالات
علمی از کجا رسیده و با کدام فاضل و دانشمند گفتگو کرده کمال او ظاهر شود اگر خلیفه در اکرام او کوشیده است باید که بگذارد تا ادب و
درس کرده علمی و تقوی بهم رساند بعد از آن امر از خلیفه است مأمون گفت من بکمال او شناساترم از شما و علم ایشان لدنی است
و کسبی نیست و اگر خواهید امتحان کنید تا صدق کلام من ظاهر گردد و ایشان را خوش آمد این رای شدند و گفتند ای امیر

روزی مقرر کند و از علما کسی را اختیار نماید که از علم فقه و شریعت از او سؤال کند مأمون گفت فلان روز مقرر نمودم که اجتماع کنید تا خود از علما
کرا خواهید انتخاب نمائید و آن جمع از نزد مأمون آمده بشعف تمام شروع نمودند که چون نادانی او در خلق ظاهر شود مأمون مهربانی او را
برطرف کند و اگر قضیه بعکس باشد دیگر ایشان را بر خلیفه اعتراضی نباشد و با هم نشسته مدتها رایزنی کرده و از میان علمای عصر یحیی بن
اکثم را که در آنوقت قاضی بغداد بود و سرآمد علمای عصر بود و از علم فقه و حدیث از همه در پیش و اعتبارش از سایر علما بیش انتخاب
نموده با او قرار کردند و در روز موعود جمیع علما و اعیان و اهل حل و عقد را طلبیده مأمون بر تخت حکومت نشسته فرمود که ابوجعفر محمد بن
علی الرضا را طلب کنند و نزدیک بخود جهت او مسندی انداختند چون حاضر شد برخاسته تعظیم نموده بجای خودش نشانیده بعد از آن یحیی
بن اکثم متوجه مأمون شده گفت یا امیر المؤمنین مرا رخصت میدهی که از ابوجعفر سؤالی کنم مأمون گفت این مجلس بجهت
همین منعقد شده هرچه خواهی بپرس پس یحیی بجانب امام متوجه شده گفت رخصت میدهی که مسئله بپرسم امام فرمود سل عما شئت
یعنی از هرچه خواهی سؤال کن گفت چه میگویی در باب کسی که در حالت احرام بسته باشد و صیدی را بکشد کفاره
او چه چیز است امام فرمود که آیا این شخص در بیرون حرم این صید را کشته یا در درون حرم و آیا دانسته این عمل کرده و علم
بحرمتش داشته یا جاهل مسئله بوده است و آیا از عمد این فعل صادر شده است یا خطا کرده است و آیا این شخص آزاد
بوده یا بنده و آیا این شخص کوچک طفل بوده یا بزرگ و بالغ و آیا بار اولش است که بر این عمل اقدام نموده یا بار دیگر هم این کار کرده
و آیا این صید او از جمله مرغان است یا جانور دیگر و آیا صید بزرگ است یا کوچک و آیا این شخص از این عمل نادم و پشیمان بوده یا مصر
و آیا در شب این صید را کشته است یا در روز و آیا احرامی که داشته احرام عمره بوده یا احرام حج پس یحیی بن اکثم [illegible]
او نیاورده رنگش متغیر شد و اثر عجز و انکسار بر او ظاهر گشته هر چند اهل مجلس انتظار کشیدند که دیگر حرفی بگوید نتوانست و مأمون گفت
الحمد لله که ظن من خطا نبود و آیا شما انکار میدارید از این سبب باشد از عقیده خود برگشته باشند متوجه امام شده گفت فدای تو شوم
اگر احتمالات را که رسید یک یک جواب بیان بکنی مستفید شویم پس آنحضرت تفریع نموده یک یک را بیان شافی فرمود
که از آن درجه از ... تحسین بر آمده او نموده گفت احسنت یا ابا الحسن احسن الله الیک یعنی نیکو بیان کردی حق تعالی ترا جزای
خیر دهاد ای امام وقت بعد از آن او گفت چنانچه یحیی بن اکثم از تو سؤال کرده تو نیز از او سؤالی بکنی فرمود که اگر او
رخصت دهد و خرسند باشد امام ... و رضای خلیفه بآن مقرون باشد بپرسم اگر جواب بداند بگویم و یحیی گفت اذن سؤال
[illegible] گفت ذلک الیک جعلت فداك ان عرفت والا استفدت منك یعنی اگر رخصت فدای
تو شوم هرچه جواب آنرا دانم بگویم والا از شما استفاده نمایم فرمود مرا خبر ده از شخصی که بر زنی نگاه کند و نظرش بر او حرام باشد
و چون آفتاب بلند گردد بر او حلال شود و چون وقت زوال شود باز آن زن بر او حرام گردد و چون وقت عصر در آید بر او

حلال شود و در نصف شب بر او حرام گردد و چون صبح طالع شود بر او حلال شود و جه حرمت و حلیت این زن را نیز وجه باشد
وجه تواند بود یحیی بن اکثم لعنه الله سر در گریبان تفکر فرو برده سر بر آورد و گفت والله نمیدانم ای قدرت که من هرچند تفکر این مسئله
را میکنم جواب بعد از آن نمیدانم اگر امام برکت التماس استفاده نماید تا من و حضار بهره مستفید شوند منت عظیم باشد پس
آنحضرت گفت این کنیزان از شخصی است نظر بکنیز در اول روز بر او حرام بود که نکاح کرد چون آفتاب بلند شد کنیز را
خرید از صاحبش و بر او حلال شد و در وقت ظهر اظهار کرد و بموجب زوال آفتاب آزادش کرده بر او حرام گشت چون
عصر درآمد او را بنکاح خود درآورد بر او حلال شد و در وقت مغرب ظهار کرد و بموجب ظهار بر او حرام گشت و در وقت عشا
کفاره ظهار داد و بر او حلال شد و در نصف شب طلاقش داد و بر او حرام شد و در وقت صبح رجوع نمود و بجهة رجوع بر او حلال گشت
پس مامون رو بجانب حضار کرده گفت شما را الحمد لله قسم میدهم که در میان خود کسی گمان دارید که این جواب و این سوال را چنانچه شنیدند
بیان تواند نمود گفتند نی که الحق چنین شخصی گمان نداریم پس گفت وای بر شما ایشان اهل بیت اند که حق تعالی ایشان را
بانچه دیده اید چند از میان شما برگزیده و عطا نموده و کمی سن و سال ایشان را از فضل و کمال که حلیه ایشان است مانع نمیشود ندانسته اید که رسول
خدا اول امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را دعوت کرد و افتتاح دعوت به او نمود و حال آنکه علی در آن وقت ده ساله بود و پیغمبر صلی الله علیه
و آله غیر ایشان علیهم السلام و حسن و حسین را که عمر شریف ایشان از شش سال کمتر بود بیعت نمود و در آنحال که ... بیعت نفرموده
و از هیچ طفل دیگر بیعت نکرد و بموجب آیه کریمه ذریة بعضها من بعض ایشان همه یک حال دارند و در آخرین ایشان حکم اولین
جاریست حضار همه یکبار گفتند صدقت والله یا امیرالمؤمنین یعنی بخدا که راست و درست فرمودی ای امیرالمؤمنین
و چون همه یکجا بیان را دیگر مجال گفتگو نماند خطاب بامام علیه السلام فرموده گفت یا اباجعفر دختر مرا برای قبول نکنی
امر وجهی را خوش نیاید امام علیه السلام بر روش او رفت و چون دید که او ساکت است گفت برخیز و خطبه از برای خود بخوان
پس آنحضرت برخاست که خطبه بخواند مامون گفت جعلت فداک انی رضیتک لنفسی و انا مزوجک ابنتی ام الفضل
پس امام خطبه را این نحو ادا نمود که الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته و
صلی الله علی سید بریته والاصفیاء من عترته اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام
ان اغناهم بالحلال من الحرام فقال سبحانه و تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من
عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم ثم ان محمد بن علی بن
موسی یخطب ام الفضل بنت عبد الله المامون وقد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد علیهم
السلام وهو خمسمائة درهم جیادا فهل زوجته یا امیرالمؤمنین بها علی هذا الصداق المذکور برکت

فلذ زوجتک ام جعفر ام الفضل ابنتی علی الصداق المذکور فهل قبلت النکاح ابوجعفر علیه السلام فرمود قد قبلت
ذلک و رضیت به و فاتحه خوانده و اول خوانهای خوشبوی آوردند و خاص و عام را خوشبوی ساختند و بعد از آن
خوان کشیدند و چون طعام خورده شد امر نمود که مردم متفرق شوند و روز دیگر تهنیت ابوجعفر آیند و روز دیگر خاص و عام
جمع آمده مبارکباد امام گفتند و مامون برآمده نشست و امر نمود که طبقهای نقره را که تمام از گلولهای بود که از مشک و عنبر
ترتیب داده بودند و در میان هر گلوله رقعه تعبیه نموده که در آن رقعه املاک و دکانی نوشته شده بود نثار ابوجعفر
کردند تا هر کرا رقعه بدست افتد صاحب ملکی و مالی شود و این مخصوص خواص بود و بعد از آن بدرهای زر آوردند و بر توده
حجاب و سازنده و خواننده بخشش کردند و بعد از آن عوام الناس را عطایا و خلعتها دادند و کافه خلق بغداد کسی نماند
که از آن فیض محروم مانده باشد و با نصیبی نرسیده و تا مامون در قید حیات بود امام محمد تقی علیه السلام مکرم و معزز بود
و روایت نموده اند که یکبار ام الفضل از مدینه شکایت شوهر به پدر نوشت که کنیزان خاصه دارد و فلان را مستولده کرده است
و این چنین کرده و چنان گفت و مامون در جواب دختر نوشت که من ترا باو نداده بودم که حلالی را بر او حرام کردم
هر چه میکند او داند اگر یکبار دیگر شکوه او میکنی یا مینویسی حکم بعقلت میکنم زنهار که از تو چیزی سر نزند که لایق آنحضرت نبود
و در کتاب کشف الغمه از جمله کرامات و معجزات آنحضرت نقل از علی بن خالد نموده که گفت در سامره شنیدم که مردی را
از شام آورده اند و در زنجیر است که دعوی نبوت کرده است بعد بدیدن او رفتم و دیدم مردیست اکمل عقل و فهیم گفتم
قصه خود را بگو گفت در شام مکانیست که آنجا سر مبارک امام حسین را در آن وقت گذاشته بودند و الحال محل استجابت دعاست
و من در آن مکان مجاور میبودم و بعبادت مشغول بودم شبی در محراب که در آن مکانست بذکر خدا مشغول بودم دیدم که شخصی پیدا شد
بمن گفت برخیز برخاستم و در خدمت او چند قدم راه رفتم خود را در مسجد کوفه دیدم از من پرسید که اینجا را میشناسی گفتم
این مسجد کوفه است و دو رکعت نماز گذارده من نیز موافقت نمودم از آنجا نیز برآمده قدمی چند راه رفتیم خود را در مسجد
دیدیم زیارت کرده و نماز گذارد و من نیز از برکت او بزیارت رسول الله صلی الله علیه مشرف شدم و از آنجا برآمده اندک
راهی رفته خود را در مسجد الحرام دیدیم طواف خانه نمودیم و نماز طواف گذاردیم و چند قدم راه رفته خود را در مکان
خود دیدم از من غایب شد من متحیر بودم و حیرت در این فکر تا آنکه بعد از سالی باز در همان وقت شب پیدا و مرا از دیدنش
خوشوقت شده مرا امر برفاقت نمود و بعینه همانچه سال گذشته از و بفعل آمده بود بظهور رسید و چون مرا بانجام خود
رسانید خواست که غایب شود گفتم بحق خدای که ترا قدرت باین قسم امور داده مرا خبر ده که تو کیستی گفت من محمد
بن علی بن موسی بن جعفرم و من این قصه را بعضی گفتم و این خبر بمحمد بن عبد الملک حاکم شام رسید مرا گرفته در زنجیر

مرا در شام دید و اکنون این جماعت گمان کردند که من دعوی پیغمبری کرده‌ام و بر من تهمت محالی کرده‌اند گرفته‌اند گفتم راضی می‌شوی که من حکایت ترا بحاکم بنویسم و
قصه ترا باو عرض کنم و التماس نمایم که براءت ترا ... کرده‌اند و قصه او چنین و چنین بود و گفت اختیار داری من بجانب آمده رخصت دادم
کردم و قصه او را عرض نمودم و امید داشتم که بکلامی او که قصه را آورده‌اند در پشت رقعه نوشته بود که با او بگو که کسی که او را در یک شب
از شام بکوفه و از کوفه بمدینه و از آنجا بمکه و از آنجا بشام برده است از زندان بیرون آرد چون رقعه را دیدم مرا بر حال او گریه آمد و آن شب
تمام و کردم بالاکلام بروز رسانیدم و صبح بقصد که بروم و او را نصیحتی کنم که صبر نماید و از انتظار فرج ملالی که یاد داده بود مایوس نشود
آن زندان رفتم چون بر در زندان رسیدم دیدم که پاسبانان جمع شده‌اند و خلقی بسیاری گرد آمده و چیرقی [illegible] رسیدم که
چه قصه واقعست گفتند آن مرد شامی که دعوی پیغمبری میکرد دیشب از زندان گم شده زنجیر بجای خود هست و هیچ پاسبانان
کسی خبر نیست که بیرون شده یا بزمین فرو رفته یا بآسمانش برده‌اند علی بن خالد گوید دانستم که او کجا شده و تا آن روز زیدی بودم
از آن اعتقاد برگشتم و بامامت ایشان اقرار کردم و آن قضیه باعث هدایت من شد و بعد از آن بامام رسیدم و [illegible]
دادیم و گفت در همان شب آمده مرا چون برده چنانچه ما هم دیدیم و کسی با او نیستی ایضا در این کتاب از محمد بن علی
هاشمی روایت نموده که گفت چون امام رضا علیه السلام از دنیا رفت چهار هزار درهم من نزد آنحضرت بود و کسی را بر آن
اطلاع نبود امام محمد تقی علیه السلام از پی من فرستاد چون بخدمتش رسیدم فرمود که ترا بر ابو الحسن چهار هزار درهم است
گفتم بلی بعلی را ... در زیر آن پاره طلا بود فرمود که آنرا برداری چون بخانه رفتم حساب نمودم درهمی زیاده و کم نبود
ایضا از علی بن احمد روایت نموده که بعد امام رضا علیه السلام او را دیدم در خاطرم گذشته بود که اگر او را ببینم بقیه
ثلث او نگاه میکنم و او را معرفت بودم هرچند که اکثر شیعیان نمی از من پرسند صفت او نگویم که چون مرا دید فرمود یا علی حق
تعالی در باب انبیا و اصطلاح حجت ... در باب یحیی علیه السلام که فرمود و آتیناه الحکم صبیا یعنی دادیم او را در طفلی
پیغمبری دادیم دانستم که نفس حجت و ایضا داود بن قاسم جعفری روایت نموده که مسائلی چند بمن داده بودند که بکسی هم
و مرا [illegible] نشسته بود و من فکر میکردم که آیا بیکی و فیه دانستم که از کیست و که باید داد و در این اثنا بخدمت آنحضرت رسیدم
فرمود که آن کاغذها را بیار و هر یکی از ایشان دو دو کار از ملالت و غیلان نوشته و سیم را فرمود که سعید و بیدار نشسته
که مغلط نفس از پی الحاش بسی گفتم علی فدای تو شوم چنین است فرمود چون خواهی دادمودا کرد ... گفت که بیچ کسی
را نشان ده که ملان [illegible] از برای من بخرد [illegible] و جز فرمودم [illegible] التماس نمود من
خدمت کردم و در آن راه [illegible] در یکی از من التماس کرده بود که حجت حاصل کن تا من بخدمت آنحضرت رسیدم
مطلبی دارم عرض نمایم من چون بخدمتش رسیدم [illegible] در میان بود و جمعی حاضر بودند و مرا فرصت نشد که التماس تحریر او

نامم و دادا انشای

نمایم و در انشای صحبت نظری را فرستاد که برو فلان شخص را بگو که ایلچی آمده مطلب که مطلبی داری و ایضا همین شخص ذکر نموده که مرا
گل خوردن عادت بود و هیچ چیز رفع آن نمیتوانستم نمود روزی بخدمت رفتم و گفتم دعا کنید که حق تعالی این میل را از من زایل کند جواب نداد
روز دیگر باسلام ... فرمود که حق تعالی آن میل را از تو برد و هیچ چیز نزد من خوشتر از گل خوردن نبود و ایضا در کشف الغمه مذکور است در
کتاب مهج الدعوات مسطور است که حکیمه دختر امام رضا علیه السلام گفت بعد از فوت برادرم [illegible] بنزد زوجه او ام الفضل رفتم و بعد از آنکه
بسیاری برادر گریست و از صفات [illegible] شد گفت ای حکیمه چیزی عجیب ترا خبر دهم گفتم کدام است نشسته باشی گفتم
گفت روزی در خانه نشسته بودم کنیزی خوش صورت [illegible] بدین من آمد چون پرسیدم که تو کیستی گفت من از اولاد عمار
یاسرم زن ابو جعفر محمد بن علی [illegible] و چون رفت حسدی و غیرتی که از [illegible] شد چنان [illegible] که
[illegible] تمام روز را بشب رسانیدم و چون [illegible] از شب رفت گریان و نالان بخدمت پدرم مامون
رفتم و گفتم این چنین و چنین کرده و زنان بر سر من میخواهد و چون حرف میزنم مرا و ترا دشنام میدهد ... ترا دشنام میدهد
مامون در آن حال چنان مست شراب بود که خبر از خود نداشت برخاست شمشیری برداشت و ما دوان بهمراه
رفتند چون ببالین ابو جعفر رسید و او در خواب دید شمشیر کشیده او را پاره پاره کرد و من گفتم و دیدی چنانچه خود کردی
پاره پاره بزاری خود زده در گوشه بخواب رفتم و چون صبح شد یاسر خادم با او گفت امشب عجب چیزی از تو سر زد و [illegible]
بر چه چیز یاسر فعلی که کرد و حرکت آمده چنین و چنین گفت و تو بر سر او رفته او را پاره پاره کردی مامون چندان بر سر و روی
زد که بیهوش شد و یاسر را فرستاد که خبری بیاورد و یاسر گوید چون بخانه آنحضرت آمده دیدم بر کنار آب نشسته مسواک
میکند من سلام کردم جواب شنیدم و خواستم با او حرف زنم بنماز مشغول شد من دوان بخدمت آمده گفتم
بشارت باد ترا که ابو جعفر را هیچ نیست و بنماز مشغول است سجده شکر کرده هزار دینار بمن انعام نمود و گفت هزار
دینار دیگر ابو جعفر بر و سلام من برسان من چون آمدم خواستم که بدن مبارکش را ببینم که اثر آن زخمها دارد یا نه گفتم
یابن رسول الله این پیراهن که در بر داری مرا خلعت [illegible] کفن خود کنم [illegible] پیراهن را برآورده بمن داد و گفت چنین
[illegible] میان ما و او گفتم فدای تو شوم از آن چون [illegible] و شکافت و نگاه بدن مبارکش کردم هیچ
اثری ندیدم نزد مامون رفتم و ماجرا را نقل کردم مامون [illegible] را که شب در دست داشته بود بجهت او فرستاد و مرا حکم
کرد که بار دیگر حرف شکوه [illegible] از آنحضرت [illegible] با تو بشنوم [illegible] و خود بخدمت آنحضرت آمد و او را
در برگرفت و آن حضرت او را نصیحت کرد که ترک شرب خمر کند و در دست او تایب شد و آنحضرت دعایی بار تعلیم
نمود و فرمود که چون شب این دعا بر من بود چیزی از آن زخمها بمن نرسید و در مهج الدعوات مسطور است و تا مامون زنده

بود برکت آن از جمیع بلاها محفوظ ماند و برکت آن دعا چند بن شهر را مفتوح ساخته **و ایضا** در کشف الغمه روایت کرده که شیخ
ابو بکر بن شیخ اسمعیل روایت نموده که کنیزی داشتم و پای و ران او نورش بهم رسید و زمین گیر شده گردیده و علاجش هیچ نفع نبخشید بخدمت
آنحضرت رسیدم و احوالش را عرض کردم دست مبارک بر پای و ران او نورش مالید و دعا کرد بالای [illegible] رفت بود و بعدش بر طرف شد گفتی
هرگز آن درد مبتلا نبود **و ایضا** از محمد بن ابی حمزه روایت نموده است که گفت وجع خاصره بهم رسانیدم و در رد و مرا عاجز کرد و
دوای حیوان و جراح علاج پذیر نبود از آنحضرت التماس دعا کردم فرمود **عافاک الله** و بعد از آن مطلقا اثری از آن
درد ندیدم **و ایضا** از محمد بن میمون روایت کرده که چون حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان بود مرا در مدینه رمدی
بود در کوه از دست آنحضرت دعای نمود التماس کردم که چیزی بیاید ماندگان خود نزد برب و کتابتی بمن داد چون بمدینه رسیدم
ابو جعفر [illegible] نموده بود بخانه آنحضرت رسیدم خادمی او را از گهواره برآورده بخانه آورد کتابت را بستد [illegible] دیدم چشم
من در آن وقت پوشیده بود و چیزی نمیدیدم چون مرا دید گفت یا محمد چشم ترا چه شده گفتم ای پسر رسول الله چشم درد
بود و الحال چنانچه میبینی چیزی نمی بیند فرمود بیا پیش آی و چون پیش رفتم دست مبارک دراز کرده بر هر دو چشم مالید [illegible]
چشم من بهتر از روشنی وقت اول شده دست و پایش بوسیدم و عرض کردم کتابت را که [illegible] داد گرفت و چون گشود
نگاه در آن کرده بعد خواند و مرا رخصت فرمود **و ایضا** از قاسم بن محسن روایت نموده است که گفت در میان مکه و مدینه
اعرابی را در منزل گرسنه دیدم و نانی باو دادم چون رفت او بهم رسید و عمامه مرا برده [illegible]
چون بمدینه آمدم بخدمت آنحضرت رسیدم بمن گفت ای قاسم [illegible] فرمود که ای قاسم عمامه ترا باد برده گفتم بلی یابن رسول الله
اشاره نمود که عمامه قاسم را بیاور بیاورد چون آوردند عمامه من بود پرسیدم که یابن رسول الله این بدست شما چون افتاد گفت
راه [illegible] فرمود که چون در آن منزل باعرابی تصدق نمودی حق تعالی بر تو برگردانید **ان الله لا یضیع اجر المحسنین**
عمامه ترا بتو رد نمود **و ایضا** از اسمعیل بن عباس [illegible] نقل نموده است که گفت روز عیدی بسلام ابوجعفر محمد بن رضا علیهما
السلام رفتم و از تنگی معاش شکوه نمودم گوشه جای نماز خود را برداشته دست مبارک بخاک زد و از آنجا
شمشی طلا برآورده بمن عطا نمود و چون ببازار رفته فروختم شانزده مثقال طلا بود قیمت آن را در ما یحتاج خود
صرف نمودم و از جود و بخشش آنحضرت حکایات و اخبار بسیار است از همین [illegible] اکتفا [illegible]
مدینه را کنیزی میل بهم رسید و [illegible] رغبت آن داشت بخدمت آنحضرت آمده عرض حال نمود روز دیگر شنیده که او را
[illegible] آنحضرت [illegible] و آنان فرمود که بیا با تو سیر [illegible] حوالی دارم بکنیم [illegible]
مشغول شوی [illegible] بیرون رود چون به باغ رسیدند دیدند که [illegible] آورده است [illegible] دیگر آنجه

فرمود که آنحضرت

فرمود [illegible] گفت کریه [illegible] ادرار کرده است علاجی میکند آمده سیده را چون گریه در گلو گره شده بود جواب نتوانست گفت بخانه
برد و آن باغ بود [illegible] سیده دید که در فضای [illegible] و کنیزی خوش لباس و خوش بود در کنجی نشسته سیب [illegible] فرمود که
این کنیز ترا هم است چون درست ملاحظه نمود مضطرب شد [illegible] و دید که جمیع ما یحتاج او از ماکول و مشروب در آنجا مهیا بود
آن سیده را تعجب غالب کرد که آیا بخوابست یا بیداری امام علیه السلام فرمود که این باغ و این کنیز و هر چه در آنست همه تعلق دارد
و در تمام شده بخانه مراجعت نمود و سیده را در آن عیش گذاشت و از فضایل و مکارم آنحضرت است که فرمود که چگونه ضایع ماند کسی که حق تعالی
کفیل ضامن رزق او باشد و چگونه نجات یابد [illegible] بحق تعالی متوسل شود خدا او را دوست میگرداند و
هر که عمل کند [illegible] پیش از آنکه [illegible] کار خیر داشتن پیش از آنکه [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] مشهور است که خلیفه [illegible] مال بسیار [illegible] و چون [illegible]
علما فتوی خواست [illegible] مال بسیار چند است و آنچه در اطلاق اسم [illegible] نگفت بلکه میگفتند در کتابت
این را نوشته ام و چون از آنحضرت پرسیدند فرمود اگر قصد [illegible] کرده هشتاد و [illegible] قصد درهم کرده
هشتاد درهم و چون دلیل پرسیدند فرمود بجهت آنکه حق تعالی رسول خود صلی الله [illegible] خطاب نموده میگوید لقد نصرکم الله
فی مواطن کثیرة یعنی [illegible] هشتاد و زیاده [illegible]
شمرده [illegible] کشف الغمه [illegible] علی بن ابراهیم نقل نموده است که
[illegible] روایت کرده که [illegible] آنحضرت [illegible]
سایل [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] خلافت و امامت آنحضرت واقع شده [illegible] شیعیان ایشان
[illegible] کشف الغمه [illegible] بن یحیی روایت نموده که بخدمت
امام ابی الحسن علیه السلام رفته گفتم یابن رسول الله [illegible] از شما سؤال میکردم از [illegible] جانشین [illegible]
بمن فرزندی خواهد داد تا آنکه حق تعالی چشم ما را به ابو جعفر روشنی داد [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible] فرمود [illegible] ابی جعفر [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] سال [illegible]
آنحضرت [illegible] مروی است که گفت از امام رضا علیه السلام
شنیدم [illegible]

ما از آن اهل بیتیم که میراث میبرد کوچک از بزرگ او تفاوتی در میان نیست و ایضا از ابی جعفر بن نظر(؟) روایت است که گفت بجاشی(؟) از من پرسید
که امام کیست بعد از امام تو و من چون از آن حضرت چیزی نشنیده بودم جواب ندادم و گفتم تا از وی چیزی نشنوم نمیگویم و بخدمتش آمده بحال
مکاتبش را عرض نمودم فرمود که امام بعد از من پسرمست بعد از آن گفت هر کسی جرأت کند که بگوید پسر من و او در آن وقت پیدا نشده بود
در آن وقت امام محمد تقی هنوز تولد نکرده بود و بعد از چند سال متولد شد و ایضا از ابی صنعانی مرویست که گفت نزد امام رضا ع
بودم که ابوجعفر علیه السلام را آوردند و طفل بود چون او را دید فرمود که این مولودیست که شگونش برای شیعیان ما از
او عظیم‌تر و برکت‌دارتر نیست که از وی خواهد رسید و ایضا از احمد بن ابی محمود مرویست که گفت در خدمت امام ضامن ع
ایستاده بودم جمعی از شیعیان سؤال نمودند که اگر نعوذ بالله حادثه روی نماید از که سؤال کنیم شیعیان ترکیب(؟) و آنحضرت فرمود
به پسرم محمد ... که از آنها کوچکتر بود ... شد که او صغیر السن است آنحضرت در جواب گفت بحق(؟)
عیسی را پیغمبری داد و در سن کمتر از آنکه ابوجعفر است و او صاحب شریعت و دین جانشین است و ایضا از علی بن جعفر بن
محمد که عم حضرت امام رضا بود مرویست که در خدمت آنحضرت بودم و پسرش امام محمد تقی حاضر و سخن بجائی رسید که من حجت(؟)
است ابوجعفر را گرفته و بوسیدم و گفتم من شهادت میدهم که تو امام مفترض الطاعه و بعد از من امام و سؤال حضرت امام
علیه السلام گریست و گفت ای عم از پدرم شنیدم که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم بابی ابن خیرة الاماء النوبیة الطیبة
یکون من ولده الطرید الشرید الموتور بابیه وجده صاحب الغیبة فیقال مات او هلک و
ای سلک یعنی پدرم فدای کسی باد که فرزند بهترین کنیزان ... است ... یعنی کسی که جانب ...
از پی ... و ... موتور بوده اند یعنی کشته شده اند و خون خود را نگرفته اند و صاحب الامر است علیه السلام مراد از وی
و حضرت امیر المؤمنین حسین است علیه السلام تعلق عالم در غیبت صاحب الامر ... که آیا مرگ او را در یافت یا آیا بکدام
ابی و آیا کجا رفت که کسی را از وی خبر نیست و من گفتم راست فرمودی و فدای تو شوم چنین است و من از آنحضرت
شنیده ام و احادیث در این باب بسیار است و مخالف و موالف همین قدر اکتفا نموده و آنحضرت در سالی ده صد و
رحلتش از هجرت بحکم کی از آن ... بغداد آمده زهر چشیده شد در ... ستم محرم ... در روز
سه شنبه ... ذی الحجه ... اللهم ارزقنا و اخوانی المؤمنین زیارة علیه السلام ذکر امام
علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ... مادرش ... رضی الله عنها القابش ... و ... متوکل و ... و متقی و ... و نقیه ... و ... مشهورترین
القابش ... هادی ... متوکل ... و ... بود و چون لقب خلیفه معاصرش متوکل بود از آن

نسخ فرموده

نسخ فرموده که ... ابو الحسن و چون پسر دوم ابو الحسن که امیر المؤمنین و امام رضا علیهما السلام است ابو الحسن ثالث و نقش
نگینش ... الله ربی عصمتی من خلقه شاعرش ... و ... ما ... حسن
عثمان بن سعید معاصرش ... المستعین و المعتز و المتوکل و المستنصر ... تولدش در مدینه در ماه رجب سنه مائتین و اربع
عشر ... و چهل و یکسال مدت امامتش ... سال ... ایام حکومت واثق عباسی و چهارده سال
... در حکومت متوکل ... و در ... المستنصر ... ماه ... متوکل و مستعین ... خلافت المعتز
متوکل و ... زهری ... معتز ... از ... بر ... مشهور است و رتبه
معروف ... او امام ... و ... امام بعد از امام محمد تقی
امام ... واجب ... آنحضرت ... کمال و فضل ... امامت و نص رسول الله ص
و ... سابق ... او ... علیه السلام ... اسمعیل بن مهران روایت
نموده ... ابوجعفر محمد بن علی جواد ... معتصم عباسی ... مدینه طلب نمود و در وقت بیرون
رفتن ... جعلت فداک ... بر تو ... شیعیان ...
گفت ... گریان شد ... الامر من بعدی الی
ابنی علی یعنی امر امامت بعد از من تعلق به پسرم علی علیه السلام دارد و ایضا در آن ... از ... روایت
گفت ... ابوجعفر علیه السلام ... احمد بن محمد بن عیسی
اشعری ... امام محمد تقی ... امام علی علیه السلام ... پیغام ...
... بعد از من تعلق به پسرم علی ... دارد ...
... و ... پیغام ... چون رسول ...
... بعد ...
... لا تخبروا ... آن ... حفظ ...
آن ... پیغام ...
... کاغذ ...
... از دنیا رفت ...
... امامت ...

تو آدم گشایش نمود تو فرستادی باشد و شنیدم و من سوار شده بخانه او رفتم گفت او و سایر فرزندان مشرف شدم و دیدم که در آن میان یکی شمع
که روایت علی بن محمد نوفلی است که از اتفاقات حسنه اتفاق افتاد دو کس که من کاغذها با ایشان سپرده بودم حاضر بودند گفتم امروز وقت
یافتن آن مهمات چون است ایشان در مضمون مطلع شده حجتی گفتند اگر این امر کیفیت دیگر باشد تحریک میشود که این رسالها
شنیده باشند بیکبارگی شک انداختند بر سرعت گفتم دیگر قدرت که این در شنیدن پیغام تحریک بوده و آن احمد بن محمد اشعری است
کس فرستاده او را طلب نمود اول در ادای شهادت توقف کرد گفتم بیا تا تو مباهله کنیم چون نجیب شدم گفت راست میگوید و چنانکه شنیده
و گذشته بود نقل کرد و گفت ما ازین بود تا با بیا بد کتمان شهادت نشاید کرد و آن جمیع انجم جدا شد تا نسبت بامام علی نقی علیه السلام
نکرده و مناقب آنحضرت علی نقی علیه السلام اگر چه بیش از آنست که احصای آن توان کرد و معجزات دیگرش علیه السلام پیش ازین مرقوم است
که در حیز بیان آید و لیکن بتیمنی از آنچه در فصل محمد در کشف الغمه مذکور است درین اوراق میشود از آنجمله در کتاب مذکور
مسطور است که آنحضرت روزی از شهر سر من رای بیرون آمد که در یکی از دهات که آنجا داشت برود اعرابی سر راه او را دیده سلام کرد
و گفت مردی ام از اعراب کوفه و بمحبت جد تو علی بن ابی طالب تمسک جسته ام و والای شما دارم و بدین مقروض و مدیون
قرض بسیار و معیشت اندکی شما ندیم خادم و بجز شما احدی را ندارم آنحضرت اعرابی را دلداری داده بکسی سپرد که او را بجا
باشد و روز دیگر پیش طلب فرمود و ادای دین میشود بشرطی که از قول من تخلف ننمائی و آنچه بگویم بشنوی اعرابی گفت بلی سرم بجا
دارم که تخلف قول و فعل شما کاری کنم و آنحضرت بخط خود با او داده باو چیزی نوشت که قرض اعرابی بود که ادا از من طلبت میکنی
چون مسلمان و بر کریم و حضور هر که حاضر باشد این کاغذ را بر او او را بدینجهت طلب کن و چون خواهد در دستی و عطائی بمکس
باشد تنفعل اگر کمتر ازین کلی در نشاید در آنچه گفتم تقصیر نکنی تا ادای دین تو بشود و چون متوکل مراجعت نمود و مردم بدین آنحضرت
آمده اعرابی آمده طلب حق خود نمود و چون امام علیه السلام بدولت میخود اعرابی فرمود در حضور مردم بشنیدن جگرها کیفیتی که حاضر بودند اعرابی
را تسلی داده و وعده نمودند بسکن گرانند معامل روز اعرابی بخلیفه رسید و حال که کیفیت اینست از دیدم بحجت امام علیه السلام بمیر شد و چون
ملاقات شد اعرابی را طلب فرمود این مبلغ را صاحب شو هر چه از قرض خانه در احتیاج اهل و عیال صرف کن و باقی را معذور دار
اعرابی گفت خدا یا تو شوم من شلبی بلکه بربع این نخواسته بودم و قضای حاجت من میشد فرمود بطالع تو اینقدر پیدا شده و مراد این
طلبی نیست نگه نداشت که این ترا او نبود و ما را از تو شرمنده نگرده **ایضا** در کتاب اخبار اسماعیلی روایت نموده که در زمان
که آن امام در مدینه بود گذشتن پسرم فرمود که او را فرزندی میرسی گفتم بلی فرمود که از او چه خبر داری گفتم زنده و سلامت فرمود که مردم
میگویند او فوت شده گفتم من قریب العهد از او و فرمود که از مصیر متوکل چه خبر داری گفتم او را دیدم بهترین حالی از زمان گذاشته ام
فرمود که بیست روز در اینجا او را کشتند که حکم او درست و امروز او را امروز ... سکوت کرده فرمود که خواست خدمت

ابن ابی مهران ملک و اتفاق مرد ابن زیات در بکار بود و گفتم علاوه است و امروز هر او را مروتی نمود که بر سکوت نمود و بود کشته شده و
جعفر را بخلافت نشاندند گفتم فدای تو شوم اینها کی شده است فرمود که بعد از بیرون آمدن تو شش روز بعد از چند روز ناگه قاصدان
مصر آمدند چنانچه آنحضرت خبر داده بود بی تفاوتی خبر دادند **وایضا** در آن دو کتاب مسطور است که متوکل را دملی برآمد و مشرف بر موت
شد کسی قدرت نداشت که نشتر زدن بفرماید بآن زخم مادرش نذر کرد که اگر پسرم ازین مرض شفا یابد مال بسیاری بخدمت امام علی نقی بفرستم
و در وقتی که جراحان و طبیبان در حاضر و متحیر بودند فتح بن خاقان که انیس و جلیس و وزیر و مشیر بود گفت اگر از ابو الحسن بپرسیم که او باشد
گرفت و او را علاجی دوائی بهم رسد رخصت داده کس فرستادند عرض نمودند آنحضرت فرمودند که **خذوا کسب الغنم و دیفوه بماء الورد و ضعوه علی الخراج فانه نافع باذن الله انشاء الله** یعنی پشکل گوسفند در گلاب نرم کرده بر دمل گذارید
که انشاء الله نافعست چون فرستاده آمد و آنحرف را گفت حضار بر شروع در خنده و استهزا کردند باز فتح بن خاقان گفت
امتحان نموده اگر نفع نکند مضرتی نخواهد کرد تجربه را چه مانعست و من امیدوارم که نفع تام کند او را حاضر کرده بر دمل گذاشتند
و در وقت فی الفور تسکین یافت و متوکل بخواب رفت و بعد از لحظه دملش گشوده شد و جمیع ما فیه رفع شده از مرض خلاص
شد بشارت بمادرش بردند خوشوقت شده مبلغ ده هزار دینار در کیسه کرده مهر نموده بخدمت آنحضرت فرستاده و چون متوکل
چاق شده و چندی بر آن گذشت دشمنان اهل بیت و حاسدان آنزمان شماتت نموده که ابو الحسن مال بسیار و سلاح بسیار بهم رسانیده و فکر
خروج دارد و متوکل را باور نمود سعید حاجب را امر نمود که شب بیخبر بخانه آنحضرت رود و هر مال و سلاحی که یابد بخدمت آورد
و در نصف شب سعید با جمعی بسر خانه امام رفته نردبانی گذاشته بر بام خانه برآمد که از راه بام بخانه آمده بفرموده علانیه و چون تاریک
بود راه گم کرده متحیر بود که آنحضرت او را آواز داد و گفت ای سعید صبر کن تا چراغ بیارند و فی الحال شمعی فرستاد سعید از بام بزیر
آمد آنحضرت را دید که جبه از صوف پوشیده و جبهه بر قبله نشسته و عبادات الهی مشغول است آنحضرت او را گفت درین حجره بگرد
تفتیش و تجسس نمود در آنجا یار سعید تفحص نمود در طاقچه کیسه دید مهر او متوکل در طاقچه دیگر کیسه یافت آن هم سر بمهر برداشته بیرون
آمد و چون جای دیگر چیزی نبود که بیند فرمود مصلی را بین سعید مصلی را برداشت در زیر آن شمشیر غلافی دید او را نیز گرفته بخدمت
متوکل برد چون مهر مادرش را دید مادر را طلبید و آنوجه را پرسید گفت در وقت بیماری تو نذر کرده بودم که اگر خدای تعالی
ترا شفا دهد از مال خود این قدر بجهت او بفرستم و چون خدا ترا شفا داد فرستادم و چون کیسه دیگر را گشودند چهارصد دینار بود
پس متوکل امر نمود که بدره دیگر با آنها ضم نموده شمشیر بخدمت امام برند و عذر بخواهند سعید بخدمت رفته عذر خواست گفت
از بی رخصت آمدن بخانه شما شرمنده ام لیکن چون مامور بودم معذورم و حضرت امام در جواب گفت **وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون** چنانچه بردن آنحضرت از مدینه طیبه بالقارات و غضب علی الله رضی عنه من مکاتب یاران

وتفاق ساختگان مدینه شد که بمتوکل عرضها نوشته‌اند اگرچه بظاهر مکتوب در کمال تعظیم و توقیر و نهایت اشتیاق و آرزومندی که بملازمت
بخدمت امام علیه السلام نوشته باشد نوشت و آنحضرت را علیه السلام بسامره طلب داشت آن مکتوب چنان عبارات و استعارات
در کشف الغمه مسطور است ولیکن چون ابنا و مقصد او دانست آنحضرت بود و چون شنیده که بسامره نزدیک شده بجانب کرد
که امروز در اول شهر فرو نشود که مرا اطلاق خانه رو داده آورده و مرا نتوانند دید و علامات امر نمود که در خان الصعالیک که سرایی بود از بدترین
و زبونترین سراهای شهر در آنجا فرود آوردند و چون امام علیه السلام در آنجا نزول اجلال فرمود صالح بن سعید که یکی از موالیان
و محبان بود بملازمت آنحضرت شتافت و او را در آنجا دیدم گریه بر من غالب شد گفتم این طاغیه همیشه در مقام اطفای نور
شما اند و در هر باب تقصیر را نمود رعایتی نشود حتی آنکه ترا در چنین سرایی فرود آورده اند فرمود که ای پسر سعید تو هنوز ما را چنین بی
شناسی داشته‌ای لطف قبله کرده بدست مبارکش دیدم که باغهای سبز و خرم و نهرهای روان و حورها و غلمان صفت بهشت
شنیده بودم موفور با او در آنقسم جایی نشسته دیدم متعجب شدم فرمود ما هرجا باشیم اینجا باشیم اینجا و مقام ما باشد خاطر
جمع دار که ما در خان الصعالیک نیستیم و روز دیگر در خانه که بصحت حیات در آنجا بود خانه داشتم که از میراث بمن مانده
بود و اراده فروختن آن داشتم بآنحضرت نوشتم که بجهة ضرورت اراده فروختن خانه‌های بغداد دارم التماس دارم که
مرا منع و دیه میسر شود ملتفت بجواب نشده و سر آن بر من مخفی بود چون ببغداد رسیدم خانه‌ها سوخته بود سر آن فهمیدم
وایضا از ایوب بن نوح روایت نموده که بآنحضرت نوشتم که زنم حمل دارد دعا بجای نما که حق تعالی
بمن پسری کرامت نماید در جواب نوشت که پسرت را محمد نام کن خدای تعالی پسر داد و محمد نامش کردم
وایضا از یحیی بن زکریا نقل نموده که همین التماس از آنحضرت نمودم در جواب نوشت که رب ابنة خیر
من ابن یعنی بسا دختری که بهتر از پسر باشد بعد از آنکه وضع حمل شد دختری بود چنانچه فرموده بود و به از بسیاری از پسران خیر
بود وایضا از ایوب بن نوح روایت که گفت قاضی بغداد عداوت او در آزار بودم بآنحضرت نوشتم
که از این اذیت بمن میرسد و چاره نمیدانم و بجناب پناه می آرم از دشمنی او در جواب نوشت که دو ماه دیگر از شر
او رهایی خواهی یافت و چون شصت روز تمام شد خط عزلش آمد از شر او ایمن شدم وایضا از محمد بن ریان بن
صلت نقل نموده که گفت بآنحضرت نوشتم که فلانی با من در مقام عداوت است دیگری در حق او اندیشه‌ام از آن منع
فرمود که محتاج آن نخواهی شد و در همان روزها آن دشمن ببدترین حالی مرد و مرا از کید خود و مکر من خلاص
کرد وایضا از محمد بن علی بجال روایت که گفت پدرم را امر فی و مرا دردپای عارض شد بآنحضرت نوشتم
که مرا دردپای بهم رسیده و از خدمت تا محروم مانده التماس دعایی دارم که دردپا از من زایل شود که از خدمت محروم

باشم و از خوف پدر فراموش کردم در جواب نوشت که حق تعالی پدرت و ترا شفا داد ما که نام گرفت بدرد بوده بودم شفا یافتم
شد بود و آنحضرت ابتدا بنام او کرده و از علی بن مهزیار روایت نموده که گفت غلام صقلابی بخدمت آنحضرت فرستادم که جواب
آنحضرت عرض نماید غلام برگشته متعجب بود که آنحضرت این هرچه گفت شنید که امام بزبان صقلابی تکلم نمود بنحوی که هیچ
صقلابی نتواند حرف زدن و ابو جعفر هاشمی روایت نموده که در مدینه بودم روزی آنحضرت آنجا یکی گفت ترکی سوار ایستاده
بود چون نزدیک رسید بترکی گفت آن ترک فرود از اسب آمد و خاک سم اسبش را بوسید از من پرسید که این پیغمبرست گفتم
نه بلکه از اولاد پیغمبرست تا چه گفت او را من وقت طفولیت بین در ترکستان مرا در ترکی نامی خوانده بود غیر از من دادی
دیگری آن حرف را نشنیده مرا بآن نام خواند وایضا مؤالف و مخالف نقل نموده اند صفهانی بود عبدالرحمن و از شیعیان
و محبان آنحضرت روزی جمعی از اهل صفهان با او گفت سبب تشیع ترا ندانم گفت امری که مشاهده که متوکل پیر فرموده بود
و روزی بر در خانه متوکل حاضر بودم که امر بحاضر ساختن علی بن محمد الرضا نمود از کسی پرسیدم که این شخص کیست گفت
علوی که رافضیان امامش میدانند و هرکه حاضر بود جزم نموده که آنحضرت را بجهة کشتن طلب داشته‌اند من میبودم که او را ببینم
دیدم که بر اسبی سوار آمد و مردم صف کشیده بودند و کوچه داده در جنب در ایستادیم راه که آنحضرت را دیدم
از دل اسب بر نشیب امت و نگاه بهیچ طرفی نکرده و بجز و همین محبت او در دل من افتاد و در دل خود میگفتم خدایا شر
متوکل را از او دفع کنی و هرچند نزدیک‌تر میشد محبتش در دل من زیاد میشد و در باطن بخدا مینالیدم و دعای او میطلبیدم
چون بمن برابر شد بمن کرده گفت استجاب الله دعاک وطول عمرک وکثر مالک وولدک یعنی حق
حق تعالی دعای ترا اجابت رسانید عمرت دراز باد و مال و فرزندت بسیار مرا از آن رعب لرزه افتاد و خود را در میان اقرانم
و چون از من پرسیدند که ترا چه شد پنهان داشتم آنحضرت را بخواهد و در کرم از خانه متوکل برگشت من چنانچه بشارت داد بی‌نیازترین خلق صفهان
بودم چون برگشتم حق تعالی ابوابی چند که مرا علم و امیدی آن نبود ما را بست من آورد و تحقیق که امروز در خانه من هزار
هزار درهم هست بغیر از آنکه در بیرون دارم و ده فرزند دارم به رسید دعوم از اینها دیگری گذشت و من امامت او را
کشیده‌ام بجهة معجزی که از وی دیدم و آن دعا در حق من مستجاب شد وایضا از هبة بن ابی منصور موصلی روایت
نموده‌اند که گفت او دیار ربیعه نصرانی بود یوسف بن یعقوب نام و او را با پدرم آشنایی بود روزی در خانه ما نزول کرد
پرسیده نقل نموده که از من متوکل چیزی طلبید و مرا بسامره طلب نمود و چون امید نجات بریده بودم و احوال علی بن محمد الرضا
شنیده صد دینار نذر آنحضرت کردم و چون بسیرم گفتم گفت مرو شد که چیزی ترا نجات دهد همین نذر خواهد بود
چون بسامره رسیدم با خود گفتم که کسی را از آمدن تو خبر نشده است بهتر آنست که بنذر خود وفا کنم لیکن بسامره راندیده

بودم و اکنون شناسایی خواستم بر چارپایی خود سوار شدم و بدر رسیدم که ناگاه از خانه او کسی بیرون آمد [illegible] جعفر بن طاهر
بود و طالب [illegible] چارپا را واگذاشتم که هر طرف خواهد برود و متحیر و حیران [illegible] مرا کجا میبرد تا آنکه بدر خانه رسید
بایستاد هرچند زجرش کردم قدم از قدم برنداشت [illegible] پرسیدم که این خانه کیست گفت خانه علی بن محمد رضا
بود گفتم الله اکبر این علامت و لحظه توقف کرده بودم که خادمی برآمد گفت یوسف بن یعقوب تویی گفتم بلی گفت فرود آی
و در این دهلیز بنشین گفتم الله اکبر این نشانه دیگر که نام مرا و نام پدر مرا [illegible] و حال آنکه در این شهر مرا کسی نمیشناسد [illegible]
خادم برآمد گفت صد دیناری که در آستین داری [illegible] گفتم الله اکبر این علامت سیم [illegible]
[illegible] امام علیه السلام تنها نشسته است چون مرا دید فرمود خاطر جمع [illegible] گفتم بلی [illegible] گفتم دیگر
احتیاج دلیلی نمانده است [illegible] تو مسلمان نخواهی شد [illegible] و لیکن پسرت مسلمان [illegible]
و از شیعیان ما خواهد بود ای یوسف [illegible] که دوستی ما نفع [illegible] از شر متوکل
[illegible] متوکل رفتم [illegible] از خلاص شدم [illegible] پسرش [illegible] شیعه از اکثر شیعیان
در اعتقاد [illegible] نصرانی بود [illegible] اسلام نصیب شد و ایضا
از معجزات آنحضرت که دوست و دشمن بر آن متفق اند حکایت شعبده باز است [illegible] شعبده را
نیکو میدانست و چون متوکل [illegible] علی بن محمد [illegible]
[illegible] علی بن محمد نشست [illegible] چون
سفره حاضر شد امام علیه السلام [illegible] آنحضرت دست مبارک [illegible] نان
دراز نمود [illegible] ساحر نان [illegible] امام علیه السلام تغافل نموده [illegible]
کرد و اهل سفره خندیدند حضرت امام علیه السلام متوجه صورت شیری که در پرده بود شده فرمود [illegible] ای شیر بگیر این [illegible]
و آن شیر مجسم [illegible] امام علیه السلام [illegible]
شد امام علیه السلام [illegible] متوکل گفت التماس دارم [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت و ایضا مشهور [illegible] است که متوکل [illegible] خوش الحان [illegible]

در انجا [illegible] هر کدام [illegible] شنیدن [illegible]
حضرت آن [illegible] آنحضرت از انجا بیرون [illegible]
[illegible] و ایضا از اخبار [illegible] و السلام [illegible]
[illegible]
الابصار وهو يدرك الابصار [illegible]
[illegible] امام [illegible] چون از مجلس [illegible] آنحضرت
[illegible] این کار
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] و ایضا در کشف الغمه [illegible] متوکل [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] متوکل [illegible] آسمان [illegible]
[illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible] متوکل [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] و ایضا [illegible] کشف الغمه [illegible]
[illegible] ابو العباس [illegible]
[illegible] متوکل [illegible] و سلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

ابوهاشم شد و او را تکلیف نشستن کرد ملاحظه در حق او چنین و چنین میگوید من این زندیق فلان و فلان را بکشم غلام را دوست می‌دارد
و هرچند فتح او را تسکین میداد و ملتفت این نسبت نمیکرد و او افترات زیاده میکرد و معلوم کرد که بعضی از اجلاف فرزند ابیطالب اند و چون حاضر شد گفت
تحیر او را کشید و منتظر باشید که این شخص را طلب کرده‌ام چون داخل شود پاره پاره کنید و بکشید و رخصتیم ام او را بسوختن خواهم
نمود و نفرش را ازان ابوالحسن هادی علیه السلام بود چه مفتریان در حق او افترای چند کرده بودند در اینکه امام علیه السلام داخل
شد از بیم و نیابتش مطلقا اثری ازو ظاهر نبود و بمجرد دیدنش حرکت میکرد و متوکل چون آنحضرت را دید از جای برخاست و استقبالش
نمود و دستش بوسید و بعد ازان در برش گرفته و سر و میان دو چشمش را بوسید و دستش را گرفت و میگفت ای سیدی یا ابن رسول الله
یا خیر خلق الله یا ابن عمی یا مولای یا ابا الحسن و آنحضرت میفرمود که اعیذک بالله ازین گفت ای مولای ای مولای چرا درین وقت
چرا تصدیع کشیده و چرا آمده فرمود که رسول تو مرا طلبید و فرمود که کذب این الفاظ دروغ گفته است آن ملعون
بحفظ جمیع یا سیدی هرگاه که خوش کنی و هرگاه که خواهی برگردی پس زیاده کرد که یا فتح یا عبیدالله یا مستنصر مشیعوا سیدکم
و مولاکم و همچنین امر نمود که مشایعت سیدی من کنید و چون در خدمتش روانه شدند و در انوقت که امام علیه السلام
از اهل خانه شدند جمیع شمشیرداران خزر دیدیم که چون چشمشان بآنحضرت افتاد همه بسجده افتادند و چون امام را روانه نمود
ابنا را طلبید و آنچه گفت خلاف امر من نموده‌اند بلی ترسیدیم که از آنها هم سجده نمودیم گفتند که از هیبت او نبود که او را شمشیر
کشیده می‌آمدند و الله که در دست شمشیر زیاده بود و هیچ کدام بر ما بسیار غلبه یافت و بودیم آنچه کردیم و چون فتح ازین بیعت
برگشت و در وی او گفت بگفت این طرز مراتب حق تعالی نمیداند و الله که حجت او ظاهر شده است و ما معتقد
نگشتیم از محمد بن حسین اشتر علوی مرویست که گفت بر در خانه متوکل بودم که ابوالحسن علیه السلام آمد و هرکس حاضر
بود از طالبین و عباسیان و لشکریان چون او را دیدند از اسبان بزیر آمدند و پیاده شدند تا آنحضرت اهل خانه
متوکل شد و رفت بعد ازان هم گفتند که آنحضرت را این زمان است چرا از برای این فرد پیاده شویم او از واقع شد و ما هم
تبع مینمودیم که چون این بار بیاید کسی از ما بحال خود باشند و ابوجعفر ازهم حاضر بود گفت الحمد لله و ازین او خواهیم شد که
محال است که چون آنحضرت برگشت برخاست اول کسی که پیاده شد کسی بود و چون نزدیکی رسید تماما
پیاده شدند گفت که ما اختیار نکردیم بلکه نفس خود بنمودیم و ایضا محمد بن فرج روایت نموده که آنحضرت بمن نوشته بود که
حاجتی داشتم ابتدا ایستاده بودم شکل شده نوشتم در زیر مصلی نهادم که بخط مبارک جواب نوشته و انرا نوشته بودم
و من بکرده حاجات مسایل مشکله نوشته‌ام و بعد از ساعتی که از زیر مصلی بیرون آوردم جواب شافی کافی بر آن نوشته بوده
و ایضا در کتاب مصطفا از ابا هاشم جعفری روایت نموده که گفت در خدمت آنحضرت بودم و حرف از زبان

اهل هند میگذشت این کلمه ازان زبان حرف نزد چون در پیش او ازان زبان گاه بودم سنگ ریزه افتاده بود برداشته در دهان
مبارک انداخت و مکید باز انگشت بمن داد که در دهن بگیر بگرفتم قسم که از نزد او بیرون نرفته بودم که بهفتاد و سه زبان
تکلم میتوانستم نمود که یکی از آنها زبان هندی بود و نیز فلان ابوهاشم روایت نموده که در خدمت آنحضرت بودم یعنی چون
شهر پرشم میرفت و یکی از طالبیون در میان در حاجی خود بنشسته اختیار نمود و بران قرار گرفته این در گفتگوی بود که آنحضرت
بنزدش برخاسته گذشت دست مبارک دراز کرده و درشتی ازان رنگ بود ندیدم گفت این را بگیر بخرج کن
اماکن که چون ارم دیدم که آن ریگ بود آتشی ازرفت زرگران و طلا بیم کرده بیش گفت بهر خوبی این خوبی طلا ندیده‌ام
این را ازکجا آورده گفتم این ذخیره ایست قدیم الایام بمن مانده و نیز ابوهاشم روایت نموده که یکی از اولاد حلفا اولیه
را جمع کثیر را طلبیده بود و مردم که در مجلس بود اجلال و تعظیم آنحضرت را بجا می آورد الاجوای که بعضی میگفت ازبعث میخندید امام
علیه السلام فرموده که ای جوان آیا گریه از چنین عاقلت از این بیا این خنده میکنی و غفلت که بعد سه روز دیگر پیش خدمت و در
گذشت و قبل پیشانی اتفاقش او بهتر از تخفیف مرگ فرو و اجوان بیمار شد پس فرو او دنیا را وداع نموده چنانچه رفت و یکی از اهل
سامره را دیده بود و در آنجا نیز هر که بود بتعظیم و تکریم و توقیر و تواضع آنحضرت سلوک میکرد الا شخصی جعفر نام که عبث میگفت
و مزاح مینمود و در حضرت امام نگاه میکرد امام علیه السلام در مجلس فرمود که جعفر ازین طعام نخواهی خورد و در انجلس
که پیش او منقل شد و چون سفره حاضر کرده مردم دست دراز کردند یکی گفت بعد از این جعفر چه شد بر جعفر دست شسته بود
او بطعام دراز نکرده که غلامش گرید پس رسید که گفت مادرت را در باب که از بام افتاده و در کار مردن است جعفر
دوان دوان رفت و ازان طعام نچشید و همان ابوهاشم جعفری روایت نموده که بعد از امام رضا و امام محمد تقی جمیع
را در صحبت آنحضرت بودم چون در بغداد خانه داشتم و شوق خدمتش غالب شد روزی التماس نمودم که مرا مرکبی در سامره
و در کشتی نمیتوانم رفت ورفتن پیاده آمدن ندارم دو اهرابی بخت کمر ازو بخدمت رسانید و از بغداد تا سامره بر
ورشکست و ابوبی که در دوم مرغ تن وقت ترا باز نمیخواند و گفت یا ابا هاشم و در تو بی‌درد رنگ یعنی خدای تعالی
تراوی ابا هاشم و اسب را از رفت و ده بعد ازان بسیار و تمام بوده که در بغداد نماز صبح کرده‌ام و چاشت بخدمت
آنحضرت رسیده بعد از وی ظهر باز سوار شده‌ام و نماز شام را در بغداد کرده‌ام و از برکت آن و جای مرا از سواری
که نفی یافتم را ماذکی بود و بیاد بودم و درین سلک مروی است که متوکل مرا اشاره نموده که در محفل عام از امام علی نقی چیزان
سوالتمام که شاید او از جواب عاجز آید و اعتقاد مردم در باب او نقصان یابد و سوزی که عامی و عام را باز داده و هر کس
بجای خود قرار گرفت من نیز در خدمت آنحضرت رفتم و گفتم مرا مسئله ایست اگر سوال کنم دادند که من نام وی فرزند مهر خود اجی

گفتم چرا حق تعالی معجزه موسی علیه السلام عصا و ید بیضا و عیسی علیه السلام احیای اموات و ابرای اکمه و ابرص و محمد
را صلی الله علیه و آله فصاحت و بلاغت فرمود گفت در اهل عصر موسی علیه السلام سحر بود عصا و ید بیضا را معجزه او کرد تا سحرهای ایشان را
باطل کند و معجزه او کرد که در وسع ایشان نبود و حجت بر ایشان تمام کرداند و عیسی علیه السلام چون در زمان او طب و شناختن گیاه
و دانستن مرضها و علاج آن شایع بود معجزه کرد که علما و اطبای ایشان نیابی کنند و بدان نادر نباشند و حجت بر آنها تمام کرد و در
روزگار محمد صلی الله علیه و آله چون عادت قوم بر شعر و خطب و کلام فصیح و قول بلیغ بود و از معجزه آنحضرت نمود که بر قصص و اخبار
متقدمین و شرح احوال ماضین و حکم و مواعظ و انواع سخن مشتمل بود آنچه اگر جمع شوند و سعی کنند که مثل یک سوره
از او را مثل او نتوانند آورد نتوانستند و از جمله حجت بر قوم تمام ثابت شد و [illegible] یحیی بن اکثم رسیده و
بمتوکل گفت عجیب از تو که رفعت او را [illegible] کرده [illegible] ظاهر تر ساختی چکرده ای این مکتبه را با
مسایل [illegible] شعر و نحو [illegible] اگر جواب نتواند [illegible] اگر کس بشنود و چون شتر در گل ماند متوکل
این مرده خوشوقت شد [illegible] کاغذی نوشته متوکل حرض نمود و آن کاغذ
را یحیی بن محمد برای آنحضرت داد [illegible] و حضور
علما و اکابر [illegible] چون نوشته را بنظر آنحضرت آورد [illegible] جواب [illegible] گفت من از جواب
این مسایل عاجزم پس آن حضرت کاغذ [illegible] و هر یک را بیان کافی شافی در پشت کاغذ نوشته
چون متوکل [illegible] سوال جواب
[illegible] آنحضرت سلام الله علیه [illegible] ماه رجب سنه اربع و
خمسین و مایتین در خانه خود مدفون شد و بعضی [illegible] مقدر و مقرر بود که هر یک
[illegible] شهادت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم ارزقنا زیارته
وشفاعته وللاخوانی المؤمنین آمین یا رب العالمین ذکر امام یازدهم حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی
بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام نسب شریفش از جانب جد و [illegible]
[illegible] مادرش سوسن نام و بعضی [illegible] کنیتش ابو محمد و [illegible] القابش [illegible] عسکری و سراج
ابو محمد [illegible] علیهم [illegible]

[illegible] من له مقالید السموات والارض معاصرش از عباسیان معتز و مهتدی و معتمد و بابش عثمان بن سعید
[illegible] ولادتش مدینه طیبه تاریخ ولادتش هشتم ربیع الآخر اثنین و ثلاثین و مایتین از هجرت [illegible]
در سر من رای تاریخ آن روز جمعه [illegible] و مدفن مبارکش خانه والد ماجدش [illegible] مدفون بود
در پهلوی پدر علیه السلام [illegible] خلافتش شش سال [illegible] از دنیا [illegible]
[illegible] علی النقی [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حق تعالی [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] امامت [illegible] صفات کمال [illegible] آنحضرت علیه السلام از علم و زهد و کمال عقل و عصمت
و شجاعت و کرم [illegible] اشارت [illegible]
[illegible] ابا الحسن علی بن محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] وایضا از علی بن [illegible] ابا الحسن [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو محمد علیه السلام [illegible] آنحضرت ابو محمد علیه السلام [illegible]
[illegible] وایضا [illegible] از علی بن [illegible]
[illegible] ابو الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] علیه السلام وایضا در آن کتاب [illegible] گفت ابو الحسن
علیه السلام [illegible] آل محمد [illegible] اعلم [illegible]
[illegible] سوال [illegible]
[illegible] وایضا [illegible] روایت کرده
[illegible] ابو الحسن علیه السلام [illegible] سوال [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] ابو محمد [illegible] حق تعالی [illegible]

فائق

و نو بر کند از کمر خواهد و بعبارت دیگر از مراتب این آیت از قرآن مجید که در حق او نازل شده بود که ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر
منها او مثلها و بعبارت دیگر گفته است که کسی را نقل و ضبط که باشد او را بجهت دیگر احتیاج نیست و ایضا از
علی بن عمر عطار روایت نموده که او گفت بخدمت امام رسیدم و پیش ای خود امام علی نقی علیه السلام رفتم پسرش ابو جعفر نیز بود و
حاضر بود و من گمان کردم که بگذارد قائم مقام اوست گفتم فدای تو شوم خاصه ترا [illegible] از فرزندان تو که است فرمود که تا خبر
و سزاوار تر بجهت [illegible] تا کسی شما را آن امر کنم و بعد از [illegible] بخدمت آنحضرت علیه السلام رفتم پس مرا گفت
بعد از شما متعلق بکیست در جواب من نوشت که این امر متعلق بزرگترین فرزندان من است و ابو محمد علیه السلام از یحیی
و دیگران بزرگتر بود و ایضا در کشف الغمه و غیره از ابو هاشم جعفری روایت نموده اند که گفت در زمان یحیی پسر امام علی نقی
علیه السلام او زیارت نمودم بخدمت آنحضرت رفتم چون نظرم بر ابو محمد افتاد در خاطرم گذشت که قصه یحیی و ابو محمد علیه السلام در وقت
بعینه مثل قصه امام موسی کاظم علیه السلام و اسماعیل پسران امام جعفر صادق است که بعضی اسمعیل را امام میدانستند و حق تعالی
اسمعیل را پیش از امام جعفر صادق علیه السلام متوفی ساخت تا امامت امام موسی تعلق گیرد در این فکر بودم که امام
علیه السلام بمن التفات نموده فرمودند بلی ای ابو هاشم خدای تعالی در حق ابو محمد بعد از برادرش یحیی ظاهر ساخت چیزی که کسی اعلم
آن نبود در حق امام موسی علیه السلام بعد از کشتن اسمعیل ظاهر ساخته بود این امر چنانست که در خاطر تو میگذرد و اگر چه
بعضی مکرا از خوش نیاید ابو جعفر محمد علیه السلام بعد از من امام است و امامت نزد اوست هر طلبی که متعلق آن محتاج
باشند و اسباب و علامات امامت با اوست ابو هاشم گوید من آنحضرت را دعا کردم و امام خود را شناختم و نصوص
در امامت آنحضرت بسیار است و در کشف الغمه و غیره مذکور است همین قدر درین رساله اکتفا کرده و از معجزات و خوارق
آنحضرت نیز اگرچه بسیار [illegible] بعضی اشاره نموده [illegible] در کشف الغمه و فصول مهمه و مناقب مسطور است که حسن بن
ظریف گفت تب ربع داشتم در خاطرم [illegible] که عرضه داشتی بخدمت آنحضرت کنم و دعایی در باب [illegible] دیگر
نیز در خاطرم میگذشت که [illegible] قائم آل محمد ظهور کند بچه چیز حکم خواهد کرد و چون مشغول بنوشتن شدم این
مسئله را نوشتم [illegible] فراموش کردم جواب نوشت که امام علیه السلام در وقت ظهور حکمش موافق حکم داود خواهد
بود و از کسی گواه نخواهد طلبید و تو میخواستی از تب ربع هم سوال کنی فراموش کردی در کاغذی بنویس یا نار کونی بردا و سلاما
علی ابراهیم و بر سر خود بیاویز نوشتم و آویختم و تب از من دور شد و بسیاری از اخیار که این تب گرفتار میشدند نفع
یافتند و ایضا در کتب مذکوره و خرایج و غیره مذکور است که محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر گفته است که
پریشانی ما بغایت رسیده بود گفتم که کرم و سخاوت ابو محمد علیه السلام مشهور است که بخدمت او برویم شاید [illegible] این بود

کرمانیز

سا بانیه از کرم و انعام و چیزی داده شود و [illegible] و در راه پدرم گفت سخت محتاجم اگر آنحضرت پانصد درهم بدهد که
دویست درهم [illegible] و دویست درهم [illegible] و صد درهم هم از جهت احتیاج اهل و عیال کنم
چون پدرم این را گفت من نیز در خاطرم خود گفتم کاش بمن نیز سیصد درهم بدهد که صد درهم الاغی بخرم و صد درهم را نفقه کنم و صد را
[illegible] پدرم [illegible] چون بدر خانه رسیدیم غلامی بر آمد گفت علی بن ابراهیم و پسرش در آیند چون
بملازمت مشرف شدیم پدرم [illegible] گفت [illegible] شغلی [illegible] سوالات [illegible]
نشسته بر آمدم چون بدر خانه رسیدیم غلامی آمد کیسه بدست پدرم داد و گفت پانصد درهم است دویست از برای [illegible] و دویست
طعام و صد دیگر [illegible] و کیسه بمن داد و گفت سیصد درهم است صد بهای الاغ و صد نفقه و صد [illegible]
[illegible]
[illegible] و ایضا جعفر روایت کرده اند که اسمعیل بن محمد بن علی بن [illegible]
گفت [illegible] بودم [illegible] حسن بن علی علیه السلام [illegible] سلام کردم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] آن [illegible]
دروغ [illegible] ای غلام آن صد دینار [illegible] تسلیم کن [illegible]
آنحضرت [illegible] آن [illegible] محتاج شدم [illegible]
هر چند [illegible] چون [illegible] آن [illegible]
ایضا از علی بن زید بن علی بن حسین روایت نموده اند که گفت اسبی داشتم و چندان خاطرم با او متعلق بود که [illegible]
او [illegible] روزی [illegible] آنحضرت [illegible] آن اسب [illegible] گفت [illegible]
چون بخانه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] کلام آنحضرت معلوم شد [illegible]
[illegible] چون بملازمت مشرف شدم [illegible] امروز [illegible]
اسب [illegible] و ایضا [illegible] مخالف
[illegible] و در کشف الغمه و فصول مهمه از احمد بن [illegible] روایت نموده اند که گفت [illegible]
وقت [illegible]
[illegible]

زنند و نی تمیمی را گفت آن کر این بر پشتش نشانه کنه هیچ سایسی و مشتری و ذوی توقی و صاحب قدرتی نماند که این اراده نکرده باشد
و ذکر سوار شدن و با او دست بیاد نداده محترشده نشده باشد تا روزی ندیمی او را گفت ابن مجتبی گرتها امام حسن بن علی را خلافت
عجیب کار او در شغلهای که این استر را رام کنه و سوار شود و نکشته شود و از انها او را طلب نمایی تا سوار شود و از زخم استر رها
و مستعین را خوش آمد او را فرستاده و هر کوید چون آنحضرت آمد استر را طلبید من همراه بودم استر را بصحن خانه کشیدند
دستیچه حسن بن علی علیه السلام شد ملکت مجلس ماند که این استر را امام تواند کرد یا این نماند ای ابو محمد توقع دارم که تو لجام بر سر او کنی
آنحضرت اشاره بسیدم کرد که استر مستعین گفت هر کس خود را آزموده اند تو خود این کار کن امام علیه السلام طلیسان را بر زمین
نهاد چون دست بیشانی استر رسانید سر و پیش افکند حرکت نمود و لجام بر سرش زده خواست که بنشیند باز مستعین گفت
میخواهم که زین بر پشتش نهی و امام علیه السلام ابا از اشاره بسیدم نمود مستعین دیگر باره ابرام کرد تو خود مرکب این کار باید شد آنحضرت
ابا دیگر پیش آمده دست بر کفل استر نهاده آن حضرات ی که کجا او صدای بیتی کما استر را دیدم عرق کرده از قامی اعضایش آب
روان شد و امام چون زین بر پشتش نهاده خواست که بنشیند گفت الحال سوار باید شد و سوار شده و در صحن خانه آن جوان
بارام و آهستگی راه رفت که بهتر از آن نباشد و با مستعین گفت بچه چون آمد بر جای خود قرار گرفت مستعین گفت چون
استر بیت بان خوبی است رسیده آنحضرت گفت بهتر از این نباشد و سواری شما مقرر داشتم و امام علیه السلام بسیدم اشاره نمود
که سر آن استر را بجانب آنحضرت بردیم و آنجا هیچ غلامی و نفری در لجام کردن و زین نهادن مضایقه نکرد و درپای ظاهر
نمود و ایضا در کتب تذکرهٔ یقین مسطور است که چون معتمد عباسی بخلافت نشست و حق برآمد و دشمنان اهل بیت
و منافقان عصر افترا آکرده دوزخیان کشته و آنها علاوه صد و تنی بحیلی شد معتمد امام حسن بن علی علیه السلام نمود
آنحضرت را بزندان برد و فیض آسمان از زمین منقطع شد و قحط و غلا در سامره مهر سید و معتمد امر فرمود که مردمان
باستسقا بیرون روند و سه روز متوالی خلق بنماز استسقا رفته و اثری از آن بر باران ظهور نیافت و العیاذ بالله جا
ثلیق نصاری و رهبانان باستسقا رفته و در میان ایشان راهبی بود چون او دست بجانب آسمان دراز کرد
ابر پیدا شد و شروع بباران شد و روز دیگر هم بصحرا رفته تا دستها بدعا برآوردند ابر پیدا شده و آغاز باریدن
نمود و تزلزل در خلق بهر سید بعضی از مسلمانان بشک افتادند و بعضی بدین نصاری راغب شده و در حجلید رسید
بلکه رسیدنی که کار بر مردم طعن و خلق زندگی میشود تا ویرا لا علاج صلاح این دید که حاکم خود او امر بسیاست و زندان
بود تعلق داشت طلبیده گفت برو و در حال ابو محمد حسن بن علی را علیه السلام از حبس برآورده بنزد من آر چون آنحضرت
حاضر شده گفت ادرک امت جدک محمد قبل ان یهلکوا یعنی در باب استغاثه امت جد راه یابش الی آخره

اهل اسلام

اهل اسلام باستسقا چون رفته و اثری بر نمازو دعا ایشان مترتب نشد و نصاری دیر روز رفتند و تا دست بدعا برآوردند باران
اگر سیم روز بیرون شده دیر اود دست رفته بود معدوم و تزلزل افتاده دعا کنه آنحضرت فرمود تم محوز کرد فردا بیرون مردم تنها بخاطر باران
پیرم و بعضی از خویشان رفتش که در سیم روز نصاری یاد روز دیگر حکم شد که کسی در شهر نماند همه خلق باستسقا بیرون رفتند و امام علیه السلام
اسباب خود و ... حاضر شده و فرمود که رهبانان شروع در دعا نمایند چون رهبانان دستها بدعا برداشتند ابر از طرف ابر پیدا شد
و امام علیه السلام بکسی اشاره نمود که بر آن راهبی که رشته داشت و در میان انگشتان او جسمی بیرون آورد آن شخص رفته بارچه استخوانی از میان
انگشتان راهب برآورده و امام علیه السلام فرمود که از ابر ... چه سبب مقارن آن ابر از هم پاشیده و تا جائیکه بجا ابرا
امر بنماز و دعا کرده دعا و زاری کرده و ابری پیدا شده و خلق در تعجب افتادند خلیفه پرسید که این چه حکم سر بود امام علیه السلام
فرمود که این استخوان پیغمبری است هرگاه استخوان پیغمبری ظاهر و مکشوف کرده البته باید که باران ببارد کیرد و این راهب ... بر
قبر پیغمبری افتاده بود و استخوان پیغمبر را برداشته و هر بار که آنرا ظاهر میکرده باران میشده و اگر خواهید امتحان کنید چون شخواهد
برآورده و در زیر دست گرفته باز بهم رسید پس امام علیه السلام بطریق خود نماز کرده و از حق تعالی باران خواسته و از برکت
آنحضرت فیض باران متواتر شده و قحط ابدا فی حال گشت و [illegible] پس امام بطریق خود نماز کرده و از حق تعالی
از خاطرها زایل شد و معتمد آنحضرت را عذر خواهی نموده در مقام اعزاز و احترام امام علیه السلام شد و ایضا از ابو جعفر
هاشمی روایت نموده اند که روزی بخدمت آنحضرت رفتم و در راه با خود قرار داده بودم که از او نگینی طلب کنم و تیمنا و تبرکا
انرا انگشتری کرده میپوشیده باشم چون بخدمتش رسیدم بصحبت مشغول شدم نگین را فراموش کردم و در وقت رخصت
شدن انگشتری از دست مبارک برآورده بمن داد و فرمود تو نگین میخواستی انگشتری شود دادم که نقره و مزد زرگر فایده
تو باشد بپوش که بر تو مبارک باد و ایضا از همان ابو هاشم نقلست که روزی در خدمت امام علیه السلام بودم که گشته مردی
از یمن آمده رخصت سلام میخواست چون رخصت یافت درآمد مرد بلندی بس کشیده موی دیدم چیم طرفی طویل سلام بآنحضرت
کرد و ولایت و جواب شنید مرا در خاطر گذشت کاشکی میدانستم این شخص کیست و علی با حوالش میدانستم پس امام تو
من شد فرمود که من تر احوال او شناسانده ام این فرزند زاده حبابه والبیه است که سنگی داشت و آبای من بر حال
مهر نهاده بودم و نیز آن سنگ را همراه آورده که مهر کند و اشاره بوی نمود که آن سنگ را بیاور و آورد سنگ را از بغل برآورده
بدست آنحضرت داد و طرفی از آن سنگ هموار بود او نیز مهر خود را در آن جا زده و من گرفته نقش نگین را خواندم و اقال
کوئی در نظر من است پس آن مرد برخاست و گفت رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت ذریة بعضها
من بعض اشهد ان حقک لواجب الوجوب حق امیر المومنین والائمة من بعده علیهم السلام

والیك انتهت الامامة ولا علة اجل في جهلك واسمه آنکه صبیح بن صلت بن سمعان بن ام خادم بود که
احوالش سابقا مذکور شده و ایضا در کتب دیگر مسطور است و در کتاب دلائل نیز از قطب الدین راوندی روایت نموده که
احمد بن محمد بن جعفر بن شریف جرجانی نقل نموده که سالی بحج رفتم در روم جرجان اموال بسیار بمن سپرده بودند که در سامره به امام
علیه السلام رسانم چون بخدمتش رسیدم فرمود که بیاور آن اموال که همراه آوردی گفتم چنان باشد پس نقل از حسین و زنوه نجیبه بانت بیار که خادم
من بسیار پس گفتم شیعه تو در جرجان سلام رسانیده اند و چون بحج رفتی کجا مراجعت خواهی نمود فرمود تا نود و نه روز
دیگر بجای خود خواهی رسید و روز جمعه داخل شهر خواهی شد بعد از گذشتن سه روز از ماه ربیع الآخر اول جرجان و گو که شیعیان باشند
وسایل و حوایجی که داشته باشند مهیا نمایند و در آخر همان روز در خانه تو مرا خواهند دید و سلامت برو که حق تعالی ترا
امید است که بجرجان برسانند و شریف پسر ترا حق سبحانه پسری خواهد داد او را صلت نام کنید که از دوستان ما خواهد بود
پس گفت ای پسر رسول الله ابراهیم بن اسمعیل از شیعیان شما است و او هر سال آنچه هزار درهم در دوستان شما میرسانند و
محتاج بودند است فرمود که حق تعالی او را آمرزیده و فرزندی او کرامت کرد بگو پسر خود را احمد نام کنید پس من از خدمتش
مرخص شده بمکه رفتم و در آخر همان روز که فرموده بود بجرجان رسیدم و نوید آمدن امام علیه السلام دادم و در خانه من جمع شدند
و هر کس حاجتی و مسئلتی داشت مهیا ساختند آن شد و در آخر همان روز رسیده و اشرف دیدار نموده و یک یک بار سنش
مشرف شده و فرمود که من وعده کرده بودم با جعفر بن شریف که در آخر این روز با شما هم تا ز کنم نماز ظهر و عصر را در سامره
کرده آمدم حاجتی و مسئله که دارید بطلبید و بگویید اول النضر بن جابر گفت ای پسر رسول الله پسرم جابر را چشم پوشیده و
التماس دعا میکنم که داشته چون نظر بسوی او انداخت تا از برای او دعا کرد و روانه شد و از نصیر خادم روایت نموده که
میدیدم و می شنیدم مکرر که آنحضرت با غلامان ترکی و رومی و هندی و سقلابی بزبان ایشان حرف میزد روزی
در خاطرم گذشت که او در مدینه تولد نموده تا چه زمان بود با کسی حرف نزده و کسی او را ندیده چون با هر یک بزبان
ایشان حرف میزند پس رو بمن کرده گفت حق تعالی حجت خود را ساخت بر خلقان و او را معرفت هر چیز و علم
هر لغتی میدهد اگر این نباشد فرقی میان حجت و غیر او نخواهد بود و ازین تعجب مکن و در کشف الغمه از احمد بن عبیدالله
بن خاقان روایت نموده که گفت ندیدم در سامره از عباسیان و علویان و غیر ایشان چون حسن بن محمد بن علی بن رضا
در فضل و علم و زهد و عبادت و قبول خاطر دوست و دشمن و عزت و احترام نزد خاص و عام روزی بر سر پدرم ایستاده
بودم که دربانان خبر رسانیدند که ابو محمد بن رضا آمده و در آنجا ایستاده است پدرم با آواز بلند گفت راه دهید و مرا تعجب آمد که در خدمت
او کسی را که نام برده که بغیر از خلیفه و ولی عهد یا کسی امر خلیفه شده باشد دیگری را بکنیت نام نمیبرند چون در آمد

دیدم مردی خوب روی خوش اندام خوش گفتگو با جلالت و هیبت پدرم چون نظرش بر او افتاد و استقبالش نمود و او را معانقه نموده
پیشانیش را ببوسید و دستش را گرفته آورد و در جای خود نشانید و خود در برابرش مودبانه در آمد با او حرف میزد و لفظ فداك جعلني
الله فداك میگفت و من در تعجب بودم که او با هیچکس این سلوک نکرده بود و چون برخاست مشایعتش نموده از غلامان و حاجبان
را امر نمود و من پرسیدم این چه کس بود گفت حسن بن علی است معروف بابن رضا مرا تعجب زیادت شد و متفکر بودم و تا
پدرم بود که چون از نماز خفتن فارغ شد نزد او شتافتم که از خلیفه آمده بود سؤال کنم گفت بگو گفتم این مرد که امروز آمده ترا دیدم
با آن اجلال و اکرام مثل میگفتی و فداك بی و امی میگفتی که بود گفت ای پسر امام رافضیان حسن بن علی است که ابن رضا مشهور است
و ساعتی سکوت کرده گفت اگر از خلفای بنی عباس امامت و خلافت زایل شود از بنی هاشم دیگری که مستحق آن باشد بغیر او
نیست زیرا که علم و فضل و زهد و عفاف و عبادت و صلاح و اخلاق نیکو که در او جمع است اگر پدرش را میدیدی که از او
بهتری نیست و من بسبب آنچه از پدر شنیده بودم حیرت از احوال او پرسیدم و هیچکس از فقها و علما و اکابر و اعالی را
ندیدم که نام او را بتعظیمی نبرند و او را اعلم و افضل و ازهد ندانند از دوست و دشمن و چون سخن احمد بن خاقان باینجا
رسید یکی از اهل مجلس پرسید که حال برادرش جعفر چون بود احمد احوالش متغیر شده گفت کیست که نام او را با نام ابو محمد برند
او فاسق و شارب الخمر و در نظر مردم مقید بود و من در سامره بودم که آنحضرت بیمار شد خلیفه را خبر کردند پدرم را امر نمود
که بعیادتش رود و هیچکس از خدام خاص خلیفه با او بر در آن خانه موکل ساخت که از طبیبان و دوا و ایشان و احوال او
خبردار باشند و صبح و شام خبر بخلیفه رسانند روز آخر قاضی القضاة را با جمعی کثیر از علما و فضلا فرستاد که در وقت
رحلتش حاضر باشند چون خبر فوتش بر آمد بازارها بسته شد و جمیع مردم از سوار و پیاده حاضر شدند و آن روز سامره
از شور و افغان و ناله و فریاد از روز قیامت هیچ کم نداشت و چون جنازه اش را گذاشتند که بر او نماز گذارند
عیسی بن متوکل پیش آمده روی او را گشود و تا علویان و عباسیان و جمیع بنی هاشم ببینند که او بمرگ خود از دنیا
رفته و محضری بر آن نوشتند و چون از دفنش فارغ گشتند برادرش جعفر نزد پدرم آمده گفت توقع دارم
مرتبه برادر را بمن دهی و رفته و محضری بر آن نوشتند و چون از دفنش فارغ گشتند برادرش جعفر نزد پدرم
آمده گفت توقع دارم مرتبه برادر را بمن ارزانی داری و من هر سال نوشته میدهم که بیست هزار دینار بتو رسانم
و پدرم او را درشت گفته از پیش خود راند و گفت ای احمق مگر خبر نداری که خلیفه شمشیر برهنه کرده بود که هر که اعتقاد
که پدر و برادر ترا امام و جانشین رسول صلی الله علیه و آله و سلم میدانند از آن باز دارند و میسرش هم نشد و مردم از آن منع نتوانست کرد
اگر ترا چه امثال آن منزلت هست باین مرتبه دادن ترا فایده نبخشد و بعد از آن او را نزد خود راه نداد

و از جمله روایات عجیبه منسوبه به آنحضرت روایت بشر نخاس است که گفت حضرت ابوالحسن علی بن محمد الهادی علیه السلام مرا طلبید
چون بخدمتش رفتم فرمود که ای بشر تو از فرزندان انصاری این محبت قدیمیت و سالالة ما و شما خلفا من سلف میراثیت و تو
مرد معتمد مایی ترا فضیلتی کرامت میکنم که بر شیعیان سبقت گیری به دو سوالات [illegible] نامه نوشته مهر بر آن نهاده و دستارچه زردی آورده دویست و بیست
دینار بر آن بسته فرمود این را بگیر و به بغداد رو و در معبر فرات حاضر شو که فلان روز کشتی ها میرسد که بر آن کنیزان را
آورده باشند و در آنجا عمر بن یزید نخاس را می بینی از آن میان تفحص نما که چون بکلاه [illegible] جامه های حریر پوشیده
و به هیچ وجه راضی نشود که مشتری او را ببیند و دست بر او گذارد و آواز او بشنوی از عقب پرده
و صفتش این دو و این جمله شنا که یکی از خریداران خواهد گفت به سیصد دینار بخرم بجهت عفتش و آن کنیزک بگوید که اگر بعرض
ملک سلیمان و ملک او بیاید به تو رغبت نکنم به مال خود سعف مکن پس نخاس گوید چاره چیست از فروختن و او گوید شتاب
مکن تا مشتری بیاید که دل من به او اعتماد نماید پس تو نزد عمر بن یزید شو بگو با من نامه ایست لطیف که یکی از اشراف
به زبان رومی نوشته آن خط را بگیر و بده تا بخواند اخلاق صاحب آن بیان کند من وکیل اویم بشر گوید امتثال امر نموده
رفتم آنچه فرموده بود دیده بود زیاده کم نشد چون کنیز در نامه نگریست بسیار گریست گفت به صاحب این نامه مرا بفروش پس ابرام بسیار
کردم تا بر آن مبلغ راضی شد و کنیز را گرفته بخانه بردم چون خلوت شد نامه را بیرون آورد و بر روی مالید و بر
دیده و بر چشم میمالید گفتم ای عجب نامه ای را میبوسی که صاحبش را نمیشناسی گفت ای عاجز ضعیف در معرفت اولاد انبیا
گوش بمن دار تا احوال خود را بگویم من ملیکه
دختر یشوعای قیصر ملک روم و مادرم از فرزندان حواریانست و نسبتش به وصی مسیح شمعون منتهی میشود قیصر خواست که مرا
به برادرزاده خود عقد کند چون سیزده ساله شدم سیصد تن از کشیشان برگزیده از حواریان و رهبانان
و ملکان اشراف کرده و چهار هزار مرد از لشکریان و سرداران حاضر شدند و تختی از خزانه بیاوردند بجواهر مکلل در پیشگاه قصر او نصب
کردند و برادرزاده را بر آن تخت برآمد و بر دور او اسقفان ایستادند و سفرهای انجیل باز کردند و خواستند که نکاح
کنند که یکبار قصر لرزید و صلیبها از بالا در افتادند و پایه های تخت شکسته برادرزاده از تخت افتاده بیهوش
شد و رنگ از روی اسقفان رفته لرزه بر اندام افتاده بزرگ ایشان بقیصر گفت ما را معاف دار که از این حال نحوستی
بظاهر میشود و دین مسیح را ساقط کند گفت شما این صلیبها را راست کنید و صلیبها را برپا دارید و برادر این بدبخت را بیارید
تا این کودک را بدو دهم تا از شما دفع کند نحوست را پس چون چنین کردند برادر دوم را همین حادثه شد که با اول
شده بود و مردم متفرق شدند و قیصر غمناک شد و شب شد و بخواب فرو رفتم و من آنشب بخواب دیدم که

که مسیح و شمعون علیهم السلام با جمعی از حواریان در آن قصر جمع آمدند و منبری از نور نهادند که با آسمان برابری میکرد بجایی آن منبر و محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله با داماد و وصیش با جمعی از فرزندان علیهم السلام پیدا شدند و نزد مسیح شد و او را گفت یا روح الله من آمده ام تا
از وصی تو شمعون دختر او را خواستگاری کنم از برای این پسرم اشاره به ابومحمد کرد پس مسیح نگریست
و گفت بر شما شرف بتو آمده پیوند کن با فرزند رسول الله و گفت چنین کردم پس محمد بر آن منبر برآمد و محمد صلی الله علیه خطبه
خواند و مرا به پسر خود داد و مسیح و حواریان بر آن گواه شدند و من از خواب ترسیدم که این خواب را اظهار کنم که کشته
شوم و پنهان داشتم و در دل من محبت ابومحمد چنان جای گرفت که از طعام و شراب محروم شدم و ضعیف و نحیف گشتم و
جدم اطبای شهرهای روم را حاضر کرد و دوا در من نیفتاد و هیچ سودی نبخشید چون از من
نومید شد روزی مرا گفت ای روشنی چشم من هیچ آرزویی داری تا آن را حاصل کنم گفتم ای جد ابواب فرج بر خود بسته می بینم اگر
زنهار دهی اسیران مسلمانان را که در زندانند و بند ایشان را برداری امید دارم که مسیح و مادرش مرا شفا
بخشند چون چنان کرد من اندکی طعام تناول کردم جدم بدان شاد شد و اسیران را اکرام کرد
و دوست نوازی کرد پس از چهارده شب بخواب دیدم که فاطمه سیده زنان عالم به زیارت من آمد و با او مریم و هزار کنیزان
خدا بودند مریم مرا گفت این سیده زنان عالم و مادر شوهر تست ابومحمد پس دامن او گرفتم و گریستم
و از مجانبت ابومحمد علیه السلام شکایت کردم پس فاطمه علیها السلام گفت پسرم بزیارت تو نیاید تا تو بر مذهب ترسایانی اینک خواهرم
مریم بیزاری میجوید از دین تو اگر میل به رضای خدا و رضای مسیح داری و زیارت ابومحمد را میخواهی بگو اشهد ان لا اله الا الله و
اشهد ان محمدا رسول الله چون من آن کلمه گفتم سیده زنان مرا به سینه خود بازنهاد و دلم خوش کرد و گفت اکنون منتظر ابومحمد
که من ابومحمد را نزد تو فرستم و من بیدار شدم و میگفتم وا شوقاه الی لقاء ابومحمد علیه السلام و شب دیگر ابومحمد را دیدم
و او را گفتم چرا این جفا کردی ای حبیب من بس از آنکه دلم بمحبت تو مشغول کردی فرمود تاخیر من از تو نبود الا به
شرک تو چون تو مسلمان شدی من هر شب بزیارت تو می آیم تا خدای تعالی میان ما جمع کند و از آن وقت زیارت او از من
منقطع نشده است پس بشر گوید گفتم پس تو چگونه در میان اسیران افتادی گفت ابومحمد شبی از شبها مرا خبر داد که جدت
در فلان روز لشکری بجنگ مسلمانان فرستد تو خود را در میان ایشان در آور بهیئت خدمه باشی و من با جماعتی از
اهل خدمه و غلامان از راهی می آمدیم طلایه مسلمانان بر ما افتادند و تا عاقبت کار اینجا رسید که دیدی و در هیچ وقت هیچکس
نفهمید که من کیستم بجز تو و آن گفتم و شیخ که سهم من در غنیمت نصیب وی شده بود چون از نامم پرسید گفتم نرجس است
پس بشر پرسید که عجبست که تو رومیه و زبان عرب میدانی گفت جدم بسیار حریص بود برای که مرا ادب آموزد و زنی ترجمان

مشهور کرده بود که با او دوستی داشت نزد من می آمد و مرا دوست می آموخت تا زبانم بران مستقیم شد پس روزی ... که چون
بخدمت امام علیه السلام رسیدیم با او گفت چگونه دیدی تو خود حق تعالی عز اسلام و خواری کفر را بنمود و شرف محمد و اهل بیتش را
گفت چگونه صفت کنم از برای تو ای پسر رسول الله آنچه تو بهتر از آن عالمتری از من فرمود بشارت باد ترا ... که بخرق
دو غیب عالم را بعدل و داد کند چنانچه پر از جور شده باشد گفت از که گفت از آنکس که خواستگاری کرد رسول خدا صلی الله ترا
در فلان شب از ماه فلان از سال فلان از مسیح و وصی او کجا طلبت کرد آن شب مسیح تزویج کرد و گفت ای پسر
تو او محمد باز فرمود که تو او را میشناسی گفت بلی از آن شب که سلطان شام پروردگارت ... زنان عالم زیارت خود از من
دارد ... پس امر فرمود بکدام که خواهم بجگه را بخوان چون ... گفت ... و بگیر دست او ... او کرده اورا
سر بر پس امام علیه السلام فرمود صبر ای خواهر بر و فرا منزل خود ... که ابو محمد است و امام قائم آل محمد علیه السلام و
چون قسم موت ... صاحب ... و شوق اصحاب ... آنحضرت بکمال رسید ... العیش
بزلال احوال آنحضرت ... شائقان ... و تاریخ ولادت و علامات آن بود



و بعضی از سوانح غیبت صغری و ذکر غیبت کبری و مدت قیام و ذکر روایت صاحب علیه السلام در زمان غیبت و علامات نزول
عیسی علیه السلام و اقتدای او به صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان امام محمد بعد از ابو محمد علیه السلام سمی امام رسول الله و کنیت
و کنیت حبیب الله ابوالقاسم محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن



ابی طالب سلام الله علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین است و مادرش ام ولد نرجس مشهور و بعضی صیقل و بعضی ... و
سوسن نیز گفته اند و نام مادر پدر او ملیکه بنت یشوعا قیصر ملک روم بود و ... هنگام ... علیه السلام ... که
حق تعالی او را در سال ... امامت ... عیسی علیه السلام ... او را ... رسول الله ...
حجت و مهدی و هادی ... قائم و منتظر و صاحب ... و صاحب العصر و مشهورترین القابش مهدی ...
روی ... نقل کرده اند ... محمد بن عثمان ...
در شب نیمه ماه مبارک شعبان در سنه دویست و پنجاه و ... از حضرت حکیمه بنت محمد بن علی رضا روایت نموده که ابو محمد ...
مرا طلبید گفت ای عمه امشب نزد ما افطار کن که حق تعالی ... حجت خود ...
بخدمتش رسیدیم ... که ... خانه ... بود ... گفتم فدای تو شوم ... کدام ...
کرد ... نماز شام ... افطار نمودم ... خوابیدم ...
برخاستم ... نماز شب کردم ... ابو محمد ... که ...

گرفته بود و آواز داد که ای عمه شک مکن که حق تعالی ... صاحب ... آمد ... تعالی ... آنچه ... ابو محمد ...
بیایی ... بود ... گفتم ... پس ... خانه ... دیدم ...
دیدم ... قل هو الله و آیة الکرسی و انا انزلناه ...
... خوانم ... دیدم ... علی الله
... از ... خود ... ابو محمد
... بود ... گفته است ...
... و آورده ... گفت ... خوانده و ... گفت اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم
الوارثین و صلوات بر رسول خدا فرستاده و امیرالمؤمنین علیه السلام ... علیهم ...
صلوات الله علیه ... محمد ... کفت هذه واحفظه حتی
باذن الله فان الله بالغ امره ... ابو محمد ... کدام ...
و ... علیه السلام ... دیدم ...
... جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا پس ... ابو محمد ...
... نزد ایشان ...
... علیه السلام ... سوال ...
خلق ... حفظ خداست ... حق تعالی ...
...
... گفت ... امام علیه السلام ...
... شعبان ...
... روایت ...
... صاحب علیه السلام ...
... آن ... گفت الحمد لله
رب العالمین وصلی الله علی محمد والعبد واخر ... مستنکف ولا مستکبر ...
... ان حجة الله واخصة ولو اذن الله لنا فی الکلام لزال الشک

یعنی گمان ظالمان اینست که حجت الهی را ضایع کرده اند اگر رخصت حق اقتضا کند در حرف زدن حجت و دلیل خصم را الزام میتوان
هر آینه شک از میانه برخواست و در روایت دیگر از طریق ابی بصیر خادم مرویست که سه روز بعد از تولد آنحضرت بخدمتش رسیدم
در مهد بود و چون سلام کردم جواب فرمود که علیک السلام یعنی سلام بر تو باد [illegible] آمدم بمن گفت
الفرج یعنی تو را شناسی گفتم بلی تو سید و بهتر [illegible] فرمود که لیس عن هذا سألتك یعنی از تو این
سوال نکردم گفتم پس تفسیر کنید تا من بفهمم فرمود انا خاتم الاوصیاء و بی یرفع البلاء من اهلی و شیعتی یعنی
من خاتم اوصیاام که من ولایت در عالم ختم میشود و بسبب من بر طرف میکند حق تعالی بلاها از خویشان و شیعیان
من و این دلیل امامت اوست از طرق اهل سنت آنچه ثابت باشد صاحب فصل مهمه و صاحب کشف الغمه از ابوداود روایت
نموده اند که گفت از رسول صلی الله مرویست که فرمود لا یذهب الدنیا حتی یملك العرب رجل من اهل بیتی یواطی
اسمه اسمی یعنی دنیا بآخر نخواهد رسید تا آنکه مالک شود عرب را مردی از اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد
و ایضا ابوداود در سنن خود آورده از امیرالمؤمنین علیه السلام که از رسول الله روایت کرده که فرمود لو لم یبق من الدهر
الا یوم لبعث الله رجلا من اهل بیتی یملاها عدلا کما ملئت جورا یعنی اگر باقی نمانده از دنیا الا یک روز هر آینه
حق تعالی برمی انگیزد مردی را از اهل بیت من که دنیا را پر از عدل کند چنانچه پر از جور شده باشد چنین حدیث در مناقب شافعی
مذکور است با زیادتی که آن اینست [illegible] اسم او باشد اسم ابیه اسم ابی یعنی نام او نام من و نام پدرش نام پدر من باشد و پر کند زمین
را از قسط و عدل چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور ترمذی همین حدیث را در جامع خود ذکر کرده الا اسم ابیه اسم ابی را
ذکر کرده و ابوداود از نقل اخبار روایت مختلف کرده و اسم ابی را زاید دانسته و بعضی آنرا تصحیح کرده اند و گفته مراد از امام
جد صاحب الامر امام حسین است علیه السلام چه کنیت او ابو عبدالله است و در حدیث کنیت را اسم نامیده کنایه
از آنکه آنحضرت از فرزندان امام حسین است علیه السلام و نام جد رسول الله عبدالله است و بعضی گفته تحقیق که
ابنی ابی تصحیف جانه باشد [illegible] و در طرق شیعه این حدیث نیست و در فصل مهمه گفته حافظ ابو نعیم چهل حدیث صحیح
جمع نموده در شان مهدی که خاتم اوست و شیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی کتابی تصنیف کرده و آنرا بیان
نام نهاده بغیر از اخبار [illegible] از آن جزئی هست و ذکرش روایت کرده اند ابوداود و ترمذی هر یک در سنن خود از ابی
سعید خدری که او گفت از رسول الله صلی الله شنیدم که فرمود المهدی منی اجلی الجبهة اقنی الانف یملا الارض
قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یعنی مهدی از اهل بیت من است گشاده پیشانی و کشیده بینی
خواهد بود زمین را پر از عدل خواهد ساخت بعد از آنکه پر از جور شده باشد و ابوداود در حدیثش یملك سبع

سنین

سنین را اضافه نموده یعنی هفت سال پادشاهی خواهد کرد و هم بر عبارت مذکوره افزوده است و ترمذی حدیث ثابت حسن
[illegible] در آخر حدیث آورده یعنی حدیث بهر اعتبار است غریب و حسن حدیث [illegible] طبرانی در معجم [illegible] و ایضا ابو
داود [illegible] نموده از ام سلمه رضی الله عنها یعنی مهدی موعود از عترت من از فرزندان فاطمه است و ایضا [illegible] روایت
نموده اند که گفت از رسول صلی الله شنیدم که گفت لا تقوم الساعة حتی یملك رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطنیة
و جبل الدیلم و لو لم یبق الا یوم لطول الله تعالی ذلك الیوم حتی یفتحها یعنی قیامت تمام نشود تا
اگر پادشاه شود مردی از اهل بیت من که فتح کند قسطنطنیه و کوه دیلم را و اگر باقی نماند از عمر دنیا الا یک روز هر آینه حق
تعالی آن روز را خود آنقدر دراز خواهد کرد تا آنکه مراد را از آن فتوحات بشود و ایضا از امیرالمؤمنین علیه السلام
روایت نموده اند که رسول الله صلی الله فرمود که مهدی از ما اهل بیت خواهد بود و حق سبحانه اصلاح کار او در یک شب خواهد نمود
و ایضا در کشف الغمه از ابن عباس رضی الله مرویست که گفت از رسول الله صلی الله شنیدم که فرمود بدرستی که خلفا و
اوصیای من که حجتهای خالق اند بر خلق بعد از من دوازده اند که اول ایشان برادر من و آخر ایشان فرزند من است
پس یکی از صحابه رسول الله پرسید که گفت یا رسول الله برادر تو کیست و فرزند تو کدام است و رسول صلی الله در جوابش فرمود
که برادر من و آخر آنها فرزند من است علی بن ابی طالب است و فرزند من مهدیست که در آخر الزمان ظهور کند زمین
را پر از عدل و راستی نماید بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد بحق آن خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده و بشیر
و نذیر کرده اگر باقی نماند از دنیا بغیر یک روز البته حق تعالی دراز گرداند آن روز را تا آنکه ظهور کند فرزند من مهدی و نازل
گرداند عیسی بن مریم را از آسمان و اقتدا بار نموده در عقب او نماز گذارد مهدی نورانی خواهد ساخت روی زمین را بنور وجود
خود حکم او بمشرق و مغرب عالم خواهد رسید [illegible] باقی نخواهد گذاشت و ابن اعثم کوفی در کتاب فتوح از
امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که آفرین بر طالقان [illegible] حق تعالی را در آنجا گنجهاست
[illegible] ولکن [illegible] زمین مؤمنان [illegible] حق تعالی را شناختند چنانچه حق شناختن باشد و از
[illegible] مهدی [illegible] آخر الزمان [illegible] خروج نموده [illegible] وجود خویش دنیا را پر [illegible]
سازد و صاحب کشف الغمه از مفضل بن عمر روایت نموده که او گفت از امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام
شنیدم که فرمود که چون قائم آل محمد ظهور کند زمین را بنور چهره مبارک خود چنان روشن خواهد ساخت که خلق را
از نور آفتاب مستغنی سازد و آثار [illegible] زمین [illegible] از برکت وجود آنحضرت مردم از رفاهیت و عیش
عمرهای دراز تا بجائی رسد که شخصی [illegible] هزار فرزند [illegible] فرزند [illegible] همه از ذکور و انثی [illegible] و

و ذخیره دنیا نهاده خود را اهل مروت و سخا بگیرند و فقرا بنظر خلق در آن عصر و عهد مردم باشند که طالب تحصیل مستحقین باشند
که ادای زکوة واجبی خود و اخراج حق الله از آن قبول کنند و بنابر آنکه حق تعالی مردم را بسبب ایشان چنان مستغنی ساخته
که دیگری محتاج نباشند و همین طریق از ابو بصیر مرویست که او نیز گفته از ابا عبد الله جعفر صادق علیه السلام شنیدم
که فرمود چون قائم آل محمد صلی الله قیام نماید احکام جدید خواهد آورد بهمان نحو که در ابتدای اسلام رسول خدا صلی الله آورده
بود و همچنین از علی بن عقبه مرویست که او نیز از امام مذکور علیه السلام شنیده فرمود چون قائم ما قیام نماید حکم بعدل
و راستی خواهد نمود و جور و ظلم در عهد او بالکلیه برطرف خواهد شد و راهها امن خواهد یافت و زمین برکتها و نعمتها
ظاهر خواهد کرد و هر حقی بصاحب حق خواهد رسید و هیچ دینی و مذهبی بغیر از دین اسلام نخواهد ماند و اهل هر
ملت و مذهبی باسلام میل خواهند نمود و اعتراف بایمان خواهند کرد نشنیده که حق تعالی در قرآن مجید فرموده وله
اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه ترجعون یعنی از برکت وجود
آنحضرت اسلام می آورند که در آسمانها و زمینها باشند بطوع و رغبت یا بجبر و اکراه و بازگشت همه مردمان و خلقان
بحق تعالی است و حکم خواهد کرد آنحضرت میان خلق بحکم داود نبی علیه السلام و حکم محمد صلی الله و از برکت وجود آنحضرت
فراوانی و خوشی روزگار و رفاهیت در عهد او بکار بجایی برسد که مردمان مستحق زکوة و محل صدقات خود را نیابند و
فقرا و بی چیزان روی زمین نباشند و غنی و بی نیازی خلق را از سؤال بیزار کرده اند و بعد از آن اظهار نمود که براستی دولت
ما آخر دولتهاست و باقی نخواهد ماند هیچ اهل بیتی که ایشان را دولتی باشد مگر آنکه پیش از ما بدولت خود برسند و حکم نمایند
و نگویند آنکه چون سیرت و سلوک ما را ببینند مثل سیرت و سلوک ایشان خواستی بودن اشاره باینست آنکه
حق تعالی جل ذکره در قرآن عزیز میفرماید والعاقبة للمتقین یعنی آخرین عهد و ختم دولتها دولت متقیان
و پرهیزکاران است وایضا جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که آنحضرت
فرموده هرگاه قائم آل محمد صلی الله ظهور کند خیمه ها زده خواهد شد از برای آنکه مردمان تعلیم نمایند قرآن کریم را بآن
نحوی که نازل شده و حق تعالی بخلق فرستاده بود و این بر مردمان صعب و مشکل ترین چیزها خواهد بود بجهة مخالفت بسیار
خواهد داشت با آنچه تألیف شده و در مصحف تلاوت مینمودند وایضا از مفضل بن عمر روایت نموده که او گفت
از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود قائم آل محمد بیرون خواهد آمد و از پشت کوفه بیست و هفت نفر با پانزده
کس از قوم موسی علیه السلام [illegible] علیه السلام آنانی که بحق هدایت و راه راست مینمودند و بحق و عدالت حکم میکردند و هفت
کس از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و مقداد و مالک اشتر و ابو دجانه انصاری و این جمع در خدمت آنحضرت

خواهند بود و انصار و مددکاران و حکام و عاملان او و اعلای اسلام بحکم داود علیه السلام بی آنکه هیچ گواه و بینه باشد حکم خواهد نمود بالهام الهی و علم
خود بر خواهد [illegible] و هر قومی را آنچه ایشان از اعمال خود مستحق و سزاوار کرده باشند و دشمنان را از دوستان بفراست خواهد شناخت چنانچه
در قرآن مجید فرموده ان فی ذلک للآیات للمؤمنین المتوسمین یعنی براستی که در آنچه گذشت نشانهاست از برای
اهل فکر و تفرس و خبرها و اولیا باشند و حقایق اشیا را از نشانها بشناسند و در خبرست که چهار مسجد را در کوفه خراب خواهد
کرد و در روی زمین هیچ مسجدی را کنگره دار نخواهد گذاشت بلکه کنگره ها را برطرف خواهد کرد و هیچ کوچه را وسیع خواهد ساخت
و هر کنیف و ناودانی که از نهرها و بازار کوچها باشد حکم برطرف کردنش خواهد شد و هر حقی را باقی نخواهد گذاشت و
هیچ شهری معطل نخواهد ماند بلکه جمیع شهرها مفتوح خواهد شد و مدینه ها بتصرف خواهد آمد و قسطنطنیه و چین و جبال دیلم مفتوح خواهد
شد و در بعضی روایت مدت هفت سال گفته خواهد بود که بمقدار هر سال ده سال شما باشد بعد از آن هرچه خدا خواهد شود و در
روایت دیگر نه سال بطریق مذکور و در روایت بسیار آمده که دولت مهدی علیه السلام از دنیا بیرون نخواهد رفت که چهل
روز پیش از قیامت که در آن چهل روز هرج و مرج احوال دنیا را فرو خواهد گرفت و علامات قیامت ظاهر خواهد شد
و حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله از کتب علما و اهل سنت چهل حدیث در باب مهدی هادی علیه السلام جمع نموده و کشف الغمه
و فصول و غیره ذکر کرده اند تتبعا للآثار و احتجاجا للسنة لاهل [illegible] ترجمه [illegible] از ابو سعید خدری از رسول صلی الله
نقل نموده که فرمود مهدی [illegible] از امت من خواهد بود که [illegible] باشد هفت یا هشت سال و آن هفت سال تنعم خواهند کرد
که در زمان او خلایق تنعمی که هیچ [illegible] هرگز نکرده باشند از آسمان جهت ایشان خواهد بود و ذخیره نخواهد
کرد زمین هیچ علف و دانه را نگاه نخواهد داشت وایضا ابن مسعود از حضرت رسالت صلی الله روایت نموده که [illegible] دنیا
از ظلم و جور بعد از آن مردی از عترت من بیرون خواهد آمد و دنیا را پر از راستی و عدل خواهد نمود و مالک زمین خواهد بود و هفت سال
این [illegible] سید مرسلین کائنات صلی الله فرمود قیامت قائم نخواهد شد مگر بعد از آنکه مالک شود زمین را مردی از اهل بیت
من که عدل سازد زمین را مردی از اهل بیت من که مملو سازد زمین را از عدل چنانچه مملو از جور شده باشد پیش از آن هفت
سال [illegible] از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله روزی فاطمه صلوات الله علیها گفت ای فاطمه
من [illegible] روایت [illegible] بعضی از فرزندان تو خواهد بود [illegible] گفت
[illegible] رسیدم [illegible] که دنیا [illegible] نموده [illegible] نظر [illegible]
آنکه [illegible] شد رسول خدا صلی الله [illegible] فرمود [illegible] فاطمه [illegible]
گفت [illegible] رسول خدا صلی الله فرمود [illegible]

که نظر افکند حق تعالی نظر کرده و اطلاع یافت بر زمین نظر کردنی و اطلاع یافتنی و برگزید از جمیع اهل زمین پدر ترا و داد او را بحکمت رسالت
و بعد از آن توجه دیگر فرموده اختیار نمود از جمیع اهل عالم شوهر ترا و بمن وحی فرستاد که ترا با او عقد کنم ای فاطمه ما از آن اهل بیتیم که حق تعالی
عطا کرده است هفت خصلت که پیش از ما بهیچکس نداده و بعد از ما بهیچکس نخواهد داد یکی آنکه مرا خاتم نبوت ساخته و من نزد حق تعالی
خاتم النبیین و اکرم المرسلین و دوستترین جمیع خلق تمام و پدر توام و دیگر آنکه وصی من بهترین اوصیا و دوستترین جمیع خلق است
نزد الله تعالی و او شوهر تست و دیگر آنکه از ماست آنکه او را حق تعالی دو بال داده که با ملائکه در بهشت طیران مینماید در هوا
بجا و بهر جا که میخواهد میرود [illegible] او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تست و دیگر آنکه شهید بهترین شهدا است و دوستترین ایشان نزد حق تعالی و او
حمزه بن عبد المطلب است که عم پدر تو و شوهر تست و دیگر آنکه دو سبط این امت از ما اند که آن هر دو پسران تو حسن و
حسین اند و هر دو سید جوانان اهل بهشت اند و بحق آن خدایی که مرا براستی بخلق فرستاده که پدر ایشان بهتر از ایشانست
ای فاطمه و بحق آن خدایی که مرا براستی بخلق فرستاده که از این دو سبط خواهد بود مهدی این امت در وقتی
که دنیا هرج و مرج شده باشد و فتنها ظاهر گشته خلقان بعضی بر بعضی مسلط شده نه بزرگ رحم کند کوچک را و نه
کوچکی رعایت تعظیم و توقیر بزرگان نماید در آن حال برانگیزاند حق تعالی از این هر دو کسی را که قلعهای ضلالت
و کرههای را بگشاید و قفل دلهای غفلت [illegible] چنانچه من در اول زمان [illegible] در آخر الزمان این کار را بجا
آورد و مملو گرداند زمین را از عدل و راستی چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد ای فاطمه ای نور دیده من محزون
مباش و گریه مکن که حضرت عزت جل شانه بتو از من مهربانتر است [illegible] بجهت منزلتی که ترا با من است
و [illegible] در دل من است بتحقیق که تزویج فرمود ترا حق تعالی با زوج تو [illegible] که حسبش عظیمتر و منصبش عزیزتر و نسبت
مهربانتر [illegible] و داناتر [illegible] و حکم کردن عادلتر بود [illegible] از حق تعالی [illegible] که تو اول کسی باشی از آل من که بمن
ملحق خواهند شد از اهل بیت من [illegible] امیر المؤمنان و پیشوای شیعیان و متقیان مرویست
که فرمود باقی نماند [illegible] علیه السلام [illegible] حق تعالی [illegible] ساخت [illegible]
باسناد خود روایت نموده که خطبه فرمود ما را [illegible] حضرت رسالت صلی الله [illegible] ما را از آنچه بعد از [illegible] ظهور خواهد آمد [illegible]
فرمود که باقی نماند از دنیا مگر روزی که البته حق تعالی [illegible] آن روز را دراز خواهد کرد تا آنکه برانگیزاند مردی را از فرزندان
من که نام او چون نام من باشد پس سلمان فارسی رضی الله عنه برخاست گفت یا رسول الله از کدام یک از فرزندان تو خواهد
بود او علیه السلام رسول خدا فرمود من ولدی هذا یعنی از این فرزند من و دست مبارک را بر دوش امام حسین
علیه السلام زد ایضا بحذف اسناد از حذیفه مرویست که پیغمبر خدا صلی فرمود که بدرستی که مهدی مردی خواهد بود از

فرزندان من

فرزندان من خواهد بود که رنگ روی مبارکش رنگ مردم عرب باشد و جثه و جسم مثل جثه اولاد اسرائیل علیه السلام [illegible] است روی
او خالی باشد که گویی ستاره ایست نورانی و پر سازد روی زمین را از عدالت بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد و راضی باشند بخلافت او اهل
زمین و اهل آسمان از ابو سعید خدری روایت نموده که رسول خدا صلی الله فرمود مهدی از ما اهل بیت خواهد بود و از جمله علامتهای او [illegible] پیشانی
نورانی [illegible] از ابو سعید [illegible] مرویست آنکه رسول صلی الله [illegible] صفت مهدی علیه السلام فرمود که [illegible] که از ما اهل بیت است
مردی خواهد بود از امت من [illegible] خوش اندام [illegible] خوشنما بوده باشد [illegible] زمین را از عدل [illegible] ساخت بعد از آنکه از جور
پر شده باشد [illegible] روایت نموده اند که او گفت از رسول خدا صلی الله شنیده شد که آنحضرت فرمود میان [illegible]
روم [illegible] مصالحه [illegible] مردی [illegible] خواهد آمد [illegible] رسالت [illegible] یا رسول الله امام
مردانی در آن روز [illegible] خواهد بود [illegible] امام خلق مهدی خواهد بود از فرزندان من چهل ساله [illegible] رویش ستاره نورانی باشد و در گونه
راست رویش خال سیاه و دو عبای قطوانی بر تن داشته باشد [illegible] گویا از مردان بنی اسرائیل باشد و گنجها را از زمین بیرون آورد
شهرهای شرک [illegible] فتح [illegible] عبد الرحمن بن عوف از رسول الله صلی الله [illegible] مرویست که فرمود هر آینه
برانگیزد حق تعالی از عترت من مردی [illegible] دندانهای پیشش [illegible] پیشانیش [illegible]
یعنی پیشانیش گشاده [illegible] روی زمین را از عدل پر خواهد کرد و مال را [illegible] بسیار [illegible]
باشد ایضا از ابی امامه [illegible] گفت خطبه خواند روزی رسول خدا صلی الله [illegible] و ذکر دجال فرموده گفت مدینه
[illegible] خواهد [illegible] چنانچه [illegible] روز خلاص نام خواهد بود [illegible]
ام شریک برخاست گفت یا رسول الله [illegible] عرب در کجا خواهند بود [illegible] ایشان چون [illegible] آنحضرت فرمود که
ایشان در آن روز در بیت المقدس باشند [illegible] امام ایشان [illegible] مهدی است که مردی صالح
از عترت من [illegible] ابو سعید خدری روایت نموده [illegible] رسول خدا [illegible] مهدی از امت من [illegible]
برانگیزاند حق تعالی [illegible] آب و علف
[illegible] زمین بیرون خواهد [illegible] خواهد کرد [illegible]
[illegible] مهدی [illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible]
[illegible] مرویست [illegible] رسول خدا
صلی الله فرمود شما را بشارت میدهم بمهدی که مبعوث خواهد شد در امت من در وقتی که اختلاف و شورش در میان مردم
بسیار باشد و زمین را پر کند از عدالت و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و راضی خواهند بود از او ساکنان آسمان و

و زمین خواهد کرد و الما ... صاحب حق ... خود خواهد ساخت و از عبد الله بن عمر روایت شده که گفت از
رسول خدا صلی الله شنیدم که فرمود قیامت قایم نخواهد شد تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من روی زمین را که نام
او نام من باشد مملو کند زمین را از عدل چنانکه مملو شده باشد از جور و ظلم و از حذیفه یمانی مرویست که گفت رسول الله صلی الله فرمود
اگر باقی نمانده از دنیا مگر یک روز هر آینه حق تعالی برانگیزاند در دنیا مردی را که اسم او اسم من و خلق او شبیه خلق من که کنیت
او ابا عبد الله باشد و از ابن عمر مرویست که گفت رسول خدا فرمود دنیا آخر نخواهد شد تا آنکه حق تعالی مردی را از اهل
بیت من برانگیزاند که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من و مملو سازد زمین را از عدل و راستی
چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور و از ابو سعید خدری روایت شده که گفت رسول خدا صلی الله فرمود که هر آینه زمین از ظلم و
دشمنی پر شود و بعد از آن بیرون آید مردی از اهل بیت من و زمین را پر از عدل و راستی کند چنانچه از جور و دشمنی شده
باشد و از ... روایت نموده که گفت از رسول الله صلی الله شنیدم که گفت ظاهر خواهد شد مردی از اهل بیت من
که موافق باشد اسم او با اسم من و خلق او خلق من پر کند زمین را از عدل و راستی پر خواهد نمود و از ابو سعید خدری روایت نموده که گفت رسول
خدا صلی الله فرمود که بعد از این زمان را اختلافی و انقلابی بهم رسد و فتنها ظاهر شود و در آخر مردی که او را مهدی گویند ظهور
کند و فتنها را برطرف نماید و اختلاف را زایل کند و او را اعطا و بخششهای موافق حق و صواب باشد و از ابو سعید خدری روایت
نموده اند که گفت رسول الله صلی الله فرمود بیرون آید مردی از اهل بیت من و عمل نماید به سنت من و نازل سازد حق تعالی از
برای او برکت از آسمان و زمین بیرون دهد برکتهای خود را بجهت او و مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانکه مملو شده
بود از ظلم و جور و عمل کند بهمین طریق هفت سال آنگاه ... و نزول کند در بیت المقدس و از ثوبان
روایت نموده که گفت رسول الله فرمود هرگاه دیدید که ... علمهای سیاه از طرف خراسان بیرون آید ...
که خلیفه خدا مهدی در آنجاست و از عبد الله بن عباس روایت نموده اند که گفت خدمت رسول الله بودم جمعی از جوانان بنی
هاشم آمدند و چون چشم آنحضرت بر ایشان افتاد رنگ مبارکش متغیر شد و آب در دیده اش گردید پس ... گفتند
یا رسول الله ما همیشه در چهره شما چیزی می بینیم که مکروه میداریم رسول الله فرمود که ما از آن اهل بیتیم که اختیار
کرده است حق تعالی آخرت را از برای ما بر دنیا ... اهل بیت من بعد از من بلاها و
مشقتها خواهند رسید ... تا آنکه قومی از جانب مشرق بیایند که با ایشان علمهای سیاه باشد و طالب حق باشند
و ایشان نخواهند داد پس ایشان جهاد کنند و کار بر دشمنان تنگ سازند تا آنچه خواهند حق بدیشان تسلیم نمایند قبول
نکنند و حق را به مردی از اهل بیت من واگذارند که مملو سازد زمین را از عدل چنانچه مملو شده باشد از ظلم پس باید شما را کسی که ادراک

آن قوم را

آن قوم را بجانب ایشان بشتابد اگرچه بر فرش ... باشد ... در روی برف باشد از حذیفه یمانی مرویست
که گفت از رسول خدا شنیدم که گفت وای بر این امت از پادشاهان جبار که چگونه خواهند کشت و خواهند ترسانید کسانی که
اطاعت ایشان کنند مومن متقی ... بزبان ایشان خواهد ساخت ... ایشان ... خواهد بود تا چون حق تعالی خواهد
بازگرداند ... اسلام را عزیز سازد ... اسلام را بعد از آنکه فاسد شده باشد و صلاح باز آرد
پس خطاب ... فرمود که ای حذیفه اگر باقی نمانده باشد از عمر دنیا الا یک روز هر آینه حق تعالی دراز گرداند آن روز را تا آنکه
حاکم و مالک دنیا شود مردی از اهل بیت من ... بر دست او ... اسلام ظاهر شود و کفر برطرف گردد
والله سبحانه وعده فرموده که خلف ... وعده او خلاف نمیشود و حق تعالی سریع الحساب است
... از رسول صلی الله روایت نموده که ... آنحضرت شنیدم که فرمود ... خواهد کرد ...
که ... از اولاد آدم ... آسمان بر ایشان ... خواهد ریخت و زمین ...
... پنهان نخواهد داشت ... بیرون خواهد داد و از انس بن مالک روایت نموده اند که گفت از رسول
خدا صلی الله شنیدم که فرمود ما بنی عبد المطلب سادات اهل بهشتیم ... من و برادرم علی و عمم حمزه و جعفر ... حسن و حسین و مهدی
... و اولاد حسن علیه السلام
ابو هریره روایت نموده که از رسول خدا صلی الله شنیدم که فرمود که اگر باقی نمانده از عمر دنیا الا یک روز هر آینه حاکم و مالک دنیا خواهد شد
مردی از اولاد حسین ... و از ثوبان روایت نموده که از رسول صلی الله ... در آخر الزمان فتنه بسیار شود تا آنکه
... بر خلافت کشته شوند ... و بعد از آن رایات سیاه پیدا شود و با دشمنان جهادی کنند که
... و در آن وقت خلیفه خدا مهدی ظاهر شود هرگاه بشنوید که مهدی خروج نموده بشتابید و او را بیعت
نمایید که او خلیفه الله مهدیست ایضا ثوبان روایت نموده که رسول خدا صلی الله فرمود رایات سیاه از جانب مشرق
پیدا شوند که گویا دلهای ایشان قطعه آهن است کسی که بشنود آن قوم را آورده اند باید که بشتابد به بیعت و بجانب
ایشان رود اگرچه ... بر روی یخ و برف ... از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند
که ... یا رسول الله آیا از آل محمد خواهد بود مهدی یا از غیر ما پس رسول صلی الله فرمود بلکه از ما خواهد بود ... حق
تعالی ختم کند ... آن نیز با ما خواهد بود و چنانچه مردمان بسبب ما از شرک و کفر نجات
یافتند ... از فتنه و فساد هم نجات خواهند یافت بسبب ما حق تعالی الفت میدهد میان دلها بعد از آنکه در میان
افتاده باشد بجهت فتنه و فساد چنانچه اهل الفت و برادری ... بعد از آنکه دشمنان بوده اند ...

نمود از عبد الله بن مسعود روایت نموده اند که گفت از رسول خدا صلی الله شنیدم که فرمود اگر باقی نمانده از دنیا مگر یک روز هر آینه حق
تعالی دراز خواهد کرد آن روز را تا آنکه مالک دنیا شود مردی از اهل بیت من موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم
پدر من و پر کند از عدل و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و وقتی که باران از میان مردم کسوت و یاران
خواهد کرد آنچه حق تعالی برکت او دلهای مردم را از غنی و هم فقر و درویشی را از دلهای سر خواهد برد و او مالک خواهد زمین را
هفت سال یا نه سال و خیری در زندگی بعد از او نخواهد بود و عیش و تنعمی خلق را باشد که مثل آن دیده و شنیده باشند   ابو هریره
از رسول الله صلی الله روایت نموده که گفت از رسول الله صلی الله شنیدم که قیامت قایم نشود تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت
من که قسطنطنیه و جبل دیلم را فتح نماید و اگر باقی نمانده الا یک روز از دنیا که آید حق تعالی دراز کرده آن روز را تا او آنها را
را فتح نماید از خرگاه اشیا و در وی زمین نماند   از قیس بن جابر روایت نموده اند که او از پدر خود و پدرش
از رسول صلی الله روایت نموده که فرمود زود باشد بعد از من خلفا بهم رسانند و بعد از خلفا امرا و بعد از امرا ملوک جبابره
بیرون نموده که گفت از رسول خدا صلی الله شنیدم که فرمود از ما خواهد بود آنکس که نماز کند در پی مراد عیسی بن مریم بعد از آنکه او
خروج نماید عیسی علیه السلام از آسمان نزول کند   بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه روایت نموده که گفت
از رسول صلی الله شنیدم که نازل شود عیسی بن مریم علیه السلام پس بگوید امیر قوم که مهدی است علیه السلام را که بیا امامت کن پس
عیسی علیه السلام بگوید مهدی را که بعضی از شما بر بعضی امیر است و این از کرامتی است که حق تعالی این امت را کرده
و در پی مهدی آنحضرت نماز کند   بسندی که از احمد بن ابراهیم مرتب شده اند روایت نموده از ابو جعفر منصور مشهور [illegible]
از جدش عبد الله بن عباس نقل کرده که در خدمت رسول الله صلی الله بودم که فرمود ضایع نخواهد ماند و هلاک نخواهد شد
قومی و امتی که من در اول و عیسی در آخر و مهدی در اوسط ایشان بوده باشد و صاحب الکشف الغمه در باب خروج صاحب
علیه السلام در آخر الزمان افاده نموده که من درین کتاب حضور در جناب ذکر بکنم از طریق اهل سنت و جماعت اکتفا
باشد در جهت وجه نبودن و از جمله حدیث طولانی از ابو سعید خدری روایت نموده که گفت از جمله آنچه در [illegible] که مهدی
عیسی علیه السلام از رسول خدا شنیدم این بود که مدت بقای او در اهل السلام ام برده و بعد از آن فرمود که لا خیر
فی الحیوة بعده یعنی بعد از آنکه آنحضرت جهان را بدرود کند خیری در حیات و مزه در زندگی و حظی در زیستن
نخواهد بود و ابو هریره روایت نموده اند هم صاحب کشف الغمه و هم صاحب فصول مهمه که گفت از رسول الله صلی الله
شنیدم که فرمود و خطاب اصحاب نموده کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم یعنی حدیث
والعلم عند الله ظاهر این است که چون مهدی با وی ظهور کند و عیسی علیه السلام از آسمان نزول کند نماز که امام

بکدام

بکدام اقتدا خواهد نمود عیسی که پیغمبر خداست و از آسمان آمده یا بامامی که از ذریت پیغمبر شماست شما خود را چگونه مییابید اگر شما در آن وقت
باشید الا و اشمایی فی القیوم حکم شما در آن حال خواهید داشت و چه خواهید کرد شما و اولاد شما ای کی ادرک امام شما از شماست یعنی
است بکند شما را بکتاب شما و بعد از نقل این حدیث و حدیث جابر و حدیثی که از ابو سعید خدری روایت شده باید که مهدی امام بجهت
عیسی امام و بعد از آن گفته اند که اگر سوال کند سایلی که با صحت این احادیث و بیکدیگر عیسی در پی مهدی نماز خواهد کرد و با دشمنان اسلام
جهاد خواهد نمود و با دجال مقاتله خواهد کرد و در مرتبه کسی که در نماز و جهاد مقدم باشد و با ثبوت اجماع و صحت خبر آنکه کدام یک از امام و
ماموم افضل باشد او نبی و دیگری وصی است جواب گوییم که این هر دو امام مقتدا و پیشوا اند و هر کدام چیزی در وی از ایشان افضل میشود
و هر دو معصوم اند و از کتاب و تابع مطلق و از مداهنه و ریا و نفاق چیزی که خلاف مراد الله باشد بری اند و رسول خدا صلی الله فرموده
که باید امام افضل باشد و اگر امام و در آن مساوی باشد اعلم را مقدم دارند و اگر در آن هم برابر باشند اقدم و بعد از آن اقدم
هجرت پس از آن صبیح الوجه پس اگر مهدی داند که عیسی افضل از وست پس باو تقدم جایز نخواهد داشت و اگر عیسی او افضلیت
امامت اختیار کرد چه او از نفاق و ریا و مداهنه منزه است پس چون امام مهدی داند که اعلم است تقدم می نماید و چون عیسی و الله اعلم
و محقق است که او اقتدا بکند و او را اقتدا میداند و همچنین جهاد مثل نفس است و در روی حق تعالی کسی را که رغبت در آن
داشته باشد و اگر این نبودی کسی اجتهاد کردن در خدمت رسول صلی الله و در خدمت انبیای سابق صحیح نبودی بدلیل قوله تعالی
ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله
فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقران ومن اوفی بعهده من الله
فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم که حق تعالی از مومنان نفسهای ایشان را
بعوض بهشت که مقاتله کنند و بکشند و کشته شوند در راه او وعده کرده است ایشان را در کتب سماوی خود که وفا کند بعهد
خود و بشارت باید رستگاری و فوز عظیم اگر بعهد خود وفا کنند و امام نایب رسول است و جانشین او و وارث او و عیسی
علیه السلام اگر رسول است اما یافت بعثت را تقدیم فیکرد پس بر نایب او هم تقدم جایز نخواهد داشت و مویید این
که قرطبی در کتاب خود از ابا اهل روایت نموده و گفته احادیث و ثابت و صحیح است و آخر حدیث این
که عیسی در بیت المقدس امام مهدی خواهد خواست که نماز کند و عیسی از آسمان در آن وقت نزول خواهد کرد و امام باز
پس دادن و عیسی را پیش باز کند با وجه خواهد نمود و عیسی دست بر کتف او نهاده خواهد گفت تو اولی تقدم و
وصلی را ایجاب خود داشته و عیسی بامامت او نماز خواهد کرد و ایضا از شافعی مطلبی روایت نموده اند که گفت متواتر
شده است خبر و شایع شده از بسیاری از راویان که از رسول صلی الله روایت میکنند در باب مهدی علیه السلام و در اینکه

و دانست سال الکتب بن حواری بود و از عدل و داد جهان را پر خواهد ساخت و اگر عیسی علیه السلام نزول نماید مهدی یکند او را اقتدا و بجال بیرون که
از الکویند از مضافات فلسطین و اگر امامت این است خواهد نمود عیسی در پی مهدی نماز خواهد کرد و این روایت را از شافعی در [illegible]
کرده کتاب ساله ذکر کرده است و در قصه طولانی و عمان و عبون و آن لن یهلک امة انا فی اولها والمهدی فی اوسطها
وعیسی فی آخرها ابابت احمد حنبل در مسند خود ذکر کرده و گفته یعنی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخرها آن نیست که عیسی بعد از مهدی
باقی بوده باشد چرا این چنین جایز نیست که اگر حدیث لاخیر فی الحیوة بعده واقع شده و در روایتی لاخیر
فی العیش بعده یعنی که مهدی امام آخر الزمان است و بعد از وی خلق باقی نخواهد ماند و اگر باشد عیسی نایب او خواهد بود چه
منصب عظیم تر از آنست که نایب باشد و بعد امام [illegible] و از وجهی دیگر گفت مهدی مستقل نیست عیسوی شده و این گفته است
پس حدیث را بر این حمل باید کرد که رسول صلی الله علیه وسلم اول خوانده است بعث اسلام و مهدی را وسط و عیسی را آخر خوانده بعث اسلام
و بعضی گفته اند چون عیسی علیه السلام بعد از مهدی نازل شود و تصدیق کند و معاون و مددکار او است و صحبت و [illegible] امام را
ظاهر میسازد و آخر عصر است و صاحب کشف الغمه گفته است آنچه من میدانم آنست که رسول خدا اول و اوسط را خوانده است
و مهدی [illegible] است و [illegible] و اوسط خوانده و عیسی علیه السلام چون نبی است [illegible] و آخر الزمان
[illegible] خود [illegible] است و امام آخر گفتن حسن است [illegible] که مهدی علیه السلام [illegible] است و [illegible]
اگر این در غیبت محال نیست چه عیسی و خضر و الیاس از دوستان خدا و ابلیس و دجال از دشمنان خدا و تا غایت زنده اند و باقی اند
و اتفاقست بر وجود ایشان و همچنین نوح نبی و لقمان علیه السلام و جماعتی دیگر ایشان از هزار سال تجاوز نموده و غیر ایشان هم بسیار بوده
و کسی را انکار آن نرسد و آنهایی که میگویند مهدی از طایفه از آنها سبب انکار ایشان او و مرزات و کسی که در دنیا [illegible]
[illegible] باشد و کسی که میگویند مهدی در غیبت در سرداب است و کسی با او نیست که طعامی و شرابی بجهت او مهیا سازد
و بس [illegible] باشد از استبعاد اهل باطل بجهت بقای مذکورین و کسی که علی خضر و الیاس و ابلیس و دجال منفرد شده از نص
صریح از آیات قرآنی و احادیث نبوی و از حکایات سرداب او لازم است که عیسی علیه السلام در غیبت و [illegible] مهدی و کسی
در غیبت در آسمان طعامی و شرابی بجهت او مهیا نکند چنانکه بقای او در آسمان بی طعام و شراب ممکنست بقای مهدی
سنین چرا ممکن نباشد و دجال که در روایتی در دیر و در جزایرست در غیبت باقی تواند بود و در باب مهدی که عزیز و
مکرم است و بندی از نجر [illegible] چرا تمام محال و مستبعد است و اما ثانیا اگر آنکه مهدی [illegible] موجود میباشد
کی تا الیه بالجلاد علیه السلام در سرداب نه نگاه میکند و در کل روی زمین سیر میکند با شیعیان و خدم و حشم و اسبان و شتران
و هر سال بزیارت بیت الله می آید و در طرف مغرب فرزندان او بسیارند بلکه شهرها در تصرف ایشانست لیکن چه علتی

کماز حق

از حق تعالی بسیار ... از نظر خلق غایب است و غیبت او بر وجهی بعادت خلق الله نمود و بر جای او ... صاحب مرتبه و طایفه دیگر از اهل انکار حرف سرداب را
مستعمل نموده اند و ... همان مستبعد میکنند و وجه ایشان مخالفت کرده گفتند تا این بجای او آنچه ... مطمئن و شفا دادن و
کلفت بر خصوص او علیه السلام و بعض مردم ... و مرضها ... ذکر کرده از کتب عظیم میشود و از ... حکایت از
صاحب کشف الغمه مشهور است که گفته چون این دو حکایت مکرر ... از برادران ثقه صحیح القول شنیده ام و آن دو کس که شیعیان
واقع شده و در دست من ... که امام ... حکایت را نقل میکنم و ملاجامی نیز در دو حکایت را
در کتاب شواهد النبوه از ... که یکی از ... مشهور است از اتباع امام ... اسماعیل بن الحسن ام ...
حبیب ... قضیه ... بر آمده در ... و از آن خون و چرک میرفت
دایم از آن ... شغلی از عبادت ... رفته ... رضی الدین علی ... این ... شکوه
نمود ... جراحان حله را حاضر آورد و با ایشان مشورت کرد گفتند این قرحه بالای رگ اکحل بر آمده است معالجه آن ممکن نیست الا
به بریدن اگر این را ببریم شاید رگ اکحل بریده شود و اگر بریده شد اسمعیل بمیرد و در این معالجه خطر عظیم است مرتکب آن نمیشویم
سید با اسمعیل گفت من به بغداد میروم باش تا ترا همراه ببرم و با اطبا و جراحان بغداد بنمایم شاید وقوف ایشان زیاده باشد چون به بغداد
آمد اطبا و جراحان بغداد را طلب داشت ایشان نیز همان تشخیص کرده و همان سخن گفتند اسمعیل دلتنگ شد سید با او
گفت حق تعالی نماز ترا با این نجاست قبول میکند و صبر در این الم بی اجر نیست اسمعیل گفت پس چون چنین است بزیارت
سامره میروم و استغاثه با ائمه هدی میبرم و متوجه سامره شد و صاحب کشف الغمه گوید از پسرش شنیدم که گفت که از پدر
شنیدم که گفت که از نیم شنیدم که چون به سامره رسیدم و زیارت امامین امام علی نقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیهما
السلام کردم و به سرداب رفتم و در آنجا بسیار بحق تعالی نالیدم و بصاحب الامر علیه السلام استغاثه نمودم
و صبح بطرف دجله رفتم جامه را شستم و غسل زیارت کردم و ابریقی که داشتم پر آب کردم و متوجه مشهد شدم که
زیارت دیگر کنم بقلعه نرسیده که چهار سوار دیدم که می آیند چون در حوالی مشهد جمعی از شرفا خانه داشتند گمان
کردم که از آنها باشند چون بمن رسیدند دیدم که دو جوان شمشیر بسته اند و یکی از آنها نیزه دارد و در دست دارد
و دیگری شمشیری حمایل کرده و فرجی پوشیده و تحت الحنک بسته نیزه دارد و در دست راست قرار گرفته و نیزه
را بر زمین گذاشت و آن دو جوان در چپ ایستادند و صاحب فرجی در میان راه ماند بر من سلام کردند جواب
سلام دادم و فرجی پوش گفت فردا میروی گفتم بلی گفت پیش آی تا ببینم چه چیز ترا در آزار آورده مرا بخاطر
رسید که اهل بادیه احتراز از نجاست نمیکنند و تو غسل کرده و رخت را آب کشیده و جامه هنوز تر است تر آید

داد که روغنش بتو رسد بهتر باشد و من در فکر بودم که دو تا شد مرا بطرف خود کشید دست بر آن جراحت نهاده فشرد و چنانچه
چیزی آمده درست شد بر زین قرار گرفت مقارن این آن شیخ گفت افلحت یا اسمعیل گفتم افلحت وافلحتم
من در تعجب افتادم که نام مرا چه دانسته باز همان شیخ گفت فلاحی شدی و رستگاری این امام است امام من
دویدم در رکابش و او سید امام راهی شد و من در رکابش میرفتم و جزع میکردم پس گفت برگرد من گفتم هرگز
جدا نشوم باز فرمود برگرد مصلحت در برگشتن است من همان حرف را اعاده کردم پس شیخ گفت ای اسمعیل شرم نداری
که امام دو بار گفت برگرد و خلاف قول او میکنی ایستاده [illegible] ایستادم چون قدم چند از من دور شده از من
ملتفت شده فرمود چون ببغداد رسی مستنصر ترا خواهد طلبید و عطائی خواهد کرد از او چیزی قبول مکن و بفرزند ما رضی بگو
که چیزی در باب تو بعلی بن عوض بنویسد که من باو وصیت میکنم که هرچه تو خواهی بدهد و من همانجا ایستاده بودم تا از
من غایب شدند و من تاسف بسیار خوردم و ساعتی همانجا نشستم و بعد از آن بمشهد برگشتم اهل مشهد چون مرا دیدند گفتند
حالت متغیر است آزاری داری گفتم نه گفتند با کسی جنگ و نزاعی کرده گفتم نه اما بگوئید که این سواران که از اینجا گذشتند
دیدید گفتند بلی از شرفا باشند گفتم شرفا نبودند امام بود پرسیدند که آن شیخ یا صاحب زخم گفتم صاحب زخم را بنمودی گفتم
بلی او آن را فشرد و درد کرد آن مرا باز کرده از آن جراحت اثری نبود و من هم از دهشت بشک افتادم و ران دیگر را
گشودم اثری ندیدم درین حال خلق بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره کردند و اگر خلاص نشده مرا خلاص میکردند
در زیر دست و پا رفته بودم و فریاد بر آمد که از جانب وزیر [illegible] فریاد و فغان ما رسیده و ماجرا را شنیده
رفت که احوال [illegible] در شب آنجا ماندم و صبح جمعی مرا مشایعت نموده دو کس همراه کردند و برگشتم و صبح ببغداد شهر
رسیدم دیدم که خلق بسیار بر سر پل جمع شده اند و هر که میرسد از اسم و نسبش میپرسند چون من رسیدم و نام مرا
شنیدند بر سر من هجوم کردند و رختی که دوم یافته بودم پاره پاره کردند و نزدیک بود که روح از من مفارقت
کند که سید رضی الدین با جمعی رسیدند و مردم را از من دور کرد و گفت این تو بکه ای که خبرت [illegible] در شهر انداخته گفتم
بلی از اسب بزیر آمده ران مرا باز کرد چون زخم را دیده بود و اثری از آن ندید ساعتی غش کرده بیهوش شد و چون
بخود آمد گفت وزیر مرا طلبیده گفت از مشهد برین نوشته آمده و آن شخص بتو مربوط است زود خبر بن برسان مرا
با خود بخدمت وزیر برده گفت این برادر من و نزدیکترین اصحاب منست وزیر گفت قصه را بجهت من بگو من از اول
تا آخر آنچه بر من گذشته بود نقل نمودم فی الحال کس بطلب اطبا و جراحان فرستاد و چون حاضر آمدند فرمود شما زخم
این مرد را دیده اید گفتند بلی پرسید که دوای آن چیست همه گفتند بریدن داغ است و اگر بتوان برید که گفت بر تقدیری که

که چیزی از آن زخم سوم آمد گفتند اقلا دو ماه لیکن بجای آن سفیدی خواهد ماند که از آنجا مو نروید باز پرسید که شما چند گاه شد که زخم او را دیده اید
گفتند امروز ده روز است پس [illegible] مرا برهنه کرده دیدند که با ران دیگر اصلا تفاوتی ندارد و هیچ جا اثری از آن
گوشت [illegible] که یکی از اطبا که از نصاری بود صیحه زده گفت والله هذا من عمل المسیح وزیر گفت چون عمل هیچکدام از شما نیست من
میدانم عمل کیست این خبر بخلیفه رسید وزیر را طلبید و وزیر مرا همراه بخدمت خلیفه برد و قصه را بیان نمود چون تمام کرده اشاره
بخادمی کرد که کیسه ای که در او هزار دینار بود حاضر کرد و بمن گفت این مبلغ را نفقه خود کن من گفتم حبه از این را قبول نمیتوانم
کرد گفت از که میترسی گفتم از آنکه این عمل از دست او شده که او فرمود که از ابوجعفر چیزی قبول مکن پس خلیفه مکدر شده گریست صاحب کشف الغمه
گفته از اتفاقات حسنه آنکه من روزی این حکایت را از برای جمعی نقل میکردم چون تمام شد یکی از آن جمع شمس الدین پسر او
بوده و من نمیشناختم از این اتفاق تعجب نموده گفتم ران پدر خود را در وقت زخم دیده بودی گفت بلی در آن وقت
کوچک بودم ولی در حال صحت دیده بودم مو از آنجا بر آمده بود و اثری نبود و هر سال یکبار ببغداد می آمد و بسامره میرفت و مدتها
میماند و میگریست و تاسف میخورد بر آن آرزو در آنجا میگشت دیگر این دولت نصیبش نشد آنچه من میدانم چهل بار دیگر بزیارت
سامره رفت و دریافت و در این حسرت از دنیا رحلت رفت — گفته است حکایت کرد از برای من سید باقی بن
عطوه علوی حسینی که پدرم عطوه زیدی مذهب بود و در او مرضی بود که اطبا از علاجش عاجز بودند و از ما پسران آزرده بود و [illegible]
میل ما را بجهت مذهب امامیه و مکرر میگفت من تصدیق شما نمیکنم و بمذهب شما قائل نمیشوم تا صاحب شما مهدی نیاید و مرا از این مرض
نجات ندهد اتفاقا شبی در وقت نماز خفتن ما [illegible] یکجا جمع بودیم که فریاد پدر را شنیدیم که میگوید بشتابید چون بنزد او رفتیم
گفت دریابید صاحب خود را که همین لحظه از پیش من بیرون رفت ما هر چند دویدیم کسی را ندیدیم از نزد او برگشته
پرسیدیم که چه بود گفت شخصی نزد من آمد و گفت یا عطوه من گفتم تو کیستی گفت من صاحب پسران توام آمده ام
که ترا شفا دهم و بعد از آن دست دراز کرده بر موضع الم مس نمود پس چون بخود نگاه کردم اثری از آن ندیدم پس
صحیح شده بود و با قوت و توانائی زندگانی کرد و من از غیر آن پسر از جمع کثیر این قصه را پرسیدم و به همین طریق بیان
کردند نقل نمود و صاحب کشف الغمه بعد از نقل این حکایات گفته امام علیه السلام مردمان در راه حجاز و غیره بسیار دیده اند که
ابرام کرده بودند با ایشان که دانسته اند و آن حضرت ایشان را خلاصی داده بمطالب خود رسانیده و اگر خوف تطویل نبود
ذکر میکردم و ابن بابویه در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه نقل کرده از شخصی که از اصحاب حدیث و معتمد علیه بود
نامش احمد بن فارس الادیب شنیدم که گفت بهمدان رسیدم و طایفه را که مشهور به بنی راشد بودند دیدم همه دارای مذهب
امامیه اند و آثار رشد و صلاح از ایشان ظاهر بود از سبب تشیع ایشان پرسیدم از آن میان پیر مردی که آثار زهد و صلاح

کبیکج

و از ایشان ظاهر بود از سبب تشیع ایشان پرسیدم از آن میان پیرمردی که آثار زهد و صلاح و تقوی و فلاح از سیمای او هویدا بود گفت
سبب تشیع ما آنست که جد ما که اینجا آمده بود بحج رفت و در بازگشتن بعد از طی کردن منزل عقبه ای حاجی تا بادیه غازی از
رفقا دور میشود و خوابش میبرد و بعد از بیداری از قافله اثری نمی بیند میگفت که چون خود را تنها و بیکس یافتم سراسیمه در صحرا
پاره دویدم و چون توقع نماند بخدا نالیدم و گریستم و در آن حیرت و اضطراب زمینی سبز و خرم بنظرم در آمد متوجه آن شدم زمینی دیدم
در سبزی و طراوت دم از بهشت میزد و در میان آن قصری مینمود با خود گفتم درین بادیه هولناک این دشت سبز و این
قصر رفیع از کجاست هرگز نام و نشانش نشنیده چه جا باشد و کجا تواند بود تا بدر قصر رفتم دو جوان سفیدپوست بر در دیدم سلام
کردم جواب دادند و گفتند بنشین که خدا با تو نظر لطف و خیر خواسته و یکی از ایشان در قصر شد و بعد از لحظه بر آمد گفت برخیز
و مرا اندرون قصر برده بهر طرف نگاه کردم مثل آن خوش عمارتی ندیده بودم تا بصفه رسیدیم پرده آویخته بود پرده را
برداشته مرا داخل صفه کرد و در میان صفه تختی دیدم و در میان تخت جوان خوش روی خوش موی خوش لباسی
خوش بمخاده تکیه کرده بود و بر بالای سرش شمشیری طویل آویخته از نور روی او خانه آنچنان روشن بود که گفتم
ماه شب چهارده طالع شده است سلام کردم از روی لطف و مهربانی جواب داده و مهربانی نمود که میدانی من کیستم
گفتم نه والله نمیدانم فرمود که من قایم آل محمد علیهم السلام منم که در آخر الزمان ظهور و خروج خواهم نمود و باین شمشیر
که می بینی عالم را و زمین را از عدل و راستی پر خواهم ساخت چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد و من چون این کلام را
از آنحضرت شنیدم بسجده افتاده روی بر خاک میمالیدم فرمود که چنین مکن سر از زمین بردار و چون سر از زمین بر
داشتم فرمود نام تو فلان بن فلان است و از شهر [?] گفتم راست فرمودی ای مولای من گفت دوست میداری که بجانب
اهل خود برگردی گفتم بلی یا سیدی فرمود که خوبست اهل خود را بشارت ده و آنچه شنیدی و دیدی بگو و خادم را
اشاره کرد خادم دست مرا گرفته کیسه بمن داد و مرا از قصر بیرون آورده اندک راهی همراه من آمد چون نگاه کردم
مسجد و درختها و خانها دیدم از من پرسید که این شهر و محل را میشناسی گفتم بلی در حوالی شهر ما دهیست که اسد
آباد میگویند این آن میماند گفت بلی این اسد آباد است [?] برو چون ملتفت شدم رفیق خود را ندیدم
چون کیسه را گشودم چهل و پنج دینار در آن کیسه بود از برکت آن با فقرا رسید تا دنیا [?] و ازان در خانه ما بود و خیر
و برکت با ما بود و تشیع از برکت او در نسل ما ماند و تا قیام قایم خواهد بود وایضا ابن بابویه در [?] کتاب
از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رحمة الله نقل نموده که او گفت من از ابو القاسم علی بن احمد کوفی شنیدم که گفت
حدیث کرد [?] مرا [?] و گفت روزی در موسم حج در طواف بودم و در شوط هفتم نظرم بحلقه افتاد که حلقه زده بودند

وکسی دران

وکسی دران میان محکم بود بر بدی طواف را تمام کردم و بجانب ایشان رفتم جوانی خوش روی خوش بوی خوش گوی دیدم که بفصاحت
و لطافت و خوش کلامی مثل او ندیده و [?] و حسن سلوک از [?] بودم خواستم با او سخن گویم و سوال کنم مردم منع کردند پرسیدم
که این کیست گفتند فرزند رسول خداست هر سال یک روز در اینجا پیدا میشود با خواص اصحاب خود سخن میگوید [?]
نزد او رفتم گفتم سیدی اتیتک مسترشدا فارشدنی هداک الله یعنی بنزد تو آمده ام بطلب هدایت
و راهنمایی مرا راه بنما چنانچه هدایت کرده است ترا حق تعالی سنگی برداشته بدست من داد و کسی از حضار پرسید که بتو چه چیز داد
سنگی بود گفتم چون نگاه نمودم شمشی بود از طلا پس بجانب دیگر من رسیده فرمود که حجت بر تو ثابت شد و حق بر تو ظاهر
گشت و نابینایی از تو دور شد آیا مرا میشناسی گفتم لا گفت منم مهدی و منم قایم آل محمد منم که زمین را چنانچه از جور پر شده
باشد از عدل پر سازم بدرستیکه هرگز عالم از حجت خدا خالی نباشد و حق تعالی هرگز مردم را بی رهنما و امام نگذارد و این خبر
امانتست نزد تو مگو این را بغیر از برادران دینی که اهلیت شنیدن آن داشته باشند و از اهل حق باشند
و چون نگاه کردم او را ندیدم و قطب الدین راوندی رحمه الله در کتاب خرایج از ابو القاسم جعفر بن محمد قولویه روایت
نموده که گفت در سال سیصد و سی و هشت که آن سالیست که قرامطه حجر الاسود را بجای خود بردند من ببغداد رسیدم
و تمام همت من مصروف این بود که خود را بمکه معظمه رسانم و وضع حجر را بمکان خود بچشم خود ببینم چه در کتب دیده بودم که بغیر
معصوم امام وقت او را بجای خود نصب نتواند کرد چنانچه در زمان حجاج امام زین العابدین علیه السلام نصب کرده
بود اتفاقا بیمار شدم بمرتبه که امید از خود قطع کردم و دانستم که آن مطلب [?] رسید ابن هشام نام
شخصی را نایب خود کرده بود و عریضه داشتی نوشته مهر [?] بودم [?] عمر خود رسیده بودم و آنکه
آیا در غیر این مرض میروم یا هلاکت است و با او گفتم التماس من آنست که جهد کنی و هر کرا دیدی که حجر الاسود را بجای
خود گذاشت این رقعه را باو رسانی و جواب بجا رسانی ابن هشام گفت چون بمکه رسیدیم خدام بیت
الحرام عازم آن بودند که نصب حجر نمایند مبلغ کلی بچند کس قبول کردم که مرا در ان ساعت در انجا جا دهند و کسی را با من
همراه کردند که از من محافظت نماید از ازدحام خلق را از من دفع کنند دیدم که هر چند فوج فوج و طبقه طبقه و طایفه
طایفه از قبیل کسانی میآمدند و میخواستند که حجر را بجای خود بگذارند حرکت و مضطرب میشود و هر چند که میکنند قرار نمیگیرد
تا که جوانی گندم گون خوش روی آمده بتنهایی برداشت و بجا گذاشت و هیچ نلرزید و بر جای خود قرار گرفت
و فریاد و غلغله خلق بآسمان رسید در آن حال آن جوان حجر را بجای خود محکم ساخته از میان خلق برآمد و من از جای خود
جستم و دامن مبارکش را گرفتم [?] و از کثرت و ازدحام [?] اینکه مبادا از من غایب شود و دیگران مردم

او خود و برداشتن چشم از او نزدیک شد که عقل از من زایل شود تا آنکه از کثرت هجوم خلق کم شده دیدم ایستاده و بمن
ملتفت شده فرمود که رقعه را بده چون رقعه را بدستش دادم بی آنکه نگاه در آن کند گفت بگو بصاحبش بترس و خوف
منت دار آن امری که از آن چاره نیست در سال سیصد و شصت و هفت بر تو واقع شده مرا گذاشته روان
شدم و مرا از دهشت و هیبت او زبان از کار رفته طاقت حرف زدن نداشتم تا از نظر غایب شده خبر با ابوالقاسم
رسانیدم و ابوالقاسم تا آن سال زنده ماند و در آن سال وصیت نموده کفن و قبر خود را مهیا کرده منتظر بود تا بیمار شد
و یاران او بعیادتش آمده گفتند امید شفای تو داریم گفت تو آنچه را میگفت بمن نامه گفت چنین وعده بمن داده اند
رسیده و مرا بعد از این امید نیست و در آن مرض بجوار رحمت حق واصل شده و آنحضرت را علیه السلام دو غیبت است غیبت
صغری و غیبت کبری و حکایتی که مذکور شد در غیبت کبری بود و اما در غیبت صغری که مدت آن هفتاد و چهار سال بوده
و بعضی از خواص شیعیان بخدمت او علیه السلام میرسیده اند و مسایل مشکله خود را میپرسیده اند و بعضی از کمال آن دولت
محروم بوده بخدمت آن حضرت میرسیده اند و مسایل و حاجات و مشکلات خود را عرض میکرده اند و ایشان عرض
و جواب میگرفته اند و در غیبت چون تقیه شدید بوده است نام آنحضرت گاهی بمه و گاهی بصاحب و گاهی بقائم
و مهدی تعبیر مینموده اند و از مکان امام بناحیه مقدسه و احادیث منع واقع شده از تصریح بنام آنحضرت
مخصوص بجان ایشان خوف باشد و نام و کلام آنحضرت و توقیعات او علیه السلام بخط اقدس خود نوشته در کتب معتبره
مذکور است و در غیبت مذکوره یعنی از ابتدای ولادت تا روز آخر غیبت اول حکایات غریب و معجزات عجیب
ظهور یافته و بسیاری از شیعیان و موالیان بخدمتش مشرف شده اند و در کشف الغمه و فصول مهمه و اکمال الدین و جرایح
و غیر آنها بعضی از آنها که بایشان رسیده است نوشته اند از آنجمله در کتب مذکوره مذکور است که ابوالادیان نام
شخصی از موالیان گفت بخدمت ابومحمد علیه السلام رفتم در بیماری که وفاتش در آن بود نامه چند نوشته بمن داد
و فرمود که این نامه ها را بمداین ببر و بپانزده روز دیگر باین شهر خواهی رسید آنروز در رحلت من خواهی شنید گفتم
یا سیدی و مولای چون چنان بود امام بعد از تو کیست فرمود که هر که جواب نامه های مرا از تو طلب
کند گفتم یا سیدی دیگر زیادت کن فرمود که هر که بر من نماز کند قائم امر است بعد از من و هیبت
او مرا منع کرد از آنکه دیگر چیزی بپرسم و نامه ها را بمداین بردم و در روز پانزدهم بسامره رسیدم و در وقتی
که مردم بجهت نماز آنحضرت جمع شده بودند و برادرش جعفر را دیدم که مردم تعزیتش میکردند و فراهم شده بودند
که بر او نماز کند با خود گفتم که اگر امام این است پس امامت باطل شد چه او را مشغول بشرب نبیذ و قمار دیده بودم

و معهذا

و معهذا پیش او رفتم و سلام کردم و تعزیت و تهنیت گفتم چیزی از من نپرسید و چون او آمده بیت نماز کردم دیدم کودکی گندم گون مجعد موی گشاده دندان
پیدا شد و ردای جعفر را کشیده گفت ای عم پس رو که من سزاوارترم از تو بنماز بر پدرم جعفر رنگش متغیر شد و پس رفت و آن کودک پیش رفت
و نماز کرد و بعد از آن امام را دفن کردند و چون از دفن فارغ شد رو بمن کرده گفت جواب نامه ها را که آورده بیاور دادم با خود گفتم دو نشان
ظاهر شد حکایت همیان مانده است باز نزد جعفر رفتم در گریه و زاری بود یکی از حاضران که با جعفر بود گفت تا امروز که
که آن کودک که در نماز بر تو تقدم کرد که بود گفتم بخدا سوگند که هرگز او را ندیده و نمیشناسم در این بودیم که جمعی از قم رسیده دلیل
از امام پرسیدند خبر وفات شنیدند بعد از آه و فغان پرسیدند که جانشین او کیست اشاره بجعفر کردند قوم او را تعزیت و تهنیت
گفته عرض داشتند که با ما مبلغی مال است و نامه ها نوشته و مهرها کرده نفرمایید که هر نامه و مهری از کیست و مال چند است تا آن را
تسلیم کنیم برخاسته جامه می افشاند و میگفت میخواهند که ما از غیب خبر دهیم تجار حیران شده در فکر شده بودند که پایشان
کرد خادمی بیرون آمد و گفت ای اهل قم با شما نامه فلان و فلان است و همیانی که در او هزار دینار است ده دینار
دیگر مطلا پس نامه ها و همیان را بآن خادم دادند و گفتند آنکه ترا نزد ما فرستاده او امام است و ابوالادیان از محقق شد
آنچه از امام شنیده بود فی الحال جعفر نزد معتمد خلیفه رفت و گفت من حال امام و حال کودک را میپنهان دیدند رفته احوال
را عرض کرد معتمد امر جودرا فرستاد و صیقل کنیز را گرفته بردند که کودک را نشان بده و صیقل انکار نموده گفت
من حامله ام و آن حال کودک را نمیدانم و او را بزن حبس فرستادند تا آنکه عبیدالله بن یحیی بن خاقان رسید که بقتل او مرد و خبر خروج حاکم بصره رسید
چیزی دیگر از این عالم خبر او ایشان بخود رسانیدند از کنیز فراموش کردند و از دست ایشان خلاص شد والحمدلله رب العالمین
و ایضا در کتب مذکوره مسطور است بسند صحیح که در زمانی که امام حسن علیه السلام از دنیا رفته بود جمعی کثیر از
تجار قم و جبال و غیر آنها رسیده بر قاعده مستمره اموالی آورده بودند و خبر از وفات آنحضرت نداشتند و چون شنیدند
اندوهناک شدند سؤال نمودند ببرادرش جعفر نشان دادند و چون بخانه اش رفته خبر یافتند که با خوانندگان و ساز
بسیر و طلب رفته است تجار با هم گفتند این صفت امام نیست یکی گفت ما را بجهت صاحبش بر اینجا آورده بود
بگذارید تا بیاید گفت امید نیست که با ما دیده و از حرف زدن برین قرار دادند که با اینجا مانند تا برگشت
و او سلام کرده گفتند یا سیدنا ما جماعتی از شیعیان شما هستیم و هر بار که می آییم مالهای موالیان شما را میآریم که امام
در نامه های ایشان ... میرسانیم هر وقت ابی محمد علیه السلام تسلیم میکردیم این دفعه نیز تسلیم کنیم جعفر گفت از برای من بیاورید
گفتند چیزی مانده که عرض کنیم گفت بگویید گفتند این زر هر کیسه را دو دینار و پنجاه دینار و ده دینار و صد دینار از کیست
هر دو از کیست میگفته و هر مرتبه و اینها ... و هر بار ابومحمد علیه السلام میگفت تمامی مال این قدر است و از ...

هبود و تمام را نام می‌برد و نام صاحبان هر یک را می‌گفت حتی نقش خاتم هر شخصی را تا همه نیز مقابله و اصل یافته مال حاضر است جعفر گفت
دروغ میگوید افترا بر برادرم می‌بندد او هرگز از غیب خبر نمی‌داد و تجار هم بنگاه کردند و در فکر شدند باز ایشان گفتند مالی که با ما فرستاده‌اند
در دو‌ای آن چه آلی را دید گفت ما وکلاییم و ما را خبر از علاماتی که وصف کردیم غرض نیستیم که بهم اگر تو امامی بر تو مخفی نیست نشان
هر یک چه و برکیفش مال از آن با ماست نخود الا مال ما را غیر از آنکه صاحبان او گفتند حاجت به ... نداریم تا ایشان هر چه خواهند کنند و جعفر
بخدمت خلیفه رفته از تجار شکوه نمود و خلیفه تجار را طلبیده گفت چرا مال را بجعفر حواله نمیکنید گفتند دولت خلیفه مستدام باد ما
جمعی تجاریم وکالت جماعتی چیزی آورده‌ایم و مأموریم با نشانه علامات و دلالات هیهات ابو محمد علیه السلام را عادت بر کمال
در از ما بطریق مذکور میگرفت خلیفه پرسید که عادت او چگونه بود گفتند میگفت تمام مال چند است و هر کیسه چه داده است و ... اش
چیست و همراه انگشت و نقش هر مهری که بر هر کاغذی هست چه چیز است چون چنین میکرد مال را تسلیم میکردیم اگر کند
اگر این چنین مقابله او حق گزیند ما ... مال ... مال بر صاحبانش جعفر گفت یا امیرالمؤمنین اینها بر برادرم افترا میکنند
که علم غیب بوی نسبت میدهند خلیفه گفت اینها رسولانند و ما علی الرسول الا البلاغ جعفر ملزم شد و تجار گفتند یا خلیفه
ما در این باب التماس عفو می‌داریم که ما را همراهی کنند تا از این شهر بیرون کنند و از این دیار بیرون رویم خلیفه نقیبی همراه کرد
تجار را از محل خطر گذرانیده برگشت در اثنای راه پسری خوش‌رو نیکو پیدا شد و ایشان را یک یک از جماعت نام گفت
بشتابید بخدمت مولای خود گفتند تو مولای مایی گفت معاذالله من یکی از بندگان مولای شماام در پی من بیایید
تا بخدمت ابو محمد علیه السلام رسیدند خادم دیگر رفته خدمت او ... و تجار گفتند چون بدرون خانه رفتیم بجائی که روح
بجز قدرت او است دیدیم که مولای خود قائم را علیه السلام دیدیم بر کرسی نشسته تو گفتی که گرماه ... است که طلوع نموده
جامه سبز پوشیده بود سلام کردیم جواب سلام ما را احسن وجهی داده پرسش نمود بعد از آن فرمود که تمامی مال که با شماست
فلان مبلغ است فلان چند و فلان چند داده و یک یک چنانچه بود وصف نموده و در آخر از اولاد و فرزندان هر یک
پرسیده آنچه با ما بود و اسباب سفر از دواب و غیره وصف هر یک کرده و ما همگی افتاده شکر بجا آوردیم و حق تعالی
را بجهت نعمت سجده کردیم و زمین را بوسیدیم و بعد از آن هر چه میخواستیم پرسیدیم و هر مشکل که داشتیم عرض نمودیم و او
جواب همه مرحمت فرمود پس ما را امر نمود که مال را بعد از این به سامره نیاورید و در بغداد شخصی تعیین کنند که مال را بعد از این تسلیم
او کنیم و توقیعات نزد او خواهد بود و آن عمل خواهد نمود و یکی از رفیقان ما ابو العباس محمد بن جعفر حمیری بود از اهل قم با کفنی
و حنوطی عطا فرمود و ما را گفت عظم الله اجرک ... و در ... از نزدیک ... بعد از برگشتن ... بعد از آن شیعیان مال را
ببغداد بوکالت آن شخص میرسانیدند و نزد او توقیعات صاحب میبود و علامات و دلالات بر وکالت آن شخص ظاهر میشد نام او عثمان بن

سعید عمری

سعید عمری و بعد از او پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان وکیل بود و بعد از او ابوالقاسم حسین بن روح و بعد از و شیخ ابوالحسن علی بن محمد السمری
و هر یکی از ایشان با علام قائم علیه السلام علامات و دلالات ظاهر میکردند و ایضاً در کتب مذکوره از رشیق صاحب المادرائی روایت نموده
که گفت معتضد بالله خلیفه مرا طلبیده و دو کس دیگر همراه نمود و فرمود که هر یک بر اسب سوار شوید و اسب دیگر کتل گیرید تا زود بسامره رسید و خانه حسن
بن علی را ذکر نمود که او وفات شده و هر که در خانه او ببینید از کوچک و بزرگ سرش نزد من آرید و ما چنانچه مامور بودیم رفته
و در بام ... گیرم ... و چون بدرون خانه رفتیم مجلسی یافتیم پرده بر در آن آویخته بود پرده را برداشته بدرون رفتیم دیدیم
سردابی بود سرداب داخل شدیم دریایی بنظر درآمد که در آن سرداب ... حصیری بر روی آب انداخته بنماز ایستاده است
بلقنت ... از ... رفیق من احمد بن عبدالله قدم در آب نهاد که خود را باو برساند در آب غرق شد نزدیک بود که بمیرد من دست
دراز کرده بیرون آوردم بعد از غرق شدن خلاص شد مدتی بیهوش افتاده بود ... چون ... آن رفیق سیم ...
... که خود را برساند پا در آب نهاد و بیا فرو رفت ... اضطراب ... نجات ... تا ... آب برآوردیم ...
در پریشان حال من ... خود افتادم ... کردم معذرت ... امیر ... آمده ... کردم ...
... برگشتیم و بخدمت خلیفه رفته آنچه دیده بودیم نقل کردیم گفت این راز را پنهان دارید
... شنیدیم ... در هر سه ... خود ... تا آن خلیفه زنده بود ما ... این حکایت بمجلس
نتوانستیم کرد و ایضاً در آن کتابها و کتب معتبره مذکور است ... روایت ابوجعفر قمی از
شاذان از ابن مهزیار که او گفت بیست سال بحج رفتم که شاید امام را ببینم تا آنکه شبی در واقعه دیدم که شخصی میگوید یا علی حق
تعالی ترا رخصت زیارت بیت الله داده ... کنیم و تضرع میکردم تا روزی در طواف جوانی خوش رو دیدم
او مرا ... سلام کردم جواب شنیدم گفت از کجایی گفتم از اهواز گفت ابن حصیب را میشناسی گفتم او
... گفت رحمه الله ... حق تعالی باز گفت علی بن ابراهیم بن مهزیار را میشناسی
گفتم آن منم گفت نشانی که از ابو محمد علیه السلام با تو بوده چه شد گفتم هست و از بغل بیرون آورده باو دادم چون او را دید
گریست گریستنی ... گفت سلام الله علیک یا ابا محمد لقد کنت اماما عادلا اسکنک الله الفردوس مع آبائک
الطاهرین علیهم السلام پس گفت ای ابن مهزیار بمحل خود برگرد و کار خود بساز چون شب تاریک شود برو بشعب
بنی عامر که مرا آنجا خواهی یافت چون در آنجا ... رسیدم ... در خدمت او بجهت مشغول بودیم تا
رسیده آنجا فرود آمد ... تا شب ... آنجا رفتیم تا آنکه ... رسیدیم نماز صبح ادا کردیم ...
کوهی رسیده ... گفت ... میبینم ... [illegible] ... آن فرح ... گفت

از روی مراد نومیدی و حاجت هر جا جستند پس رفتم تا شهر بلخ [illegible] گفتند که در آنجا حاصل میشود و هر مشکلی [illegible] دلیل بگیرد [illegible]

و مهار شتر را بگشا و بگذار [illegible] گفتم این حرم قایم آل محمد است کسی داخل نشود الا ولی [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] آمدم نزدیک خیمه رسیدم گفت توقف کن و خود رفت و بعد از لحظه برآمد و گفت داخل شو که [illegible] و بمطلب خود رسیدی

و چون داخل خیمه رفتم دیدم بر روی فرش بر روی نمدی نشسته [illegible] روی او چون ماه شب چهارده [illegible] پیشانی

[illegible] چشمان سیاه فراخ ابروی [illegible] بر رخ راستش خالی چون مشک [illegible] نه دراز و نه کوتاه [illegible]

[illegible] سلام کردم به نیکوترین وجهی جواب داده فرمود که [illegible] در عراق [illegible] گفتم [illegible]

و خواری در میان قوم فرمود که عنقریب امر منعکس شود و خواران عزیز شوند و عزیزان خوار گشتم یا سیدی و مولای بعد

[illegible] فرمود [illegible] پدرم ابو محمد علیه السلام مرا فرموده که مجاورت نکنم با قومی که حق

تعالی بر ایشان خشم گرفته و لعنت کرده است و جزای دنیا و آخرت و عذاب الیم [illegible] فرمود که ساکن

نباشم الا در جاهای خالی و کوههای درشت [illegible] حق تعالی تقیه را [illegible]

تا آن روز که مرا [illegible] وقت خروج شود [illegible] در آن کوه نزد آن حضرت [illegible] بودم

تا مرا رخصت داد [illegible] و آمدم [illegible]

[illegible] و ایضا در کتب مذکوره از ابوالحسن [illegible] روایت نموده اند که

گفت در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان ناصرالدوله بودم [illegible]

[illegible] در مجلس [illegible] حاضر شدم [illegible]

[illegible] معامله [illegible]

[illegible] شکار [illegible]

روزی [illegible] آن [illegible] رسیدم [illegible] آب [illegible]

[illegible] در آب [illegible] سوار [illegible]

روی [illegible]

گفت [illegible]

آن حضرت [illegible]

[illegible] گفتم یا سیدی [illegible]

که آن

[illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] تا [illegible]

[illegible]

[illegible] بغداد [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible] بخانه خود [illegible]

نشسته بودند محمد بن عثمان عمری [illegible] آن که [illegible]

[illegible]

گفت [illegible]

گفتم السمع والطاعة [illegible] هر چه آورده بودم [illegible]

[illegible] کردم [illegible]

[illegible] شک [illegible] توبه [illegible] کردم [illegible]

[illegible] و ایضا [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] نزد [illegible] حسین علیه السلام بن علی علیه السلام [illegible]

[illegible] کردم و تلاوت مشغول بودم [illegible]

رسیدیم و بعد از لحظه [illegible]

[illegible] رکعت نماز [illegible] کرد و

و بعد از نماز [illegible] گفت [illegible] ابوالطاهر [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] محمد بن الحسن [illegible] ابوالطاهر [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] کیسه [illegible] داد [illegible]

[illegible] آن صاحب [illegible]

امامیه بود و قوت اعتقاد او زیاد شد و به زیارت رفت و کمینه او را نفی ساخت ایضا از یوسف بن احمد الجعفری روایت کرده اند که در سال سیصد
و شصت بزیارت بیت الله رفتم و سه سال در مکه مجاور بودم و بعد از آن روانه شام شدم و دیدم که چهار کس یک محمل سواره می آیند
از روی تعجب در ایشان نگاه کردم یکی از ایشان مرا گفت از ما تعجب میکنی و از حالت ما تعجب لیکن مرا تعجب زیاده شد که از کجا
علم باحوال من بهم رسانید باز گفت دوست میداری که صاحب زمان خود را ببینی گفتم چون دوست ندارم اشاره بیکی از ایشان
کرد گفتم او را دلایل و علامات گفت آنکه اگر میخواهی این محمل تنها به آسمان رود یا آنکه برود گفتم که هر کدام که تو فرمایی دیدم که
یکبار محمل و سواران بلند شده از نظر من غایب شدند و آنکس اشاره کرده بود چون گفتم کجا گشتند [illegible] بود و از آنجا
آن رفته و مرا تاسف کند شد وایضا دیگری که آنحضرت را دیده ابو محمد و علیت یکی از شیعیان رزنی با داد
که بخدمت صاحب الامر کند حادث این حادث شیعیان بود و این ابو محمد و علیت یکی از شیعیان رزنی باو داد که بخدمت صاحب
بری بود از جلی ای شیعه او را دو پسر بود یکی عابد و صالح و دیگری فاجر و فاسق و ابو محمد از آن [illegible] پسر فاسق
داد و حکایت کرد که چون بعرفات رسیدم جوانی دیدم گندم گون خوش روی و خوش لباس [illegible] بدعا و تضرع
مشغول چون وقت روانه شدن مردم بود بمن ملتفت شده گفت ای شیخ از خدا شرم نداری گفتم در چه باب یا
سیدی و مولای فرمود حج تو میدهند از برای آنکه سید ایی و تو از آن زندگی سیاهی که شراب بخورد [illegible] و حرف
فسق کند و نزدیک است که چشمش [illegible] و اشاره بیک چشم من کرده من خجل گشته روان شدم و چون بخود آمدم هر چند نظر کردم
او را ندیدم و از آن روز بر آن خجالت ماندم و بران پسرم نیز بر شیخ الطایفه محمد بن نعمان المفید بوده و از آنجه خبر
دانستم آورده که چهل روز تمام نشده بود که دستهای جنبش زخم بسیار شده نابینا گشت و دانست که آن جوان صاحب بوده
او را نشناخته نمی دانستم تا [illegible] بر چشم پسر [illegible] یا آنکه چشمش بروی آنحضرت نیفتاده یا آنکه او را نشناخت و اما
نجابت که از احکام ولادت آنحضرت و احوال آنحضرت را دیده اند در کتب ذکر کرده و در تواریخ بسیار است از جمله در کتاب اکمال
الدین از احمد بن اسحق اشعری نقل کرده اند که گفت اراده کردم که بخدمت ابو محمد امام حسن عسکری بروم و سوال کنم از خلف
صالح بعد از او چون بخدمتش رفتم و سلام کردم قبل از آنکه سوال کنم فرمود که یا احمد بن اسحق بدرستی که حق تعالی از آن روز که آدم خلق
را خلق کرده تا [illegible] زمین را از حجتی خالی نگذاشته ببرکت حجت الله بلا از اهل زمین دفع میشود و باران
وجود او باران میبارد و بسبب او زمین برکت خود را بیرون میدهد پس گفتم یا ابن رسول الله هرگاه چنین است پس
خلیفه و امام بعد از شما کیست چون من این سخن گفتم امام علیه السلام برخاست و داخل خانه رفت و برآمده پسری را
بر دوش داشت که گویا روی او ماه شب چهارده است در سن سه سالگی و گفت یا احمد بن اسحق اگر نه آن بودی که ترا نزد حق تعالی

گرامی

منزلتی هست ترا گرامی و عزتی است این پسر را بتو نمی نمودم نام او نام و کنیت رسول الله است صلی الله علیه و آله [illegible] که مالک زمین خواهد شد
و زمین را از عدل و راستی پر خواهد کرد چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد والله که این پسر را غیبتی خواهد بود که از هلاکت نجات
نیابد از مردم مگر کسی که بر امامت او دایم ثابت باشند و توفیق یافته باشند که دعا کنند و از حق تعالی تعجیل فرج او طلبند
پس [illegible] گفتم یا مولای هیچ علامتی هست که خاطر من باو اطمینان یابد چون من این گفتم آن پسر بزبان عربی
فصیح گفت انا بقیة الله فی ارضه والمنتقم من اعدائه فلا تطلب اثرا بعد عین یعنی منم بقیه
[illegible] که گذاشته خداوند در زمین او و منم که انتقام از دشمنان خدا خواهم کشید و بعد از آنکه بچشم خود دیدی
خدا او دیدی دیگر طلب علامت و نشانه [illegible] علیهما السلام [illegible]
[illegible] گفتم یا ابن رسول الله [illegible]
[illegible] در آن [illegible] از خضر و ذی القرنین که دام است [illegible] طول غیبت او است
[illegible] رسید یا ابن رسول الله غیبت او دراز خواهد بود فرمود بلی [illegible] غایب بودن او بسیاری از آنها
که این اعتقاد داشته باشند برگردند مگر آنانی که حق تعالی [illegible] از ایشان [illegible] گرفته باشد و ایمان در دلهای ایشان
نوشته و [illegible] شده باشند و از جانب الله مؤید باشند که بر اعتقاد خود باشند یا احمد بن اسحق بدانکه این امریست از امرهای
خدا و سریست از اسرار الهی و غیبت از امور غیبی [illegible] آنچه گفتم و پنهان دار و [illegible] این [illegible]
[illegible] اعلام [illegible] درجه [illegible] فردای قیامت در اعلای علیین و موافق است [illegible]
حدیثی که جابر بن یزید جعفی از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت حدیثی
که ذو القرنین بنده صالح بود از بندگان خدا گردانیده بود او را حق تعالی حجت بر خلق و او قوم خود را دعوت نمود و امر
بتقوی و پرهیزکاری کرد و [illegible] بر قرنش [illegible] غایب بود تا آنکه بعضی گفتند که هلاک شده و بعد از آن ظاهر شد و
باز رجوع بقوم کرده [illegible] بر قرن دیگرش زدند و حق تعالی او را در زمین تمکین کرد [illegible] از برای او [illegible]
و مغرب عالم رسید بدرستی که حق تعالی [illegible] ساخت [illegible] از فرزندان من [illegible] او را مشرق و
مغرب برساند حتی که هیچ محلی و مکانی از کوه و دشت و هموار و درشت نماند مگر آنکه قدم ذو القرنین رسیده باشد الا آنکه قدم او رسید
و از برای او حق تعالی گنجهای زمین را ظاهر گرداند و معدنهای آن را [illegible] و [illegible] حق تعالی او را [illegible]
و مملو کند زمین را از عدل چنانچه پر شده باشد از ظلم وایضا از آنها که آنحضرت را دیده ابو یعقوب بن منقوش است که [illegible]
نموده که گفت که بخدمت ابو محمد علیه السلام رفتم در خانه نشسته بود در طرف راستش حجره بود و بر در آن پرده آویخته گفتم یا سید

صاحب امر امامت و خلافت بعد از تو کیست فرمود این پرده را بردار چون برداشتم پسری در حسن و جمال که پیشانیش مانند مروارید آمد ابروان

روی سفید و نورانی چشمان سیاه و در یک رخسار خالی و در کمر و بر بزرگ زانوی ابو محمد علیه السلام نشسته پس امام علیه السلام فرمود این صاحب

شماست پس از من غائب شد از نظر در [illegible] گفت [illegible] تا آنکه وقت معلوم و پسر [illegible] حجره [illegible] پس گفت یا یعقوب

در این حجره [illegible] کن [illegible] کسی [illegible] و ایضا در ان کتاب از محمد بن عثمان عمری روایت نموده گفت

با چهل کس از شیعیان در خانه ابو محمد علیه السلام بودیم که پسرش را به ما نمود و گفت این امام شماست بعد از من و خلیفه

منست بر شما پس اطاعت او بکنید و متفرق مشوید بعد از من که هلاک شوید در دین خود [illegible] بدانید که او را نخواهید دید بعد از امروز

جمع [illegible] برآمده [illegible] بود که امام علیه السلام رحلت نمود و مادر آنحضرت [illegible] آنحضرت

علیه السلام استعداد [illegible] خادم ابو محمد است علیه السلام [illegible] حضرت [illegible] روز [illegible] رسیدیم

[illegible] گفت [illegible] شدم پس [illegible] گفت [illegible] در [illegible]

[illegible] امام علیه السلام [illegible] روز از [illegible] بخدمت ابو محمد علیه السلام [illegible] صاحب [illegible]

علیه السلام [illegible] در [illegible] آنچه [illegible]

[illegible] بود [illegible] آن خانه آمدم [illegible] رسیدم [illegible] علیه السلام گفت [illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible] آن وقت [illegible] وقت معلوم [illegible] مشرف شده

سعد بن عبد الله اشعری [illegible] روزی [illegible] اتفاق صحبت افتاد با مخالفی در امامت مناظره [illegible] بجائی رسید که

مخالف گفت آیا ابوبکر و عمر از روی طوع و رغبت اسلام آوردند یا از روی جبر و اکراه من متحیر شدم [illegible] جبر او دکار [illegible]

[illegible] اگر گویم [illegible] کافر [illegible] ایمان [illegible] ساختم [illegible]

دیگر [illegible] بخدمت احمد بن اسحق رفتم [illegible] بزیارت امام [illegible] من هم [illegible] بیان

سوار شده [illegible] در منزل اول [illegible] رسیدم [illegible] بخدمت امام علیه السلام [illegible]

[illegible] شده [illegible] گفت [illegible] تو [illegible] سامره رسیدیم [illegible]

[illegible] امام [illegible] زیارت کردیم [illegible] در [illegible]

[illegible] بخانه امام رسیدیم [illegible] چون [illegible] خانه رفتیم امام

علیه السلام را دیدیم [illegible] نشسته [illegible] پسری [illegible]

[illegible] اسلام کرده [illegible] امام علیه السلام کاغذی در دست داشت

طلبه میکرد

نگاه میکرد [illegible] سؤالی [illegible] فرمود [illegible]

امام [illegible] گفت [illegible] حلال [illegible] حرام [illegible] فلان بن فلان [illegible]

[illegible] فلان بن فلان [illegible] فلان [illegible] فلان [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] فرمود [illegible] فلان [illegible]

[illegible] کرده گفت [illegible] پسر [illegible] جواب [illegible]

[illegible] صاحب علیه السلام [illegible] فرمود [illegible] اسلام آن [illegible]

[illegible] الکتاب [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] اسلام [illegible]

ظاهر [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] از

امیر المؤمنین [illegible] شد [illegible] گفت

[illegible] ابو محمد علیه السلام گفت [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] ابو محمد علیه السلام [illegible]

[illegible] صاحب علیه السلام [illegible] وکلا [illegible] توقیعات [illegible]

کتاب [illegible] اکمال الدین [illegible] از وکلا عمری و پسرش [illegible] آنحضرت

رسیده اند [illegible] محمد بن ابراهیم بن مهزیار [illegible] محمد بن اسحق [illegible] محمد بن صالح [illegible]

[illegible] قاسم بن علا [illegible] محمد بن شاذان [illegible] آنحضرت [illegible]

رسیده اند [illegible] ابو القاسم بن [illegible] ابو عبد الله کندی [illegible] ابو عبد الله [illegible] هارون القزاز

[illegible] ابو القاسم بن [illegible] غلام ابو الحسن علیه السلام [illegible]

کاتب [illegible] صاحب [illegible] محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان [illegible] حسن بن هارون

[illegible] برادرش [illegible] اصفهان ابن [illegible] قم حسن بن نضر و محمد بن محمد [illegible] محمد بن اسحق [illegible]

و حسن بن یعقوب [illegible] قاسم بن موسی و پسرش [illegible] هارون و صاحب [illegible] محمد بن محمد کلینی [illegible]

رفاه و از قزوین مرداس و از مرو صاحب هزار دینار و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن
پسرش و جعفر و ابن اعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب المولودین و از [illegible] صاحب المال و ابو رجاء و از نصیبین ابو محمد [illegible] و از اهواز حصینی اینها وکلا
نیستند اما جمعی که آنحضرت را دیده اند و در کشف الغمه و غیر آن جماعت مذکورین بسیاری را نقل کرده و از وکلا و سفرا و غیر ایشان [illegible]
نقل نموده اند و توقیعات آنحضرت که بنام جمعی بر آمده بسیار است و در کتب [illegible] و کتاب مذکور بعضی را آورده
از آنجمله توقیعی است که بنام علی بن محمد سمری بر آمده بدین عبارت بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد اعظم الله اجر
اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد یقوم مقامک
بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی و ذلک بعد طول
الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا و سیاتی شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة
قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی ای علی حق
تعالی اجر عظیم برادران ترا بمصیبت فراق تو [illegible] که تا شش روز دیگر خواهی مرد پس کار خود بساز و بکسی وصیت مکن
که نایب [illegible] بعد از تو [illegible] که غیبت کبری واقع شد و ظهور موقوف برخصت حق تعالی است و آن بعد از مدت دراز [illegible] و پر شدن زمین
از جور خواهد بود و بزودی [illegible] پیش از ظاهر شدن سفیانی و شنیدن آواز از میان زمین و آسمان [illegible]
دیده ام دروغ گو و مفتری است [illegible] توقیع دیگر که [illegible] آنحضرت [illegible]
آن [illegible] ان محمد بن [illegible] لعنة الله [illegible]
[illegible]
[illegible] که این [illegible] حق تعالی است [illegible]
[illegible] آن [illegible] توقیع [illegible]
از محمد بن عثمان [illegible] و سوال چند نموده جواب [illegible] نوشته اند [illegible]
[illegible] سوال کرده حق تعالی [illegible]
بیان حق تعالی [illegible] نوح [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]

کلمه بعد

کوشت [illegible] رجوع کنید [illegible] احادیث [illegible]
محمد بن عثمان [illegible] کتاب [illegible] ثقه است و اما [illegible] نباشد [illegible]
[illegible] حرام است و محمد بن شاذان [illegible] و ابو الخطاب ملعونست و اصحاب او ملعونند [illegible]
[illegible] ایشان بری [illegible] مباح کرده ام [illegible] حلال است تا وقت ظهور ما [illegible]
[illegible] پرسیده از
سبب [illegible] حق تعالی میفرماید لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم [illegible]
[illegible] بیعت ظالمی [illegible] و لیکن من وقتی که ظهور کنم بیعت هیچ ظالمی [illegible]
[illegible] از من در حال غیبت [illegible] از آفتاب در
[illegible] در آن [illegible] از نظرها [illegible] منفعت [illegible] امام [illegible] اهل زمین
چنانچه ستاره ها [illegible] اهل آسمان [illegible] سوال [illegible] تکلیف کرده اند کار
[illegible] بسیار دعا کنید [illegible] فرج [illegible] حق تعالی [illegible] وقت [illegible]
صلوات از حق تعالی [illegible] فرج آل محمد [illegible] و ایضا از محمد بن
[illegible] روایت کرده [illegible] آل محمد علیهم السلام [illegible] درهم [illegible]
[illegible] درهم [illegible] بنزد محمد بن جعفر که وکیل ناحیه بود توقیع از آنحضرت محمد بن جعفر رسید [illegible]
بود علیه السلام [illegible] درهم [illegible] شکر کردم و ایضا از نصر بن صباح [illegible]
[illegible] وکیل ناحیه [illegible] توقیع [illegible]
[illegible] و ایضا از [illegible] روایت کرده [illegible]
[illegible] توقیع [illegible]
[illegible] و ایضا از ابو
جعفر محمد بن علی الاسود روایت کرده [illegible] علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی [illegible] ابو القاسم روح
وکیل ناحیه مقدسه [illegible] صاحب الزمان صلوات الله علیه [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] توقیع [illegible]
حسین [illegible] علی بن بابویه [illegible]

صدوق ابوجعفر نوشته بود که لیس الی هذا سبیل یعنی او را فرزند نخواهد شد و نشد از علامات قیام قائم علیه السلام یکی آنست
که منادی ندا کند در شب بیست و سیم قائم آل محمد که الحق مع علی و شیعته و در آخر همین روز منادی شیطان ندا کند که الحق مع
عثمان و شیعته و ماه در آخر این ماه بگیرد و آفتاب در میانه این ماه و آنحضرت در میان رکن و مقام ظاهر شود و جبرئیل او را
حاضر آید و شیعیان او از اطراف روی زمین بخدمت او خوانده بامر حق تعالی سیصد و سیزده کس در خدمت او حاضر آیند و
چهار تن از پیغمبران عیسی بن مریم علیه السلام که از آسمان نزول کند بر بام خانه کعبه و از بام بزیر آید و ادریس نبی علیه السلام
و خضر و الیاس و چهار تن از کوه و مثل آن از بیت المقدس و دوازده کس از شام و مثل آن از یمن و سه نفر از آذربایجان و مانند
آن از بنی ... و سه از بنی ... و چهار کس از بنی تیم و دو نفر از بنی اسد و هفت نفر از بغداد و چهار کس از اولاد عقیل و مثل آن
از واسط و هفت تن از بصره و مثل آن از بنیاد دیلمان و مانند آن از گیلان و هفت نفر از ... و دوازده تن از
طالقان و مثل آن از کوهستان و شش تن از ... و چهار تن از خوزستان و مثل آن از جرجان و مانند آن از ری
و دوازده تن از قم و سیزده تن از ... و یکشخص از اصفهان و چهار تن از کرمان و یک کس از ... و ... از ...
و سه از مرو و پنج نفر از ... و سه از قزوین و سه از ماوراء النهر و سه از ... و دوازده تن از کوفه و چهار کس از نیشابور و دوازده نفر از
سبزوار و هفت شخص از طوس ... و سه از دامغان و چهار از خوارزم و پنج از کوه ... و چهار از مصر و هفت نفر
از شیراز و ده از طبرستان و سه از ... و چهار کس از کوفه ... سیصد و سیزده باشند ظاهر ...
همیکرسند و امام علیه السلام جامه سفید پوشیده باشد و ... در دستش ... بن علی علیه السلام نقش آن
... بن علی علیه السلام نقشش ... ظهور نماید و در ... وقت
... خروج کند ... امیر المؤمنین علیه السلام ... صلوات الله علیه ...
همراه ... نوشته که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و ...
... یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا ... لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ولی الله وصی رسول الله والحسن والحسین و تسعة من ولد الحسین حجج الله علی خلقه صلوات الله علیهم
اجمعین ائمه ... شده و چون ... شود منادی او ندا کند که ... طعام و شراب ...
... که موسی بن عمران علیه السلام همراه میداشت ... و هر منزلی که فرود آیند ... از آن سنگ ...
... آب ... سیر شود ... و ... لشکر ...
فرود آیند و عصای موسی علیه السلام در دست آنحضرت باشد و هر چه از و ظاهر شد در وقتی که با موسی بود با آن آنحضرت

نیز ظاهر ... معجزات انبیا علیهم السلام در دست آنحضرت بظهور آید و موید باشد بنصرت ...
... آواز ... اهل مشرق و مغرب ... حق تعالی ...
... این ... بقیة الله ... که ... انا بقیة الله و خلیفته و حجته علیکم
و سلام ... السلام علیک یا بقیة الله فی الارض ... در روی زمین ...
... علامات ظهور صاحب الامر علیه السلام خروج سفیانی است ...
شام ... محمد ... رکن و مقام ... محمد بن الحسن ... آل محمد علیهم السلام ...
... نفس زکیه و خروج قائم آل محمد ... روز ... علیه السلام ...
... کوفه ... منادی ... شیعیان علی ...
...
... شیعیان ... صاحب ...
... قائم ...
...
... تلاوت ...
... آنحضرت ... علی ... حسن و شجاعت حسین و ورع زین العابدین صلوات الله و سلامه علیهم ...
... سلام الله علیه از علامات ظهور آنحضرت ... آنحضرت ...
... یا ولی الله اقتل اعداء الله ...
... یا ولی الله فلا یحل لک ان تقعد بعد الآن عن اعداء الله ... جبرئیل ...
... میکائیل ... شعیب بن صالح ... اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا بعد و
... حق تعالی ... موت احمر و موت ابیض
...
... سفیانی ملعون
... ابی سفیان ملعون ...
... دجال ملعون ظاهر شده ...

سنه ۲۹ جمادی الاول ۱۲۷۳

در کتاب جامع ذکر نموده کلینی بسند صحیح روایت کرده که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه میخواند بعد از آن فرمود سلونی قبل ان تفقدونی
صعصعه ابن صوحان قدرت کرده پرسید که یا امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه میخواند بعد از آن کی دجال بیرون خواهد آمد آنحضرت
گفت این علامت که از اسرار مخفیه است و شاید رغبت اظهار آن نباشد اما از نشانها و علامتهاست که هم متصل
فوت کردن و سهل انگاشتن نماز و برطرف شدن دیانت و رواج یافتن و حلال دانستن دروغ و افترا و فروختن دین بدنیا
و قطع صله رحم نمودن و ربا خوردن و تابع هوا شدن و مشورت با زنان کردن و سفها را امور عظیمه فرمودن و خون ریختن را سهل
شمردن که حلم ضعیف باشد و بظلم فخر کنند و امرا فاجر شوند و وزرا ظالم گردند و علما خیانت پیشه کنند و قرا فسق را شیوه
نمایند و علانیه کنند فجور ظاهر شود و شهادت دروغ آشکار شود و منارها بلند شوند مسجدها بکنگره دار شوند و مصحفها حلیه و حلل بر بستانند
سبیان شایع شود و اثم و طغیان رونق گیرد و صفهای نماز در هم رفته و دلها متفرق باشد اما باطنها متفرق و از هم دور بود نقض عهدها
سهل شمرند خلاف وعده را آسان گیرند شریک باشند زنان با شوهران در تجارت بجهت حرص بر دنیا و صداهای فاسقان بلند
باشد و از ایشان شنوند کفیل مهمات و رئیس قوم و بزرگترین ایشان از فجار پست‌ترین ایشان باشند و بتقیه ایشان سلوک کنند
و تصدیق دروغ کنند امانت را خیانت نمایند کاذب صادق باشند و خاین امین زنان مردان باشند و مردان بر زینها سوار شوند
و در زینها کرده گواهی دهند بی از ایشان طلبند گواهی راست گوش نکنند گواهی دروغ بکار آید حیوتی و تقیهی اعلی حکم کنند
و فتوی دهند عمل دنیا را بعمل آخرت ترجیح دهند و اختیار نمایند که گرگان باشند پوست میش پوشیده و دلهای از مردار بد تر و از هم
تلخ‌تر بر نجاست کرده اقسم روزگاری خود را از میان بکنار یا کشیده و بهترین مسکنی و وطنی آن وقت بیت المقدس است در آن
بیاید که مردم مردن را آرزو کنند در اینجا پس اصبغ بن نباته برخاست گفت یا امیرالمؤمنین دجال کیست فرمود دجال کسی است
که تصدیق کننده او شقی است و تکذیب نماینده او سعید از صفهان برآید چشم راست مدارد چشم چپش در پیشانیش مانند
ستاره سرخ لفظ کافر باشد در زیر آن نقش بر خری سرخ رنگ سوار باشد بی ارض قبه ی ماید هر چشمه که قدمش برسد آن چشمه
بزمین فرو رود اکثر اتباعش اولاد زنا باشند و اصحاب سطلیسان و یهودان و آن ملعون اگر طعام خورد و در بازار
گردد باز ان لیبیدی که بیجا رسد انا ربکم الاعلی گوید بقیه الله و دجال را بشام بر عقبه که اثرا فیق خوانند در ساعت سیم از
روز جمعه او را بقتل آورد و بعد از آن طامه کبری کسی پرسید که یا امیرالمؤمنین آن کدام است فرمود وقت بیرون آمدن
دابة الارض است از میان صفا که انگشتر سلیمان و عصای موسی با او است و آن خاتم را بر پیشانی مؤمنی گذارد نقش
هذا مؤمن حقا بر پیشانی او ظاهر گردد و اثر پیشانی او ظاهر گردد و اگر بر پیشانی کافری نهد هذا کافر حقا بر آن نقش
گردد تا مؤمن بکافر گوید وای بر تو ای کافر و کافر گوید خوشا حال تو ای مؤمن باذن الله تعالی او را به بیند و آفتاب در آن وقت

از مغرب طالع

از مغرب طالع شود و بعد از آن هیچ توبه قبول نشود و هیچ عملی بالا نرود و این آیه را خواند لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت
من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا پس فرمود که از آنچه بعد از آن خواهد شد سؤال مکنید که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بغیر از
عترت او کسی را بآن مطلع نسازم و نزال ابن سبره آنجا حاضر بود از صعصعه پرسید که معنی این کلام را نفهمیدم صعصعه گفت مراد
از دابة الارض و دواز دهم است از عترت و نهم از فرزندان حسین علیه السلام و طالع مراد از آفتابی که از مغرب طالع شود
آنحضرت است که از میان صفا بر آید و در میان رکن و مقام ظاهر شود و میزان عدل وضع خواهد نمود که احدی را احدی ظلم نتواند
نمود و کناهی نخواهد بود که بایه و علما بر گشت او مقبول است و بالا نمود تا روز قبولش ظاهر گردد و چنین کس همین حدیث را بعض
طریق نقل نموده‌اند و ایضا روایت حدیث باسناد خود از عبد الله بن عمر روایت نموده‌اند که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله چون از نماز صبح
فارغ شد بر خاست رفت و اصحاب در ملازمتش بودند تا بر در خانه رسید و در را زد پیرزنی برآمد گفت چه میخواهی یا ابو القاسم و آنحضرت
فرمود یا ام عبد الله رخصت بده که عبد الله را ببینم پیرزن برگشته گفت او را چه می چند دیوانه است کثیف خبیث بجامه خود
حدث میکند و حرفهای ناگفتنی میگوید رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که چنین باش گفت در آید چون داخل شدیم کسی بقطیفه
خود را پیچیده حرف میزد زن او گفت حرف مزن و بنشین که این محمد است اینجا حاضر شده پس ساکت شد و رسول الله صلی الله
علیه و آله او را گفت چه میبینی گفت حق با باطل مختلط بر روی آب پس آنحضرت گفت اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و آن
ملعون گفت بل تشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله تو این امر سزاوار تر از من نیستی و روزی دیگر آن وقت با اصحابش
او را بر بالای درختی دیدیم که با خود چیزی میخواند پیرزن او گفت حرف مزن و از درخت بزیر آی که محمد صلی الله علیه و آله
آمده است پس ساکت شد و رسول الله بجا تخوف شهادت گفت و همان جواب شنید روز سیم که آمدیم در میان گوسفندان
بود و او را بر سینه دیدیم چون آواز کلاغ و گفتگوی سابق گذشت و رسول الله صلی الله علیه و آله او را گفت اخسأ پس از این دشنام مکالمه
ساخت بکلام که برآسیاق و او عاقل تا بروزی خود بخواهی رسید و آنچه مقدر شده از قوت افعل خواهد بود و در هر روز
آن حضرت با اصحاب بگفت خدا این زن را از رحمت دور کند اگر او نمی بود شما را خبر میدادم که این او است و در روز
آخر فرمود حق تعالی هیچ پیغمبری را بدنیا نفرستاده که قوم او را دجال نترسانیده باشد و لیکن او را دین است ظاهر کردن
و او لعنه الله بیرون خواهد آمد و بر خری سوار که عرض میان هر دو گوش خر یک میل باشد و بهشتی و دوزخی دگر همراه انداز
و خوری پر آب همراه او سیر خواهد بود و اکثر اتباعش یهود و زنان و اعراب باشند و در جمیع آفاق خواهد گشت بغیر از مکه و مدینه
و قدمش بکسی نخواهد رسید و او بکم الاعلی خواهد گفت هر کاه او بر کسی مشتبه شود باید دانست که خدا اعور نیست و بر خورد نمی شود و
ابن بابویه رحمه الله بعد از نقل این حدیث گفته جمیعت که مخالفین و اهل عناد تصدیق این خبر مینمایند و در کتب خود نقل میکنند

دعای او را در غیبت استبعاد میکنند با این همه حدیث منصوص از رسول الله و اهل بیت صلوات الله علیهم در شان او واقع شده در غیبت
الا از تعصب و عناد و اطفای نور الهی و دشمنی با عترت رسالت پناهی و چنانچه ملاحده در برابر دیو و غفاری میکنند که معجزات و دلایل
رسول الله نزد ما ثابت نشده و معجزات پیغمبران دیگر در این امت نیز میگویند این احادیث و اخبار بثبوت نرسیده و بعضی از اول
آن طوایف بالاتر شود و اینجا نیز لازم خواهد شد و میگویند عقل تجویز نمیکند که در زمان ما شخصی این مبلغ عمر کند تا آنکه رسول الله صلی الله
علیه و آله فرموده که هرچه در امم سابقه شده در این امت نیز خواهد شد حذو النعل بالنعل و در امم سابق عمر نوح علیه السلام هزار و پانصد سال
رسیده و جماعت دیگر نیز از این معمرین بوده اند و اصحاب کهف سیصد سال زنده در خواب بوده اند همه را تصدیق میکنند الا
صاحب الامر و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون و علی بن عبد الله از ابی الجارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده گفت
قایم آل محمد در این امت مانند آن خواهد شد سیصد و نه سال پادشاهی زمین خواهد کرد همچنانکه اصحاب کهف در غار خواب بودند
تا روزی که سید او رسید حق تعالی گشاد و بیکرد از مشرق و مغرب زمین را بجهة او و او در ترس ستر او دینی نخواهد ماند الا دین محمد و محمد بن
زید الکوفی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که هفت تن از فرزندان من از صاحب الامر علیه السلام معجزه خواهند خواست
یکی از ما ورا النهر از او معجزه الیاس طلبد امام علیه السلام و من توکل علی الله فهو حسبه گوید و بر روی دجله از این طرف به آن طرف رود که
موزه اش تر نشود و آن لعین گوید که این جادو است پس آب را امر کند که او را بگیرد و هفت روز در آب زنده باشد و فریاد کند
که این جزای آنکه بر امام زمان انکار کند و دوم یکی از اصفهان از او معجزه ابراهیم خلیل خواهد بفرماید تا آتش عظیم برافروزند و آیه
فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون خواند و در آن آتش رود و صلوات بر روان برآید و آن ملعون
گوید این صورت آتش را امر کند تا او را بگیرد و او سوخته باشد و میگوید این جزای آنکه انکار امام عصر شود سیم شخصی
از فارس معجزه ای که در دست امام باشد گوید معجزه موسی از تو میخواهم تا امام علیه السلام در آن عصا که فاذا هی ثعبان مبین گرداند
آن عصا اژدها شود و آن معاند گوید این جادو است و امر امام عصا او را فرو برد و مرده گردانش او بیرون
بیاندازد و گوید این جزای آنکه معجزه را جادو گوید چهارم مردی از اهل آذربایجان استخوان منظم شده گوید یا امام علیه السلام هزار سال
شد آهن بعذاب گرفتارم و بجای تو امید داریم از غضه و سوز و آه عذاب از من بگیرد و آن ملعون مطرود ایمان نیاورد و در
دوزخ شده هفت روز بر بسوار فریاد کند که این جزای آنکه معجزه بیند و انکار کند و پنجم شکری از اهل عمان گوید آهن در دست داود
نبی نرم شده در دست تو نرم کرد و امام آهن چون موم نماید بر انکار آن باشد خود در گردنش انداخته تا بمرد و در دنیا
بگذشته باشد و دیگری ابتدای این جزای آنکه امام صادق را تکذیب کند ششم یکی از ترک گوید اسمعیل علیه السلام را کارد در حلقش
کارگر نشد و من ترا معجزه میدانم اگر در دست تو مثل آن ظاهر شود ثابت تو اقرار کنم امام علیه السلام کارد بدست او ده

کمر خود را

کمر خود را بیچ کن و آنحضرت تمام آن کارد را اعتماد او بر گلوی پسر مالیده اصلا نبرد و آن ملعون از روی غضب آن کارد را
بر زمین زند و بفرمان حق تعالی کارد خود را باز گرداند و حلقش را ببرد و از روی زخم و سنقم [illegible] که از او سبب از معجزه مصطفی
صلی الله علیه و آله طلب کند آنحضرت شیر را از شهادت بر امامت خود بگوید [illegible] سر بر زمین نهاده [illegible] نهاده و در [illegible]
بحقیقت رسالت او بزبان فصیح ادا نماید و چون ببیند که اقرار با امامت امام علیه السلام میکند او را در آن [illegible] که بگوید
به این عمل آتش حرمت خلق عالم افروختند بعد از آن [illegible] و ایضا از صادق علیه السلام مرویست که فرمود که چون قایم
علیه السلام ظاهر شود صاحب علیه السلام [illegible] هیچ ایستاده نباشد الا آنکه بنشیند و هیچ نشسته نباشد مگر آنکه برخیزد و هیچ خوابیده نباشد
مگر آنکه برخیزد و هیچ خوابیده نباشد مگر آنکه بیدار شود از ترس [illegible] حال ظهور قایم آل محمد هیچ مومنی نماند که آرزوی خدمت او
در سینه و دل برای تعجیل آل محمد دعا کرده باشد الا آنکه آینده بر سر قبرش آید و او را بیدار کند و خبرش دهد و بگوید ای
فلانی صاحب تو ظهور نموده اگر خواهی برخیز و باو ملحق شو و اگر خواهی بخواب تا روز موعود و بسیاری سر از خاک برآورند
و دنیا بر گردند و باز زنان و فرزندان مجتمع شوند و در جوامع مذکور است که یکی از امام ثامن امام رضا علیه السلام صفت قایم آل
محمد علیه السلام پرسید فرمود از علامات او یکی آنست که با این پیری منظر جوان باشد تا آنکه هرکه نظر کند گمان کند که چهل
سال بیشتر ندارد و از خواص او علیه السلام اینست که در مرور ایام او را پیر نکند تا وقتی که اجل موعودش برسد او را از منظر
گویند که غیبتش دراز شود و بعضی از شیعه استعجال خروج او کنند و چون از که رای شده شعیب بن صالح پیش از لشکر
باشد ابن بابویه در کتاب نبوت از سهل بن سعید نقل کرده که گفت هشام بن عبد الملک مرا فرستاد که در فضای چاهی حوالی [illegible] کنند و
چون مقدار صد گز کنده شد سر آدمی پیدا شد او را از خاک پاک کردند تا آنکه آدمی را دیدیم که بر سنگی ایستاده و جامه سفید
پوشیده و بر سرش زخمی است که دست راست بر آن زخم نهاده و چون دستش را از سرش برمیداشتند خون از آن روان میشد
و چون دستش را بر زخمش میگذاشتند خون بسته میگشت بر جامه اش نگاه کردیم بر گریبانش نوشته بود که منم شعیب بن صالح
رسول شعیب نبی مرا بعوث این قوم فرستاد و قوم مرا بسیار زدند و در این چاه انداختند و خاک بر من ریختند و در این
قصه را بهشام نوشت [illegible] نوشت که آن چاه را پر کنند و ایضا زیاد بن منذر از امام محمد باقر روایت نموده که چون
[illegible] صاحب الامر [illegible] ظاهر شود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آن انجم [illegible] ضعف [illegible] آل محمد صلی الله علیه و آله آنکیست که چون خروج کند [illegible]
باشد منتظر [illegible] کند [illegible] که بر روی زمین باشد [illegible] بر کنند [illegible]
[illegible] چنان [illegible] باشد [illegible] موسی و خاتم سلیمان علیه السلام [illegible]

او را نهفتی باشد و باید اعتقاد کرد که حق تعالی خواهد او را از چشمان مردم پوشیده چنانچه در نزدیک شنوده بزرگان رحمت و برکات
بر خواب باشند زمین را پر سازد در وقتی خود توفیق یابد و میزان عدل در میان عمل بشد که هیچ احدی را ظلم نتواند کرد و او را اعلام
بوده و باید ندا شده باشد منادی از آسمان ندا کند به طریقی که جمیع اهل زمین بشنوند که الا ان حجة الله قد ظهر عند بیت الله
فاتبعوه فان الحق معه و فیه باید که یقین کرد که حجت خدا در خانه خدا ظاهر شده زینهار که شتاب به تابع او شوید که حق با اوست
چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین
یعنی اگر ما خواهیم از آسمان نشانه میفرستیم که گردن جباران را کج میکند و ایشان را ذلیل و خوار میسازد و در کشف الغمه از صادق آل
محمد علیه السلام از پدرانش از جناب سید الشهدا ابا عبد الله الحسین علیه السلام روایت نموده که در قائم از فرزندان من از چند پیغمبر
نشانه سنتی خواهد بود اما از نوح نبی علیه السلام طول عمر و از ابراهیم خلیل علیه السلام اختلاف مردم در او و مخفی بودن ولادت و [illegible]
و گوشه گیری از خلق و از موسی علیه السلام ترس از دشمنان و غایب بودن و از عیسی علیه السلام اختلاف مردم در او که بعضی گفتند
او مرد و برخی گفتند نمرده و طایفه بر آن بودند که فوت شده و جمعی را اعتقاد بود که مصلوب شده و از ایوب علیه السلام فرج بعد از شدت
و فرج بعد تعب و بلا و از یونس علیه السلام رجوع بعد از غیبت و [illegible] و از یوسف علیه السلام پنهان بودن از میان
خویشان و پنهان بودن از برادران و معلوم نبودن احوالش بر پدرش یعقوب علیه السلام باوجود نزدیکی مسافت و [illegible]
[illegible] بعد ظهورش شمشیر کشیدن و کشتن دشمنان خدا و رسول و بر انداختن جباران و طاغیان و آنکه او را حق تعالی یاری میدهد
با نداختن رعب در دلهای مردمان و منصور بودنش بسبب شمشیر چنانچه رسول صلی الله علیه و آله فرموده [illegible] علامه اردبیلی
رحمة الله در اعتقادات خود نوشته که اعتقاد باید کرد که صاحب الزمان پسر امام حسن عسکری است و امام بحق است از روزی که
پدرش دنیا را وداع نموده تا آن روز که ظاهر شود اجماع اصحاب ما برین منعقد است و اخبار درین متواتر و هیچکس از اهل اسلام
خلاف ندارد که مهدی خواهد بود بیقین بلکه بعضی عامه میگویند که متولد خواهد شد و استبعاد از طول عمر خود نمایند و حال آنکه جواز
بقا امری است ممکن و در روایت مشهوره من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة دلیل است
بران و درین خبر کسی را نزاع نیست و ملا سعد الدین در شرح عقاید ذکر کرده که بنابرین خبر مشکل میشود مذهب امامیه در باب
[illegible] شافعی صاحب فصول مالکی که از کبار علمای [illegible] که این استبعاد از عقول است چه امری است ممکن که [illegible]
از متقدمین مثل خضر و الیاس و نوح علیهم السلام [illegible] دجال کتاب و سنت وجود و بقای ایشان [illegible]
شده است و علاوه برین امری است ممکن بحسب عقل و صادق خبر داده و متواتر ثابت شده پس حق باشد انکارش باطل و منکر [illegible]
و نامعقول را که وجود و بقای صاحب الامر نزد شیعیان و محبان آنحضرت اظهر من الشمس است و کسی را [illegible] جای شبهه نه

لیکن چون

لیکن چون حکایت سید المرسلین و غلامان امیر المؤمنین [illegible] تمام رسید اگرچه طولی دارد نقل آن درین اوراق میکند و
جزیره خضرا چنین رسید محمد بن علی العلوی الحسینی که شریف زاده و عالمی حاذق و فاضل ثقه [illegible] ابا محمد بن محمد بن یحیی الانباری [illegible]
او روایت نموده که گفت در سال پانصد و چهل و سه در ماه مبارک رمضان در خدمت سید السلام وزیر سعید عالیشان عون الدین یحیی بن
هبیره [illegible] جمعی کثیر ضیافت طلب بعد از افطار جمعی از خواص او توقف نموده به صحبت مشغول شده بودند [illegible]
[illegible] حکایت در میان بود تا رشته کلام به مذاهب و ادیان کشید [illegible]
از اهل مجلس [illegible] وزیر [illegible] عزیز [illegible] نشسته بود [illegible] و در صحبت او رسیده بود و وزیر او را در
کمال ادب سلوک میکرد [illegible] چون حرف مذاهب در میان آمد وزیر گفت شیعه جمعی قلیلند و در نفوذ کم اند
[illegible] صاحب اقتدار اند [illegible] ظاهر سازد که کثرت [illegible]
[illegible] اطال الله بقاک [illegible] واقع شده [illegible]
[illegible] ساکت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] و ضیاع و کثرت مردم آن [illegible]
[illegible] نصرانی اند [illegible] مذهب عیسوی [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] ظاهر است بعد از آن [illegible]
کثرت [illegible] حقیقت است شیعه [illegible]
[illegible] کشتی [illegible]
[illegible] کشتی [illegible]
[illegible] در غایت نزاهت و آب و هوای [illegible]
[illegible] پرسیدم گفتند [illegible] از تخت سلطنت
[illegible] از اینجا تا آنجا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible] احوال ما [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] حاکم [illegible]
[illegible]
[illegible] سلام کردیم [illegible] تقریر کردیم گفت [illegible] اسلام رسیده [illegible]
گفتم [illegible] مسلمانان [illegible]

پدرم مجرب نمود و مرا و سه نفر دیگر را داده که نصرانی بودیم و بعد از آن سه نفر بودند مجرب نمود و داد پس استکشاف حال سلطان کرده
چون بیان عقیده نمودند نقد معرفت ایشان بر محک امتحان تمام عیار نیامد فرمود که شما در زمره اهل اسلام نیستید بلکه در
سلک خوارج منتظم اید و مال شما بر مؤمنان حلال است هر که ایمان بخدا و رسول مجتبی و وصی و علی مرتضی و سایر اوصیا تا صاحب الامر
مولای ما ندارد و در زمره مسلمین نیست داخل خوارج است سلطان که این سخن شنیدند و اموال خود را در معرض تلف دیدند سر
بجیب تفکر فرو بردند بعد از تامل بسیار عرض نمودند که احوال بسلطان نوشته انگشت را بزاهره فرستند شاید آنجا فرجی روی نماید
قبول نموده فرمود که بزاهره روند این آیت را خواند که [illegible] مصاحبت ایام گذشته شخصی
نشنیم گذاشت و کشتی بان سابق علی بکمال این راه ندانست وازان شهر کسی را معلم گرفته روانه شده روز چهارم بزاهره رسیدیم
عرصه دیدیم جنته عرضها السموات والارض ابنیه بود در شان و دور او مملو بالسلام آمنین گویا بود در شان آن آب چون آب زندگانی
و هوایش فرح افزا چون ایام جوانی بر کنار دریا واقع شده و انهار بسیار در او جاری و آبهایش در غایت خوشگواری و ارکان کوه
بام در دو شتش بسیار و [illegible] و دام و سباع و هوامش بی آزار کسی رسیدندی و بی ضرری بکسی رسانیدندی شهری عظیم در نهایت
وسعت چون جنات نعیم بازار بسیار و اشجار بی شمار مردمش بهترین خلایق روی زمین در راستی و امانت و دیانت [illegible] و
اگر کسی زرع [illegible] چیزی [illegible] خود معترض آن شده حق خود بر داشتی و [illegible] در میان ایشان نایاب
اکه کارشان محض قربت و از برای ثواب چون مؤذن بانگ نماز گفتی همه در سجده حاضر و بعد از فراغ بکار و کسب خویش نظر بارزبان
را چنان تعجب ازان وضع غریب رو داده بود که تمام حیرت بودیم چون ما را بخانه سلطان رهنمون شدند منظری در میان باغی پر
اشجار و انهار در آوردند جوانی دیدیم با لباس درویشانه بر مسند نشسته و جمعی با ادب در خدمتش ایستاده تا رسیدن مؤذن
بانگ نماز گفت و آن باغ پر از مردم شد سلطان امامت نمود بعد از ادای نماز در کمال خضوع و خشوع مردم متفرق شدند و بکتاب ما
ملتفت شده فرمود که تازه وارد شده اید گفتیم بلی ما را دلداری نموده مراجعت و از سبب ورود پرسید احوال گذشته را عرض داشتیم
چون بر حال ما مطلع شد خطاب بسلمانان ما کرده فرمود که مسلمانان چندین فرقه اند شما از کدام گروه اید در آن میان شخصی
بود روزبهان نام بر مذهب شافعی متکلم شده اظهار عقیده خود نمود فرمود که دین جماعت با تو کدام متفق اند گفت همه شافعی
الا یک شخص حسان بن ثابت نام که او مالکی است سلطان خواست که او را براه نجات دلالت کند گفت ای شافعی با اجماع قایلی
عمل بقیاس میکنی گفت بلی یا بن صاحب الامر چون مردم او را چنین نام می بردند فرمود که ای شافعی آیه مباهله را خوانده و دیده
گفت بلی فرمود کدام است خواند که قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم تا آخر فرمود که
بخدا قسم میدهم و تقران مرا در برده کار این آیه چه کسانند روزبهان خاموش شد فرمود که بخدا قسم میدهم که در سلک اصحاب کسا
بغیر از مصطفی و مرتضی و حسن مجتبی و حسین سید الشهدا و بتول عذرا فاطمه زهرا دیگری بود روزبهان گفت لا یا بن صاحب الامر

که والله نازل شد

که والله نازل شد این آیه در شان ایشان و باین مخصوص نمود غیر از ایشان و بعضی دیگر از آیات و احادیث بیک فصاحت زبان و
طلاقت بیانی اورا که حضار مجلس را دیده ها گریان و سینه ها بریان شده شافعی برخواسته گفت عفواً عفواً یا بن صاحب الامر نسب
عالی خود را بیان فرما و این سرگشته وادی ضلالت را راه هدایت بنما فرمود طاهر بن محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن
جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که در شان او نازل است وکل شیء احصیناه فی امام مبین والله که
مراد رب العالمین از امام مبین حضرت امیر المؤمنین و قاید الغر المحجلین که خلیفه بلافصل خاتم النبیین است و مجلسی از زنده
که بعد ازان حضرت مرتکب امر خلافت شود غیر از شاه ولایت و خلفاء او ان هدایت و ذریة بعضها من بعض در شان ماست
و حق تعالی ما را باین مرتبه عالی اختصاص داده پس فرمود ای شافعی ما از اهل بیت رسولیم و مراد از اولو الامر مائیم روزبهان چون تمام
این سخنان ازان شاهزاده عالیشان شنود بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش آمده گفت الحمد لله الذی منحنی بالاسلام
و نقلنی من التقلید الی الیقین بالاکرام و الانعام حمد خدای را که مرا دولت عرفان نصیب کرد و خلعت ایمان
بمن پوشانید و از تاریکی تقلید بفضای ایقان رسانید و در قفای روزبهان رانتمامی از کافران و مسلمانان دولت نصیب شد پس
آن سرور اهل دین و مرکز دایره یقین فرمود که ما را بدار الضیافه بردند و کمال اعزاز و اکرام رعایت نمودند و تا هشت روز رهین
احسان شاهزاده عالیشان مهمان بودیم و مردم همه بدیدن ما می آمدند و مهربانی میکردند و غریب نوازی مینمودند و بعد از هشت روز
رخصت گرفته که ما را زیارت نمایند و شرف قبول ارزانی داشتند تا یکسال هر روز کسی از اهل شهر ما را بمهمانی می بردند و نهایت
گرمی و مردمی میکردند و اطعمه لذیذه و ملابس نفیسه بالتماس با ما میدادند و طول و عرض آن شهر دو ماهه راه بود و سکنه اشتهر نموده
که از این شهر گذشته مدینه ایست [illegible] نام و حاکم آن قاسم بن صاحب الامر است طول و عرضش برابر این و مردمش در
خلق و خلق و صلاح و سداد و در نعمت و فراغ بال مانند مردم این شهر و چون ازان شهر بگذری بشهر دیگر رسید مثل
این شهر از [illegible] نام سلطان آن ابراهیم بن صاحب الامر است و بعد ازان شهر بزینت دینی و دنیوی آراسته شهری است
نام آن [illegible] متولی آن عبد الرحمن بن صاحب الامر است و در حوالی آن رساتیق و ضیاع کثیره طول و عرضش دو ماهه راه است
و منتهی میشود بشهری که [illegible] نام دارد و حاکم آن هاشم بن صاحب الامر است مسافت آن چهار ماهه راه است مزین بکثرت
اشجار و بسیاری انهار گویا جنات تجری من تحتها الانهار هرکه بدان خطه و مکان در آید باقی عمر [illegible] ملک بهشت
رخت بر آسمان نیاید الغرض طول و عرض ممالک مذکوره یکساله راه بیشتر است و سکنه آن ممالک مؤمنان و با تمام شیعه اثنی
عشریه اند و تقی و تولا با ائمه معصومین و تبرا از ائمه [illegible] نمایند جمیع بخضوع و خشوع نماز گذارند و روزه دارند و زکوة و خمس اموال خود را
بمصرف رسانند و از مناهی دور باشند مدار ایشان بترویج احکام دین و پیروی رب العالمین و امر بمعروف و نهی از منکر کنند

مستطیع شود نبایت [illegible] آمده یعنی که رعیت و دولت زیاده از کالهٔ مردان حالت و دین مالک نسبت مصاحب الامر [illegible]
و کلاس اولاد آن حضرت اند چون بکان مردم آن بود که در اتصال مقدم بجهت لزوم آن خطه را شرف خواهد ساخت [illegible]
بر یوم بار آن دولت میسر نشده [illegible] خود نسیم الاحسان در روز بیان مانند امیه الکه آن دولت ادریابند و چون آن
روز خوبی حکایت را تمام کرده دیر برخاسته بکره و خاص رفت و یکیک اختیار را طلبیده از و عهده بیان گرفت که این حکایت را اخفا
کنند و بالفعل الحاح [illegible] نمود که ما از ان اخفای آن [illegible] چون هم رسیده ام [illegible] آن شب
و آن فقه میشنیدم و از تتمه حکایات و مانند این روایت چند [illegible] و لیکن از طول خوف [illegible] و کلال [illegible]
نویسنده خایف گشته اند که گذشت الکفا نموده یقین [illegible] رسول رب العالمین و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین در شأن خاتم الوصیین نوشته شود آنقدر در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه و کشف الغمه و فصل مقدمه دیگر کتب
تواریخ و مناقب [illegible] نوشته اند که [illegible] مثل این کتاب شود و اکثر اخبار و احادیث وارد در باب ظهور
ظهور صاحب و وقایع زمان حکومت صاحب و معجزات و کرامات ایام تولد تا حین ظهور کسی خواهد که بنویسد دفتر دیگر
شود قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا
بمثله مددا بقول مولوی روم که گفته
بس کنم خود زیرکان را این بس است بانگ دو کردم اگر در ده کس است
و ذکر چند متفرقه بجا به دانست که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آنحضرت مسلمین سه فرقه گشتند بعد از رسول
صلی الله علیه و آله مرتضی علی علیه السلام امام است بنص صریح خدا و رسول اینها شیعه اند و فرقه بر آن بودند که عباس بن عبد المطلب
امام است بجهت آنکه او وارث رسول صلی الله علیه و آله و فرقه عباسیه [illegible] و فرقه بر آن شدند
که ابوبکر بن ابی قحافه امام است باختیار مردم [illegible] و اینها اهل سنت اند [illegible] اختلاف مذهب
که اهل [illegible] فرقه شدند و شیعه [illegible] بسبب آنکه نزدیک [illegible] فرقه شدند صاحب ملل و نحل گفته که اختلاف
در اصول اهل سنت در آخر ایام صحابه شد از معبد جهنی و غیلان دمشقی و یونس اسواری که ایشان منکر قول بقدر
بودند و اضافه خیر و شر بحق تعالی میکردند و از پی ایشان پیروی واصل بن عطا شاگرد حسن بصری بود و از وی جدا
شدند در یک قایل شد منزله بین المنزلتین از جهت [illegible] او را معتزله گفتند از اعتزال یعنی جدا
شدن و اینها بعد از آن بعضی فرقه شدند و زمان اعتزال [illegible] بود از زمان عبد الملک مروان تا زمان معتضد
عباسی نزدیک دویست سال بعد از آن ابوالحسن اشعری ظاهر شد و او شاگرد ابو علی جبائی بود و از وی جدا شد
و تابع [illegible] کلابی شد و مذهب او گرفت در اثبات صفات و قدر و اضافه خیر و شر بخدای تعالی و حسن و قبح عقلی

ابطال کرد

ابطال کرد و حجت را [illegible] عقلی واجب سمعی میدانست و ایشان و معتزله که دیگر انکار میکردند و حدیث القدریه مجوس هذه الامه [illegible]
که مراد از قدریه اشاعره اند و در عکس این اهل سنت طایفه [illegible] اند اصحاب احمد بن حنبل و داودیه اصحاب داود اصفهانی و سفیانیه
مرید سفیان ثوری که اینها قرآن و حدیث را تمامی بر ظاهر حمل میکنند و تاویل نزد ایشان [illegible] و عقل در مذهب
اشعریت آنچنان نقل کلام صاحب ملل و نحل بود در باب [illegible] گفته است که [illegible] صلی الله علیه و آله از عهد رسول صلی الله
علیه و آله از عهد رسول الله صلی الله علیه و آله تا عهد منصور عباسی بر یک مذهب بودند که شیعه و سنی [illegible] در فتوی به روایت از
رسول الله صلی الله علیه و آله بوده صحابه را در هر چه اشتباه میشد رجوع به امیر المومنین و اولاد او علیهم السلام میکردند تا در زمان
منصور این چهار مذهب پیدا شد و عمل برای و قیاس و استحسان و اجتهاد [illegible] سبب آنکه چهار نفر کس در حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام تردد میکردند و احادیث میشنیدند و علم [illegible] از آنها ابوحنیفه نعمان بن ثابت و مالک بن انس [illegible]
و چون منصور اجتماع خلق در خدمت آنحضرت دید دور کرد که مبادا امر مردم را میل [illegible] ابوحنیفه و مالک [illegible] که شد
بر ترویج احادیث [illegible] مذهب او [illegible] ایشان قرار داد و حکم حاکم [illegible]
شد [illegible] ابوحنیفه رای و قیاس و استحسان [illegible] مالک احادیث
[illegible] مذهب او کرد [illegible] و شافعی محمد بن ادریس پیدا شد [illegible] هر دو پیدا کرد [illegible] مذهب اهل
سنت بر مذاهب اربعه [illegible] از ایام منصور عباسی بود [illegible] اصول مذهب رسول [illegible]
علیهم اجمعین مذهب [illegible] اصول آنست که حق تعالی ازلی و ابدیست و هر چه غیر اوست حادث است و جسم و جسمانی نیست [illegible]
شناسی مخلوقات منزه و قادر بر جمیع مقدورات است [illegible] افعال بندگان [illegible]
و مطیع را ثواب میدهد و عاصی را [illegible] عذاب میکند [illegible] و افعال الله معلل باغراض است بعثت [illegible]
[illegible] از جهت ارشاد بندگان [illegible]
[illegible] صغیره و خواه کبیره [illegible] از اول
عمر تا آخر عمر [illegible] ارشاد و اطاعت ایشان [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] امکان [illegible] حادث [illegible] تعالی عن ذلک [illegible]
و عقاب [illegible] ظالم [illegible] بعثت [illegible]
[illegible] و ما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین [illegible]
ابد استغفر الله [illegible] لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار [illegible] حادث

باشد بعد دم خبر داده باشند و اگر انبیا معصوم نباشند اعتبار و اعتماد بر حرف ایشان نباشد و فایده بعثت منتفی شود و مردم از ایشان
نفرت کنند و انبیا و جانشینان ایشان در حکم ایشان اند و چون عصمت امری است مخفی که علم بآن بغیر خدای تعالی نیست باید که منصوص علیهم
از خدا و رسول باشند این است خلاصه مذهب شیعه اثنی عشریه در اصول و اما در فروع احکام شریعت از رسول و ائمه معصومین [illegible]
می‌باید که ایشان از رسول و رسول از جبرئیل و جبرئیل از حق تعالی اخذ کرده‌اند چنانچه یکی از شعرا گفته   اذا شئت ان
ترضی لنفسک مذهبا ینجیک یوم البعث من لهب النار فدع عنک قول الشافعی و مالک و احمد
والمروی عن کعب الاحبار و وال اناسا قولهم و حدیثهم روی جدنا عن جبرئیل عن الباری یعنی که
خواهی از برای خود مذهبی بهم رسانی که روز قیامت ترا از شعله آتش دوزخ نگهدارد قول ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد [illegible]
کعب الاحبار کار مدار و [illegible] حقی کن که میگویند الا آنچه خود شنیده‌ایم [illegible] از جبرئیل [illegible] از حق تعالی اخذ نموده [illegible]
واسطه نیست [illegible] و قیاس و استحسان کار ندارند [illegible] دنیای [illegible] این خود [illegible]
خلاصه مذهب ایشان این است که خدای تعالی قادر [illegible] و عالم [illegible] [illegible] لذاته [illegible] بلکه ممتنع است [illegible]
بعضی که [illegible] گویند [illegible] [illegible] قدرت نامند و حق تعالی [illegible] اثبات [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] کامل [illegible] حتی الله امام ایشان فخرالدین رازی بر ایشان اعتراض کرده
[illegible] آن کافر [illegible] قدیم اثبات میکنند [illegible] قدیم اثبات [illegible] جمیع اقسام [illegible]
[illegible] حق تعالی واقع میشود [illegible] از ان نیست [illegible] تعالی [illegible] کار [illegible] و الحکم [illegible]
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ایشان [illegible] او [illegible] میگویند [illegible] کرده و [illegible]
[illegible] بعضی از ایشان است که حق تعالی قادر نیست بر [illegible] و بعضی برانند که قادر نیست [illegible]
و بعضی [illegible] [illegible] حادثه [illegible] و میگویند [illegible] قادر [illegible] امام [illegible]
[illegible] بود و ایشان [illegible] در انکه [illegible] از انبیا واقع میشود [illegible] ابوبکر امام است [illegible] رسول [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] افعال [illegible] خلاصه مذهب [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] صفات [illegible] و [illegible] [illegible] ظاهر [illegible] از ایشان
[illegible] سوال [illegible] بعضی از ایشان [illegible] طوفان نوح [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] و بعضی برانند [illegible] بر زمین می آمدند [illegible]
[illegible] که فرقه از اهل سنت اند برانند که حق تعالی [illegible] از این مقام

اعتقاد [illegible]

اعتقاد [illegible]   اتفاق مخالف و موافق واقع است در حدیث که ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة
فرقة ناجیة والباقون فی النار و این عبارت که است این فرق [illegible] متفرق شوند [illegible] فرقه
باشد و [illegible] هر فرقه دعوی میکنند که اهل نجات ایشانند [illegible] دعوی حقیقت جمیع [illegible] باطل است
پس [illegible] و [illegible] و [illegible] فرقه [illegible] جایز نیست تا ترجیح بلا مرجح لازم نیاید پس بر
عاقلی [illegible] در این مذهب [illegible] و حق [illegible] شود [illegible] تا هلاک نشود و [illegible]
که چون نبی صلی الله علیه و آله خبر داده [illegible] این فرقه هیچ فرقه دیگر شریک نباشد
[illegible] و [illegible] بوده این خلاف [illegible] اشاعره هیچ فرقه نیست [illegible] جمیع [illegible] [illegible]
نباشد و در اثنای کتاب گذشت که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر را حاکم کرد [illegible] اختلاف [illegible]
واقع نشود و آن هردو مخالفت کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] رفت [illegible] حدیث افتراق امت
این عدد [illegible] یک فرقه از برای [illegible] از فرقه ناجیه [illegible] و اصحابکم بسبب [illegible]
عقل و نقل هر دو ثابت شد که فرق ناجیه فرقه حقه اثنی عشریه اند   عقل هیچ عاقلی این باور ندارد [illegible] امام معصوم کامل
الذات که [illegible] باشد [illegible] در احکام و علوم [illegible] محال است که اهل [illegible] سلطان [illegible] باشند که
[illegible] صلاح [illegible] باشند [illegible] علم و ادب [illegible] آگاه [illegible]
[illegible] اقامت حدود [illegible] میان اهل اختلاف [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] رسول [illegible] کرامات [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله صاحب این صفات امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بود
[illegible] ائمه معصومین علیهم السلام [illegible] جامع این صفات باشند [illegible]
[illegible] کرامات [illegible] معجزات و کرامات هر یک [illegible]
[illegible] ائمه علیهم السلام علم و فضل و دانش و کمال ایشان [illegible]
[illegible] علیهم [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] امام محمد باقر علیه السلام [illegible] بسیاری [illegible] امام

جعفر صادق علیه السلام چهار هزار کس استفاده علوم میکردند و از جواب‌های مسایل که از آنحضرت شنیده و نوشته بودند چهارصد اصل بهم رسیده بود
و چیزی از فنون علم باقی نمانده که از آنحضرت روایت نکرده باشند و همچنین امام موسی علیه السلام بجهت اظهار علوم چندین سال هارون الرشید علیه ما علیه
در حبس کرد و امام ثامن ضامن اگر کسی خواهد که بر علمش فی الجمله اطلاع بهم رساند بکتاب اخبار عیون الرضا رجوع نماید و احادیث آنحضرت با
با علمای هر مذهب حتی نصاری آمدن برهمه اسلام در آمدن کثیری را ملاحظه نماید و علم امام محمد تقی علیه السلام شمه از آن مذکور گشته محتاج
بتکرار نیست و عسکرین علیهم السلام چون در زمان ایشان تقیه اشد گذشته بود و ملاقات خلق خصوصا شیعیان بجهت ایشان
ممکن نبود و روایات احادیث از ایشان کمتر شده و لیکن محققین علمای امامیه کثرهم الله برانند که امیرالمؤمنین بجهت اکملیت نفس و تربیت
بیازده امام زیادتی دارد و دو سبطین علیهم السلام بجهت فرزندی رسول خدا و آنکه مادرشان فاطمه زهراست و پدرشان علی مرتضی از نه امام
دیگر صلوات الله علیهم افضلند و نه فرقه علیهم السلام همه در علم برابرند لیکن ثواب عبادت صاحب الزمان علیه السلام بجهت طول
عمر زیادت است و هیچ احدی و چیزی نتوان کرد که اخذ علم از رجال عامه کرده باشند چه علمای چهار مذهب همه علم خود را بآن جماعت
میرسانند و علم آنها منتهی بعلم امیرالمؤمنین علیه السلام میشود چنانچه گذشت و همچنین تا خلفای راشدین و تا ملا علم اقتران برسد
بتحقیق ثابت شده که اعلم افضل است و افضل اولیست باثبات از مفضول و الا ترجیح مرجوح لازم آید و گواه برین معنی قول
حق تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و گواه دیگر آنکه مکرر گواه پس نیست افمن
یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی و از هم دوایی ثم بایم در قصه طالوت
میفرماید وزاده بسطة فی العلم والجسم و یقین است که تقدم در علم و شجاعت موجب تقدیم در امامت
و ریاست است و هرگاه ائمه علیهم السلام اعلم باشند ثابت شد که ایشان مستحق ریاست و امامت اند
ایضا از چیزهایی که دلالت امامت ایشان و اصالت و طهارت دلیل ذات و پاکی صفات است که خلق عالم نقل
احکام از ایشان میکرده اند زکوة و خمس المخصوص ایشان میداده اند که بمستحق برسانند و سادات شیعه و دولت از راههای
دور بخدمت ایشان میرفته اند و استنباط احکام و حل مشکلات میفرموده بوطنهای خود برمیگشته و مسایل و اقوال ایشان را دیگران
نقل میکرده اند و روایت راستی از ایشان علیهم السلام سیافته و حق تعالی دلهای خلق عالم را بمحبت ایشان میل داده
بود که دوست و دشمن در تعظیم و اجلال ایشان علیهم السلام بی اختیار بوده و با اختلاف در مذهب و عقیده اتفاق داشتند حتی دشمن میلی
بنی امیه و بنی عباس و تابعان چون ایشان را میدیدند در ادب و حرمت دقیقه و آداب و سلوک ذره فروگذاشت نمیکردند و با ادب
داشتند نام ایشان میبردند حتی معاویه که اعتقاد جنگ با آنحضرت کرد و منبرها سب میفرمود و در ذکر مناقب و فضل محاسن او در خلوت
و با خواص اصحاب از آنچه بیان واقع بود در نهایت و تکرار فضل کمال و شرف و بزرگی بود و بزرگ ... ما آن عمل کرده در تعظیم و اکرام امام

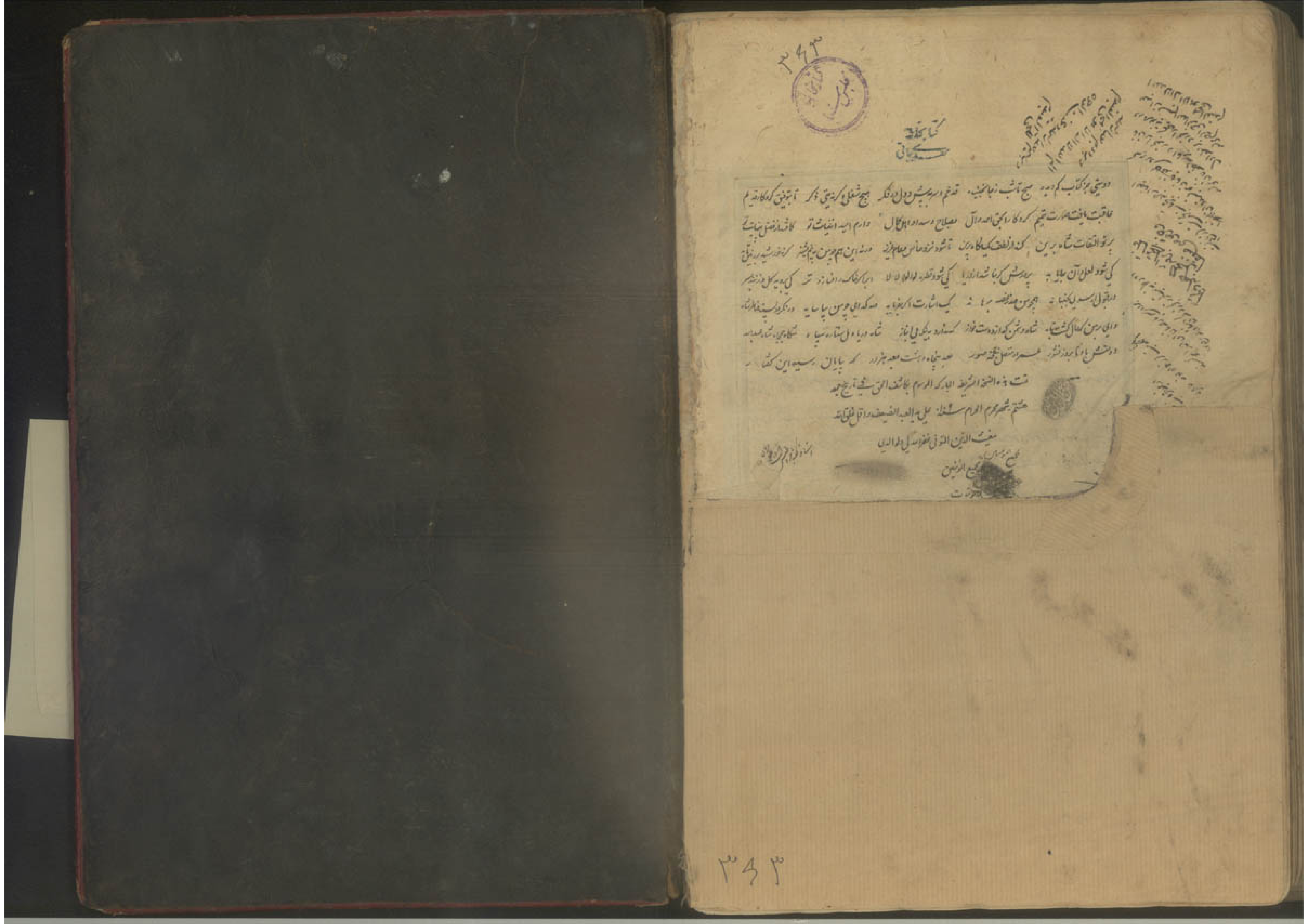
زین العابدین

و اکرام امام زین العابدین علیه السلام تقصیر کرده و از کرده پشیمان بود و حکایت ما هر من نشده و من آن را نمی بودم و بنی عباس
اگرچه آنقدر همراه بودند با حضرت هر یک سید مصطفی الله فداک میگفتند و در بین امراء و وزراء و علما و شعرا اگر کسی تتبع تواریخ کند میداند
که حرمت و احترام ایشان علیهم السلام در میان دوست و دشمن تا چه حد بوده و مردم بچه طریق سلوک میکردند و این نیست الا آنکه حق تعالی
دلهای خلق عالم را مسخر ایشان گردانیده بود و در نزدیک بزیارت ایشان تقرب میجستند و بوسیله ایشان از حق تعالی حق
در روزی مطلب و فتح مهمات و کشف کارهای خود را از برکت وجود و دعای ایشان میدانستند و طلب حاجات و دفع بلیات
و گواه است روز درگاه ایشان میکردند و با آنکه بنی امیه و بنی عباس را اهل حرمین میبردند و عمارات و معادن و صدکار بسیار
مرجع دنیا و دولت ایشان آن تعظیم و احترامی که در حیات و ممات ائمه علیهم السلام بود اغیار را هرگز نبود و در مشرق و مغرب
عالم بر منبرها خطبه بنام ایشان بود و دوست و دشمن از نور ایشان استفادت میکردند و از قول بنی عباس و بنی
امیه کسی نشان هم نمیدهد مشهور است که متنفر عباسی بسامره رفته زیارت عسکرین کرد و بعد از آن تربت آبای خود فاتحه
فاتحه خواند کی زمان او گفت تمام خلفای روی زمین بودند و شاهان دنیا قبه آبای تمام بین خرابی و کثافت است که هیچ
از آبادانی سود اجدادشان و مرغان خانه کرده و کثافت ریخته نه فاتحه و نه چراغی و نه هرگز کسی بزیارت ایشان میرود
شخصی اعتقاد مطلب آن قبه علویین است که روضه‌ها را دقیقه لیلا و نهارا شمعها و بخورها مهیا شده و فراشان
و خدام آن گرد آمده و فرشها و ظروفها از هر صنفی آماده و خیرات و تصدقات و موقوفات بجهت فقرا ساکنان
شده و در شهرهای دور قافله‌ها بجهت زیارت ایشان در راه و هم را به متنفر گفت ای برادر این امریست آنچنانکه
و تقریریست سادی که سعی اجداد نمیشود و بزور و زر و جست نمی آید و خلق عالم را بزور بانکار نتوان داشت و عقیده
و اعتقاد بجبر و قهر حاصل نمیشود و میل و محبت با اکراه بهم نمیرسد و متنفر را حقی بر زبان جاری شد چه این لطیفه
در حق ائمه علیهم السلام که دلالت تمام بر جلالت شأن و علو مرتبه دارد شنیده شد که بعضی را اتفاق رسیده گفته اند
در میان این دو فرقه شیعی و سنی با آنکه مذهب و ملت همه یکیست و کتاب و شریعت یکی و خدا و رسول یکی این همه
و فساد را سبب که بود و کیست و باعث این همه شور و شغب چه بود و چیست فاضلی جواب داده که پیش از اولاد
ابلیس و اولاد آدم چه معلوم است که او را تا روز موعود مهلت داده اند و او هم کرد دشمنی بر میان جان بسته در کار خود
مردانه است و تقصیر از خود راضی نمیشود و قصه او طولانیست و ثانیا حسد که منشأ بین صفتی است و در رگ و ریشه اولاد آدم و دیگر
نبود که در میانه نمای کتابی ... شیطان و حسد هم ... شیوه کار خود کرده اول از آن بود که ملائکه سجده او در اختیار داشته و قابل
از آن آدمی که با اغوای شیطان از بهشت محروم و مهجور شد اول از آن بود که ملائکه سجده او در اختیار داشته و قابل از آن

الی که با غوای شیطان از بهشت محروم و مجبور شد و هابیل گوسفندان خود را شبانی میکرد و قابیل به زراعت مشغول بود و آدم علیه السلام امر نمود که هر یک
قربانی کنند هابیل گوسفندی که بهتر از همه گوسفندانش بود ذبح نمود قربانی جدا کرد و قابیل دسته از گندم بدتر را امر نمود و بموجب اذ قربا قربانا فتقبل
من احدهما ولم يتقبل من الآخر قربانی هابیل مقبول درگاه الهی شد و بر تو قبول بر قربانی قابیل نیفتاد قابیل از کینه حسد بجوش آمده هابیل را بقتل
تهدید نمود و هابیل چنانچه آیه انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین از آن مخبر است از غضب
الهی ترسید بعد فرمود قابیل فریب شیطان خورده از روی حسد بموجب فطوعت له نفسه قتل اخیه فقتله فاصبح من الخاسرین بر آن امر شنیع
اقدام نمود مراعات برادری و دینی که با هم داشتند ننمودند ملاحظه خاطر پدر و مادر و حزن ایشان نکرده و نترسید [illegible]
و نه از وخامت عاقبت اندیشید بمحض حسد که چرا قربانی من قبول نشد قتل هابیل برادری را کشته [illegible] ساخته بعذاب
الهی گرفتار شده و بعضی در فرزندان هر دو سرایت نموده همیشه نسل هابیل مظلوم و نسل قابیل ظالم گشته فرزندان آن [illegible]
و اولاد او و سالک مسلک او همان آب [illegible] که طوفان نوح گشت و همان آتش [illegible] بود که در زمان خلیل افروخته شد از جهه [illegible]
یوسف صدیق بچاه رفت و از جهه زنان [illegible] در زندان ماند جهه سامری قوم موسی را گوساله پرست کرد و از جهه یهودان عیسی را
بآسمان بردند از جهه قریش رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه مهاجرت اختیار نمود ابوجهل و اصحابش از جهه در بدر کشته شدند
و [illegible] ایشان انداختند و با وجود تناکح و تناسل و امتزاج نطفها و آمیختگی عنصرهای این دو فرقه هم بعضی طبیعت اصلی دارند
جوهر او در ایشان ظاهر هست و در بعضی مزاج قابیلی گرفته اند و رنگ و بوی او [illegible] و اگر از نسل هابیل [illegible] یافت شود از آن است که
مزاج بکل قابیل است و اگر از نسل [illegible] شود از برکت طینت هابیل است و اولاد او در کمتر است [illegible] تابع بودن ایشان حق
[illegible] بسبب ورع و تقوی اولاد [illegible] لسعادت [illegible] و اگرچه بظاهر [illegible] داشته باشند چه افعال و
اعمال هر کس بسبب عقیده و اعتقاد صحیح فاسد میگردد و این دو فریق اهل قابیل که در اشکال نشاکلند و در جهات متناسب الحال
یکایک بیگانه اند و با وجود نزدیکی دورند در ظاهر با هم موافقند و در باطن منافق و [illegible]
از اولاد فاطمه منع کردند و [illegible] از روی [illegible] امامت و از یکجا جمع [illegible] که علی مستحق امامت و
[illegible] اصحاب الاوصیاء اهل البیت علیهم السلام از روی [illegible] زهر دادند یا بتیغ قتل نمودند و اختفا و غیبت صاحب الامر هم از جهه است
ظاهری هر شیعی که در حق [illegible] حق تعالی [illegible] از صفات [illegible] الغرض این [illegible] حفظ خود
[illegible] و سبب [illegible] ریاست و حکومت [illegible] حکایت [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] چنانچه میرزا مخدوم شریفی که در مکه [illegible] منصب نقابت [illegible]
[illegible] و روز آخر در حال مردن [illegible]

والتماس

والتماس نمود که مرا غسل و کفن و دفن بروش اهل [illegible] که این عقیده [illegible] آنکه شیعه اثنا
عشر [illegible] جان تسلیم نمود یعنی از عوام اهل سنت [illegible] اعتقاد [illegible]
رسیده و ابتدای این از زمان شاه اسمعیل اول است [illegible] امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible] بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله امام
[illegible] شیعه است [illegible] سال تمام [illegible] شاه اسمعیل
[illegible] شیعه بودند [illegible] حکومت [illegible] پادشاهان [illegible] شیعه بودند [illegible]
[illegible] شیعه [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] شیعه بودند [illegible] تا الحال [illegible] قم و کاشان و سبزوار [illegible]
[illegible] مشهور [illegible] سبزوار است [illegible]
[illegible] کتاب مجالس المؤمنین [illegible] تصنیف [illegible] رجوع نماید [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل صفوی موسوی [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible]



۳۴۳

تمت هذه النسخة الشريفة المباركة الموسوم بكاشف الحق [illegible]

هشتم شهر محرم الحرام سنة [illegible] علی ید العبد الضعیف

۳۴۳